

**آخرین عکس حبر جلیل ، علامهٔ شهیر ، محقق و مؤلف عالیقدر**
**مرحوم میرزا محمدعلی مدرس اعلی‌الله مقامه**

نمرده‌است هرگز » نمیرد          « که ماندست آثار وی جاودانی

**«مدرس نمرده است هرگز» = ۱۲۹۶ = تاریخ تولد**
**«که ماندست آثار وی جاودانی = ۱۳۷۳ = تاریخ وفات**

گلستهٔ خط شریف خود مؤلف مرحوم که روز عید فطر سال ۱۲۶۹ هجری قمری مرقوم فرموده اند

و احسن صوره للانسان ما کتب

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمهٔ جلد هشتم کتاب ریحانة‌الادب بقلم ناشر

حُکْمُ المنیّةِ فی‌البَرِیَّةِ جارٍ مٰا هٰذِهِ الدُّنْیٰا بِدٰارِ قَرٰارٍ
بَیْنٰا یُریٰ اَلْاِنْسٰانُ فیهٰا مُخْبِراً حَتّیٰ یُریٰ خَبَراً مِنَ‌الْاَخْبٰارِ

ساعت هشت صبح روز دوشنبه شانزدهم فروردین ماه سال هزار و سیصد وسی و سه هجری شمسی بود که ستارهٔ درخشنده و تابناکی درآسمان تقوی و فضیلت افول کرد و نورآن‌که قریب هفتاد و هفت سال درعالم ملکوتی علم و معرفت جلوه‌گر بود الی‌الابد از چشم‌ها ناپدید گردید .

نگون‌شد زچرخ هنر اختری فروشد بچاه عدم گوهری

تاریخ مزبور مطابق بود با اوّل شعبان‌المعظم سال هزار و سیصد و هفتاد و سه هجری‌قمری که مؤلّف جلیل‌القدر این‌کتاب از این دار فانی پرمصائب، بسرای‌جاودانی شتافت و پس‌از مدّتها تحمّل رنج و زحمت، با نفسی مطمئنّ وقلبی‌سلیم، راضیا ومرضیّا ندای ارجعی را اجابت‌کرد و بقول ابن‌یمین از این جهان پرآشوب :

مصحف بکف وچشم بره روی بدوست باپیك اجل خنده زنان بیرون شد

**رَحْمَةُاللهِ عَلَیْهِ رَحْمَةً واسِعَةً**

تأسفّم نسبت باین‌ضایعهٔ جبران‌ناپذیر و تأثّرم از این‌فقدان اسفناك تنها ازاین جهت‌نیست‌که پدری دانشمند و عالی‌قدری را ازدست داده وگوهر گرانبها وبی‌نظیری‌کم کرده‌ام‌که درفراق‌او تاعمر دارم ماتم‌زده وعزادارم زیراا‌جل، مقدّراست ومرگ، حتمی، هرکس و هرچیز در هرمقام و رتبه‌ای‌که باشد بحکم **کُلُّ شَیْئٍ هٰالِكٌ اِلّا وَجْهَهُ** ناچار باید منازل حیات و مراحل‌کمال را بپیماید وبقول ابوالعلاء معرّی از دار اعمال، بدار شقوه یا رشاد منتقل گردد .

رأیت‌الدهر مختلفاً یدور فلا حزن یدوم ولاسرور
و شیدت‌الملوك بها قصوراً فما بقی الملوك ولاالقصور

بلکه بیشتر تأسف و تأثرم مانند هرعلاقه‌مند دیگری از لحاظ عمومی وکلّی موضوع‌است‌که مادر روزگار بزادن این‌قبیل فرزندان فداکارکمتر اقبال می‌کند خاصّه در این محیط ، که بازار علم و دانش بی‌رونق است و متاع تقوی و فضیلت را خریدار کم ، اگر مردانی پیدا شوندکه با هزاران رنج ومشقت ، با فقر مادّی و زجر معنوی و با عدم تشویق و نبودن وسائل لازم وکافی با نفس خود جهادکننـد و تمام ناملایمات را ندیده‌گرفته و قدمی در راه دانش و فضیلت بردارند باید سینهٔ خود را سپر تیرهای‌طعن و ملامت سازند ، حملات ناجوانمردانهٔ یکعدّه حسود خودخواه را تحمّل نمایند، تمام آنها را بجای تقدیر و تشویق از یکعدّه مردم دون‌پرور هوی‌پرست بپذیرند و بالاخره آنقدربکوشند و زجر برند و ریاضت‌کشند وخون‌دل خورند تابتوانند دربیابان‌سنگلاخ و ناهموار زندگی بشوق مقصود، قدمهائی بردارند و « با وجود سرزنش‌های‌خار مغیلان بکعبهٔ مقصود برسند » و درصحیفهٔ روزگار ، اثری ازخود بیادگارگذارند .

فقید سعید اعلی‌الله مقامه ، از امثال عـالیهٔ این حقیقت و از مصادیق بارزهٔ این نوع فداکاری بود . با اینکه باقتضای نسبت ابوّت و بنوّت از سنین اوّلیّهٔ عمرم مشمول عنایات و توجهات و تعلیم و تربیت ایشان بوده‌ام و علاوه برحقوق پـدری حق استادی بگردنم‌دارند باز هراندازه درآثارقلمی ومؤلّفات‌حضرت‌معظم‌له روّح‌الله روحه، دقیق‌تر میشوم ایمانم قوی‌تر میگردد و دربرابر بزرگی روح و علوّ همت و زحمات شبانه‌روزی آن فاضل جلیل‌القدر سر تعظیم و تکریم فرود می‌آورم .

آن بزرگ مرد جهان دانش و فضیلت بدون‌اینکه نظر مادّی یا غرض دنیوی یا عشق جاه و مقام و خودنمائی و خودفروشی داشته‌باشد از اوان جوانی بتألیف وتصنیف و ابقای‌آثار و تحصیل حیات‌جاویدان ، خالصاً ومخلصاً عشق و علاقهٔ مفرط نشان میداد وسائق او دراین باب فقط یکنوع‌انجذاب‌نفسانی، شوق‌معنوی و روحانی دور ازهرنوع

شوائب ومقاصد بی‌ارزش دنیوی بود واز « دوست بجز دوست تمنّائی نداشت » وپیوسته بما توصیه می‌فرمودکه :

بگذار بگیتی اثری زانکـه درآفاق تا چشم بهم برزنی از ما اثری نیست

**مؤلفات آنمرحوم :** گرچه مؤلّفات وآثارقلمی مرحوم مبرور، درمقدمهٔ این کتاب مندرج است باز تذکرآنها را درضمن علاوه‌کردن بعضی‌مشخصات‌لازم بی‌فایده‌نمی‌دانند:

۱ـ **حیاض‌الزلائل فی‌ریاض‌المسائل** در رجب سال ۱۳۲۴ هجری قمری یعنی در ۲۸ سالگی تألیف آن را تمام کرده است . این کتاب اولین تألیف آن مرحوم و بزبان عربی ، در شرح‌کتاب طهارت از ریاض معروف به شرح‌کبیر سیدعلی طباطبائی و بقطع وزیری بزرگ در ۴۲۸ صفحه میباشد و هنوز طبع نشده‌است .

۲ـ **غایةالمنی فی‌تحقیق الکنی** درشعبان سال۱۳۳۱ هجری قمری تألیف‌آن تمام شده است این‌کتاب‌که شاید دومین‌تألیف وی‌باشد بزبان‌عربی ودربیان‌کنیه‌های مستعمله درغیر انسان در زبان عرب بوده و هنوز بطبع نرسیده است .

۳ـ **قاموس‌المعارف** تألیف‌آن در ربیع‌الثانی سال ۱۳۴۵ هجری قمری در شش جلد بقطع وزیری بزرگ طی (۴۰۰۷) صفحه خاتمه یافته است این‌کتاب بزبان فارسی بوده وحاوی چهل وپنج‌هزار لغت عصری معمولی وشاهکارمؤلفات‌آنمرحوم‌است‌که علاوه براستیفای‌لغات‌فارسی‌اکثرلغات‌عربی وپاره‌ای‌ازلغات‌بیگانه را هم‌که معمول‌فارسی‌زبانان عصرحاضرمیباشد داراست وبلکه شرح‌اجمالی‌ازعقائد ومذاهب‌مختلفه واکثراصطلاحات دینی وفنون متنوعهٔ نجومی و ریاضی وعروضی وتاریخی وغیرآنها را هم مشتمل میباشد که متأسفانه تاکنون وسائل طبع‌آن فراهم‌نگردیده‌است ودر اول‌آن‌کتاب رسالهٔ مستقلی در دستور زبان‌فارسی نگارش داده‌اندکه جا دارد مستقلاً چاپ ومورد استفاده قرار گیرد که این رساله نیز بقطع وزیری بزرگ در(۱۸۳) صفحه میباشد .

۴ـ **فرهنگ نوبهار** درلغت‌فارسی بفارسی حاوی زیاده برنوزده هزار لغت‌که در سال ۱۳۴۸ هجری قمری در تبریز طی دومجلّد چاپ سربی

۵ـ **فرهنگ بهارستان** درمترادفات زبان‌فارسی که باسلوب سرّالادب تعالبی نسبت بزبان عربی است و درشعبان (۱۳۴۸) هجری قمری در تبریز چاپ شده است .

۶ـ **الدر الثمین او دیوان‌المعصومین** در اشعار وکلمات منظومهٔ منسوبه بحضرات معصومین‌علیهم‌السلام‌که جلد دوم‌آن در تبریزچاپ‌سنگی‌شده ودررشتهٔ‌خود بیسابقه‌است.

۷ـ **کفایة‌المحصلین فی‌تبصرة فی‌احکام‌الدین** درشرح‌مزجی تبصرهٔ‌علامهٔ‌حلّی بعربی در دو مجلّدکه جلد اوّلش از طهارت تا احیاء موات در تبریز چاپ سنگی شده است .

۸ـ **نثراللئالی در شرح نظم‌اللئالی** در تجوید که شرح نظم‌اللّئالی معروف میرابوالقاسم قاری عهد شاه عباس ثانی صفوی است . این‌کتاب بفارسی وخطّی‌آن ۱۷۲ صفحه بقطع وزیری بوده و تألیف‌آن درسال ۱۳۶۳ هجری تمام شده‌است و اخیراً بخط جناب‌آقای میرزا طاهر خوشنویس نوشته شده و فعلاً با مراقبت و توجهات استاد معظم و پدر روحانیم آقای میرزا عبدالوهاب شعاری دامت‌افاضاته تحت طبع‌است .*

۹ـ **فرهنگ نگارستان** درلغت‌فارسی بفارسی طی پنج‌مجلّد بقطع وزیری بزرگ، دارای قریب پنجاه و پنجهرار لغت مفرد و مرکب‌که جمعاً ۳۳۱۵ صفحه میباشد و در محرم سال ۱۳۵۹ تألیف‌آن خاتمه‌یافته وهنوز توفیق طبع این‌کتاب مفید ونفیس‌حاصل نشده

۱۰ـ **امثال و حکم ترکی‌آذربایجانی** که بزبان ترکی آذربایجانی است و بقطع وزیری بزرگ در ۳۰۷ صفحه میباشدکه هنوز چاپ نشده و نواقصی دارد .

۱۱ـ **ریحانة‌الادب فی‌تراجم المعروفین بالکنیة اواللقب** که همین‌کتاب‌حاضراست و همچنانکه در مقدمهٔ‌آن درج شده شامل شرح حال اجمالی اکثر علما وفقها و فلاسفه وحکما و اطباء وعرفا وشعرا و ادبا وبعضی‌ازاهل‌حدیث واصحاب ائمهٔ‌هدی‌علیهم‌السلام که معروف به کنیه یا لقب هستند وبجهت تکثیر فایده بعضی از مذاهب مصطلحه درعلم رجال نیز با اشارهٔ اجمالی به عقاید ایشان مانند اسماعیلیّه و فطحیّه و نظائرآنها در

* (چاپ‌این‌کتاب درذی‌الحجهٔ‌سال۱۳۷۸هجری‌قمری باتمام رسیده و۱۲۹صفحه‌میباشد)

محل ترتیبی خود نگارش داده شده و همچنین برخی از عناوین جامعهٔ متداوله درآن فن‌که کنایه از چند تن از رجال و اکابر است مثل ارکان و اوتاد و مشایخ و اصحاب اجماع و مانندآنها نوشته شده‌است .

تألیف این‌کتاب درسال ۱۳۶۴ هجری‌قمری مطابق ۱۳۲۴ هجری شمسی شروع شده وتا حین وفات مؤلف مرحوم ادامه داشته است متأسفانه قبل از اینکه موفق بشوند مستدرکی‌که‌آرزو داشتند و وعده داده‌بودند برای‌آن مرقوم‌دارند اجل مقدّر فرارسیده و بین‌ایشان وآمالشان فاصله شد . عدهٔ‌کسانیکه دراین‌کتاب ترجمه حال‌آنان نوشته‌شده جمعاً (۴۶۲۴) نفرند که اگر شرح قبائل و خانواده‌های مصدّر به **آل** و **بنی** را هم‌که (۲۲۵) فقره است علاوه‌کنیم به (۴۸۴۹) شماره بالغ‌میگردد .

این‌کتاب از چندین جهت کم‌نظیر بلکه در نوع خود بی‌نظیر است ؛ از لحاظ فارسی بودن ، چاپ شدن عکس‌ها وخطوطی‌که در دسترس مؤلف بوده ، بعناوین متعدّد نوشته شدن بعضی از اکابر، رعایت ترتیب حروف‌کامل حتی درمؤلفات صاحبان ترجمه، قید محلّ بعضی از نسخه‌های خطّی چاپ نخورده و درج مدارك خصوصی هرشرح‌حالی درذیل‌آن‌که مؤلف مرحوم این مزایا را درمقدمه یا خاتمه بعضی‌ازمجلّدات‌آن بتفصیل بیان فرموده‌اند .

اجمالاً بایدگفت ریحان ظریفی‌که مؤلف جلیل‌القدر این‌کتاب بعالم علم ودانش اهدا فرموده تاجهان هست عطرفشانی‌خواهدکرد و ازنکهت‌آن فضای روزگارعنبرآگین خواهد بود وهمانطورکه بقرار مندرجات مجله «فرهنگ‌ایران زمین» (درمدت‌کوتاهی مورد استفاده اکثر اهل تحقیق وتاریخ قرارگرفته) درآینده نیزکهنه ومنسوخ نخواهد شد و پیوسته مورد استفادهٔ محققین و مراجعین خواهدبود .

**و مجموعة فیها علوم کثیرة — تقربما فیها عیون الافاضل**
**الذ من‌النعمی واحلی من‌المنی — واحسن من‌وجه‌الحبیب‌المواصل**

**این‌کتاب مشتمل برپنج باب ویك خاتمه است : باب اول** شامل شرح حال **معروفین** به **لقب** و **نسب** بوده و **چهارباب** دیگر نیزدرترجمهٔ‌حال معروفین به**کنیه** ومصدّرین بدالفاظ

**اب - ابن - ام - بنت** بترتیب میباشد . **پایان و خاتمه** هم شامل دو فصل و عبارت است از شرح و بیان خانواده‌ها و قبائل مصدّر به لفظ **بنی و آل** .

**باب اول** «القاب» طی چهار مجلّد اوّلی و تمامی باب دوم (مصدّرین بلفظ «اب») ویك قسمت از باب سوم (از مصدّرین بلفظ «ابن» تا آخر ابن‌سینا) نیز طی جلد پنجم در زمان حیات مؤلف مرحوم قدس سره بطبع رسیده است[1] اینك برای ادای یك‌قسمت از فرائض وجدانی خودکه در پیشگاه مقدّس روح باجلالت آنمرحوم دارم و برای انجام تکلیفی‌که شاید دربرابر علاقمندان و تهیه‌کنندگان مجلّدات اوّلی این‌کتاب داشته‌باشم با تأییدات خداوند متعال یادداشت‌های مربوطه را جمع‌آوری و مرتب و منظم کرده و بطبع و نشر جلد ششم‌که مشتمل است بربقیهٔ باب سوم و تمامی باب چهارم و پنجم (مصدّرین بلفظ **ابن - ام - بنت**) ویك‌خاتمه اقدام میکنم واز خوانندگان‌گرامی وعزیز این‌کتاب پاداشی نمیخواهم جز اینکه اگر درترتیب ونظم یادداشتها سهو ونسیانی شده و اشتباهی روی داده با نظر اغماض بنگرند و مؤلّف بزرگوار مرحوم را با دعای خیر و طلب مغفرت یادکنندکه بقول مرحوم پروین‌اعتصامی :

صاحب‌آنهمه گفتار امروز　　　　سائل فاتحه و یاسین است

اینکه تقاضای دعای خیر وطلب‌آمرزش‌کردم برای این‌است‌که‌آنمرحوم‌چنانکه قبلاً اشاره شد از این‌همه زحمات شبانه‌روزی طاقت‌فرسا و مواجهه با هزاران مشکلات در شرائط نامساعد زمان ، هوس جاه و مقام وآرزوی مال و منال نداشت، نمی‌خواست نتیجهٔ زحمات وحاصل مجاهدات‌خودرا اتّصالاً بروی مردم‌بکشد، مقام ومنصبی تحصیل کند حتی توقّع شنیدن « دوتا بارك‌الله وسه تا آفرین » را نیز ازهیچ‌کس و هیچ مقامی نداشت ؛ یکعمر با مناعت طبع و عزّت نفس و سربلندی و سرفرازی زندگی کرد و در دوازده‌سال‌آخرعمرش باوجود فراهم بودن همه‌نوع وسایل‌آسایش درحجره‌ای ازمدرسه

۱ــ درچاپ‌اخیر،کلیهٔ این‌کتاب درهشت مجلد تمام‌میشود : مجلدات‌اول تاششم مخصوص القاب و هفتم وهشتم مخصوص‌کنیه‌ها میباشد .

سپهسالار قدیم تهران منزوی شد و بکفاف قناعت کرده و با حداقل وسایل از لحاظ کم و کیف زندگی نمود و بحال صاحبان مقامات ظاهری و ثروت غبطه هم نکرد، همتی بلند وعزمی راسخ و نظری وسیع و روحی بزرگ و زبانی شاکر وقلبی راضی داشت، برموانع و مشکلات غلبه میکرد؛ جامع معقول و منقول ودارای ذوق عرفان بود ، درغالب علوم زمان خود از هیئت و نجوم و فلسفه و ریاضیّات و تاریخ و جغرافی و معانی و بیان و بدیع و دیگر علوم ادبی فارسی و عربی مطالعات و تحصیلات کافی داشت و دراکثر این علوم ، حواشی و تعلیقاتی داردکه ضمن تألیفات وی ذکر نشده است ؛ از هردری که سخن گفته میشد چون دریا موج میزد ، بحر ذخّاری بود مملوّ از درر وگوهرهای گرانبهای علوم و معارف متنوعه .

با وجود مراتب فضل وکمال، بسیار متواضع و فروتن ومؤدّب بود حتی بااولاد و زیردستان خود نیز بانهایت ادب رفتار میکرد ، میل آنان را برمیل و ارادهٔ خویش ترجیح میداد ؛ بدانشمندان و ارباب فضیلت احترام فراوان میکرد ، دارای سعهٔ صدر و حضور ذهن و طبعی کریم و دست و دلباز و عاشق محبت و تقوی و دانش بود ؛ هرجا صحبت علمی میشد همه چیز را فراموش میکرد، دربرابر شدائد وناملایمات، ازصابرین و درمقابل نعمت ، از شاکرین بود ، درمدت عمرش هیچگاه از وضع و قسمت و تقدیر شکایتی از وی شنیده نشد و درست مصداق این کلام حکیم دانشمند جلیل‌القدر مولانا سبزواری بود :

| | |
|---|---|
| و بهجة بما قضی‌الله رضا | وذوالرضا بماقضی مااعترضا |
| عن عارف عمر سبعین سنه | ان لم یقل راسا لاشیا کائنه |
| یالیت‌لم‌نقع ولا لما ارتفع | مما هو المرغوب لیته وقع |

در اینجا بیمناسبت نیست از مقالهٔ شیوائی‌که دانشمند محترم و فاضل ارجمند جناب‌آقای سیدمحمدعلی روضاتی دامت‌افاضاته در روزنامهٔ چهلستون‌اصفهان بمناسبت وفات‌آنمرحوم درج فرموده‌اند ضمن سپاسگزاری از این‌عاطفه عالی ایشان جملاتی را عیناً نقل کنم (اوائل سال ۱۳۲۸ بودکه آگهی انتشار جلد اوّل و دوم کتابی نفیس بنام

ریحانةالادب درشرح حال معروفین «به‌کنیه و لقب و نسب» درشمارهٔ ۹ـ۸ سال پنجم مجلهٔ یادگار باتعریف وتوصیفی بلیغ ازمؤلف بزرگوارآن مشاهده‌شد، اینجانب بلافاصله نسخ آن را تهیه‌کرده پس‌از مطالعهٔ اجمالی با اعجابی تمام بی‌نهایت خوشحال شدم از آن‌روکه چنین‌کتابی باآنهمه مزایا و شرح و بسط و خصوصیات برای‌کمترکسی فراهم آمده وعمری طویل وحوصلهٔ فوق‌العاده باید تا با خون دل مطالب‌عالی ومتفرقات‌نفیسی درمثل ریحانةالادب‌گردآورده وبچاپ رسانید، دوسه ماهی‌گذشت بتهران رفتم وازفرط ارادت غائبانه‌که بمؤلف ریحانـةالادب پیدا کرده بودم بسراغ او رفتـه و در یکی از حجره‌های مدرسهٔ قدیمهٔ سپهسالار (محل سکونت آنمرحوم درتهران) بخدمتش رسیده **و مدرس تبریزی را فوق‌آنچه تصورکرده‌بودم یافتم؛** ملکات وصفات‌عالی و نیکوی‌آن‌مرد بزرگ بقدری مرا جذب نموده بودکه غالب ایّام توقفم درتهران بخدمتش میرسیدم... صرفنظر ازهمه جهات‌کمالی و مقامات علمی‌که برای وی فراهم‌شده‌بود تواضع وفروتنی بی‌نظیری‌کـه نسبت به علما و فضلا در مرحوم مدرّس یـافتم درکمترکسی دیده‌ام **و حقا بزرگ مردی فوق‌العاده‌بود** تمام اوقاتی‌کـه در تهران بسر میبرد غیراز ساعـات ضرورت بکارهای علمی می‌پرداخت ... درهریك از رشته‌های دانش دارای فضلی جلی وبراعتی آشکار بود واز هرمقوله‌که سخن بمیان میآمد حدیث طویلی میراند و این بنده مواقعی که در محضرش می‌بودم **از فنون فقه و اصول و حدیث و فلسفه و تاریخ و درایه و تراجم و ادبیات عربی و فارسی و ترکی تکلم میکرد** وبخوبی نتیجهٔ زحماتی‌که دراصناف‌مختلف علوم وکمالات ظاهری و باطنی تحمل کرده بودآشکار می‌نمود و مورد تعجب و شگفتی مستمع واقع میشد ...) **و درکتاب علماء معاصرین چنین مینویسد: (عالم بارع جامع، ما من‌علم‌من‌العلوم الا وقد حل فی‌اعماقه وما من‌فن من‌الفنون الا وقدشرب من‌عذبه و زعاقه ...**

کتبش حتماً از نفایس سفائن علماء عصر و ذخایر افاضل عالم بشمار میآید در علم معقول و منقول و ادب بهرهٔ‌کامل و نصیب وافر دارد و امروز درحلّ مشکلات ومعضلات مسائل هیئت و حساب از عظماء علماء عصر معدود می‌گردد) الی‌آخر.

چون اگر سعادتی در این جهان تصور شود ولو بطور نسبی فقط در رضا بقضا و تسلیم شدن بمقدّرات و اظهار وجد و شعف و تشکّر از خداوند منّان درهرحال ومقام است، بدین‌جهت بضرس قاطع وباکمال اطمینان میتوانم بگویم که‌آن‌مرحوم سعادتمند بود **عاش سعیداً و مات حمیداً** . تنها هدفی که در زندگی داشت ودرراه وصول بآن شب و روزآرام نمیگرفت همانا درس و بحث و افاده و استفاده ومطالعهٔ کتاب و تألیف و تصنیف بود ، همان اندازه که بزندگی مادی و عادی بی‌اعتنائی نشان میداد نسبت باین قسمت ولع و حرص فراوان داشت . شبها مرتباً وقت سحر وقبل ازطلوع صبح بیدار میشد پس از ادای نوافل و فریضهٔ صبح با پشتکارعجیب کم‌نظیری بمطالعه می‌پرداخت و برای اینکه از تألیف ومطالعه بازنماند باب معاشرت و رفت وآمد را حتی‌الامکان بروی خود بسته بود ، جز در مواقع ضرورت از منزل و حجره بیرون نمیرفت چه بسا در همان حجرهٔ نیمه تاریك روزها را بشب میآورد و شبها را بروز میپیوست وکسی از حال او و او از حال کسی خبردار نمی‌شد .

کسانیکه در طریق تألیف و تصنیف قدم برداشته‌اند بهتر واقفندکه سالکان این سبیل پرمشقّت چه مشکلات و موانعی درسر راه دارند و « عاشقان گوهر مقصودکه در دریای ریاضت غوطه‌ورند با چه امواج بیکرانی » مواجه هستند و « راه بردن‌بسرمنزل عنقا بصرف ادّعا وآرزو میسر نیست، بلکه قطع این‌مرحله را بامرغ سلیمان بایدکرد » ودرطیّ منازل کمال وگذشتن از وادیهای سیر و ارتقا وجهاد بنفس، از ره‌بینی و رهبری او هدایت طلبید و درظلمات حیرت برای ره‌یافتن بآب حیات جاودانی ازخضرطریقت همّت خواست .

آری ایراثاثرات‌علمی و معنوی و ارتقا بمقام‌خدمتگزاری و طیران درآسمان بشریّت واقعی، باخور وخواب وخوش‌گذرانی و استفادهٔ مادی وعیش ونوش وهوسرانی و تبعیّت ازمنطق شهوت منافات دارد بلکه همّتی مردانه میخواهد وعزمی راسخ وفتور ناپذیر توأم با شب‌زنده‌داریها وفداکاریها وپشت پا زدن بلذّات فانی وترك شهوات‌نفسانی

وگذشتن از تمنّیات دنیوی .

بهوس راست نیاید به تمنّی نشود | اندرین‌راه بسی خون‌جگر بایدخورد

واقعاً راست‌گفته‌اند :

هرکه سخن با سخنی ضم کند | قطره‌ای از خون جگرکم کند

بقول بیهقی « مرد آنگاه داندکه نبشتن‌گیرد » و بگفتهٔ بعضی از اهل‌قلم، ازصد کلمه معلومات ، یکی را نمیتوان نوشت و از صد نوشته یکی را نمیتوان بچاپ ومنتشر نمود .

عجب‌تر اینکه علاوه برجمع و تألیف و تهیه مآخذ و منابع چاپی و خطی و عکس و خطّ قدماکه با نبودن وسائل لازم در تهران ، خود از مشکلات است تمامی کارهای منزل و امور مربوطه بچاپ را از تهیه مسودّه و پاکنویس و کلیشه و تصحیح و تطبیق و مقابله و مرتب‌کردن اوراق چاپ شده وغیرها شخصاً انجام‌می‌داد وحتی‌الامکان دراحتیاجات شخصی‌جزاً وکلاًّ ازکسی‌استمدادنمیکرد . یکی‌ازاسباب سعادت‌ظاهری‌شان هم صحّت و استقامت مزاج بودکه کمتر مریض می‌شد و باصره و سامعه و دیگر قوای جسمانی تا آخرین روزهای حیات در اطاعت و اختیار او بودند . اتلاف وقت را گناه عظیم میشمرد و عدم استفاده ازآن را خسارت جبران‌ناپذیر می‌پنداشت وبااینکه مرض اخیرآنمرحوم مرض‌قلبی تشخیص داده شد و ازمطالعه ممنوع بود از راه دیگری ببحث و تحقیق میپرداخت وآنی بیکار نبود تا جان خود را هم پروانه‌وار فدای شمع فروزان دانش و معرفت نمود . آنچه از خود بارث‌گذاشت یکدنیا نام‌نیك و افتخار بود وآنچه با خود برد توشهٔ تقوی و عمل صالح **أَفَاضَ اللّٰهُ عَلَيْهِ شَآبِيبَ الْغُفْرانِ . بالاخره‌کسی‌که تاریخ حیات بزرگان را می‌نوشت مقدر شدکه بعد از این ، خود جزو تاریخ قرارگیرد و دیگران برای وی تاریخ حیات نویسند** آری این است حقیقت ناگوار و جنین است د' و رسم روزگار .

**لازلت تکتب فی‌التاریخ مجتهداً | حتی رأیتك فی‌التاریخ مکتوباً**

متأسفانه قلم نگارنده از تحریر فضائل وکمالات ومراتب فضلی واخلاقی وصفای باطن و صحت عمل و استغنای طبع و سادگی وآزادگی و وارستگی از قید و تکلف و انداختن پرده‌های‌عجب وپندار و انزجار شدید ازتظاهر بالاخره ازبیان لطائف واسرار و حقایق و معنویاتی‌که در زوایای روح‌آنمرحوم مخفی و مکنون بود عاجز است .

نمی‌دانم با چه بیانی عشر معشارآنچه راکه دیده‌ام و فعلاً درعالم خیال و تصور دارم اداکنم زیرا همان اندازه‌که شرح وقایع زندگی و سوانح حیاتی شخصی ازتاریخ تولد و وفات و تحصیلات و امثال اینها آسان است بیان طرز تفکر و ملکات نفسانی و خصوصیّات‌اخلاقی و اوصاف‌اختصاصی ومعنویّات و روحیّات و نظائرآنها دشوار قریب بمحال است آن بهترکه بعجز خویش مقرّ باشم و بقصور خود معترف ، از این مقوله بگذرم و از روح پاك و بزرگ والد بزرگوارم از قصور در انجام وظیفه خطیر خود پوزش طلبم .

من چه‌گویم یك رگم هشیار نیست — شرح آن یاری‌که اورا یار نیست
شرح این هجران و این خون جگر — این زمان بگذار تا وقت دگر

**تولد و وفات** - چنانکه اشاره شد تولد آنمرحوم در سال ۱۲۹۶ هجری قمری و وفاتش بسال ۱۳۷۳ هجری قمری هردو در تبریز ومدت‌عمرش درحدود ۷۷ سال‌بود . آقای **محمد مدرس** برادر ارجمند راقم سطور و فرزند صاحب ترجمه ، قطعه‌ای سروده و دربیت‌آخرآن مادّه تاریخی برای تولد و وفات ذکرکرده‌است‌که چند بیت ازآن‌قطعه را بهمین مناسبت می‌نگارد :

سحرگاه تیری پرید ازکمانی — تنی زو تبه شد، رهاگشت جانی
تنی تا نگردد تبه ، طایر جان — کجا میتواند شدن آسمانی
بفصل بهاران‌که دیده‌است یارب؟ — وزد در جمن‌زار ، باد بهاری
اگرجند او رفت وازدرد وارست — رها شد ز شور و شر دار فانی
و لکن ز بار غم هجر رویش — دوتا شد خدنگ‌قدم چون‌کمانی

گلی بود بشکفت و روزی بیفسرد؟ ویا بین این جمع بُد میهمانی ؛
بهرحال هرآنچه بُد، رفت ولیکن بدل مانـد این حسرتم جاودانی
که در طیّ دوران عمرش نکردم بدان سان کـه باشد ره میزبـانی
ازین حسرت افسرده بودم که ناگه بگوشم چنین گفت هاتف نهـانی
**«مدرس نمرده است هرگز» نمیرد «که ماندست آثـار وی جاودانی»**

جملهٔ « مدرّس نمرده است هرگز » که با حساب ابجـدی ۱۲۹۶ میباشد تاریخ تولّد و جملهٔ : « **که ماندست آثار وی جاودانی** »که با حساب مزبور ۱۳۷۳ است تاریخ وفات میباشد بهرحـال از طرف وجوه طبقات اهالی بـا نهایت تجلیل و احترام تشییع و در طوبائیّهٔ تبریز بخـاك سپرده شد و این قطعـه در سنگ مزار آن مرحـوم مبرور نبشته گردید :

**ان اللذی صنع الجمیـــل مخلد لاسیما فی العلـــم والعرفـــان**
**واذا انقضت ایـــام مدة عمره فجمیـــل صنع المرء عمر ثـــان**

بنا باظهار استاد بزرگوار ، علّامهٔ حجّت، آقای میرزا محمدعلی قاضی طباطبائی مدّ ظلدالعالی (که آنمرحوم درحال حیات، نسبت بایشان نهایت علاقه را داشتند وفضائل اخلاقی وکمالات معنـوی معظم له را پیوسته میستودند) قطعهٔ مرقوم را فـاضل ارجمند حجت الاسلام آقای میرزا محمد خلیلی دامت افاضاته صاحب کتاب معجم الادباء الاطبّا مقیم نجف اشرف که علاوه برمراتب علمی دارای طبعی وقّاد نیزمیباشند هنگامیکه یکی از مجلّدات ریحـانة الادب در محفلی از افـاضل بدست شان رسیـده بالبداهه سروده انـد **جزاه الله خیراً و لله درقائل** (توضیحاً می نگارد که جنازهٔ آن مرحوم حسب الوصیّة پس از مدتی ببلدهٔ طیّبهٔ قم نقل شد و درمقبرهٔ شیخان دفن گردید) .

آری آنمرحوم و امثال ایشان در واقع نمرده اند و نخواهندمرد . اگرچه جسدشان زیرخاك تیره مدفون است ولی روح شان دراعلی علیّین با ارواح پاکان و بزرگان محشور بوده و بواسطهٔ آثـار قلمی دینی و علمی خودشان در این جهـان درفشانی میکنند ، با

گلهائی که تربیت داده‌اند تا روزگارهست مشام جانها را معطّرمیسازند ومیگویند :

**تلك آثارنا تـــدل علينا فانظروا بعدنا الى‌الآثار**

**تحصیلات آنمرحوم -** در موضوع تحصیلات آنمرحوم عین عباراتی راکه در جلد سوم این کتاب بشمارهٔ (۷۷۴) ذیل عنوان (مدرّس ـ محمدعلی) بقلم خود ایشان مرقوم شده نقل می‌نمایـد[۱] (مدرّس ـ محمدعلی بن محمدطاهر بن نـادر محمد بن محمدطاهر تبریزی معروف به مدرّس نگارندهٔ این‌اوراق ـ ادبیّات‌عربیّه ومقدمات معموله متداوله وکتب متعارفهٔ فقهی و اصولی و قسمتی از ریاضیّات را درمدرسهٔ طالبیّهٔ تبریزخوانده و درخلال این احوال مقداری کافی از معقول را هم نزد آقای میرزا علی لنکرانی از افاخم تلامذهٔ یگانه فیلاسوف اسلامی میرزا ابوالحسن جلوهٔ سابق‌الذکر کـه در معقول نـابغهٔ عصر بوده خوانده و اخیراً در حوزهٔ درس استدلالی فقهی و اصولی علاّمهٔ محقـّق مدقّق فقیه اهل‌بیت (ع) آقـای حاجی میرزا ابـوالحسن مجتهد معروف بـه انگجی و افضل‌المحقـّقین و اکمل‌المدقـّقین آقای‌آقا میرزا صادق مجتهد تبریزی قدّس سرّهماکه هردو از مراجع تقلید احکام دینیّه بوده‌اند حاضر و برای تهذیب قواعد متقنه وقوانین مبرهنهٔ احکام دینیّه و تنقیح ضوابط و مدارك آنها مساعی جمیله بکار برده و درطرائق و مسالك‌آنها تفرّجهاکرده و ازبحار انوارآنها زواهر جواهر وغرر و درر التقاط نموده وازهریك ازحدائق و روضات و ریاض‌آنها میوه‌هاچیده ودامن‌هابرازگلهای رنگارنگ نموده و باقتضای شوق فطری‌که در ایراث اثر علمی داشتم باب مراوده را بروی خـودم مسدود وبا فضل غیرمتناهی الهی بتألیف آغازکردم . ومن‌باب و امّا بنعمة ربك فحدّث مشایخ خود را نیز تذکر می‌دهد : مشایخ اجازهٔاجتهادی این احقر مولیناالعلامةالاجل الاعظم‌السّیّد السّند والحبر المعتمدآقای سید محمّد حجـّت دام‌ظلّه‌العالی،کنزالشّرف والاصاله و ینبوع‌الفضل والنّبالـه و قطب دائرةالتحقیق السّیـّد صدرالدّین الصـدر مدّ ظلّه‌السّامی، وحیدالعصر وفریدالدّهرآقای آقا میرزا محمدعلی مجتهد شاه‌آبادی تهرانی

---

۱ـ درچاپ اخیر: صفحهٔ ۲۶۹ـ۲۷۱ جلدپنجم .

طاب رمسه و بعضی از اجلاّی دیگر بوده و مشایخ اجازهٔ روایتی نیز علاوه برایشان عبارت از فیلاسوف نامی اسلامی علاّمهٔ ثانی آقای سید محمدعلی هبةالدین شهرستانی دامت فیوضاته، علاّمهٔ متبحّر متتبّع شهیر آقای شیخ آقا بزرگ تهرانی مقیم نجف الاشرف دامت افاضاته میباشند) انتهی .

تقریظات بالنسبه زیادی از طرف آقایان مجتهدین طراز اول و مراجع تقلید و علما و فضلا ودانشمندان برای این کتاب ومؤلّفات دیگر آنمرحوم مرقوم‌شده و اجازات اجتهادی و روایتی متعددی نیز از طرف طبقات مزبور درحق آنمرحوم عالیقدر صادر گردیده است‌که خود ایشان درحال‌حیات ، شاید بجهت عدم حمل بر تظاهر وخودستائی باکثرت حجب و تواضع مفرطی‌که از خصائص عالیهٔ آن بزرگ مرد بود با ملاحظات دیگر بطبع و نشر و اشاعهٔ آنها راغب نشده‌اند . حتی‌با اینکه این‌بنده غالباً درمحضرشان بودم و از هردری سخنی بمیان می‌آمد از این تقریظات و اجازات تفوّهی نفرموده‌اند و اشاره‌ای هم نکرده‌اند ولی نگارنده‌که بعد از وفات ایشان باسناد و مرقومات مذکور برخوردم برای طبع آنها مانعی نمیدانم بلکه چون یقین حاصل است‌که بمرور زمان ، اصول آنها ازبین‌خواهد رفت وبملاحظات دیگری‌که ذکرآنها زاید است نشر یك‌قسمت ازآنها را لازم می‌شمارم وحتی انسب چنان بنظر رسیدکه برای بعضی ازآنهاکه ممکن بود کلیشه تهیه‌گردد اما متأسفانه تهیه کلیشه چند فقره ازآنها بجهت بزرگتر بودن قطر کاغذ از قطع کتاب یا کم رنگ بودن مرکب و علل فنی دیگر ممکن نشد اینك بطبع آنها با حروف سربی اقدام میگردد . توضیحاً می‌نگارد غیراز تقریظات و اجازاتیکه ذیلاً بچاپ آنها اقدام میشود اجازات وتقریظات دیگری نیز ازطرف حضرات مجتهدین عظام و دانشمندان عالیمقام از قبیل آقای سید ابوالحسن اصفهانی وآقای حاج شیخ عبدالکریم یزدی اعلی‌الله مقامهما و دیگران صادر شده است‌که احترازاً از اطناب از نشرآنها صرفنظر میشود .

**الف ـ تقریظی است که سید سند وحبر معتمد مولینا الاجل آقای سید محمد حجت اعلی‌الله مقامه برای کتاب ریحانة‌الادب مرقوم فرموده‌اند وشرح حال ایشان درچاپ دوم جلد اول آن کتاب بشمارهٔ (۷۶۵) و درصفحهٔ ۲۲ جلد دوم چاپ‌اخیر بعنوان (حجت ـ سیدمحمد) مندرج است :**

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله‌رب‌العالمین والصلوة والسلام علی‌خیرخلقه محمد وآله‌الطیبین‌الطاهرین و بعد مجموعهٔ نفیسی‌که در معروفین به کنی و القاب ملحوظ گردیده و اثر قیم و تألیف مفید وجامع متتبّع شهیر و بحّاث خبیر و نقّاد بصیر ثقة‌الاسلام و سندالاعلام حضرت آقای‌آمیرزا محمدعلی‌خیابانی تبریزی است ادام‌الله ایام‌افاضاته‌که الحق درجمع‌آوری موضوعهای پراکنده‌آن زحمت‌های بسیار متحمل گردیده ودر فراهم‌آوردن لآلی منثوره آن رنجهای بی‌شمار کشیده‌اند و البته براهل اطلاع و بصیرت پوشیده نیست‌که احیای نام وآثار علمای اعلام لازم و اینگونه تألیفات ازطرفی‌آثار علمای ابرار را احیانموده و از طرف دیگر جامعه اسلامی را بسیار فایده می‌بخشد و راهرا برطالبان تراجم سهل وآسان می‌گرداند ازخداوند متعال جلّت‌آلائه تأییدات علاّمه مؤلف را درتألیف و تصنیف کتب مفیده مسئلت مینمایم انه قریب مجیب والسلام علی اخوانناالمؤمنین ورحمةالله و برکاته .

**الاحقر محمدالحسینی الکوه کمری** ـ محل مهر شریف محمد بن علی‌الحسینی

**ب ـ اجازهٔ اجتهادی و تقریظی است‌که مولانا الاجل آقای حجت مرقوم رفع‌الله درجاته نسبت بسه‌فقره ازتألیفات صاحب‌ترجمه‌یعنی‌کتابهای‌کفایة‌المحصلین ودیوان‌المعصومین و ریحانة‌الادب مرقوم فرموده‌اند :**

حمدن ،

الحمد لله رب‌العالمین و افضل‌صلواته علی‌سید رسله محمد وآله‌المعصومین وبعد

فقد قرت عینی بملاحظة جملة من مؤلفات الفاضل الکامل عمدة المحقّقین و زبدة المدقّقین صاحب المراتب العلیة العلمیة والعملیة و حاوی المکارم الصوریة والمعنویة الامیرزا محمدعلی التبریزی الخیابانی دامت برکاته وقد رأیتها مشحونة بغرر الفوائد ودرر الفرائد حاویة للنکات اللطیفة والدقائق الشریفة حقیقة بالتقدیس والتقدیر ولاینبئك مثل خبیر ککتاب کفایة المحصلین فی شرح تبصرة المتعلمین و وجدت اسمه مطابقاً للمسمی ومصداقاً لقولهم، الاسماء تنزل من السماء ومتکفلا للادلة الاستنباطیة والدقائق العلمیة الاستدلالیة، وافیاً بشرح مراد المصنف حاکیاً عن جلالة قدر المؤلف **منبئاً عن بلوغه المراتب العالیة من العلم والمقامات السامیة من الفضل وفوزه غایة المقصد والمراد و ارتقائه من حضیض التقلید الی اوج الاجتهاد** وکتاب التحفة المهدویة و دیوان المعصومین علیهم آلاف التحیة و هو کتاب عجیب فی فنه نفیس فی شأنه جامع للنکات الادبیة الدقیقة و للفوائد البدیعة الانیقة و تحفة لطیفة للحضرة العلیة وکتاب ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنی او اللقب محی لذکر العلماء الاعیان مع متروکیة هذا الفن الشریف فی هذا الزمان فجزی الله مؤلفه عن الاسلام و اهله خیر الجزاء .

**کتبه الاحقر محمد الحسینی الکوه کمری**      محل خاتم شریف مزبور

**ج - اجازهٔ روایتی است از طرف حضرت معظم له طاب رمسه**

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی بالعلم رفع اقدار العلماء حتی جعلهم ورثة الانبیا و فضل مدادهم علی دماء الشهدأ و افضل صلواته و تحیاته علی اشرف رسله و اهل بیته الاصفیأ النجباء وبعد فقد استجاز منی فی الروایة ونقل احادیث اهل بیت العصمة و معادن العلم والحکمة جناب العالم العامل والفاضل الکامل ابو الفواضل والفضائل قرة عین الفضل والکمال و غرة جبین العلم والافضال صاحب المقامات العلمیة والعملیة وحاوی المکارم الصوریة والمعنویة الادیب الاریب الالمعی اللوذعی الامیرزا محمدعلی التبریزی الخیابانی دامت برکاته وقد

وجدته اهل للاجابة وحرياً لقضاء الحاجة **فاجزت له ان يروى عني جميع ما صحت لي روايته** من جميع روايات اصحابنا الامامية عن مشايخي العظام و اساتيدى الكرام كل خلف عن سلف الى ان ينتهى الى الائمة المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين بطرق كثيرة واسعة مذكورة في محلها لايسع الورقة لبسطها واشير الى بعضها تيمناً . **منها** وهو اقربها واعليها واغليها ما اروى عن السيد السند السيد ابى تراب الخونسارى ره عن عمي المحقق السيد حسين الكوه‌كمرى عن شيخه شريف العلماء و ساير مشايخه الكثيرين عن السيد الجليل صاحب الرياض (ح) وعن الشيخ الجليل الشيخ عبدالله المامقاني عن والده الزاهد و جمع آخر عن عمي المحقق و عن الشيخ الفاضل الشيخ حسن اللنكراني وجمع آخر عن الفاضل الشرابياني عن عمي المحقق (ح) وعن جمع كثير بواسطه او واسطين عن الشيخ المحقق الانصارى عن شيخه شريف العلماء والمحقق النراقي عن صاحب الرياض بطرقه المعروفة و **منها** عن شيخي و استادى ومن عليه في العلوم استنادى شيخ الشريعة الاصفهاني عن السيد محمدباقر القزويني والشيخ محمدحسين الكاظمي والاميرزا محمدهاشم الچهارسوقي وغيرهم بطرقهم المعروفة و **منها** عن السيد السند المعتمد السيد حسن العاملي الكاظمي بطرقه المذكورة في عيون الرجال المتحده مع طرق المحدث النورى المذكورة في المستدرك و اروى ايضاً عن المحدث النورى بطرق . فله ان يروى عني بهذه الطرق وغيرها جميع روايات اصحابنا وجميع مؤلفاتهم في جميع فنون الاسلام بل روايات اهل السنة والجماعة ومؤلفاتهم مما لي اليه طريق واوصيه بما اوصاني به مشايخي من الاحتياط والورع والتقوى في تمام الحالات و اسئله ان لا ينساني عن الدعوات الصالحات في الحياة والممات كما لا انساه انشاءالله تعالى .

في شهر رجب الخير ١٣٦٠ **الاحقر محمد الحسيني الكوه‌كمرى** محل مهر شريف مزبور

**د ـ تقریظی است که حضرت استادعلامه حجةالاسلام آقای محی الدین مامقانی مدظله العالی مقیم نجف اشرف برای کتاب ریحانةالادب مرقوم فرموده اند :**

**شکر و تقدیر** **صدر من النجف الاشرف**

فی ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۷۱

نستعین

شکر المنعم احدی الغرائز السامیة والخصال الشریفة العالیه والصفات الحمیدة الراقیة الّتی اودعها الله فی نفوس نبلاء البشر ومزجها بطینتهم ثم ظهرت فی طباعهم وعاداتهم فی حیاتهم الاجتماعیة فمن الناس فئة اهتمت فی تنمیتها وسعت فی تغذیتها حتی صارت لهم خلقاً ثابتاً و وساماً تتحلی بها فی الحیاة و خلة تعرف بها بین الاقران وهناك رهط من الناس اهملها واعرض عنها واستهون بها واسترخصها حتی خمد نورها فی نفسه وانطفأ ضوءها من قلبه فنزل لفقدها الی حضیض مصاف الانعام (بل هم اضل سبیلا) و هبط الی منحدر هوة الحیوان والحشرات ـ اذ عدم الی الشرف دلیلا .

.... اذا اندفعت اندفاعا نفسیا لا یشوبه سوی حب الفضیلة ولا یخامره الا اداء الواجب الدینی ان ارفع الی سماحة العلامة النحریر والمحقق الثبت القدیر حضرت حجة الاسلام والمسلمین **المیرزا محمدعلی (المدرس) التبریزی** ادام الله ایامه و نفع الامة بمعلوماته بعض ما یکنه ضمیری و ینطوی علیه مکنونی من الشکر والتقدیر والتعظیم والتبجیل **لما اسدی للامة من الخدمات الجلیلة والاعمال الجبارة النفیسة** الّتی لا یبتغی من ورائها سوی تثقیف امته و اداء فرض عمله و فضیلته .

فلقد خدم بتلك المصنفات الممتعة الّتی صنفها فی مختلف العلوم من الفقه واللغة والتاریخ عالمی العلم والادب خدمة تذکر فتشکر . وکیف لاوکل تلك الآثار الخالدة قد اصبحت فی طلیعة المؤلفات الّتی حازت السبق فی میدان المؤلفات الاخری **فلا غرابة من مثل علامتنا الشهیر اذا ما اتحف الجامعة الاسلامیة بجوهرته الیتیمة الاخری و درته الثمینة المسماة ـ ریحانة الادب ـ او الکنی والالقاب ـ وهو ذالك الفرد من رجالنا المجاهدین**

**المخلصين والعلماء البارزين اللذين كرسو اجل حياتهم لخدمة الدين وصرفوا همتهم فى تثقيف امة سيد المرسلين** و ثابروا على ذالك بقدم راسخ و قلب مطمئنّ و جنان رابض لاتزلزل همّته العواصف ولاتثنى عزمه القواصف ولاتأخذه فى‌سبيل اداء واجبه الدّينى لومة لائم كل ذالك تفانياً فى‌سبيل العلم وانقياداً لاوامر الشرع وطلباً لمرضاة‌الله فاليك ايها‌الحبر الجليل والعلامة‌الشهير قلباً مليئاً بالشكر والتقدير لاعمالك‌الصالحه واتعابك‌المشكورة و اليك ايّها المجاهد فى‌سبيل‌الله اعرض شعورى لايادبك البيضاً وآثارك الخالده فاقبل ياصاحب‌الفضل تقريظى واصفح عن‌قصورى اذاماكبا جوادبراعتى‌عن‌اداءاخلاصى‌واجعلنى من مخلصيك والمعجبين بك لازلت مؤيداً منصوراً و موفقاً لبث انوار‌العلم ومعالم‌الدين مقرونة اتعابك بالفوز و صنيعك بالفلاح ودم لنا وللامة جمعاء . وقد انشد ونظم هذين البيتين الطبيب النطاسى خالنا الميرزا محمد الخليلى صاحب‌كتاب معجم‌الادباء الاطباء تقدير الاعمال علامتنا الجليل :

**ان‌اللذى صنع‌الجميل مخلد — لاسيما فى‌العلم والعرفـان**
**واذا انقضت ايام مدة عمره — فجميل صنع‌المرء عمرثـان**

**حرره‌الفانى محيى‌الدين المامقانى** — محل مهر عبده محيى‌الدين

---

**هـ - اجازهٔ روايتى است‌كه حبر جليل و علامهٔ شهير آقاى سيد هبة‌الدين شهرستانى ادام‌الله ايام افاضاته مرقوم داشته‌اند وشرح حال ايشان درچاپ‌اول جلدچهارم ريحانة‌الادب بشمارهٔ (٥٣٦) و درجلد ششم چاپ دوم بعنوان (هبة‌الدين - محمدعلى) مندرج‌است :**

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحيم

مقبول الحمد لله على متواتر نعمائه و مسلسل الشكر على المستفيض من آلائـه و صلاة مرفوعة غيرمقطوعة على‌المرسل رحمة للعالمين والمجمع على فضله‌الذى لاريب فيه و فضل كتابه‌الّذى لاباطل يأتيه ولاشك يعتريه محمد ص وآله النّقاة دعـاة‌الحق و هداة‌الحقيقة المصلحين لرواية السّعادة المنشودة الخليقة والمصححين لاسانيدها فى‌كل شريعه و طريقة :

**اما بعد** - فلما كانت الاجازة والاستجازة في الرواية من شعب علم الدراية و من سنن السلف الصالح من علمائنا المحدّثين و فقهائنا المحقّقين سئلني ( بناء عليه ) **شيخنا الاجل الافضل انموزج عصابتنا البحاثه في العصر الاول حضرة العالم الفاضل والمحدث المحقق الكامل صفوة المؤلفين الاماثل ولينا الصفي الروحاني المولى محمدعلى التبريزى الخيابانى حياه الله و حباه بنيل الرغائب والامانى** ان احرّر له اجازة مارويته وتحملته عن شيوخي الكرام بجملة اسانيدهم الى ائمة اهل البيت النّبوى عليه و عليهم افضل السلام فاستخرت الله سبحانه و اجزته ان يروى عنى جميع ذلك عنهم جميعا و اخص بالذكر خمسة منهم قدّس الله ارواحهم **اولهم** الشيخ الشهيد السعيد الالهى محمد باقر بن محمد محسن بن سراج الدين الاصطهباناتى الشيرازى المقتول سنة ۱۳۲۵ هجريه عن مشايخه المشاهير عطّر الله مراقدهم الطّيّبة وهم :

المولى على المقدس الرازى نجل الطبيب المشهور ميرزا خليل الطهرانى والسيد ميرزا محمدهاشم چارسوئى الخونسارى الاصفهانى والسيد محمد مهدى القزوينى الحلى المتوفّى سنة ۱۳۰۰ ه ق والشيخ محمد التقى المشهور بآغا نجفى الاصفهانى والشّيخ محمدتقى بن حسينعلى الحائرى المعروف بالفاضل الهروى **و ثانيهم** مولانا الزعيم وابن عمنا الكريم الامير السيد محمد الطهرانى المعروف بآية الله الطباطبائى عن مشايخه المشاهير وهم جماعة نخصّ بالذكر منهم والده السيد صادق الطهرانى عن ابيه السيد مهدى الهمدانى ابن الامير السيد على الكبير **و ثالثهم** سيدنا الحسن ابن الهادى الكاظمى المعروف بالصدر من آل شرف الدين مؤلف كتاب الشيعة و فنون الاسلام عن مشايخه العظام نور الله ضرايحهم كالشيخ ملاعلى المقدس الطهرانى والسيد ميرزا محمدهاشم الخونسارى السابق ذكرهما الشريف **و رابعهم** الفقيه البارع الورع السيد اسمعيل الصدر نزيل سامراء والحائر الحسينى ونجل العلامة المشهور السيد صدرالدين العاملى الاصفهانى وقد اجازنى فى الرواية شفاهاً و اجازنى فى الاجتهاد والفتوى كتباً من دون تسمية شيوخه الكرام **و خامسهم** المحقق العظيم والفقيه الحكيم شيخنا المولى محمدكاظم المعروف بآية الله

الحراسانی رة‌ح‌الله روحه ونوّر صريحه محراً فی‌الرواية عن‌سيحه‌السيدمهدی‌القرويىی الحلّی الاتف دكره المنيف .

وكما احرت للشيح المسار الی اسمه‌السريف ان‌يروی عنی‌المرويات احرته ان يروی عنی‌المقروات والمسموعات و مؤلفاتی فی‌سنّی‌العلوم والّتی دسر اسمائها عدة من اوليائنا الاصفياءكالسيد محمد مهدی‌العلوی السرواری والسيح سراح‌الواعطين‌الانصاری فی‌مقدمة اسلام و هيئت وعيرهما من محبی‌العلمأ الاحيار و محمی الاثار .

**حادم‌العلم والدين هبةالدين الحسنی الشهير بالشهرستانی**

غرة محرم ١٣٥٩ محل خاتم شريف



اجازهٔ اجتهادی است که از طرف حضرت آیة الله العظمی سید صدر الدین صدر اعلی الله مقامه صادر شده است که فقیهی بودند اصولی محدث رجالی محقق عمیق النظر وشرح حال ایشان بشمارهٔ (۱۲۹) در جلد دوم چاپ اول و درصفحهٔ ۴۲۷ جلد سوم چاپ اخیر ریحانة الادب قید گردیده است

بسمه تعالی

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی محمد وآله الطیبین الطاهرین وبعد فان
حماة الدین ورعاته وحفظة الشرع وحرسته کما اتی [illegible] العلماء وورثة الانبیاء
في زمن الغيبة الاعلام العلماء الدين والفقهاء الراشدين [illegible] ولن يزالوا في كل عصر
وزمان يتقلدون هذه الوظيفة ويقومون بها حق القيام والشكر لله من عليهم الحمد وممن
يقوم بهذه الوظيفة جناب المولى الاكرم عماد العلماء الاعلام وسناد الفقهاء الكرام
ثقة الاسلام والمسلمين صاحب التأليفات العديدة والمصنفات المفيدة مولانا
الميرزا محمد علي آقا التبريزي الخياباني دام ظله فانه الحق لقد نزل [illegible] دار النشر
المعروف والتعاليم الاسلامية وبث الاحكام والحقائق الدينية وتربية الانام وهو ممن
الى دار العلم [illegible] و [illegible] وتحقيق ونظر دقيق كيف لا فقد اقام [illegible] الفضائل
وجمع انواع الفضائل [illegible] في العلوم الدينية فقد بلغ فيها مرتبة الاجتهاد واستغنى عن غيره
بالاستنباط من الاحكام فيجوز له دام ظله ان يعمل بما يستنبطه على النهج المعروف بين الجهابذة
العظام فانه واحد منهم بحمد الله تعالى والشكر لله سبحانه وتعالى على هذه النعمة ونيله
هذه المرتبة والسلام عليه ورحمة الله وبركاته حرر ذلك في اليوم الثالث والعشرين
من شهر شوال المكرم من سنة ثمان وثلاثين بعد الالف وثلثمائة الهجرية (ص)

محمد

سید صدر الدین الصدر

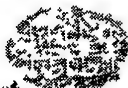
احازهٔ روایتی است که از طرف حضرت قدوةالفقهاء والمجتهدین آقای سید محسن حکیم بن سید مهدی طباطبائی صادرشده‌است . حضرت معظم‌له ازفحول ومتبحرین علمای امامیهٔ عرب عصرحاضر واز بزرگترین زعما وفقها واز اکابر مراجع تقلید اثنی‌عشریه میباشد .

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي جعل العلماء ورثة الأنبياء وفضل مدادهم على دماء الشهداء والصلوة والسلام على خاتم الأنبياء وآله الأئمة النجباء الأوصياء وبعد فان العالم العامل والفاضل الكامل العلامة الحجة الشيخ محمد علي المدرس التبريزي ادام الله افاضاته صاحب التصانيف الفائقة والمصنفات النافعة في الفقه وغيره من مختلف العلوم قد استجازني في الرواية وحيث انه من اهل الفقاهة والدراية وحائز للكمالات العلمية والفضائل النفسانية اجزت له ان يروي عني كل ما صحت لي روايته عن مشايخي العظام واساتذتي الكرام بالطرق المعتبرة والأسانيد الصحيحة المتصلة الى معادن العلم والحكمة خزان علم الله تعالى وحفظة وحيه سلام الله عليهم اجمعين واوصيه كما اوصاني مشايخي رحمهم الله تعالى بسلوك جادة الاحتياط التي من سلك سبيله لا يتورط في مهالك الخطأ والزلل في القول والعمل وان لا ينساني من صالح دعواته في خلواته كما لا انساه ان شاء الله تعالى ۴ شوال المكرم ۱۳۷۲

محسن الطباطبائي الحكيم

۱۳۷۱
۸ شوال



اجازهٔ اجتهادی و روایتی است که از طرف حضرت علامهٔ نحریر جامع المعقول والمنقول شیخ محمدحسین کاشف الغطاء رفع الله درجاته و روح روحه صادرگردیده است که از بزرگان متتبعین علمای امامیه واز عدول و ثقات فقهای اثنی‌عشریه‌بوده وشرح حال ایشان درجلد سوم چاپ‌اول این‌کتاب بشمارهٔ (٥٣٧) و صفحهٔ ٢٧ جلد پنجم چاپ اخیر مندرج است .

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي فضّل اهل العلم والعلماء وجعلهم ورثة الانبياء وجعل مدادهم
افضل من دماء الشهداء . وصلى الله على محمد وآله
وبعد فان عمدة العلماء المحققين وزبدة الافاضل المتبحرين
العالم العلامة الحبر الشيخ محمد علي المدرس التبريزي ادام الله
ايامه قد استجازني على طريقة السلف الصالح ولما كان من اهل
الفضل والفضائل والخدمات الجليلة للعلم والفضيلة مضافا
الى ما فيه من التقوى والسداد واحرازه لملكة الاجتهاد
اجزت له ان يروي عني ما صحت لي روايته من الاسانيد
عن المشايخ والاساتذة بالطرق الصحيحة المعتبرة الى الائمة
المعصومين سلام الله عليهم واوصيه كما اوصاني اساتيذي
بلزوم جادة الاحتياط الذي هو سبيل النجاة في جميع احواله
واقواله وافعاله ورواياته لا ينساني من صالح الدعوات
كما لا انساه ولا زال مؤيداً بدعاء

محمد الحسين آل
كاشف الغطاء

صدر من مدرستنا العلمية يوم ٢ رمضان
١٣٧١ هـ

تقریظی است که ازطرف حبر جلیل شیخ محمدحسین کاشف‌العطاء سابق‌الذکر اناراللہ برهانه نسبت بتألیفات مؤلف مرحوم مرقوم شده است .

بسم الله الرحمن الرحیم
وله الحمد

أهدى إليّ جناب البارع الواسع التتبع العالم الفاضل الورع
الميرزا محمد علي التبريزي الخياباني الجزء الأول من تأليفه الجديد
الذي جمع فيه ما لذّ وطاب من الكنى والألقاب وجميع مؤلفات
هذا الفاضل الخبير مفيدة نافعة وسديدة واسعة ونحن نرغب إلى
الباري جل شأنه أن يبقيه ويؤيده بالمعونة كي يمدّ المكتبة العلمية
بأمثال هذه المصنفات الذكية والثمرات الشهية وأنا أشكره على
هديته الدالة على كرم سجيته وفقه الله لإكمالها ولا برح مؤيداً مسدداً

۷ ذي القعدة
۱۳۶۷

محمد الحسين
آل
كاشف
الغطاء



اجازهٔ اجتهادی و روایتی است که از طرف علامهٔ نحریر فقیه الحکما وحکیم الفقها میرزا عبدالحسین رشتی قدس سره مرقوم شده است ایشان عالمی بودند جامع وجلیل القدر که در زمان خود مدتی ریاست حوزهٔ علمیهٔ نجف الاشرف را داشتند وضمن همین مقدمه شرح حال وی اشاره شده است

---

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي رفع درجة العلماء وجعلهم ورثة الانبياء وصلواته وتسليماته على خاتم الانبياء وآله الامناء الذين من انوار وجودهم ومصابيح النبوة اشرقت معالم الشريعة الغراء والحنيفية البيضاء وبعد فان الشيخ العالم العلامة الحجة الشيخ محمد علي المدرس التبريزي دامت بركاته صاحب المؤلفات المفيدة الرشيقة والتصانيف الممتعة والمصنفات القيمة المنتشرة في الفقه واللغة والادب والتاريخ وغيرها ثقة ثبتاً في الرواية لتتصل اسناده في نقل الاحاديث الشريفة الى الائمة المعصومين ومنابع الدين صلوات الله عليهم اجمعين وحيث انه دام التأييد ممن بذل جهده في خدمة العلم والدين ونشر آثار الائمة الطاهرين مضافاً الى ما فيه من الاوصاف الجميلة والفضائل الانسانية من الورع والسداد فاجزته للنقل والاجتهاد واجزت له ان يروي عني كل ما صحت لي روايته عن مشايخي الاعلام اساتذة المعقول والمنقول وجهابذة الفروع والاصول بطرقهم المعتبرة واسانيدهم المتصلة الى اهل بيت النبوة والرسالة سلام الله عليهم اجمعين واوصيه كما اوصاني مشايخي رضوان الله عليهم بسلوك طريق الاحتياط الذي هو سبيل النجاة في جميع حالاته واعماله واقواله وان لا ينساني من الدعوات الخيرية في كل بكرة وعشية كما لا انساه ان شاء الله والله ولي التوفيق وهو المستعان ١٤ شوال ١٣٧١

(عبد الحسين الرشتي)



اجازهٔ اجتهادی و روایتی است که از طرف قدوة‌المحققین والمجتهدین
جامع معقول ومنقول وازاکابر علمای امامیهٔ عصر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل صفائح قلوب ذوی الهمم قابلة
لنقوش العلوم والحکم ثم اخرجها من عمیم اللطف
والکرم الی ان علم الانسان ما لم یعلم والصلوة
والسلام علی الکلمة الجامعة الشاملة علی جوامع الکلم
صورة الاسم الاعظم الذی اختتم به الرسالة علی الامم
وانفصل به دائرة الاجادة علی العالم هو الذی ما
ساء قط ومن له الحسن الاتم محمد المطهر النبی الیه جبرئیل نزل
وعلی آله الطاهرین الهادین الی الطریق الاقوم و
لعنة الله علی اعدائهم حتی یکون کل اعمی واصم وابکم
وبعد فان من فضل الله تعالی ومنه انه قد

حضرت آیة‌الله میرزا محمدعلی شاه‌آبادی نورالله مضجعه صادرشده‌است معظم‌له حاضر بودندکه اخیراً برحمت ایزدی پیوستند .

یستضیء بضیاء انوار اولی النهی و اقتبس من اکمامه
ذوی النهی العالم العامل التقی والفاضل
الکامل الورع الحبر النقی الالمعی عماد الاسلام والدین
القوی جناب الآقا میرزا محمد علی [illegible] التبریزی
حتی فاز بدرجة الاجتهاد فی احکام النبی صلوات
الله علیه فطوبی له ثم طوبی بهذا الصراط السوی
ولقد اجزت جنابه ان یروی عنی جمیع ما صحت لی
روایته عن السلف الصالحین من المحدثین الطاهرین
سیما ما اشتملت علیه الکتب المعتبرة الی العلماء الراشدین
واوصیه بالتقوی والاحتیاط عند الاستناد والا ینسانی
والحمد لله والصلوة علی نبیه وآله الی یوم التناد



الاحقر محمد علی الشاه آبادی عفی عنه

مؤلف مرحوم طاب رمسه درحال حیات ، شرح حال مشایخ روایتی و اجتهادی خودشان را دراین کتاب مرقوم فرموده‌اند ولی متأسفانه ترجمهٔ حال دو نفر از ایشان یعنی آیة‌الله العظمی آقای سید محسن حکیم مدّ ظلّه العالی و قدوة الفقهاء والمجتهدین مرحوم شیخ عبدالحسین رشتی اعلی‌الله مقامه را ننوشته‌اند و مسلماً اگر توفیق نوشتن مستدرکی راکه وعده داده بودند پیدا میکردند این نقیصه را رفع می‌نمودند ولی افسوس کوس رحلت زده شد و اجل مقدّر فرار رسید . راقم این سطور لازم میداند تیمّنا واستطراداً و برای اینکه ترجمهٔ حال تمامی مشایخ اجتهادی و روایتی آنمرحوم نوشته شود دراین قسمت اشارتی بکند :

حکیم

**آقای سیدمحسن** - بن سید مهدی طباطبائی معروف به **حکیم** ، از فحول و متبحّرین علمای امامیّهٔ معاصر واز بزرگترین زعما و فقها و از اکابر مراجع تقلید میباشد . وی فقیهی است اصولی رجالی و حوزهٔ تدریس



**عکس آقای سیدمحسن حکیم**

«از مشایخ روایتی صاحب ترجمه»

مهمترین حوزه‌های علمی نجف. گویندکه دربیانات علمی، رویّهٔ مخصوصی اتخاذکرده مبنی برایجاز و اجتناب از حشو و زواید؛ خانواده‌اش نیز از معروفترین خانواده‌های نجف اشرف وبه **آل‌حکیم** معروف و عدهٔ زیادی از افاضل و علما از این خانواده نشأت کرده‌اند. صاحب‌ترجمه‌ازآخوندخراسانی وآقا ضیاء عراقی وحاجی میرزاحسین نائینی و شیخ علی آل صاحب‌الجواهر و سید ابوتراب خوانساری استفاده‌اصول وفقه وعلم‌رجال کرده‌است و فعلاً مرجع تقلید عموم شیعیان افغانستان وبسیاری ازشیعیان عراق وسوریه و لبنان و جمعی وافر از بلاد دیگر میباشد واز تألیفات او است:

**۱- حاشیهٔ ریاض‌المسائل ۲- حاشیهٔ‌کفایهٔ‌آخوند خراسانی** در دومجلد **۳- حاشیهٔ مکاسب شیخ مرتضی انصاری ۴- شرح تبصرهٔ علامهٔ حلی ۵- شرح نافع‌محقق ۶- مستمسك العروة‌الوثقی**که شرح عروهٔ سید محمدکاظم یزدی است وغیراینها. معظم له در تاریخ نگارش این مختصر در قید حیات هستند **متع‌الله المسلمین بطول بقائه.**

**رشتی**

**شیخ‌عبدالحسین** - بن‌شیخ‌عیسی بن‌شیخ‌یوسف‌رشتی، درکربلامتولّد ودرنجف ساکن بوده‌است. وی‌ازاکابرعلمای‌امامیّهٔ معاصر وفقیهی بوده اصولی حکیم متکلّم معقولی منقولی، کثیرالتتبّع و وسیع‌الاطّلاع، بیشتر بحال تجرّد و انزوا زندگی میکرده است.

از حاجی میرزا محمدحسن آشتیانی، شیخ علی نوری، سید شهاب‌الدین نیریزی شیرازی، آخوندخراسانی، شریعت‌اصفهانی،سیدمحمدکاظم یزدی درس خوانده واز تألیفات او است:



**عکس مرحوم شیخ‌عبدالحسین رشتی**
«ازمشایخ احتهادی صاحب‌ترجمه»

**۱- البیان فی‌ما استفید من‌القرآن** درتفسیر **۲**تا**۷- تعلیقات** برهریك از **جواهرالکلام** و **رسائل شیخ مرتضی انصاری** و **شرح‌شمسیه** و **شرح مطالع** و **مطول** و **مکاسب شیخ مذکور ۸**تا**۱۱- رساله‌ای** در هریك از **بدا** و **غیبت** و **نسخ و وضع ۱۲- شرح مزجی کفایة‌الاصول آخوند خراسانی**

برهردو جلدش وغیراینها . صاحب ترجمه شعر خوب نیز می‌گفته است :

یکی از مزایا و خصوصیّات این‌کتاب این است‌که مؤلّف مبرور ، از خطوط و عکس‌های صاحبان‌ترجمه‌آنچه راکه بدست‌آورده بچاپ‌آنها اقدام‌کرده‌است تاکسانیکه می‌خواهند ترجمه حال دانشمندی را بخوانند با دیدن عکس و خط او بیشتر محظوظ شوند واز ریاض باصفای این‌کتاب‌گلهای رنگارنگ بچینند . آن مرحوم در این راه نیز رنجهای فراوان برده وگنجهای شایانی بدست‌آورده است‌که درنزد اصحاب بصیرت و ارباب‌نظر ارزش بسیار دارد ولی حاجت بگفتار نیست‌که این‌اقدام مفید هم درحدود مساعدت شرائط و وسائل موجودبوده‌است خصوصاً‌که مؤلّف مرحوم هنگام نوشتن‌شرح حال بعضی از صاحبان ترجمه به عکس یا خط‌آنان دسترسی نداشته وپس‌از فوت وقت که بآنها برخورده درغیر محلش استدراك نموده است ازآن جمله خطوط و عکس‌های اصحاب ترجمه آتی‌الذکر میباشدکه شرح حال آنان هرکدام در محل خود قبلاً مرقوم شده است چون درج‌کلیشه‌ها درمحل مخصوص‌خود بواسطهٔ فوت فرصت میسّر‌نبود ناچار بطبع‌آنها درآخرکتاب اقدام خواهد شد .

۱- خط شیخ حرّ عاملی متوفی بسال (۱۱۰۴) که ترجمهٔ حالش در جلد اوّل بشمارهٔ (۷۷۳) مندرج است .

۲- خط شیخ عبدالصمد جدّ شیخ بهائی‌که شرح حالش درجلد سوم ضمن‌شمارهٔ (۱۴۰) مندرج‌است .

۳- خط ملامحمدتقی مجلسی اوّل متوفی بسال (۱۰۷۰) که شرح حال وی بشمارهٔ (۷۲۵) درجلد سوم مندرج است .

۴- خط محقق اوّل صاحب شرایع متوفی بسال (۶۷۶)که شرح حالش در جلد سوم بشمارهٔ (۷۴۲) مندرج‌است .

۵- خط سبط‌المارد‌ینی متوفی بسال (۹۰۰) که ترجمهٔ حالش در جلد دوم بشمارهٔ (۳۴۳) مندرج‌است .

۶ـ خط ملاحسین کاشفی متوفی بسال (۹۱۰) کـه شرح حال وی در جلد سوم بشمارهٔ (۵۳۹) مندرج است .

۷ـ خط فخرالدین طریحی متوفی بسال (۱۰۸۵)که شرح حالش در جلد سوم بشمارهٔ (۳۹) مندرج است .

۸ـ خط شیخ ابراهیم کفعمی متوفی بسال (۹۰۵)که شرح زندگی وی در جلد سوم بشمارهٔ (۵۷۴) مندرج است .

۹ـ خط فخرالدین علی بن حسین کاشفی متوفی بسال (۹۳۹) کـه شرح حالش در جلد سوم بشمارهٔ (۳۱۸) مندرج است .

۱۰ـ خط شهید ثانی متوفی بسال (۹۶۶) که شرح حالش بشمارهٔ (۷۲۹) جلد دوم مندرجاست .

۱۱ـ خط رضی استرآبادی متوفی بسال (۶۸۶) کـه شرح حالش در جلد دوم بشمارهٔ (۱۷۶) مندرجاست .

۱۲ـ خط غیاث‌الدین منصور متوفی بسال (۹۴۰) که شرح حالش در جلد سوم بشمارهٔ (۲۷۶) مندرج است .

۱۳ـ خط ملاصالح مازندرانی متوفی بسال (۱۰۸۰)که شرح حالش درجلدسوم بشمارهٔ (۶۷۴) مندرج است .

۱۴ـ خط قاضی نورالله شوشتری مقتول بسال (۱۰۱۹)که شرح حالش در جلد دوم بشمارهٔ (۸۰۵) مندرج است .

۱۵ـ خط شیخ محمد بن حسن ابن شهید ثانی معروف به سبط‌الشهیدکه شرح حالش درجلد سوم ضمن شمارهٔ (۸۰۹) مندرج است .

۱۶ـ خط میرزا عبدالله بن‌عیسی‌بیگ‌افندی متوفی‌بسال(۱۱۳۰)که شرح‌حالش درجلد اوّل بشمارهٔ (۲۲۰) مندرج است .

۱۷ـ خط آقا حسین محقق خـوانساری متوفي بسال (۱۰۹۸) که شرح حالش

بشمارهٔ (۷۴۶) جلد سوم مندرج است .

۱۸- خط علامهٔ حلّی متوفی بسال (۷۲۶) که شرح حالش درجلدسوم بشمارهٔ (۱۹۰) مندرج است .

۱۹- خط فخرالمحققین محمد ابن علامهٔ حلّی متوفی بسال (۷۷۱) که شرح حالش در جلد سوم بشمارهٔ (۳۲۲) مندرج است .

۲۰- خط فیروزآبادی متوفی بسال (۸۱۶) صاحب قاموس اللّغة و تألیفات دیگر.

۲۱- خط سید عبدالله شُبّر متوفی بسال (۱۲۴۲) که شرح حالش در جلد دوم بشمارهٔ (۶۰۱) مندرج است .

۲۲- خط آقا هادی مازندرانی متوفی بسال (۱۱۲۰) که شرح حالش بشمارهٔ (۶۷۴) جلد سوم مندرج است .

۲۳- خط سیدعلی‌خان مدنی شیرازی متوفی بسال (۱۱۱۸) که شرح حالش در جلد اوّل ضمن شمارهٔ (۸۴۸) مندرج است .

۲۴- خط شیخ علی سبط الشهید متوفی بسال (۱۱۰۳) که شرح حالش در جلد دوم بشمارهٔ (۳۴۱) مندرج است .

۲۵- خط ملاشاه مرتضی پدر ملامحسن فیض که شرح حالش ضمن شمارهٔ (۳۷۴) جلد سوم مندرج است .

۲۶- خط شیخ محمد حرفوشی متوفی بسال (۱۰۵۹) که شرح حالش در جلد اوّل بشمارهٔ (۷۷۸) مندرج است .

۲۷- خط ملاجلال دوانی که شرح حالش درجلد دوم بشمارهٔ (۵۸) مندرج است .

۲۸ و ۲۹- خط سید میرزا جزایری و خط سید نعمت‌الله جزایری .

۳۰- خط ملامحمدباقر محقق سبزواری متوفی بسال (۱۰۹۰) که شرح حالش در جلد سوم بشمارهٔ (۷۴۷) مندرج است .

۳۱- عکس شیخ محمد سماوی که شرح حالش درجلددوم بشمارهٔ (۴۷۵) مندرج است.

۳۲ـ عکس میرزا ابوطالب زنجانی متوفی بسال (۱۳۲۹) که شرح حالش در جلد دوم بشمارهٔ (۲۶۸) مندرج است .

۳۳ـ عکس محیی‌الدین عربی متوفی بسال (۶۳۴) که شرح حالش درجلد سوم بشمارهٔ (۷۵۸) مندرج است .

**ناگفته نماند ، عکسها و خطوط مزبورکه بواسطهٔ فوت فرصت درغیر محل مربوطه استدراك و بشرح فوق در اواخر جلد ششم (چاپ اول) بطبع رسیده بودند در موقع تجدید طبع این‌کتاب نقیصه مرقوم مرتفع شد و هرکدام درمحل خود چاپ‌گردید .**

درخاتمه ازدرگاه حضرت احدیت جل جلاله و عم نواله مسئلت‌می‌نمایدکه‌آنمرحوم‌را قرین‌رحمت وغریق آمرزش و مغفرت فرمایاد ؛ روحش را مسرور وقبرش را پراز نورکناد ، با دوستان خود از بزرگان علم و دین محشورگرداناد ، از فیضان شآبیب غفران وکرم دریغ نداراد ، بازار علم ودانش و معرفت ومتاع تقوی وپرهیزکاری وفضیلت‌را رواج دهاد ، نهال ملکات‌فاضله و اخلاق‌کریمه را بارور و سایه‌گسترگرداناد ،کشور ایران را درپناه حمایت وظل‌عنایت‌خود نگهداراد وما را براه راست و صراط مستقیم هدایت فرمایاد .

بمنه وجوده وکرمه و احسانه .

**و یرحم‌الله عبداً قال آمیناً**

تبریز- ۱۷ اسفندماه ۱۳۳۳ هجری شمسی

علی اصغر مدرس

تألیف استاد علامه
میرزا محمدعلی مدرّس

# ریحانة الأدب

## فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب

## یا

# کنی و القاب

مشتمل بر ترجمه حال
فقها و حکما و عرفا و علما و ادبا و اطبا و فضلا و
شعرای بزرگ اسلامی که با لقب وکنیه اشتهار دارند.

**جلد هشتم**

**چاپ دوم**



تبریز - چاپخانه شفق

# خداوندا در توفیق بگشا

## بقیة

## باب

### در ترجمهٔ حال مصدرین بلفظ «ابن»

### ازطبقات مذکور دراول کتاب

**ابن‌شاذان**

**احمد بن علی** - ذیلا ضمن شرح حال پسرش **ابن‌شاذان محمد** مذکوراست .

**ابن‌شاذان**

**فضل** - بن شاذان بن خلیل نیشابوری ، مکنّی به **ابومحمد** ، از مشایخ حدیث و ثقات ومعتمدین محدّثین اواسط قرن‌سیّم‌هجری امامیّه میباشدکه فقیه متکلّم جلیل‌القدر ، ازاصحاب حضرت جواد و امام علی‌النقی و امام حسن‌عسکری ع بود ، بلکه بنوشتهٔ بعضی‌ازحضرت رضا ع نیز روایت‌نموده‌است . جلالت او کالشّمس فی‌رابعة النّهار واضح وآشکار وحاجتی باقامهٔ بیّنه وبرهان‌ندارد . بتألیفات دینی بسیاری موفق شده‌که ازآنجمله است :

**۱- اثبات‌الرجعة ۲- اربع‌مسائل‌فی‌الامامة ۳- الاستطاعة ۴- الاعراض‌والجواهر ۵- الایضاح فی‌الردعلی‌سائرالفرق ۶- الحجة فی‌ابطاء القائم ۷- حدوث‌العالم ۸- کتاب الرد علی‌الباطنیة والقرامطه ۹- کتاب‌المتعتین متعة‌الحج و متعة‌النساء ۱۰- مسائل‌البلدان** وغیراینهاکه یکصد و هشتادکتاب بدو منسوب دارند . صاحب ترجمه در سال دویست و

۱- **ابن‌شاذان**- در اصطلاح رجالی ، فضل بن شاذان میباشدکه ترجمه حال او فوقاً مذکور میشود .

شصتم هجرت عازم جنان گردید و لفظ «**سر**» هم مادّهٔ تاریخ او است . مشهور علمای رجال آنکه پدرش شاذان نیز که ازاکابر محدّثین میباشد پسر خلیل است و بعضی دیگر، نام پدرش را خلیل گفته و **شاذان** را لقب خلیل می‌دانند و مطلب چندان اهمیتی ندارد و درصورت اقتضا موکول بکتب رجالیّه است .

**ابن‌شاذان** **محمد** - بن احمد بن علی بن حسن (حسین‌خل) بن‌شاذان، کوفی قمی، مکنّی به **ابوالحسن**، از اکابر علماء وفقهاء ومشایخ‌امامیّه میباشدکه از اساتید ومشایخ ابوالفتح کراجکی (متوفّی بسال ۴۴۹ه ق = **تمط**) ونجاشی (متوفی بسال ۴۵۰ه ق = **تن**) بوده وازتألیفات او است :

۱- **ایضاح‌دفائن‌النواصب** درمثالب ۲- **البستان** یا **بستان‌الکرام** ۳- **مناقب‌امیرالمؤمنین‌ع** که حاوی صد منقبت ار فضائل آن‌حضرت بوده واز صدوقین نقل اخبارکرده است، شیخ کراجکی نیز همین کتاب را بسال چهارصد و دوازدهم هجرت در محاذی باب مستجار از مسجدالحرام از خود مؤلف که استادش میباشد روایت نموده وهمین‌است‌که درالسنه به **مناقب ابن‌شاذان** معروف، تمامی روایات آن ازطریق‌عامّه مأخوذ ودرمستدرك‌الوسائل، همین‌کتاب مناقب را باکتاب ایضاح مذکور یکی دانسته‌است، لکن موافق تحقیق‌عمیقی که در ذریعه‌کرده هریکی ازآنها کتابی مستقلّ بوده و موضوع هریکی غیراز دیگری است و شیخ جعفر بن قولویه دایی خود ابن‌شاذان ، یا دایی مادر ویا دایی پدرش‌بوده است (علی‌الخلاف) . اما **احمد بن علی** قاضی‌قمی، پدر محمدکه نیز بابن‌شاذان معروف وکنیه‌اش **ابوالعباس** است ازفقها ومشایخ امامیّه و مؤلف‌کتاب **الامالی** و **زادالمسافر** بوده ونجاشی هم بواسطهٔ پسرش محمد مذکور از او روایت می‌کند . سال وفات هیچ‌یك از پدر و پسر بدست نیامد ، لکن از رجال اوائل قرن پنجم بوده‌اند .

(ذریعه وص ۵۷۰ ت و ۵۰۰ مس و۶۸ هب وکتب رجالیه)

**ابن‌الشاذکونی** سلیمان بن داود منقری بعنوان **شاذکونی** نگارش داده‌ایم .

**ابن‌الشاطر** انصاری دمشقی فلکی ، ازمنجّمین و ریاضیّین قرن‌هشتم‌هجرت میباشد ، زیجی تألیف‌کرده‌که به **زیج‌ابن‌الشاطر** معروف ومحل

توجه اکابر فن است ، چند نسخه ازآن دربرلین و پاریس و اکسفورد وبعضی‌ازتألیفات نجومی و ریاضی و جغرافیائی او نیز درکتابخانهٔ خدیویّهٔ مصر موجود میباشد . درسال هفتصد و هفتاد و هفتم هجرت درگذشت و اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(کف و اطلاعات متفرقه)

**ابن‌شاکر**

**محمد** - بن شاکر بن احمد بن عبدالرحمن بن شاکر بن هارون بن‌شاکر حلبی دارانی دمشقی، ملقّب‌به **صلاح‌الدین وفخرالدین،** معروف به **کتبی** و **ابن‌شاکر،** مکنّی به **ابوعبدالله** ، از مورّخین قرن هشتم هجرت میباشد، که شخصی بامروّت، درفنّ خود متفرّد ، در بدایت حال فقیر وبی‌چیز بود بتجارت کتاب اشتغال یافته و بثروت بسیاری نایل‌گردید واز تألیفات او است :

۱- **روضةالازهار و حدیقةالاشعار** ۲- **عیون التواریخ** که تراجم احوال اکابر را تا سال هفتصد و شصتم هجرت نگارش داده و بعضی از جزوه‌های آن در پاریس وکتابخانهٔ واتیکان روم موجود است ۳- **فوات‌الوفیات** که ذیل و متمم وفیات‌الاعیان ابن‌خلّکان وحاوی‌شرح حال پانصد و هفتاد ودو نفر از اکابر بوده و درقاهره چاپ شده است . وی بسال هفتصد و شصت و چهارم هجری قمری درهفتاد و نه سالگی درگذشت .

(ص۴۵۱ ج ۳کمن و ۱۵۴۷ مط)

**ابن‌الشاه**

**علی** - بن محمد بن شاه ظاهری ، از اولاد شاه بن میکال ، کنیه‌اش **ابوالقاسم،** از ادبای پاك فطرت و نیك محضر بوده واز تألیفات او است :

۱- **اخبارالغلمان** ۲- **اخبارالنساء** ۳- **الخبزوالزیتون** وغیراینها.زمان‌زندگانی وی بدست نیامد لکن پیش از ابن‌الندیم (متوفی بسال ۳۸۵ھ ق = **شفه**) بوده است .

(ص ۲۱۸ف)

**ابن‌شاهویه**

**محمد** - بن احمد بن علی بن‌شاهویهٔ فقیه قاضی شافعی، مکنّی به **ابوبکر،** مدتی در بلاد فارس قضاوت نموده و اخیراً بموطن اصلی خود نیشابور برگشت و بنقل احادیث پرداخت وهم درآنجا بسال سیصد و شصت

و دویم هجرت درگذشت . (ص ۳۵ ج۲کا)

**ابن‌شاهین** **خلیل** - بن شاهین **ظاهری** ، ملقّب به **عرس‌الدین** معروف به **ابن شاهین** ، ازافاضل قرن‌نهم هجری‌میباشدکه پدرش‌ازممالیك سلطان ملك ظاهر سیف‌الدین بوده است ، پس ازآنکه خلیل بسنّ رشد رسید نظارت ضرّابخانهٔ مصر بدو موکول و اخیراً امیرالحاج شد واز تألیفات او است :

۱- **الاشارات فی‌علم‌العبارات** یعنی تعبیر رؤیا که درمصر درحاشیهٔ تعطیر الانام‌شیخ‌عبده الغنی نابلسی چاپ شده است ۲- **زبدة کشف الممالك فی‌بیان الطرق والمسالك** که ملخص کتاب‌کشف‌الممالك نام خودش بوده ودرپاریس چاپ شده‌است ۳- **کشف‌الممالك** که مذکور شد . صاحب ترجمه درسال هشتصد و هفتاد و دویم یا نود و سیّم هجری قمری درگذشت .

(کف وص ۱۳۳ مط)

**ابن‌شباس** عنوان‌مشهوری شخصی‌است‌که درحدودچهارصد وپنجاهم‌هجرت دربصره و نواحی‌آن دعوی الوهیّت میکرده است .

(ص ۶۳۸ ج ۱ س)

**ابن‌شبرمة** در اصطلاح رجالی عبدالله بن شبرمة بن طفیل قاضی، یا عبدالله ابن‌شبرمة بن غیلان مداینی بوده وکنیهٔ اوّلی ابوشبرمه است نه ابن‌شبرمة و تحقیق مراتب موکول بکتب رجالیّه میباشد .

**ابن‌شبل** **حسین بن عبدالله** - یا حسین بن محمد بن عبدالله بن یوسف بن شبل بغدادی ، مکنّی به **ابوعلی** ، معروف به **ابن‌شبل** ، (یا نام او بنوشتهٔ کشف‌الظّنون برخلاف مشهور محمد بن حسین است) بهرحال ادیبی است طبیب حاذق ، متکلّم متبحّر، حکیم‌فیلاسوف متمهّر، درانواع علوم الهیّات وطبیعیّات بصیر، در هردو قسمت علمی و عملی طبّ خبیر. در زمان خلافت قادر بالله وقائم بامرالله بیست و پنجمین و ششمین خلیفهٔ عباسی (۳۸۱_۴۶۷ه ق = **شفا** - **تسز**) در بغداد فنون طب و حکمت را تکمیل نمود ودراندك زمانی مرجع استفادهٔ اکابر شد، در ادبیّات و فنون شعری نیز ماهر واز شعرای طراز اوّل معدود ودیوان مرتبی داشته‌است . ازقصائد

حکیمانهٔ او **قصیدهٔ رائیه** ایست مشهور که علاوه برشهادت اطلاعات متنوعهٔ واسعه و تفطن او بدقائق حکمت وفلسفه ، دراثبات تمهّر شعری وی نیز برهانی قاطع میباشد اگرچه ظاهراً خالی از اعتراض بخلقتهم نیست .

بربك ایها الفلك المدار ... اقصد ذاالمسیر ام اضطرار
مدارك قل لنا فیای شیئی ... ففی افها منا منك انتهار
وعندك ترفع الارواح امهل ... مع الاجساد یدرکها البوار
فطوق فی المجرة ام لال ... هلالك ام ید فیها سوار
وترصیع نجومك ام حباب ... تألف بینها اللجج الغزار
و دنیا کلما وضعت جنینا ... عراه من نوائبها طوار
و نخرج کارهین کما دخلنا ... خروج الضب اخرجه الوجار
اذا التکویر غال الشمس عنا ... و غال کواکب اللیل انتثار
و بدلنا بهذی الارض ارضا ... و طرح بالسماوات انفطار
و اذهلت المراضع عن بنیها ... بحیرتها و عطلت العشار
و سیرت الجبال فکن کثبا ... مهیلات و سجرت البحار
فاین ثبات ذی الالباب منا ... واین مع الرجوم لنا اصطبار
فما ذا الامتنان علی وجود ... لغیر الموجدین به الخیار
وکان وجودنا خیرا لو انا ... نخیر قبله او نستشار
اهذا الداء لیس له دواء ... وهذا الکسر لیس له انجبار
تحیر فیه کل دقیق فهم ... ولیس لعمق جرحهم انسبار

تاآخر قصیده که مجموع آن موافق معجم الادبا چهل و نه بیت میباشد و بعضی این قصیده را باشتباهی که از وحدت اسم وکنیه ناشی شده بابن سینای سابق الذکر منسوب دارند لکن در معجم الادبا و نامهٔ دانشوران باستناد کلمات بعضی از متتبّعین اهل فن، بابن شبل صاحب ترجمه نسبت داده اند و نیز از اشعار ابن شبل است :

احفظ لسانك لاتبح بثلثة ... سن ومال ما استطعت و مذهب
فعلی الثلاثة تبتلی بثلثة ... بمکفرو بحاسد و مکذب

یعنی البخیل بجمع المال مدته ... و للحوادث والایام ما یدع
کدودة القز ما تبنیه تهدمها ... وغیرها باالذی تبنیه ینتفع

ابن‌شبل با آن همه مهارت و حذاقتی‌که در تمامی فنون طبّی داشته از مباشرت معالجه و طبابت اجتناب میورزید ، در انزوا و تدریس کتب حکمت امرار حیات می‌نمود ، تا بسال چهارصد وهفتاد و سیم یا چهارم یا پنجم هجرت دربغداد درگذشت ودر باب‌الحرب مدفون‌گردید .

(کف وص ۴۹۲ ج ۲ مه و ۶۷ ج ۱ مر و ۲۳ ج ۱۰ جم و ۶۳۸ ج ۱ س)

**ابن‌شبه** (بروزن مکّه) **عمر بن شبة بن عبیده** - فقیه ادیب مورّخ عامی، مکنّی به **ابوزید** ، در اخبار و سیر باخبر، در هریك از **امراء مدینه و مکه و دربصره وکوفه** و **طبقات شعرا** وغیرها کتابی تألیف داده و بسال دویست و شصت و دویم هجری قمری در نود سالگی در سامره درگذشت .

(ص ۶۰ ج ۱۶ جم)

**ابن‌شبیب** **ریان بن شبیب** - دایی معتصم عباسی ، ازمشاهیر وثقات محدّثین امامیّه ، روایاتی‌که در فضیلت زیارت حضرت حسین ع و اجر گریه برآن حضرت ، از حضرت رضا ع نموده مشهور ، بلکه از حصرت صادق ع نیز روایتی کرده و عهد سعادت حضرت باقر ع را نیز درك کرده است .

(کتب رجالیه)

**ابن‌الشبیه** **علی** - بن عبدالله علوی حسینی ، مکنّی بـه **ابوالقاسم،** معروف به **ابن‌الشبیه،** از مشاهیر محدّثین ، از مشایخ خطیب بغدادی و صدوق ، متدیّن و صحیح‌الاعتقاد بوده وبا دسترنج خود امرار معاشرت می‌نمود و بفقرا مواسات میکرد . از حضرت رسالت ص روایت‌کرده‌که درحق امام حسن مجتبی فرمود: **اَللّٰهُمَّ اِنّی اُحِبُّهُ وَ اُحِبُّ مَنْ یُحِبُّهُ** . در رجب چهارصد وچهل ویکم‌هجرت‌درهشتاد ویك سالگی وفات‌نمود . (ص۹ ج۱۲ تاریخ بغداد)

**ابن‌الشجری** **هبة‌الله** - بن‌علی شجری بن محمد بن حمزة، حسنی یا حسینی بغدادی، مکنّی‌به **ابوالسعادات** ، معروف‌به **ابن‌الشجری،** موصوف

به **شریف**، از اکابر علما ومشایخ امامیّه ، نقیب طالبیّین، محدّث نحوی لغوی ، ازشرفا و مشاهیر ادبای بغداد ، درحدیث ونحو و لغت وفنون ادب و اشعار و وقایع‌عرب وحید عصر خود و دارای یدی طولی بود . اقوال‌او محل‌توجه اکابر وفحول، درمغنی‌ابن‌هشام و دیگرکتب علوم عربیّه و ادبیّه منقول ، نسب شریف او با دوازده یا پانزده واسطه بحضرت امام حسن مجتبی ع موصول ، ازتلامذهٔخطیب‌تبریزی سابق‌الذکر و ابن‌طباطبا ابوالمعمرآتی‌الذکر و بعضی ازاکابر دیگر، از اساتید ومشایخ ابن‌الانباری‌عبدالرحمن سابق‌الذکر و قطب راوندی و ابن‌شهرآشوب مازندرانی و نظائر ایشان بود . زمخشری در اثنای سفر حج در بغداد بدیدن وی رفت ، کلمات ملاطفت‌آمیز بین ایشان جریان یافت ، من‌جمله ابن‌الشجری این شعر متنبی را فرو خواند :

**واستکثر الاخبار قبل لقائه ‌ ‌ ‌ فلما التقینا صغرالخبر الخبر**

پس این دوبیت راکه به محمد بن هانی اندلسی منسوب است انشا نمود :

**کانت مسائلة الرکبان تخبرنا ‌ ‌ ‌ عن جعفر بن فلاح احسن الخبر**
**ثم التقینا فلا والله ما سمعت ‌ ‌ ‌ اذنی باحسن مما قد رأی بصری**

زمخشری‌هم گفت روایت‌است‌که حضرت رسالت ص به زید خیل فرمود : **یا زید ما وصف لی‌احد فی‌الجاهلیة فرأیته فی‌الاسلام الا رأیته دون ما وصف لی - غیرك** . ازتألیفات‌طریفه ابن‌الشجری است :

۱- **الامالی** که بحری است پرلالی ، فوائد ادبیهٔ بسیاری را حاوی ، در هشتاد و چهار مجلس املایش‌کرده ، درحیدرآباد هند چاپ ونسخهٔ‌اصلی‌آن بخط خود مؤلف درکتابخانهٔ‌خدیویهٔ مصر موجود است . معاصرش ابن‌الخشاب بعضی مواضع‌آنرا ردکرد پس‌ابن‌الشجری‌کتاب دیگری دربیان اغلاط و اشتباهات وی تألیف داده وبه **انتصار** موسومش داشت‌که با صغر حجم‌کثیرالفائده است ۲- **الانتصار** که مذکور شد ۳- **الحماسة** که‌کتابی است عجیب ودرحیدرآباد چاپ‌شده‌است ۴- **شرح تصریف ملوکی ابن‌جنی ۵- شرح لمع‌ابن‌جنی ۶- ما اتفق لفظه و اختلف معناه .**

ابن‌الشجری گفتن هبةالله صاحب ترجمه برای‌آن است‌که پدر یا جدّ او بجهت انتساب به دیهی شجره نام از اعمال مدینه (که مسجد شجره هم بدان منسوب است) به شجری معروف بوده‌است‌که در ذریعه اورا هبةالله بن علی شجری ودرکشف‌الظّنون

هبةالله بن علی بن شجری نوشته‌اند ، یا شجری گفتن پدر و جدّ او بجهت آن است‌که درآن‌بلد جز درخانهٔ او درختی نبوده‌است . اما نسب‌او چنانکه مذکور شد سیّدحسنی بوده و فقط درچند جا در ذریعه حسینی نوشتـه و ظاهراً اشتباه چاپخانه است چنانکه در ردیف علمای عامّه نوشتن اوکه در روضات میباشد اشتباه است والاّ امامی بـودن او محل تردید نیست . **وفات ابن‌الشجری** بسال پانصد و چهل و دویم هجری قمری درنود و دو سالگی در بغداد وقوع یافته و درخانهٔ خود از محلّهٔ‌کرخ‌بغداد مدفون شد .

(ذریعه و کف وص ۷۵۷ ج ۱ مه و ۷۷۰ ت و ۲۸۲ ج ۱۹ جم و ۴۹۰ مس و ۳۱۷ ج ۲ کا و ۶۸ هب و ۷۲۱ ج ۱ س و ۴۲ صف وغیره)

**ابن‌الشحنة** **ابراهیم** - رجوع به **ابن‌الشحنة احمد** ذیل نمایند .

**ابن‌الشحنة** **احمد** - بن محمد بن محمد بن شحنـه ، مکنّی بـه **ابوالولید،** ملقّب بـه **لسان‌الدین** ، معروف بـه **ابن‌الشحنة** ، از اکابـر علمای حنفیّه میباشدکه در حلب قاضی‌القضاةآن فرقه، خطیب‌جامع اموی ومردی‌صالح متدیّن خاشع خاضع بود . درهمان ایّام قضاوت،کتابی بنام **لسان‌الحکام فی‌معرفةالاحکام** تألیف داده‌که دراسکندریّه چاپ شده‌است ودرسال هشتصد وهشتاد ودویم هجرت درگذشت . نام اورا درکشف‌الظّنون **ابراهیم** نوشته است . (کف وص ۱۳۵ مط)

**ابن‌الشحنة** **عبدالبر** - درذیل ، بابن‌الشحنة محمد بن‌محب‌الدین‌رجوع‌شود.

**ابن‌الشحنة** **عمر بن محمد** - بن علی بن ابی‌نصر موصلی، مکنّی‌به **ابوحفص،** ملقّب بـه **مهذب،** از مشاهیر شعرای عهـد سلطان صلاح‌الـدین ایّوبی (۵۶۷-۵۸۹ھ ق = **ثسز - ثفط**) بوده واز اشعار او قصیدهٔ قافیه‌ایست‌که درمدح سلطان مذکور سروده و حاوی یکصد و بیست وسه بیت بوده واز ابیات‌آن است :

**و انی امرؤ احببتکـم لمکارم** **سمعت بهـا والاذن کالعین تعشق**
**و قالت لی‌الامال ان کنت لاحقا** **بابنـاء ایوب فـانت المـوفق**

سال وفاتش بدست نیامد . (ص۵۸۹ ج۲کا ضمن یوسف بن ایوب)

**ابن‌الشحنة**

**محمد** - بن‌محب‌الدین بن‌محمد بن‌محمد، معروف به **ابن‌الشحنة**، ملقّب به **عبدالبر**، ازاکابرعلمای‌حنفیّهٔ‌حلب میباشدکه ازتلامذهٔ تقی‌الدین شمنی سابق‌الذکربوده وازتألیفات‌او است : **الذخائرالاشرفیة فی‌الالغازالحنفیة**، **زهرالروض‌فی‌مسئلةالحوض** . نام‌او نیزمابین‌محمد وعبدالبرّ مردّدبوده ودویمی‌اقرب‌بصحت میباشد وکسانی هم‌که محمد نوشته‌اند عبدالبرّ را لقب وی دانند . وی‌بسال‌نهصد وبیست ویکم‌هجرت درهفتاد ویك‌سالگی درگذشت . (کف وغیره)

**ابن‌الشحنة**

**محمد** - بن محمد بن محمد بن محمود بن غازی (شحنه خل) ابن‌ایّوب بن شحنه محمود ثقفی ، حنفیّ‌المذهب ، حلبیّ الموطن ، مکنّی به **ابوالفضل**، ملقّب به **محب‌الدین**، معروف به **ابن‌الشحنة** ، عالم فاضل بارع ، از اکابر علمای حنفیّه میباشدکه در بعضی از ادوار زندگانی خود **شیخ‌الاسلام** و چندی‌هم قاضی‌القضاةبود ، درنظم ونثر یدی طولی‌داشت وکتاب **الدر المنتخب فی‌تاریخ مملکة حلب** که در وین و قاهره چاپ شده وهمچنین **نزهةالنواظر**که ذیلاً ضمن شرح‌حال پدرش مذکور میشود تألیف او است . وی بسال هشتصد و نودم هجری قمری در هشتاد و شش سالگی درگذشت . (ص ۱۳۴ مط وغیره)

**ابن‌الشحنة**

**محمد** - بن محمد بن محمود بن غازی (شحنه خل) حلبی‌حنفی، مکنّی بـه **ابوالولید**، ملقّب بـه **زین‌الدین** و **محب‌الدین**، پدر ابن‌الشحنه فوق و معروف به **ابن‌الشحنة** ، از اکابر علمای حنفیّه میباشدکه سنّت نبویّه و اهل سنّت را بسیار دوست میداشت ، خطّش خوب ، درشعر هم متوسط ، در حلب **قاضی‌القضاة** بوده و درشام نیز قضاوت نموده است . از تألیفات او است :

۱- **الفیه** مشتمل برده علم دربحر رجز ۲- **روض** (روضة خل) **المناظر فی‌علم** (اخبار خل) **الاوائل والاواخر**که از تواریخ مشهوره میباشد وتمامی وقایع عالم را ازبدو خلقت تا سال هشتصد و ششم هجرت بطور اجمال تدوین کرده لست ودر وقایع سال هشتصد و سیّم هجرت بعضی از جریانات و سئوال و جوابی راکه مابین او و امیرتیمور لنگ در

موقع تسخیر حلب وقوع یافته نگارش داده‌که درحاشیهٔ کامل ابن‌اثیر چاپ شده است . بعد از او پسر مذکور او محمد بن محمد هم‌کتاب نزهة‌النواظر فی‌روض المناظر راکه تاریخی است مبسوط و بمثابهٔ شرح کتاب روض‌المناظر پدرش میباشد تألیف داده است

۳- **السیرة النبویه** وغیراینهاکه درفقه و اصول و تفسیر نیز تألیفی داشته و بسال هشتصد و پانزدهم یا هفدهم هجری قمری درشصت و شش یا هشت سالگی درگذشت .

(کف وص ۱۳۶ مط وغیره)

**ابن‌الشخباء** **حسن** - بن عبدالصمد در باب اوّل ( القاب ) بعنوان **عسقلانی** مذکور است .

**ابن‌شداد** **یوسف**- بن رافع بن‌تمیم بن عتبة بن محمد بن‌عتاب، فقیه‌شافعی اسدی ، موصلیّ‌الولادة ، حلبیّ‌الاقامة والمدفن ، ملقّب به **بهاءالدین**که بجهت انتساب به شدّاد نامی ازاجداد مادری خود به **ابن‌شداد** معروف‌است نخست به **ابوالعز** یا **ابوالعزیز** مکنّی بود، اخیراً خودش به **ابوالمحاسن** تبدیل داد، از اکابر علمای شافعیّهٔ قرن هفتم هجرت میباشدکه در حال کودکی او پدرش فوت کرد ، بهمین جهت نزد اخوال خودکه از بنی‌شداد بوده‌اند بزرگ شده وبه **ابن‌شداد** شهرت یافت . درهمان سنّ‌کودکی قرآن‌مجید را حفظ‌کرده وقرائات سبعه را از ابوبکر یحیی بن سعدون قرطبی فراگرفت ، فقه و حدیث و تفسیر را هم از اکابر وقت تکمیل نمود، در عهد ملك ناصر صلاح‌الدین ایّوبی و پسرش ملك عزیز عمادالدین بقضاوت حلب منصوب‌گردید ، عاقبت درآنجا مقیم ویك دارالحدیث در همانجا تأسیس‌کرده و تاآخر عمر درآنجا مشغول تدریس‌بود ، مدارس ومؤسسات‌علمیّهٔ خیریّه بسیاری تعمیرنمود، موافق آیین‌شافعی فتوی میداد . دراواخر بناچار منزوی و بعلت‌کثرت سنّ،آثارخرافت در وی ظاهر و بسیار ضعیف و ناتوان شد ، قدرت قیام و قعود ودیگر حرکات ضروریّه را نداشت ، واردین را نشناخته و این شعر را می‌خوانده است :

**من یتمنی‌العمر فلیدرع      صبرا علی فقد احبائه**

ومـن یعمر یـرفی نفسه مـا یتمنـاه لاعـدائـه

ابن‌شداد روز چهارشنبه چهاردهم ماه صفر ششصد و سی و یکم یا دویم یا سیّم هجری قمری درنود وسه سالگی درحلب بلاوارث وفات‌یافت و سرای او بحسب وصیّت‌خودش خانقاه صوفیّه‌گردید . ازتألیفات او است :

۱- **دلائل الاحکام من احادیث النبی علیه‌السلام** که احادیث فقهیه است ۲- **سیرة صلاح‌الدین بن ایوب** که به **سیرهٔ صلاحیه** معروف و درمصر وغیره با ترجمهٔ لاتینی‌آن چاپ‌شده است ۳- **ملجأ الحکام عند التباس الاحکام** ۴- **الموجز الباهر** در فقه شافعی ۵- **النوادر السلطانیة والمحاسن الیوسفیه** که در لیدن با ترجمهٔ لاتینی چاپ شده وظاهر بعضی‌آنکه این‌کتاب نوادر همان‌کتاب سیرهٔ مذکور است .

(ص ۱۸۲ ج ۲ مه و ۵۲۶ ج ۲ کا و ۱۴۱۱ ج ۲ س وغیره)

**حسن** - بن‌علی بن‌شدقم ، مدنی حسینی، مؤلف‌کتاب **زهرالریاض وزلال‌الحیاض** که مجلسی این کتاب را بدو نسبت داده وگوید : ظاهراً مؤلف‌آن از امامیّه بوده وکتاب مذکور نیز تاریخی است خوب وباخبار بسیاری مشتمل میباشد و زمان او و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(سطر ۱۵ ص ۱۷۷ ت)

**ابن‌الشرابی**

**احمد** - بن علی بن محمد رمانی ، نحوی، مکنّی‌به **ابوعبدالله،** از ادبای قرن پنجم هجرت و از تلامذهٔ عبدالوهاب بن حسن کلابی میباشدکه در چهارصد و پانزدهم هجرت درگذشت .

(ص ۲۷۰ ج ۳ جم وسطر ۸ ص ۵۷۳ وسطر ۶ ص ۴۸۱ ت)

**ابن‌شرارة**

**ماول** - طبیب نصرانی حلبی ، مکنّی بـه **ابوالخیر،** نزد اکابر و حکام حلب مقرّب ، ندیم وطبیب مخصوص ایشان، بلکه‌بواسطهٔ تفوّقی‌که درحسن خط و علم ترسّل داشته ترقیم و تنظیم مکاتبات و فرامین دولتی نیز بدو مفوض بود . عاقبت بجهت عدم قبول دعوت اسلامی ، زخمی‌کاری از دست رضوان والی حلب خورد ، ناچار بشهر صور رفت و چند سالی با حال انزوا درآنجا بمعالجه

پرداخت تادرچهارصدو نودم هجرت در گذشت. کتاب **آداب الخط** و **تاریخ اطباء معاصر** و **تاریخ حلب** و **فریدة الحکمة درعلم بدیع** از آثار قلمی او است.

(ص ۶۸ ج ۱ مر)

**ابن شرام**

**احمد** - بن محمد بن احمد بن سلمة بـن شرّام (بروزن بقّال) غسانی نحوی، مکنّی بـه **ابوبکر**، از مشاهیر نحویّین شام میباشدکه از تلامذهٔ ابوالقاسم زجاجی و دیگر اکابر وقت بود و خط خوبی هم داشته و صحیح الکتابة بود و درسال سیصد و هشتاد و هفتم هجرت درگذشت.

(اطلاعات متفرقه)

**ابن شرشیر**

**عبدالله** - بن‌محمد، شاعرانباری، مکنّی به **ابوالعباس**، معروف به **ابن‌شرشیر**، موصوف و ملقّب بـه **ناشی اکبر** نحوی عروضی منطقی معتزلی شاعر، از اکابر شعرای نامی اواخر قرن سیّم هجرت میباشدکه درردیف بحتری و ابن‌الرومی معدود و ازکثرت فطانت اساس علل نحویّه را منتقض داشته و شبهاتی بقواعد منطقیّه وعروضیّه وارد آورد و بذکر مثالهائی غیراز مثالهای خلیل بن احمد پرداخت، اقوال وقواعدی اختراع کردکه درهمهٔ آنها مخالف صریح عروضیّین و منطقیّین و دیگر طبقات علمیّه بود، بهمین‌جهت موهون و درانظار عامّه بغایت منفور شد بالاخره تاب اقامت در بغداد را نیاورده و بمصر رفت، تا آخر عمر درآنجا امرار حیات نمود ویك قصیده چهار هزار بیتی درفنون علم، بیك روی ویك قافیه انشاکرد. از اشعار او است که دربارهٔ جاریهٔ مغنیه سروده است:

**فدیتك لـو انهم انصفوك — لردوا النواظر عن ناظریك**
**تردین اعیننا عن سواك — وهل تنظرالعین الا الیك**
**وهم جعلوك رقیبـا علینا — فمن ذایکون رقیبا علیك**
**الم ینظرو او یحهم مایرو——ن من‌وحی‌حسنك‌فی‌وجنتیك**

درسال دویست و نود و سیم هجرت در مصر درگذ

(ص ۲۸۵ ج ۱ کا وغیره)

**ابن‌شرف**

**محمد بن سعید** - یا محمد بن ابی‌سعید محمد بن‌احمد بن‌شرف اندلسی قیروانـی ، اشبیلیّ الولادة والنشاة ، **ابن‌شرف** الشّهرة ، **ابوالفضل** و **ابوعبدالله** الکنیة ، از اعـاظم ادبا و شعرای انـدلس میباشدکـه کاتب شاعر نحوی ، در اکثر علوم متداوله خبیر، در اصول نظم و نثر بصیر، بلکه درکثرت ملاحت ومقبول طباع بودن، کلمات ضرب‌المثل و اقوال حکیمانه و اشعارطریفه‌اش بسیار انتقاداتی برمعظم شعرای زمان جاهلیّت و اوائل اسلام داشت، بسیاری از اقوال ایشان را موهون می‌دانست و بعضی دیـگر راکه قابل مدح بوده می‌ستود . نحو را ازمحمد بن جعفر قزاز و علوم دیـگر را از اساتید دیگر وقت اخذ کرده واز اشعار او است :

سقی‌الله ارضا انبتت عودك‌اللذی ... زکت منه اغصان و طابت مغارس
تغنی علیها الطیر وهی رطیبـه ... وغنت علیها الناس والعود یابس

لك مجلس‌کملت دواعی لهونــا ... فیــه و لکــن تحت ذاك حدیث
غنی الــذباب فظل یز مرحوله ... فیه البعوض ویــرقص البرغوث

ازآثار قلمی او است :

۱- **ابکار الافکار** در ادبیات ۲- **سرالبر** ۳- **نحج‌النصح** که ارجوزه‌است ودرسال چهارصد و شصتم هجرت درگذشت . (کف‌وص۳۷ج۱۹جم‌و۶۳۸و۱۷۵۱ج۱س)

**ابن‌شرفشاه**

**حسن** - بن محمد بن شرفشاه ، سید جلیل‌القدر علوی حسینی ، استرآبادیّ البلدة ، **ابومحمد** یا **ابوالفضائل** الکنیة ، رکن‌الدین اللّقب ، بیشتر به **سیدرکن‌الدین** ملقّب ، از اکابر و اعیان علمای اوائل قرن‌هشتم‌هجرت میباشدکه جامع علوم عقلیّـه و نقلیّـه بلکه در هردو رشتـه ، موصوف به علاّمه و کانون ذکاوت و فطانت بود . در بدایت حال از موطن خود بمراغه رفت ، نزد خواجـه نصیر طوسی بـکسب علوم متنوعه پرداخت تا ازخواصّ تلامذهٔ وی شد و بدیـگران تقدّم‌یافت، رئیس اصحابش‌گردید و نزد ملوك تاتاری نیز تقرّب داشت . هنـگام مسافرت خواجه او نیز ملازم رکاب بود ، تا بعد از وفات خواجه بموصل رفت و درآنجا اقامت گزید ، در

مدرسهٔ نوریّه تدریس می‌کرد، بالخصوص حکمت را بسیارخوب میگفت و نظارت‌اوقاف مدرسه نیز بدو مفوّض گردیده بود واز تألیفات او است :

۱- **حاشیهٔ تجریدخواجه** ۲- **شرح‌شافیهٔ ابن‌حاجب** ۳- **شرح قواعدالعقائدخواجه** ۴- **شرح کافیهٔ ابن‌حاجب** که سه شرح صغیر وکبیر و وسیط برآن نوشته است ،کبیرش موسوم بـه **بسیط** بوده و وسیط هم نامش **وافیه** ومتداول‌است ۵- **شرح مختصرالاصول‌ابن‌حاجب** ۶- **شرح مطالع** ۷- **منهج الشیعة فی‌فضائل وصی خاتم‌الشریعة** که بنام سلطان‌اویس‌بهادرخان‌تألیفش کرده و بسال هفتصد و پـانزدهم یا هفدهم یا هیجدهم هجری قمری وفـات یافت . ظاهر بغیة‌الوعاة سیوطی‌آنکه وفاتش درموصل واقع شد و صریح بعضی دیـگرآنکه در تبریز وقوع‌یافته‌است، تشیّع وتسنّن او نیز محل‌تردید میباشد چنانچه صریح ذریعه وتمایل روضات مبنی‌بر تشیّع بوده ولی بعضی دیـگر بشافعی بودنش تصریح کرده‌اند .

(کف و ذریعه وص ۲۲۳ ت وغیره)

**ابن‌شرقاوی**

**احمدبن‌شرقاوی**- مالکیّ‌المذهب،خلوتیّ‌المشرب، **ابن شرقاوی** الشّهرة ، خلفیّ‌البلدة ،که بشهری خلیفه نام ازبلاد صعید مصر منسوب واز فضلای قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکـه در هزار و سیصد و شانزدهم هجری درشصت و شش سالـگی درگذشته واز تألیفات او است :

۱- **تشطیر بردةالبوصیری** ۲- **نصیحةالذاکرین‌وارغام‌المکابرین** ۳- **الموردالرحمانی** و هرسه درقاهره چاپ شده است . (ص ۳۷۲ مط)

**ابن‌شریح**

**محمد** - بـن شریح بـن احمد ، رعینی اشبیلـی قـاری ، مـکنّـی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌شریح** ، از قرّاء قـرن پنجم هجرت میباشد وکتاب **الکافی فی‌القرائات‌السبع** که درمـکّـه چاپ‌شده از او است ودرسال‌چهارصد و هفتاد و ششم هجرت درگذشت . (کف وغیره)

**ابن‌شعبه**

**حسن** - بن علی بن حسین بن شعبه ، حرانی یـا حلبی ، مـکنّـی به **ابومحمد** ، معروف به **ابن‌شعبه** ، از قدمای علمای امامیـّهٔ قرن چهارم هجرت میباشدکـه عالمی است عامل فقیه فـاضل محدّث جلیل‌القدر متبحـّر، از

مشایخ شیخ مفید (متوفی بسال ۴۱۳ه ق = **تیج**) و معاصرین شیخ صدوق (متوفی بسال ۳۸۱ه ق = **شفا**) بوده وازشیخ‌جلیل‌ا بوعلی محمدبن‌همام (متوفی بسال ۴۳۶ه ق = **تلو**) روایت‌کرده است واز تألیفات او است :

۱- **تحف‌العقول فی‌ماجاء من‌الحکم والمواعظ عن‌آل‌الرسول ص** که درایران چاپ ومحل اعتماد امامیّه میباشد . شیخ مرتضی انصاری هم در اوّل‌کتاب مکاسب‌خودحدیث مبسوطی راکه اساس بسیاری از احکام معاملات است از همین‌کتاب تحف‌العقول روایت کرده‌است ۲- **التمحیص** دراخبارابتلای مؤمن‌که بنقل معتمد، شیخ‌ابراهیم قطیفی وشیخ حرّ عاملی وصاحب ریاض‌العلما این‌کتاب‌را هم با بن‌شعبه‌نسبت‌داده‌اند وبعضی‌دیگرآنرا بمحمد بن همام مذکور نسبت داده‌اند و بسط و تحقیق مطلب درصورت اقتضا موکول بکتب مربوطه است و سال وفات ابن‌شعبه بدست نیامد .

(ذریعه و رجال وص ۶۹ هب و ۱۷۷ ت)

**ابن‌شقیر**

**احمد** - بن حسین بن عباس بن فرج بن شقیر، بغدادی نحوی ، مکنّی به **ابوبکر**، معروف بـه **ابن‌شقیر**، از نحویّین اوائل قرن چهارم هجرت (غیبت صغری) میباشد و ازتألیفات او است :

۱- **المذکر والمؤنث** ۲- **المقصور والممدود** وغیرآنها و درسال سیصد و هفدهم هجرت درگذشت . (ص۱۱ج۳جم)

**ابن‌شق‌اللیل**

**محمد بن ابراهیم** - انصاری اندلسی ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، از مشاهیرعلما وادبای‌اندلس ومؤلف **براهین‌الصلحا** و**کتاب‌الکرامات** بوده و بسال چهارصد و پنجاه وپنجم هجرت درگذشت . (ص۷۳۶ ج۱س)

**ابن‌شکله**

**ابراهیم بن مهدی** - مکنّی بـه **ابواسحق** ، برادر هارون‌الرشید عباسی ، در ادبیّات و موسیقی و سرود و خوانندگی بی‌نظیر و رند مشرب ، سخی و فصیح و شاعر ماهر مجلس‌آراء بود، درمیان اولاد خلفا نظیری در در فصاحت و لطافت شعر نداشت . پس‌ازآنکه مأمون بسال دویست و یکم هجرت در

خراسان حضرت رضا ع را ولیعهد نموده و لباس سیاه رسمی آل‌عباس را بلباس سبز تبدیل داد مردم دلگیر شدند ، در اوّل محرم دویست و دویم بخلافت ابراهیم بیعت کرده و مأمون را خلع نمودند ، ابراهیم نیز درحدود دوسال خلافت کرد، همینکه مأمون عزیمت بغداد داده ودرخلافت خود مستقرّ گردید تمامی مردم منصرف و خود ابراهیم نیز تقریباً تا نه سال دیگر متواری و مختفی بود تا بسال دویست و دهم هجرت در لباس زنانگی دستگیر شد ، بحضور مأمون جلب و مورد عفو گردید ، در رمضان دویست و بیست و چهارم در شصت و دو سالگی در سامره درگذشت . نوادر و قضایای غریبه بدو منسوب میباشد و از اشعارش بدست نیامد . **شکله** که نام مادر ابراهیم است کنیزکی بوده سیاه رنگ عظیم الجثّه و بهمین جهت اورا تنین (اژدها) میگفته‌اند و بدینجهت ابراهیم ، سیاه‌چرده بوده است .　　　　(ص ۷ ج ۱ کا و ۳۱۹ ج ۱ تی و ۵۵۲ ج ۱ س)

**ابن‌شلمغانی**　　**محمد** - بن علی همان است که بعنوان **شلمغانی** نگارش داده‌ایم .

**ابن‌شمون**　　دراصطلاح رجالی بفرمودهٔ وافی **محمد بن‌حسن بن شمون** است .

**ابن‌شمیل**　　**نضر** - بن شمیل بن خرشة بن یزید ، بصریّ الاصل والولادة ، مرویّ النشأة والاقامة ، **ابوالحسن** الکنیة، تمیمی‌مازنیّ القبیلة، ادیبی است نحوی لغوی فقیه محدّث ، از مشاهیر ادباکه از خلیل بن احمد عروضی و دیگر فصحای عرب اخذ مراتب علمیّه نمود ، در ادبیّات و فقه و حدیث و علم بوقایع عرب حظّی وافر داشت و عاقبت دراثر ضیق معیشت از بصره عازم خراسان گردید ، سد هزار تن ازفضلا وادبا مشایعتش کردند، درمرو اقامت گزید ودرآنجامال کثیری اندوخت، بین او و مأمون عباسی نوادری بوقوع پیوسته است . **کتاب الانواء** و **کتاب السلاح** و**کتاب الصفات** و**کتاب غریب‌الحدیث** و**کتاب المصادر** و**کتاب المعانی** وغیرها از تألیفات او است. وی در روزآخر سال دویست و سیّم یا چهارم هجرت در مرو درگذشت .

(ص ۷۷ ف و ۴۵۸۳ ج ۶ س و ۲۹۱ ج ۲ کا و ۲۳۸ ج ۱۹ جم)

**ابن‌شنبوذ** **محمد** - بن احمد بن ایّوب بن صلت بن شنبوذ، قاری بغدادی، مکنّی به **ابوالحسن،** از مشاهیر قراء وقت خود میباشدکه با دینداری و ساده‌لوحی معروف بود ، حرصی قوی بقرائات شاذّهٔ غیرمتعارفه داشته وآنها را در محراب می‌خوانده‌است . قرائات او بجهت داشتن غلطهای زیاد مورد انکارعموم بوده و توبیخش مینمودند تاآنکه مسموع ابن‌مقله وزیر راضی‌بالله بیستمین خلیفهٔعباسی (۳۲۲ـ۳۲۹ه ق = **شکب - شکط**) گردید ، چند روزی درسرای‌خود محبوسش داشت، بفاصلهٔ هفت روز اورا با چند نفر دیگر احضار ودرباب قرائات نادره‌اش مذاکره وبمقام استنطاقش‌آوردند او نیز با همهٔایشان حتی‌خود وزیر خشونت‌کرد وبجهالت وکم‌معرفتی منتسب داشت ، بهمین جهت محکوم بتازیانه و حبس شد ، عاقبت از تلاوت قرآن با قرائات غیرمتعارفه توبه نمود و بقرائات معمولهٔ شایعه ویا بالخصوص بقرائت مصحف عثمان ملتزم‌گردید و التزام نامچه‌ای با خط خودش نوشت‌که درصورت تخلّف خون او بخلیفه مباح باشد سپس تبعید شد و اخیراً باز ببغداد برگشت و درسیّم صفر سیصد و بیست و هشتم درگذشت .گویند درهمان حال تازیانه خوردن ، بریده شدن دست وزیر و تفرق جمعیت اورا از درگاه خداوندی مسئلت می‌نمود اینك تیر دعا بهدف خورد و عاقبت (چنانچه تحت عنوان ابن‌مقله تذکّر خواهیم داد) دست او سهل است‌که زبان‌او نیز بامر خلیفه مقطوع‌گردید .

(ص ۲۱۹ ج ۱ ع و ۶۵ ج ۲ کا و ۴۵۵ ج ۱ مه و۱۶۷ ج ۱۷ جم و ۴۷ ف و ۲۸ ج ۱ تاریخ بغداد وغیره)

**ابن‌الشوال** محمد بن احمد بن عبدالله بعنوان **ابن‌هشام** خواهدآمد .

**ابن‌شهاب** **ابوبکر** - بن عبدالرحمن بن‌محمد بن‌شهاب‌الدین‌علوی‌حسینی، معروف به **ابن‌شهاب**، ازافاضل عصر حاضر ما میباشدکه بنوشتهٔ بعضی شافعی مذهب بود . فاضل محدّث معاصر درکتاب کنی و القاب خود گویدکه وی شیعی امامی ، از اولاد علی عریضی ابن‌امام جعفرصادق ع و نسبت باهل بیت طهارت محبت بی‌نهایت داشت و عالمی است جلیل ، حاوی فنون علمیّه و دراکثرآنها تالیفاتی دارد . بهرحال از تألیفات وآثار قلمی او است :

**۱- التریاق النافع بایضاح وتکملة مسائل جمع‌الجوامع ۲- تحفةالمحقق بشرح‌نظام المنطق** که شرح ارجوزهٔ نظام‌المنطق نام خود اوست واین هردو درحیدرآباد هند چاپ شده‌است **۳- دیوان شعر ۴- رشفة الصادی فی‌فضائل اهل‌البیت ۵- نزهة الالباب فی‌ریاض الانساب** وغیراینها واز اشعار او است :

**علی اخوالمختار ناصر دینه وملته یعسو بهـا و امیرها**
**واعلم اهل‌الدین بعد ابن‌عمه باحکامه من‌حلها و حرامهـا**

بسال هزار و سیصد و چهل و یکم هجرت درهشتاد سالگی درگذشت .

(ص ۱۴۰ مط و ۲۴ ج ۱ نی)

**ابن‌شهاب** **حسن** - بن شهاب‌الدین حسین بن تاج‌الدین یزدی ، معروف به **ابن‌شهاب**، از فضلای قرن‌نهم هجرت ومؤلف کتاب **جامع‌التواریخ** است که درسال‌هشتصدوپنجاه وپنجم‌هجرت بنام‌سلطان‌محمد بایسنقر بن‌شاهرخ بن‌امیر تیمور تألیف ویك نسخه ازآن درکتابخانهٔ ملی طهران موجود و سال وفاتش بدست نیـامد .

(ص ۶۴ ج ۵ ذریعه)

**ابن‌شهاب** **محمد بن مسلم** - بعنوان **زهری محمد** نگارش یافته است .

**ابن‌شهرآشوب** **محمد** - بن علی بن شهرآشوب بن‌ابی‌نصر بن‌ابی‌الجیش، **سروی** مازندرانی، مکنّی‌به **ابوجعفر** و **ابوعبدالله**، ملقّب‌به **رشیدالدین**

۱- **ابن‌شهاب** - در اصطلاح رجالی عبدالرحمن‌بن ابی‌لیلی ومحمد بن شهاب که چندنفر است و بعضی از ایشان را تذکر میدهد .

یا **زین‌الدین** ، از اهالی ساری مازندران و ازمفاخر علمای امامیّه ومشایخ شیعهٔ اواخر قرن ششم هجرت میباشدکه فقیهی است محدّث رجالی متکلّم ادیب نحوی مفسّر واعظ محقّق شاعر منشی بلیغ جامع فنون فضائل وکثیرالمشایخ . احمد بن ابیطالب طبرسی صاحب احتجاج ، فضل بن حسن طبرسی صاحب مجمع‌البیان ، زمخشری صاحب‌کشّاف، شیخ ابوالفتوح مفسّر معروف رازی ، قطب راوندی و جمعی از اجلّای دیگر وقت(که حصرانها متعسّر میباشد) از مشایخ او بوده واز ایشان روایت کرده است . کتاب کشّاف و فایق و ربیع‌الابرار را از خود زمخشری‌که مؤلف‌آنها است خوانده ودر روایت آنها اجازه داشت ، از شیخ طوسی نیزگاهی بیك وگاهی بدو واسطه روایت نموده است و محقّق ، صاحب شرایع نیز بیك واسطه از وی روایت میکند . علاوه برعلمای رجال شیعه علمای‌عامّه نیز اورا تجلیل وتبجیل‌کرده وبشرح‌حال‌او پرداخته وباصدوق‌اللّهجة و ملیح‌المحاوره بودن وکثرت‌علم وعبادت وخشوع و تهجّد ودائم‌الطهاره‌گیش‌ستوده‌اند .

ازکتاب وافی بالوفیات صفدی نقل است‌که ابن‌شهرآشوب در سنّ هشت سالگی اکثر قرآن را حفظ‌کرد ، در اصول مذهب شیعه و علم قرآن بغایت رسید، ازبلادبعیده محل توجه بود ، در ایّام مقتفی عباسی بمنبر رفته و مواعظ او مورد شگفت و تحسین خلیفه‌گردید و خلعتی بدو عنایت شد . از تألیفات او است :

**۱- الاربعین‌فی‌مناقب‌سیدة‌النساء فاطمة‌الزهراء ع ۲- الاسباب والنزول علی‌مذهب آل‌الرسول ع ۳- انساب‌آل‌ابیطالب‌ع ۴- اعلام‌الطرائق فی‌الحدود والحقائق ۵- الانصاف ۶- الاوصاف ۷- بیان التنزیل ۸- الحاوی ۹- شرح فصول خمسین ابن‌معط** در نحو **۱۰- مائدة‌الفائدة ۱۱- متشابه‌القرآن‌**که دراین‌اواخر درطهران چاپ شده‌است **۱۲- المثال فی‌الامثال ۱۳- مثالب‌النواصب ۱۴- المخزون‌المکنون فی‌عیون‌الفنون ۱۵- معالم‌العلماء** که درطهران چاپ شده است **۱۶- مناقب آل‌ابیطالب‌**که درطهران در دومجلد چاپ سنگی شده وازنفایس‌کتب امامیه‌است **۱۷- المنهاج** وغیرها . مخفی نماند موافق آنچه صاحب ذریعه در مشیخهٔ خود نقل کرده ابن‌ادریس از همین ابن‌شهرآشوب بعبارت **ابن‌کیاکی** تعبیر مینماید واز این مطلب استظهارکرده‌که نام ابونصر پدر شهرآشوب کیاکی بوده است .

۱- **شرح‌شرایع** ۲- **مجمع‌البیان فی‌شرح ارشادالاذهان** . سال وفات‌او بدست‌نیامد و تلمیذش صاحب معالم مذکور قصیده‌ای بیست و چهار بیتی در مرثیه‌اش گفته‌که از ابیات آن است :

**لاخیر فی‌مهجة لم تحترق اسفا — منه ولا طرف عین بعده هجعا**
**کم قد فقدنا من‌الارشاد تبصرة — ومن دروس بیان بعده لمعا**
**مضی‌الهدی والتقی‌لما مضی‌وغدا — باب الجهالة فی‌الافاق متسعا**

مخفی نماندکه ظاهراً لفظ صائغ ، بنا بنوشتهٔ صاحب روضات ، وصف خود سیدعلی‌است نه پدرش و ازآن روکه بعضی ازمعاصرین اورا بعنوان‌ابن‌الصائغ معرفی‌کرده بود ما نیز محض تذکر این مطلب بهمین عنوانش نگارش دادیم . دور هم نیست‌که لفظ صائغ در اصل ، وصف و لقب پدر بوده و پسر را نیز بهمین وصف پدر ملقّب دارند و نظائرآن بسیار است و دراین صورت سیدعلی را **صائغ** و **ابن‌الصائغ** گفتن هردو صحیح باشد و **جزین** بکسر اوّل و تشدید ثانی از بلاد جبل عامل است .

(ص ۴۰۸ ت و ۶۹ هب وغیره)

**ابن‌الصائغ** **محمد** - بن احمد بن صائغ، ملقّب به **تقی‌الدین**، ازعلمای‌اواخر قرن هفتم ویا اوائل قرن هشتم میباشد و شهید اوّل (متوفی‌بسال ۷۸۶ه‍ ق = **ذفو**) نظم‌شاطبیّه را بیك واسطه از وی روایت‌کرده واو نیز ازکمال‌الدین عباسی نقل میکند وسال وفاتش بدست‌نیامد . (ص ۷۴۵ت)

**ابن‌الصائغ** **محمد بن باجه** -
**ابن‌الصائغ** **محمد بن صائغ**-
ذیلاً بعنوان **ابن‌الصائغ محمد بن یحیی** مذکور است .

**ابن‌الصائغ** **محمد** - بن عبدالرحمن بعنوان **شمس‌صائغ** در باب اوّل نگارش یافتد است .

**ابن‌الصائغ** **محمد** - بن یحیی بن صائغ باجی تجیبی سرقسطی اندلسی ، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن‌الصائغ** و **ابن‌باجه** ، (که در

نامهٔ دانشوران من باب نسبت به جدّ ، **محمد بن صائغ** ودر وفیات‌الاعیان، **محمد بن باجه** ودر روضات نیز در حرف **ب** بعنوان **بوبکر بن صائغ** نوشته وگویدکه معروف به **ابن‌باجه** است) بهرحال مسمّی واحد و از اعاظم اطبّا و حکمای اسلامی اوائل قرن ششم هجرت میباشدکه درعلوم متنوعهٔ طبّ و فلسفه و منطق و هندسه و موسیقی و جغرافی و نجوم و ریاضیّات و طبیعیّات و نحو و ادبیّات و علوم عربیّه از نوادر روزگار و قرآن مجید را حافظ بوده است و اغلب با براهین متقنه برغزالی و ابن‌سینایش ترجیح می‌دهند و یاخود هم‌عیار ایشانش می‌شمرند وگویند بعدازفارابی حکیمی بالاتر ازاو نیامده‌است . علاوه برمراتب علمیّه در اثرکیاست و تفطن باصول‌سیاست نیزگاهی درسرقسطه وگاهی در فاس بمقام وزارت رسید تاآنکه محسود اکابر وقت گردید و فتح بن خاقان معروف درکتاب مطمح‌الانفس یا قلائدالعقیان بزندقه و سوء عقیده‌اش منسوب داشته وگویدکه او قرآن مجید را عقیده ندارد و ببعضی ازآیات آن استهزا مینماید ، درهنگام‌استماع آیات نهی و تهدید بجسارتش افزوده و منکر معاد میشود ، بمدبّر بودن‌کواکب ومثل نباتات بودن انسان معتقد و موت اورا مثل خشکیدن‌آنها فنای ابدی میداند و بسیاری ازاین قبیل بدو نسبت داده‌اند وگروهی همهٔ این‌کلمات را حمل‌برحسد و رقابت داشته و اورا با تدیّن و حسن‌عقیده ستوده وتمجیدش‌کرده وگویندکه درموقع مرگ وحضور اجل این شعر را فرو خواند :

| | |
|---|---|
| **حان‌الرحیل فودع‌الدار التی** | **ما کان ساکنهـا بها بمخلـد** |
| **لم یرض الا الله معبوداً ولا** | **دینا سوی دین‌النبی محمد** ص |

بالجمله این حکیم دانشمند موافق عادت منحوسهٔ زمان دچار بلیّات بود، تا دررمضان سال پانصد و بیست و سیّم یا پنجم یا سی و سیّم هجری قمری درحدود سی و پنج سالگی در شهر فاس درگذشت و بعقیدهٔ ابن‌خلّکان و بعضی دیگر، بواسطهٔ سمّی‌که در بادنجان داخل‌کرده بودند مسمومش نمودند . باآن همه سنّ جوانی ، تألیفات بسیاری داشته‌که بجهت حلول اجل بترتیب و تنظیم بسیاری ازآنها موفق نیامد وترجمهٔ لاتینی

بعضی ازآنها نیز سالها دستورالعمل مدارس اروپا بوده وازمشهورترین تألیفات‌اواست :
**۱- اتصال‌العقل بالانسان ۲- اختصارالحاوی للرازی ۳- الاسطقسات ۴- البرهان ۵- شرح‌کتاب السماع الطبیعی لارسطو ۶- الغایة الانسانیة ۷- الفحص عن‌النفس‌النزوعیة وکیف هی ولم تنزع وبما ذا تنزع ۸- قول علی کتاب‌الکون والفساد لارسطو ۹- المزاج ۱۰- النفس** وغیراینها . اما **تجیبی** و **سرقسطی** گفتن او بجهت‌آنست‌که درشهر **تجیب** از بلاد ناحیهٔ **سرقسطه** از نواحی اندلس تولد یافته است .

(ص ۱۳۵ت و۱۱۱ ج۲کا و ۵۰۳ ج ۱مه و ۲۶۵ خع و۶۹ ج۱ مر و ۶۰۵ ج۱س وغیره)

**ابن‌الصائغ** **یعیش**- بن علی بن یعیش بعنوان **ابن یعیش** خواهدآمد.

**ابن‌صابر** **یعقوب بن صابر**- در باب اول (القاب) بعنوان **نجم‌الدین یعقوب** مذکور است .

**ابن‌الصابونی** شیخ عبدالرزاق بن احمد بعنوان **ابن‌الفوطی** خواهدآمد .

**ابن‌الصابونی** **محمد بن احمد** - معروف‌به **ابن‌الصابونی**، ازمشاهیرادبای‌اندلس میباشدکه بسال ششصد و چهارم هجرت در اثنای سیاحت شرق در اسکندریّه درگذشته واز او است :

**رایت فی‌خده عذارا — خلعت فی‌حبه عذاری**
**قد کتب الحسن فیه سطرا — و یولج اللیل فی‌النهار**

(ص ۶۴۰ ج ۱ س)

**ابن‌صاعد** **صاعد** - بن احمد بن صاعد اندلسی قرطبی، مکنّی به**ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌صاعد** ، از مورّخین قرن پنجم هجرت میباشدکه قاضی طلیطله هم بوده واز تألیفات او است . **طبقات‌الامم** (التعریف بطبقات الامم) که کتابی است نفیس ، درقاهره چاپ ، یك نسخه ازآن دردمشق ودونسخه هم درکتابخانهٔ شرقی لندن موجود است . وی در سال چهارصد و شصت و دویم هجرت درگذشت و در کشف‌الظّنون سال وفات اورا برقم هندسی ۲۵۰ نوشته وظاهراً نسخه‌اش مغلوط میباشد .

(کف و اطلاعات متفرقه)

**ابن‌الصباح** **عبدالسید**- ذیلاً بعنوان **ابن‌الصباغ** مذکور است .

**ابن‌الصباغ** **صالح** - بن عبدالله بن جعفر رجوع با بن‌الصباغ علی بن محمد ذیل شود .

**ابن‌الصباغ** **عبدالسید** - بن محمد بن عبدالواحد بن احمد بن جعفرشافعی، مکنّی‌به **ابونصر**، معروف‌به **ابن‌الصباغ**، ازمشاهیرفقهای‌شافعیّه میباشدکه فقیه عراقین ، محل رجوع و استفاده علمای‌آن‌نواحی ، با ابواسحق شیرازی سابق‌الذکر معاصر و شبیه وی بود . مدرّسی مدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد در اوّل افتتاح بدو مفوّض ، اخیراً باابواسحق مذکور محول وبعد از وفات او باز بابن‌الصباغ موکول بوده و از تألیفات او است :

۱- **تذکرة‌العالم والطریق السالم** دراصول فقه ۲- **الشامل** درفقه شافعی‌که از اجود و اتقن و اصح‌کتب شافعیه و محل توجه اکابر بوده و شروحی برآن نوشته‌اند ۳- **العدة ویا عدة العالم والطریق السالم** دراصول فقه و دور نیست‌که همان‌کتاب تذکرهٔ مذکور فوق باشد و لکن ظاهرکشف‌الظّنون تعدد وغیرهم بودن‌آنها است . مخفی نماندکه شهرت‌صاحب ترجمه ابن‌الصباغ (با عین نقطه‌دارآخر) و درکشف‌الظّنون هم بنام عبدالسید بن‌محمد بن‌صباغ مذکورداشته وظاهرش‌آنکه‌جدّش‌شغل‌صبّاغی داشته‌است. لکن‌درقاموس‌الاعلام بعنوان **ابن‌الصباح** (با حرف ح بی‌نقطهٔ‌آخر) عنوانش داده ودرضمن‌آن حسن بن‌صبّاح را نیز تذکّر داده است . بهرحال ولادت او در چهارصد تمام و وفاتش در چهارصد و هفتاد و هفت ویا هشتاد و پنج هجرت وقوع یافته است .

(ص ۶۴۰ ج ۱ س و ۳۲۹ ج ۱ کا)

**ابن‌الصباغ** **علی بن حمید** - یا عبدالحمید بن اسمعیل ، مکنّی‌به **ابوالحسن** یا **ابوالحسین**، معروف به **ابن‌الصباغ وگردویه**، از اکابر عرفای اوائل قرن هفتم هجرت میباشدکه وسیلهٔ هدایت جمعی‌کثیر ومرجع استفادهٔ اکثرمشایخ صعید مصر بوده وکراماتی بدو منسوب دارند . با آن‌همه اصراری‌که پدرش داشته ،

بشغل وی (صبّاغی) تمکین نکرده وبا عرفا و ارباب حقیقت مراوده داشت ، تا روزی پدرش اورا برای رنگ‌کردن لباسهای مردم در دکان رنگرزی نشانده وخودش پی‌کاری رفت لکن او اصلاً کاری نکرده ومشغول‌عبادت‌بود اینك‌پدر، بعداز مراجعت‌متغیّرالحال گردید پس او نیز تمامی آن لباسها را جمع‌کرده وبیك خم ریخت ، پدر، از این حال دیگر خشمناك گردیدکه لباسهای مردم‌که هریکی رنگی غیراز رنگ دیگری لازم داشته ضایع گردیدند لکن بعد از بیرون آوردن لباسها ، دیدندکه هریکی ازآنها با رنگ موافق دستور صاحبش میباشد پس پدر از ته دل وی را بحال خود بگذاشت واز اشعار او است :

**تجردت من دنیای والسیف لم یکن لیبلغ نجح السعی حتـی یجردا**

در شعبان سال ششصد و دوازدهم هجرت درگذشته و هریك از دو جملهٔ : **بوالحسن مجتبی = ۶۱۲** و **بوالحسن رهبر اولیا = ۶۱۲** مادّهٔ تاریخ او است .

(ص ۴۸۶ ت و ۲۵۶ ج ۲ خه)

**ابن‌الصباغ**

**علی** - بن محمد بن صباغ مکی مالکی ، ملقّب به **نورالدین،** معروف به **ابن‌الصباغ،** از اکابر علمای مالکیّهٔ قرن نهم هجرت و مؤلف‌کتاب : **الفصول المهمة فی‌معرفة الائمة و فضلهم و معرفة اولادهم و نسلهم** میباشد که در ایران چاپ وبس مشهور و درمقابل‌کتاب مطالب السؤل محمد بن طلحهٔ شافعی مذکور و همانا مرادش از ائمه ، دوازده امام معصوم شیعه میباشدکه برای هریك ازآن ذوات مقدسه‌که اوّلشان حضرت علی‌بن ابیطالب ع وآخرشان حضرت امام مهدی منتظر غایب است فصلی منعقد ساخته اینك بعضی از اجلّه باستناد همین‌کتاب خصوصاً جملهٔ مذکوره دراوّل‌آن(**الحمدلله الذی جعل من صلاح هذه الامة نصب‌الامام العادل** الخ) بتشیّع مؤلف آن معتقدند و درسال هشتصد و پنجاه و پنجم هجری قمری وفات یافته است . مخفی نماندکه در روضات الجنّات نام و نسب صاحب ترجمه را برخلاف مشهور **صالح بن عبدالله بن جعفر** اسدی کوفی ملقّب به محیی‌الدین نوشته است .

(ص ۷۰ هب و ۳۲۴ ج ۱ نی و سطر ۶ ص ۴۸۷ ت)

**ابن‌الصباغ**

**محمد** - بن عبدالواحد بن محمد بن احمد بن جعفر، موصوف به **بیع**، معروف به **ابن‌الصباغ**، مکنّی به **ابوطاهر**، از فقها و محدّثین شافعیّه میباشدکه فاضل و موثّق، فقه شافعی را از ابوحامد اسفراینی اخذ و ازمشایخ خطیب بغدادی بود. بسال چهارصد و چهل و هشتم هجرت دربغداد درگذشته و درقبرستان باب‌الدیر دفن شد. (ص۳۶۲ ج۲تاریخ‌بغداد)

**ابن‌الصحناتی**

**علی** - بن طلحة بن کردان، نحوی، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌الصحناتی**، ازتلامذهٔ ابوعلی‌فارسی وعلی بن عیسی رمانی میباشدکه‌**کتابی بزرگ پانزده مجلدی دراعراب قرآن** تألیف‌کرد ولی پیش‌ازمرگ خود آن را شسته ومحو نمود و درسال چهارصد و بیست و پنجم هجرت درگذشت.

(ص ۲۵۹ ج۱۳جم)

**ابن‌صدرالدین**

**محمدامین** - بن صدرالدین شیروانی، معروف‌به **ابن‌صدرالدین**، مشهور به **امیرپادشاه‌بخاری** نزیل مکّه از افاضل قرن یازدهم هجری میباشدکه درکلمات بعضی از اجلّه به علاّمه موصوف بوده واز تألیفات او است:

**۱- تفسیر سورة الفتح ۲- حاشیة تفسیر بیضاوی ۳- شرح قواعدالعقائد غزالی.**

درسال هزار و بیستم یا سی و ششم هجری قمری وفات و درقبرستان اسکدار دفن شد.

(کف و اطلاعات متفرقه)

**ابن‌صرد**

**سلیمان بن‌صرد** - بعنوان **امیرالتوابین** نگارش یافته است.

**ابن‌صردر**

**علی بن حسن** - بعنوان **صردر** مذکور و درقاموس‌الاعلام بعنوان ابن‌صردر نگاشته است.

**ابن‌الصفار**

**احمد** - بن عبدالله بن عمر، طبیب مهندس اندلسی، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌الصفار**، ازمشاهیر ریاضیّین میباشدکه درحساب و نجوم و اعداد و اسطرلاب و هیئت وهندسه باکمال مهارت معروف بود، در قرطبه تدریس ریاضیّات میکرد، اخیرا بجهت انقلاب آن نواحی به دانیدکه نیز از

بلاد اندلس میباشد رفته ومرجع استفادهٔ جمعی وافر شد ،**کتابی در ادویهٔ مفرده و زیجی مختصر و رساله‌ای درعمل اسطرلاب** تألیف‌کرد و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۷۲ ج ۱ مر و ۶۴۱ ج ۱ س)

**ابن‌الصفار**

**علی بن یوسف بن‌صفار**- ماردینی ، ملقّب به **جلال‌الدین،** معروف به **ابن‌الصفار،** از ادبا و شعرای اواسط قرن هفتم هجرت میباشد که درسال ششصد و پنجاه و هشتم که ماردین مسخّر مغول گردید او نیز در دست ایشان مقتول شد . کتابی بنام **انیس‌الملوك** تألیف‌کرده واز اشعار او است :

**ما قام اقنوم الجمال بوجهه — الا وفی ناسوته لاهوت**
**احسن فان‌الحسن وصف زائل — واصنع جمیلا فالجمال یفوت**

(ص ۶۴۱ ج ۱ س)

**ابن‌الصفار**

**محمد بن صفار** - اندلسی ، قرطبیّ الولادة والنشأة ، **ابوعبدالله** الکنیة ، ابن‌الصفار الشّهرة ، از مشاهیر ادبای اندلس میباشد ، باوجود اینکه نابینا بوده درحساب دستی توانا داشته ودرفاس و تونس ومراکش ومواضع دیگر تدریس ادبیّات میکرده است . اخیراً ببغداد رفته و درسال ششصد و سی و نهم هجری قمری درگذشت واز اشعار او است :

**لاتحسب الناس سواء متی — تشابهوا فالناس اطوار**
**وانظر الی الاحجار فی‌بعضها — ماء و بعض ضمنه نار**

(ص ۶۴۱ ج ۱ س)

**ابن‌الصلاح**

**احمد** - بن محمد بن سری ، همدانیّ الاصل والولادة، بغدادیّ النشأة ، دمشقیّ الاقامة ، **ابوالفتوح** الکنیة ، **ابن‌الصلاح** الشّهرة (که پدرش لقب صلاح‌الدین داشته) از مهره و حذاق اطبّا و اکابر حکما واساتید علوم عربیّه میباشدکه بسیار فصیح‌اللّسان و ازمعاصرین زمخشری وقاضی ناصح‌الدین‌ارجانی و اوحدالدین انوری و نظائر ایشان بود ، در اوائل جوانی ببغدادکه مرکزعلما وحکما بوده رفت و درحوزهٔ درس ابوالحکم مغربی‌که مدرّس فنون‌حکمیّه و رئیس بیمارستان عسکریّه بوده تکمیل مراتب علمیّه نمود تا در منطق و هندسه و فنون حکمت و

فلسفه و صناعات طبیّه مهارتی بسزا یافت و مورد تصدیق فضلای نامدارگردید . از تألیفات او است :

۱- **شرح کتاب شفا** ۲- **الفوز الاصغر** وغیره . دراواخر عمر در دمشق بسر برد تا درسال پانصد و چهلم یا چهل و هشتم درگذشت و درمقابر صوفیّه مدفون گردید .

(ص ۱۵۴ ج ۱ مه و ۲۷۹ خع و ۷۵ ج ۱ مر و ۶۴۱ ج ۱ س)

**ابن الصلاح** **عثمان**- بن عبدالرحمن بن عثمان بن موسی بن ابی‌نصر نصری اربلی شهرزوری شرخانی دمشقی ، حافظ شافعی ، مکنّی به **ابوعمرو**، ملقّب به **تقی‌الدین**، معروف به **ابن‌الصلاح** (که پدرش لقب صلاح‌الدین‌داشته) از اکابر فقهای شافعیّه و از اساتید قاضی ابن‌خلّکان سابق‌الذکر میباشدکه فقیهی بوده مفسّر محدّث رجالی ادیب لغوی ، علاوه برعلوم دینیّه در لغت و ادبیّات و بسیاری از دیگر علوم متداوله نیز حظّی وافر داشت وازآثار او است :

۱- **الفتاوی** که به **فتاوی ابن‌الصلاح** معروف وبعضی ازتلامذه‌اش آنها را جمع وتدوین کرده ۲- **فوائدالرحلة** وآن حاوی قواعد غریبه ازعلوم متنوعه میباشدکه در رحلت ومسافرت خراسان تحصیل کرده‌است ۳- **علوم‌الحدیث** که از مهمترین تألیفات این موضوع ، بانحاء مختلفه محل توجه اکابر، به مقدمهٔ ابن‌الصلاح نیز موسوم ، درمصر و هند چاپ شده است . **ولادت او** در قریه شرخان از قراء شهرزور از مضافات اربل در پانصد و هفتاد وهفتم ، وفاتش نیز بسال ششصد وچهل و سیّم یا ششم هجرت در دمشق واقع و درمقابر صوفیّه مدفون گردید .

(ص۷۰ هب و۳۳۸ ج ۱ کا و ۴۱۷ ج ۲ مه و۶۴۱ ج ۱ س وغیره)

**ابن‌صلاح‌الدین** دونفر بود و فوقا بعنوان **ابن‌الصلاح** مذکور شدند .

**ابن‌الصلت** **احمد** - بن‌محمدبن‌احمدبن‌موسی‌بن‌صلت } مصطلح علم رجال
**ابن‌الصلت** **عبدالله** - بن‌صلت قمی } است و رجوع

بدان علم نمایند

**ابن‌الصوفی** **علی** - بن محمد بن علی بن محمد بن محمد ملقطه ابن احمد کوفی ابن‌علی ضریر ابن‌محمد صوفی ابن‌یحیی صالح ابن‌عبدالله ابن‌محمد ابن‌عمر اطرف **ابن علی بن ابیطالب ع،** سیدی است شریف نسّابهٔ علوی‌عمری، از اولاد عمر اطرف ، فرزند حضرت‌علی ع ،کنیداش **ابوالحسن،** لقبش **نجم‌الدین،** بجهت انتساب بجدّ اعلایش محمد صوفی به **ابن‌الصوفی** معروف و بسبب مکنّی به ابوالغنائم بودن پدرش محمد به **ابن‌ابی‌الغنائم** هم موصوف ، از مشاهیر علمای انساب قرن پنجم هجرت میباشدکه نخست در بصره ساکن بود ، اخیراً در سال چهارصد و بیست و سیّم هجرت بموصل رفت واز تألیفات او است :

۱- **انساب‌الطالبین** که درنهایت اعتبار ومحل رجوع علمای‌انساب متأخرین بوده واز آن نقل‌میکنند ۲- **التشجیر** ۳- **الشافی** ۴- **المبسوط** ۵- **المجدی یاالمجدی‌فی‌انساب‌الطالبین** چنانچه در مستدرك الوسائل گفته و ظاهرش آنکه این‌کتاب مجدی همان انساب مذکور فوق میباشد و لکن‌کلام ذریعه صریح درتعدد است ۶- **المشجر** که ظاهراً همان‌کتاب تشجیر فوق است بلکه در ذریعه احتمال داده‌که این هردو همان کتاب انساب مذکور فوق باشد . باری ابن‌الصوفی با سید مرتضی و سید رضی معاصر وبا ایشان ملاقات‌کرده بود . سال وفاتش بدست نیامد و ازبعضی تألیفات او استظهار شده‌که بسال چهارصد و چهل و سیّم هجرت درقید حیات بوده است .

(ص ۵۱۴ مس و ۳۸۱ ج ۲ ذریعه و ۳۲۵ ج ۱ نی وغیره)

**ابن‌الصوفی** **عمربن‌حسین**- ازاولادمحمدصوفی‌مذکوردر نسب‌فوق } هردومجهول

**ابن‌الصوفی** **محمدبن‌علی**- بن محمد ملقطهٔ مذکور درنسب فوق } الحال است.

**ابن‌الصوفی** **محمدبن‌علی** - بن محمد علوی عمری ، پسر ابن‌الصوفی علی بن محمد مذکور فوق ، مکنّی به **ابوالغنائم،** نیز بـه **ابن‌الصوفی** روف، از علمای انساب اواخر قرن چهارم هجرت بوده و اوائل قرن پنجم را نیزدیده ت. او هم‌کتابی بنام**الانساب**دارد وپسرمذکورش درکتاب‌مجدی وغیره‌ازآن‌نقل‌میکند.

(ص ۳۷۴ ج ۲ ذریعه)

**ابن‌الصیرفی**

**عثمان-** بن سعید بن عثمان اموی قاری اندلسی، قرطبی الولادة والنشأة ، **ابوعمرو** الکنیة ، **ابن‌الصیرفی و دانی و ابوعمرو دانی** الشّهرة ، از مشاهیر علما و قرّاء عامّهٔ اواسط قرن پنجم هجری میباشدکه در تفسیر و حدیث و تجوید و دیگر علوم قرآنی وحید عصر خود ، درسلسلهٔ اجازات امامیّه نیز مذکور ، با سید رضی و سید مرتضی و شیخ طوسی و نظائر ایشان معاصر بود. درهنگام مسافرت بلاد شرقی مدتی درمصر و قیروان وحجاز اقامت‌کرد و هنگام مراجعت درشهر دانیه ازبلاد اندلس اقامت گزید وبهمین‌جهت به **دانی** موصوف وبه **ابوعمرو دانی** شهرت یافته وهم درآنجا در شوال چهارصد و چهل و چهارم هجرت در هفتاد و چهار سالگی درگذشت واز تألیفات او است :

۱- **الاقتصاد فی‌رسم المصحف** ۲- **التحدید فی‌الاتقان والتجوید** ۳- **التنبیه علی النقط والشکل** ۴- **التیسیرفی‌القرائات‌السبع** که درهندچاپ وچندنسخهٔخطی‌آن نیزدردارالکتب المصریه موجوداست ۵- **جامع‌البیان فی‌القرائات‌السبع** ۶- **شرح‌القصیدةالخاقانیةفی‌التجوید** ۷- **طبقات‌القراء** ۸- **الفتن والملاحم** ۹- **المحتوی فی‌القرائات الشواذ** ۱۰- **المحکم فی‌النقط** ۱۱- **مفردات یعقوب فی‌القرائة** ۱۲- **المقنع فی‌رسم‌المصحف** ۱۳- **المکتفی فی‌الوقف والابتداء** ۱۴- **الموضح فی‌الفتح والامالة** وغیراینهاکه تا صدکتاب بدو منسوب واز اشعار او است :

**قد قلت اذ ذکروا حال‌الزمان وما … یجری علی‌کل من یعزی الی‌الادب**
**لاشیی ابلغ من ذل یجرعه … اهل الخساسة اهل‌الدین والحسب**
**القائمین بما جاء الرسول به … والمبغضین لاهل الزیغ والریب**

(کف وص ۴۶۷ ت و۱۲۱ ج ۱۲ جم و۷۴۴ ج ۱س)

**ابن‌الصیرفی**

**علی -** بن منجب صیرفی ، ابن‌سلیمان ، مکنّی بد **ابوالقاسم**، معروف بد**ابن‌الصیرفی وابن‌منجب**،ملقّب‌بد**امین‌الدین وتاج‌الریاسة**، از مشاهیر ادبا و بلغای مصر میباشدکه در شعر و بلاغت و ملاحت خط مشهور وگاهی با بن‌منجب نیز موصوف واز تألیفات او است :

۱- **الاشارة الی من نال‌الوزارة** که درمصر چاپ شده وحاوی شرح حال وزرای فاطمیین تا زمان خودش میباشد ۲- **قانون دیوان الرسائل** که درقاهره‌چاپ شده‌است. وی بسال با نصد

وچهل ودویم هجرت در هشتاد سالگی درگذشت . (ص ۱۴۳ مط)

**ابن‌الصیرفی** **محمد** - بن عبدالله صیرفی شافعی، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن‌الصیرفی** ، از متکلّمین شافعیّه زمان غیبت صغری میباشد و از تألیفات او است :

**۱- البیان فی‌دلائل الاعلام علی اصول الاحکام ۲- حساب‌الدور ۳- الفرائض** وغیرها . روز جمعه دوازدهم ربیع‌الاول سیصد و سی هجرت درگذشت .

(ص ۳۰۰ف)

**ابن‌الصیفی** **حیص‌بیص** سابق‌الذکر که نام جدّ عالیش **صیفی** بوده است .

**ابن‌الضایع** **علی بن محمد** - بن علی بن یوسف نحوی‌اندلسی‌اشبیلی،معروف به **ابن‌الضایع** ، مکنّی به **ابوالحسن**، از اکابر علمای نحو وکلام و علوم عربیّه میباشدکه در همهٔ آنها بمعاصرین‌خود مقدّم ، وحید عصر خود واز تلامذهٔ شلوبین بود ، درتمامی عمر خود ازدواج نکرده و بنماز جماعت مواظبت داشته است . **شرح جمل** و **شرح‌کتاب سیبویه** از تألیفات وی‌بوده وبسال‌ششصد وهشتادم هجرت درحدود هفتادسالگی درگذشت . (ص ۴۸ صف و ۴۹۴ت)

**ابن‌طاوس** **احمد** - بن موسی بن‌جعفر، داماد شیخ‌طوسی ابن‌محمد بن‌احمد ابن محمد ابن احمد ابن محمد بن سید محمد طاوس علوی

۱- **ابن‌طاوس** - در اصطلاح رجالی و ارباب تراجم ، عنوان مشهوری هریك از افراد خانوادهٔ جلیلهٔ آل‌طاوس میباشدکه اکثرشان از مفاخر علمای شیعه بودند . سرسلسلهٔ ایشان‌ابوعبدالله سید محمد علوی فاطمی حسنی ، ملقب به طاوس ابن‌اسحق بن حسن ابن محمد بن سلیمان ابن‌داود ابن‌حسن مثنی **ابن‌امام حسن مجتبی ابن علی بن ابیطالب** میباشدکه درسوراء وعراق‌نقیب‌الاشراف و نقیب‌النقباء بوده و حله و نیل وکربلا و نجف را از صدمات و غارات و حملات مغول نجات داده است . لقب طاوس هم بجهت زیبائی صورت او بوده و عقیدهٔ بعضی‌آنکه طاوس نام اصلی وی بوده است .*

مذکور فوق ، ملقّب بـه **جمال‌الدین** و **نجیب‌الدین** ، معروف بـه **ابن‌طاوس** ، مـکنّی بـه **ابوالفضائل** ، از فحول و مفاخر علمای شیعه میباشدکه فقیه مجتهد اصولی محدّث‌رجالی ادیب متکلّم محقـّق مدقّق عابد زاهد صالح شـاعر بلیغ ، اورع فضلای عصر خـود ، در کلمات اجلّه بفقیه اهل‌بیت موصوف بود . در استنباط احکام شرعیّه جدّی وافی داشت، در تفسیر محکمات بصیر ودر تأویل متشابهات بی‌نظیر و نخستین‌کسی است‌که اخبار را بنـام **صحیح** و **حسن** و**ضعیف** و **موثق** بچهـار قسمت کـرده و علمای بعـد از زمان او نیـز متابعت وی نموده‌اند والاّ ملاك استناد و عدم استناد اخبار ، پیش از او قرائن خارج بوده است وبس .

سید احمد **از تلامذهٔ** شیخ نجیب‌الدین بن نما و سید فخار بن معد موسوی و از اساتید علاّمهٔ حلّی و شیخ حسن بن داود حلّی صاحب رجال معروف واز مشایخ اجازهٔ ایشان‌بوده و ایشان نیز تمامی مصنّفات‌اورا نزدخودش‌خوانده و روایت‌کرده ودرتألیفات خودشان بسیارش ستوده‌اند . از مصنّفات ابن‌طاوس است :

۱- **الاختیار فی‌ادعیة اللیل والنهار** ۲- **الازهار فی‌شرح لامیة مهیار** ۳- **ایمان ابی‌طالب** ۴- **بشری‌المحققین** (المخبتین خل) درفقه‌که شش مجلد است ۵- **بناءالمقالة العلویة فی‌نقض‌الرسالة العثمانیة للجاحظ** ۶- **الثاقب المسخر علی نقض‌المسحر** دراصول دین‌که نقض کتاب مسحر ابوعلی جبائی است ۷- **حل‌الاشکال فی‌معرفة الرجـال**که نسخهٔ خطی‌آن نزد شهید ثانی بوده و همان است‌که صاحب معالم آنرا مهذب‌کرده و بتحریر طاوسی موسومش داشتـه است ۸- **زهرةالریاض ونزهةالمرتاض** درمواعظ ۹- **شواهدالقرآن**که دومجلد است ۱۰- **العدة** دراصول فقه ۱۱- **عمل‌الیوم واللیلـة** ۱۲- **عین‌العبرة** آیاتی راکه درشأن اهل‌بیت ع ویا در بطلان طریقه مخالفین نازل شده تحقیق و دارای فوائد بسیاری است ۱۳- **الملاذ** یا **ملاذ العلماء**

*پدرش اسحق نیز سیدی بوده زاهد عابد ، در هرشبانه روز هزار رکعت‌نماز می‌خواند، نصف‌آن از طرف خود و نصف دیگر از طرف پدرش . دراینجا بعضی از مشاهیر این‌خانواده را باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده خاطرنشان مینماید . ناگفته‌نماندکه داود جدچهارم سیدمحمدعلوی فوق برادر رضاعی حضرت صادق ع بوده‌که مادرش فاطمه ، از شیر داود بآن حضرت داده وآن حضرت نیز عمل استفتاح راکه بعمل ام‌داود مشهور ودرکتب‌ادعیه مذکور است برای خلاصی‌داود از زندان منصور بهمین بانوی مخدره تعلیم فرموده است .

درفقه‌که چهار مجلد است **۱۴ـ نورالاقاحی‌النجدیة** وغیراینهاکه هشتاد ودو مجلد است .

مخفی نماندکه افراد این‌خانواده را ابن‌طاوس‌گفتن چنانچه واضح‌است من‌باب نسبت بجدّ میباشد و لفظ ابن‌طاوس‌هم درصورت نبودن قرینه درکتب‌فقه و رجال بهمین صاحب ترجمه سید احمد بن موسی بن جعفر منصرف ودرکتب‌ادعیه و زیارات‌برادرش سید رضی‌الدین علی بن موسی بن جعفر عایدگردد . **نیزکتاب عین‌العبرة** مذکور فوق را شیخ حسن بن داود صاحب رجال ، بهمین استاد خود سید احمد ابن‌طاوس نسبت داده و بنقل معتمد شهید اوّل وبعضی‌ازاجلاّی دیگر نیزآنرا بابن‌طاوس نسبت داده‌اند. اینکه در دیباچه و چند موضع دیگر ازخودکتاب عین‌العبرة ، بعبدالله بن اسمعیل نسبت داده شده محض از راه تقیه بوده‌که مؤلف نام اصلی خود را کتمان کرده است و الاّ در طبقهٔ علما سراغی ازعبدالله بن اسمعیل‌نداده‌اند . برادرش **سیدعلی‌بن‌موسی** نیز در**کتاب طرائف** خود ، همین رویه را معمول و خود را عبدالمحمود بن داود مضری نامیده واین هردو فقره صرف حقیقت و دور از شائبه دروغ و توریه است زیراکه همهٔ مردم بندهٔ خدا و عبدالله و عبدالمحمود بوده و عموم سادات نیز از نسل اسمعیل ذبیح‌الله و فرزندان مضر و این دوبرادر هم از اولاد داود بن‌حسن مثنّی میباشند .

**وفات‌ابن‌طاوس‌احمد** بسال ششصد وهفتاد و سیّم‌یا دوم هجرت درحلّه بوده‌است . نیز ناگفته نماندکه مادر ایندو برادر، دختر ورام بن ابی‌فراس صاحب مجموعهٔ معروفه ومادر پدرشان نیز دختر شیخ‌طوسی‌بوده اینك درکتابهای‌خودشان ازشیخ ورام مذکور و شیخ طوسی مزبور بجدّ تعبیر نمایند و درمدایح چندی از آل‌طاوس هم گفته‌اند :

**ورام جدهم لامهم — و محمد لابیهم جد**

مراد ازمحمّد دراین بیت همان سید محمد طاوس مذکور فوق میباشد وشیخ طوسی هم هردو دختر خود راکه یکی جدّهٔ این دوبرادر و دیگری نیز مادر ابن‌ادریس بوده در روایت تألیفات خود و علمای دیگر اجازه داده است . باری **وفات سیداحمد** بن طاوس بسال ششصد وهفتاد و دویم یا سیّم هجرت درحلّه واقع وقبرشریفش نیز درآنجا معروف

و مزار عموم است . در نخبة‌المقال در ردیف اشخاص مسمّی به احمد گوید :

**فقیه اهل البیت ذی‌الشمائل — هو ابن طاوس ابوالفضائل**
**هو ابن موسی شیخ بن داود — فی(باخع)=۶۷۳ مضی الی‌الخلود**

**(ذریعه وص ۱۰۸ ج ۱ مه و ۱۹ ت و ۷۲ هب و ۴۶۶ مس وکتب رجالیه)**

**ابن‌طاوس**

**عبدالکریم** - ابن احمد بن طاوس فوق‌الذکر، حائری‌ّالودلاة حلّی‌ّالنشأة ، بغدادی‌ّالتحصیل ، کاظمی الخاتمة ، **ابوالمظفر** الکنیة ، **غیاث‌الدین** اللّقب ، ازاکابر علمای امامیّه میباشدکه فقیه ادیب‌نحوی عروضی شاعرمنشی بلیغ عابد زاهد نسّابه، نقیب سادات و وحیدعصرخود، کراماتی بدو منسوب، از تلامذهٔ خواجه نصیر طوسی و محقّق حلّی و پدر فوق‌خود و عمّ خود سیدرضی‌الدین علی بن طاوس مذکور ذیل وبعضی از اجلاّی دیگر بوده واز ایشان روایت‌نموده‌است . ازشیخ حسین بن بدر بن ایاز ازعلمای عامّه‌که استاد علاّمهٔ حلّی نیز بوده تتملذنموده شیخ عبدالصمد بن احمد حنبلی وجمعی دیگر از اجلاّهم ازتلامذهٔ وی بوده‌اند . قوهٔ حافظه و جودت فهم وکثرت ذکاوت او ازنوادر معدود میباشدکه هرچه‌را یاد می‌گرفت اصلاً فراموش نمیکرد . در یازده سالگی در اندك مدتی قرآن مجید را حفظ‌کرد، در چهار سالگی ظرف چهل روز ، تمامی اصول‌کتابت را آموخته و ازمعلم مستغنی گردید و این‌گونه نوادر درحق ابن‌سینا وفاضل هندی وبعضی از اکابر دیگر نیز مذکوراست . درحق علاّمهٔ حلّی نیزگویندکه درحال صغر بلکه پسرش فخرالمحقّقین در ده سالگی بدرجهٔ اجتهاد رسیده و درتقلیدکردن به علاّمه منتظر سنّ بلوغ وی بوده‌اند .

از تألیفات او است :

**الشمل‌المنظوم فی‌مصنفی‌العلوم** درشرح حال علمائی‌که درعلم مهمی تألیف‌کتاب‌نموده‌اند وبتصدیق معاصرش‌ابن‌داود صاحب رجال درمیان‌امامیه‌نظیری‌ندارد ۲- **فرحة‌الغری‌بصرحة‌العزی** درتعیین روضهٔ مقدّسه و مرقد مطهّر حضرت امیرالمؤمنین علی ع ومجلسی این‌کتاب را بفارسی ترجمه نموده و قاضی نورالله آن را اشتباهاً بعلی‌بن طاوس عموی صاحب‌ترجمه نسبت داده است .

سید عبدالکریم بنوشتهٔ معاصرش ابن‌داود صاحب رجال درماه شعبان ششصد و چهل و هشتم درحائر حسینی متولد و درشوال ششصد و نود و سیّم هجرت وفات یافت و ظاهر کلام ابن‌داودکه اورا بکاظمی الخاتمة موصوف داشته وما هم اشاره نمودیم آنکه وفات او درکاظمین واقع وهم درآنجا مدفون‌است . درحوادث جامعه‌گویدکه جنازهٔ‌اورا بنجف اشرف نقل دادند ، لکن بنوشتهٔ بعضی در حلّه مزاری است منسوب بهمین سید عبدالکریم بن طاوس و نقل او از کاظمین به حلّه هم مستبعد است .

(ص ۳۶۰ ت و ۷۲ هب و ۴۴۱ مس و۱۱۱ ج ۱ مه و رجال)

**ابن‌طاوس**

**علی** - بن عبدالکریم فوق ، مکنّی به **ابوالقاسم**، ملقّب به **رضی‌الدین** ، فاضلی است صدوق جلیل‌القدرکه از پدر خود واز خواجه نصیر طوسی روایت‌کرده وشهید اوّل نیز بیك واسطه از او روایت نموده وبسال هفتصد و یکم هجرت در قید حیات بوده است . (ص ۴۴۱مس و۳۶۱ت)

**ابن‌طاوس**

**علی** - بن علی بن موسی بن‌جعفرکه به **ابوالقاسم** مکنّی وماننـد پدر مذکور ذیل خود به **رضی‌الدین** ملقّب میباشد عالمی است عامل صالح محدّث محقّق ، مؤلف‌کتاب **زوائد الفوائد فی‌اعمال‌السنة والاداب‌المستحسنة**، که اغلب مطالب‌آن ازکتاب اقبال پدرش مأخوذ است . سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد و اتحاد اسم وکنیه و لقب پدر وپسر درعرب متداول وشایع‌میباشد اگرچه درعجم نوعاً معمول نیست . (ص ۷۳هب وسطر۵ ص۳۹۶ت)

**ابن‌طاوس**

**علی** - بن‌موسی‌بن جعفرکه به **ابوالقاسم** و **ابوالحسن** و **ابوموسی** مکنّی به **رضی‌الدین** ملقّب بـه **ابن‌طاوس** معروف وگاهی به **طاوسی** و **طاوس** **آل‌طاوس** موصوف، نوهٔ دختری ابن‌ادریس، پسر نوهٔ‌دختری شیخ‌طوسی، برادر پدری و مادری سید احمد ابن‌طاوس فوق‌الذکر و موافق آنچه ضمن عنوان **سید** اشاره نمودیم مراد از لفظ **سید** درکتب زیارات و ادعیه با نبودن قرینه همین علی بن موسی است از فحول و اعاظم علمای شیعهٔ امامیّه میباشد و عالمی است فقیه‌جلیل‌القدر

عظيم المنزلة ، اديب شاعر منشی بليغ عابد زاهد متّقی ، جامع فضائل وكمالات عاليه، از صفات رذيله متخلّی ، بـا اخلاق فاضله متحلّی ، با انجـام وظائف شرعيّه متجلّی ، اورع و اتقی و ازهد و اعبد اهل عصر خود ، دركلمات اجلّه به **قدوة العارفين** و **مصباح المتهجدين** موصوف .

كرامات باهرهٔ بسياری بدو منسوب ميباشدكه علاّمهٔ حلّی بعضی ازآنهارا بواسطهٔ ديگر روايت كرده و بسيـارش ستوده و بعضی ازآنها را در مستدرك الوسائل نقل كرده است . موافق نقل معتمد ، دركتاب عمدة الطالب مستجاب الدعوة و واقف براسم اعظمش دانسته وازبعض تـأليفات خودش استظهـار شده‌كه باب فيض ملاقـات حضرت ولیّ عصر عجل‌الله فرجه بروی وی مفتوح بود، درد دل‌خود را از داروخانهٔ آن طبيب نفوس‌بشری مداوا و نهال وجود خود را ازآن سرچشمهٔ فيوضات ربّانی مشروب می‌نمود . ازكثرت ورع و تقوی ، از فتوی دراحكام شرعيّه اكيداً امتناع می‌ورزيد وجزكتاب غياث الوری مذكور ذيل‌كتابی درفقه تأليف نكرده‌است . بالجملة جلالت علمی وعملی وی‌كالشّمس فی‌رابعة النهار واضح وآشكار بوده و حاجتی باقامهٔ برهان و بيّنه نيست .

تأليفات بسياری داردكه اغلب‌آنها در ادعيّه و عبادات و تهذيب نفس و ديگر وظائف دينيّه بوده و ازآنجمله است :

**۱ـ الاجـازات لكشف طرق المفـازات ۲ـ الاختيـارات من‌كتاب ابی‌عمرو الزاهـد فی‌الحديث ۳ـ ادعية الساعات ۴ـ اسرار الدعوات لقضاء الحاجات ومالايستغنی‌عنه ۵ـ الاسرار المودعة فی‌ساعات الليل والنهار**كه همان ادعية الساعات فوق است **۶ـ اسعاد ثمرة الفؤاد علی سعادة الدنيا والمعاد**كه نام‌ديگر كشف المحجة مذكور ذيل است **۷ـ الاصطفاء فی‌تواريخ الملوك والخلفاء ۸ـ اغاثة الداعی ۹ـ الاقبال لصالح الاعمال** يا **الاقبال بالاعمال الحسنـة فی‌مايعمل ميقاتاً واحداً فی‌كل سنة**كه بسه جلد مشتمل ميباشد ويكی دراعمال رمضان و نامش **مضمار السبق** و دوجلد ديگر نيز دراعمال يازده ماه ديگر ميباشد و هرسه جلد ، دومرتبه در طهران در يك مجلد چاپ شده وكتاب اقبال از مجلدات‌كتاب مهمات مذكور ذيل است **۱۰ـ امان الاخطـار** يا **الامـان من اخطـار الاسفار والازمـان ۱۱ـ الانوار البـاهرة فی‌انتصار العترة الطـاهرة ۱۲ـ البشارات بقضاء الحاجات علی يدالائمة بعدالممات ۱۳ـ البهجة لثمرة المهجة فی‌مهمات الاولاد ۱۴ـ التحصين فی‌اسرار مازاد علی‌كتاب اليقين ۱۵ـ التشريف بتعريف وقت التكليف**

که نسخه‌اش نزد شیخ حر عاملی موجود بوده و در آن کتاب گوید شایسته است که وقت تکلیف را شناخته و تعظیم کرده وعید کنند **۱۶- التشریف بالمنن فی‌التعریف بالفتن** که نام دیگر فتن و ملاحم مذکور ذیل است **۱۷- التوفیق للوفاء بعد تصریف** (تفریق‌خل) **دارالفناء ۱۸- جمال الاسبوع بکمال العمل المشروع** که از مجلدات کتاب مهمات مذکور ذیل است **۱۹- الدروع الواقیة من‌الاخطار فی‌مایعمل مثله فی‌ایام کل شهر علی‌التکرار** که از مجلدات کتاب مهمات ذیل است **۲۰- ربیع‌الشیعة ۲۱- روح‌الاسرار وروح‌الاسمار ۲۲- مزهرة‌الربیع فی‌عمل‌الاسابیع** که از مجلدات کتاب مهمات مذکور ذیل است **۲۳- سعد السعود ۲۴- شرح نهج‌البلاغة ۲۵- صلوات و مهمات للاسبوع** که دوجلد است **۲۶- عمل لیلة‌الجمعة و یومها** که یك جلد وبا ماقبل خود از مجلدات کتاب مهمات مذکور ذیل هستند **۲۷- الطرائف فی‌مذهب الطوائف** که درشرح حال برادرش سید احمد بن طاوس اشاره شده و همان است که باقتضای بعضی‌ازدواعی و مصالح خارجی ، خود را در آن کتاب بنام عبدالمحمود کتابی معرفی کرده و درایران چاپ شده است **۲۸- غیاث سلطان‌الوری لسکان‌الثری فی‌قضاء‌الصلوة عن‌الاموات ۲۹- فتح‌الابواب بین ذوی‌الالباب و رب‌الارباب** در استخارات **۳۰- فتح محجوب‌الجواب الباهر فی‌شرح وجوب خلق‌الکافر ۳۱- الفتن‌والملاحم ۳۲- فرج‌الهموم بمعرفةمنهج‌الحلال‌والحرام‌من‌علم‌النجوم ۳۳- فرحة الناظر و بهجة الخواطر ۳۴- فلاح‌السائل و نجاح‌المسائل فی‌عمل‌الیوم واللیلة** که دوجلدبوده واز مجلدات کتاب مهمات مذکورذیل‌است **۳۵- القبس‌الواضح من‌کتاب‌الجلیس الصالح ۳۶- کتاب‌السالك الی حذمة‌المالك ۳۷- کتاب‌السالك المحتاج الی معرفة مناسك الحاج** که از مجلدات کتاب مهمات ذیل است **۳۸- کتاب‌الملهوف علی‌قتلی‌الطفوف** که دربمبای و ایران چاپ شده است **۳۹- کشف‌المحجة لثمرة‌المهجة ۴۰- المجتنی من‌الادعیة المجتبی ۴۱- محاسبة‌الملائکة‌الکرام آخرکل‌یوم من‌الذنوب والاثام ۴۲- محاسبة‌النفس** که درطهران چاپ شده است **۴۳- مصباح‌الزائر وجناح‌المسافر ۴۴- مهج‌الدعوات ومنهج‌العبادات** که در ایران چاپ شده‌است **۴۵- مهمات فی‌صلاح‌المتعبد و تتمات لمصباح‌المتهجد** که درتتمیم کتاب مصباح‌المتهجد جد عالی مادری خود شیخ طوسی تألیف و بهمین اسم مسمی داشته و چنانچه اشاره شد بنام **اسرارالصلوة** و **اقبال** و **جمال‌الاسبوع** و **دروع واقیة** و **زهرة‌الربیع** و **فلاح‌السائل** و **کتاب‌السالك** بچند جلد مشتمل میباشد وغیراینها .

ابن‌طاوس علی بن موسی ، از مشایخ اجازه و روایت علامهٔ حلّی و علی بن عیسی‌اربلی و برادرزاده‌اش سید عبدالکریم بن طاوس فوق وبعضی از اجلاّی دیگر بوده‌که از وی روایت میکنند و چنانچه درصدر عنوان اشاره شد علاوه براستجماع کمالات علمیّه و عملیّهٔ دینیّه ، درشعر و انشا و فنون ادبیّه نیز یدی طولی داشته واز او است :

خبت نار العلی بعد اشتعال و نادی‌الخیر حی علی‌الزوال
عدمنا الجود الا فی‌الامانی والا فی‌الدفاتر والعوالی
فیالیت الدفاتر کن قوما فاثری الناس من‌کرم الخصال
ولو انی جعلت امیر جیش لما حاربت الا بالسؤال
لان الناس ینهزمون منه وقد ثبتوا لاطراف العوالی

**ولادت ابن‌طاوس** درسال پانصد و هشتاد و نهم یا سیّم هجرت و **وفاتش** نیز روز دوشنبه پنجم ذیعقدهٔ سال ششصد و شصت و چهارم هجرت ظاهراً دربغداد واقع شد و بنوشتهٔ حوادث جامعه جنازهٔ اورا پیش ازدفن بنجف اشرف نقل دادند. ناگفته نماندکه قبلاً کفن خود را تهیه‌کرد، درحج بیت‌الله لباس احرام خود نمود، آنرا درکعبهٔ معظّمه و روضات مطهّرهٔ حضرت رسالت ص و ائمهٔ بقیع وعراق متبرّك وهمه‌روزه نگاهش میکرد وآن را وسیلهٔ شفاعت آن بزرگواران قرار داده بوده‌است.

(ذریعه وص ۳۹۲ت و ۳۷۰ و ۴۷۲ مس و۹۸ ج ۱ مه واطلاعات متفرقه)

**ابن‌طاوس** **سیدمحمد**- بن سید عزالدین حسن بعنوان **مجدالدین** مذکور شده است.

**ابن‌طاهر** **عبدالقادر**- یا عبدالقاهر بن طاهر بعنوان ابومنصور عبدالقادر مذکور است.

**ابن‌طاهر** **محمد بن طاهر**- بعنوان **ملك‌المحدثین** نگارش یافته است.

**ابن‌طاهر** **محمد** - بن طاهر بن علی بعنوان **ابن‌القیسرانی** خواهدآمد.

**ابن‌طاهر** **محمد** - بن عبدالله بن طاهر، مکنّی به **ابوالعباس**، معروف به **ابن‌طاهر**، از ادبای اواسط قرن سیّم هجرت میباشدکه از طرف متوکّل عباسی والی بغداد بود واز اشعار او استکه دربارهٔ ترنج گفته است:

جسم لطیف قمیصه ذهب رکب فیه بدیع ترکیب
فیه لمن شمه و ابصره لون محب و ریح محبوب

درسال دویست و پنجاه و سیّم هجرت درگذشت.

(ص ۶۴۱ ج ۱ س)

## ابن‌طباطبا[1]

**ابن‌طباطبا**

**احمد** - بن محمد بن اسمعیل بن ابراهیم طباطبا بن اسمعیل دیباج بن ابراهیم بن حسن مثنّی ابن امام حسن مجتبی ع ، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌طباطبا** ، ازاکابر مصریین و نقیب طالبیین دیارمصریه و ادیب و شاعر بود ، در زهد و غزل و موضوعات متنوعهٔ دیگر هم شعر خوب میگفته است . بدو منسوب است‌که در بیان درازی شب‌گوید :

**کان نجوم‌اللیل سارت نهارها** — **فوافت عشاء وهی انضاء اسفار**
**وقد خیمت کی تستریح رکابها** — **فلا فلك جـار ولاکوکب سار**

---

**خلیلی انی للثریـا لحـاسد** — **وانی علی ریب الزمان لواجد**
**ایبقی جمیعا شملها وهی سبعة** — **ویفقد من احببته وهو واحد**

کتاب **عیارالشعر** بنوشتهٔ کشف‌الظنون تألیف او است ، لکن این‌کتاب را در معجم‌الادبا وقاموس‌الاعلام با بن‌طباطبا محمد بن احمد مذکور ذیل نسبت داده‌اند . صاحب ترجمه بسال سیصد و چهل و پنجم هجری قمری درشصت و چهار سالگی در مصر وفات یافت .

(کف وص ۴۲ ج ۱ کا و ۶۴۲ ج ۱ س)

**ابن‌طباطبا**

**عبدالله** - بن احمد بن علی بن‌حسن بن‌ابراهیم طباطبای مذکور فوق ، مکنّی به **ابومحمد** ، ازفضلای مصر میباشدکه بسیارکریم و سخی و دارای املاك و ثروت بسیار بود . بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام ازعادات مستمرٔه‌اش بوده‌که همه روزه حلوای با دامی بسیاری تهیه میکرد و بمردم تقسیم می‌نمود و نوادر بسیاری درحق او متواتر است . ابن‌خلّکان این مطلب را قدری شرح داده وگوید : هرروز دوجام شیرینی و قدری قرص نان توی دستمالی مهر شده برای کافور اخشیدی صاحب دیار مصریه می‌فرستاد وبهریك از افراد طبقات دیگر نیز فراخورحال خودشان

---

۱ــ **ابن‌طباطبا** - عنوان مشهوری بعضی ازاکابر میباشدکه برخی از ایشان را می‌نگاریم و مجملی هم از شرح لفظ لقب طباطبا را (که لقب جد عالیشان بوده) در باب اول تحت عنوان **طباطبا** نگارش داده‌ایم .

بعضی را هرروز و برخی را هرهفته و عدّه‌ای را هم ماهی یك‌مرتبه شیرینی می‌فرستاد. پیوسته یك نفر درآستانهٔ او از صبح تا شام باجرت ماهی دو دینار مشغول شکستن بادام مصروفی در شیرینی‌ها می‌بود . صاحب ترجمه بسال سیصد و چهل وهشتم هجری‌قمری در شصت ودو سالگی درمصر وفات یافته و درقرافهٔ صغری مدفون شد ، قبر وی معروف و باستجابت دعا نزد آن مشهور است و درتشییع جنازه‌اش جمعی زیاد حاضر بوده‌اند . گویند کسی درسفر حج بجهت عدم‌موفقیت زیارت حضرت رسالت ص بسیار افسرده‌بوده تا شبی آن‌حضرت درخواب بدو فرمود ، هروقت‌که زیارت من فوت شد پس قبر عبدالله بن احمد بن طباطبا را زیارت کن . (ص۲۸۱ج۱کا و۶۴۳ج۱س)

**ابن‌طباطبا**

**محمد** - بن‌احمد بن محمد بن‌احمد بن ابراهیم طباطبای‌مذکور فوق ، مکنّی به **ابوالحسن**، از محقّقین علما و مبرّزین شرفا و ادبا و شعرای زمان غیبت صغرای اصفهان میباشدکه با فرط ذکاوت و فطانت و صفای قریحه و استقامت ذهن و جودت فهم معروف بوده واز تألیفات او است :

**۱- تهذیب‌الطبع ۲- العروض ۳- عیارالشعر.** اشعار او بسیار لطیف و دقیق‌بوده و ازآن جمله است :

**یامن حکی الماء فرط رقته و قلبه فی‌قساوة الحجر**
**یالیت حظی کحظ ثوبك من جسمك یا واحدا من‌البشر**

نیز در درخانهٔ ابن‌رستم دونفر غلام سیاه رنگ ازآل‌عثمان بن عثمان راکه عمامهٔ‌سرخ برسر داشته‌اند دید ، پس‌از امتحان، خالی ازآداب بود نشان مکشوفش‌گردید، داخل مجلس شده و این اشعار را بالبداهه بنگاشت :

**رأیت باب الدار اسودین ذوی عمامتین حمرادین**
**کجمرتین فوق فحمتین قدغادرا الرفض قریری عین**
**جدکما عثمان ذوالنورین فما له انسل ظلمتین**
**یا قبح شین صادر عن زین حدائد تطبع من لجین**
**ما انتما الاغرابا بین طیرا فقد و قغنما للحین**
**زورا ذوی‌السنةفی‌المصرین المظهرین الحب للشیخین**

و خلیا الشیعة للبسطین لاتبر ما ابرام رب‌الدین
ستعطیان فی‌مدی عامین

بسال سیصد و بیست و دویم هجری قمری در اصفهان وفات یافت و خانواده‌اش درآنجا مشهور و علما و ادبا و نقبا درمیان ایشان بسیار است .

(ص ۱۴۳ ج ۱۷ جم و ۶۴۲ ج ۱ س)

**ابن‌طباطبا** **یحیی** - بن محمد بن‌طباطبای علوی‌حسنی، مکنّی‌به **ابوالمعمر،** معروف به **ابن‌طباطبا** ، از مشاهیر نحویّین ، از تلامذهٔ عمر بن ثابت‌اعمی ثمانینی سابق‌الذکر وازاساتید ابن‌الشجری وعلی‌بن‌عیسی‌ربعی‌بوده ودررمضان چهارصد وهفتاد وهشتم هجری قمری درگذشت . (ص۴۱۳ ج۱کا و۳۱ ج۲۰جم)

**ابن‌طبال** در اصطلاح رجالی علی بن حسین بن قاسم قیشری خزاز است .

**ابن‌طبرزد** **عمر** - بن محمد بن معمر بن‌احمد بن یحیی بن حسان، محدّث بغدادی ، ملقّب به **موفق‌الدین** ، مکنّی به **ابوحفص،** معروف‌به **ابن طبرزد** ، از مشاهیر محدّثین بغداد میباشدکه برای استماع حدیث سیاحتها کرده و مرجع استفادهٔ اهالی هردیاری بود ، اجازات و مسموعات وی درغایت اشتهار و بجهت سکونت در محلهٔ دارالقز بغداد به **دارقزی** نیز معروف‌است . بسال‌ششصد وهفتم هجری قمری در نود ویك سالگی در بغداد درگذشت ودر **باب‌الحرب** دفن شد .

(ص ۴۱۶ ج ۱کا و ۶۴۳ ج۱ س)

**ابن‌الطبیب** **عبدالرحیم** - بن علی ، رئیس‌الاطبّای شام ، بعنوان **مهذب‌الدین** مذکور است .

**ابن‌الطبیب** **علی** - بن نصر، نصرانیّ‌الاصل ، **ابوالحسن** الکنیة ، **ابن‌الطبیب** الشّهرة ، از مشاهیر ادبا میباشد واز تألیفات او است:

۱- **اصلاح‌الاخلاق** ۲- **صحبة‌السلطان** و درسال سیصد و هفتاد و هفتم هجری قمری درگذشت . (ص ۹۶ ج۱۵جم)

**ابن‌الطثریة** یزید بن سلمة بعنوان **ابومکشوح** نگارش دادیم .

**ابن‌الطحان** **عبدالعزیز** - علی ، اشبیلیّ‌الولادة ، حلبیّ‌الخاتمة ، مکنّی به **ابوالاصبغ** ، معروف به **ابن‌الطحان**، از ادبا ومشاهیرقرّاءاندلس میباشدکه ببلاد شرقی مسافرتها کرد ، مدتی درمصر وعراق و شام تدریس‌نموده ومرجع استفاده بوده است واز اشعار او است :

**دع الدنیا لعاشقهـا — لیصبح من رشائقها**
**و عادالنفس مصطبرا — وتکب عن خلائقها**
**هلاك‌المرء انیضحی — مجـدا فی‌علائقهـا**

وفات‌او بعد ازسال پانصد وپنجاه ونهم هجرت درحلب واقع شد و ولادتش بسال‌چهارصد و نود و هشتم در اشبیلیه بوده است . (ص ۶۴۳ ج۱ س)

**ابن‌طراد** **علی** - بن احمد بن طراد ، ملقّب بـه **زین‌الدین**، مکنّی بـه **ابوالحسن**، بنـا برآنچه **علاّمهٔ** متتبّع معـاصر شیخ آقـا بزرگ طهرانی صاحب ذریعه درمشیخهٔ خود نگاشته از اکابر علمای امامیّه ، ازتلامذهٔ علاّمهٔ حلّی ، از مشایخ روایت شهید اوّل میباشدکه شیخ شهید بواسطهٔ او ازعلاّمه وابن‌داود صاحب رجال روایت میـکند . وی در ششم ربیع‌الثانی هفتصد و پنجاه و چهارم هجری قمری وفات یافت .

**ابن‌طـرار** یا **معافی بن زکریا** کـه در باب اوّل (القاب) بعنـوان **نهروانی**
**ابن‌طراره** یا نگارش یافته است .
**ابن‌طـراز**

**ابن‌الطراوة** **سلیمان** - بن محمد بن عبدالله اندلسی ، مالقیّ‌الموطن، سبائیّ‌القبیلة ، **ابوالحسین** الکنیة ، **ابن‌الطراوة** الشّهرة ، ادیبی است نحوی از مبرّزین ادبای قرن ششم هجرت . در نحو فتاوی عجیبی داردکـه از متفرّدات خودش بوده و مخالف اکابر نحویّین میباشد اینك مدح و قدح او مابین اهل‌فنّ مطرح مذاکره بوده و لـکن تلمیذش ابن‌سمحون سابق‌الذکر بسیارش ستوده است . از تألیفات

او است : **کتاب‌الترشیح** در نحو که مختصر مقدمات کتاب سیبویه است و درسال پانصد و بیست و هشتم هجرت وفات‌یافت . (ص ۳۲۳ت)

**ابن‌طرخان** **احمد بن محمد** ـ بعنوان **کاتب جرجرائی** نگارش یافته است .

**ابن‌طریح** **صفی‌الدین** ـ دویمی درباب‌اوّل (القاب) بعنوان **طریحی** نگارش

**ابن‌طریح** **فخرالدین** ـ یافته و **اولی** نیز پسر او و از علمای اواخر قرن یازدهم و اوائل قرن دوازدهم هجرت میباشدکه در سال هزار و هفتاد و دویم هجرت از والد معظّم خود اجازه داشته است . **حاشیهٔ کتاب مجمع‌البحرین** والد مذکورش که **مستدرك‌المجمع** گویند تألیف او است و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۱۹۱ ج ۶ ذریعه)

**ابن‌الطفیل** **عامر** ـ بن طفیل بن مالك بن جعفر عامری ، از شعرای زمان جاهلیّت میباشدکه بسیار شجاع و حکیم و سخی و پسرعموی لبید شاعر معروف صاحب معلّقه بود ، درسال ششصد و سی و سیّم میلادی درگذشت و **دیوان شعر او** با دیوان عبید بن ابرص چاپ شده‌است . (ص ۱۲۶۰ مط

**ابن‌الطفیل** **محمد** ـ بن عبدالملك بن طفیل اندلسی اشبیلی ، مکنّی به **ابوبکر** یا **ابوجعفر** ، ازاطبّا وفلاسفهٔ قرن ششم هجرت وازتلامذه ابن‌باجهٔ سابق‌الذکر است . با ابن‌رشد مباحثاتی داشته و درتطبیق شریعت و فلسفه ، اهتمام تمام بکار میبرد ، **رسالهٔ حی بن یقظان در اسرار حکمت شرقیین** که بارها درمصر وغیره چاپ و بفرانسوی نیز ترجمه شده از او است وآن غیراز رسالهٔ حی بن یقظان ابن‌سینااست . وی بسال پانصد وهشتاد ویکم هجرت درهشتاد وهفت سالگی درگذشت .

(کف وص۱۴۶ مط)

**ابن‌طلحة** **محمد بن طلحة** ـ شافعی ، بعنوان **کمال‌الدین** نگارش‌یافته‌است .

**ابن‌طوطی** **ابونصر** ـ بن‌طوطی، موافق‌آنچه ازمعالم‌العلمای ابن‌شهرآشوب نقل شده از مجاهرین شعرای اهل‌بیت عصمت ع بوده وبس .

دیگر اسم و زمان ومشخّص دیگری از وی ذکر نشده وازاشعار او میباشدکه در وصف حضرت امیرالمؤمنین ع گفته است :

خلیفة رب‌العرش بعــد محمد — رضیت به والله اعلی و اکبر
و مظهر دین‌الله بالسیف عنوة — و ماکان دین الله لولاه یظهر
ولولاه ماصلی لذی‌العرش مسلم — وکان سبیل‌الحق یعفو و یدثر
و یوم غدیر قد اقروا بفضله — وفی‌کل وقت منهم‌الغدراضمروا
لدی دوح‌خم والنبی محمدص — ینادی باعلی‌الصوت‌فیهم ویجهر
الست اذا اولی بکم من‌نفوسکم — فقالوا بلی‌والقوم‌فی‌الجمع‌حضر
فقال لهم من‌کنت مولاه منکم — فمولاه بعدی حیدر المتخیر
فوال موالیه و عــاد عدوه — ایا رب وانصر من‌له طل ینصر
فلما مضی‌الهادی لحال سبیله — ابوا نواله‌الغدر القبیح واظهروا
اقام علی عهدالنبی محمد ص — ولم یتغیر بعــده اذ تغیروا

(ص۲۴۲ و۳۴۰ ج ۸ عن)

**ابن‌الطویل**

**عبدالحی** - بن علی بن محمد بن محمود حنفی دمشقی، معروف به **خال** و **ابن‌الطویل**،ادیبی‌است‌شاعر و **کتاب مرورالصبا والشمأل** تألیف او بوده واز اشعار او است :

وکنت اقول انی حین یبدو — بخدك عــارض یسلو فؤادی
فلما ان بــدازادت شجــونی — کأنی فی‌هــواه علی المبادی

بسال هزار و یکصد و دوازدهم هجری قمری در دمشق درگذشت .

(ص ۲۴۴ ج ۲ سلك‌الدرر)

**ابن‌طی**

**علی** - بـن علی بن محمد بـن طی عـاملی فقعانی ، مکنّی بـه **ابی‌القاسم**، معروف به **ابن‌طی** ، از علمای امامیّهٔ قرن‌نهم‌هجرت میباشدکه عالمی است عامل فقیه فاضل ، برای ابن‌فهد (متوفی بسال ۸۴۱ه‍ ق= **ضما**) مرثیهٔ نظمی گفته و اشعاری هم در وصف کتاب مهذب ابن‌فهد مذکور انشا کـرده و از تألیفات او است :

**۱- حاشیهٔ قواعـد شهید اول ۲- رسالـهٔ عقود و ایقاعـات ۳- المسائل الفقهیـة** که بمسائل ابن‌طی معروف است . سال وفات او مابین هشتصد و پنجاهم و پنجاه و پنجم

و هشتادم و هشتاد و پنجم مردّد است .

(ص ۷۳ هب و ۱۷۳ ج ۶ ذریعه و ۲۱ و ۴۰۰ ت)

**ابن‌الطیـار** } در اصطلاح رجالی **اولی** حمزة بن محمد طیار بوده وگاهی
**ابن‌الطیالسی** } خود محمد را نیزگویند و **دویمی** نیز احمد بن‌عباس نجاشی

صیرفی است و او غیراز نجاشی صاحب رجال میباشد .

**ابن‌الطیب** **ابراهیم** - سعید بن طبیب بعنوان **رفاعی** نگارش یافته است .

**ابن‌الطیب** **احمد** - بن‌محمدبعنوان **سرخسی** درباباوّل(القاب) مذکوراست.

**ابن‌الطیب** **محمد** - بن طیّب درباب اوّل بعنوان **قادری** نگارش یافته‌است .

**ابن‌طیفور** **احمد** - بن ابی‌طاهر طیفور بعنوان **ابن‌ابی‌طاهر** نگارش دادیم.

**ابن‌الطیلسان** **قاسم** - بن محمد بن احمد ، انصاری اوسی قرطبی ، معروف‌به **ابن‌الطیلسان** ، از فضلای قرن پنجم هجرت میباشدکه در حدیث و علوم عربیّه و قرائات مختلفه بصیرتی بسزا داشته و ازتألیفات او است :

**۱- اخبار صلحاء الاندلس ۲- بیان‌المنن علی قاری‌الکتاب والسنن ۳- الجواهر المفضلات فی‌الاحادیث المسلسلات ۴- غرائب اخبار المسندین و مناقب آثارالمهتدین .**

در اواخر زندگانی از موطن خود قرطبه رحلت کرده و درمالقه اقامت نمود تا موافق نقل معتمد از بغیة‌الوعاة سیوطی بسال چهارصد وچهل و دویم هجرت درگذشت. عجب ازکشف‌الظّنون است‌که وفات اورا دریکجا سال دویست وچهل ودویم ودرسه‌جا ششصد و چهل و سیّم نوشته‌است . (کف وآخر ص ۵۲۶ ت)

**ابن‌ظافر** **علی** - بن‌ظافر بن‌حسین، **جمال‌الدین** اللّقب، **ابوالحسن** الکنیة، ازدیّ القبیلة ، مصریّ البلدة ، **ابن‌ظافر** الشّهرة، موافق‌آنچه از فوات‌الوفیات نقل شده از فضلای اوایل قرن هفتم هجرت است در اصول و علوم عربیّه و تاریخ ملوك سلف بدیگران مقدّم بود ، بعدازفوت پدرش درمدرسهٔ مالکیّه یاکاملیّهٔ مصر تدریس مینمود . کتاب **بدائع‌البدائة**که درمصر و قاهره چاپ شده تألیف او بوده و

حاوی شرح حال و محاسن اشعار شعرائی است که با تنگی وقت و ضیق فرصت بالبداهة انشای شعر کرده‌اند. بسال ششصد و بیست و سیّم هجری قمری در پنجاه و شش سالگی درگذشت.

**ابن ظفر** **محمد** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **حجة الدین** مذکور شده است.

**ابن الظهیر** **محمد** - بن احمد بن عمر اربلی، حنفیّ المذهب، **مجدالدین** اللّقب، **ابوعبدالله** الکنیة، **ابن الظهیر** الشّهرة، ازمشاهیر ادبا وشعرای اواخر قرن هفتم هجرت است که ازمشاهیر علمای دمشق و بغداد تحصیل مراتب علمیّه نمود، درفقه حنفی نیز بصیر بود، **دیوان مرتبی** در دوجلد بزرگ داشته و بسال ششصد و هفتاد و هفتم ویا نود و هفتم هجری قمری درگذشت و ولادتش در سال ششصد و دویم بوده است. (کف وص ۴۱۶۷ ج ۶س)

**ابن ظهیرة** **محمد** - بن نجم الدین امین بن ابی بکر بن ظهیرة قرشی مکّی حنفی، ملقّب به **جمال الدین**، معروف به **ابن ظهیره**، از فضلای دهم هجرت ومؤلف کتاب **الجامع اللطیف فی فضائل مکة و بناء البیت الشریف** است که درمصر چاپ و درباب دهم آن شرح حال امرای مکّه را هم از عهد سعادت حضرت رسالت ص تا سال نهصد و چهل و نهم هجرت نگاشته است. سال وفاتش بدست نیامد و درنهصد و شصتم درقید حیات بوده است. (ص ۱۵۰ مط)

**ابن عابدین** **محمد** - بن محمدامین ذیلا ضمن شرح حال پدرش مذکوراست.

**ابن عابدین** **محمدامین** - بن عمر بن عبدالعزیز بن احمد دمشقی شافعی حنفی که بجهت انتساب بجدّ پنجمش محمد معروف به عابدین، به **ابن عابدین** شهرت یافته است از علمای اواسط قرن سیزدهم هجرت میباشد که درحال صغر قرآن مجید را حفظ کرد، نحو وصرف وفقه شافعی و اصول تجویدرا ازشیخ القراء شیخ سعید حموی فراگرفت پس حدیث و تفسیر وعلم معقول را نیز از سیدمحمد شاکر اخذ و حسب الالزام او از مذهب شافعی به حنفی عدول کرده و اصول و فقه حنفی را نیز از وی خواند و مرجع استفادۀ اکابر وقت گردید.

در فقه و حدیث و تفسیر و ادبیّات تألیفات بسیاری داردکه ازآن جمله است: **ردالمحتار علی‌الدر المختار شرح تنویرالابصار** که چندین مرتبه چاپ شده وحاشیهٔ کتاب در مختار علاءالدین حصکفی بوده وبه **حاشیهٔ ابن‌عابدین** معروف است ودر مختار نیز شرح کتاب تنویرالابصار محمد بن عبدالله تمرتاشی سابق‌الذکر است . محمدامین بسال هزار و دویست و پنجاه و دویم هجرت درپنجاه وچهار سالگی در دمشق وفات یافت و در مقبرهٔ باب‌الصغیر مدفون شد . پسرش **علاءالدین محمد بن محمدامین** (متوفّی بسال ۱۳۰۶ه‍ ق = **غشو**)که نیز به**ابن‌عابدین**معروف میباشد،**کتابی درتکمیل‌کتاب‌مذکور**پدرش تألیف کرده و **قرة عیون الاخیار لتکملة ردالمحتار** موسومش داشته وآن نیز در قاهره چاپ شده است . (ص ۱۵۴ و ۱۵۵ مط)

**ابن‌عاشر**

**عبدالواحد** - بن احمد بن علی بن عاشر ، مالکیّ‌المذهب ، انصاریّ‌النسب ، اندلسی فاسیّ‌الموطن ، **ابومحمد** الکنیة ، **ابن عاشر** الشّهرة ، از علمای قرن یازدهم هجرت میباشدکه دراکثر علوم متداوله ماهر وکتاب **المرشد المبین علی‌الضروری من علوم‌الدین** ازآثارقلمی‌او است وآن‌منظومه‌ایست در اصول دین موافق مذهب مالك بن انس‌که درمصر و فاس چاپ و دراختصار و تحقیق وکثرت فوائد کم‌نظیر است . ابن‌عاشر درسال هزار و چهلم هجرت درگذشت .

(ص ۱۵۵مط)

**ابن‌عاصم**

**محمد** - بن محمد بن عاصم ، مالکی اندلسی ، غرناطیّ‌البلدة ، **ابوبکر** الکنیة ، **ابن‌عاصم** الشهّرة ، از قضاة مالکیّه میباشدکه به **قاضی‌الجماعة** معروف بوده واز تألیفات او است :

۱- **تحفة‌الحکام فی‌نکت‌العهود والاحکام**که به **عاصمیه** و **تحفهٔ ابن‌عاصم** معروف و ارجوزه‌ایست درفقه مالکی‌که در غرناطه نظمش‌کرده ودرفاس چاپ سنگی ودرجزائر نیز باترجمهٔ فرانسوی‌آن چاپ حروفی شده‌است ۲- **حدائق‌الازهار** در امثال وحکایات و نوادرکه درفاس چاپ شده است . وفات او بنا بنوشتهٔ بعضی بسال هشتصد وبیست و نهم هجرت درشصت و نه سالگی وقوع یافته و درکشف‌الظّنون گویدکه ارجوزهٔ مذکوره را درسال هشتصد و

سی و پنجم هجرت درغرناطه نظم کرده و دیگر چیزی از وفاتش ذکر ننموده است .
(کف وص۱۵۶ مط)

**ابن العالمة** **احمد** - بن‌موفق‌الدین ابی‌الفضل اسعد منفاخ بن‌حلوان که‌لقبش **نجم‌الدین**، کنیه‌اش **ابوالعباس** وبجهت لقب منفاخ داشتن‌پدرش به **ابن‌المنفاخ** و بسبب‌عالمه‌بودن‌مادرش (که به **بنت دهین‌اللوز** شهرت‌داشته) به **ابن‌العالمه** معروف است از مشاهیر اطبّا و حکمای قرن هفتم اسلامی میباشدکه در ادبیّات و شعر و انشا هم وحید عصر خود بوده و درموسیقی و بربط‌نوازی وحسن‌خط نیز مهارتی بسزا داشته است . طبیب مخصوص ملك مسعود بوده و اخیراً دراثر فطانت متقلّد وزارت وی هم گردید ولی عاقبت مغضوب وی شده و بوطن خود مراجعت کرد و مرجع استفادهٔ جمعی وافر بود تا درسال ششصد و بیست و سیّم یا پنجاه و دویم هجرت درگذشت و از تألیفات او است :

۱- **الاشارات المرشدة فی‌الادویة المفردة** ۲- **التدقیق فی‌الجمع والتفریق** درطب و بیان امراضی است‌که در اغلب صفات بهمدیگر مشتبه میباشند با شرح اصول تفرقه و تشخیص آنها ازیکدیگر ۳- **شرح‌احادیث نبویهٔ متعلقه به طب** ۴- **العلل والامراض** ۵- **المهملات فی‌کتاب الکلیات** که شرح‌کلیات قانون است ۶- **هتك‌الاستار عن تمویه‌الدخوار** وغیراینها .
(کف وص۴۵۶۷ ج ۶ س)

**ابن‌عایشه** **ابراهیم بن‌محمد** -
**ابن‌عایشه** **عبیدالله بن محمد** -
**ابن‌عایشه** **محمد مغنی** -
بجهت خارج از موضوع کتاب بودن بشرح حال ایشان نپرداختیم ، درصورت‌اقتضا برای **اولی** بجلد اول قاموس‌الاعلام وجلد اول‌کنی و القاب فاضل معاصر حاج شیخ عباس قمی و برای **دویمی** بصفحهٔ۳۱۴ تاریخ‌بغداد خطیب وبرای **سیمی** نیز به اغانی‌ابوالفرج‌اصفهانی و مروج‌الذهب مسعودی و دوفقره جلد اول مذکور مراجعه نمایند .

**ابن‌عباد** **اسمعیل بن‌عباد** - بن عباس بن عباد بن احمد بن‌ادریس دیلمی قزوینی طالقانی ، مکنّی به **ابوالقاسم**، ملقّب به **کافی‌الکفاة** ، معروف به **صاحب** یا **ابن‌عباد** یا **صاحب بن عباد** ، ازفحول‌ادبای وزرا میباشدکه ادیب‌کامل

محقّق مدقّق لغوی نحوی منشی **متکلم متبحر** وشاعر متمهّر شیعی امامی ، نادرهٔ دهر و اعجوبهٔ عصر، وزیر بی‌نظیر **مؤیدالدوله** و برادرش **فخرالدوله** از ملوك دیالمه (آل‌بویه) بود . در مراتب علم و فضل وکمال وفصاحت وبلاغت وسخاوت و تفنّن درشعر وادبیّات و علوم متنوعه و دیگر کمالات نفسانیّه طاق و مشهورآفاق ، مسلّم مخالف و موافق، در کتب تراجم عامّه و خاصّه مذکور و زینت اوراق و سطور ، کالشمس فی‌رابعة النّهار واضح وآشکار و مستغنی ازمسابقه دراین مضماراست . بلکه مجلسی‌اول (بنقل‌روضات) اورا از افقه فقهای امامیّه میشمارد وبه علاّمه و رئیس‌المحدّثین والمتکلّمین بودنش ستوده وگوید هراندازه از علم وفضل مذاکره شود مقام صاحب بالاتر ازآن‌است. ثعالبی در یتیمةالدّهر گوید : عبارتی را سراغ ندارم‌که در بیان علو مقامات علمی و ادبی ، جودی وکرمی او کافی بوده و تفرّد او در غایات‌آداب محاسن متنوعه و جامعیت او در مفاخر و فضائل گوناگون را وافی باشدکه هرچه همّت بگمارم قول عالی من از ایفای حق انزل معالی او قاصر میباشد .

**وَ اِنَّ قَمیصاً خیطَ مِنْ نَسْجِ تِسْعَةٍ وَعِشْرینَ حَرْفاً عَنْ مَعالیهِ قاصِرٌ**

در نخبةالمقال در ردیف اشخاص مسمّی به اسمعیل گوید :

**والصاحب الجلیل بن عباد بحر محیط فاقد الانداد**

دربار او قبلهٔ‌آمال وهمواره مجمع علما وسادات و ارباب‌کمال وفحول واکابردانشمندان و اجلاّی ادبا و شعرا و مرجع استفادهٔ طبقات افاضل بود ، پیوسته ایشان را بتألیف و تصنیف‌کتاب ترغیب و تشویق مینمود .

این‌است‌که شیخ‌جلیل حسن بن محمدقمی تاریخ قم را وقاضی‌علی‌بن‌عبدالعزیز جرجانی‌کتاب تهذیب‌التاریخ را و احمد بن فارس رازی لغوی‌کتاب صاحبی را درلغت وثعالبی هم‌کتاب یتیمةالدّهررا درشرح‌حال شعرا بنام وی تألیف‌کرده وصدوق‌ابن‌بابویه هم با آن‌همه جلالت آفاقی‌که دارد کتاب عیون اخبارالرضا را بنام وی تألیف و دیباچهٔ آنرا بذکر دوقصیدهٔ غرّای‌اوکه در اهدای سلام بحضرت رضا (ع) انشاکرده مزیّن‌نموده است . شعرای نامی وقت هم‌که بنوشتهٔ بغیةالوعاة بالغ بپانصد تن بوده وصاحب دیوان

بوده‌اند مدایح بسیاری دربارهٔ وی انشا نموده‌اند، ابوسعید رستمی با تذکّر دادن وزارت پدر و جدّش نیز گوید :

**ورث الوزارة کابرا عن کابر — موصولة الاسناد بالاسناد**
**یروی عن العباس عباد وزا — رته و اسمعیل عن عباد**

درباب اکرام و افضال وملاطفات او که دربارهٔ سادات وعلما و فضلا و ارباب کمال معمول داشته نوادر بسیاری منقول است : وقتی ابوالقاسم زعفرانی چند شعری مدیحه‌اش گفته ولباس خزی از وی درخواست نمود درجواب بنگاشت که کسی ازمعن بن‌زائده خواستار مرکبی گردید پس معن یك شتر و اسب و قاطر و الاغ وکنیزکی بدو بخشیده گفت اگر خدایتعالی مرکوبی غیراینها خلق کرده بودی آن را نیز بتو دادمی اینك ما هم مقرّر داشتیم که جبّه و قمیص و دراعه و مندیل و سراویل و مطرف و جوراب وکیسه و رداو کسائی (که هریکی ازلباسهای معمولی وقت ویا ازتوابع لباس است) بتو ارزانی‌دارند و اگر لباسی دیگری سراغ‌داشتم که از خز درستش میکنند آن را نیز بتومی‌بخشیدم .

مقرّر بود هرکسی که درماه رمضان بعد از عصر وارد دربار او می‌شد بایستی بعد از افطار برگردد، درهرشب ازماه رمضان هزارنفر روزه‌دار دردربار او افطار می‌نمودند، خیرات و مبرّات و صلات و صدقاتی که دراین ماه از وی بظهور میآمد معادل خیرات و صدقات سالیانهٔ وی بود . از بغیة‌الوعاة سیوطی نقل است که صاحب از خانوادهٔ علم و شرف بود ، ازکودکی بتحصیل علم پرداخت ، همه روزه در موقع رفتن بدرس ، مادرش یك دینار (طلای مسکوك هیجده نخودی) ویك درهم بدو میداد تا به‌نخستین فقیری‌که تصادفش نماید صدقه‌کند ، بهمین روش میبود تا بعد از سنّ رشد وکبر نیز همین رویّه را ادامه داد ، بخادمی‌که موظّف بفرش کردن رختخوابش بوده توصیه می‌نمودکه همه شب زیر بستر او یك دینار ویك درهم بگذارد تا بعدازبیدار شدن از یادش‌نرفته بقرار سابق صدقه‌اش نماید ، تصادفاً یك شب خادم غفلت‌کرد ، صاحب هم بعد از بیدار شدن چیزی ندید واز راه تطیّر حمل بقرب اجل نمود ، خادم را امرکردکه آن رختخواب

راکه آنجا بوده جمع کند و به نخستین‌فقیری‌که تصادفش نماید بدهد ، خادم نیز نخست بسیّدی‌نابیناکه از دست زنی‌گرفته‌بوده تصادف‌کرد، خواست‌که‌آنها را بدو بدهد سیّد پرسیدکه چیست؟گفت یك مخدّهٔ دیبا ویك‌بستر دیبا است پس سیّد بیهوش‌افتاد، خادم قضیه را بعرض‌صاحب رسانید صاحب امر باحضارآن سیّد داده وازوضع‌حالش استفسار نمود گفت دخترم را بدیگری تزویج کرده‌ام ، مدتی است اهتمام تمام دارم از نفقات ضروری و قوت لایموت خودمان اضافه کرده و جهازیه‌ای برای او تهیه کنم تا دیشب این زن‌که مادرش میباشد اظهار داشت‌که برای‌جهازیه ، یك مخدّهٔ دیبا ویك‌بستر دیبا هم ضرور است همین‌که عدم قدرت مالی را اظهارکردم خصومتی مابین من و او واقع شد ، همینکه این‌خادم ، آن مخدّه و بستر را داد ازکثرت تأثر حال غشوه و بیهوشی دامن‌گیرم‌گردید . صاحب فرمود برای مخدّهٔ دیبا چیزهای دیگری نیز لازم است‌که مناسب‌آن باشد لذا حسب‌الامر، جهازیهٔ مکمّلی تهیه شد ، داماد نیز احضار وبا عطیهٔ کاملی مفتخر گردید .

صاحب حدیث و علوم دینیّه را ازپدر خود و دیگر اکابر وقت اخذکرد، انشا و فنون شعری و ادبی را هم از احمد بن فارس نحوی لغوی صاحب مجمل و عباس بن محمد نحوی ملقّب به عرام و ابن‌العمید آتی‌الذکر وزیر معروف رکن‌الدولة و دیگر اکابر وقت‌فراگرفت بجهت‌کثرت‌مصاحبت وملازمت‌حضور ابن‌العمید اورا **صاحب‌ابن‌العمید** میگفتند ، پس‌ازتصدی مقام وزارت نیز لفظ **صاحب** بواسطهٔ کثرت استعمال‌لقب‌مشهوری وی‌گردید ویا **صاحب‌گفتن او** بجهت‌آن‌بوده‌که ازکودکی مصاحب مؤیدالدولة وازطرف او ملقّب به صاحب بوده‌است . بهرحال اولین وزیری‌است‌که بهمین لقب صاحب ملقّب بوده وبعداز او لقب رسمی وزرای وقت‌گردید و ازآن‌روکه تمامی امورسیاسی ومهمّات کشوری فخرالدولةرا کفایت‌کرده وبطوراکمل انجام می‌داد به **لقب‌کافی‌الکفاة** هم ملقّب بوده است . عالم بیانی شیخ عبدالقاهر جرجانی و ابوعلی حسن بن قاسم رازی صاحب مبسوط در لغت و بسیاری از اجلاّی وقت نیز از تلامذهٔ صاحب بوده‌اند .

گویند صاحب، دراثرعلاقهٔ مفرطی که بهدین وعلوم دینیّه داشته نسبت بکسانی که مایل بفلسفه بودهاند بدبین بود ، **ابوحیان توحیدی** را نیز روی همین اصل تبعید نمود واز تألیفات صاحب است :

**۱- الابانة عن مذهب اهل العدل بحجج من القرآن والعقل ۲- اخبار ابی العیناء ۳- اسماءالله و صفاته ۴- الاعیاد و فضائل النیروز ۵- الاقناع فی العروض ۶- الامامة ۷- الانوار ۸- التذکرة فی الاصول الخمسة ۹- التعلیل ۱۰- تفصیل احوال السیدعبدالعظیم الحسنی ۱۱- جوهرة الجمهرة** که ملخص جمهرهٔ ابن درید است **۱۲- دیوان الرسائل ۱۳- دیوان الشعر ۱۴- السفینة ۱۵- عنوان المعارف ۱۶- الفصول المهذبة للعقول ۱۷- القضاء والقدر ۱۸- کافی الرسائل** وظاهراً همان دیوان رسائل مذکور فوق است **۱۹- کتاب الوزراء ۲۰- الکشف عن مساوی المتنبی ۲۱- المحیط** درلغت که هفت جلد است **۲۲- نهج السبیل** دراصول وغیراینها .

اشعار طریفهٔ صاحب نیز بسیار و یك چندی ازآنها ضمن عنوان ابوهاشم علوی نگارش یافته و دراینجا نیز بعضی ازآنها را تذکرمیدهیم :

**لعمرك ماالانسان الا بدینه — فلاتترك التقوی اتکالا علی النسب**
**فقد رفع الاسلام سلمان فارس — وقد وضع الشرك الشریف ابالهب**

---

**رق الزجاج و رقت الخمر — و تشابها فتشاکل الامر**
**فکأنما خمر ولا قدح — وکأنما قدح ولا خمر**

ترجمهٔ فارسی نظمی این رباعی ضمن شرح حال ابراهیم عراقی مذکور افتادهاست .

**تشیع و امامی مذهب بودن صاحب** بشهادت بعضی از تألیفات و بسیاری از اشعار رائقهٔ اوکه مؤیّد بتصدیق جمعی وافر از اکابر میباشند مسلّم بوده و اصلاً جای تردید نمیباشد . **نقش نگین** یك انگشترش : **عَلَی اللهِ تَوَکَّلْتُ وَ بِالخَمْسِ تَوَسَّلْتُ** وانگشتر دیگرش این چنین بود : **شفیع اسمعیل فی الاخرة ـ محمد والعترة الطاهرة**

علاوه براشعار و مدایح بسیاری که درحق خانوادهٔ عصمت و مدح حضرت علی بن ابیطالب واولاد امجاداو برشتهٔ نظم آورده **بیست و هفت قصیدهٔ** طریفه درحق آن حضرت گفته که هریکی ازآنها ازیکی ازحروف هجا خالی است ، فقط قصیدهٔ بی واوزا موفق نشده وآن را نیز نوهاش تکمیل و درمدح خود صاحب سروده ا

گوید : شاید صاحب ، این رویّه را از واصل بن‌عطا اخذکرده‌که بجهت‌نداشتن مخرج حرف رای (بی‌نقطه) اصلاً این حرف را در محاورات خود بکار نمی‌برد وبعضی ازاشعار اوراکه درمدح حضرت‌امیرالمؤمنین‌ع وخانوادهٔ‌عصمت‌سروده زینت‌بخش‌اوراق مینماید:

کان‌النبی مدینـة العلم اللتی — حوت‌الکمال وکنت افضل باب
ردت علیك‌الشمس وهی فضیلة — ظهرت فلم تستر بلف نقـاب
لم احك الامارو تـه نواصب — عادتك وهی مبـاحة الاحباب

لوشق عن قلبی یری وسطه — سطران قـد خطـا بلا کاتب
العدل والتوحید فی‌جـانب — وحب اهـل‌البیت فی‌جـانب

انا و جمیع من فوق‌التراب — فـداء تراب نعل ابـی‌تراب

درمناقب‌ابن‌شهرآشوب ودیگر کتب معتمده، بسیاری از اشعاراو مذکور ودرمجلّد عاشر بحارالانوار مجلسی مراثی بسیاری در وقایع جان‌سوزکربلا از وی نقل کرده است :

کیف یشفی‌البکاء فی‌قتل مولا — ی امام التنزیـل والتأویل
ولو ان‌البحار صارت دموعی — ما کفتنی لمسلم بـن عقیـل
ثم لم یشفهم سوی قتل‌نفس — هی نفس التکبیر والتهلیل
لیت‌روحی ذابت دموعا فابکی — للذی نالکم من التـذلیل
فولائی لکم عتادی و زادی — یـوم القـاکم علـی سلسبیل
لی فیکـم مدایح و مراث — حفظت حفظ محکـم التنزیـل
قدکفاهافی‌الشرق‌والغرب‌فخرا — ان یقولـوا من قیـل اسمعیل
و متی کادنی النواصب فیکم — حسبی‌الله و هـو خیر وکیـل

ولادت صاحب در زمان‌غیبت‌صغری بسال‌سیصد وبیست وچهارم یا ششم‌هجری درطالقان قزوین یا اصطخر فارس بوده وبهمین جهت به **طالقانی** یا **اصطخری** نیزموصوف‌بوده‌است .

وفاتش هم شب جمعه یـا عصر جمعه بیست و چهارم ماه صفر سیصد و هشتـاد و پنجم ، یا بزعم بعضی هشتاد و هفتم هجری قمری در ری واقع شد ، ابوالعباس ضبی‌که بعد از او متصدی وزارت بوده بجنازه‌اش نماز خواند، جنازهٔ او باصفهان نقل ودرمحلّهٔ بدریه نامی‌کد دراین اواخر به باب طوقچی و میدان‌کهنه معروف است مدفون‌گردید.

حاجی کرباسی سابق الذکر بزیارت او مداومتی داشت ، قبهٔ اورا هم که منهدم شده بوده تعمیر کرد ، مردم نیز در زیارت او خیر عاجل را تجربه کرده اند که هر که زیارتش کند یك هفته تمام نشده بخیری برسد .

روز وفاتش تعطیل عمومی شد، تمامی مردمان ری دردرب قصر وی حاضر بودند، بمجرّد بیرون آوردن جنازه بیك بارگی صیحه آوردند ، لطمه زده و لباسهایشان را پاره کرده و زمین را بوسه میدادند . سلطان فخرالدولة نیز با اهل دربار تغییر لباس کرده و پیشاپیش جنازه می‌رفتند و چند روزی درمجالس ترحیم عزادار بوده اند و سید رضی و دیگر اکابر وقت مراثی بسیاری درحق او گفته اند چنانکه ابوالحسن همدانی گوید :

**یبکی الانام سلیل عباد العلا  والدین والقرآن والاسلام**
**مات المعالی والعلوم بموته  فعلی المعالی والعلوم سلام**

مخفی نماندکه صاحب ؛ غیراز یك دختر فرزندی نداشت و از تزویج آن دختر بسید هاشمی فرح مفرط میکردکه نسل او بشرف اتصال بنسل رسالت مشرّف شده ودرحق نوهٔ دختری خود ابوالحسن عباد بن علی حسینی گوید :

**الحمدلله حمدا دائما ابدا  اذ صار سبط رسول‌الله لی ولدا**

**اما ابوالحسن عباد بن عباس ،** پدر صاحب نیز ازافاضل وزرا و وزیر رکن‌الدولة بن بویه پدر فخرالدولهٔ مذکور فوق بود ، درعلم و فضل وکمال و ورع و تقوی و امانت وقناعت و حسن سیاست وحید عصر خود بشمار میرفت . باصلاحات عمومی بسیاری موفق بود ، از ابوخلیفهٔ سابق الذکر و دیگر اکابر ری و بغداد و اصفهان استماع حدیث کرد و **کتابی درتفسیر آیات الاحکام** تألیف نمود ودرسیصد و سی وچهارم یاپنجم هجرت درگذشت و تمامی طبقات رعایا تا مدتها بعد از وفات او درحسرت و تأسف بوده اند .

درخاتمه تذکرمیدهد : **ابوحیان توحیدی و ابوبکرخوارزمی** سابق الذکر وبعضی از اکابر شعرای وقت ، باآن همه ملاطفات صاحب که دربارهٔ ایشان داشته محض بجهت کمی حظّ و عدم‌حصول پاره‌ای اغراض فاسدهٔ شخصی، درا ثر کفران نعمت ونمك بحرامی زبان بهرزه درائی گشودند ، بلکه چنانچه درمطاوی کلمات فوق اشاره‌نمودیم ابوحیّان

علاوه برجهات مذکوره بسبب تبعید شدن از طرف صاحب (که در نتیجهٔ میل او بفلسفه بوده) کتابی بنام **ثلب (مثالب خل) الوزیرین** در ذم صاحب و ابن‌العمید تألیف داد و کلمات ابن‌خلّکان را که دربارهٔ این کتاب گفته در شرح حال خود ابوحیّان تذکّر داده‌ایم و رجوع بدانجا نمایند.

(ذریعه و کف وص ۷۸ ج ۱ کا و ۱۰۴ت و ۲۷ ج ۲ ع و ۲۱۱ لس و ۶۴۴ ج ۱ و ۲۹۱۱ ج ۴ س و ۱۱۴ ج ۲ جم و ۳۲۲ و ۴۵۹ ج ۱۲ عن و ۱۹۴ ف وغیره)

**ابن‌عباد بغدادی**
**ابن‌عباد رندی**
**ابن‌عباد صوفی**
**ابن‌عباد طالقانی**

ذیلاً **اولی** بعنوان ابن‌عباد محمد بن محمد بن عباد، **دویمی وسیمی** بعنوان محمد بن ابراهیم مذکور **وچهارمی** نیز همان ابن‌عباد اسمعیل مذکور فوق است.

**ابن‌عباد**

**محمد** - بن ابراهیم رندی، مکنّی به **ابوعبدالله** (که بجهت انتساب بجدّ هشتمش عباد، به **ابن عباد** معروف است) از وجوه و اعیان علما وفقهای اندلس میباشدکه درشهر رنده ازبلاد اندلس نشأت یافت، درهفت سالگی قرآن مجید را حفظ کرد، نحو و ادبیّات و فقه و اصول را تحصیل و باکمال تقوی و عفت میزیست، شریعت را با طریقت توأم ساخته و درفنّ تصوف کلمات خوبی دارد، بهمین جهت بیشتر از وی، به **ابن‌عباد فقیه صوفی** تعبیرمی‌نمایند. سالها دربلاد اندلس سیاحتها کرده وتدریس می‌نمود و لسان‌الدین بن‌خطیب سابق‌الذکر هم از تلامذهٔ وی میباشد. اخیراً پانزده سال درشهر فاس بامامت و خطابت گذرانید تا بسال هفتصد و نود و دویم یا سیّم هجرت در شصت و دو یا سه سالگی در همانجا وفات یافت و از تألیفات او است:

**۱- الرسائل الکبری** در دقائق توحید وتصوف و شرح آیات و احادیث متشابهه ومشکله و دیگرآداب دینیه که در فاس چاپ شده است **۲- غیث المواهب العلمیة بشرح الحکم العطائیه** که درمصر و قاهره چاپ شده واز اشعار او است:

**لایبلغ المرء فی‌اوطانه شرفا    حتی یکیل جل‌الارض بالقدم**

(ص ۳۷۲ ج ۲ مه و ۶۴۴ ج ۱ س و ۱۵۷ مط)

**ابن‌عباد**

**محمد** - بن محمد بن عباد قاری نحوی بغدادی ، مکنّی به **ابوعبدالله،** معروف به **ابن‌عباد** ، از فضلای قرن چهارم هجرت میباشد درعلم قرائت ونحو و فنون ادبیّه بمعاصرین خود مقدّم بود، نحو را ازابوسعید سیرافی‌اخذکرد و روز جمعه بیست وهشتم ذیحجهٔ سیصد وسی وچهارم‌هجرت درگذشت.

(ص ۲۸ ج ۱۹ جم)

**ابن‌عباس**

**خلف بن‌عباس** - درباب‌اوّل(القاب)بعنوان **زهراوی** مذکوراست.

**ابن‌عباس**

**عبدالله** - بن عباس بن‌عبدالمطلب بن هاشم صحابی ابن‌صحابی، مکنّی به **ابوالعباس** ، معروف به **ابن‌عباس** ، موصوف به **ابوالخلفا** و **ابن‌سیدالناس** ، از اکابر صحابهٔ جلالت اساس و جدّ عالی خلفای بنی‌عباس بود و لفظ **ابن‌عباس** درصورت اطلاق و نبودن قرینه بدو منصرف میباشد . وی ازتلامذهٔ حضرت امیرمؤمنان و موالیان و اخلاص‌کیشان‌آن حجّت رحمن‌بود و بمدلول مجموع چندین حدیث نبوی از طرف حضرت رسالت ص بدعاهای نشر اسلام ، بنده صالح‌بودن خدا ، زیادتی علم ، فقاهت در دین ، علم تأویل قرآن و حکمت مفتخر گردیده‌است . اینك در نتیجهٔ ادعیهٔ صادره از زبان مبارك آن ترجمان وحی الهی ، بدرك فیوضات حضور حضرت امیرالمؤمنین ع موفق شد و دراثر تعلیمات آن‌حضرت رموز و دقائق قرآنی را واقف ، بعلوم بسیاری عارف، ازکثرت علوم متنوعه خصوصاً علوم قرآنیّه به **بحر** و **حبرالامة** و **ترجمان‌القرآن** و **سلطان‌المفسرین** ملقّب، بنشر حدیث و تفسیر وقسمت اعظم علوم اسلامیّه موفق‌گردید . بالخصوص علو مقام علمی او درحدیث وفقه و تفسیر قرآن مستغنی از بیان ، مجلس او درخصوص‌علم شعر و انساب و حلال و حرام و وقایع ایّام عرب و فنون ادبیّه و عربیّه جامع‌ترین محافل و درحل مشکلات متنوعه مرجع استفادهٔافاضل‌بود . دویست‌سؤال نافع بن‌ازرق خارجی راکه راجع بتفسیر قرآن‌بوده‌اند جواب متقن داد ودر هرجوابی بیکی از اشعار عرب استشهاد نمود .

بالجملة ابن‌عباس بنوشتهٔ سیوطی ازطبقهٔاول مفسّرین بود و اینکه بعدازصحابه،

اهل‌مکّه نسبت بتفسیر قرآن اعلم تمامی مردم بوده‌اند هما نا بجهت تتلمذ ایشان با بن‌عباس بوده است . ابن‌عباس نخستین‌کسی است‌که قرآن مجید را تفسیر کرده ودراین باب گوی سبقت برد و **تفسیر ابن‌عباس** در السنه معروف و اقوال او درکتب تفسیر منقول‌است .

ولادت او سه سال پیش از هجرت واقع شد و شرح حال مادرش در باب چهارم این‌کتاب بعنوان **ام‌الفضل لبانه** مذکور است . **وفات ابن‌عباس** بنا برمشهور بسال‌شصت و هشتم ویا بزعم بعضی‌چهارم یا هفتم ویا هفتاد وچهارم هجرت درطایف وقوع‌یافت، جناب محمد بن‌حنفیّه بجنازه‌اش نماز خوانده وفرمود : **الیوم مات ربانی هذة‌الامة.** بنا برقول آخر در تاریخ وفات او لفظ **دلیل = ۷۴** وبنا بتاریخ شصت و چهار هریك از دولفظ **دین = ۶۴** و **جلال = ۶۴** مادّهٔ تاریخ وفاتش میباشد . با وجود مراتب مذکوره ، بعضی از علمای رجال با تجلیل مقامات علمیّه قدحش‌کرده وگویند درهنگام‌تولیت بصره از حضرت علی ع منحرف‌شد . درنخبة‌المقال نیز در ردیف‌اشخاص مسمّی به عبدالله گوید:

**کنیف علم ولدالعباس ولا اراه من خیارالناس**

قضاوت دراین موضوع و بسط زاید را موکول بکتب مربوطه میدارد .

(ذریعه وکف وص ۱۹۵ ج ۱ عن و ۶۴۵ ج ۱ س وکتب رجالیه)

**ابن‌عباس‌ثانی** **عامر بن شراحیل** - ضمن عنوان **شعبی** مذکور داشتیم .

**ابن‌عبدالبر** **یوسف بن عبدالله** - یا عبدالبرّ بن محمد بن عبدالبرّ، حافظ اندلسی، قرطبیّ الولادة ، **ابوعمر** الکنیة، **ابن عبدالبر** الشّهرة، **جمال‌الدین** اللّقب، مالکیّ المذهب والفروع، اشعریّ الاصول‌که نام ونسبش بنابرمشهور بقرار مذکور و موافق تصحیح کشف‌الظّنون یوسف بن عمر بن عبدالبرّ بن عبدالله‌است از فقها و محدّثین مالکیّهٔ اندلس میباشدکه در حدیث وآیات قرآنی نظیری در دیار اندلس نداشته و درادبیّات و دیگر علوم متداوله نیز بی‌بهره نبوده است. برای تحصیل علم سیاحتها کرده و به **حافظ مغرب** شهرت یافت ، ناصبی بسیار متعصّب بوده و از تألیفات او است :

**۱- الاستیعاب فی‌اسماءالاصحاب** یا **فی‌معرفةالاصحاب** که درمصر وحیدرآباد هند چاپ شده است **۲- بهجة المجالس و انس‌المجالس** در محاضرات **۳- التمهید لما فی‌الموطأ من‌المعانی والاسانید ۴- جامع بیان‌العلم و فضله وما ینبغی فی‌روایته و حمله ۵- جامع العبر ۶- الدرر فی‌اختصار المغازی والسیر ۷- الکافی فی‌فروع المالکیة** وغیرها .

بسال چهارصد و شصت و سیّم هجرت درنود و پنج سالگی در شاطبه از بلاد اندلس درگذشت و چنانچه درباب اوّل نگارش داده‌ایم خطیب بغدادی نیزکه **حافظ شرق** بوده درهمین سال وفات یافته است .

(کف وص ۷۸۸ ت و ۵۱۸ ج ۲ کا و ۳۳۹ ج ۱ نی و۳۹۹ ج۱فع و ۶۴۵ ج۱س وغیره)

**ابن‌عبدالحق**

**عبدالمؤمن** - بن عبدالحق بن عبدالله بن علی بن‌مسعود یاشمائل بغدادی ، حنبلی ، ملقّب به **صفی‌الدین**، مکنّی‌به **ابوالفضائل** ، از افاضل قرن هشتم هجرت میباشدکه از اکابر مصر و دمشق و مکّه ومولد خود بغداد و بلاد دیگر، تفقّه کرده و استماع حدیث و تکمیل مراتب علمیّه نمود ، از مشایخ مصر و شام و عراق‌که بالغ بسیصد نفر میباشند اجازه داشت ، اصلاً ازدواج‌نکرد، بسیار زاهد و متواضع وبا فتوت و مروّت و دارای محاسن اخلاق و بتفرّد و انزوا مایل بود ، درحساب و هندسه و جبر ومقابله متمهّر ودرفرائض، علاّمهٔ وقت خود بود، بهمین‌جهت گاهی به **فرضی** هم موصوفش دارند . شعر خوب نیز میگفت ودراواخر عمرخود تمامی اوقاتش درتدریس و تألیف وفتوی مصروف بود تا درماه صفر هفتصد و سی ونهم هجرت در هشتاد ویك سالگی در بغداد درگذشت و درمقبرهٔ احمد بن حنبل مدفون گردید .

از تألیفات او است :

**۱- ادراك‌الغایة فی‌اختصار الهدایة ۲- تحقیق‌الامل فی‌الاصول‌والجدل ۳- العدة فی‌شرح‌العمدة ۴- مراصدالاطلاع‌علی(فی‌خ‌ل)اسماع‌الامکنةوالبقاع** که مختصروملخّص‌کتاب معجم‌البلدان یاقوت‌حموی میباشد . ابن‌الفوطی درکتاب‌خود بنام (حوادث جامعه)گوید کدکتاب مراصدالاطّلاع تألیف صفی‌الدین عبدالمؤمن بن عبدالحق حنبلی‌است وظاهر کالصّریح عبارات کشف‌الظّنون نیز باآن‌همه اختلالی‌که دارد آن‌است‌که همین کتاب

مراصدالاطّلاع چاپ سنگی ایران تلخیص معجم البلدان یاقوت حموی تألیف صفی الدین عبدالمؤمن بن عبدالحق حنبلی است . لکن در فهرست (دارالکتب العربیة المصریة) کتاب مراصد را (که ملخّص معجم البلدان یاقوت حموی است) بخودیاقوت نسبت داده و بعضی ازجملات دیباچه‌اش نیزصریح است دراینکه مؤلف آن، خودمؤلف معجم البلدان است، لکن بعضی ازفقرات دیگر دیباچه نیز مشعر به مغایرت و تعدد مؤلف ایندوکتاب میباشد اینك این دیباچه ملاك صحت هیچیك از دوقول نتواند بود . علاوه براین، در دیباچه کتاب معجم الادبای یاقوت که شرح حال و تألیفات اورا مبسوطاً نگاشته‌اند کتاب مراصد نامی بدو نسبت نداده‌اند . نیز درضمن عنوان **عکه** ازکتاب مراصد بعد از بیان مسخّر فرنگ بودن آن بلده گوید : **قلت فی سنة تسعین و ستماة الخ** یعنی درسال ششصد و نودم هجرت ملك اشرف بن ملك منصور قلاوون بازهم آنرا فتح نموده الخ و این جمله نیز صریح است در اینکه این کتاب مراصد از خود یاقوت (که وفاتش مسلّماً در سال ششصد و بیست وششم هجرت است) نمیباشد و اگر قطع هم نباشد بطور ظنّ قوی اطمینانی، توان گفت که مؤلف کتاب مراصد (که تلخیص معجم البلدان است) در تتمیم کلمات آن بعد از ذکر خلاصه‌اش گفته **قلت الخ** و اگر مؤلف خود یاقوت بودی با قطع نظر از منافات دو تاریخ مذکور لفظ **قلت** بی‌مورد بوده ودر ردیف وقایع دیگر آن بلده که ذکر کرده می‌گفت که در فلان تاریخ هم مفتوح ملك اشرف گردید . درنتیجه قول اول مذکور را که ازحوادث جامعه وکشف الظّنون نقل کردیم تأیید مینماید وبشرح حال **حموی یاقوت** هم مراجعه نمایند. ناگفته نماند که بنوشتهٔ کشف الظّنون سیوطی هم کتاب مراصدالاطّلاع نامی دارد که باتمام آن موفق نشده و آن غیر از این مراصدالاطّلاع چاپ ایرانی معروف است.

(مراصد وحوادث جامعه وص ۴۱۸ ج ۲ کمن)

**ابن عبدالحکم**

**عبدالرحمن** - بن عبدالله بن عبدالحکم مصری قرشی، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌عبدالحکم**، از افاضل اواسط قرن سیّم هجرت وازکسانی است که درفتوحات اسلامی تألیف کتاب نمود. **کتاب فتوح مصر والمغرب**

که کتابی‌است بزرگ از او میباشد و نسخهٔ خطّی‌آن درکتابخانهٔ پاریس موجود است. وی درسال دویست و پنجاه وهفتم هجرت درگذشت.

(کف وص ۱۹۱ ج ۲ ع)

**ابن‌عبدالدائم** **احمد بن‌عبدالدائم** - شامی مقدسی ، فاضل کاتب حنبلی، ملقّب به **زین‌الدین**، معروف به **ابن‌الدائم**، از مشاهیر ادبا و خطّاطان و فقهای حنبلیّه میباشدکه بسیار سریع‌الکتابة وکثیرالحفظ بود ، چنانکه یك صفحه را یکبار نظر میکرد و تاآخرآن از حفظ خاطر روی‌کاغذ میآورد ومحتاج بنظردویمی آن صفحه نمیشد و روزی تا نه جزوه بخط خود می‌نوشته‌است .گویند زیاده بردوهزار کتاب‌بخط وی نوشته‌شد، درآخرعمر نابیناگردید، شعرخوب نیز می‌گفته واز او است :

**ان یذهب الله من عینی نورهما — فان قلبی بصیر ما به ضرر**
**عجزت عن‌حمل قرطاس وعن قلم — من‌بعد الفی بالقرطاس والقلم**
**کتبت الفا و الفا من مجلدة — فیها علوم الوری من غیر ما الم**
**ماالعلم فخر امرء الا لعامله — ان لم یکن عمل فالعلم کالعدم**

در ششصد و شصتم یا شصت و هشتم هجری درگذشت .

(ص ۳۳۶ ج ۲ مه و ۴۴۵ ج ۱ س)

**ابن‌عبدالدائم** **احمد بن یوسف** - درباب‌اول (القاب)بعنوان **سمین** مذکور است.

**ابن‌عبدربه** **احمد** - بن محمد بن عبدربه اندلسی قرطبی، مروانیّ‌النسب ، مالکیّ‌المذهب، **ابوعمر** الکنیة ، **ابن‌عبدربه**الشّهرة، ازمشاهیر علما و ادبا ومحدّثین وشعرای زمان غیبت صغری اندلس میباشدکه درکثرت محفوظات و اطّلاع بروقایع و اخبار وحید عصر خود بود ، قصص و حکایات بسیاری را بنظم‌آورد (که این رویه درعرب بسیارکم‌است) وکتاب **العقدالفرید** او یگانه سبب اشتهار او است که بارها در قاهره چاپ وازمهمترین‌کتب ادبیّه محسوب ، خزانه‌ایست مملو ازجواهر نفیسه متنوعه . **دیوان شعری** هم داشته و اشعارش در غایت دقت و نهایت لطافت میباشد و از او است :

الجسم فی‌بلد والروح فی‌بلد — یا وحشة الروح بل یا غربة الجسد
ان تبك عیناك لی یامن كلفت به — من رحمة فهما سهماك فی‌كبدی

یا ذااللذی خط‌العذار بوجهه — خطین ها جالوعة وبلا بلا
ماصح عندی ان لحظك صارم — حتی لبست بعارضیك حمایلا

و دعتنی بزفرة و اعتناق — ثم قالت متی یكون التلاقی
وبدت لی فاشرق الصبح منها — بین تلك الجیوب والاطواق
یا سقیم الجفون من‌غیر سقم — بین عینیك مصرع العشاق
ان یوم الفراق افظع یوم — لیتنی مت قبل یوم الفراق

روز یکشنبه هیجدهم جمادی‌الاولی سیصد و بیست و هشتم هجرت درهشتاد ودوسالگی بعلت فلج چندین ساله در شهر قرطبه اندلس وفات یافته و درمقبرهٔ بنی‌عباس مدفون گردید .

(ص ۳۴ ج ۱ کا و ۲۱۱ ج ۴ جم و ۴۳۱ هر و ۱۷۳ ج ۲ ع وغیره)

**ابن‌عبدربه** **سعید بن عبدالرحمن** – مکنّی به **ابوعثمان**، معروف به **ابن‌عبدربه**، برادرزادهٔ احمد ابن‌عبدربّه مذکورفوق میباشدکه ازمهرهٔ اطبّای قرن چهارم هجرت بود ، درنجوم و هیئت و علم کائنات جوّ و بعضی از علوم دیگر نیز یدی طولی داشت ، چندین معالجه اوکه اطبّای دیگر درمانده بودند مشهور و تألیفاتی درطب دارد، شعر خوب نیز میگفته وازاو است :

امن بعد غوصی فی‌علوم‌الحقائق — وطول انبساطی فی‌مواهب خالقی
وفی‌حین اشرافی علی ملکوته — اری طالبا رزقا الی غیر رازقی

سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۶۴۵ ج۱س)

**ابن‌عبدالرزاق** **احمد** – بعنوان **طنطرانی** در باب اوّل (القاب) مذکور است .

**ابن‌عبدالرزاق** **عبدالرحمن** – بن‌ابراهیم‌بن‌احمد، حنفی‌دمشقی، عالم‌فاضل‌ادیب **خطیب‌جامع‌سنانیهٔ**دمشق، درفقه‌وادبیّات‌وفرائض‌یدی‌طولی‌داشت، منظومهٔ **قلائد المنظوم فی‌منتقی فرائض العلوم و نثر لالی المفهوم فی‌شرح قلائد المنظوم** ازآثار قلمی او است و بسال هزار و صد و هشتاد و هشتم هجری قمری درگذشت.

(ص ۲۶۶ ج ۲ سلك‌الدرر)

**ابن‌عبدالسلام** **احمد** - درباب اوّل (القاب) بعنوان **منوفی** مذکور

**ابن‌عبدالسلام** **عبدالعزیز بن عبدالسلام** - در باب اول بعنوان **سلطان العلماء** مذکور است .

**ابن‌عبدالقدوس** **احمد** - بن‌علی بن‌عبدالقدوس، مصری‌مدنی، ملقّب به**شهاب‌الدین**، مکنّی به **ابوالمواهب** معروف به **شناوی** و **ابن‌عبدالقدوس** ، از اکابر علمای عرفای قرن یازدهم هجرت میباشدکه اصول طریقت و حقیقت را از شیخ صبغةالله بن‌روح‌الله سندی فراگرفت وکتاب **الصحف‌الناموسية والصحف الناووسيه** درتصوف که درقاهره چاپ شده تألیف او است . بسال يك هزار و بیست وهشتم هجرت درمدینه درگذشت .

(ص ۱۱۴۶مط)

**ابن‌عبدالقیس** **عامر**- درباب اول (القاب) بعنوان **عنبری‌عامر** مذکوراست .

**ابن‌عبدك** دراصطلاح رجالی **محمد بن علی بن عبدك** جرجانی است.

**ابن‌عبدالکافی** **علی** - در باب اول بعنوان **سبکی علی** نگارش یافته است .

**ابن‌عبدالمعطی** **یحیی بن‌عبدالمعطی** - بعنوان **ابن‌معط** خواهد آمد .

**ابن‌عبدالمنعم** **حسین**- بن عقیل بن محمد بن عبدالمنعم ، بزاز واسطی قرشی، معروف به **ابن‌عبدالمنعم**، ادیبی‌است شاعرکه بحدیث نیزاهتمام تمام داشت ، خطیب بغدادی از وی روایت‌کرده واز اشعار او است :

**علی لام‌العذار رأيت خالا** **كنقطة عنبر بالمسك افرط**
**فقلت لصاحبی هذا عجيب** **متی قالوا بان اللام تنقط**

درسال جهارصد و هفتاد و یکم هجری قمری درگذشت .

(ص ۱۲۴ ج ۲۰ جم)

**ابن‌عبدالوارث** **محمد** - بن‌حسین بن محمد بن‌حسین بن‌عبدالوارث، ادیب‌نحوی فارسی . مکنّی به **ابوالحسین** ، معروف به **ابن‌عبدالوارث**، فنون عربیّه را از دایی‌خود ابوعلی‌فارسی فراگرفت، سیاحت‌کرد ودر ری محل‌توجه صاح

بن عبّاد گردید و در نیشابور مرجع استفادهٔ افاضل شد . کتاب **الشعر** و **کتاب الهجاء** تألیف او بوده و درسال چهارصد و بیست و یکم هجری قمری درگذشت .

(ص ۱۸۶ ج ۱۸ جم)

**ابن‌عبدوس** **احمد بن عبدوس** - مصطلح رجال وموکول بدان علم شریف است .

**ابن‌عبدوس** **علی بن محمد بن عبدوس** - کوفی مذکور ذیل ، معروف به **ابن‌عبدوس** ، از ادبا و نحویّین بوده واز تألیفات او است :

۱- **البرهان فی علل النحو** ۲- **معانی الشعر** ۳- **میزان الشعر**. سال وفاتش بدست نیامد.

(کف وغیره)

**ابن‌عبدوس** **محمد بن عبدوس** - بعنوان **جهشیاری** در باب اول مذکور است .

**ابن‌عبدون** **احمد بن عبدالواحد بن احمد** - بزاز ، مکنّی به **ابوعبدالله**، معروف به **ابن‌الحاشر** و **ابن‌عبدون** (بضمّ عین) از ثقات ومعتمدین محدّثین و علمای امامیّه ، ازپیشوایان فقه وحدیث و ادب ،کثیرالسماع وکثیرالروایة بوده و ازمشایخ اجازهٔ شیخ طوسی و شیخ نجاشی میباشد . ازتألیفات او است :

**آداب‌الحکما** و**آداب‌الخلفا** و **اخبار السیدالحمیری** و **اخبارفاطمة ع** و **تاریخی** معروف به **تاریخ ابن‌الحاشر** و **تفسیر خطبهٔ فاطمه ع** و **عمل‌الیوم واللیلة** و **فهرست** و**کتاب الحدیثین المختلفین** . وی در سال چهارصد و بیست و سیّم هجری قمری وفات یافت .

(ذریعه وص ۷۳ هب وکتب رجالیه)

**ابن‌عبدون** **اسمعیل** - درباب اول (القاب) بعنوان **قالی** نگارش یافته است .

**ابن‌عبدون** **عبدالمجید** - بن‌عبدون، مکنّی به **ابومحمد** ، معروف به **ابن‌عبدون**، از ادبا و علمای اندلس و وزرای ملوك بنی‌افطس میباشدکه در فن شعر وکتابت و معانی حدیث و دیگر فنون متداوله وحید عصر خود بود . از اشعار او **قصیدهٔ رائیه**‌ایست‌که از مهمّات قصائد معروفه، بنام خودش (قصیدهٔ ابن‌عبدون)مشهور و درمرثیهٔ بنی‌افطس است‌که ضمناً تاریخ جمعی ازمشاهیر ملوك ماضیه و اکابر خلفا را تذکر داده و محل توجه افاضل میباشد . شروح بسیاری برآن نوشته‌اندکه من‌جمله‌شرح

جمال‌الدین ابن‌الجوزی وشرح ابن‌بدرون عبدالملك وشرح ابن‌الاثیر حلبی سابق‌الذکر است و او علاوه برشرح که بسیار ممتاز است تذییلش هم کرده ومطلع قصیده این است :

الدهر یفجع بعدالعین بالاثر فما البکاء علی‌الاشباح والصور
انهاك انهاك لا آلوك معذرة عن نومة بین ناب‌اللیث والظفر
فلا یغرنك من دنیاك نومتها فما صناعة عینیها سوی‌السهر

درسال پانصد و بیستم یا بیست ونهم هجرت درگذشت ونام او بنوشتهٔ احمد رفعت محمد بن عبدالمجید بوده و بعضی دیگر محمد بن عبدالله نوشته‌اند .

(ص ۳۷ ج ۱ فع و۶۴۶ ج ۱ س وغیره)

**ابن‌عبدون** **محمد** - بن‌عبدالله بن‌عبدون رعینی حنفی، مکنّی به **ابوالعباس** ، معروف به **ابن‌عبدون** ، از فقها و ادبا وشعرای حنفیّه میباشدکه در دویست و نود و نهم هجرت درگذشته واز تألیفات او است :

**۱- الاحتجاج بقول ابی‌حنیفه ۲- اعتلال ابی‌حنیفه .**

(کف وص ۷۴ هب و۶۴۶ ج ۱ س)

**ابن‌عبده** دراصطلاح رجالی ابراهیم‌بن‌عبده ازاجلّای محدّثین‌شیعه‌است .

**ابن‌عبدالهادی** **یوسف بن‌حسن** - بعنوان **مقدسی** درباب‌اوّل (القاب) مذکوراست .

**ابن‌العبری** **گریگوریوس** - بن هارون ، مورّخ طبیب‌نصرانی یعقوبی‌ملاطی، از مشاهیر اطبّا و مورّخین قرن هفتم هجری میباشدکه کنیداش **ابوالفرج**، لقبش **جمال‌الدین** ، شهرتش **ابن‌العبری** است (که پدرش دراصل عبری ویهودی مذهب بوده و اخیراً بکیش نصاری درآمده بود). بسال ششصد و بیست و سیّم یا چهارم هجرت درشهر ملاطیه از بلاد دیار بکر متولد شد ، مبادی و طبّ را از پدرش‌که از اشراف قوم خود وطبیب ماهر ودرفلسفه نیز خبیر بوده خواند، پس فلسفه ولغات سریانی و عربی و یونانی قدیم را فراگرفت ، درحملات مغول با پدر خود بانطاکیه فرارکرد و طریق‌زهد و رهبانیّت پیش‌گرفته وبمقام‌جاثلیقی‌که درمراتب مذهبی یك مرتبه پائین‌تر از مقام بطریقی است رسید ، عاقبت بعد ازتطورات بسیاری بسال ششصد وهشتاد وپنجم

هجرت در شهر مراغهٔ آذربایجان ایران درگذشت واز تألیفات او است :

۱- **دفع الهم** ۲- **زبدةالاسرار** ۳- **لمع من اخبار** که با ترجمهٔ لاتینی‌اش در اکسفورد چاپ شده است ۴- **مختصر الدول** که وقایع عمومی را از بدو خلقت تا زمان خودش حاوی ودر بیروت چاپ‌شده‌است ۵- **منتخب الغافقی** درادویهٔ‌مفرده وغیراینها که تألیفات‌دینی وتاریخی و طبّی و ریاضی او بالغ به سی‌کتاب میباشد .

(ص ۶۴۶ ج ۱ س و ۳۳۹ مط)

**ابن‌العتاهیة** **محمد بن حسن** - بعنوان **ابن‌درید** نگارش دادیم.

**ابن‌العتایقی** **عبدالرحمن** - بن محمد بن‌ابراهیم‌عتایقی، یا ابراهیم‌بن‌عتایقی، یا ابراهیم بن محمد بن یوسف عتایقی حلّی ، عالمی‌است‌فاضل محقّق مدقّق فقیه متبحّر از علمای امامیّهٔ قرن هشتم هجرت‌که به **کمال‌الدین** ملقّب، به **ابن‌العتایقی** معروف ، با شهید اوّل (متوفی بسال۷۸۶ه ق = **ذفو**) ونظائر وی معاصر، جدّش به دیهی‌عتایق‌نام ازقراء حلّه منسوب بهمین‌جهت به‌عتایقی موصوف وعبدالرحمن نیز به **ابن‌العتایقی** معروف‌گردیده است . از تألیفات او است :

۱- **اختصارکتاب الاوائل ابوهلال عسکری** که ملخص جلد ثانی‌آن است ۲- **اختیار حقائق‌الخلل فی‌دقائق‌الحیل** ۳- **الاضداد** درلغت ۴- **الاعمار** ۵- **الایضاح والتبیین‌فی‌شرح منهاج‌الیقین علامهٔ حلی** ۶- **تجریدالنیة** ۷- **الشهدة فی‌شرح معرب‌الزبدة** که در سال هفتصد و هشتاد و هشتم تألیف شده است ۸- **شرح نهج‌البلاغة** که سه جلد بزرگ ومنتخب از چهارشرح ابن‌میثم و ابن‌ابی‌الحدید و قطب‌الدین کیدری و قاضی عبدالجبار شیعی امامی است ۹- **صفوة الصفوة** ۱۰- **مختصر تفسیر علی بن ابراهیم** وغیراینها که‌بنقل‌معتمد، بسیاری‌ازمصنّفات او در خزانهٔ مبارکهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع موجود بوده و سال وفاتش بدست نیامد .

(ذریعه و ۳۵۱ ت و۷۴ هب وغیره)

**ابن‌عتبه** **احمدبن‌علی** - رجوع بعنوان **ابن‌عنبسه** نمایند .

**ابن‌العجاج** **رؤبة بن‌ابی‌الشعثاء** - درباب‌اول بهمین‌عنوان **رؤبة** مذکوراست .

**ابن‌عجلان** در اصطلاح رجالی **عبدالله بن عجلان** احمر سکونی ¹

**ابن‌عجیبه** **احمد** - بن محمد بن عجیبهٔ حسنی فاسی عارف صوفی ، معروف به **ابن‌عجیبه** و از تألیفات او است :

۱- **ازهارالبستان فی‌طبقات‌الاعیان** ۲- **ایقاظ الهمم فی‌شرح‌الحکم** ۳- **الفتوحات الالهیة فی‌شرح المباحث الاصلیة** که این دوآخری درفاس وقاهره دریکجا چاپ‌شده‌اند .

صاحب ترجمه درحدود هزار و دویست و شصت و ششم هجری قمری درگذشت .

(ص ۱۶۹مط)

**ابن‌عجیم‌فارسی** از فضلای اطبّا ومنجّمین اوائل قرن پنجم هجرت میباشدکه مولد ومنشأ وی فارس ، درآن دیار مشهور ومحل وثوق‌سلاطین آل‌بویه بود . علاوه برنجوم و هردو قسمت علمی و عملی طبّی درمنطق وفنون‌حکمت وفلسفه نیز متمهّر، در هریك از اقوال حکمای پیش ازاسلام درحرکت وکرویّت زمین و جوابات سؤالات ابوریحان بیرونی‌که دربارهٔ افلاك و ثوابت و سیّارات نموده تألیفی دارد . وی درحدود سال چهارصد و سی‌ام هجرت درگذشت و اسم و مشخّص دیگری از وی بدست نیامد . (ص ۴۳۳ ج۱ مر و ۲۲ ج ۲ مه وغیره)

**ابن‌عدی** **عبدالله‌بن‌عدی** } درباب اول (القاب) بعنوان **جرجانی‌عبدالله** و
**ابن‌عدی** **یحیی بن عدی** } تکریتی **یحیی** نگارش یافته‌اند .

## ابن‌العدیم[۱]

**ابن‌العدیم** **احمد** - بن یحیی بن زهیر بن هارون بن موسی بن عیسی بن عبدالله بن محمد بن ابی‌جرادهٔ حلبی ، مکنّی به **ابوالحسن،** معروف به **ابن‌العدیم،** نخستین‌کسی است از افراد خانوادهٔ بنی‌العدیم‌که درحلب بقضاوت شد ، فقه را از قاضی ابوجعفر سمعانی یادگرفت ، در چهارصد و بیست و نهم

۱- **ابن‌العدیم** - موافق‌آنچه ضمن عنوان بنی‌ابی‌جراده از خاتمهٔ‌کتاب تذکر خواهیم داد **بنی‌العدیم** عنوان مشهوری خانواده‌ایست از بطون و شعب خانوادهٔ بنی‌ابی‌جراده . هریك از افراد ایشان با بن‌العدیم معروف و دراینجا بشرح حال اجمالی بعضی از ایشان میپردازیم و وجه تسمیه را نیز ضمن شرح حال **ابن‌العدیم عمر،** تذکر خواهیم داد .

هجرت درگذشت . شرح حال اجمالی پسرش **هبةالله بن احمد** نیز بعنوان قاضی هبةالله نگارش یافته است . **محمد بن هبةالله** مذکور نیز که کنیه‌اش **ابوغانم** میباشد فقیهی است فاضل عابد عفیف زاهد ، بعد از فوت پدر قضاوت و خطابت و امامت حلب و نواحی آن بدو مفوّض شد و بعمارت مسجد حلب پرداخت ، بعد از سال پانصد وهیجدهم هجرت که حلب محصور فرنگیها بوده وفات یافت . پسرش قاضی **ابوالفضل هبةالله بن محمد بن هبةالله** هم فقیه عابد زاهد بود، بعداز وفات پدرش بقضاوت حلب ونواحی منصوب شد ودر پانصد و شصت و دویم هجرت درگذشت و خواهرزاده‌اش **محمد بن عبدالملك احمد بن هبةالله** که کنیه‌اش **ابوالمکارم** و شهرتش **قاضی بسعادتك** بوده قضاوت حلب را حیازت نموده و در پانصد و شصت و پنجم یا ششم هجرت درحلب درگذشت . **سبب شهرت** مذکورش آن بوده که درجواب هرسؤالی کلمهٔ بسعادتك بزبان میآورد مثلاً فلانی چطورشد میگفت **مات بسعادتك** و فلان خانه چطور شد **خربت بسعادتك** و هکذا . (ص۵-۳۰ ج ۱۶جم)

**ابن‌العدیم** **حسن بن ابوالحسن علی** اولی وسیمی را بعنوان **ابن‌ابی‌جراده**

**ابن‌العدیم** **عبدالقاهر بن ابوالحسن‌علی** { ودویمی را نیز بعنوان **ابوالبرکات**

**ابن‌العدیم** **علی بن عبدالله** نگارش داده‌ایم .

**ابن‌العدیم** **عمر بن هبةالله** - یا عمر بن احمد بن‌هبةالله بن محمدبن‌هبةالله بن احمد بن یحیی مذکور فوق حلبی ، ملقّب به **کمال‌الدین** ، معروف به **ابن‌ابی‌جراده** و **ابن‌العدیم**، مکنّی به **ابوحفص** یا **ابوالقاسم**، فقیه مفتی محدّث حافظ مورّخ بلیغ کاتب منشی‌شاعر، **قاضی حنفی** ، از اکابر علما و محدّثین اهل سنّت میباشدکه درحلب و دمشق و حجاز و عراق ازپدر خود ودیگر اکابر وقت تکمیل‌مراتب علمیّه نموده و ریاست حنفیّه بدو منتهی می‌شده است . در خط وکتابت نیز بی‌نظیر و درعصر خود ضرب‌المثل و بخط خطّاط شهیر، ابن‌البواب سابق‌الذکر ترجیحش میداده و ببهای گزافش می‌خریده‌اند ، حتی ملوك و اکابر مانند لآلی و جواهر اتحاف یکدیگر مینموده‌اند .

در اثر سرعت قلمی هم که داشته کتب بسیاری استنساخ نموده و مدتی متصدی قضاوت حلب هم بوده و تمامی عمر خود را در تألیف و تدریس و فتوی مصروف داشته است . از تألیفات او است :

۱- **اخبار المستفادة فی ذکر بنی جرادة** که در شرح حال افراد این خانواده تألیف کرده است ، یاقوت حموی این کتاب را از خود مؤلف خوانده و گوید : وجه تسمیه و سبب شهرت ایشان به بنی العدیم را از وی پرسیدم اظهار بی اطّلاعی کرده وگفت افراد خانواده نیز بی اطّلاع هستند ، این نام ، محدث بوده و اسلاف ما بدان معروف نبوده و چیزی بنظرم دراین باب نمیرسد جز اینکه جدّ جدّم قاضی ابوالفضل هبةالله بن احمد بن یحیی با همه ثروتی که داشته همیشه دراشعار خود از فقر وپریشانی شکایت میکرد، بهمین جهت به عدیم شهرت یافته و خانواده‌اش نیز به بنی العدیم معروف شدند وبعداز این جمله گفت اگر این هم سبب این شهرت نبوده باشد سبب دیگری را سراغ ندارم .

نگارنده گوید : بنا براین که هبةالله مذکور ، موصوف به عدیم باشد بایدخودش و پدرش احمد، موصوف به ابن العدیم نباشند وحال آنکه ایشان نیز ازافرادبنی العدیم بوده‌اند اینك در وجه تسمیه ، قول خود یاقوت را تایید مینمایدکه چون یحیی پدر احمدکه جدّ اعلی عمر است عدیم و بی‌چیز بوده لذا هریك از اولاد او به ابن العدیم مشهور و خانواده‌اش نیز به بنی العدیم شهرت یافته‌اند ۲- **بغیةالطلب فی تاریخ حلب** که شرح حال اعیان حلب را بترتیب اسامی حاوی، چهل مجلّد ازآن به مبیضه نقل، بقیه‌اش در مسوّده باقی و بواسطهٔ حلول اجل حتمی نقل به مبیضه نشده است و ذیلهای بسیاری برای آن نوشته‌اند ۳- **تبرید حرارة الاکباد فی الصبر علی فقدالاولاد** ۴- **الخط و علومه وآدابه و وصف ضروبه و اقلامه** ۵- **الدراری فی ذکر الذراری** ۶- **رفع الظلم والتجری عن ابی العلاء المعری** ۷- **زبدةالحلب فی تاریخ حلب** که با ترجمهٔ لاتینی در پاریس چاپ شده است ۸- **ضوءالمصباح فی الحث علی السماح** واز اشعار ابن العدیم عمر است :

| | |
|---|---|
| **فوا عجبا من ریقه و هو طاهر** | **حلال و قـداضحی علی محرما** |
| **هوالخمر لکن این للخمر طعمه** | **و لـذته مع اننی لـم اذقهما** |

**يك قصيدهٔ ميميه** كه درآن قتل و غارت و ويرانى عمارت و ديگر صدمات راكه از مغول بحلب واردآمده متذكر شده و مطلع‌آن اين است :

**هوالدهر ما تبنيه كفك يهـدم     و ان رمت انصافا لـديه فتظلم**

عمر بسال ششصد و شصتم ويا شصت و ششم هجرى در هفتاد و پنج يا هشتاد ويك سالگى درقاهرهٔ مصر درگذشته و درقرافه مدفون گرديد .

(كف وص ۵ ج ۱۶ جم و ۹۶ ج ۶ فع و ۶۴۶ ج ۱ س وغيره)

**ابن‌العديم** **محمد بن عبدالملك**ـ } فوقاً ضمن شرح حـال ابن‌العـديم احمد

**ابن‌العديم** **محمد بن هبـةالله** ـ } مذكورشدند .

**ابن‌العديم** **هبةالله بن احمد** ـ بعنوان **قاضى هبةالله** نگارش يافته است .

**ابن‌العديم** **هبةالله بن‌محمد** ـ فوقاً ضمن ابن‌العديم احمد مذكور شد .

**ابن‌عربشاه** **ابراهيم** ـ درباب اول (القاب) بعنوان **عصام‌الدين** مذكور است.

**ابن‌عربشاه** **احمد** ـ بن محمد بن عبدالله بن‌ابراهيم ، حنفى رومى، دمشقىّ الاصل والولادة والنشأة ، معروف به **عربى** و **ابن‌عربشاه**، ملقّب به **شمس‌الدين** ، مكنّى به **ابومحمد** وگاهى به **عجمى** هم موصوف ميباشد ازافاضل‌اواسط قرن نهم هجرت است‌كه به روم و سمرقند و بلاد ماوراءالنهر و خوارزم مسافرتها كرد، فقه و اصول وديگر علوم متداوله را از اكابرآنها يادگرفت وعلم وفضل او موردتصديق اهل عصر خود بوده است . اخيراً بوطن خود دمشق برگشت ، بحـال انزوا بتأليف و مطـالعات پرداخت ، بعضى ازكتب فارسى را بتركى ترجمه نمود و بهرسه زبان عربى و تركى و فارسى تأليفات طريفه دارد :

**۱ـ عجائب‌المقدور فى‌نوائب (اخبار خل) تيمور** كه‌كتابى است مسجع و مقفى و بديع الانشاء در تاريخ تيمور لنگ‌كه در قاهره وكلكته چاپ و درليدن نيز با ترجمهٔ لاتينى‌اش بطبع رسيده است **۲ـ فاكهة‌الخلفا و مفاكهة‌الظرفاء** كه باصول‌كتاب‌كليله ودمنه‌بوده ودرمصر وقاهره با ترجمهٔ لاتينى‌اش چـاپ شده است **۳ـ مرآت الادب فى‌المعانى والبيان** **۴ـ مرزبان نامه** كه اصل‌آن بتركى بوده و اسپهبد مرزبان ازحكما وشاهزادگان طبرستان درقرن‌چهارم

هجرت بفارسی ترجمه‌کرده وهمین ترجمهٔ فارسی درایران‌چاپ‌شده‌است . نظر بعضی آنکه ابن‌عربشاه هم‌آن‌را بعربی‌ترجمه‌کرده وهمین ترجمهٔ‌عربی درمصر چاپ‌شده‌است . وفات او بسال هشتصد و پنجاه و چهارم هجرت در شصت و چهار سالگی واقع گردید .

(ص ۲۳۰ ج ۶ فع و ۱۷۳ مط)

**ابن‌عربی** **محمد** - بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن احمد ، قاضی حافظ مالکی اندلسی اشبیلی، مکنّی‌به **ابوبکر**، معروف‌به **ابن‌العربی**، ازاکابر اواسط قرن‌ششم هجری اندلس میباشدکه ببلادبسیاری مسافرتهاکرد، ازابوبکر شاشی و ابوحامد غزالی و دیگر اجلّه ، فقه و اصول و حدیث وتفسیر وعلوم عربیّه را متقن داشته و دراکثر علوم متداوله متفنّن و متبحّر بوده است . اخیراً بموطن و مولد خود اشبیلیّه از بلاد اندلس برگشت ، مدتی متصدی قضاوت بوده و بعد منصرف شد و تمامی اوقات خودرا درتألیف ونشر علوم متنوعه مصروف داشت تا درسال پانصد وچهل و دویم یا سیّم یا ششم هجری قمری درگذشت واز تألیفات او است :

۱- **احکام‌القرآن** که درقاهره چاپ شده‌است ۲- **الانصاف فی‌مسائل‌الخلاف** ۳- **انوار الفجر فی‌تفسیرالقرآن** که هشتاد مجلد بوده ودرظرف بیست سال تألیفش‌کرده است ۴- **ترتیب المسالك فی‌شرح موطأ مالك** ۵- **سراج‌المریدین** ۶- **سراج‌المهتدین** ۷- **عارضة الاحوذی فی‌شرح سنن‌الترمذی** (**عارضه** بمعنی قدرت‌بر کلام و **احوذی** کسی است که‌کارها را از کثرت‌مهارت زودتر انجام دهد) ۸- **قانون‌التأویل** ۹- **القبس‌فی‌شرح موطأ مالك‌بن‌انس** ۱۰- **القواصم والعواصم** ۱۱- **مراقی‌الزلف** ۱۲- **الناسخ والمنسوخ** وغیراینها .

(کف وص۷۴هب و۴۹ ج۱فع و۶۴ ج۲کا وخود احکام‌القرآن فوق وغیراینها)

**ابن‌العربی** **محمدبن علی**- در باب اول (القاب) بعنوان **محیی‌الدین عربی** مذکور است .

**ابن‌العرزمی** در اصطلاح رجالی **عیسی‌بن صبیح** عرزمی وبعضی دیگر است .

**ابن‌عرفه** **ابراهیم بن‌محمد** - بعنوان **نفطویه** مذکور شده‌است .

**ابن‌عرفه** **محمد بن احمد** - بعنوان **دسوقی** نگارش یافته‌است .

**ابن‌العریف**
**احمد** - بن محمد صنهاجی اندلسی ، زاهد صوفی ، مکنّی به **ابوالعباس** ، معروف به **ابن‌العریف و صلاح** ، از اکابر زهّاد قرن ششم هجرت میباشدکه درعلوم متداوله حظّی وافر داشت، شعرخوب نیز میگفته وکتاب **المجالس** ازتألیفات‌اواست. وی‌بسال پانصدوسی وششم‌هجری‌قمری درمراکش‌درگذشت.

(کف والاعلام زرکلی ۶۴۷ ج ۱ س)

**ابن‌العریف**
**حسن** - بن ولید بن نصر بن‌عریف‌قرطبی، ادیب‌نحوی‌فقیه‌کامل، حافظ‌آراء فقهاکه کنیه‌اش **ابوبکر**، شهرتش **ابن‌العریف** و برادر حسین بن ولید ذیل است . سال وفات و مشخّص دیگرش بدست نیامد .

(ص ۲۱۸ ت)

**ابن‌العریف**
**حسین**- ادیب نحوی شاعر، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌العریف** ، ازاساتید علوم‌عربیّه وادبیّه میباشدکه باقران‌خود مقدّم بود و بسال سیصد و نودم هجری قمری در شهر طلیطله از بلاد اندلس درگذشت .

(ص ۱۸۲ ج ۱۰ جم و سطر ۴ ص ۲۱۸ ت)

**ابن‌عزیز**
**محمد بن‌عبدالعزیز** - بعنوان **سجستانی** محمد نگارش یافته‌است .

**ابن‌عساکر**
**احمد** - بن هبةالله بن احمد بن محمد بن‌حسن؛ دمشقی شامی، ادیب محدّث حافظ شافعی ، مکنّی به **ابوالفضل** یا **ابوالیمن**، معروف به **ابن‌عساکر**، از فضلای قرن هشتم هجرت میباشدکه در سال هفتصد و سی وهشتم درگذشته و بظنّ صاحب روضات او نیزکتاب جامع بزرگی درحدیث دارد .

(ص ۸۹ ت)

**ابن‌عساکر**
**عبدالرحمن** - بن محمد بن حسن بن‌هبةالله بن‌عبدالله بن‌حسین، فقیه شافعی یا حنفی، معروف به **ابن‌عساکر**، ملقّب‌به **فخرالدین** ، مکنّی به **ابومنصور**، برادرزادهٔ ابن‌عساکر علی بن حسن ذیل‌میباشدکه ازمشاهیرفقهای عامّهٔ قرن هفتم هجرت ، با ابن‌حاجب ونظائر وی معاصربود، مدتی درمدرسهٔجاروحیه

و تقویهٔ دمشق ومدرسهٔ صلاحیّهٔ بیت‌المقدس تدریس نموده ومرجع استفادهٔ اکابر گردید ودر دهم رجب ششصد و بیستم هجری قمری در هفتاد سالگی در دمشق وفات یافته و در مقابر صوفیّه مدفون‌گردید و تألیفاتی در فقه وحدیث بدو منسوب دارند .

(ص ۲۹۹ ج ۱ کا و ۶۴۸ ج ۱ و ۳۰۷۲ ج ۴ س)

**ابن‌عساکر**

**علی** - بن حسن بن هبة‌الله بن حسن بن عبدالله بن حسین بن عساکر دمشقی ، مکنّی به **ابوالقاسم** یا **ابوالحسن**، ملقّب به **نورالدین** و **ثقة‌الدین**، معروف به **ابن‌عساکر**، از مشاهیر مورّخین و فقها و حفّاظ محدّثین شافعیّهٔ قرن‌ششم هجرت‌میباشدکه به **حافظ‌کبیر** موصوف ولفظ **ابن‌عساکر** درصورت‌نبودن قرینه‌بدو منصرف وازکثرت‌فطانت و حدّت‌ذهن وذکاوت به **شعلهٔ نار** هم متصف‌بوده‌است.

بعد ازتکمیل مقدمات ومبادی معموله ، بمرام استماع حدیث وتکمیل مراتب علمیّه بعراق عرب و عجم و نواحی خراسان مسافرتهاکرد ، دراصفهان وخراسان بنشر احادیث نبویّه پرداخت ، از مشایخ بسیاری‌که بنوشتهٔ بعضی از اهل سیر عدّه ایشان هشتاد زن ویك هزار و سیصد تن مرد بوده استماع حدیث نموده تمامی اوقات خود را درتألیف و عبادت و تعلیم وتعلّم مصروف داشت ونورالدین ملك عادل محمود بن‌زنگی مدرسی بنام **دارالحدیث النوریه** برای او بنا نهاد ، او هم تاآخر عمر درهمانجا تدریس حدیث میکرد ، درنتیجهٔ قناعت‌که گنجی بی‌نهایت است باکابر و اغنیا و امور دنیویّه توجهی نداشته وازتألیفات او است :

۱- **الاربعین الطوال** که چهل حدیث مبسوط مشعر برنبوت حضرت خیرالانام و فضائل اصحاب‌کرام است ونام این‌کتاب را در روضات بدین روش نوشته‌است: **اربعین حدیثا عن‌اربعین شیخا من اربعین مدینة** و شاید این اربعین غیراز اربعین طوال باشد ۲- **الاشراف علی معرفة الاطراف** که دومجلد است ۳- **الاطراف‌للسنن‌الاربع** ۴- **الامالی فی‌الحدیث** ۵- **تاریخ‌دمشق** که هشتاد مجلد وبه **تاریخ‌کبیر** معروف بوده تکمیلا و تلخیصاً محل توجه اکابر مورخین است ۶- **تبیین‌کذب‌المفتری فی‌ما نسب الی‌ابی‌الحسن‌الاشعری** . ازابن‌السبکی نقل‌است‌که این‌کتاب ، کثیرالفائده میباشد ، هرفقیهی‌که‌آنرا نداشته باشد شافعی حقیقی نیست و هرسنی‌که‌آن‌را نداشته باشد نفس‌او بی‌بصیرت میباشد ومشایخ هم ، طلبه را بمطالعهٔ‌آن امرمیکردند ۷- **معجم‌الشیوخ**

۸- **مناقب‌الشباب** ۹- **الموافقات** درحدیث . اشعار طریفهٔ ابن‌عساکرنیزبسیاربوده وازاو است:

ایا نفس ویحك جاء المشیب ... فما ذا التصابی وماذا الغزل
تولی شبابی کأن لم یکن ... و جاء المشیب کأن لم یزل
کأنی بنفسی علی غرة ... و خطب المنون بها قد نزل
فیالیت شعری ممن اکون ... وما قدر الله لی فی‌الازل

---

الا ان‌الحدیث اجل علم ... و اشرفه الاحادیث العوالی
و انفع کل نوع منه عندی ... و احسنه الفوائد والامالی
و انك لن تری للعلم شیئاً ... یحققه کافواه الرجال
فکن یا صاح ذا حرص علیه ... و خذه عن الرجال بلاملال
ولا تأخذه من صحف فترمی ... من التصحیف بالداء العضال

بسال پانصد و هفتاد و یکم یا دویم هجرت در دمشق درگذشته ودرمقابر باب‌الصغیر نزد عشیره و اقوام خود درجوار معاویه مدفون‌گردید و شیخ قطب‌الدین نیشابوری بجنازه‌اش نماز خواند ، ملك ناصر صلاح‌الدین یوسف بن ایّوب هم درنماز جنازه‌اش‌حاضر بود . ناگفته نماند در طبقات الشافعیّة گویدکه صاحب ترجمه را ابن‌عساکر گفتن مجرّد شهرت است والاّ کسی از اجداد اورا سراغ نداریم‌که موسوم به عساکر باشد و لیکن درمعجم‌المطبوعات و بعضی‌ازمدارك دیگر عساکررا نام جدّ چهارم یاپنجم او نوشته‌اند چنانچه در صدر عنوان مذکور داشتیم .

(ص۳۶۳ج۱کا و۲۷۳ج۴طبقات‌الشافعیه و۷۳ج۱۳جم وسطر۶ص۸۹ت و۶۴۸ج۱س)

**ابن‌عساکر**

**علی** - بن عساکر بن مرجب بن عوام ، نحوی قاری بغدادی ، مکنّی به‌**ابوالحسن**، معروف‌به **بطایحی و ابن‌عساکر**، ازائمهٔ‌قرائت بوده واز احمد بن حسن بن بنا و بعضی دیگر روایت نموده است وبااینکه نابینا بوده مصنّفاتی در علوم قرآنیّه بدو منسوب دارند . در سال پانصد و هفتاد و دویم هجرت درگذشت و بنوشتهٔ معجم‌الادبا ولادتش بسال چهارصد ونهم هجرت بوده وبنابراین‌مدت عمرش یکصد و شصت و سه سال میباشد ولی بسیار مستبعد و ظاهرآن است‌که درتاریخ ولادت در موقع طبع ویا از خود مؤلف سهو شده است .

(سطر ۳۷ ص ۹۰ ت و ۶۱ ج ۱۴ جم)

**ابن‌عسکر** **محمد** - بن‌علی بن‌خضر در باب (القاب) بعنوان **غسانی** مذکوراست.

**ابن‌العشرة** **حسن بن یوسف** - یا حسن بن علی بن احمد بن یوسف عاملی، ملقّب به **عزالدین**، معروف‌به **ابن‌العشرة**، فقیهی‌است فاضل‌زاهد، کثیرالورع والدعاء والعباده‌که ازعقلای علمای اواخر قرن‌هشتم و اوائل قرن‌نهم‌هجرت بوده است . درحدود چهل مرتبه حج نمود ، مصدر همه‌گونه منافع وخیرات و مبرّات متنوعه ، از تلامذهٔ ابن‌فهد حلّی (احمد بن محمد بن‌فهد) و ابوطالب محمد پسرشهید اوّل و نظائر ایشان بود ، در سال هشتصد و شصت و دویم هجرت از بعض تلامذهٔ شهید اول روایت نموده و درقریهٔ کرك نوح از دیهات جبل عامل وفات یافت و پیش از وقت قبر خود را تهیه‌کرده بود و سال وفاتش بدست نیامد .

ابن‌العشرة گفتن‌او موافق آنچه در روضات از امل‌الامل نقل‌کرده بجهت‌آن‌است که مادرش یك مرتبه درتوی پردهٔ نازکی ده بچه برآورد ، فقط یکی‌از ایشان‌که همین عزّالدین حسن‌است درحیات مانده و دیگران مردند واز این‌رو باابن‌العشرة (بفتح‌عین) مشتهرگردید ، لکن در اعیان‌الشیعه گویدکه ابن‌العشرة بکسر عین است و درمستدرك نیز بعد از استعجاب حکایت مذکور بلکه نبودن‌آن در امل‌الامل گویدکه خود صاحب امل‌الامل کسر عین را استظهارکرده است .

(ص ۴۳۱ مس و ۸۵ ج ۱۶ عن وسطر ۲ ص ۲۰ ت)

**ابن‌العصار** **علی** - بن عبدالرحیم بن‌حسن بن‌عبدالملك تغلبی‌لغوی، معروف به **ابن‌العصار** ، از اکابر لغویّین قرن ششم هجرت میباشدکه از تلامذهٔ ابومنصورجوالیقی واساتیدعمیدالرؤساء سابق‌الذکر بوده و ریاست‌لغویّین عهدخود بدو منتهی‌گردیده است . وی در سیّم محرم پانصد و هفتاد و پنجم هجرت درگذشت .

(ص ۱۰ ج ۱۴ جم وغیره)

**ابن‌عصرون** **عبدالله بن محمد** - بعنوان **ابن‌ابی‌عصرون** نگارش یافته‌است .

**ابن‌عصفور**

**علی** - بن موسی (مؤمن خل) بن محمد بن علی نحوی، حضرمی الاصل، اندلسی اشبیلی الولادة، تونسی الوفاة، **ابوالحسن** الکنیة، **ابن‌عصفور** الشهرة، از اعاظم ادبای قرن هفتم هجرت میباشدکه در زمان خود در بلاد اندلس حامل لوای علوم عربیه و ازتلامذهٔ دباج و اساتید شلوبین سابقی‌الذکر بوده واز تألیفات او است:

**۱- الازهار ۲- انارةالدیاجی ۳- البدیع ۴- السالف والعذار ۵تا۱۳- سرقات الشعراء و شرح اشعار السنة و شرح‌الجزولیة و شرح‌الجمل و شرح‌الحماسة و شرح‌المتنبی و شرح‌المقرب و مختصرالغرة و مختصرالمحتسب ۱۴تا۱۶- المفتاح والمقرب** درنحو و **الممتع** درصرف و **الهلال**. بسال ششصد و شصت وسیم یا نهم هجری قمری درشصت وهفت یا هفتاد ویك سالگی درگذشت و قاضی ناصرالدین ابن‌المنیر در مرثیه‌اش گفته است:

**اسندالنحو الینا الـدئلی　　عن امیرالمؤمنیـن البطلی**
**بـدأ النحو علی وکـذا　　قـل بحق ختم‌النحو علی**

(ص ۷۵ هب و ۴۹۳ ت ۶۴۸ ج ۱ س)

**ابن‌عصیدة**

**احمد بن‌عبدالله** - یاعبید بن‌ناصح بن‌بلنجر نحوی‌کوفی، دیلمی الاصل، معروف به **ابن‌بلنجر** و **ابن‌عصیدة**، مکنّی به **ابوجعفر**، مؤدّب و معلّم اولاد متوکّل عباسی بودکه در سال دویست و هفتاد و سیّم هجری قمری درگذشته واز تألیفات او است:

**۱- عیوم‌الاخبار والاشعار ۲- کتاب‌المذکروالمؤنث ۳- کتاب‌المقصور والممدود** وغیراینها.

(کف و ۲۲۸ ج ۳ جم)

**ابن‌عطا**

**احمد بن عطا** - به **ابوالعباس** مکنّی و به **ابن‌عطا** معروف ازکبار صوفیّهٔ بغداد میباشدکه علوم شریعت و طریقت را جامع بود، فنون تصوف را ازجنید بغدادی اخذ کرده و تفسیری رمزی برقرآن مجید نوشته‌است. عاقبت بجهت پاره‌ای مدایح‌که دربارهٔ منصور **حلاّج** گفته بوده در سال سیصد ونهم‌هجرت بامر حامدبن‌عباس وزیر مقتدربالله هیجدهمین‌خلیفهٔ‌عباسی(۲۹۵ـ۳۲۰هق = **رصه- شك**) تمامی دندانهایش را یکی یکی برکنده و برسرش کوبیدند و اعدامش نمودند.

(ص ۳۸ ج ۱ فع)

**ابن‌عطـا** یا **ابن‌عطاءالله** {**احمد** - بن محمد بن عبدالکریم بن‌عطاءالله بن محمدشاذلی، مالکی یاشافعی، اسکندری یااسکندرانی یا **سکندری**، ملقّب به **تاج‌الدین**، مکنّی به **ابوالفضل** و **ابوالعباس**، معروف‌به **ابن‌عطا** و **ابن‌عطاءالله** ، ازاکابر علمای متصوفهٔ عامّه میباشدکه تفسیر وحدیث و اصول و نحو و فقه مالکی ودیگرعلوم متداوله را جامع و درتصوف اعجوبهٔ زمان بود ، درقاهره اقامت کرده و بوعظ و ارشاد اشتغال داشته است واز تألیفات‌او است :

۱- **تاج‌العروس و قمع‌النفوس** ۲- **التنویر فی‌اسقاط‌التدبیر** و این هردو درتصوف بوده و درمصر و قاهره چاپ شده‌اند ۳- **الحکم العطائیة** یا **حکم ابن‌العطا** در اخلاق که کلمات حکیمانه اهل طریقت را حاوی ومحل‌توجه اکابر بوده و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند وبتصدیق مرشد وپیر طریقتش ابوالعباس مرسی تمامی مقاصد احیاءالعلوم را با زیاداتی دیگرجامع‌میباشد. درفاس مستقلا وبا شرح ابن‌عجیبهٔ سابق‌الذکر چاپ شده‌است ۴- **مفتاح‌الفلاح ومصباح‌الارواح** یا **مفتاح‌الفلاح فی‌ذکرالله الکریم‌الفتاح** دراخلاق‌که درمصرچاپ شده‌است . صاحب‌ترجمه بسال‌هفتصد ونهم هجرت درمدرسهٔ منصوریّهٔ قاهره وفات یافته و درقرافهٔ صغری مدفون گردیده است . (کف وص۳۸ ج۱فع و۱۸۴مط)

**ابن‌عطار** **ابوالقاسم بن عطار** - از ادبا و شعرای قرن ششم هجرت میباشد که با فتح بن خاقان (متوفی بسال ۵۳۵ه ق = **ثله**) معاصر، اشعارش بسیار لطیف واز او است :

| | |
|---|---|
| **لابدّ للدمع بعدالجری ان‌یقفا** | **وهبه سال فؤادی عنده اسفا** |
| **و بی‌غزال اذا صادفت غرته** | **جنیت من و جنتیه روضة انفا** |
| **کالبدر مکتملا کالظبی ملتفتـا** | **کالروض مبتسما کالغصن منعطفا** |

سال وفاتش بدست نیامد و ظاهراً نام اصلیش هم ابوالقاسم است .

(ص ۶۴۸ ج ۱ س)

**ابن‌عطیة** **ابوبکر** - بن غالب بن عطیهٔ غرناطی ، از علما و ادبای اواخر قرن پنجم هجری اندلس میباشدکه بشرق مهاجرت کرده بودند و از او

كن بذئب صائــد مستأنساً و اذا ابصرت الانسان ففر
انما الانسان بحــر مالــه ساحل فاحذره اياك الغرر
واجعل الناس كشخص واحد ثم كن من ذالك الشخص حذر

سال وفاتش غیرمعلوم بوده و ظاهراً نام اصلیش هم ابوبکر است .

(ص ۶۴۹ ج ۱ س)

**ابن‌عطیه** **عبدالحق** - بن ابی‌بکر فوق ، مکنّی به **ابومحمد** ، ازعلمای قرن ششم اندلس میباشدکه درفقه و تفسیر وحدیث ونحو ولغت یدی طولی داشت ، در بعضی از بلاد اندلس قضاوت نموده و تفسیری بقرآن مجید نوشته‌است که نامش **المجرر الوجيز فی تفسير الكتاب العزيز** بوده و بسیار مقبول میباشد . ابوحیّان بسیارش ستوده وگوید ابن‌عطیه بزرگترین کسی است که در تفسیر قرآن تألیف نموده و فاضل‌ترین اشخاصی است که بتنقیح تفسیر پرداخته‌اند و این‌عبدالحق را ابن‌عطیهٔ متأخر نیز گویند چنانچه ذیلاً ضمن شرح‌حال ابن‌عطیه عبدالله مذکور است وازاشعار او است:

و ليلة جبت فيها الجزع مرتديا بالسيف اسحب اذ يالا من الظلم
والنجم حيران فی بحر الدجی غرق والبرق فی طيلسان الليــل كالعلم
كأنما الليــل زنجــی بكاهلــه جرح فيشعب احيــانا لــه بدم

بسال پانصد و چهل و ششم هجرت درشهر لورقه درگذشت و نام او درقاموس‌الاعلام ودر یکجا ازکشف‌الظّنون بقرار فوق و درجای دیگرآن عبدالله بن عبدالحق است .

(کف وص ۶۴۹ ج ۱ س)

**ابن‌عطیه** **عبدالله** - بن عطیهٔ دمشقی ، مکنّی بـه **ابومحمد**، محدّث مفسّر قاری ، از اکابر قرن چهارم هجرت میباشدکـه پنجاه هزار بیت شعر برای استشهاد برمعانی قرآنی در حفظ داشته وگاهی اورا ابن‌عطیهٔ قدیم نیزگویند که زمان او سابق بزمان ابن‌عطیهٔ عبدالحق مذکور فوق بوده و او نیز تفسیری داردکه که به **تفسير ابن‌عطيهٔ قديم** معروف است ، در مقابل ، محض بجهت امتیـاز ، عبدالحق مذکـور فـوق را **ابن‌عطيهٔ متأخر** و تفسیر اورا نیز **تفسير ابن‌عطيهٔ متأخر** نـامند . وفـات

ابن‌عطیهٔ عبدالله در سیصد و هشتاد و سیّم هجرت واقع گردید .

(کف وص۱۹ تذکرة النوادر)

**ابن‌عطیه**

**ابومحمد** - بن عطیه ، از ادبا وشعرای قرن هشتم هجری اندلس میباشدکه مدتی قضاوت نموده و مدتی هم خطیب مسجد اعظم غرناطه بوده وازاشعار او است :

| | |
|---|---|
| **الا ایها اللیل البطیئی الکواکب** | **متی ینجلی صبح بلیل المآرب** |
| **وحتی متی ارعی النجوم مراقبا** | **فمن طالع منها علی اثر غارب** |

ولادتش بسال هفتصد و نهم هجرت واقع شد و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۶۴۹ ج ۱ س)

**ابن‌العفیف**

**محمد بن سلیمان** - بن علی بن عفیف‌الدین ، تلمسانیّ‌الاصل ، قاهریّ‌المولد ، دمشقیّ‌المدفن ، ملقّب به **شمس‌الدین** ، معروف به **شاب ظریف** و **ابن‌العفیف**، مانند پدرش از مبرّزین ادبا و شعرای قرن هفتم هجرت میباشدکه اشعار او لطیف و سلیس و ساده و قریب بافهام عموم و سهل‌الحفظ و دلچسب ومحلّ رغبت عامّه بود و بهمین‌جهت اهل‌آن‌عصر و ادوار تالیه خصوصاً اهل‌دمشق مفتون آنها بوده و هیچ شاعری را بدو ترجیح نمیدادند . **دیوان او** در مصر و بیروت چاپ و یك **مقامه** هم داردکه در دمشق طبع شده و از اشعار او است :

| | |
|---|---|
| **مابین هجرك والنوی** | **قد ذبت فیك من‌الجوی** |
| **و حیات وجهك لاسلا** | **عنك المحب ولا نوی** |
| **یـا فـاتنی بمعـاطف** | **سجدت لها قضب اللوی** |

بسال ششصد و هشتاد و هشتم هجرت در بیست و هشت سالگی در دمشق در حال حیات پدر درگذشت ، پدرش هم‌که شرح‌حال اورا بعنوان **عفیف‌الدین سلیمان** نگارش داده‌ایم مراثی بسیاری برای اوگفته است . (ص ۶۴۹ ج ۱ س و ۱۸۶ مط ومتفرقه)

**ابن‌عقده**

**احمد بن محمد** - بن سعید بن عقده، یا عبدالرحمن بن زیاد بن عبدالله بن زیاد بن عجلانی سبیعی همدانی کوفی ، مکنّی به

**ابوالعباس** ، معروف به **ابن‌عقده**، محدث حافظ رجالی جلیل‌القدر وعظیم‌المنزلة، ازارکان اصحاب حدیث و اکابر حفّاظ و ضبّاط و مشایخ روایت وافر از محدّثین بود .

دارقطنی سابق‌الذکر گویدکه بعد از زمان ابن‌مسعود صحابی، محدّثی احفظ از ابن‌عقده دیده نشده است . از خودش نقل است‌که یکصد و بیست هزار حدیث بااسناد آنها درحفظ داشته و سیصد هزار حدیث هم درتحت مذاکره و مشغول تکمیل شرائط روایت آنها بوده است و از تألیفات او است :

۱- **اخبار ابی‌حنیفه** ۲- **اسماءالرجال اللذین رووا عن‌الصادق ع** که چهار هزار تن ازکسانی راکه آن‌حضرت روایت‌کرده‌اند ضبط و هرحدیثی راکه هریك از ایشان ازآن‌حضرت فراگرفته ثبت نموده است ۳- **تسمیة من شهد مع امیرالمؤمنین** ۴- **تفسیر قرآن مجید** و سید رضی‌الدین علی بن طاوس در رسالهٔ محاسبة النفس از این تفسیر روایت میکند وغیراینها .

صاحب ترجمه بسال سیصد و سی و دویم یا سیّم هجرت درکوفه وفات یافت ، بقول نجاشی و علاّمهٔ حلّی ، زیدی جارودی‌بوده لکن باامامیّه معاشرت داشت، اصول ایشان را ذکر نموده و جمیع کتابهای ایشان را از مؤلفین آنها روایت مینماید .

ناگفته نماند خطیب بغدادی نیز بشرح‌حال ابن‌عقده‌پرداخته، عالم وکثیرالحفظ والروایة بودن ، صدق و وثاقت اورا ستوده و حافظ صد هزار یا دویست و پنجاه هزار یا سیصد هزار حدیث‌بودن و تحت مذاکره داشتن سیصد یا ششصد هزار حدیث با وسائط مختلفه از وی روایت‌کرده وبا این همه بجهت نشر مطاعن شیخین وصحابه وفاسدکردن احادیث اهل کوفه و بعضی جهات دیگر، اورا متروك‌الروایة شمرده وگوید بهمین‌جهت حدیث اورا ترك کرده واز وی روایت نمیکنم . **اما ابن‌عقده گفتن احمد** بفرمودهٔ فیض بجهت‌آن است‌که نام جدّ عالی او عقده بوده و بنوشتهٔ بعضی دیگر عقده لقب پدرش میباشدکه بجهت تعقید کردن درعلم صرف لقب عقده داشته است .

(ذریعه وص۱۵ ج ۵ تاریخ بغداد و۵۸ ت و۷۵ هب و ۳۳۳ ج ۲ مه)

**ابن‌عقیل** **حسن بن علی** - بعنوان **ابن‌ابی‌عقیل** مذکور داشتیم .

**ابن‌عقیل** **عبدالله بن عقیل** - یا عبدالله بن عبدالرحمن بن عبدالله بن محمد بن محمد بن عقیل، شافعی قرشی هاشمی عقیلی همدانی‌مصری آمدی ، ملقّب به **بهاءالدین**، مکنّی به **ابومحمد** ، معروف به **ابن‌عقیل**، ازمشاهیر ادبا و نحویّین قرن هشتم هجرت میباشدکه از اولاد جناب عقیل بن ابیطالب برادر حضرت امیرالمؤمنین ع بوده و از تلامذه ابوحیّان و نظائر وی واز اساتید سراج‌الدین بلقینی و امثال‌او میباشد . با ابن‌هشام معروف صاحب مغنی‌اللّبیب معاصر، درنحو وفنون‌عربیّه بدیگران مقدّم ، بتصدیق شمنی ، نحوی‌تر از او در زیرآسمان وجود ندارد . علاوه برعلوم عربیّه در فقه و اصول و تفسیر و معانی و بیان و عروض و قرائت نیز مهارتی داشت ، مدتی قاضی‌القضاة مصر و بسیار سخی و بامهابت و شهامت و عزت نفس بود ، باکابر و ارباب ثروت اعتنا نکرده وبا احترام تمام میزیسته است واز تألیفات او است:

۱- **تفسیر قرآن مجید** که تاآخر سورهٔ آل‌عمران است ۲- **الجامع‌النفیس فی‌الفروع** (فقه) ۳- **شرح الفیهٔ ابن‌مالك** که بهترین شروح الفیه و محل توجه اکابر بوده و بارها در برلین و بیروت و قاهره وغیره چاپ شده است ۴- **شرح تسهیل ابن‌مالك** که نامش **المساعد** و ناتمام است . وفات ابن‌عقیل بسال هفتصد وشصت و نهم هجری قمری در هفتاد ویك یا دو سالگی درمصر واقع شد و نزدیکی امام شافعی دفن گردید .

(ص ۷۶ هب و۴۵۸ ت و ۶۴۹ ج ۱ س وغیره)

**ابن‌عقیل** **علی بن محمد** - بن عقیل بغدادی حنبلی قاری نحوی ، مکنّی به **ابوالوفاء**، از اکابر علمای حنبلیّه میباشدکه در فقه و اصول وکلام و ادبیّات و تصوف و علم خلاف ودیگر علوم متداوله وحید عصر خود، در وعظ و خطابه نیز با طلاقت و قدرت بیان معروف بوده و از تألیفات او است :

۱- **الارشاد** ۲- **الفنون** یا **کتاب الفنون** که بعلوم متنوعه بسیاری مشتمل ، زیاده برچهارصد علم و فن را حاوی و هفتاد یا صد یا سیصد مجلد یا بیشتر میباشد ۳- **الواضح** دراصول‌فقه وسه‌مجلّداست ودرپانصد وسیزدهم هجرت درهشتاد ودو سالگی درگذشت .

(کف وص ۷۶۶ ج ۱ س و سطر ۲۷ ص ۴۵۸ ت)

**ابن‌العلاف**

**حسن** - بن علی بن احمد نهروانی ، نابینای مکنّی به **ابوبکر،** معروف به **ابن‌العلاف،** ازمشاهیر شعرای اوائل قرن‌چهارم‌هجرت و از ندمای معتضد بـالله شانزدهمین خلیفهٔ عبـاسی (۲۷۹ـ۲۸۹ه‍ ق = **رعط - رفط**) و مشمول مراحم وی بود . نوادری بدو منسوب ، اشعـارش لطیف و مرغوب وبا یك فقره **قصیدهٔ دالیه** معروف به **مرثیهٔ هره** اشتهار یافته است‌که بحکم و مواعظ بسیـاری مشتمل و درخصوص گربهٔ خانگی خودکه بقصاص کبوتربچگان همسایگان مقتول ایشان بـوده سروده است . این‌قصیده مفصل ودر وفیات‌الاعیان فقط چهل ودو بیت ازآن مذکورشده و ماهم بملاحظهٔ جنبهٔ حکمی آن بادرنظر گرفتن اختصارکتاب یك‌چندبیت‌ازآن‌را مینگاریم:

**یا هر فارقتنا ولم تعـد** — **وکنت عندی بمنزلة الولد**
**وکیف ننفك عن‌هواك وقد** — **کنت لنا عـدة من‌العدد**
**تطرد عنا الاذی وتحرسنا** — **بالغیب من حیة ومن جرد**
**و تخرج الفار من مکامنها** — **مابین مفتوحها الـی‌السدد**
**لاترهب الصیف عند هاجرة** — **ولا تهاب الشتاء فی‌الجمد**
**وکان یجری ولاسداد لهم** — **امرك فی‌بیتنا علی سـدد**
**حتی‌اعتقدت الاذی لجیرتنا** — **ولم تکن للاذی بمعتقـد**
**وحمت حول‌الردی لظلمهم** — **ومن یحم حول حوضة یرد**
**وکان قلبی علیك مرتعـدا** — **و انت تنساب غیر مرتعد**
**اطعمك الغی لحمها فرأی** — **قتلك اربـابها من‌الرشد**
**صادرك غیظاعلیك وانتقموا** — **منك وزادو او من‌یصدیصد**
**فلم تزل للحمام مرتصدا** — **حتی سقیت الحمام بالرصد**
**لم‌یرحموا صوتك‌الضعیف‌کما** — **لم ترث منها لصوتها الغرد**
**اذاقك الموت ربهن کمـا** — **اذقت افراخها یـدا بید**
**عشت حریصا یقـوده طمع** — **ومت ذا قاتل بلا قـود**
**یا من لذید الفراخ اوقعه** — **و یحك هلا قنعت بالغدد**
**الم تخف وثبة‌الزمان وقد** — **وثبت فی‌البرج وثبة‌الاسد**
**عاقبة الظلم لاتنام و ان** — **تأخرت مـدة من‌المـدد**
**اردت ان تأکل‌الفراخ ولا** — **یأکلك الدهر اکل مضطهد**
**هذا بعید من‌القیاس وما** — **اغره فی‌الـدنو والبعـد**

**لا بارك الله فی‌الطعام اذا کان هلاك‌النفوس فی‌المعد**

بزعم بعضی این قصیده درمرثیهٔ غلام خود ابن‌العلاف میباشدکه بدست علی بن الحسین نامی مقتول شد ، یا دربارهٔ **محسن‌ابن‌الفرات** پسر علی بن محمد بن فرات وزیر مقتدر عباسی است‌که در سی و سه سالگی با پدرش مقتول‌گردید، یا دربارهٔ عبدالله ابن‌المعتز آتی‌الذکر است‌که ازترس خلیفهٔ وقت ، قدرت تصریح باسم ایشان را نداشته ولفظ **هره** را کنایه از یکی از این دونفر نموده است . وفات ابن‌العلاف بسال سیصد و هیجدهم یا نوزدهم هجرت درصد سالگی واقع گردید .

(ص ۱۶۴ ج ۲ ع و ۷۶ هب و ۲۱۵ ت و ۶۴۹ ج ۱ س)

**ابن‌علان**

**احمد بن ابراهیم** - مکّی شافعی نقشبندی ، صدیقی ، ملقّب به **شهاب‌الدین** ، معروف به **ابن‌علان**، از فحول علما و اکابر صوفیّهٔ قرن یازدهم هجرت میباشدکه اصول طریقت را از تاج‌الدین نقشبندی اخذ و مرجع استفادهٔ جمع‌کثیری بود، **شرح قصیدهٔ سودی و شرح قصیدهٔ شهرزوری وشرح قصیدهٔ عارف بالله ابومدین تلمسانی** وغیرها ازآثارقلمی وی‌میباشد . وی‌بسال هزار وسی وسیّم‌هجرت درمکّهٔ معظّمه درگذشت و نزدیکی قبر شریف جناب خدیجهٔ کبری ع مدفون شد .

(ص ۱۸۸مط)

**ابن‌علان**

**محمدبن‌علی** - بن محمد بن علان صدّیقی بکری ، معروف به **ابن‌علان** ، از اکابر علمای عامّه ، مولد ومنشأ وی مکّهٔ معظّمه واز اساتید فقد و حدیث میباشدکه نسبش با بیست ویك واسطه بابوبکرصدیق موصول و بهمین جهت به صدیقی موصوف ، درتحصیل علم و تکمیل نفس رنج بسیاری‌کشید، تا در هیجده سالگی مسندنشین تدریس و دربیست و چهار سالگی صاحب رأی وفتوی شد و مردم را بتقلید خویش تکلیف میکرده است . در اصطلاح معاصرین خود در معرفت اخبار و ضبط روایت وکثرت‌تألیفات بسیوطی زمان‌معروف ودرحل مسائل مشکلدعلمیّه مرجع‌کل بوده واز اشعار او است‌که در زهد و تذکّر موت گفته است :

الموت بحر موجه طافح — یغرق فیه الماهر السابح
ویحك یانفس قفی واسمعی — مقالة قد قالها ناصح
ما ینفع الانسان فی قبره — الا التقی والعمل الصالح

از تألیفات او است :

۱- **اعلام الاخوان بتحریم الدخان** ۲- **تحفة ذوی الادراك فی المنع من التنباك** ۳- **العلم المفرد فی فضل الحجر الاسود** وغیر اینها . از خصائص او است که تمامی صحیح بخاری را از اول تاآخر درمیان کعبهٔ مکرمه روایت کرده و بسال یکهزار و پنجاه و هفتم هجرت درشصت ویك سالگی وفات یافت . (ص۷۷هب و۲۳۱ ج۲مه)

**ابن العلقمی** — **محمد** - بن احمد (محمد خل) بن علی علقمی بغدادی شیعی ، مکنّی به **ابوطالب**، ملقّب به **مؤیدالدین**، معروف به **ابن العلقمی** ، وزیر روشن‌ضمیر مستعصم بالله آخرین خلیفهٔ عباسی (۶۴۰-۶۵۶ه ق = **خم - خنو**) از تلامذهٔ عمیدالرؤساء هبة‌الله سابق‌الذکر ، عالم فاضل مدبّر کامل ، در امور سیاسی و زمامداری کشور خبیر، کفایت و فطانت و حسن تدبیر او مسلّم و دوستدار اهل تقوی و شیعه بود . در غلبهٔ مغول و تسخیر بغداد و انقراض شوکت عبّاسیّه تدابیر بسیاری بکار بردکه شرح آنها اطناب و خروج از وضع کتاب است . ابن ابی‌الحدید معتزلی هم **قصائد سبع علویه** و **شرح نهج‌البلاغه** را بنام وی نظم و تألیف نموده چنانچه حسن بن محمد بن‌حسن‌صاغانی سابق‌الذکرهم دوکتاب **مجمع البحرین** و**عباب** را برای‌او تألیف‌داده است. عاقبت‌درهمان‌سال‌مذکورانقراض‌بنی‌عباس ویادراوائل سال‌پنجاه وهفتم وفات‌یافت.

(ص۷۷ هب و ۳۸ ج ۱ فع و ۶۵۰ ج ۱ س وغیره)

**ابن علوان** — **عبدالباقی**
**ابن علوان** — **محمد بن عبدالباقی**
هردو در باب اول (القاب) بعنوان **زرقانی** نگارش یافته است .

**ابن علوی** — **سیداحمد بن علوی**
**ابن علوی** — **عبدالله بن علوی**
در باب اول ، **اولی** بعنوان **مرعشی** و **دویمی** بعنوان **حدادی** نگارش یافته‌اند .

**ابن‌عماد** **احمد** - بن عبیدالله بن محمد بن‌عماد ، ثقفی‌القبیلة، **ابوالعباس** الکنیة ، **ابن عماد** الشهرة ، ادیبی است مورّخ کاتب مشهور و از تألیفات او است :

**۱ تا ۵- اخبار ابن‌الرومی و اخبار ابی‌العتاهیة و اخبار ابی‌نواس و اخبار بنی‌امیه و اخبار حجربن‌عدی ۶- الانواءفی‌النجوم ۷- تفضیل بنی‌هاشم واولیائهم ۸- ذم‌بنی‌امیة و اتباعهم ۹- الزیادات فی‌اخبار الوزراء ۱۰- المبیضة فی‌اخبار مقاتل آل ابی‌طالب** وغیرها . وی در سال سیصد و نوزدهم هجرت درگذشت .

(الاعلام وص ۲۱۲ ف)

**ابن‌عماد** **احمد بن عمادالدین** - بعنوان **اقفسی** نگارش یافته است .

**ابن‌عمار** **محمد بن عمار** - بعنوان **ذوالوزارتین** نگارش یافته است .

**ابن‌عمار** **معاویة بن عمار** - مصطلح علم رجال و موکول بدان علم است.

**ابن‌عمر** **شهاب‌الدین بن شمس‌الدین بن‌عمر** - بهمین‌عنوان‌نگارش‌یافته‌است.

**ابن‌عمر** **عبدالله بن عمر بن خطاب** - صحابی مشهور وشرح حالش موکول بکتب مربوطه بوده و لفظ **ابن‌عمر** در صورت نبودن قرینه عبارت از او است .

**ابن‌العمری** در اصطلاح رجالی محمد بن حفص بن عمرو از وکلای ناحیهٔ مقدسه‌است .

**ابن‌العمید** **علی‌بن ابی‌الفضل** - بعنوان **ابوالفتح‌علی** بن ابی‌الفضل مذکوراست .

**ابن‌العمید** **محمد بن حسین عمید** - یا حسین بن‌عمید (که لفظ **عمید** نام پدر حسین[۱] میباشد ، یا بمناسبت اینکه خود حسین ، کاتب و منشی نوح بن نصر سامانی بوده بعادت معمولی اهل‌خراسان لقب **عمید** داشته‌که درمقام‌تجلیل اکابر بکار میبردند ویا فقط لقب و منشی بوده است) به **ابن‌العمید** مشهور ، به **ابوالفضل** مکنّی ، عالمی است ادیب فاضل شاعرکاتب منشی و یکی ازکتّاب و مترسّلین طراز

اوّل چهار گانهٔ دنیا وسه دیگر عبارتند از **صابی و عبدالحمید و صاحب بن‌عباد**، یا بدیع الزمان و ابوبکر خوارزمی و صاحب (علی اختلاف الانظار) . ابن‌العمید درفصاحت و بلاغت و انشا وکتابت و ترسّل و فنون ادبیّه بی‌بدل و ضرب‌المثل بود . ثعالبی در یتیمة‌الدهر گوید فنّ انشا وکتابت با **عبدالحمید** افتتاح شد وبا **ابن‌العمید** بپایان رسید . ابن‌العمید در نجوم و هیئت و فلسفه وتاریخ و حفظ اخبار و اشعار عرب ودیگر علوم متداوله نیز حظّی وافرداشت واز این‌رو درکلمات اهل فنّ به **استاد و رئیس وجاحظ ثانی وجاحظ اخیر** موصوف است . صاحب ابن‌عباد سابق‌الذکر با آنهمه جلالت آفاقی که داشته از اتباع ابن‌العمید بوده بلکه موافق عقیدهٔ بعضی ، صاحب گفتن او نیز بجهت مصاحبت وی بوده است . **قصیدهٔ دالیه** که درمدح او گفته معروف واز ابیات آن است :

**لودری الدهر انه من‌بنیه — لازدری قدر ساتر الاولاد**

**فهو انجاد ضن حاتم طیی — وهوان قال قل قس ایاد**

بعد از مراجعت صاحب از سفر بغداد چگونگی آن شهر را از وی پرسیدند گفت : **بغداد فی البلاد کالاستاد فی العباد** . ابن‌العمید ازاکابر رجال عهد دیالمه و وزیر رکن‌الدولهٔ دیلمی پدر عضدالدوله بوده ودرفنون مملکت‌داری وسیاست بصیرت کامل داشت، وظائف لازمه زمامداری کشوری را موافق مقتضیات وقت انجام میداد ، در اخلاق فاضله نیز ممتاز ودر اوقات وزارت خود مرجع وکعبهٔ آمال ادبا وفضلا وعلما و ارباب فضل وکمال بود آه آه ... یك **تاریخ** ویك **دیوان‌الرسائل والمذهب فی‌البلاغات** ازآثار قلمی وی بوده و از اشعار او است :

**ظلت تظللنی مــن‌الشمس — نفس اعـز علی من نفسی**

**فاقول و اعجبا و من عجب — شمس تظللنی مــن‌الشمس**

کتاب مثالب‌الوزیرین ابوحیّان توحیدی راکه دراثر بعضی ازاغراض شخصی درمطاعن ایندو وزیر پاك‌ضمیر (صاحب و ابن‌العمید) نوشتد در شرح حالش تذکر دادیم . وفات ابن‌العمیـد بسال سیصد و پنجاه و نهم یا شصتم هجرت در ری یا بغداد واقع شد و

در تمامی عمر خود ، مبتلای دو دشمن قوی داخلی قولنج و نقرس بوده است .

(ذریعه وص۶۵۰ ج۱س و۱۶۹۹ ج۲کا و۷۷ هب و۲۱۱ لس و۴۲۳ هر وغیره)

**ابن‌عنبسه** یا **ابن‌عنبه** — **احمد بن علی** - بن حسین بن علی بن مهنا بن‌عنبسه، یا عنبه یا عقبه یا عتبه ، حسنی داوری ، ملقّب به **جمال‌الدین** ، از اعاظم علمای انساب امامیّه اوائل قرن نهم هجرت میباشد که بواسطهٔ استاد و پدرزن خود ابن‌معیه سید محمد بن قاسم ، ازعلّامهٔ حلّی روایت کرده است . نسب شریفش باهیجده واسطه بحضرت امام‌حسن مجتبی موصول و نام پدر جدّ سیّمش مهنا بوده ودرکتب تراجم و رجال مابین عنبسه و عنبه وعتبه وعقبه مردّد است و بهمان نسبت عنوان مشهوری خودش نیز درکتب مربوطه مختلف و مابین **ابن‌عنبسه** و **ابن‌عنبه** و **ابن‌عتبه** و **ابن‌عقبه** محل خلاف و نظر بوده و دویمی (ابن‌عنبه) اقرب بصحت میباشد . بهرحال از اکابر علمای انساب بوده واز تألیفات او است :

۱- **انساب آل ابیطالب** که بطرز عمدةالطالب ذیل بوده و فارسی است، از همین کتاب نقل است که مؤلف آن در بلخ بمزار معروف بنام علی‌بن‌ابیطالب رفته ودر روی سنگ مزارش که زیر صندوق بوده این جمله را خوانده است : **هذا قبر امیرالمؤمنین ابی‌الحسن علی بن ابیطالب بن عبیدالله بن علی بن حسن بن حسین بن جعفر بن عبیدالله بن حسین اصغر بن‌علی بن‌الحسن السبط علیه‌السلام** واز اینجا معلوم میشود که صاحب‌آن قبر، سیدی بوده از اولاد حسن مجتبی که مالك و حکمران‌آن نواحی بوده است . لکن اتحاد کنیه و لقب و اسم شخصی و اسم پدر منشأ اشتباه بعضی ازعوام شده وآن قبر را بحضرت امیرالمؤمنین ع منسوب دارند ۲- **بحرالانساب** که یك نسخه ازآن در کتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجود است ۳- **التحفةالجمالیة** درانساب بفارسی واز این کتاب نقل‌شده که علی‌اکبر فرزند حضرت امام حسین ع عبارت ازحضرت امام‌زین‌العابدین است ۴- **تحفةالطالب** درانساب وشاید همان **تحفهٔ جمالیه** باشد ۵ و۶- **عمدةالطالب فی انساب آل ابیطالب** که دوکتاب بدین‌اسم تالیف داده و بقید **صغری وکبری** ازهمدیگر امتیاز یافته‌است، اولی تلخیص دویمی بوده و درلکناهور وبمبای چاپ و بهترین اتابی است در انساب ۷- **النسب** وظاهراً همان انساب آل‌ابیطالب مذکور فوق است . **ابن‌عنبه** بسال هشتصد و بیست وهشتم یا هفتم یا پنجم هجری قمری درکرمان وفات یافت .

(ذریعه و ۳۵۵ ج ۱ نی و ۷۴ هب)

**ابن‌عنوان** **حاتم بن عنوان** - درباب اوّل بعنوان **اصم** مذکور شده‌است .

**ابن‌عنین** **محمد** - بن نصرالدین بن نصر بن حسین بن عنین } کوفیّ الاصل ،
**ابن‌عنین** **محمد** - بن نصرالله بن حسین بن عنین } انصاریّ القبیلة ،

دمشقیّ الولادة ، شرف‌الدین اللّقب ، **ابوالمحاسن** الکنیة ، ابن‌عنین الشّهرة ، ادیبی‌است شاعر لغوی ، در تمامی فنون شعری بصیر و متفنّن که تنها بیك رویه قناعت نمی‌نمود . بسیار ظریف و نیکومعاشرت و بقول احمد رفعت خاتم شعرای عرب بوده و بعد از او نظیرش نیامده است . در تاریخ و دیگر علوم متداوله نیز بصیرتی داشته ، یاك قصیدهٔ مبسوط صد بیتی موسوم به **مقراض‌الاعراض** درهجو و ذم اکابر و اشراف و رؤسای‌شام نظم کرد و بهمان جهت ازطرف سلطان صلاح‌الدین ایّوبی بیمن تبعیدشد ودرهنگام‌خروج از شام‌گفته است :

**فعلام ابعدتم اخا ثقة** **لم یقترف ذنبا ولا سرقا**
**انفوا المؤذن من بلادکم** **انکان ینفی کل من صدقا**

بعد از وفات صلاح‌الدین بوسیلهٔ یك **قصیدهٔ رائیه** ، مشعر برمحاسن شام و زحمات‌غربت و اشتیاق وطن ، از برادرش ملك عادل استیذان نموده و باز بدمشق مراجعت نمود ، به هند و غزنه و مصر و حجاز و جزیره و ترکستان و خوارزم و خراسان و عراق و آذربایجان مسافرتها کرده و اخیراً باز بدمشق برگشته است . نزد اکابر محترم بوده تا در اواخر سلطنت ملك عادل واوائل سلطنت برادرش ملك‌ناصر بوزارت رسید ودرششصد و سی‌ام یا سی و چهارم هجرت در همانجا درگذشت . ازآثار قلمی او است :

۱- **تاریخ‌العزیزی** ۲- **مختصرالجمهرة** در لغت .

(ص ۱۱ ج۶فع و۶۵۱ ج۱س و ۳۵۵ ج۱نی و۸۱۹ ج۱۹جم)

**ابن‌العواتك** وجود مقدس حضرت رسالت مآبی است‌که سه تن از جدّات آن‌حضرت اسم **عاتکه** را داشته‌اندکه **یکی** مادر هاشم جدّ عالی آن‌حضرت‌که دختر مرة بن فالج است ، **دیگر** مادر عبدمناف پدر هاشم‌که دختر هلال بن فلج بن ذکوان‌است ، **سیمی** نیز والدهٔ ماجدهٔ وهب، جدّ اوّل مادری آن‌حضرت‌که دختر

اوقص بن مرة بن هلال میباشد . (مرصع ابن‌الاثیر)

**ابن‌العودی**

**محمد** - بن‌علی بن‌حسن‌عودی‌عاملی‌جزینی، معروف‌به**ابن‌العودی**، ملقّب به **بهاءالدین**، از علمای امامیّه و اجلّای تلامذهٔ شهید ثانی میباشدکه فاضلی است صالح ، ادیبی است شاعر و ازتاریخ دهم ربیع‌الاول نهصد و چهل و پنجم تا دهم ذیقعدهٔ شصت و دویم هجرت شرف‌اندوز حوزهٔ افادات متنوعهٔ آن عالم ربّانی بوده است . محض قدردانی و سپاسگذاری یك قسمت از حقوق تعلیمات استاد خود ، کتابی درشرح حال ادوار زندگانی او از ولادت تا شهادت تألیف کرد وبه **بغیةالمرید فی‌الکشف عن احوال‌الشیخ زین‌الدین الشهید** موسومش داشت و درمرثیهٔ استاد معظّم خودکه در روم بشهادت رسیده گوید .

**هذی‌المنازل والاثار والطلل** — **مخبرات بان القوم قد رحلوا**
**ساروا وقد بعدت عنا منازلهم** — **فالان لاعوض منهم ولا بدل**
**فسرت شرقا و غربا فی‌تطلبهم** — **وکلما جئت ربعا قیل لی رحلوا**
**فحین ایقنت ان‌الذکر منقطع** — **وانه‌لیس لی‌فی‌وصلهم‌امل**تا آنکه گوید:
**اتی من‌الروم لااهلا بمقدمه** — **ناع نعاه فنار الحزن تشتعل**
**فصار حزنی انیسی والبکاء سکنی** — **والنوح دأبی و دمع‌العین ینهمل**
**لهفی له نازح‌الاوطان منجدلا** — **فوق الصعید علیه الترب مشتمل**
**اشکو الی‌الله رزء لیس یشبهه** — **الامصاب الاولی فی‌کربلا قتلوا**

سال وفات ابن‌العودی بدست نیامد .

(ج ۳ ذریعه و ۳۵۶ ج ۱ نی و سطر ۲۵ ص ۲۹۰ ت)

**ابن‌العودی**

**نیلی** - ازشعرای امامیّهٔ قرن ششم هجرت ویا پیش‌ازآن میباشد که در چندین موضع از مناقب ابن‌شهرآشوب (متوفی بسال ۵۸۸ه ق = **ثفح**) بعضی از اشعار اورا نقل‌کرده واز او است :

**هم‌التین والزیتون آل محمد** — **هم شجر الطوبی لمن یتفهم**
**هم جنةالمأوی هم‌الحوض فی‌غد** — **هم‌اللوح والسقف الرفیع المعظم**
**هم‌الایة الکبری هم‌الرکن والصفا** — **هم‌الحجر والبیت العتیق و زمزم**

**هم فی‌غد سفن‌النجـــاة لمن وعی هم‌العروة الوثقی اللذی لیس‌تفصم**

اسم و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص ۲۰۳ ج۱۴عن)

**ابن‌عوض** **نفیس بن عوض** - ضمن‌عنوان **ناظم‌الاطباء** نگارش‌دادیم .

**ابن‌عیاش** **احمد** - بن محمد بن‌عبدالله(عبیدالله خل) بن حسن بن عیاش بن ابراهیم‌جوهری ، فقیه حافظ شاعر ، معروف‌به**ابن‌عیاش** ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، از اهل علم و ادب واز معاصرین صدوق و پدر شیخ نجاشی بود ، خود نجاشی نیز اورا دیده واز وی استفاده کرده است واز تألیفات او است :

**۱- الاشتمال فی‌معرفةالرجال ۲- الاغسال‌المسنونة ۳- مانزل من‌القرآن‌فی‌صاحب الامر ۴- مقتضب‌الاثر فی‌النص علی‌الائمةالاثنی‌عشر** وغیر اینها. دراواخرعمرمختل‌الحواس شد ودرسال چهارصد ویکم هجرت وفات‌یافت وبعضی ازعلمای رجال تضعیفش‌کرده‌اند و وقضاوت موکول بکتب رجال میباشد ودر ردیف احمدین از نخبةالمقال‌گوید :

**والجوهـری آخـرالعمر اضطرب عندی جلیل ذوکتاب المقتضب**

(ص۷۸ هب وسطر ۲۸ ص ۱۷ ت وکتب رجالیه)

**ابن‌عیاش** **عبدالله‌بن‌عیاش** - درباب‌اوّل (القاب) بعنوان **منتوف** مذکور

**ابن‌عیذون** همان اسمعیل بن قاسم بن‌عبدون میباشدکه شرح‌حال‌او بعنوان قالی نگارش یافته‌است . قاموس‌الاعلام و بعضی دیگر، نام جدّ او عبدون را عیذون قیدکرده‌اند .

**ابن‌عیسی** دراصطلاح رجالی بفرمودۀ بروجردی‌شیخ‌القمیین‌احمد بن‌محمد اشعری و بفرمودۀ وافی احمد بن محمد بن عیسی است .

**ابن‌عیینه** **حکم بن عیینه** - یا عتیه موکول به رجال است .

**ابن‌عیینه** **سفیان**- بن عیینة بن ابی‌عمران میمون ، محدّث هلالی ، کوفیّ الاصل والولادة ، مکّیّ الوفاة والاقامة ، مکنّی به **ابومحمد** ، معروف به **ابن‌عیینه**، از موالی بنی‌هلال قبیلۀ میمونه حرم محترم حضرت رسالت ص واز

تابعین تابعین وازمشاهیرمحدّثین بوده ودر تفسیر و احادیث نبویّه یدی طولی داشت. هفت هزار حدیث شریف از زهری وغیره روایت‌کرده و هشتاد و چند تن از تابعین را دیده است . امام شافعی و یحیی بن اکثم قاضی ونظائر ایشان هم از وی روایت‌کرده وخطیب بغدادی بسیارش ستوده و بقول ابن‌خلّکان هفتاد مرتبه حج‌کرده است . ولی جمعی وافر از علمای رجال شیعه تضعیفش کرده‌اند ، اعراض و انحراف از حضرت‌صادق‌علیه‌السلام وارد است . بسال یکصد و نود و هشتم هجرت درنود ویك سالگی درگذشت . چهارنفر آدم و ابراهیم و عمران و محمد نام از نه برادرش نیز محدّث بوده‌اند .

(ص ۷۸ هب و ۲۲۶ ج۱کا و ۱۷۴ ج ۹ تاریخ بغداد و ۶۵۲ ج۱س وغیره)

**ابن‌غازی**

**محمد بن احمد** - بن محمد بن محمد بن‌علی بی غازی، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌غازی** ، از فضلای قرن دهم هجرت و مؤلّف‌کتاب **بغیةالطلاب فی‌شرح منیةالحساب** میباشدکه درشهر فاس چاپ وشرح منظومهٔ حسابی خودش است و درنهصد و نوزدهم هجرت درگذشت .

(ص ۱۹۵مط)

**ابن‌الغاسلة**

**جعفر بن احمد** - بن عبدالملك بن مروان اشبیلی، ادیب نحوی لغوی ، مکنّی بـه **ابومروان**، معروف بـه **ابن‌الغاسلة** ، در لغت و معانی شعر و فنون ادب خبیر و درحدیث نیز اطّلاع وافی داشت . وی‌بسال‌چهارصد و سی و هشتم هجرت در هشتاد و چهار سالگی درگذشت .

(ص ۱۵۲ ج ۷ جم)

**ابن‌غانم**

**علی بن‌محمد** - ملقّب به**علاءالدین**، معروف‌به **ابن‌غانم**، ازمشاهیر ادبا و شعرای دمشق و شام ، دارای اوصاف حمیده ، خانه‌اش مجمع علما و فضلا بوده و از او است :

**لقد غبت عنا واللذی غاب‌محسود — وانت علی ماأخترت من‌ذاك‌محمود**
**حللنا محلا بعد بعدك ممحلا — به کل شئی ما خلا الستر مفقود**

درسال هفتصد و سی وهفتم هجرت درگذشت وبرادرش **شهاب‌الدین احمد بن غانم** وپسرش

**جمال‌الدین عبدالله بن علی بن غانم** نیز از ادبا و شعرا بوده‌اند .

(ص ۶۵۲ ج ۱ س)

**ابن‌غانم** **علی بن محمد** - بن علی بن خلیل بن غانم ، خزرجیّ القبیلة ، مقدسیّ الاصل، قاهریّ الولادة والنشأة، **ابن‌غانم** الشّهرة، سعدی عبادیّ النسب ، **نورالدین** اللّقب ، حنفیّ المذهب ، از اکابر فقهای حنفیّه بلکه از مجدّدین آن طریقت در قرن دهّم هجرت معدود و درکلمات بعضی از ارباب تراجم به **حجت** و **قدوه** و **عالم‌کبیر** و **رأس‌الحنفیه** موصوف است و نسبش به سعد بن عبادهٔ صحابی موصول میباشد واز تألیفات او است :

۱- **بغیةالمرتاد لتصحیح الضاد** ۲- **شرح‌الاشباه والنظائر** ۳- **شرح نظم‌الکنز** ۴- **الشمعة فی‌احکام‌الجمعة** . بسال یك هزار و چهارم هجرت در هشتاد و چهار سالگی درگذشته و رجوع بعنوان **شافعی صغیر** هم‌نمایند . (ص۲۰۲ج۲مه‌وغیره)

**ابن‌غانم** **محمد بن‌عبدالسلام** - بن احمد بن غانم ، واعظ مقدسی ، ملقّب به **عزالدین** ، معروف به **ابن‌غانم** ، از اکابر صوفیّهٔ قرن هفتم هجرت میباشد واز تألیفات او است :

۱- **الحدیث (القول‌خل) النفیس‌فی‌تفلیس‌ابلیس** درتصوف‌که‌حاوی‌مذاکرات ومناظرات او با ابلیس بوده و درمصر چاپ شده است ۲- **کشف‌الاسرار عن حکم‌الطیور والازهار** که در مصر و قاهره و پاریس چاپ واز زبان‌حال هریك از جماد و حیوان و شکوفه‌ها موعظه و تذکری برای عبرت استفاده‌کرده است . درسال ششصد و شصتم یا هفتاد وهشتم هجرت درگذشت . (کف وص ۱۹۶مط)

**ابن‌الغر** ذیلاً بعنوان **ابن‌الغز** مذکور است .

**ابن‌غراب** در اصطلاح رجالی **علی‌بن عبدالعزیز** است .

**ابن‌الغرابیلی** **محمد بن قاسم** - بعنوان **ابن‌قاسم** خواهدآمد .

**ابن‌غرور** دراصطلاح رجالی **ابوطالب بن غرور** ازمشایخ‌شیخ‌طوسی‌است .

**ابن‌الغضائری** **احمد بن‌حسین بن‌عبیدالله** - که‌کنیه‌اش **ابوالحسین** ، به **ابن‌الغضائری** معروف وگاهی به **غضائری** نیز موصوف میباشد از اکابر وثقات مشایخ امامیّهٔ اوائل قرن پنجم هجرت میباشدکه محتاج بتوثیق وتعدیل نمیباشند واین عنوان **ابن‌الغضائری** درصورت نبودن قرینه بدو منصرف و شیخ طوسی و شیخ نجاشی و نظائر ایشان از وی روایت کرده‌اند ، اقوال او درکتب رجالیّه در مقابل اقوال اکابر علمای رجال مذکور و درجرح و تضعیف روات معروف بوده وگویندکمترکسی است از ثقات‌که از جرح او سالم بماند ودر ردیف احمدین از نخبة‌المقال‌گوید :

**سبط عبیدالله بـن حسین** **وهو غض عدل بغیر مین**

کلمهٔ **غض** درکتب رجالیّه اشاره براو است . وجه نسبت غضائری را هم‌که لقب جدّش عبیدالله است در باب اوّل (القاب) نگارش داده‌ایم و درسال چهارصد و یازدهم هجرت وفات یافت .

(ص ۱۳ ت و ۷۹ و ۲۰۶ هب و ۱۷ ج ۵ ذریعه وکتب رجالیه)

**ابن‌الغضائری** **حسین** - پدر احمدفوق درباب‌اوّل بعنوان **غضائری** مذکوراست.

**ابن‌غیاث‌الدین** **اختیارالدین** - بن غیاث‌الدین حسینی قضی هرات ، **کتاب اساس‌الاقتباس** که مختصری است در امثال و حکم و اقتباسات لطیفه و بامر سلطان حسین میرزا بایقرا تألیف ودر استانبول و قاهره چاپ شده از او است . وی در سال نهصد و بیست و هشتم هجرت درگذشت .

(ص ۱۹۸مط)

**ابن‌فاتك** **مبشر** - بن‌فاتك مصری، مکنّی به‌**ابوالوفاء**،ملقّب به‌**محمودالدوله**، معروف به **ابن‌فاتك**، از افاضل ادبا و اطبّ و حکما میباشدکه در ادبیّات و فنون متنوعهٔ طبّ و حکمت بی‌نظیر و درتحقیق مطالب علمیّه وحیدعصر خود بوده وازتألیفات‌او است :

**۱- اسرارالطب ۲- الاصطلاحات الطبیة ۳- البدایه در منطق ۴- حکمت الهی**

۵- **السنةالضرورية** ۶- **سيرةالمستنصر** ۷- **شرح كتاب منطق** ارسطو ۸- **العقل والجهل** ۹- **مختارالحكم و محاسن‌الكلم** . در اوائل قرن ششم هجرت در قاهره درگذشت .

(ص ۳۵۸ ج ۲ مه)

**ابن‌الفاجر** **مبارك بن فاجر** - بعنوان **ابوالكرم مبارك** مذکورداشتیم .

**ابن‌فارس** **احمد بن فارس** - بن زکریّا بن‌محمد بن‌حبیب، قزوینی رازی، ادیبی‌است نحوی شاعرلغوی، مکنّی‌به **ابوالحسن** یا **ابوالحسین**، معروف به **ابن‌فارس**، فارس مضمار نحو و ادبیّات وبسیاری ازعلوم متداوله‌بود، خصوصاً در لغت‌که گوی سبقت از دیگران ربوده است . با فقها تحدی کرده و مسائلی در لغت نوشته‌که ایشان را بدانها راهی‌نبوده وازفهم آنها عاجز باشند، حریری نیز همین‌رویّه‌را از وی اقتباس نموده و درمقامهٔ سی و دویم از مقامات خود یکصد مسئلهٔ فقهیّه بهمان اسلوب نگاشته است . از یتیمةالدهر ثعالبی نقل‌است‌که ابن‌فارس از اعیان‌علم، جامع لطایف‌کتاب و شعرا و اتقان و تحقیق علما ، دربلاد جبل مانند ابن‌لنکك بوده‌است در عراق و ابن‌خالویه درشام و ابن‌العلاف درفارس و ابوبکر خوارزمی در خراسان .

ابن‌فارس در وضع مقامات‌که معمول به بعضی از ادبای نامی میباشد مبتکربوده و فضیلت تقدّم بردیگران داشت و بدیع‌الزمان همدانی معروف‌که در مقامات نگاری مقتدای حریری است نظم و نسق و اصول مقاماتی را از رسائل ومنشأت همین‌ابن‌فارس اقتباس‌نمود ، بلکه دراوقات اقامت‌او درهمدان تتلمذش هم‌کرد چنانچه‌صاحب‌ابن‌عبّاد سابق‌الذکر نیز ازتلامذهٔ ابن‌فارس‌بوده واز وی روایت‌نموده و صدوق نیز از وی روایت میکند . در معجم‌الادبا گوید ابن‌فارس نخست فقیه شافعی بود سپس مذهب مالکی را اختیار نمود لکن قرائن قطعیه قویه تشیّع وی را مبرهن مینماید، چنانچه شیخ‌طوسی در فهرست خود و ابن‌شهرآشوب هم در معالم‌العلماکه هردو برای شرح حال مصنّفین و مصنّفات شیعه تألیف شده‌اند بشرح حال وی پرداخته‌اند و ابن‌داود نیز درکتاب رجال خود در قسمت نقاتش درج نموده است . در ذریعه (که فهرست مصنّفات شیعه میباشد)

بذکر تألیفات‌او پرداخته ، در اعیان‌الشیعه نیز شرح‌حال اورا نگاشته ودرتنقیح‌المقال هم احتمال عامی بودن اورا تضعیف نموده است . علاوه براینها ، آل‌بویه با آن‌همه تعصّبی‌که نسبت‌بمذهب‌تشیّع داشته‌اند بمعلّمی‌او تن درداده وازهمدان به ری‌احضارش کردند و این امر نیز مؤیّد مرام میباشد و از اشعار ابن‌فارس است :

**وقالوا کیف حالك قلت خیر — تقضی حاجة و تفوت حاج**
**اذا ازدحمت هموم‌الصدر قلنا — عسی یوما یکون لها انفراج**
**ندیمی هرتی و انیس نفسی — دفاتر لی و معشوقی السراج**

---

**اذا کنت فی‌حاجة مرسلا — و انت بها کلف مغرم**
**فارسل حکیما ولا توصه — و ذاك الحکیم هوالدرهم**

---

**قد قال فی‌مامضی حکیم — ما المرء الا باصغریه**
**فقلت قول امرء لبیب — ما المرء الا بدرهمیه**
**من لم یکن معه درهماه — لم یلتفت عرسه الیه**
**و کان من ذله حقیرا — تبول سنوره علیه**

از تألیفات او است :

۱- **الاتباع والمزاوجة** ۲- **اختلاف النحاة** (النحویین خل) ۳- **اخلاق‌النبی ص** ۴- **اصول‌الفقه** ۵- **امثلةالاسجاع** ۶- **الانتصار لثعلب** ۷- **تفسیر اسماءالنبی‌ص** ۸- **حلیة الفقها** ۹- **دارات‌العرب** ۱۰- **دیوان شعر** که درمصر وبیروت و اروپا چاپ ودونسخهٔ خطی‌آن نیز بشمارهٔ ۳۱۰ و ۳۱۲ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است ۱۱- **ذخائر الکلمات** ۱۲- **ذم‌الخطاء فی‌الشعر** ۱۳- **سیرةالنبی ص** ۱۴- **الصاحبی** یا **فقه‌اللغة** که برای صاحب بن عباد تألیف و درقاهره چاپ ویك‌نسخهٔ خطی‌آن نیزکه در سیصد وهشتاد ودویم هجرت نوشته شده در استانبول موجود است ۱۵- **العم والخال** ۱۶- **غریب‌القرآن** یا **غریب اعراب القرآن** ۱۷- **الفصیح** ۱۸- **فقه‌اللغة** که‌بنام‌**صاحبی** مذکورشد ۱۹- **مجمل‌اللغة** که بااختصارش فوائد بسیاری را مشتمل و صاحب قاموس بذکر اوهام و اشتباهات وی برداخته ومع‌ذلك‌بسیارش تجلیل مینماید ۲۰- **مقاییس‌اللغة** ۲۱- **مقدمةفی‌النحو** ۲۲- **مقدمةفی‌الفرائض** وغیراینها .

بسال سیصد و هفتاد و پنجم یا نودم یا نود و سیّم یا نود و پنجم هجرت در حصاری از محلّه‌ای محمدیه نام از ری وفات یافته و درمقابل قبر قاضی علی‌بن عبدالعزیزجرجانی دفن شده است .

(ص ۶۴ ت و ۸۰ هب و ۲۱۵ ج ۱۰ عن و ۳۷ ج ۱ کا و ۵۱۱ ج ۲ مه وغیره)

**ابن‌فارس** **احمد بن فارس** - بن یوسف بعنوان **شدیاق** نگارش یافته است .

**ابن‌الفارسی** **محمد بن احمد** - درباب‌اوّل(القاب) بعنوان **فتال** مذکور است .

**ابن‌الفارض** **عمر بن علی** - بن مرشد بن علی ، یا عمر بن حسن بن علی بن رشید ، یا عمر بن فارض ، یا عمر بن علی بن فارض، یا عمرو بن علی بن مرشد، اندلسی مغربی ، حموی‌ّ الاصل، مصری‌ّ المسکن والمدفن والولادة، **ابوالحفص** یا **ابوالقاسم** الکنیة ، **ابن‌الفارض** الشّهرة ، **شرف‌الدین** اللّقب ، ازاکابر عرفا و شعرا و مشایخ متصوفه نامدار ، بسیار باتمکین و وقار ، در مجاس او تمامی حضار ساکت و صامت بوده و نزد مصریّین نهایت احترام داشته است . وقت راه رفتن ، مردم ازدحام می‌کردند ودرخواست دعای‌خیر وبرکت می‌نمودند . اوقاتی‌که درمکّهٔ معظّمه اقامت داشته روز و شب بیابان‌گرد بود ، با وحشیان صحرا انس می‌گرفت وبدین معنی اشاره‌کرده است :

**وابعدنی عن اربع بعد اربعی** **شبابی و عقلی و ارتیاحی وصحتی**
**فلی بعد اوطانی سکون الی‌الفلا** **وبالوحش انسی اذمن‌الانس‌وحشتی**
**اخذتم فؤادی وهو بعضی عندکم** **فما ضرکم ان تبتعوه بجملتی**

اشعارش بسیار لطیف و ظریف و ملیح وفصیح بود وبس جای شگفت‌است‌که معانی‌دقیقه و رموز ونکات رقیقهٔ عرفان وتصوف را با انواع محسنات لفظیّه ومعنویّهٔ بدیعیّه توأم ساخته است . از اشعار وآثار قلمی ابن‌الفارض است :

**۱- دیوان شعر** که بارها درمصر وبیروت وغیره چاپ‌شده‌است **۲- قصیدهٔ تائیه صغری** درتصوف‌که چهل و پنج بیت بوده و مطلع‌آن اینست :

**نعم بالصبا قلبی صبا لاحبتی** **فیا حبذا ذاك الشذاحین هبت**

**۳- قصیدهٔ تائیه‌کبری** نیز درتصوف‌که بششصد یا هفتصد وپنجاه بیت مشتمل وحاوی تمامی‌حالات سیر و سلوك و اصطلاحات عرفا و صوفیه ومحل توجه فحول و اکابر بوده و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند و ازمهمات قصائد مشهوره میباشد ودرایران وبا ترجمهٔ‌آلمانی در وین‌چاپ وحسب‌الامر رؤیائی حضرت رسالت ص نام اولی‌آنراکه **لوائح‌الجنان و روائح‌الجنان** بوده به **نظم‌السلوك** تبدیل داده است **۴- قصیدهٔ فائیه** که چهل ونه ببت‌بوده ودرجلد سیم‌کشکول بهائی مذکوراست **۵- قصیدهٔ یائیه** .

اقوال ارباب تراجم دربارهٔ وی تفریطا و افراطا مختلف است ، بعضی از ایشان محکوم بفسق ، بلکه زندقه وکفر و الحاد و حلول و اتحادش کرده‌اند و برخی زیاده از حدّش ستوده و غرائب وکرامات بسیاری بدو منسوب واز متبحّرین علوم دینیّه وفنون عرفان وتصوف و سیر و سلوك وطریقت وحقیقت دانسته‌اند وازجملهٔ مجذوبینش شمرده وگویندکه تمامی اشعار خود را درهمان حال جذبه و محو وفنا فی‌الله و بیخودی نظم کرده است ، بلکه جمعی بتشیّع وی رفته و شیخ بهائی هم در چندین جا از جلد سیّم کشکول با ترحم و دعای خیر یادش کرده است و ازبعض ابیات قصیدهٔ تائیه او هم استشمام رایحه تشیّع میشود .

**ومن‌مذهبی فی‌الحث بآلال مذهبی　　وان ملت یوما عنه فارقت ملتی**

گروهی چنانچه طریق احتیاط و سلامت است سکوت ورزیده و قضاوت نکرده‌اند .

**وجه‌ابن‌الفارض گفتن** صاحب‌ترجمه بنوشتهٔ قاضی نورالله بجهت لقب‌فارض داشتن پدرش‌علی میباشدکه درعلم فرائض متخصّص بوده‌است . ابن‌خلّکان نیزگوید فارض‌کسی راگویندکه فروض و وظائف وحقوق لازمه زنان‌راکه برذمّه مردان‌ثابت‌است مینویسد دیگر چیزی نگفته وظاهرآن نیزآن‌است‌که فارض لقب پدرش علی بوده‌است وبهرحال بعضی از ارباب تراجم بهمین جهت اورا عمر بن فارض نوشته‌اند چنانچه درصدرعنوان اشاره‌نمودیم واما عمرو بودن نام‌او فقط در روضات است ودرمدارك دیگر عمرمیباشد .

وفات‌ابن‌الفارض بسال ششصد و سی و دویم هجری قمری درپنجاه وهفت یاهفتاد و هفت سالگی درقاهره مصر واقع شد و درقرافه مدفون گردید ، قبرش معروف و مزار اهل مصر بوده و جملهٔ : **خداآگاه=۶۳۲** مادّهٔ تاریخ وفات اه ا.

(کف وص ۶۵۳ ج ۱ س و ۵۰۵ ت و ۴۱۷ ج ۱ کا و ۴۴۹ ج ۲ مه و ۱۳۳ لس و ۴۰ ج ۱ فع و ۸۰ هب و ۳۸۰ ض وغیره)

**ابن‌فاضل**　**محمدبن‌جریر بن‌رستم** - بعنوان‌**طبری‌ابن‌جریرشیعی** مذکور است.

**ابن‌الفتی**　**سلیمان بن عبدالله** - مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف‌به **ابن‌الفتی** ، ادیب نحوی لغوی ، از فضلای قرن ششم هجری ری میباشدکه

علوم ادبیّه را در بغداد از ثمانینی اخذکرد ، باصفهان رفته و درپانصد وهفتاد و پنجم هجرت درآنجا درگذشته واز او است :

**تذلل لمن ان تذلل لـه — رأی ذاك للفضل لاللبلـه**

**وجانب صداقه من لم یزل — علی الاصدقاء یری‌الفضل له**

(ص۲۵۱ ج۱۱ جم)

**ابن‌الفخر** **علی بن عیسی** - بعنوان **اربلی** درباباوّل (القاب) مذکور است .

**ابن‌الفرائقی** **احمد بن طبیب** - سرخسی ، معروف به **ابن‌الفرائقی** ، ازمشاهیر فصحاء و بلغای عامّه میباشدکه درعلم آثار و سیر هم خبیر، در فنون‌حکمت بصیر، ازمقرّبین معتضد بالله عباسی، تألیفاتی بدو منسوب وبالحاد و زندقه میگرائیده است . وی درسال دویست و هشتاد و ششم هجرت بامر معتضد مقتول گردید.

(ص ۹۸ ج ۳ جم)

**ابن‌فراموز** **محمد بن فراموز** - در بـاب اوّل (القاب) بعنوان **خسرو** مذکور است .

**ابن‌فرحون‌یافرهون** **ابراهیم بن‌علی** - بعنوان **برهان‌الدین** درباب‌القاب مذکوراست.

**ابن‌فرشته** **عبداللطیف بن عبدالعزیز بن‌فرشته** - ملقّب‌به **عزالدین**، معروف‌به **ابن‌فرشته**، فقیهی‌است حنفی محقّق مدقّق ، باکثرت قوهٔ‌حافظه مشهور، درحل‌مشکلات‌علمیّه متمهّر، **شرح المنار** و **مبارق‌الازهار فی‌شرح شارق‌الانوار** که هردو در استانبول چاپ شده ازتألیفات‌او بوده‌است‌که اوّلی دراصول فقه وشرح‌کتاب منارابوالبرکات‌نسفی‌است . صاحب‌ترجمه درسال‌هشتصد وهشتاد وپنجم هجرت درگذشت و ازآن روکه فرشته بپارسی **مَلَكْ**(بفتح لام) را گویند به **ابن ملك** نیز معروف است .

(ص ۱۰۷ فوائدالبهیه و متفرقه)

**ابن‌الفرضی** **عبدالله بن‌محمد** - بن یوسف بن نصر فرضی‌ازدی اندلسی‌قرطبی، مکنّی بـه **ابوالولید** و **ابومحمد**، معروف بـه **ابن‌الفرضی** ، فقیه

محدّث حافظ رجالی قاضی ادیب شاعر، از افاضل اوائل قرن پنجم هجری شهر قرطبه از بلاد اندلس بوده و مدتی در شهر بلنسیه ازآن نواحی قضاوت نموده است و از تألیفات او است :

**۱- اخبار شعراء اندلس ۲- تاریخ علماء اندلس ۳- المؤتلف والمختلف**

عاقبت دراثر دعای خودکه دست براستار کعبه ، توفیق شهادت را از درگاه خداوندی مسئلت نموده بوده روز دوشنبه ششم شوال چهارصد و سیّم هجرت درپنجاه ودو سالگی مقتول بربریان شد ، سه روز بهمان حال در خانهٔ خود مانده و شکل و صورتش تغییر یافت ، بعد ازآن بی‌غسل و نماز وکفن بخاکش سپردند و از او است :

**اسیر الخطایا عند بابك واقف — علی و جل مما به انت عارف**
**یخاف ذنوبا لم یغب عنك غیبها — ویرجوك فیها وهو راج و خائف**
**فیا سیدی لاتخزنی فی‌صحیفتی — اذانشرت یوم‌الحساب والصحائف**
**وکن مونسی فی‌ظلمة القبر عندما — یصد ذووالقربی و یجفو الموالف**

(ص ۲۹۰ ج ۱ کا و ۳۲۱ ج ۱ ع و ۶۵۳ ج ۱ س)

**ابن‌فرقد** دراصطلاح رجالی، هریك‌از داود وعبدالمجید وعبدالرحمن و یزید اولاد فرقد است وبا نبودن‌قرینه ظاهراً آخری مراد است.

**ابن‌فرکاح** **عبدالرحمن** - بن ابراهیم بن‌سباع عزازی ، ملقّب به **تاج‌الدین،** از اکابر فقهای شافعیّه میباشدکه برمعاصرین خود مقدّم بود ، در سال ششصد و نودم هجرت در دمشق شام درگذشته ودر مقبرهٔ باب‌الصغیر دفن شد .

(ص ۱۷ ج ۵ فع)

**ابن‌فرهون** **همان‌ابن‌فرحون** - سابق‌الذکر است‌که به های‌هوّز نوشته‌است .

**ابن‌الفریعة** حسان بن ثابت سابق‌الذکر است و رجوع بدانجا نمایند.

**ابن‌الفصیح** **احمد بن علی بن‌احمد** - همدانی ، ملقّب به **فخرالدین،** مکنّی به **ابوطالب** ، معروف به **ابن‌الفصیح** ، از اکابر علمای جامع علوم عقلیّه و نقلیّه میباشد . ریاست مذهبی درعهد خود به

ابوحنیفه تدریس میکرده است . **نظم‌السراجیة** درفرائض و**نظم‌الکنز** و **نظم‌المنار** دراصول فقه و **نظم‌النافع** ازآثار قلمی او است . بسال هفتصد و پنجاه و پنجم هجری قمری در هفتاد وپنج سالگی درگذشت . (ص ۲۶ فوائدالبهیة)

**ابن‌فضال** (بصیغهٔمبالغه) ـ دراصطلاح‌رجالی، عنوان چندتن‌ازاولاد فضال بن عمر بن ایمن از موالی عکرمة بن ربعی میباشد :

۱- **احمد بن حسن بن علی بن‌فضال** ۲- **حسن بن علی بن‌فضال** که این‌عنوان در وی مشهورتر از دیگران است ۳- **علی بن حسن بن علی بن فضال** ۴- **علی بن فضال** ۵- **محمد بن حسن بن‌علی بن‌فضال** . با اینکه مذهب فطحی داشته‌اند از موثقین روات میباشند ، روایات ایشان محل اعتماد بوده و بعضی از ایشان ازآن مذهب منصرف و بعقائد حقّهٔ امامیّه معتقد شده‌اند و تمامی مراتب را موکول بکتب رجالیّه میدارد .

**ابن‌الفضل** **هبة‌الله بن فضل** ـ بعنوان **ابن‌القطان** خواهدآمد .

**ابن‌فضل‌الله** **احمد بن یحیی** ـ یا محیی‌الدین بن فضل‌الله بن احمد بن یحیی عدوی مصری ، عمریّ‌النسب ، شهاب‌الدین اللّقب ، **ابوالعباس** الکنیة ، کاتب دمشقی و ابن‌فضل‌الله الشّهرة ، ازافاضل قرن هشتم هجرت میباشدکه در ادبیّات و شعر و انشا وحید عصر خود بود ، در هیئت و اسطرلاب و تاریخ و جغرافیا خصوصاً درتاریخ هند و ترك و مغول نیز دستی توانا داشته و از تألیفات او است :

۱- **الدعوة المستجابة** ۲- **دمعة‌الباکی و یقظة‌الساهی** ۳- **سفرة السافر** ۴- **صبابة المشتاق** در مدایح نبویه ۵- **فواضل‌السمر فی‌فضائل آل عمر** که چهار مجلد است ۶- **مسالك الابصار فی‌ممالك‌الامصار** که بیست‌جلد بزرگ‌است ۷- **نفحة‌الروض** وبسال هفتصد و چهل و نهم هجری قمری در چهل و نه سالگی در مصر درگذشت .

(کف و ۶۵۴ ج ۱ س)

**ابن‌الفقیه** **احمد بن فقیه** ـ یا احمد بن محمد بن‌اسحق‌بن‌ابراهیم‌همدانی، طباطبائی، مکنّی به **ابوبکر** یا **ابوعبدالله** ، معروف‌به **ابن‌الفقیه**، در اوائل قرن چهارم هجرت از اکابر جغرافیّین و اهل ادب بوده وازتألیفات او است:

**کتاب‌البلدان** یا **مختصر کتاب‌البلدان** که در لیدن چاپ و بعداز وفات معتضد شانزدهمین خلیفهٔ عباسی (۲۷۹هـ ق = **رعط**) تألیف شده و بجز موارد نادره نامی از بغداد نبرده و فقط بلاد عظیمه را ذکر کرده‌است . سال وفاتش بدست نیامد و نام اورا درقاموس‌الاعلام احمد بن فقیه نوشته و ظاهرآن است که پدرش محمد ، ملقّب به فقیه بوده است .

(ص ۷۹۰ ج ۱ س و ۲۰۳ ج ۲ ع و ۱۹۹ ج ۴ جم)

**ابن‌الفقیه** **عبدالواحدبن‌ابراهیم**- مکنّی به **ابومنصور** ومعروف به **ابن‌الفقیه** از مشاهیر محدّثین و ادبا بوده واز او است :

**و من‌العجائب ان قلبی یشتکی      شوقا الیك و انت فیه مقیم**

در سال ششصد و سی وششم هجری قمری درگذشت .

(ص ۶۵۴ ج ۱ س)

**ابن‌فلاح** **منصور** - بن فلاح بن محمد یمنی نحوی ، معروف‌به **ابن‌فلاح**، ملقّب به **تقی‌الدین**، از ادبای قرن هفتم هجرت میباشد و از تألیفات او است :

۱- **الکافی** که دلالت بمعرفت وی دراصول‌فقه هم دارد چنانچه درروضات‌گفته و ظاهر کشف‌الظّنون آنکه‌کافی ابن‌فلاح درنحو است ودور نیست‌که دوکتاب‌کافی نام‌داشته باشد ۲- **المغنی** درنحو و درسال ششصد و هشتادم هجرت درگذشت .

(کف و سطر ۳۴ ص ۴۵۶ ت)

**ابن‌الفناری** **محمد بن حمزة** - درباب‌القاب‌بعنوان **فناری** محمد مذکوراست.

**ابن‌فندق** **علی بن زید** - درباب‌القاب‌بعنوان **بیهقی علی‌بن‌زید** مذکوراست.

**ابن‌فورجه** **محمد بن‌حمد** - بن محمد بن عبدالله بن محمود بن فورجه ، یا محمد بن حمزة بن فورجه ، یاآنکه نام ونسبش موافق‌روضات حمد بن محمد بن‌عبدالله بن‌فورجه میباشد . بهرحال دراصل‌بروجردی ویا بقول ثعالبی اصفهانی بوده ودر ری اقامت داشت ، ادیبی‌است فاضل نحوی لغوی ازافاضل قرن‌پنجم

هجرت‌که درنظم و نثر مبرّز بوده واز تألیفات او است :

۱- **التجنی علی ابن‌جنی** ۲- **الفتح علی ابی‌الفتح ابن‌جنی** که در رد ابن‌جنی بوده واز اشعار او است :

**ایها القـاتلی بعینیه رفقا ... انما یستحق ذامن قلاکا**
**اکثر اللائمون فیك عتابی ... انا واللائمون فیك فداکا**
**ان لی غیرة علیك من اسمی ... انــه دائما یقبــل فــاکا**

در روضات این شعر را هم مؤید **حمد** بودن نام او گرفته‌است .

ولادت او در ذیحجهٔ سال سیصد و سی تمام بوده و سال وفاتش بدست نیامد و بقول کشف‌الظنّون و ثعالبی درسال چهارصد و بیست وهفتم زنده بوده است . اما زنده بودن‌او درسال‌چهارصد وپنجاه وپنجم هجرت چنانچه درمعجم‌الادبا میباشد مستبعداست.

**لفظ فورجه** ، بتصریح روضات، بضمّ فا و سکون واو و فتح و تشدید رای‌بی‌نقطه است ، لکن در قاموس‌الاعلام با زای نقطه‌دار نوشته شده است .

(کف وص ۱۸ ج ۱۸ جم و سطر ۳۶ ص ۲۶۲ ت و ۶۵۴ ج ۱ س)

**ابن‌فورك** **محمد بن حسن** - یا حسین بن فورك (بروزن دوزخ) ادیب‌نحوی فاضل متکلّم اصولی عارف واعظ زاهد اصفهانی ، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن‌فورك** ، مدتی در عراق مشغول تدریس بوده پس به ری رفت ، اخیراً بحسب درخواست کتبی اهالی نیشابور بآن نواحی عزیمت کرد ومورد محبّت و اخلاص فوق‌العاده گردید . برای او خانه و مدرسه تهیه‌کردند او نیز در اثر قدردانی اهالی بنشر بسیاری ازعلوم متنوعه موفق شد . برای مناظرهٔ مذهبی بغزنه دعوت‌گردید، در اثنای مراجعت در سال چهارصد و ششم یا چهل و ششم هجرت مسموماً درگذشت و جنازه‌اش بنیشابور نقل و درمحلّهٔ حیره مدفون شد .

قبرش معروف و مزار و بقرینهٔ معاصر بودن او با صاحب ابن‌عبّاد (متوفی بسال ۳۸۵ه ق = **شفه**)چنانچه بعضی ازاجلّه نوشته‌اند تاریخ‌اوّلی مذکور اقرب‌بصحت‌است. از تألیفات او است : **المشکل فی‌الحدیث** ویك نسخه ازآن‌که درسال ششصد وهفتم‌هجرت

نوشته شده برقم۶۲۸ درخزانهٔ بانگی‌فور موجود است وغیرا ین‌که تا **صد تألیف** دراصول فقه و اصول دین و معانی قرآن وموضوعات دیگر بدو منسوب میباشد و رجوع بعنوان اسفراینی ابراهیم بن محمد بن ابراهیم نیز نمایند .

(ص ۶۵۴ ج۱س و ۸۱هب و۷۱۴ت و۵۶ ج۲کا و۴۴ و ۶۴ تذکرةالنوادر)

**ابن‌الفوطی**

**شیخ عبدالرزاق** - بن احمد بن محمد بن محمد بن احمد بن عمر بن محمد بن محمود بن احمد بن محمد بن مفضل‌بن‌عباس بن عبدالله بن معن بن زائده شیبانی ابن‌الصابونی ، مروزیّ الاصل ، بغدادیّ المسکن، **ابوالفضل** الکنیة ، **ابن‌الفوطی** الشّهرة ، **جمال‌الدین یاکمال‌الدین** اللّقب ، نسبش موافق آنچه از درر کامنه نقل شد با دوازده واسطه به معن بن زائده میرسد وچنانچه ازنسب مذکور روشن میگرددگاهی به **ابن‌الصابونی** هم متّصف بلکه درقاموس‌الاعلام فقط بهمین عنوان مذکورش داشته است بهرحال وی از مشاهیر محدّثین و مورّخین و افاضل ادبای اوائل قرن هشتم هجرت میباشدکه درمنطق و علوم اوائل و فنون حکمت خبیر، ذهنی نقّاد و طبعی وقّاد داشت ، بهردو زبان عربی و فارسی شعر خوب میگفت ، خطّش نیز بسیار ممتاز و خوب و مانند خط خطّاط شهیر ابن‌البواب بوده است . وی در عداد مشاهیرخطّاطین معدود وبسیارسریع‌القلم بود، روزی چهارجزوه با خط خوب مینوشت، بسا بودی‌که برپشت خوابیده و دست بطرف سقف خانه کتابت میکرد وبسیاری ازکتب قدیمه را با خط ملیح خود استنساخ کرده است . یك‌نسخه ازکتاب خریدةالقصر عماد کاتب‌که با خط ابن‌الفوطی و چهار مجلّد بزرگ بوده بدست ابن‌حجر رسید ، اتحاف صاحب یمنش کرده و بانعامات بسیاری نایل‌گردید .

ابن‌الفوطی در فاجعهٔ بغداد و تسلّط مغول اسیر شد و باستخدام ازطرف خواجه نصیر طوسی موفق‌آمد ، سالها ازآن یگانه فیلاسوف اسلامی تتلمذکرده و اساس منطق و فلسفه و علوم متنوعه را متقن داشت ، مدتی هم مباشرکتابخانه و خزانهٔ رصد مراغه (که چهارصد هزارکتاب داشته) گردید ، بعد ازمراجعت ببغداد نیز تاآخرعمرکتبدار

مدرسهٔ مستنصریهٔ آنجا بود اینك بمطالعات کتب بسیار تاریخی وغیره موفق شد و بالخصوص در تراجم احوال اکابر و تواریخ و اخبار و سیر باطلاعات وافره نائل آمد و تألیفات طریفه‌ای در صفحهٔ روزگار بیادگار گذاشت :

**۱- تاریخ‌الحوادث من آدم الی خراب بغداد ۲- تذکرة الرصد** که تواریخ رصدخانهٔ شهر مراغهٔ آذربایجان ایران راکه بفاصلهٔ یك سال از فتح بغداد ازطرف خواجه نصیرالدین طوسی تأسیس یافته‌بوده حاوی وفوائد علمیه وتاریخیه بسیاری را مشتمل است **۳- تلخیص مجمع‌الاداب** ذیل که از انفس کتب بوده و یك نسخه فوتوگرافی آن درکتابخانهٔ معارف بغداد موجود است **۴- تلقیح‌الافهام فی‌المختلف والمؤتلف** که مجدول است **۵- الحوادث الواقعة** (الجامعة خل) **والتجارب النافعة فی‌الماة السابعة** که دربغداد چاپ و حاوی بعضی از وقایع مهمه قرن هفتم است **۶- دررالاصداف فی‌غررالاوصاف** که بترتیب مراحل وجود از مبدأ تا معاد مرتب و بیست مجلد است **۷- الدرر الناصعة فی‌شعراء الماة السابعة ۸- مجمع‌الاداب فی‌معجم‌الاسماء والالقاب ۹- معجم‌الشیوخ** وغیرها .

**وفات‌ابن‌فوطی** در سیّم محرّم هفتصد و بیست و سیّم هجری قمری درهشتاد ویك سالگی در بغداد واقع و درمقبرهٔ شونیزیه مدفون گردید . ظاهر بعض کلمات ذریعه آنکه صابونی لقب جدّش محمد بوده و ابن‌صابونی گفتن او نیز بهمین‌جهت است . **فوطی** هم که با فای مضمومه میباشد (نه با قاف یا غین نقطه‌دار چنانچه بعضی توهّم کرده‌اند) لقب جدّ مادری او میباشدکه لنگی وفوطه فروش بوده‌است . اما مذهب او بزعم بعضی معتزلی شافعی بوده ولکن صاحب ذریعه بتشیّع وی رفته وشاید تتلمذ وشدّت اهتمام او بحال خواجه و ارتباط او با علمای شیعه نیز قرینه تشیّع باشد و قضاوت موکول بکتب دیگر است .

(کف و ذریعه وص ۶۴۰ ج ۱ س و ۳۶۴ ج ۲ کمن)

**ابن‌الفوطیة**

**محمد بن عمر بن عبدالعزیز** - بعنوان **ابن‌القوطیة** ( با قاف ) خواهدآمد .

**ابن‌فهد**

**احمد** - بن فهد بن حسن بن محمد بن ادریس احسائی مقری، ملقّب به **شهاب‌الدین** ، معروف به **ابن‌فهد** ، از ثقات علما وفقهای امامیّهٔ اوائل قرن نهم هجرت واز تلامذه شیخ احمد **ابن‌المتوج** بحرانی آتی‌الذکر بوده

وازتألیفات او است : **خلاصة‌التنقیح فی‌المذاهب الحق الصحیح** که درفقه‌امامیّه ودومجلّد بزرگ و شرح ارشاد علاّمهٔ حلّی است و جلد دویم‌آن‌که از نکاح تا آخر دیات میباشد بنظر صاحب ذریعه رسیده است و مؤلف درآخرآن خود را بدین روش معرفی مینماید این‌کتاب خلاصةالتنقیح بدست مؤلف خود احمد بن محمد بن فهد بن حسن بن محمد بن ادریس در بیست و سیّم رمضان هشتصد و ششم هجرت بپایان رسید وبنابراین، این ابن‌فهد نیز مثل ابن‌فهد حلّی مذکور ذیل احمد پسر محمد بن‌فهد میباشد چون دراسم و زمان و اساتید ومشایخ روایت و اشتهار بابن‌فهد و تألیف شرح ارشاد متحد ومشترك هستند، لـذا در اغلب موارد منشأ اشتبـاه اسمی شده و هردو را یکی پنداشته وکتـاب خلاصةالتنقیح مذکور را از ابن‌فهد مذکور ذیل دانند لکن علاوه برتألیفات‌ایشان‌قیود مقری و احسائی و لقب شهاب‌الدین و نبودن کنیه و پدر بودن فهد در اینجـا و حلّی و اسدی ولقب جمال‌الدین وکنیهٔ ابوالعباس داشتن و جد بودن فهد درابن‌فهد حلّی ذیل در امتیاز و تعدّد ایشان کافی و علاوه برهمهٔ اینها صاحب ترجمه (ابن‌فهد احسائی) در حلّه معروف و ابن‌فهد حلّی ذیل درکربلا مشهور است . سال وفات و مشخّص دیـگری از همین ابن‌فهد احسائی بدست نیامد .

(ذریعه و تنقیح‌المقال وص ۲۱ ت و ۲۳۸ ج ۱۰ عن وغیره)

**ابن‌فهد**

**احمد** ـ بن محمد بن فهد اسدی حلّی ، ملقّب به **جمال‌الدین** ، مکنّی به **ابوالعباس** ، معروف‌به **ابن‌فهد** ، ازاکابر و اعیان‌علمای امامیّهٔ قرن نهم هجرت میباشدکـه فقیه فـاضل محدّث کامل عـابد زاهد ثقـه و صـالح مرتاض ، حاوی فروع و اصول ، جامع معقول و منقول ، در فضائـل وکمالات ظاهر و باطن و لفظ و معنی و علم و عمل و فضل و عرفان و زهد و تقوی شهرهٔ آفـاق میباشد و تألیفات او بهترین معرّف تمامی مقامات علمی و عملی وی بوده و حاکی از بعض عوالم دیـگرش نیز میباشد :

**۱ـ آداب‌الداعی ۲ـ الادعیة والختـوم ۳ـ استخراج الحوادث و بعض الـوقایع**

**المستقبلة من کلام امیرالمؤمنین ع فی‌ما انشأه فی‌صفین بعد شهادة عمار بن یاسر** که خروج چنگیزخان و ظهور شاه اسمعیل صفوی و پاره‌ای اسرار علوم غریبه و وقایع آینده را حاوی و همهٔ آنها را ازکلام معجز نظام حضرت علی ع که در صفین بعدازشهادت عمار یاسر فرموده استنباط کرده است . موافق آنچه از ریاض‌العلما و مجالس‌المؤمنین نقل شده سید محمد بن‌فلاح مشعشعی (متوفی بسال ۸۷۰ھ ق = ضع) که از تلامذهٔ ابن‌فهد و جد اعلای سیدعلی‌خان‌حویزی‌سابق‌الذکر میباشد ببعضی ازآنها اطلاع یافت و بواسطهٔ اعمال‌آنها درغرض شخصی وهوا وهوس نفسانی منتهی بالحاد و اظهار دعاوی باطله‌گردید **۴- اسرارالصلوة ۵- تاریخ‌الائمة ۶- التحریر** در فقه **۷- التحصین‌فی‌صفات‌العارفین من‌العزلة والخمول بالاسانید‌المتلقاة عن‌آل‌الرسول ۸- ترجمة الصلوة** دربیان معانی اقوال و افعال نماز **۹- تعیین ساعات‌اللیل و تشخیصها بمنازل‌القمر ۱۰- جامع‌الدقائق وکاشف الحقائق** که نام دیگر مهذب مذکور ذیل است **۱۱- الدر الفرید فی‌التوحید ۱۲- الدرالنضید فی‌فقه الصلوة ۱۳- شرح ارشاد علامه** که نامش **المقتصر** است **۱۴- شرح الفیهٔ شهید ۱۵- عدة‌الداعی و نجاح‌الساعی** که درایران چاپ وسه نسخهٔ خطی‌آن نیز بشماره‌های ۲۱۳۷ و ۲۱۳۸ و ۲۱۴۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است **۱۶- فقه‌الصلوة ۱۷- کفایة‌المحتاج فی‌مسائل الحاج ۱۸- اللمعة‌الجلیة فی‌معرفة‌النیة ۱۹- المسائل البحرانیات ۲۰- المسائل الشامیات ۲۱- مصباح المبتدی و هدایة‌المهتدی** (المقتدی خا) **۲۲- المقتصر فی‌شرح الارشاد ۲۳- الموجزالحاوی ۲۴- المهذب البارع فی‌شرح المختصر النافع .**

گویندکه ابن‌فهد حضرت امیرالمؤمنین ع را در خواب دیدکه دست در دست علم‌الهدی بود ، هردو لباس حریر سبزرنگ دربرداشتند، در روضهٔ مطهّرهٔ علویه سیر میکردند، ابن‌فهدسلام‌کرد وبعدازجواب سلام، علم‌الهدی‌گفت: **اهلا بناصرنا اهل‌البیت** سپس اسامی تألیفات اورا استفسار نمود، بعداز ذکرآنها فرمودکتاب دیگری‌که مشتمل برتحریر مسائل و تسهیل طرق و دلائل باشد تألیف داده و بدین‌جمله : **بسم‌الله‌الرحمن الرحیم الحمدلله المقدس بکماله عن مشابهة المخلوقات** افتتاح کن ابن‌فهد گوید بعد از بیداری کتاب **تحریر** را تألیف کرده و بهمان جمله افتتاح نمودم . نیز ازکتاب تکملة الرجال شیخ عبدالنبی کاظمی نقل استکه ابی‌فهد در زمان میرزا اسبند ترکمان، والی عراق با علمای عامّه مناظرهٔ مذهبی‌کرد و ایشان از جواب درماندند ، والی نیز بهمین جهت شیعه شده و خطبه و سکّه را بااسامی ائمّهٔ معصومین ع مزیّن‌گردانید .

وفات ابن‌فهد بسال هشتصد و چهل و یکم هجری قمری درهشتاد و پنج سالگی درکربلای معلّی واقع شد ، قبر شریفش نزدیك‌خیمه‌گاه معروف ،کراماتی ازآن‌منقول و محل تعظیم و تبرّك اهل تقوی‌بوده و ازباطن وی استمداد می‌نمایند . صاحب ریاض نیز مکرّر بزیارتش رفته و تبرّك می‌جسته است و درنخبةالمقال گوید :

**و احمد بن فهد الحلی اجل** **مقبضه(الخیر=۸۴۱)وعمره(نهل=۸۵)**

(ذریعه وص ۲۰ ت و۸۱ هب و ۲۲۶ ج ۱ مه وتنقیح‌المقال و۲۳۸ ج۱۰عن وغیره)

**ابن‌فهد** **محمود بن سلیمان بن‌فهد** - درباب اوّل بعنوان‌**شهاب‌الدین محمود** مذکوراست .

**ابن‌فیروز** **معروف بن فیروز** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **کرخی معروف** مذکوراست .

**ابن‌فیره** **قاسم بن‌فیره**- درباب‌اوّل(القاب)بعنوان‌**شاطبی قاسم** مذکوراست.

**ابن‌قائد** **محمد** - بن قائد اوانی ، از مریدان شیخ عبدالقادرگیلانی و از اکابر عرفا و صوفیّه میباشدکه شیخ ، اورا **معربدالحضرة** گفته واز **منفردین** اش میشمرده است . منفردین در اصطلاح ایشان جماعتی را گویندکه از قطب خارج و بی‌واسطهٔ قطب از درگاه فیّاض حقیقی اخذ فیض نمایند ، حضرت خضر وحضرت‌خاتم‌الانبیاء ص را هم پیش‌از بعثت ازایشان دانند. ابن‌قائددرسال پ نصد وهفتاد وششم‌هجرت درگذشت وهریك ازدوجملهٔ : **محمدآفتاب = ۵۷۶ و سردارعالی = ۵۷۶** مادّهٔ‌تاریخ‌او است . **اوانی** منسوب به موضع **اوان** نامی‌است نزدیکی‌مدینه ویا شهرکی اوانا نامی است از توابع دجیل در ده فرسخی بغداد .

(صد وص ۱۰۵ ج ۱ خه و ۳۹۱ ج ۲مه)

**ابن‌قاسم** **عبدالرحمن بن‌قاسم** - بعنوان‌**عتقی** درباب‌القاب‌نگارش‌یافته‌است.

**ابن‌قاسم** **محمد بن قاسم** - فقیه‌شفعی‌غزی، مکنّی‌به **ابوعبدالله** ، ملقّب‌به **شمس‌الدین** ، معروف به **ابن‌قاسم** و **ابن‌الغرابیلی** ، از تلامذهٔ

جلال‌الدین محلی میباشدکه ولادتش در شهر غزّه (بروزن مکّه) در اقصای بلاد شام در دوفرسخی عسقلان واقع شد وبسال نهصد وهیجدهم هجری درگذشت . **کتاب فتح‌القریب المجیب فی‌شرح الفاظ التقریب** که بارها درمصر وقاهره چاپ شده تألیف او است واصل کتاب تقریب از ابوشجاع‌اصفهانی‌است . (ص ۱۴۱۶مط)

**ابن‌قاسم**

**محمد بن محمد** - بن حسن بن قاسم سیدحسینی عاملی جزینی عیناثی ، معروف به **ابن‌قاسم** ، محدّث حافظ واعظ جلیل‌القدر عالم فاضل صالح عابد زاهد ادیب شاعر، از اسباط شهید ثانی و از افاضل قرن یازدهم هجرت میباشدکه مادر مادرش دختر شهید بوده وازتألیفات او است :

۱- **الاثنی‌عشریة فی‌المواعظ العددیة** که درنهم رجب هزار وشصت وهشتم هجرت‌تألیف آن خاتمه یافته است ۲- **ادب‌النفس** ۳- **حدائق‌الابرار و حقائق‌الاخبار** که درهزار وهشتاد و یکم هجرت تألیف شده است ۴- **فوائدالعلما وفرائدالحکما** ۵- **المنظوم‌الفصیح والمنثور الصحیح** (الصریح خل) و اشعار بسیاری در موعظه‌گفته واز او است :

**المرء لایجزی بغیر سعیه — اذ لیس للانسان الا ماسعی**
**و اعلم بان‌کل من فوق‌الثری — لابد من مصیره الی البلاء**
**وکل الی‌الله الامور تسترح — وعد الی مدح‌الحبیب المجتبی**
**و اثن علی اخیه و ابن‌عمه — قسیم دارالخلد حقا و لظی**
**والحسن‌المسموم ظلماً والحسین السید السبط شهید کربلا**

سال وفاتش بدست نیامد . (ذریعه وص ۸۲هب وغیره)

**ابن‌القاص**

**احمد بن ابی‌احمد قاص** - یا ابی‌احمد بن القاصّ طبری ، فقیه قاضی واعظ شافعی، مکنّی به **ابوالعباس** ، معروف‌به **ابن‌القاص**، از اکابر فقهای شافعیّه میباشد . نخست فقه را در بغداد از ابن‌سریج اخذ کرد ، پس بسمت قضاوت‌بموطن‌خود طبرستان رفت ودرآنجا بنشر علوم‌پرداخت . کتاب **ادب‌القاضی و تلخیص و دلائل‌القبلة و المفتاح والمواقیت** تألیفات وی میباشند . عاقبت بسال‌سیصد و سی و پنجم یا ششم هجری در بلدهٔ طرسوس در اثنای موعظه درگذشت و پدر یا جدّش

بجهت قصه‌خوانی معروف به **قاص** بوده است .

(ص۱۸ ج ۱ کا و ۴۱ ج ۱ فع و ۱۰۳ ج ۲ طبقات‌الشافعیه وغیره)

**ابن‌القاضی**

**احمد بن محمد بن ابی‌العافیه** ـ فقیه مورّخ ضابط ، معروف به **ابن‌القاضی** ، از افاضل عامّهٔ قرن یازدهم هجری بوده و از تألیفات او است :

۱ـ **جذوةالاقتباس فی‌من‌حل من‌الاعلام بمدینة فاس** که درفاس چاپ‌شده‌است ۲ـ **درة الحجال فی‌اسماء الرجال** که متمم تاریخ ابن‌خلّکان است . وی بسال هزار وبیست وپنجم هجرت درشصت وپنج‌سالگی درگذشت . (ص ۳۰۹مط)

**ابن‌القاضی**

**مظفر بن عبدالرحمن** ـ یا مظفّر بن عبدالسلام بن عبدالرحمن بعلبکی دمشقی ، ملقّب به **بدرالدین**، ازآن روکه پدرش قاضی بعلبك بوده به **ابن‌قاضی** معروف ، از اطبّای نامی اواسط قرن‌هفتم هجری دمشق‌میباشد که دراثر مهارت علمی و عملی نزد ملوك و اکابر بسیار محترم، بریاست‌کل اطبّای‌آن دیار منصوب بوده واز تألیفات او است :

۱ـ **کتاب‌الملح** درطب ۲ـ **مفرح‌النفس**. وفاتش‌بعدازسال‌ششصدوپنجاهم‌هجرت‌است.

(کف وص ۲۵۰ ج ۱ مر و ۱۲۵۵ ج ۲ س)

**ابن‌قانع**

**عبدالباقی**ـ بن‌قانع بن‌مرزوق بغدادی،حافظ،مکنّی به **ابوالحسین**، معروف به **ابن‌قانع** ، از مشاهیر علما و محدّثین عامّه و مؤلف کتاب **معجم‌الشیوخ** بوده و بسال سیصد و پنجاه و یکم هجری قمری در هشتاد و شش سالگی درگذشت .

**ابن‌قایماز** **محمد بن‌احمد** ـ درباب‌اوّل (القاب) بعنوان **ذهبی** مذکور است.

**ابن‌قبة**

**محمد بن عبدالرحمن** ـ بن‌قبهٔرازی، مکنّی‌به **ابوجعفر**، معروف به **ابن‌قبة**، فقیه متکلّم عظیم‌الشأن ، از اعیان مشایخ و علمای امامیّه و اعاظم و حذّاق متکلّمین شیعه اوائل قرن چهارم هجرت میباشدکه بـ کلینی

(متوفی بسال ۳۲۹ه ق = شکط) و با ابوالقاسم کعبی بلخی سابق‌الذکر (متوفی بسال ۳۱۷ه ق = شیز) که از رؤسای معتزلهٔ بغداد بوده‌اند معاصر، در بدایت حال معتزلی مذهب، از تلامذهٔ کعبی مذکور بوده و اخیراً مستبصر گردید و بعقائد امامیه معتقد شد وبا استاد مذکورخود ابوالقاسم بلخی کعبی بمقام‌معارضه برآمد و**چندکتاب دراثبات‌امامت** موافق‌عقیدهٔ‌اثنی‌عشریه‌تألیف‌کرد ومشهورترین‌آنهاکتابی‌است **انصاف**نام‌که‌ابن‌ابی‌الحدید درشرح نهج‌البلاغه، شیخ مفید هم درکتاب عیون ومحاسن و اکمال‌الدین وسید مرتضی در فصول و شافی ازآن‌کتاب روایت میکنند. شیخ‌ابوالحسن محمد بن بشرسوسنجردی (که شرح حالش را بعنوان **حمدونی** نگارش داده‌ایم) گویدکه بعد از زیارت حضرت رضا ع ببلخ رفته و باابوالقاسم بلخی‌که سابقهٔ آشنائی داشتیم وارد شدم، کتاب **انصاف** مذکور ابن‌قبه هم بامن بود، ابوالقاسم آنرا دیده و ردّی بنام مسترشد برآن نوشت، آنرا در ری بنظر ابن‌قبه رسانیدم او هم ردّی برآن نوشته وبه **مستثبت** موسوم داشت، آنرا نیز در بلخ پیش ابوالقاسم بردم ابوالقاسم نیزکتابی بنام **نقض‌المستثبت** در ردّ آن تألیف‌کرد، آنرا نیز برداشته وعازم ری شدم‌که بنظر ابن‌قبه برسانم ولی پیش‌ازملاقات وفات یافته بود. بنابراین وفات ابن‌قبه پیش از سال سیصد و هفدهم هجرت (که تاریخ وفات ابوالقاسم است) میباشد. در اعیان‌الشیعه هم‌گویدکه وفات ابن‌قبه در اوائل قرن چهارم هجرت بوده واز تألیفات ابن‌قبه است:

۱- **الامامة** ۲ و۳- **الانصاف و التعریف** هردو درامامت وغیراز اولی‌هستند ۴- **الرد علی ابی‌علی الجبائی** ۵- **الرد علی‌الزیدیة** ۶- **المستثبت** که فوقاً ذکر شد. **اما لفظ قبه** بنابرآنچه از علامهٔ حلّی نقل شده بکسر قاف و تخفیف با ضبط کرده واز بعضی ضمّ و تشدید نقل شده و درفهرست ابن‌الندیم با کسر و تشدید نوشته است (بدون ضبط).

**ابن‌قته** **سلیمان** - بن قتهٔ قرشی، شاعر تابعی شیعی، از موالی بنی‌تمیم بوده و ابیاتی در مرثیهٔ حضرت امام حسن مجتبی ع گفته‌است.

اولین‌کسی میباشدکه حضرت امام حسین ع و شهدای کربلا را مرثیه‌گفته‌است، چنانچه

بعد از شهادت آن‌حضرت گذارش بکربلا افتاد ، همینکه مصارع شهدا را دید ازکثرت گریه مشرف بموت شد و این ابیات را انشا نمود :

و ان قتیل الطف من‌آل‌هاشم — اذل رقابا من قریش فـذلت
مررت علی ابیات آل محمد — فلم ارها امثالها یـوم حلت

تا آخر که هفت بیت‌است و بعضی این‌اشعار را بابورامح خزاعی نسبت داده‌اند لکن‌موافق نقل‌معتمد درمناقب ابن‌شهرآشوب و مقاتل‌الطالبیین ابوالفرج از ابن‌قته میباشند . **قته** ، بروزن مکّه نام مادر سلیمان است و نام‌پدرش معلوم‌نشده وسال وفاتش هم بدست‌نیامد .

(تنقیح‌المقال وص ۸۲ هب وغیره)

**ابن‌قتیبه** **سعید بن مسلم** - بن قتیبة بن مسلم بن عمرو ، بصریّ‌الاصل ، خراسانیّ‌المسکن، باهلیّ‌القبیلة ، **ابومحمد** الکنیة ، **ابن قتیبة** الشّهرة ، از محدّثین اواخر قرن دویم و اوائل قرن سیّم هجرت میباشدکه درحدیث و علوم عربیّه خبیر بود ،گوید در اثنای سفر حج با خیمه وخرگاه از بادیه عبورمیکردم یك اعرابی را دیدم‌که بردر خیمهٔ خود ایستاده با دقت تمام درخیمه وخرگاه من نگاه میکند و پرسیدکه اینها مال‌کیست گفتم مال مردی است از قبیلهٔ باهله ،گفت بالله‌گمان ندارم‌که خدایتعالی اینهمه نعمت را بیك مرد باهلی داده باشد پس چون طعن اعرابی را نسبت بدان قبیله دیدم بدوگفتم آیا دوست داری‌که اینهمه خیمه و خرگاه مال تو بوده و باهلی باشی ؟ سوگند یادکردکه نه ، گفتم آیا دوست داری‌که تو امیرالمؤمنین بوده واز اهل‌آن قبیله باشی ؟ باز اکیداً استنکاف نمود، گفتم دوست داری‌که باهلی‌بوده و بهشتی باشی ؟ گفت قبول دارم بشرط اینکه اهل بهشت باهلی بودن مرا ندانند پس یك‌کیسه درهم‌که همراه داشتم بدان اعرابی دادم او نیزقبول‌کرده و اظهار امتنان نمود که محل حاجتش بوده است، پس‌گفتم‌که من باهلی هستم فوراً کیسه را بسویم انداخت، گفتم بااین‌حاجتی‌که داری چرا ردّ میکنی‌گفت خوش‌ندارم‌که درموقع‌ملاقات‌پروردگار مردی باهلی را حقی در ذمّهٔ من‌باشد .

ابن‌قتیبه‌گویدکه این قضیه را بمأمون عباسی نقل‌کردم ازخنده بپشت افتاده واز

کثرت صبر من تعجب کرده وصد هزار درهم بمن جایزه داد باری چنانچه از این قضیه هم استکشاف میشود عرب از انتساب بقبیلهٔ باهله استنکاف تمام دارد اینك گفته‌اند :

**ولو قیل للکلب یا باهلی عوی الکلب من لوم هذا النسب**

**وما ینفع الاصل من هاشم اذا کانت النفس من باهلة**

(ص ۳۷۳ ج ۱ نی و ۷۴ ج ۹ تاریخ بغداد)

**عبدالله** - بن مسلم بن قتیبه ، مروزیّ الاصل، کوفی یا بغدادیّ الولادة ، دینوریّ الاقامة والقضاوة ، باهلیّ القبیلة ، **ابومحمد** الکنیة ، **ابن‌قتیبة** الشّهرة ، ادیبی است کاتب منشی نحوی لغوی کامل فقیه فاضل ، از اکابر علمای عامّهٔ قرن سیّم هجرت که دربسیاری از علوم شرعیّه متنوعه ازفقه وغرائب قرآن و معانی قرآن و مانندآنها حظّی وافر داشت ، مدتی در دینور قضاوت نموده و بهمین جهت به دینوری هم موصوف بود ، در اظهار حق کمال جسارت داشته و تألیفات بسیاری درفنون متنوعه دارد :

۱- **ادب الکاتب** که بارها درمصر واستانبول و اروپا چاپ ودونسخهٔ خطی آن نیز بشماره‌های ۲۷۹۲ و ۲۷۹۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است . ابن‌خلدون در مقدمهٔ تاریخ خود تحت عنوان علم‌الادب از اساتید خود نقل کرده که میگفتند اصول و ارکان علم ادب چهار دیوان است : ادب‌الکاتب ابن‌قتیبه و کامل ابن‌مبرد ونوادر ابوعلی قالی بغدادی و بیان و تبیین جاحظ وکتب دیگر جز این چهارکتاب فرع و تابع هستند ۲- **الامامة والسیاسة** که در تاریخ خلافت و شروط آن است وبارها درمصر وقاهره‌چاپ وچندنسخهٔ خطی آن نیز درکتابخانه‌های مصر و پاریس موجود است ۳- **تأویل مختلف الحدیث** ۴- **دلائل‌النبوة** ۵- **الشعر والشعرا** یا **اخبارالشعرا** یا **طبقات‌الشعرا** که بارها درقاهره چاپ شده است ۶- **عیون‌الاخبار** که درقاهره چاپ شده است ۷- **غریب الحدیث** ۸- **غریب‌القرآن** ۹- **المسائل والجوابات** ۱۰- **مشکل الحدیث** ۱۱- **مشکل‌القرآن** ۱۲- **المعارف** که از قدیمترین کتابهای تاریخ عمومی ودرمصرچاپ شده است ۱۳- **معانی‌الشعر** ۱۴- **المیسر والقداح** وغیرها که بسیار بوده و درفهرست ابن‌الندیم نگارش داده است . وفاتش بسال دویست و هفتادم یا هفتاد و یکم یا ششم هجرت در اوائل غیبت صغری بموت فجأه واقع شد و اینکه بعضی از اهل عصر وفات اورا درسال سیصد و بیست ودویم هجرت نوشته‌اند اشتباه بوده وتاریخ وفات احمد پسر

صاحب ترجمه را تاریخ خود او پنداشته‌اند .

(ص۱۱۵ف و۱۷۰ ج۲ع و۲۷۲ ج۱کا و۸۲هب و۱۰۹ تذکرة‌النوادر و۶۵۵ ج۱س)

**ابن‌القداح** در اصطلاح رجالی **عبدالله بن میمون اسود** است .

**ابن‌قدامة** **عبدالرحمن بن محمد**
**ابن‌قدامة** **عبدالله بن احمد**
**ابن‌قدامة** **قدامة بن جعفر بن قدامة**
درباب‌القاب، **دویمی** بعنوان‌موفق‌الدین عبدالله ، **اولی** هم در ضمن‌آن وسیّمی نیز بعنوان کاتب بغدادی نگارش یافته است .

**ابن‌قدامة** **محمد بن احمد بن قدامة** - ملقّب به **شمس‌الدین** ، معروف به **ابن‌قدامه** ، از مشاهیر فقها و محدّثین و مورّخین حنبلیّه میباشد که در نحو نیز دستی توانا داشته واز تألیفات او است :

۱- **تاریخ‌الخوارج** ۲- **شرح تسهیل‌ابن‌مالك** وغیره ودرسال‌هفتصد وچهل وچهارم هجرت درگذشت. (ص۵۵۶ ج ۱ س)

**ابن‌قرقول** **ابراهیم بن یوسف بن ابراهیم** - مکنّی‌به **ابواسحق** ، معروف به **ابن‌قرقول**، از علمای قرن ششم هجری عامّه و فقهای ایشان‌بوده ومؤلف‌کتاب **مطالع‌الانوار علی صحاح‌الاثار** است‌که درحلّ‌مشکلات موطاء مالك وصحیح مسلم و صحیح بخاری میباشد و باصول مشارق‌الانوار قاضی عیاض تألیف شده و درسال پانصد و شصت ونهم هجری درشهر فاس درگذشت . (کف وص۱۶ج۱کا)

**ابن‌قره** ابراهیم بن ثابت ، ابراهیم بن سنن ، ثابت بن سنان ، ثابت بن قره بوده و بعنوان **صابی** نگارش یافته‌اند .

**ابن‌قریعه** **محمد بن عبدالرحمن** - بغدادی ، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن‌قریعه** ، از فضلای فقهای قرن چهارم هجرت میباشدکه در نکته‌سنجی و حدّت ذهن و جودت فهم و سرعت جواب و بدیهه‌گوئی در غایت اشت[illegible] بود ، تمامی سئوالات متنوعه را بی‌توقف و درنگ با[illegible]ی

میگفت ، رؤسای وقت مسائل غریبه خنده‌آوری نوشته و از وی سئوال میکردند ، او نیز فوراً مطابق سئوال ایشان جواب مینوشت . مدتی قاضی سندیه ونواحی‌آن ازاعمال بغداد بود ، نزد وزیر مهلّبی سابق‌الذکر هم تقرّبی بسزا داشت ، وزیر نیز جماعتی را برمیگماشت‌که مطالب هزلیّه و مضحکه را از او استفسار نمایند، او نیز مطابق‌سئوال هرکس‌جوابهای ظریفانه مینوشت و این‌گونه مسائل طریفه وجوابات ظریفهٔ اورا بعضی از ظرفا و اهل ذوق و صفا جمع وتدوین نموده‌اندکه بنوشتهٔ ابن‌خلّکان بین‌الناس‌کتابی مشهور است و ازآن‌جمله یکی را بعنوان نمونه ثبت این مختصر مینماید .

ابوالعباس بن معلی کاتب ، کتباً استفتا نمود **حضرت قاضی چه میفرماید** دربارهٔ مردی یهودی‌که با زنی نصرانی زناکرد ، از ایشان فرزندی بوجودآمدکه رویش چون گاو و بدنش مانند انسان بود ، اینك هردو را دستگیرکرده وکیفیت مجازات ایشان را موکول بحکم و فتوای حضرت قاضی داشته‌اند پس ابن قریعه در جواب نوشت : **هذا من اعدل‌الشهود علی ملاعین‌الیهود بانهم اشربوا حب‌العجل فی‌صدورهم حتی‌خرج من ایورهم و اری ان‌یناط برأس‌الیهودی رأس‌العجل ویصلب علی عنق‌النصرانیة‌الساق والرجل و یسحبا علی‌الارض و ینادی علیهما ظلمات بعضها فوق‌بعض** یعنی این قضیه در باب گوساله پرستی ملاعین یهود از عادل‌ترین شهود است‌که ایشان محبّت گوساله را چنان در سینه‌های خودشان جا دادندکه ازالات تناسلی ایشان بیرون‌آمد و فتوای من دراین مسئله آن است‌که نخست باید سرآن گوساله را بگردن‌آن مرد یهودی زانی آویخته و ساق و پای آن را نیز صلیب‌وار بگردن زن زانیهٔ نصرانیّه معلّق‌کنند وآنگاه هردو را بروی زمین کشیده و مقرر دارندکه جارچی و منادی برسر ایشان داد زده و این‌آیهٔ کریمه را قرائت نماید و نظائر این بسیار است . وفات ابن‌قریعه بسال سیصد و شصت و هفتم هجرت در شصت و پنج سالگی دربغداد واقع شد و **قریعه** بضمّ اوّل و فتح ثانی لقب جدّ صاحب ترجمه بوده است .

(ص ۷۱۶ ت و ۸۳ هب و ۴۳۶ ج ۱ مه و۹۶ ج ۲ کا و۶۵۶ ج ۱ س)

**ابن‌القریة** **ایوب بن زید (یزید خ‌ل) بن قیس** - هلالی نمری ، مکنّی به **ابوسلیمان** ، از مشاهیر خطبای فصحای عرب و جلیس حجّاج بن یوسف ثقفی میباشد . با اینکه اعرابی عامی بی‌سواد بوده درفصاحت و بلاغت شهرت داشت ، عاقبت در سال هشتاد و دویم یا چهارم هجرت بامر حجّاج مقتول گردید . لفظ **قریه** (بکسر اوّل و فتح و تشدید دویم و سیّم)که درلغت بمعنی چینه‌دان مرغان میباشد لقب خماعة یا حمامه جدّهٔ ایّوب بوده است و بعقیدهٔ کاتب اصفهانی ابن‌القریه عنوان شخصی موهوم‌بوده واصلاً وجود خارجی ندارد مثل مجنون و لیلی وبعضی ازنظائر وی .

(مرصع ابن‌الاثیر وص ۸۷ ج ۱ کا و ۶۵۶ ج ۱ س)

**ابن‌قزمان** **محمد** - بن عبدالملك بن قزمان ، مکنّی به **ابوبکر**، معروف‌به **ابن‌قزمان**، از مبرّزین ادبا و شعرای وزرای قرن ششم هجری میباشدکه در رویّهٔ خود متفرّد بود، فقط باوزان و بحور عروضی متداولی اکتفا نکرده بلکه اوزانی اختراع نمودکه درکتب و اشعار سلف اثری ازآنها نبوده است . درکلمات غیرشعری خود یك رویهٔ متوسط بین‌النظم والنثر اتخاذکرده بوده‌که کلماتش موزون و لکن نه در ردیف نظم منتظم بودند ونه در سلك نثر منسلك . **دیوان ابن‌قزمان** در برلین چاپ شده و در پانصد و پنجاه و پنج هجرت درگذشت .

(ص ۶۵۷ ج ۱ س و ۲۱۴ مط)

**ابن‌قسی** **شیخ احمد بن قسی** - مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌قسی** ، از مشایخ صوفیّهٔ اواسط قرن ششم هجری اندلس میباشدکه از اهل فضل و ادب بود ، در ادبیّات و لغت نیز یدی طولی داشت ، کتابی درتصوف بنام **خلع‌النعلین فی‌الوصول الی حضرة‌الجمعین** تألیف کرده‌که درموضوع‌خود مهم بوده وشیخ اکبر محیی‌الدین ابن‌العربی و شیخ عبدی شارح فصوص آن را شرح کرده‌اند . درسال پانصد وچهل وپنجم هجری قمری درگذشت . (کف وص۶۵۷ج۱س)

**ابن‌قصار** **علی بن عبدالرحیم بن حسن** - ادیب لغوی، رقی‌الاصل، بغدادی الولادة والمسکن والمدفن ، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به

**ابن قصار** (بروزن عطّار) ملقّب به **مهذب‌الدین،** از مشاهیر ادبا میباشدکه فنون ادبیّه را از ابن‌الشجری و ابن‌الجوالیقی‌سابقی‌الذکر فراگرفته و بردیگران تقدّم یافته‌است. درخط وکتابت هم مهارتی بسزا داشته و خطهای اورا بقیمت گزاف خرید و فروش میکرده‌اند. بسال پانصد و هفتاد و ششم هجری قمری درشصت و هشت سالگی دربغداد درگذشته و درمقبرهٔ شونیزیه مدفون‌گردید. (ص۳۷۴ج۱کا)

**ابن‌قضیب‌البان**

**سید عبدالله بن محمد** - حجازی، حلبی حنفی، معروف به **ابن‌قضیب البان،** ازمشاهیرشعرا وخطّاطین‌عرب میباشدکه بهرسه زبان عربی وفارسی وترکی شعرخوب میگفته‌است. فضل وکمال وحسن‌خطّش معروف و بسیار مأنوس و نیکومعاشرت بوده و مدتی هم قضاوت دیار بکر نموده است. یك **قصیدهٔ دالیه** درمدح حضرت رسالت ص نظم‌کرده‌که از جملهٔ اسباب اشتهار وی گردیده و شرحاً و تخمیساً محل توجه بعضی از اهل فضل میباشد واز ابیات آن است:

**اهلا بنشر مـن مهب زرود** — **احیی فؤاد العـاشق المنجود**
**و روی شذا خبرالعقیق‌ففجرت** — **منه عیون‌الدمع فوق خدودی**

ازآثار قلمی‌او است:

۱- **حل‌العقال** ۲- **دیوانی مرتب** ۳- **نظم‌الاشباه الفقهیه** وغیرها. وفاتش بقول قاموس‌الاعلام برقم هندسی (۱۰۰۶) هزار و ششم هجرت واقع شد ویا بزعم بعضی، در اواخر عمرآداب و اطوارش بکلی تغییر یافته و مردمرا آزار و اذیّت میکرده است تا آنکه بسال هزار و نود و ششم هجرت بدست اهل‌بلد خود مقتول‌گردید وظاهرآن‌است که صفر اوّل در رقم هندسی مذکور سهو شده و عوض‌آن رقم ۹ صحیح است.

(ص ۲۱۵ مط و ۶۵۷ ج ۱ س)

**ابن‌القطاع**

**علی بن‌جعفر-** بن علی بن محمد بن عبدالله بن حسین، سعدیّ القبیلة، صقلیّ‌الولادة، ابوالقاسم‌الکنیة، ابن‌القطاع‌الشّهرة، مصریّ‌الاقامة، ازمشاهیر ادبای اوائل قرن‌ششم‌هجرت میباشدکه‌کاتب‌نحوی و بالخصوص درلغت وحید عصر خود بوده و شعر خوب نیز میگفته واز تألیفات او است:

۱- **ابنية‌الاسماء والافعال والمصادر** ۲- **تاريخ صقليه** ۳- **الدرة‌الخطيرة المختارة من‌شعر اهل الجزيره** که حاوی شرح حال یکصد و هفتاد تن از شعرای جزیرهٔ صقلیه و بسیاری از اشعار ایشان است ۴- **فرائدالشذور و قلائدالنحور** دراشعار ۵- **لمح‌الملح** که حاوی شرح حال شعرای اندلس و اشعار ایشان است وغیراینها .

ابن‌القطاع بسال چهارصد و سی وسیّم هجرت در جزیرهٔ صقلیه ازاعمال‌اندلس از قبیلهٔ بنی‌سعد بوجودآمد ، درحدود سال‌پانصد هجرت، هنگام استیلای فرنگ بمصر رفته و مورد تجلیل و تبجیل اهالی‌گردید و درسال پانصد و دهم یا چهاردهم یاپانزدهم هجرت درگذشته و نزدیکی قبر شافعی دفن شد .

(ص ۳۶۸ ج ۱ کا و ۶۵۷ ج ۱ و ۲۵۷۳ ج ۴ س و۴۸۴ ت وغیره)

**ابن‌القطان**

**احمد بن محمد بن احمد**- بغدادی،مکنّی‌به **ابوالحسين**، معروف به **ابن‌القطان** ، ازاکابرفقهای‌شافعیّه میباشدکه‌فقه‌را ازابن‌سریج و ابواسحق مروزی یادگرفت ، مدتی دربغداد تدریس نموده و عاقبت بریاست علمی‌کل عراق منصوب شد ، درسال سیصد و پنجاه و نهم هجرت درگذشت و مصنّفات بسیاری در فقه و اصول وغیره بدو منسوب‌است . (ص ۱۹ ج۱کا وسطر۶ ص۵۸ت)

**ابن‌القطان**

**محمد** - بن شجاع قطان انصاری حلّی ، معروف به **ابن‌القطان**، ملقّب به **شمس‌الدين** (که‌گاهی خودش نیز مثل پدرش به **قطان** موصوف میباشد) عالمی است عامل صالح فاضل کامل ، از علمای امامیّهٔ قرن‌نهم‌هجرت که بواسطهٔ فاضل مقداد (متوفّی بسال ۸۲۶ه‍ ق = **ضكو**) از شهید اوّل روایت کرده است وکتاب **معالم‌الدين فی‌فقه آل‌ياسين** تألیف منیف وی بوده و بهترین معرّف فقاهت و فضیلت علمی او میباشد ، فتاوی‌او درکتب فقهیّه منقول ودراصول مسائل ، سالك‌مسلك محقّق و علاّمه بوده و سال وفاتش بدست نیامد . (تنقیح‌المقال)

**ابن‌القطان**

**هبة‌الله** - بن فضل بن عبدالعزیز قطان بغدادی ، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌القطان و ابن‌الفضل**، از مشاهیر شعرای بغداد میباشدکه بالخصوص درهجویّات و لطائف وهزلیّات بی‌نظیر بود، ازجمعی وافر

از مشایخ استماع حدیث نمود و بسیار لطیف و طرفه‌گو و ظریف و عیب‌جو بود ، در **دیوان شعر** خود جماعتی از اعیان و اکابر و وضیع و شریف و فقیر و غنی را قدح کرده و همه‌کس حتی خلیفهٔ وقت از صدمهٔ زبانی او درحذر بودند و بین او و حیص بیص سابق‌الذکر نوادری وقوع یافته است . من‌جمله روزی حیص بیص از خانهٔ شرف‌الدین علی بن طراد زینبی وزیر مسترشد بالله بیست و نهمین خلیفهٔ عباسی (۵۱۲ـ۵۲۹ه ق = **ثیبـ ثکط**) خارج و عزم خانهٔ خود داشت ، درعین‌حال سگ بچه‌ای دامن‌گیرش شد او نیز بصفحه شمشیرش زد و درحال بمرد . چون این قضیه مسموع ابن‌قطان گردید چند شعری دراین‌باب گفته ودوشعر اعرابی را هم‌که درحین قصاص وخونخواهی پسرمقتولش از برادر خودکه قاتل بوده گفته و شمشیر را انداخته وازقصاص کردن منصرف‌شده‌است تضمین همان اشعار خودکرده و همه را در ورقه‌ای‌نوشت ودرگردن‌آن ماده‌سگ‌بچه‌دار آویخت وکسی را هم بگماشت‌که همان سگ را با بچه‌هایش در در خانهٔ وزیر حاضر گردانید مشعر براینکه‌آن سگ درقتل بچهٔ خود از دست حیص‌بیص تظلّم مینماید پس ورقه را ازگردن سگ بازکرده و بنظر وزیر رسانید و این اشعار را دیدند :

**یا اهل بغداد انالحیص بیص اتی — بفعلة اکسبتـه الخزی فی‌البلـد**
**هوالجری اللذی ابدی تشاجعـه — علی جری ضعیف‌البطش والجلد**
**و لیس فی‌یـده مال یـدیه به — ولم یکن ببواء عنه فی‌القـود**
**اقـول للنفس تعساء و تعزیـة — احدی یدی اصابتنی ولـم نزد**
**کلاهما خلف من فقـد صاحبـه — هذا اخی حین ادعوه وذا ولدی**

نیز روزی با حیص‌بیص در موقع صرف طعام نزد وزیر مذکور بودنـد ابن‌القطان مرغ قطای بریان شده را برداشته وبه حیص‌بیص‌که از قبیلهٔ بنی‌تمیم بوده داد ، حیص بیص از اذیّت کردن ابن‌القطان بمقام شکایت برآمده و بوزیرگفت‌که او با دادن مرغ قطا اشاره بدین شعر میکند :

**تمیم بطرق اللؤم اهدی من‌القطا — ولـو سلکت سبل المکارم ضلت**
**اری اللیل یجلوه النهار ولا اری — خلال المخـازی عن تمیم تجلت**
**ولو ان برغوثا علی ظهر قملـة — یکـر علـی صفی تمیـم لولت**

این‌گونه لطائف وظرائف وی بسیار میباشد . وفاتش بسال پانصد و پنجاه وهشتم هجری قمری در هشتاد تمام یا هشتاد ویك سالگی دربغداد واقع شد و درمقبرهٔ معروف کرخی مدفون‌گردید . (ص۳۲۱ج۲کا و۶۵۸ج۱س)

**ابن‌قطرمش** **محمد** - بن سلیمان بن قطرمش ، سمرقندیّ‌الاصل ، بغدادیّ الولادة ، **ابونصر** الکنیة، ادیب نحوی لغوی اخباری از افاضل ادبای قرن هفتم مصر میباشدکه درفنون متداولـه حظّی وافر داشت ، علاوه برتخصّصی که درنحو و لغت و اشعار و اخبـار سلف داشته درحل مسائل هندسه نیز دارای یـدی طولی بود و درسال ششصد و بیستم هجرت درگذشت .

(ص۲۰۵ ج۱۸ جم)

**ابن‌القف** بعنوان **ابوالفرج طبیب** نگارش یافته است .

**ابن‌قفطان** **شیخ‌ابراهیم** - بن حسن بن علی سعدی ریاحی ، معروف به **ابن‌قفطان**، از شعرای اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشدکه در سال هزار و دویست و هفتاد و نهم هجری قمری درگذشته واز او است :

**یحرکنی الهوی شوقا الیهـا فیمسی فی‌معالمهـا سکـونی**
**الا من مبلـغ عنـی سلامـا الـی حـی بجانبهـا قطین**

برادرش شیخ احمد بن حسن نیز از افاضل ادبا بوده و درهزار و دویست و نود و سیّم درگذشته واز او است :

**فیا واحدالدنیا لك‌الامر فلتطع لك‌الخلق طراطوع عبد لسید**
**لوائك من‌نصرالهدی غیرناکص و سیفك فیه منتضی غیرمغمد**

پدرش شیخ حسن نیز از افاضل ادبا بودکه درسال هزار و دویست و هفتاد وپنجم‌هجرت در زیاده برهشتاد سالگی درگذشته واز او است :

**یاعلة الایجـاد یا من حبـه لجمیع اعمال الخلیفـة روح**
**لولاك ما ادی النبـوة آدم کـلاولا نجی السفینـة نوح**
**سجدت لك‌الاملاك لالسواك بل احیی بـاذنك للنفوس مسیح**

ظاهر کلام منن الرحمن آنکه پدر و برادر مذکورین شیخ ابراهیم را نیز ابن قفطان گویند و این خانواده به **آل قفطان** معروف هستند . (ص ۱۲۶ ج ۱ منن الرحمن)

**ابن قفطان** **شیخ احمد** - فوقاً ضمن شرح حال **ابن قفطان شیخ ابراهیم**
**ابن قفطان** **شیخ حسن** - مذکور شدند.

**ابن القفطی** **علی بن یوسف** - بعنوان **جمال الدین ابن القفطی** مذکور شده است .

**ابن قلاقس** **نصرالله بن عبدالله** - در باب القاب بعنوان **قاضی نصرالله** مذکور است.

**ابن القلانسی** **حمزة بن اسد** - بعنوان **ابویعلی** حمزة بن اسد مذکور است.

**ابن قلیته** **احمد بن محمد بن علی** - کاتب یمنی ، مکنّی بـه **ابوالعباس**، معروف بـه **ابن قلیته** ، از ادبای یمن میباشد و کتاب **رشداللبیب الی معاشرةالحبیب** که مشتمل بر چهارده باب ودر فضیلت نکاح و آداب زناشوئی و زن وشوهر ولوازم این موضوع است تألیف او بوده و درسال دویست و سی و یکم هجرت درگذشت .
(کف وص ۶۵۸ ج ۱ س)

**ابن القلیوبی** **احمد** - بن عیسی عسقلانی ، ملقّب بـه **کمال الدین**، معروف بـه **ابن القلیوبی** ، از فقهای شافعیّهٔ قرن هفتم هجری میباشد و از تألیفات او است :

۱- **شرح تنبیه ابواسحق شیرازی** در فقه شافعی ۲- **نهج الوصول فی علم الاصول**
و درسال ششصد و هشتاد و نهم هجری قمری درگذشت .
(کف وص ۶۵۸ ج ۱ س)

**ابن القلیوبی** **علی بن محمد** - از شعرای اندلس میباشدکه با مهارت در لطافت و تشبیهات اشعار خود معروف بود ، در اوائل سلطنت ملك ظاهر عبیدی هفتمین خلیفهٔ فاطمی (۴۱۱-۴۲۷ه ق = **تیا - تکز**) درگذشته واز او است

**ولا ضوء الا من هلال کأنما** **تفرق منه الغیم عن نصف دملج**
**وقد حال دون المشتری من شعاعه** **ومیض کمثل الزیبق المترجرج**
**کأن الثریا فی اواخر لیلها** **تحیة ورد فوق زهر بنفسج**

(ص ۶۵۸ ج ۱ س)

**ابن‌قم** **حسین-** بن علی بن محمد بن ممویه زبیدی یمنی ، مکنّی بـه **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌ممویه** و **ابن‌قم** ادیبی است کاتب‌شاعر از افاضل یمن واز اشعار او است :

**خیر ماورث الرجال بینهم — ادب صالح و حسن ثناء**
**ذاك خیر من‌الدنانیر والاو—راق فی‌یوم شدة ورخاء**
**تلك‌تفنی والدین‌والادب‌الصا—لح لایفنیان حتی اللقاء**

صاحب ترجمه بسال پانصد و هشتاد و یکم هجرت درپنجاه ویك سالگی درگذشت .

(ص ۱۳۰ ج ۱۰ جم وغیره)

**ابن‌قنبر** در اصطلاح رجالی **عبدالوهاب بن قنبر** است .

**ابن‌القوطی** مخفف **ابن‌القوطیه** است .

**ابن‌القوطیة** **محمد -** بن عمر بن عبدالعزیز بن ابراهیم بـن عیسی بن مزاحم اندلسی،اشبیلیّ‌الاصل، قرطبیّ‌الولادة والاقامة، **ابوبکر**الکنیة، **ابن‌القوطیة** الشّهرة ، نحوی ادیب مشهور لغوی ، در لغت و فنون عربیّه اعلم اهل عصر خود ، در فقه و حدیث و اخبار و نوادر تاریخی نیز متمهّر، بالخصوص در اخبار و تواریخ اندلس متخصّص بود ، وقایع فقها و شعرا و امرای آن دیار را از حفظ نقل میکرده و از تألیفات او است :

۱- **الافعال و تصاریفها** که درلیدن چاپ شده و او اولین‌کسی میباشدکه دراین موضوع تألیف‌کرده‌است ۲- **تاریخ‌الاندلس** یا **افتتاح‌الاندلس** که درپاریس چاپ ویك‌نسخهٔ خطّی آن نیز درکتابخانهٔ پاریس موجود است .

وفاتش موافق ابن‌خلّکان بسال سیصد و شصت وهفتم هجری قمری درقرطبه واقع شده و درمقبرهٔ قریش مدفون گردیده است . لفظ **قوطیه** با قاف ، نام مادر ابراهیم جدّ عالی محمدکه به قوط بن حام بن نوح منسوب و ابن‌القوطیة گفتن محمد نیز بجهت انتساب او است . حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله سابق‌الذکر در حاشیهٔ وفیات‌الاعیان

(تاریخ ابن‌خلّکان) گوید گمان دارم که اشتباه از کتاب شده زیرا که پسر حام موافق نوشتهٔ تورات و کتب اهل اروپا فوط بوده با فاء نه با قاف .

(ص ۹۱ ج ۲ کا و ۳۲۰ ج ۲ ع و ۲۷۲ ج ۱۸ جم وغیره)

**ابن‌قولویه** **شیخ جعفر** - بن محمد جعفر بن موسی بن قولویه قمی ، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌قولویه** (که گاهی در مقام نسبت بجدّ، جعفر بن قولویه و جعفر بن محمد بن قولویه نیز گویند) از مشاهیر فقهای امامیّه و اکابر مشایخ محدّثین شیعهٔ قرن چهارم هجرت میباشد که در کلمات علمای رجال باجلالت و عظمت و وثاقت موصوف بود ، از کشی و کلینی و نظائر ایشان روایت کرده و شیخ مفید و امثال او نیز از وی روایت نموده‌اند واز تألیفات او است :

۱- **تاریخ الشهور والحوادث** ۲- **الجمعة والجماعة** ۳- **الشهادات** ۴- **القضاء و ادب‌الحکام** ۵- **کامل‌الزیارات** وغیرها که بسیار است . بسال سیصد و شصت و هشتم یا نهم هجری قمری در بلدهٔ کاظمین وفات یافت ودر پائین پای حضرت امام جواد ع مدفون گردید و قبر شیخ مفید هم جنب قبر او است . (ص ۱۴۳ ت و ۴۷۰ ج ۱ مه و کتب رجال)

**ابن‌قولویه** **علی بن محمد** - مکنّی به **ابوالحسین** ، ازمحدّثین شیعه ومشایخ روایت برادرش شیخ جعفر فوق میباشد که درنود سالگی درگذشت و کتاب **فضل‌العلم وآدابه** از او است . (کتب رجالیه)

**ابن‌قولویه** **محمد بن جعفر** - قمی ، مکنّی به **ابوجعفر** یا **ابوالقاسم** ، پدر ابن‌قولویه جعفر مذکور فوق میباشد که از محدّثین و وجوه

۱ـ **ابن‌قولویه** - دراصطلاح رجالی عنوان مشهوری جعفر بن محمد بن جعفر بن‌موسی بن قولویه و پدرش محمد بن جعفر و برادرش علی بن محمد میباشد و لکن درصورت اطلاق و نبودن قرینه باولی منصرف است و موافق آنچه از ایضاح علامه نقل شده لفظ قولویه بضم قاف و لام و فتح واو است .

فقهای شیعه و ثقات ایشان واز مشایخ کشی و پسر مذکور خود و نظائر ایشان بوده واز خیار اصحاب سعد بن عبدالله اشعری قمی بشمار میرود . برای طلب حدیث مسافرتها کرده وبا جمعی از اکابر عامّه ملاقات و بسیاری از احادیث ایشان را استماع نموده و بسال دویست و نود و نهم یا سیصد و یکم هجرت درقم درگذشت و نزدیك بقعهٔ علی بن بابویه قمی پدر صدوق مشهور مدفون گردید .

(ص ۸۳ هب و ۳۷۹ ج ۱ نی وکتب رجال)

**ابن‌قیاما** در اصطلاح رجالی **حسین بن‌قیاما** است .

**ابن‌القیسرانی**[1]

**ابن‌القیسرانی** **محمد** - بن طاهر بن علی بن احمد ، حافظ مقدسی ، مکنّی به **ابوالفضل**، معروف بـه **ابن‌القیسرانی**، ملقّب بـه **شمس‌الدین** ، از اکابر محدّثین اوائل قرن ششم هجرت میباشدکـه بمرام استماع حـدیث و علوم دیگر مسافرتها کرده و رنجها دید ، در همدان اقامت کرده و بتـدریس پرداخت تا در علوم حدیثیّه تقدّم یافت. درفنون تصوف نیز معرفت کامل ومهارتی بسزا داشته واز تألیفات اواست:

۱- **اطراف‌الکتب السنة** ۲- **انساب‌المحدثین** یا **الانساب‌المتفقة فی‌الخط المتماثلة فی‌النقط والضبط** که درلیدن چاپ شده است ۳- **تذکرةالموضوعات** یا **الاحادیث المعلومة** که درقاهره چاپ شده‌است ۴- **الجمع بین‌رجال‌الصحیحین** که درحیدآباد هند چاپ شده و بسال پانصد وهفتم هجرت دراثنای مراجعت ازسفر مکّه درپنجاه ونه‌سالگی دربغداددرگذشت.

(کف وص ۶۱ ج ۲ کا و ۲۲۱ مط و ۶۵۹ ج ۱ س)

**ابن‌القیسرانی** **محمد** - بن نصر بن صغیر بن داغر بـن محمد بن خالـد بن نصر خالدی ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف‌به **ابن‌القیسرانی**، ملقّب به **عدةالدین** و **شرف‌الدین** و **شرف‌المعالی** از مشاهیر شعرا و ادبـای متفنّن اواسط قـرن

۱- **ابن‌القیسرانی** - عنوان مشهوری دونفر از اکابر میباشدکـه ذیلا مینگارد و قیسرانی منسوب به قیسریه است از بلاد شام در ساحل دریا .

ششم هجری عرب میباشدکه در ادبیّات و نجوم و هیئت خبیر وبا ابن‌منیرآتی‌الذکر مناقضاتی داشته‌که مشهور است . اشعارش در نهایت سلاست و لطافت بوده و **دیوانی** هم دارد . روزی در مجلس جشن و طربی حاضر بود، حاضرین دراثر نغمات دلکش مغنّی مجلس بطرب‌آمده و بنای وجد و انبساط گذاشتند پس‌ابن‌القیسرانی‌گفت :

**والله لوا نصف‌العشاق انفسهم — فدوك منهـا بما عزوا وما صانوا**
**ما انت حین تغنی فی‌مجالسهم — الا نسیم الصبـا والقـوم اغصان**

نیز از ابیات یك قصیدهٔ طریفهٔ او است‌که حاوی معانی لطیفه میباشد :

**و خبرونی عن قلبی ومالکه — فربمـا اشکل المعنی علـی الفطن**
**من‌ذااللذی‌ترهب‌الابطال‌صولته — زیـدالفوارس ام سیف بن ذی یـزن**
**هذا اللذی سلب‌العشاق نومهم — اما تـری عینـه ملئی من‌الـوسن**

وفات‌او بسال پانصد وچهل وهشتم هجرت درهفتاد سالگی در دمشق واقع‌گردیده است .

(کف وص ۱۲۰ ج ۲ کا و ۸۴ ج ۱۹ جم و ۶۵۹ ج ۱ س)

**ابن‌قیم**

**محمد** - بن ابی‌بکر بن ایّوب بن سعد بن حریز دمشقی‌حنبلی، ملقّب به **شمس‌الدین** ، معروف به **ابن‌قیم جوزیه**، مکنّی به **ابوعبدالله**، از اکابر علما و محدّثین حنبلیّهٔ قرن هشتم هجرت میباشدکه در تفسیر و حدیث و اصول دین و علم خلاف و مذهب و دیگر علوم اسلامیّه متفنّن ، ازابن‌تیمیه سابق‌الذکر و پدر خود و دیگر اکابر وقت تکمیل مراتب علمیّه‌نموده‌است تاآنکه در حال حیات استادش ابن‌تیمیه نیز مرجع استفادهٔ افاضل شد ، نسبت باستاد مذکورش محبت مفرط داشت و امتثال عقائد و اقوال و اوامر اورا فرض عین می‌شمرد ، درنشر و ترویج‌آنها اهتمام تمام بکار میبرد ، کتابهای اورا شرح میکرد و بارها با وی زندانی شد . عاقبت برشترش سوارکردند و تازیانه‌اش زدند و درکوچه و بازارش‌گردش دادند و پیوسته با علمای وقت خود درتحت فشار یکدیگر بوده‌اند .

علاوه برمراتب علمیّه بانجام وظائف عملیّه دینیّه نیز اهتمام‌تمام داشت، شب و روز بنماز و تلاوت قرآن مواظب و بارها حج نمود و اهل مکّه ازکثرت طواف و

عبادت وی در حیرت بوده‌اند . از تألیفات او است :

۱- **اخبارالنساء** که درقاهره چاپ شده‌است ۲ و۳- **اغاثةاللهفان فی‌حکم‌طلاق‌الغضبان** و **اغاثةاللهفان فی‌مصائد الشیطان** در تصوف و هردو درمصر چاپ شده است ۴- **حادی‌الارواح الی بلاد الافراح** درتصوف و امور اخروی ۵- **زادالمعاد فی‌هدی خیرالعباد** و این هردو در مصر چاپ شده است ۶- **هدایةالحیاری فی‌اجوبة الیهود والنصاری** که درهند و قاهره چاپ شده وغیراینها . وی درسال هفتصد و پنجاه و یکم هجری قمری درگذشت .

(کف وص ۸۳ هب و ۴۰۰ ج ۳ کمن و ۲۲۲ مط)

**ابن‌الکاتب**

**شیخ محمد** - بن صالح ، ملقّب‌به **بی‌جان** ، معروف‌به **ابن‌الکاتب**، از مشاهیر علما و مشایخ عرفای قرن نهم هجری میباشدکه از خلفای‌عارف‌شهیر حاج بیرام ولی بوده ودرشهرکلیبولی اقامت داشت، درزاویهٔمخصوصی خارج‌آن شهر مشغول عبادت بود و بسال هشتصد وپنجاه و پنجم هجری‌قمری درهمانجا درگذشته و قبرش معروف و مزار میباشد واز تألیفات او است :

۱- **شرح فصوص‌الحکم محیی‌الدین العربی** ۲- **منظومهٔ محمدیه** نامی‌که نظم‌کتاب ذیل‌خودش میباشد ۳- **مغارب‌الزمان لغروب‌الاشیاء فی‌العین والعیان** که احادیث قدسیّه و خطابات‌الهیّه باانبیا وملائکه را جامع وبرادرش‌احمد (بیجان) بترکی ترجمه‌اش‌کرده وانوارالعاشقین‌اش‌نامیده وخودش‌نیز ترجمهٔ‌نظمی‌کرده وبه **محمدیه**‌اش‌موسوم‌کرده‌است .

(کف و ۴۷۸۳ ج ۶ س)

**ابن‌کازد** یا **ابن‌کازر** } دراصطلاح رجالی **عیسی بن‌راشد** است .

**ابن‌الکال**

**محمد بن محمد** - بن هرون بن محمد بن‌کوکب بغدادی حلّی ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌الکال** (که پدرش ملقّب به کال بوده) از اکابر قرّاء اواخر قرن ششم هجرت بوده واز تألیفات او است :

۱- **اللحن الجلی** ۲- **اللحن‌الخفی** ۳- **متشابه القرآن** ۴- **مختصرالتبیان فی‌تفسیر القرآن** . بسال پانصد ونود و هفتم هجری قمری درگذشت وعنوان مشهوری مذکور اورا بعضی از ارباب تراجم **ابن‌الکامل** و بعضی دیگر **ابن‌الکیال** ضبط نموده‌اند .

(ص۲۴۵ ج۴ ذریعه)

**ابن کامل** **احمد بن کامل** - بن خلف بن شجرهٔ مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن کامل**، بنوشتهٔ ابن‌الندیم (متوفی بسال ۳۸۵ھ ق = **شفه**) از مشاهیر علوم قرآنیّه میباشدکه در علوم بسیاری مفتی و مولدش سرّ من رای بوده و از تألیفات او است :

۱- **کتاب غریب‌القرآن** ۲- **کتاب‌القرائات** ۳- **المختصر** در فقه ۴- **کتاب‌الوقوف** ۵- **موجزالتأویل عن معجزالتنزیل** وغیراینها . سال وفاتش بدست نیامد و لکن پیش از ابن‌الندیم(متوفی بسال۳۸۵ھ ق = **شفه**) بوده‌است. (ص ۴۸ف)

**ابن کامل‌محمد** رجوع به **ابن‌الکال** مذکور فوق نمایند .

**ابن‌الکاهلیة** **عبدالله** - بن زبیر بن عوام‌که یکی از جداتش ازقبیلهٔ بنی‌کاهل بوده و شرح حالش درکتب مربوطه‌است .

**ابن کبریا** **موسی بن‌حسن**-که‌درباب‌القاب‌بعنوان **نوبختی موسی** مذکور ست.

**ابن‌الکتب** **عبدالرحمن بن ابی‌بکر**-که شرح‌حالش درباب‌اول (القاب) بعنوان **سیوطی عبدالرحمن** نگارش‌یافته‌است . ابن‌الکتب‌گفتن‌او بجهت آن میباشدکه ولادت او درکتابخانه بود ، چنانچه پدرش (که نیز از اهل علم بوده) هرکتابی راکه برای مراجعه ومطالعه ضرورش بودی زن خود را امر باحضارآن کردی تا روزی نیز برای‌آوردن کتابی بکتابخانه رفت و درهمانجا درد وضع حملش‌گرفته و حمل خود راکه همین عبدالرحمن سیوطی‌بوده وضع نمود اینك محض بسبب وقوع تولد درکتابخانه به **ابن‌الکتب** معروف گردید .

**ابن کثیر** **احمد بن محمد** - ذیلاً بعنوان‌ابن‌کثیرمحمد بن‌کثیرمذکوراست.

**ابن کثیر** **اسماعیل** - بن‌عمر بن‌کثیر بن ضوء بن‌کثیر قرشی، بصری الاصل والولادة ، دمشقیّ‌الاقامة ، شافعیّ‌المذهب ، **عمادالدین**القد **ابن‌کثیر** الشّهرة ، **ابوالفداء** الکنیة ، از اکابر و مشاهیر علمای قرن هشتم عامّه میباشد که مفسّر مورّخ محدّث حافظ متقن فقیه متفنّن بود ، فقه و اصول و حدیث و تاریخ و

دیگر علوم متداوله را از ابن‌تیمیه و ابن‌عساکر و دیگر اکابر وقت تکمیل نمود تا در سنّ جوانی بمعاصرین‌خود تقدّم یافت، تألیفاتش نیز درحال حیات خودش منتشر ومحل استفادهٔ افاضل وقت‌شد .

باستاد خود ابن‌تیمیه محبت بی‌نهایت داشته و دراکثر مسائل دینیّه برای وی عامل وموافق‌اقوال‌او فتوی‌میداد وبدین‌جهت درزحمت و ابتلا بوده وازتألیفات‌او است:

۱- **البداية والنهاية** درتاریخ‌که به **تاریخ‌ابن‌کثیر** معروف ودرچهارده مجلد بزرگ در مصر چاپ شده است ۲- **تفسیر قرآن**که نیز به **تفسیر ابن‌کثیر** معروف و درقاهره چاپ شده است ۳- **جامع‌المسانید** که‌کتابی است عظیم ، تمامی‌احادیث ستهٔ معروف ومسانید اربعه‌را جامع ۴- **شرح صحیح بخاری**که یك قسمت از اول آن را شرح‌کرده است ۵- **طبقات‌الشافعية** .

صاحب ترجمه بسال هفتصد وهفتاد وچهارم هجری قمری در دمشق وفات‌یافت ودرمقبرهٔ صوفیّه نزدیکی استادخود ابن‌تیمیه مدفون شد ودراواخرعمر نابینا بوده‌است. چنانکه درمحل خود تذکر دادیم ابن‌کثیر اسماعیل بن عمر صاحب ترجمه غیراز ابوالفداء اسماعیل بن علی سابق‌الذکر میباشدکه تاریخ وفات‌ایشان مختلف وتحقیق‌مطلب موکول بکتب مربوطه است .

(کف وص ۳۷۳ ج ۱ کمن و ۸۴ هب و ۲۲۵ مط)

**ابن کثیر**

**عبدالله بن‌کثیر**- قاری مکی ، مکنّی به **ابوبکر** و **ابوسعید** ، معروف به **ابن‌کثیر**، از موالی عمرو بن عتمهٔ‌کنانی وازمشاهیر قرّاء میباشدکه بسیار باوقار و تمکین واز اکابر تابعین و ریاست بدو منتهی و یکی از **قراء سبعه** وازقبیلهٔ بنی‌الدار بن هانی بن‌لخم بوده وبهمین‌جهت به **داری** و **لخمی** موصوف بوده است چنانچه بجهت عطّار بودنش به **دارانی** نیز متصّف میبشد(که درحجاز عطّار را دارانی‌گویند) و بزعم بعضی در اصل از جملهٔ ایرانیها بودکه انوشیروان ایشان را بجهت طرد حبشیها با کشتی بیمن فرستاده بود . بهرحال بسال صد و بیستم هجرت در مکّهٔ معظّمه درگذشت و اصول‌قرائت را ازمجاهد وازابن‌عباس ازحضرت‌امیرالمؤمنین‌ع اخذ نموده و ابوالحسن قواس و بعضی دیگر راویان قرائت او

(ص ۴۲ ف و ۸۳ هب و ۲۷۱ ج ۱ کا وغیره)

**ابن کثیر**

**محمدبن‌کثیر** - یا احمد بن محمد بن کثیر فرغانی ، معروف به **ابن‌کثیر** ، درحدود سال دویست و چهل و هفتم هجرت از اکابر منجّمین بود ، در صناعت نجوم یدی طولی داشته و دراکثر استخراجات نجومی مصیب بوده‌است و **اختصارالمجسطی** و **کتابی در حرکات سماویه** و **جوامع علم نجوم** تألیف‌اومیباشد و سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۲۲۵ مط)

**ابن‌الکربلائی**

**درویش‌حسین** - حافظ تبریزی کربلائی ، معروف به **کربلائی** **بابا فرجی** و **ابن‌الکربلائی** و **حافظ حسین**، از فضلای اواخر قرن دهم هجری‌بوده و اوائل قرن یازدهم را دیده است . درحدود سال‌نهصد وهشتاد وهشتم هجری قمری بدمشق رفت، با شیخ حسن بورینی سابق‌الذکر ملاقات‌کرد وشیخ ، زبان فارسی را از او یاد گرفت بطوری‌که مثل اشخاص فارسی زبان تکلّم میکرد . در همان اوقات با شیخ بهائی نیزکه بدمشق آمده و درمحلّه خراب درخانهٔ یکی از تجّار منزل کرده بوده ملاقات و خواستار مذاکرهٔ بعضی از اشعارش گردید .

درویش حسین کتاب مفصّلی بنام **روضات‌الجنات** درخصوص مقابر فضلا و مشاهیر اولیای‌تبریز ونواحی‌آن درسال نهصد وهفتاد وپنجم هجرت تألیف‌کرده‌که بریك مقدمه ویك خاتمه و هشت روضه مشتمل وجملهٔ : **زیارات‌قبور اولیا** = **۹۷۵** مادّهٔ‌تاریخ‌تألیف بوده ویك نسخهٔ خطّی ازآن در تبریز درکتابخانهٔ شخصی جناب حاج حسین آقا تاجر نخجوانی موجود است و چنانچه ازکلمات خودش برمیآید خطّاط هم بوده است .

(خلاصة‌الاثر و خود نسخهٔ مذکوره)

---

۱- اینجانب عین‌همان نسخهٔ‌خطی‌را درکتابخانهٔ جناب‌آقای حاجی‌حسین‌نخجوانی دیده‌ام حضرت علامهٔ شهیر معاصر آیة‌الله‌العظمی‌آقای سید شهاب‌الدین نجفی نزیـل قم‌کثرالله امثالهم این شرح را با خط شریف خودشان در اول‌کتاب مزبور مرقوم داشته‌اندکه برای تکثیر فائده عیناً در اینجا نقل می‌نماید (مخفی نماندکه قبر حافظ حسین در دامنهٔ جبل قاسیون دمشق میباشد وفات او بنابرآنچه درمجموعه‌ای بخط مرحوم والد است (۹۹۴) واقع شده و اورا تألیفات بسیاری‌است ازجمله‌کتاب مزارات‌الشام ـ سفرنامهٔ حجاز ـ مثنوی تفسیرقرآن بمذاق‌عرفا وتمام‌نشده و اعقاب*

**ابن کرنیب**
**حسین**- بن اسحق بن ابراهیم بن زید ، کاتب طبیب بغدادی ، مکنّی به **ابواحمد** ، معروف به **ابن کرنیب**، ازاکابرمتکلّمین بوده و بمذهب طبیعیین فلاسفه میرفته است . درعلوم طبیعیّهٔ قدیمه سرآمد روزگار و مرجع استفادهٔ دانشمندان زمان‌خود بود، درطبابت نیزمتبحّر ودرادبیّات‌هم حظّی وافرداشت و ابن‌ابی‌اصیبعه در ردیف اطبّای جزیره و عراقش ذکرکرده واز تألیفات او است :

۱- **الرد علی ثابت بن قره فی‌نفیه وجوب وجـود سکون بین‌کل حرکتین متضادتین**

۲- **مقالة فی‌الاجناس والانواع**. زمان زندگانیش بدست نیامد وپیش‌از ابن‌الندیم(متوفی بسال ۳۸۵ه ق = **شفه**) بوده است . (ص ۳۶۷ف و۲۸ ج۳مه و۶۵۹ ج۱س)

**ابن کریب**
**محمد** - بن علاء بن کریب همدانی کوفی ، از مشاهیر محدّثین و حفّاظ‌کوفه میباشدکه از عبدالله بن مبارك و جمعی از اکابر دیگر استماع حدیث کرده است . حسن بن سفیان ثوری و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و ابن‌ماجه و ابوداود سجستانی ودیگران از وی روایت‌نموده‌اند . ابن‌عقده اورا درقوت حافظه وکثرت محفوظات بتمامی مشایخ‌کوفه مقدّم داشته‌که درکوفه سیصدهزار حدیث از وی مسموع‌گردیده است . وی در دویست و چهل و سیّم هجرت درگذشت و بموجب وصیّت خودش تمامی کتابهای اورا دفن کردند .

(ص ۱۰۲ ج ۳ نی و ۶۵۹ ج ۱ س)

**ابن کسری**
**حسن بن محمد**- درباب‌اوّل(القاب) بعنوان **مالقی‌حسن** مذکوراست.

---

*او خانواده‌ای هستند درشام غالباً درمحل خراب ساکن هستند و اورا مشایخ و اساتیدی‌بوده در حدیث وطریقت وسایر علوم و سنین عدیده حقیر مشتاق بودم این‌کتاب را زیارت‌کنم‌که بحمدالله موفق شدم بمطالعهٔ‌آن من‌البدو الی‌الختم والحق تألیف بسیار نفیسی‌است ومشحون بفوائد والسلام خیر ختام شهاب‌الدین الحسینی النجفی المرعشی ۱۳۶۷) انتهی .

اخیراً دانشمند بزرگوار و محقق گرانمایهٔ بلندپایه آقای میرزا جعفر سلطان‌القرائی همین کتاب را باکمال دقت و اسلوب‌کم‌نظیر بنحویکه مقتضای‌اطلاعات وسیع و تحقیقات‌استادانهٔ ایشان است تصحیح وبا علاوه‌کردن نکات و حواشی سودمند بچاپ رسانده‌اند .

«ناشر»

**ابن کشکرایا** **ابوالحسین بن کشکرایا** - درباب اوّل بعنوان **تلمیذسنان** مذکوراست.

**ابن الکلبی** **هشام بن محمد** - در باب اوّل بعنوان **کلبی هشام** مذکور است .

**ابن کلثوم** **عمرو بن کلثوم** - بن مالك بن عتاب بن زهیر تغلبی، معروف به **ابن کلثوم**، از قبیلهٔ بنی‌تغلب بن وائل میباشدکـه نسبش به معد بن عدنـان موصول واز مشاهیر شعرا و شجاعان فرسان عرب زمان جـاهلیـّت و یـکی از اصحاب معلّقات سبعه بشمار میرود . **قصیدهٔ نونیهٔ** او هم یـکی‌ازقصائد سبعهٔ معلّقه وخود او از مفاخر عرب و مورد تـکریـم و تجلیـل بنی‌تغلب بوده و خـَلَـفاً عن سلف صغیراً و کبیراً آن را روایت می‌کنند وگویند شمارهٔ ابیات آن هزار وچند بیت‌بوده‌است ولـکن آنچه دسترس اواخر شده بنوشتهٔ بعضی یـکصد و هفت بیت میبـاشد ، معلّقهٔ او در برلین چاپ و درضمن شرح سبعهٔ زوزنی نیز در ایران بطبع رسیده است .

مخفی نماندکـه قبیلهٔ بنی‌تغلب در صولت و سطوت شدیدترین قبائـل عرب بوده بحدّی‌که گویند اگر طلوع نور عالمتاب دین مقدّس اسلامی اندکی هم بتأخیرمی‌افتاد بنی‌تغلب مردمرا می‌خوردند ، اینك عمرو صاحب ترجمه نیزکه از همان قبیله میباشد بسیار شجاع و دلیر و جری وجسور و چیره وقوی‌دل‌بود، ملك‌نعمان بن منذررا هجوها گفته و درصولت و فتاکی و بی‌باکی بی‌بدل بلـکه ضرب‌المثل و **افتك من عمرو بن کلثوم** از امثال دائره میباشد . عمرو بن‌هند شاه حیره را در دارالملك‌خودش با شمشیرخودش کشتـه و تمامی اثـاث و تشریفات سلطنتی او را بغارت برد بشرحی‌کـه در محـل خود مذکور است .

سبب عمدهٔ انشای قصیدهٔ معلّقه‌اش نیزکه سراپا حماسه و فخریـّات میباشد همین قضیه بوده‌که بعد از قتل عمرو بن هند آن را انشاکرد و درموسم مکـّه در بازار عکاظه در روز رسمی آن را خطابت‌کرد و مطلع‌آن این‌است :

الا هُبّی بصحنك فاصبحینا ولا تبقی خمور الا ندرینا[۱]
مشعشعة کانّ الحصّ فیها اذا ماالماء خالطها سخینا[۲]
تجور بذی اللّبانة عن هواه اذا ما ذاقها حتی یلینا[۳]

وفات ابن کلثوم بسال ششصدم میلادی میباشدکه پنجاه یا پنجاه و دوسال پیش از هجرت نبوی ص بوده و درصد و پنجاه سالگی واقع گردیده است.

(شرح سبعهٔ زوزنی و رجال المعلقات العشر وغیره)

**ابن کلوب** در اصطلاح رجالی غیاث بن کلوب است.

**ابن کلیب** **احمد بن کلیب** - ادیب شاعر نحوی اندلسی، درشعر و فنون ادب متفرّد، اشعار او درالسنه دایر خصوصاً آنچه دربارهٔ اسلم بن عبدالعزیز که علاقهٔ مفرطی بدو داشته گفته دیگر مشهورتر و نقل مجلس میباشد و درچهارصد وبیست و ششم هجرت درگذشت. (ص۱۱۸ج۴جم)

**ابن کمال** یا **ابن کمال پاشا** **احمد بن کمال** - یا احمد بن سلیمان بن کمال‌پاشا، ملقّب به **شمس‌الدین**، معروف به **ابن کمال** و **ابن‌کمال‌پاشا** و **مفتی‌الثقلین**، از اکابر علمای عثمانی میباشدکه نخست، بعد از تحصیل مقدمات لازمه در سلك امرا منسلك بود، اخیراً دراثر فطانت و ذکاوت، حلاوت علم درمذاقش مستولی گردید، در حوزهٔ درس اکابر وقت حاضر شد، دراندك زمانی فقه و تفسیر و حدیث و دیگر علوم شرعیّه را تکمیل، درادبیّات هرسه زبان عربی وترکی وفارسی نیز متمهّر ودربعضی از مدارس ادرنه مشغول تدریس گردید. مدتی‌هم بقضاوت‌آن‌نواحی وآناطولی منصوب،

۱- هبی خطاب به معشوقه یا ساقیهٔ مجلس است یعنی بیدار باش. **صحن** قدح بزرگ. **فاصبحینا** یعنی ما را شراب صبوحی بده. **اندرین** یا **اندرون** دهی است در شام یا حلب.

۲- **مشعشعة** شراب ممزوج بآب. حص زعفران ویا نباتی است‌که گل آن سرخ شبیه به زعفران است. **سخینا** بمعنی‌گرم و حال است از فاعل خالط ویا جمع متکلم و از سخاوت است.

۳- **تجور** یعنی منحرف‌میسازد. **لبانة** بضم‌اول حاجت وهوا وخواهش نفس. **یلین** فعل‌مضارع ازلینت و نرمی است.

بسال نهصد و سی و دویم هجری قمری ازطرف سلطان سلیمان‌خان‌قانونی دهمین سلطان عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ه ق = ظکو- ظعد) بمقام**شیخ‌الاسلامی** بالقب **مفتی‌الثقلین** مفتخر ودر سال‌نهصد وچهلم یاچهل ویکم درقسطنطنیه درگذشته ودر زاویهٔ محمود چلبی دفن شد .

تألیفات متنوعه دارد :

۱- **اصلاح‌الوقایة‌فی‌الفروع** ۲- **الایضاح** که شرح‌اصلاح‌مذکوراست ۳ و۴- **التجرید والتجوید** درکلام که یکی متن و دیگری شرح آن است ۵- **ترجمهٔ‌کتاب رجوع‌الشیخ الی‌صباه فی‌القوة علی‌الباه** که خلاصه‌کتب طبی‌بسیاری بوده وبامر سلطان سلیمخان تألیفش‌نموده (چنانچه درکشف‌الظنون‌است) لکن درمعجم‌المطبوعات خودکتاب رجوع‌الشیخ را با بن‌کمال‌پاشا نسبت داده وگویدکه درقاهره چاپ شده است ۶- **تغییرالتنقیح** در اصول‌که موارد طعن واشتباه‌کتاب تنقیح الاصول را نگاشته ودر استانبول چاپ شده است ۷- **تغییرالمفتاح** که عبارات مفتاح سکاکی را تغییر داده و شرحش‌کرده است درمعانی و بیان ۸- **تفسیر قرآن** که به **تفسیر ابن‌کمال پاشا** معروف وتا سورهٔ والصافات و دارای تحقیقات شریفه و تصرفات عجیبه است ۹- **دقائق الحقائق** که بزبان ترکی در تحقیق بعض الفاظ فارسی است ۱۰- **رسالة فی‌التعریف** ۱۱- **شرح صحیح بخاری** ۱۲- **شرح مشارق‌الانوار** ۱۳- **شرح مفتاح سکاکی** بطرز قال اقول ۱۴- **محیط‌اللغة** از عربی بفارسی ۱۵- **المهمات فی‌فروع الحنفیه** ۱۶- **نگارستان** بطرزگلستان سعدی و غیراینهاکه تا صد و بیست و پنج‌کتاب بدو منسوب و بهرسه زبان عربی وترکی وفارسی شعر خوب میگفته و از اشعار ترکی او است :

هرصداکه ظاهر اولدی تیشهٔ استاددن     براثردور داشدا قالمش‌نالش‌فرهاددن

(کف وص ۳۸۸۵ ج ۵ س و ۱۵۰ ج ۴ فع)

**ابن‌کمونه** **سعد بن منصور** - بن سعد بن حسن بن هبةالله بن‌کمونهٔ‌بغدادی، ملقّب به **عزالدولة**، معروف به **ابن‌کمونه**، از فلاسفه و حکمای اواخر قرن‌هفتم بغداد میباشدکه عقیدهٔ مذهبی‌او مابین اهل فن محل خلاف ونظراست . درجندین موضع ازکشف‌الظّنون گاهی به یهودی وگاهی باسرائیلی موصوفش داشته و از میرداماد هم نقل است‌که کتاب تلویحات شیخ مقتول ، دوفقره شرح دارد یکی از ابن‌کمونهٔ یهودی و دیگری از شمس‌الدین محمد بن محمود شهرزوری .

ابن‌الفوطی معاصرخود ابن‌کمونه هم درکتاب حوادث جامعه‌گوید درسال‌ششصد

و هشتاد و سیّم هجرت بین مردم انتشار یافت‌که ابن‌کمونهٔ یهودی کتاب **تنقیح الابحاث** را (که ذیلاً خواهیم نگاشت) تألیف داده و درآن از نبوت بحث‌کرده و چیزهائی گفته که قابل مذاکره نمیباشد نعوذ باللّه من ذکره ، اینك عوام ازدحام عام نموده و قتل اورا تصمیم کردند لکن بتدابیر شحنهٔ عراق مستخلص گردید ، چنانچه شحنه ، روز جمعه با جمعی از حکام سوار شد و تحقیقات لازمهٔ قضیه را از قاضی‌القضاة و مدرّسین مدرسهٔ مستنصریّهٔ بغداد درخواست نمود لکن ابن‌کمونه‌که متواری بوده پیدا نگردید وقاضی برای نماز سوار شده وباز بجهت ممانعت عوام بمدرسهٔ مذکور برگشت ، ابن‌الاثیر را نیز که برای اسکات عوام از خانه‌اش بیرون آمده بوده فحش داد و حرفهای ناشایست گفت وبا تعصّب و طرفداری ابن‌کمونه و مدافعه از مزخرفات او متّهمش داشت . این است‌که محض اسکات فتنه و دفع شرّ ازدحام ، منادی (جارچی) بآواز بلند ندا درداد که عموم جماعت فردا (روز شنبه) برای‌قتل یا سوزاندن ابن‌کمونه در بیرون شهر حاضر باشند پس مردم متفرق شدند ، ابن‌کمونه را هم درصندوقی‌که رویش جرم‌کشیده‌بودند گذاشته به حلّه نزد پسرش‌که آنجا کاتب و منشی بوده فرستادند و بفاصلهٔ چند روز یا سه ماه در اثر خوف و وحشت آن جریان درآنجا درگذشت انتهی مترجماً و ملخصاً .

با این‌همه‌فاضل‌متتبّع‌خبیرمعاصر، شیخ‌محمدسماوی‌سابق‌الذکر، درجواب‌استفسار کتبی این‌نگارنده بواسطهٔ معتمدی نوشته‌بودکه ابن‌کمونه علاوه براسلام، اظهارتشیّع میکرده ودر اول وآخر تمامی کتابهای خود اسامی مقدسه حضرت رسالت ص و ائمهٔ اطهار ع را با تعظیم تمام مذکور داشته و درکتاب لمعه نام وی، کلماتی [illegible] که حاکی از اسلام او و احاطه‌اش درکلمات حضرت امیرالمؤمنین و شرح و تفسیر آنها میبینند .

صاحب ذریعه نیز همین عقیده را تایید وکلمات اوکه راجع ببهمین موضوع است ذیلاً درضمن تألیفات ابن‌کمونه مذکور وقضیه ازدحام مذکور را هم حمل بمجرّد تهمت عوامی و افترا و تهمت داشته است ودر این‌گونه موارد قلم و رقم و تألیفات خود شخص بهترین معرّف حال او مستند .

نگارنده گوید علاوه براینها دور نیست که یهودی و اسرائیلی گفتن همانا بجهت یهودی بودن جدّ عالیش هبةالله بن کمونه بوده چنانچه بحکم عادت غالبی معمولی اغلب اشخاص را با اوصاف و القاب پدرانشان موصوف وملقّب دارند باری از تألیفات ابن کمونه است :

۱ تا ۴- **الالتقاط عن الاثار الباقیة لابی ریحان البیرونی و الالتقاط عن الشمسیة المصفیة للکاتبی القزوینی و الالتقاط عن القانون السعودی لابی ریحان المذکور و الالتقاط عن کتاب الهیئة لمؤیدالدین العروضی** ۵- **انتخاب تلخیص المحصل** که اصل محصل، درعلم کلام ازفخررازی و تلخیص المحصل که **نقدالمحصل** هم گویند از خواجه نصیر طوسی و انتخاب تلخیص هم از همین ابن کمونه است و نسخهٔ اصل این پنج فقره بخط خود ابن کمونه در خزانهٔ غرویه موجود بوده و بنظر صاحب ذریعه رسیده است ، در اول وآخر همهٔ آنها صلوات برحضرت نبوی ص وآل طیبین و طاهرین آن حضرت را ملتزم میباشد واز اینجا حسن عقیدهٔ او وتهمت بودن آنچه ازحوادث جامعه نقل کردیم روشن میگردد ۶- **تقریب المحجة و تهذیب الحجة** که بخط خود مؤلف درکتابخانهٔ شخصی شیخ محمد سماوی فوق موجود است ۷- **تنقیح الابحاث فی البحث عن الملل الثلث** یعنی اسلامیت و یهودیت و نصرانیت که سبب اتهام او و ازدحام عوام بوده و فوقاً مذکور داشتیم ویك نسخه ازآن (بنقل معتمد) درکتابخانهٔ مجلس در طهران موجود است ۸- **التنقیحات** درمنطق و حکمت طبیعی و الهی که شرح تلویحات شیخ شهاب الدین مقتول سهروردی بوده ونسخهٔ آن در کتابخانه‌های آصفیه وکوپریلی (برقم ۸۸۰) و ایاصوفیا و بانگی‌فور موجود و تنها شرح طبیعیات آن نیز که بخط خود ابن کمونه است در خزانهٔ غرویه موجود است ۹- **شرح الاصول والجمل من مهمات العلم والعمل** که شرح اشارات ابن سینا است ۱۰- **شرح الصحائف للسهروردی** که بخط خود ابن کمونه در بغداد موجود است ۱۱- **لباب المنطق و خلاصة الحکمة** که بخط خودش در کتابخانهٔ شخصی شیخ محمد سماوی فوق موجود است ۱۲- **اللمعةالجوینیة فی الحکمة العلمیة والعملیة** که بنام وزیرکبیر علاءالدین جوینی تألیف و اصل نسخه‌اش بخط خود ابن کمونه درروضهٔ حیدریه موجود است ۱۳- **المطالب المهمة فی الحکمة** و نسخهٔ اصل آن درکتابخانهٔ شخصی شیخ سماوی مذکور موجود است ۱۴- **المنطق والطبیعی مع الحکمة الجدیدة** ویك نسخه ازآن برقم ۲۴۴۷ درکتابخانهٔ ایاصوفیا موجود است .

**وفات ابن کمونه** بزعم بعضی درسال ششصد و نودم هجرت بوده لکن موافق آنچه ازکلمات معاصرش ابن الفوطی معلوم گردید بسال ششصد و هشتاد و سیّم هجرت در حلّه واقع شده و این اقرب بصحت است و اینکه بعضی دیگر هفتاد و ششم نوشته‌اند قطعاً

اشتباه بوده و تاریخ تألیف بعضی ازکتابهایش بعد ازاین تاریخ بوده است . مخفی‌نماند که ابن‌کمونه، صاحب همان شبههٔ مشهوره درتوحید میباشدکه درشرح هدایهٔ ملاصدرا وگوهرمراد لاهیجی و بعضی دیگر ازکتب معقول با جوابش مذکور و علاّمهٔ سبزواری هم در منظومه‌اش‌گوید :

**هویتان بتمام الذات قد — خالفتا لابن‌الکمونة استند**

**وادفع بان طبیعة ماانتزعت — مما تخالفت بما تخالفت**

(ذریعه وکف و تقریرات‌کتبی شیخ محمد و اطلاعات متفرقه)

**ابن‌کمیل** بدرالدین دمیاطی محمد ضمن شرح حال شرف‌الدین اسمعیل مذکور شد .

**ابن‌کناسه** **عبدالله بن‌یحیی** - مکنّی‌به **ابومحمد**، یا **محمد بن‌کناسه**، یا **محمد بن عبدالله بن عبدالأعلی** کوفی اسدی ، مکنّی به **ابویحیی** ، از صلحای شعرای عباسیّین و داماد وخواهرزادهٔ عارف زاهد معروف ابراهیم بن‌ادهم‌است که بسال صد و بیست و سیّم هجرت درکوفه متولد شد و اخیراً دربغداد اقامت‌کرد ، با فصحای بنی‌اسد و روات شعرا ملاقات نمود ، اشعارکمیت اسدی سابق‌الذکررا ازایشان اخذکرده و درسیّم شوال دویست و هفتم هجرت درکوفه درگذشت واز تألیفات‌او است:

**۱- الانواء ۲- سرقات الکمیت من‌القرآن ۳- معانی‌الشعر.**

ابن‌کناسه کنیزکی داشته دنانیر نام شاعره و مغنیه‌که ارباب فضل و هنر اورا با خصال حمیده‌ستوده وبا وی مشاعره میکرده‌اند . علی بن عثمان‌کلابی‌که از ادبای‌آن زمان بوده‌گوید روزی درحالت حزن و غم بخانهٔ ابن‌کناسه رفتم ، کنیزش دنانیر سبب آن را استفسار نمودگفتم‌که برادری داشتم قرشی و الان از دفن وی برمیآیم پس دنانیر قدری بفکر رفته و این بیت را فرو خواند :

**بکیت‌علی اخ لك من قریش — فابکانا بکائك یاعلی**

از اشعار خود ابن‌کناسه میباشدکه در مرثیهٔ کنیزك مذکورگفته است :

**الحمد لله لاشریك له — یالیت ماکان منك لم یکن**

**ان لم يك القول قل فيك فما**     **افحمنی غير شـــدة الحزن**

(ص ۱۰۵ فهرست ابن‌النديم و۱۳۰ ج ۱ خيرات حسان)

**ابن‌الکوا** **عبدالله** - بن‌عمرو کوّاء ازخوارج وبا اینکه ازاصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع بوده صدمات زبانی بسیاری بدان حضرت وارد آورده است . اگر یکسر هم نگوئیم اکثر خوارج، عابد و زاهد بوده‌اند، خباثت ایشان نیز آفتابی و اعبد ایشان ابن‌ملجم مرادی ناپاك بود . روزی ابن‌الکوّا وضو می‌گرفته وآب را زیاده از حد استعمال می‌کرد ، آن‌حضرت فرمود اسراف کردی گفت اسراف تو در خونریزی مسلمانان از این هم بیشتر است و نیز ابن‌الکوّا درپشت سرآن‌حضرت این آیه را فرو خواند : **وَ لَقَدْ اُوحِیَ اِلَیْكَ وَ اِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ اَشْرَکْتَ لَیَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ** .

خباثت ابن‌الکوّا آشکار و بالاتر ازآن است‌که بنقل این‌گونه قضایا حاجتی باشد آه‌آه خدا خدا بتو نالم ز زاهدان ریائی . خداوند عالم را بحقیقت اسلام قسم ، اسلام ومسلمین‌را ازشرّ این‌گونه مشرکین مسلمان‌نما وگرگان‌میش‌صورت‌که درهرعهدی و هرعصری تیشه بریشهٔ اسلام میزنند درسایهٔ امان خود نگهدارد . باری کوّاء با صیغهٔ مبالغه داغ‌کنندهٔ چارپایان‌را گویند وعمرو پدر عبدالله نیز در زمان جاهلیّت این‌شغل را داشته است . (ص۸۴هب ومرصع وتنقیح‌المقال وغیره)

**ابن کوجك** **علی** - بن حسین بن علی بن کوجك عبسی ، ادیب فاضل ورّاق معروف به **ابن کوجك** که‌کتاب **اعزالمطالب الی‌اعلی‌المراتب** وکتاب **الطنبوریین** از او بوده ودر اواخر قرن چهارم یا اوائل پنجم هجرت درگذشته است.

(ص ۱۵۷ ج۱۳جم)

**ابن کوره** دراصطلاح رجالی **داود بن‌کوره** ویکی‌ازافراد عدّهٔ‌کلینی‌است .

**ابن‌الکوفی** **احمد بن عباس** - درباب‌اوّل(القاب)بعنوان **نجاشی** مذکوراست.

**ابن‌الکوفی** **علی‌بن‌محمد** - بن عبید اسدی نحوی ، معروف به **ابن‌الکوفی** ، مکنّی به **ابوالحسن**، از اجلّای اصحاب ثعلب نحوی معروف

میباشدکه خطّ او با حسن وصحت و اتقان وضبط مشهور وضرب‌المثل میباشد ودرجایی که بخواهند صحت و اتقان خطّی را بفهمانندگویندکه ازخط ابن‌الکوفی نقل شده و از تألیفات او است :

۱- **الفرائد والقلائد** ۲- **معانی الشعر**. صاحب ترجمه بسال سیصد وچهل وهشتم هجرت درنود و چهار سالگی درگذشت وبنا بنقل‌معتمد ـ نجاشی وسید بحرالعلوم اورا ازمصنّفین شیعه دانند . (ص ۱۵۳ ج۳ جم وغیره)

**ابن کیاکی** در اصطلاح ابن‌ادریس ، همان ابن‌شهرآشوب سابق‌الذکر است و رجوع بدانجا نمایند .

**ابن‌الکیال** **محمد بن محمد** - بعنوان **ابن‌الکال** مذکور شد .

**ابن‌الکیبس** یا **(الکیس‌خ‌ل)** ابن‌الکیس مردی بوده زید نام ، در فصاحت ضرب‌المثل **افصح من ابن‌الکیبس** (الکیس خ‌ل) از امثال دایره میباشد . نام پدرش در جمهره ، کیس و درنسخهٔ خطّی مظنون‌الغلط مرصّع ابن‌الاثیر کیبس بوده و اوّلی اقرب بصحت است . (مرصع و جمهرة‌الامثال)

**ابن‌الکیزانی** **محمد بن ابراهیم** - بن ثابت بن ابراهیم بن فرج کنانی قاری ، ادیب شاعر شافعی عابد زاهد مصری ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌الکیزانی**، از مشاهیر ادبا و شعرا و زهّاد اواسط قرن ششم هجرت‌بوده و **دیوان شعری** هم داردکه اکثرآن در زهد بوده واز او است :

**و اذا لاق بالمحب غرام** **فکذا الوصل بالحبیب یلیق**

بسال پانصد و شصت و دویم هجرت درمصر درگذشت و درقرب امام شافعی مدفون شد سپس بدامنهٔ‌کوه مقطم نقلش داده ودرقرب حوضی معروف‌به امّ‌مودود بخاکش‌سپردند .

**لفظ‌کیزانی** منسوب به کیزان است‌که جمع کوز بمعنی کوزهٔ معروف میباشد و یکی از اجداد صاحب ترجمه کوزه‌گر وکوزه‌فروش بوده است .

(ص۱۲۱ ج ۲ کا و ۶۶۰ ج ۱ س)

**ابن کیسان** **طاوس بن کیسان** - ضمن شرح حال **طاوسی ابوالفضل** مذکوراست .

**ابن کیسان** **محمد بن احمد** - بن ابراهیم بن کیسان ، یا محمد بن احمد بن محمد بن کیسان، نحوی بغدادی، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن کیسان**، از اکابر نحویّین واز تلامذهٔ مبرّد و ثعلب و دیگر اکابر وقت بوده وآن علم شریف را از هردو فرقهٔ نحویّین و بصریّین فراگرفته‌است . قواعد هردو مذهب را حافظ ، باختلافات ایشان واقف ، استادتر از مبرّد و ثعلب بوده و حوزهٔ اوکثیرالفائدة و محل مذاکرهٔ علوم متنوعه ، مرجع افاضل و اکابر وگاهی صد مرکب بردر خانه‌اش بودی ، درنظرش ژنده‌پوش و حریرپوش یکسان بوده وازتألیفات او است :

۱ تا۵- **البرهان** و **التصاریف** و **الحقائق** و **علل النحو** و **غریب الحدیث** ۶- **القرائات** ۷- **مااختلف فیه البصریون والکوفیون** ۸- **معانی القرآن** ۹- **المهذب** در نحو وغیراینها . وی درسال دویست و نود و نهم هجرت درگذشته و چنانچه مذکور داشتیم لفظ کیسان ، نام جدّ عالیش بوده وبعضی آن را لقب پدرش دانند :

(ص ۱۲۰ ف و ۶۶۰ ج۱س و۸۴ هب و۱۳۷ ج ۱۷ جم و۷۰۰ت وغیره)

**ابن لال** **شیخ احمد** - بن علی همدانی ، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن لال** ، از مشاهیر فقها ومحدّثین شافعیّه میباشدکه درهمدان مفتی بوده واز تألیفات او است :

۱- **السنن** ۲- **مالایسع المکلف جهله من العبادات** ۳- **معجم الصحابة** . بسال سیصد و نود و دویم یا هشتم هجری قمری درنود سالگی درگذشت .

(کف وص ۶۶۰ ج ۱ س)

**ابن اللباد** **عبداللطیف** - بعنوان موفق الدین عبداللّطیف درباب اوّل(القاب) مذکور است .

**ابن اللبان** **عبدالله** - بن محمد ، اصفهانیّ الاصل، مصریّ الاقامة، **ابومحمد** الکنیة ، **ابن اللبان** الشّهرة ، ازمشاهیر فقهای شافعیّه ومحدّثین

ایشان میباشدکه دربغداد و اصفهان و مکّه از اکابر و مشایخ وقت استماع حدیث نموده واز مشایخ خطیب بغدادی است . خطیب اورا بسیار تجلیل کرده وبا مخزن علم و فضل و دیانت بودنش ستوده وگوید (والعهدة علیه) که قرآن را بهتر از همه بچندین روایت تلاوت می نمود ، درپنج سالگی حفظش کرده و**کتاب الروضة** تألیف او است و بسال چهارصد و چهل و ششم هجرت در اصفهان درگذشت .

(ص ۱۴۴ ج ۱ تاریخ بغداد و ۲۰۷ ج ۳ طبقات الشافعیة)

**ابن اللبان**

**محمد بن احمد بن عبدالمؤمن** - شافعی اشعری مصری ، ملقّب به **شمس الدین** ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن اللبان**، ازاکابر علما و فقها و محدّثین قرن هشتم مصر میباشدکه در اکثر علوم متداوله خصوصاً در علوم دینیّه یدی طولی داشته واز تألیفات او است :

۱- **ازالة الشبهات من الایات والاحادیث المشتبهات** ۲- **تربیة الام** ۳- **ردالمتشابه الی المحکم** که در بیروت چاپ شده ۴- **متشابه القرآن** کـه همان ردّالمتشابه است . در سال هفتصد و چهل و نهم هجری قمری درگذشت وظاهر کشف الظّنون آنکه لبان لقب پدرش بوده است .

(کف وص ۱۶۶۱ ج ۱ س وغیره)

**ابن لبان**

**ورقاء بن اشعر** - بعنوان **ابوالکلاب** درباب دویم نگارش یافته است.

**ابن اللبانة**

**محمد** - بن عیسی بن لبانهٔ اندلسی لخمی ، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن اللبانة**، ازادبا وشعرای اندلس بوده واز تألیفات او است:

۱- **سقیط الدر و لقیط الزهر** ۲- **مناقل الفتنة** ۳- **نظم السلوك فی وعظ الملوك** و درسال پانصد وهفتم هجرت درگذشت .

(کف وص ۶۶۲ ج ۱ س)

**ابن اللبودی**

**محمد بن عبدان** - بن عبدالواحد بن اللبودی، طبیب حکیم دمشقی، مکنّی به **ابوعبدالله** ، ملقّب به **شمس الدین** و **نجم الدین**، معروف به **ابن اللبودی**، از مشاهیر اطبّای قرن هفتم هجرت میباشدکه علاوه برمهارت طبّی در نجوم وفلسفه وفنون حکمت نیز متبحّر بود ، برای تحصیل علم ازموطن خود شام ببلاد

عجم مسافرتها کرده و رنجها کشید تاآنکه در تفسیر و جدل و ریاضیّات و فنون فلسفه خصوصاً درطبّ مهارتی بسزا یافت و مرجع استفادهٔ اطبّای نامی وقت گردید.

اخیراً بحلب رفته و رئیس‌الاطبّای ملك ظاهر غیاث‌الدین صاحب حلب پسر صلاح‌الدین ایّوبی شد، بعد از وفات ملك ظاهر بدمشق رفته و بمعالجه وتدریس طبّ اشتغال یافت و ریاست بیمارستان نوری بدو مفوض و بسال ششصد و بیست ویکم‌هجرت در پنجاه ویك سالگی درگذشته واز تألیفات او است:

۱- **آفاق‌الاشراق** درحکمت ۲- **الرای المعتبر فی‌معرفة القضاء والقدر** ۳- **غایة الاحکام فی‌صناعة الاحکام** ۴- **کافیة‌الحساب فی‌علم الحساب** ۵- **مختصر اشارات ابن‌سینا** ۶- **اللمعات** درحکمت ۷- **مختصرکلیات قانون ابن‌سینا** ۸- **مختصر مسائل حنین بن اسحق** درطب ۹- **المناهج القدسیة فی‌العلوم الحکمیة** ۱۰- **نزهة‌الناظر من‌المثل السائر.**

(کف وص ۶۶۲ ج ۱ س و ۸۴ ج ۱ مر)

**ابن‌اللبودی**

**یحیی** - طبیب حکیم دمشقی، پسر ابن‌اللبودی مذکور فوق، کنیه‌اش **ابوزکریا**، لقبش **نجم‌الدین**، شهرت او نیز مثل پدرش **ابن‌اللبودی**، از مهرهٔ اطبّای وقت بودکه علاوه بر تفرّد درطب وشعب فلسفه درفنون‌انشا و ترسّل و شعر و ادبیّات وفصاحت وبلاغت نیز وحیدعصر وطبیب مخصوص ملك‌منصور صاحب حمص بوده و اخیراً درنتیجهٔ صداقت وحسن تدبیر بوزارت نایل‌گردید ودرسال ششصد وچهل و سیّم هجرت بعد از وفات ملك منصور بمصر رفت ومشمول عنایات ملك صالح ایّوبی صاحب مصر گردید تا آنکه نظارت دیوان اسکندریّه وشامات بدو مفوض شد وبا این همه اشتغالات فوق‌العاده محفل او مجمع علما و محل استفادهٔ افاضل بوده و از تألیفات او است:

۱- **ایضاح‌الرأی السخیف من‌کلام‌الموفق عبداللطیف** که درسیزده سالگی تألیف‌شده‌است ۲- **تدقیق المباحث الطبیة فی‌تحقیق المسائل الخلافیة** بطریق مسائل خلافیهٔ فقها ۳- **مختصر عیون الحکمة لابن‌سینا** وغیرها. درقاموس‌الاعلام تألیفات مذکوره درفوق پدرش را نیز اشتباهاً بدو نسبت داده‌است. وفات‌یحیی بعدازسال ششصد وشصت ویکم‌هجرت‌بوده‌است.

(کف وص ۶۶۲ ج ۱ س و ۸۴ ج ۱ مر)

**ابن‌لره** یا **ابن‌لزه** } بندار یا منداد بن‌عبدالحمید لغوی اصفهانی کرجی، یاکرخی عراقی، مکنّی به **ابوعمرو**، معروف به **ابن‌لره** (لزه‌خا) نخست درکرج مقیم بوده و اخیراً در عراق عرب توطّن نمود ، با مبرّد مواخات داشت ، از مبرّزین علم لغت ، در روایت و حفظ اشعار متفرّد ، از تلامذهٔ ابوعبیده قاسم بن سلام سابق‌الذکر و اساتید ابن‌کیسان، درنقل دواوین‌شعرا وحید عصر و اغلب اشعارجاهلیّت و اسلام را حافظ بود بلکه هفتصد یا نهصد قصیده را در حفظ داشته‌که اوّل همهٔ آنها **(بانت سعاد)** بوده‌است . درنحو نیز جامع‌آراء بصریّین وکوفیّین بود، هرهفته درمجلس متوکّل دهمین‌خلیفهٔعباسی(۲۳۲ـ۲۴۷ه ق = **رلب - رمز**) با ادبا ونحویّین وقت‌حاضر میشد . **جامع‌اللغة** و **معانی‌الشعر** و **شرح معانی‌الباهلی** از تألیفات‌او است و ظاهراً لفظ لره یا لزه لقب پدر بندار بوده و وجه‌آن وسال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۱۳۶ ت و ۱۲۳ ف و۱۲۸ ج ۷ جم وغیره)

**ابن لسان** یا **ابن‌لسان‌الحمرة** } بعنوان **ابوالکلاب** درباب دویم نگارش دادیم .

**ابن‌لنکك** **محمد بن محمد** - بن‌جعفر بن لنکك‌بصری، ادیب‌شاعر، مکنّی به **ابوالحسین** یا **ابوالحسن**، معروف به **ابن‌لنکك** ، ازشعرای‌ادبی قرن چهارم هجرت میباشدکه بجهت کساد متاع و عدم مساعدت روزگر اکثر اشعر او در شکایت از زمان و اهل زمان و هجو شعرای زمان خود بود ، خصوص درهجو و ذمّ دومعاصرش متنبّی (متوفی بسال ۳۵۴ه ق = **شند**) و ابوریاش (متوفی‌بسن۳۳۹ه ق = **شلط**) سابقی‌الذکر و بالخصوص درپرخواری و بی‌ادبانه و متنفرانه طعام‌خوردن بوریش (چنانچه درشرح حالش اشاره شد) اشعار بسیاری سروده واز او است :

**جارالزمان علینـا فی‌تصرفه** **وای دهر علی‌الاحرار لم یجر**
**عندی من‌الدهر مالو ان ایسره** **ملقی علی‌الفلك الدوار لم یدر**

سال وفاتش بدست نیامد . (ص۶ج۱۹ و۱۲۸ ج۲جم)

**ابن‌لؤلؤ** **محمد بن علی** ـ مکنّی به **ابوعبدالله**، معروف بـه **ابن‌لؤلؤ**، از ادبا و شعرای اندلس بوده واز او است :

**ومن لم یمت قبل‌الممات فانــه — یراع بهول بعــده و یراغ**
**فیارب وفقنی الی مایکون لی — به للذی ارجــوك منه بلاغ**

در سال هفتصد و پنجاهم هجرت درگذشت . (ص ۶۶۲ ج۱ س)

**ابن‌لهیعه** **عبدالله** ـ بن لهیعة بن عقبة بن لهیعـۀ حضرمی مصری ، مکنّی بـه **ابوعبدالرحمن**، معروف بـه **ابن‌لهیعه** ، در حـدیث و اخبـار کثیرالروایة بود ، درسال یـکصد و پنجاه و پنجم هجرت از طرف منصورعباسی بقضاوت مصر منصوب‌گردید ، او اوّلین قاضی میباشدکه ازطرف خلیفه بیلاد مصر تعیین شد وپیش از او از طرف حکام مصر بـوده و نیز نخستین قاضی استکـه خودش شخصاً برای رؤیت هلال رمضان حاضر وبعد از او رسم ثابت‌گردید . ابن‌قتیبه (موافق نقل معتمد) اورا از رجال شیعه شمرده بلـکه گویدکه در تشیّع افراط داشته و لـکن احادیث او در صحیح ترمذی و صحیح ابی‌داود و دیـگر کتب عامّه مذکور است . وی درسال یـکصد و هفتاد و چهارم هجرت درگذشت . (ص۲۷۰ج۱کا و۸۴هب۳۸۵ج۱نی‌وغیره)

**ابن‌لیلی** عنوان‌چندتن‌بوده‌که مشهورترین‌ایشان **عمر بن عبدالعزیز**هشتمین خلیفۀاموی (۹۹ـ۱۰۱ه‌ق = **صط ـ قا**)است وابن‌کثیر گوید:

**یا ایها المتمنی انیکون فتی — مثل ابن‌لیلی لقد خلالك‌السبلا**
**اعدد ثلاث خلال قد جمعن له — هل سب من‌احد اوسب او بخلا**

(مرصع ابن‌الاثیر وغیره)

**ابن‌ماءالسماء** **عبادة بن‌عبدالله** ـ از مشاهیر شعراء قرن پنجم اندلس میباشدکـه اشعارش‌لطیف ودر زمان‌خود رئیس الشعرا بوده واز او است :

**واصبر علی نــوب الزمـــــــــن وان رمت بك فی‌المهالك**
**والی اللـذی اغنی و اقــــــــــنی اضرع وسله صلاح‌حالك**

صاحب ترجمه در سال چهارصد و نوزدهم هجرت درگذشت .

(ص ۶۶۳ ج ۱ س)

**ابن‌ماءالسماء**
**ابن‌ماءالمزن**
**اولی** عمرو بن عامر بن حارثة بن امرؤالقیس **ودویمی** نعمان بن منذر لخمی که هردو در سخاوت ضرب‌المثل هستند.

**ابن‌ماجه**
**محمد** - بن‌یزید، بن‌ماجهٔ قزوینی، مکنّی به **ابوعبدالله**، معروف به **ابن‌ماجه**، از مشاهیر و اکابر حفّاظ محدّثین عامّه میباشد که از ائمّهٔ علم‌حدیث محسوب ودر تمامی شعب‌آن بالاطراف دانا ومتفرّد بود. برای تکمیل آن علم شریف به ری و مصر و عراق و شام ومکّه وبغداد وبصره وکوفه مسافرتها کرد، از اکابر مشایخ استماع احادیث شریفهٔ نبویّه نمود ویکی از اصحاب صحاح ستّهٔ عامّه بوده است. **کتاب سنن** اوکه به **سنن ابن‌ماجه** معروف ودر دهلی وقاهره چاپ شده ششمین صحاح ستّهٔ مذکوره میباشد.

در تاریخ و تفسیر نیز ید طولی داشته واز تألیفات او است:

۱- **تاریخ قزوین** که مولدش بوده است ۲- **تفسیر قرآن مجید** که به **تفسیر ابن‌ماجه** معروف است ۳- **السنن** که به **سنن ابن‌ماجه** معروف است و مذکور شد. در بیست و دویم رمضان دویست وهفتاد و سیّم هجرت درشصت وچهار سالگی درگذشت وبنوشتهٔ قاموس، **ماجه** نام جدّ او نبوده بلکه لقب پدرش بوده است.

(ص ۸۴ هب و ۲۱۰ ج ۲ ع و ۵۹ ج ۲ کا و ۶۶۳ ج ۱ س وغیره)

**ابن‌المارستانیة**
**عبیدالله** - یا عبدالله بن علی، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن‌المارستانیة**، از فحول اطبّای اواخرقرن ششم هجرت میباشد که هردو قسمت‌علمی وعملی طب را نزد استیدکبار بغداد تکمیل‌نمود تا مدیر ومدرّس و رئیس وحکیم‌باشی بیمارستان‌عضدی بغداد گردید. درتاریخ وحدیث و ادبیّت وفنون حکمت وفلسفه نیز بصیرتی بسزا داشته و درسال پانصد ونود ونهم هجرت بسمت سفارت بتفلیس رفت ودراثنای مراجعت، درموضعی حجر یا جیرخ بند نامی درگذشت و از قلمی او **تاریخ بغداد** موسوم به **دیوان‌الاسلام** بوده و به تتمهٔ ش موفق نگردیده است

(ص ۶۶۳ ج ۱ س و ۲۵ ج ۳ مه وغیره)

**ابن‌ماری** **یحیی** - بن یحیی بن سعید، بصری مسیحی، معروف به **ابن‌ماری**، ادیبی‌است کاتب شاعرطبیب نحوی لغوی که دراکثرفنون متداوله متفنّن بوده وباطبابت وکتابت امرار معاش‌میکرد **کتاب‌المقامات الستین** که درنهایت‌جودت میباشد ازمصنّفات‌او است . عمادکاتب‌اصفهانی از وی روایت میکند وازاشعار او است:

**نعم المعین علی المروة للفتی مال یصون عن‌التبذل نفسه**
**لاشیئی انفع للفتی من ماله یقضی حوائجه و یجلب انسه**
**و اذا رمته یدالزمان بسهمه غدت الدراهم دون ذالك ترسه**

در سال پانصد و هشتاد و نهم هجری قمری درگذشت .

(ص ۴۰ ج ۲۰ جم)

ابن‌ماسویه[1]

**ابن‌ماسویه** **عیسی بن ماسویه** - از اطبّای اواخرقرن دویم هجرت میباشدکه در انواع صناعات طبّیّه ماهر وبا حسن سلوك و اخلاق نیکو موصوف‌بود. مادامیکه‌درمزاج‌مریض‌تجویزدوا نکرده وسبب‌بهبودی‌او نمیشدحق‌المعالجه نگرفته بلکه حرامش می‌شمرد . دوکتاب **قوی‌الاغذیة** و **من‌لایحضره الطبیب** تألیف او بوده و سال وفاتش بدست نیامد . (ص۵۲ ج۲۰۲و۲۶۴ ج۱مر)

**ابن‌ماسویه** **یحیی** - یا **ابن‌ماسویه** **یوحنا** - بن ماسویهٔ سریانی، مکنّی به**ابوزکریا**، ازمتمیّزین اطبّای قرن سیّم هجرت میباشدکه نزد اکابر وقت

---

۱- **ابن‌ماسویه** - دردورهٔ خلافت‌عباسی چهار تن از اطبای نامی بهمین‌عنوان**ابن‌ماسویه** معروف، همهٔایشان به **بنی‌ماسویه** مشهور وپدرشان ماسویه نیز ازاطبای سریانی‌بوده ودربیمارستان جندی‌شاپور بمعالجه و دواسازی اشتغال داشته‌است . با اینکه حرفی ازعلم طب نخوانده‌بود ولی دراثر تجربه وکثرت مواظبت عملی، بصیرتی بسزا در معالجه داشت و عاقبت درسلك اطبای دربار هارونی منسلك شد و هریك از فرزندانش جرجیس و عیسی و میخائیل و یوحنا نیز دردربار خلفای وقت دارای مقامی‌عالی بوده ودرتراکیب‌ادویه مجرباتی داشته‌اندکه درکتب طبی نقل‌است . چون تألیفاتی به عیسی ویوسف پسران ماسویه منسوب دارند اینك محض‌استیناس‌حال مؤلف‌آنها شرح حال اجمالی ایشان را تذکر میدهد .

محترم بود ، بامر هارون‌الرشید اغلب کتب قدیمهٔ یونانی را بعربی ترجمه کرده و علم تشریح را در زمان خود بدرجهٔ‌کمال رسانید . بعد ازهارون ، مأمون و معتصم و واثق و متوکل عباسی را نیز بسمت طبابت خدمت کرده وتألیفات او است :

۱- **جواهرالکلم** ۲- **دفع‌ضررالاغذیة** ۳- **علاج‌النساء اللاتی‌لایحبلن** ۴- **المشجر الصغیر** ۵- **المشجر الکبیر** وغیراینها و درسال دویست و چهل وسیّم هجرت درگذشت .

(ص ۳۲ ج ۲ مه و ۴۱۱ ف و ۲۱۶ ج ۲ ع وغیره)

**ابن‌ماکولا**

**علی بن هبةالله** - بن‌علی بن‌جعفرعجلی،مکنّی به **ابونصر**، ملقّب به **سعدالملك** یا**امیرسعدالملك**، معروف به **ابن‌ماکولا** ، نسبش به ابودلف قاسم بن عیسی عجلی سابق‌الذکر موصول واز اکابر حفّاظ محدّثین وادبای قرن پنجم هجرت میباشدکه ببلاد بسیاری سیاحت، با اکابر هرطبقه ملاقات، ازمشایخ واکابر شام و عراق و خراسان وغیره احادیث بسیاری استماع کرده و تکمیل مراتب علمیّه نمود . مصنّفات بسیاری دارد :

۱- **الاکمال فی‌المؤتلف والمختلف فی‌اسماء الرجال** که اسامی مشتبههٔ بسیاری ازاعلام و رجال حدیث‌را با ضبط حرکات و رفع اشتباه و التباس‌آنها جامع ، درغایت‌جودت ومحل‌اعتماد محدثین و ارباب سیر بوده ودراثبات‌کثرت احاطه و اطلاع وضبط و اتقان مؤلف خودکافی ومحتاج بفضلتی دیگر نمیباشد . یك نسخه ازآن در خزانهٔ مصریه و یکی دیگر نیزکه در نهایت صحت میباشد درخزانهٔ ایاصوفیا موجود و محفوظ است ۲- **تهذیب مستمرالاوهام علی ذوی‌التمنی والاحلام** که متمم دوکتاب مختلف و مؤتلف دارقطنی وخطب بغدادی‌است وغیراینها . ابن‌ماکولا شعر خوب نیز میگفته واز او است :

**قوص خیامك عن‌ارض تهان بها** **و جانب الذل ان‌الـذل یجتنب**
**وارحل اذا کان فی‌الاوطان منقصة** **فالمندل الرطب فی‌اوطانه حطب**

درسال جهارصد و هفتاد و پنجم یا نهم ویا هشتاد و پنجم یا ششم یـا هفتم هجری قمری در جرجان یا اهواز بدست غلامان ترك خود مقتول گردیـد و ظاهر آن استکـه **ماکولا** جدّش علی بوده

(تذکرةالنوادر وکف و۸۵هب و۳۶۲ ج۱کا و۱۰۲ ج۱۵ جم و۶۶۳ ج۱س)

**ابن‌مالك**

**محمد بن عبدالله بن‌مالك** ـ اندلسی ، جیانی‌ّ الولادة ، دمشقی‌ّ الوفاة والاقامة ، طائی‌ّ القبیلة ، **ابوعبدالله** الکنیة ، **ابن مالك** الشّهرة ، **جمال‌الدین** اللّقب ، شافعی‌ّ المذهب، ادیب صرفی نحوی لغوی شاعر، بهمه‌گونه فنون شعری قادر، دارای طبعی روان، در نحو وصرف ولغت وعلوم عربیّه بحری بی‌پایان، در فنون قرائت و اصول و فروع لغت در نهایت مهارت ، در اطلاعات حدیثیّه وکثرت احاطه باشعاری‌که در اثبات قواعد ادبیّه محل‌استشهاد میشد مشار بالبنان مورد شگفت ابنای زمان بود .

در مقام استدلال برای صحت قواعد و اقوال ازحفظ خاطر نخست بقرآن‌مجید

**کلیشهٔ خط ابن مالك**

قطعهٔ مزبور از صفحهٔ ۲۰۵ کتاب‌الوافیه (شرح کافیه منظوم خود ابن‌مالك) است این کتاب نسخهٔ اصل و تماماً بخط ابن‌مالك بوده و غالب حواشی‌آن‌هم بخط تلمیذ مصنف ابوالفتح محمد بعلی حنبلی (متوفی بسال۷۰۹) میباشد

تمسك میکرد و درصورت یأس متمسّك باحادیث نبویّه میگردید والاّ ازاشعار وکلمات فصحا اقامهٔ بیّنه می‌نمود . بالجمله حاوی مراتب علمی و عملی بود ، تمامی‌اوقات خود را درنماز و تلاوت و تدریس و تألیف و مطالعه و مذاکرات علمی مصروف میداشت ، در تحقیق غوامض و اتقان اصول و قواعد زبان عرب اهتمام تمام بکارمیبرد در دوصفت کرم و سخاوت و تأسیّ بمذهب شافعی درمیان‌تمامی اهل اندلس متفرد ودرجامع‌عادلیهٔ دمشق مدرّس و امام جماعت بود ، معاصر جلیلش ابن‌خلّکان همه وقت درنمازش حاضر می‌شد و بعد از نماز نیز محض تجلیل و احترام او تا خانداش مشایعت میکرد و از تألیفات ابن‌مالك است :

۱- **الاعلام** یا **اکمال‌الاعلام بمثلث‌الکلام** که باکتاب تحفهٔ ذیل در مصر چاپ شده است ۲- **الالفیة** که جامع مقاصد عربیه ومحل توجه اکابر ودر دیار عرب وعجم مشهور وبارها مستقلا وبا شروح مختلفه درمصر و ایران وغیره چاپ و نام اصلیش **خلاصه** بوده که ملخص‌کتاب‌کافیه نام خودش است وازآن روکه مشتمل بهزار بیت است به **الفیه** شهرت یافته است ۳- **تحفة المورود فی‌المقصور والممدود** که اشاره شد و نظم است ۴- **تسهیل‌الفوائد و تکمیل‌المقاصد** درنحوکه ملخص‌کتاب فوائد نام خودش بوده و تمامی قواعد و مسائل نحو را جامع واز این‌رو محل‌توجه فحول و اکابر بود و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند ۵- **الخلاصة** که نام اصلی همان‌الفیه مذکور فوق‌بوده‌است ۶- **شرح تسهیل فوق** ۷ و۸ و۹- شرح هریك از **عمده وکافیه ولامیه** مذکورات ذیل ۱۰- **شواهدالتوضیح والتصحیح لمشکلات الجامع الصحیح** که شرح مشکلات‌اعراب‌صحیح بخاری بوده ودرهند چاپ شده‌است ۱۱- **عمدةالحافظ و عدةاللافظ** ۱۲- **الفوائد فی‌النحو** ۱۳- **الکافیة الشافیة فی‌النحو** که کتابی است نظمی و جلیل‌القدر و خودش شرحی برآن نوشته و اولش این است :

**قال ابن مالك محمد وقد ... نوی افادة بما فیه اجتهد**
**الحمدلله اللذی من رفده ... توفیق مــن وفقــه لحمده**

الفیهٔ فوق‌ملخص‌همین‌کافیه‌است ۱۴- **لامیة‌الافعال** یا **لامیةابن‌مالك** که گاهی به **المفتاح‌بابنیة‌الافعال** هم موسوم وبا شرح ابن‌الناظم دربیروت چاپ شده وغیراینها که تماماً با اتقان ومتانت موصوف و بعضی از فضلا بیست و هشت فقره از تألیفات اورا درضمن بیست وهشت‌بیت بنظم‌آورده‌که تماماً در روضات مذکور و نقل‌آنها موجب اطناب است . **وفات‌ابن‌مالك** بسال ششصد و هفتاد و دویم هجری قمری در هفتاد ودو یا سه سالگی در صالحیهٔ دمشق

واقع شد و درمقبرۀ ابن‌الصائغ مدفون گردید .

(ص ۷۴۰ ت و ۸۵ هب و ۱۱۳ ج ۱ مه و ۲۳۲ مط و ۶۶۳ س)

**ابن‌مالك** **محمد -** بن محمد بن عبدالله بعنوان **ابن‌الناظم** خواهدآمد .

**ابن‌مأمون** **احمدبن‌علی -** بن هبة‌الله بن حسن بن علی بن محمد بن یعقوب بن حسین بن عبدالله مأمون بن هارون‌الرّشید ، ملقّب به **زوال،** معروف به **ابن‌مأمون،** ادیبی است نحوی لغوی که هردو فن را از ابومنصور جوالیقی سابق‌الذکر اخذکرد ، خطّی خوب داشته و مدتی دربغداد قضاوت نمود ، پس ازآنکه مستنجد ، سی و دویمین خلیفۀ عباسی (۵۵۵-۵۵۶ه‍ ق = **ثنه - ثسو**) بخلافت رسید اورا نیز با قضات دیگر درحبس‌کرد و درهمین یازده سال ایّام زندانی هشتاد کتاب در موضوعات‌متنوعه تألیف‌نمودکه من‌جمله **اسرارالحروف وشرح‌الفصیح** است . پس‌ازآنکه نوبت خلافت به مستضیئی سی و سیّمین ایشان (۵۶۶-۵۷۵ه‍ ق = **ثسو - سعه**) رسید تمامی زندانیان را خلاص نمود و هریکی را راتبه‌ای فراخور حال‌خود مقررداشت . ابن‌مأمون بسال پانصد وهشتاد وششم هجرت درهفتاد و هفت سالگی درگذشت . ظاهر روضات‌آنکه **لفظ زوال** لقب علی ، جدّ سیّم احمد است و دراصل زول (بروزن‌قول) بمعنی مرد شجاع و سخی بوده و اخیراً تحریفش داده و زوال گفته‌اند .

(ص ۸۲ ت وغیره)

**ابن‌ماهیار** **محمد -** بن‌عباس (عیاش خل) بن علی بن‌مروان بن ماهیاربزاز، مکنّی‌به **ابوعبدالله** ، معروف‌به**ابن‌ماهیار وابن‌جحام** یا**ابن‌حجام،** از اکابر و ثقات علما و مشایخ امامیّۀ قرن چهارم هجرت میباشدکه در اصول عرفان و سیر و سلوك و طریقت نیز نظیر ابراهیم ادهم و ذوالنّون مصری و امثال ایشان بود واز تألیفات او است :

۱ تا۴- **الاوائل** و **تأویل مانزل فی‌اعداء آل‌محمد** و **تأویل مانزل فی‌شیعتهم** و **تأویل مانزل فی‌النبی ص وآله** ۵- **قرائةامیرالمؤمنین‌ع** ۶- **الناسخ والمنسوخ** وغیراینها

سال وفاتش بدست نیامد لکن تلعکبری (متوفی بسال ۳۸۵هـ ق = **شفه**) درسال سیصد و بیست وهشتم هجرت از وی اجازهٔ روایت دارد . **اما لفظ حجام** بفرمودهٔ تنقیح المقال با حای حطّی مفتوح و جیم مشدّد وبقول رجال کبیر استرآبادی با جیم مضموم وحای حطّی مخفف است . (ذریعه وص۸۵هب وکتب رجالیه)

**ابن المبارك** **ابراهیم بن یحیی بن مبارك** - درباب اوّل بعنوان **یزیدی** مذکوراست.

**ابن المبارك** **حسن بن غالب بن علی** - قاری ، مکنّی به **ابوعلی**، معروف به **ابن المبارك** ، از محدّثین قرن پنجم عامّه میباشدکه از مشایخ روایت خطیب بغدادی و مردی بوده ظاهرالصلاح ، قرآن مجید را با حروف و قرائات مخالف اجماع قرائت کرده وآنها را بواسطهٔ اسانید معجولهٔ خود از ائمّه قرائت نقل میکرده است .کذب او مبیّن ومورد طعن اهل علم گردیده وعاقبت توبه‌اش دادند . وی درسال چهارصد وپنجاه وهشتم هجرت دربغداد درگذشته ونزدقبر ابراهیم حربی دفن شد.

(ص۴۰۰ ج۷ تاریخ بغداد)

**ابن المبارك** **سعدان بن مبارك** - نابینای نحوی، مکنّی به **ابوعثمان**، معروف به **ابن المبارك** ، از علما و روات کوفه و متقدّمین علوم عربیّه میباشدکه تألیفات ابوعبیدهٔ لغوی (متوفای ۲۰۷هـ ق = **رز**) را ازخودش روایت کرده و **کتاب الارضین** و **المیاه** و **الجبال** و **البحار** و**کتاب الامثال** و**کتاب الوحوش** وغیره ازتألیفات او است و سال وفاتش بدست نیامد و پدرش مبارك از اسرای طخارستان بوده است .

(ص ۱۰۵ ف و سطر ۳۲ ص ۳۰۸ ت)

**ابن المبارك** **عبدالله** - بن مبارك شیرازی } در باب اوّل (القاب) بعنوان **مبارك**

**ابن المبارك** **عبدالله** - بن مبارك کوفی } مذکور هستند .

**ابن المبارك** **عبدالله بن مبارك** - مروزی ابن واضح، مکنّی به **ابوعبدالرحمن**، معروف به **ابن المبارك** ، از مشاهیر تابعین تابعین واز اکابر عرفا و محدّثین و عالمی بوده است عارف زاهد ، فقیه حافظ ، دربلاد خراسان با علم و فضل

و زهد و صلاح معروف ، کثیرالانقطاع والانزوا وخانه‌نشین و محب خلوت . فقه را از سفیان ثوری و مالك بن انس و بنوشتهٔ بعضی از ابوحنیفهٔکوفی اخذکرد، اصول‌شریعت و فنون و سیر وسلوك وطریقت را جامع بود، ازکثرت تورّع و احتیاط دردین، احادیث را از روی‌کتاب روایت میکرد . اقوال حکیمانه و اشعار نصیحت‌آمیز عارفانه‌اش بسیار واز چهار هزار حدیث این چهارکلمه را انتخاب نموده بود : **لاتثقن بامرأة ـ لاتغترن بمال ـ لاتحمل معدتك مالاتطيق ـ تعلم من‌العلم ماينفعك فقط** وگوید برای‌دنیاعلم‌آموختیم وما را بترك دنیا دلالت نمود . از اشعار عارفانهٔ او است :

**قدارحنا و استرحنا من غدو و رواح — و اتصال بـامير و وزير ذی سمـاع**
**بعفاف و كفاف و قنـوع و صـلاح — وجعلنا اليأس مفتاحا لابواب النجاح**

**قد يفتح المرء حانوتـا لمتجره — وقد فتحت لك الحانوت بالدين**
**بين الاساطين حـانوت بلا غلق — تبتاع بالدين امـوال المساكين**
**صيرت دينك شاهينا تصيد بـه — و ليس يفلح اصحاب الشواهين**

نیز برای یکی از اهل علم‌که داخل درامر قضاوت بوده نوشته است :

**يا جاعل العلم له بازيـا — يصطاد امـوال المساكين**
**احتلت للدنيا و لذاتهـا — بحيلـة تـذهب بالـدين**
**فصرت مجنونا بها بعد ما — كنت دواء للمجـانيـن**
**اين رواياتك فی‌سردهـا — عن ابن‌عون و ابـن‌سيرين**
**ان رواياتك والقول فی — اتيـان ابـواب السلاطين**
**ان قلت اكرهت فذا باطل — زل حمار العلـم فی‌الطين**

مسافرت مکّه گفته است :

**بغض‌الحياة و خوف‌الله اخرجنی — و بيع نفسی بماليست لـه ثمنا**
**انی و زنت‌اللذی يبقی ليعد له — ماليس يبقی فلا والله ما اتزنـا**

از تألیفات او است :

**كتاب البر والصلة وكتاب التاريخ وكتاب التفسير وكتاب الزهد وكتاب السنن** در فقه .

بالجمله در فوائدالبهیة و تذکرةالاولیا وتاریخ بغداد وغیره ابن‌المبارك را با ادب وفقه و شجاعت و سخاوت و نحو و لغت و زهد و ورع و عبادت و استقامت درروایت و وثاقت

وکیاست و روایت کردن زیاده بر بیست هزار حدیث از احادیث حضرت رسالت ص و نظیر نداشتن در روی زمین و اعلم اهل مشرق و مغرب بودن و مناقب بسیاری دیگر موصوف و کراماتی هم بدو منسوب داشته‌اند .

درسبب توبه و انسلاك او درسلك اهل طریقت گویندکه روزی ابوحنیفهٔ کوفی از وی سابقه‌اش را استفسار نمود گفت با برادران خود درباغی بودیم و تا شب مشغول اکل وشرب شدیم وحریص‌ترین مردم به ساز وتنبور من بودم تا وقت سحر درخواب دیدم که مرغی بردرختی بالای سر من این آیه را تلاوت مینمود : **أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا** ـ الخ درجواب گفتم بلی وقت شده اینك بعد از بیداری ساز را شکسته و هرچه راکه داشتم سوزاندم و قدم بدایرهٔ زهد گذاشتم و سبب دیگر نیز گفته‌اند .

ولادت عبدالله بسال یکصد و هیجدهم یا نوزدهم یا بیستم درمرو و وفاتش نیز بسال یکصد وهشتاد ویکم یا دویم هجرت در هیت واقع شد وقبرش معروف ومزار است وبنا براوّل ، جملهٔ : **قطب اهل دل = ۱۸۱** و بنا بردویمی جملهٔ **امام اهل دین = ۱۸۲** مادّهٔ تاریخ او میباشد .

**هیت** بکسر اوّل شهری است از توابع شام درساحل فرات بالای انبارکه ازتوابع بغداد میباشد و فرات در میان هیت و انبار فاصل است . مخفی نماندکه صاحب ترجمه غیراز عبدالله بن مبارك کوفی است که معاصر حضرت سجّاد ع و حضرت باقر ع بوده و بعنوان مبارك نگارش یافته است بلی محتمل است که صاحب ترجمه همان عبدالله بن مبارك نهاوندی باشدکه هم درآنجا اشاره نمودیم باختلاف ادوار زندگانی گاهی به مروزی موصوف وگاهی به نهاوندی متّصف باشد لکن بادرنظرگرفتن امامی مذهب بودن او وحنفی مذهب بودن این چنانچه مصرّح به فوائدالبهیة و بعضی دیگر میباشد حکم باتحاد و یکی بودن ایشان مشکل و مستبعد است .

(ص ۳۱۹ ف و ۳۸۸ ج ۱ نی و ۲۶۹ ج ۱ کا و ۱۵۲ ج ۱ تاریخ بغداد و ۱۳۰ ج ۲ خه و ۶۶۴ ج ۱ س وغیره)

**ابن‌المبارك** **عبدالله بن مبارك** - نهاوندی ، در عنوان **مبارك عبدالله** اجمالاً مذکورشد و رجوع به **ابن‌المبارك مروزی** فوقهم نمایند .

**ابن‌المبارك** **علی بن محمد بن مبارك** - ملقّب بـه **کمال‌الدین** ، معروف بـه **ابن‌المبارك** و **ابن‌الاعمی** از ادبا وشعرای توانای قرن‌هفتم‌هجرت میباشدکه نخست مدّاح بعضی از ملوك وقت بود ولی اخیراً راه تجرّد وتصرف پیموده و دراین‌موضوع‌کتابی بنام **المقامةالبحرية** تألیف‌کرد وازابیات قصیده‌ای است‌که درمذمّت خانۀ مسکونی خود گفته است :

**دار سکنت بهـا اقل صفاتهـا**     **ان تکثرالحشرات فی‌حجراتها**
**الخیر عنهـا نازح متبـاعد**     **والشردان من جمیع جهـاتها**

دربارۀ حمام تنگ و تاریك وگرمی . بد :

**ان حمامنا اللذی نحن فیه**     **قد اناخ العذاب فیه وخیم**
**وله مالك عنـا خازن النیـ**     **ـران بك مالك ارق وارحم**
**کلما قلت قد اطلت عذابی**     **قال لی اخسأفیه ولا تتکلم**
**قلت لمـا رأیتـه یتلظی**     **ربنا اصرف عنا عذاب جهنم**

در سال ششصد و نود و دویم هجرت درگذشت و ظاهراً جدّش مبارك نابینا بوده

(ص ۶۰۳ ج ۱ س و اطلاعات متفرقه)

**ابن‌المبارك** **محمد** - بن‌عباس‌بن مبارك
**ابن‌المبارك** **محمد** - بن عمربن مبارك
**ابن‌المبارك** **محمد** - بن‌یحیی‌بن‌مبارك
**ابن‌المبارك** **یحیی** - بن مبـارك

| در بـاب اول ( القاب ) دویمی را بعنوان **بحرق** وسه دیگری را نیز بعنوان **یزیدی** نگارش داده‌ایم.

**ابن‌المبرد** **یوسف‌بن حسن** - در باب اول بعنوان **مقدسی** مذکور است .

**ابن‌المتفننه** **محمد بن علی** - بعنوان **رحبی محمد** در باب اول مذکور است .

**ابن‌المتوج** در اصطلاح علمای رجال و ارباب تراجم عنوان مشهوری چند تن ازعلمای‌امامیّه میباشدکه غالباً اشعار وتألیفات‌ایشان محل شتباه است اینك شرح حال اجمالی ایشان را با تذکر دادن موارد اشتباه می‌نگارد و

قبلاً خاطر نشان ارباب رجوع مینمایدکه ظاهر کلام تنقیح المقال ومنتهی الامال واملالآمل و روضاتالجنات موافق آنچه از ریاضالعلما نیز نقل شده آنکه احمد بن عبدالله نام ، معروف به **ابن‌المتوج** ازآن چند تن مزبور تنها احمد بن عبدالله بن سعید است و بس لکن موافق تحقیقات ذریعه و اعیانالشیعة دونفر از ایشان بدیناسم و این عنوانبوده اینك ما نیز ابنالمتوج احمد نام را تحت دوعنوان مینگاریم و موارد امتیاز نیز از اختلاف قیود و القاب و تألیفات ایشان معلوم خواهد شد .

**ابن‌المتوج**

**احمد بن‌عبدالله** - بن سعید متوج ، یا سعید بن متوج بحرانی ، معروف به **ابن‌المتوج** ، ملقّب به **فخرالدین** و **شهاب‌الدین**، از علمای امامیّهٔ اوائل قرن نهم هجرت میباشدکه عالمی است عامل کامل عابد زاهد مفسّرمتبحّر ادیب شاعر، باتقوی و فضل وکمال ، به **خاتم‌المجتهدین** موصوف، دراسانید روایات و اجازات اکابر در السنه دایر و درعلوم عربی وارد واز تلامذهٔ فخرالمحقّقین و شهید اول (متوفی بسال ۷۸۶ه ق = **ذفو**) واز اساتید و مشایخ ابن‌فهد حلّی (متوفی بسال ۸۴۱ه ق = **ضما**) .

از فتاوی نادرهٔ او اشتراط علم فصاحت وبلاغت دراجتهاد است . حافظهٔ عجیبی داشتدکه هرچه را درك میکرد اصلاً فراموشش نمیشد . اشعار بسیاری درمراثی اهل‌بیت عصمت ع بدو منسوب وبعضیازآنها درمنتخب طریحی مذکورمیباشد وازآنجمله است :

**الانوحوا و ضجوا بالبکاء — علی السبط الشهید بکربلاء**
**الانوحوا بسکب‌الدمع حزنا — علیه و امزجوه بالدماء**
**الانوحوا علی من قد بکاه — رسول الله خیرالانبیاء**
**انا ابن متوج تـوجتمونی — بتاج الفخر طرا والبهاء**

از تألیفات او است :

۱- **آیات الاحکام** که ذیلا بنام **نهایه** مذکور است ۲- **تفسیر قرآن مجید** که بنوشتهٔ تنقیح‌المقال و روضات **دوفقره تفسیر مختصر و مطول دارد** ۳- **تلخیص‌التذکرة** که ذیلا بنام **غرائب‌المسائل** مذکور است ۴- **دیوان اشعار مراثی اهل‌بیت ع** که در دومجلد و حاوی بیست هزار بیت و بعضی از اشعارش فوقاً مذکور شد ۵- **شرح قواعد علامه** چنانچه از [illegible]

نقل شده است **۶- غرائب‌المسائل** یا **نهج‌الوسائل الی غرائب‌المسائل** ویا **تلخیص التذکرة** که ملخص تذکرهٔ علامهٔ حلی است **۷- کفایةالطالبین ۸- مایجب علی‌المکلفین ۹- المقاصد ۱۰- الناسخ والمنسوخ ۱۱- النهایة فی‌تفسیر الخمس مأة آیة** که بموجب حصر محققین فقها شمارهٔ آیات فقهیهٔ قرآنی پانصدآیه ویا دراین حدود بوده و تفسیرهای بسیاری بنام آیات‌الاحکام ویا اسامی مخصوصهٔ دیگر بدانها نوشته‌اند و درهرجا از این‌کتاب‌کلمهٔ معاصر باشد همانا مراد ازآن فاضل مقداد (متوفی بسال ۸۲۶ه‍ ق = **ضکو**) درکنزالعرفان بوده و بالعکس مراد مقداد هم ازکلمهٔ معاصر در این‌کتاب‌کنزالعرفان خود همین ابن‌المتوج احمد بن عبدالله است درکتاب‌نهایه **۱۲- نهج‌الوسائل** که بنام **غرائب‌المسائل** مذکورشد **۱۳- الوسیلة** چنانچه درروضات‌الجنات و تنقیح‌المقال است و صحت انتساب بعضی از اینها محل تردید بوده و چنانچه ذیلاً ضمن‌بیان تألیفات ابن‌المتوج عبدالله پدر صاحب ترجمه و ابن‌المتوج احمد بن عبدالله بن محمد مذکور خواهد شد اغلب اشعار و تألیفات ایشان بجهت‌آنکه درکتب مربوطه بعنوان مشترکی ایشان (ابن‌المتوج) نسبت داده شده محل اشتباه‌گردیده‌است. بالجمله سال وفات او معلوم نشده وقبرش درجزیرهٔ اکل (بروزن عنق) ازبلاد بحرین‌که جزیرهٔ صالح پیغمبر نیزگویند مشهور است .

(ذریعه و تنقیح‌المقال وص ۱۹ ت و ۴۳۵ مس و ۲۵ ج ۱۰ عن و۸۶ هب وغیره)

**ابن‌المتوج**

**شیخ احمد بن عبدالله** - بن محمد، بن علی بن حسن متوج یا حسن بن متوج ، ملقّب به **جمال‌الدین** ، مکنّی به **ابوالناصر**، معروف به **ابن‌المتوج** ، از اکابر علمای امامیّهٔ اوائل قرن نهم هجرت میباشدکه فقیه مجتهد جلیل‌القدر ، فتاوی او درهمه‌جا منتشر، از اکابر تلامذهٔ فخرالمحقّقین واساتید ابن‌فهد احسائی و دیگر اجلّه بوده وبا شهید اوّل هم ملاقات کرده است .

درعصر خود ریاست مذهبی بدو منتهی ، دربحرین متصدی انجام امور حسبیه وفصل خصومات شرعیّه ودیگر وظائف دینیّه بوده وبسال هشتصد ودویم هجرت درظهر کتاب تلخیص‌التذکره بابن‌فهد مذکور اجازه نوشته و از تألیفات او است :

**۱- آیات‌الاحکام** که موسوم به **منهاج‌الهدایة** بوده وصریح‌کلام‌ذریعه و اعیان‌الشیعة آنکه آن ، غیرازآیات‌الاحکام معاصرش احمد بن عبدالله بن سعید مذکور فوق است **۲- اخذ الثار** که

منظومه و شرح حال مختار بن ابی‌عبیدهٔ ثقفی است **۳- تفسیر قرآن مجید ۴- شرح قواعد علامه** و باستظهار ذریعه همان کتاب وسیله نام مذکور در ذیل است **۵- کفایة‌الطالبین فی‌اصول الدین ۶- مایجب علی‌المکلفین ۷- مجمع‌الغرائب** که حاوی فروعات غریبه‌است **۸- مختصر التذکرة** چنانچه بعضی گفته‌اند **۹- المقاصد ۱۰- مقتل‌الحسین** که منظومه است **۱۱- منهاج الهدایة فی‌شرح آیات‌الاحکام الخمس مأة** که مختصر و درموضوع خود ممتاز واز فضل مؤلف خود حاکی است **۱۲- الناسخ والمنسوخ ۱۳- نهج‌الوسائل الی غرائب المسائل ۱۴- الوسیلة فی‌فتح مقفلات القواعد** که همان شرح قواعد مذکور فوق است وغیر اینها و اکثر اینها بمعاصرش احمد بن عبدالله بن سعید هم منسوب است .

**وفات‌ابن‌المتوج** موافق آنچه ازکتاب ناسخ ومنسوخ فوق که بخط پسرش شیخ ناصر بن احمد بوده استظهار شده درسال هشتصد و بیستم هجرت واقع و او نیز مثل معاصر مذکورش در جزیرهٔ اکل درمقبرهٔ صالح نبی مدفون است . اشعار مذکوره درشرح حال معاصر مرقومش را دراعیان‌الشیعه بهمین صاحب ترجمه نسبت داده وبعضی باابن‌المتوج عبدالله مذکور ذیل منسوب دارند. (ص۱۹ت و۳۸ ج۱۰عن)

**ابن‌المتوج**

**شیخ عبدالله** - بن سعید متوج ، یا سعید بن متوج ، پدر احمد بن‌عبدالله بن سعید مذکور فوق‌میباشد که نیز باابن‌المتوج‌معروف واز علمای امامیهٔ اواخر قرن هشتم یا اوائل‌نهم وبا شهید اوّل (متوفی‌بسال۷۸۶ھ ق = ضفو) معاصر و فقیهی بوده فاضل ادیب شاعر و او نیز اشعار بسیاری درمراثی اهل‌بیت عصمت ع سروده است . بعضی از اهل فن اشعار مذکوره و دیوان وکفایه و مقاصد و ناسخ و منسوخ و نهایهٔ مذکوره درشرح حال پسرش را بدو نسبت داده‌اند و سال وفاتش بدست نیامد . (ص۴۳۵مس و۱۹ت‌ضمن‌احمدبن‌عبدالله)

**ابن‌المتوج**

**ناصر بن احمد** - بن عبدالله بن سعید مذکور فوق (چنانچه در روضات است) یا ناصر بن احمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن حسن متوج یا حسن بن متوج بحرانی (چنانچه دراعیان‌الشیعه میباشد) بهرحال به **ابن‌المتوج** معروف ، به **جمال‌الدین** یا **شهاب‌الدین** ملقّب ، فقیهی است فاضل‌ادیب شاعر محقّق حافظ از علمای امامیهٔ اواسط قرن نهم هجرت‌که ذهنی وقّاد و حافظهٔ عجیب

داشت، قول باشتراط فصاحت و بلاغت دراجتهادکه فوقاً ضمن شرححال احمد بن‌عبدالله بن سعید اشاره نمودیم گاهی بهمین صاحب ترجمه ناصر منسوب است .

وفاتش بعد از سال هشتصد و پنجاهم هجرت واقع شد و نزد قبر پدرش مدفون گردید و تألیفی بدو نسبت نداده‌اند .

(ص ۳۸ ج ۱۰ عن و ۲۴۷ ذریعه و سطر ۲۹ ص ۱۹ ت)

**ابن‌متویه**

**علی بن احمد** - بعنوان **واحدی** مذکور و لفظ متویـه بفتح اوّل و ضمّ و تشدید ثانی است .

**ابن‌متویه**

**علی** - بن محمد بن علی بن سعد اشعری قمی قزدانی ، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن‌متویه** ، از محدّثین شیعهٔ اوائل‌قرن چهارم یا اواخر قرن سیّم هجرت بوده ومؤلف **کتاب نوادری** است بزرگ ، محمد بن حسن بن ولید قمی و ابن‌بابویه صدوق (متوفّی بسال ۳۸۱ه ق = **شفا**)آن‌کتاب را بیك واسطه از خود مؤلف روایت میکنند و سال وفاتش بدست نیامد .

(تنقیح‌المقال وص ۸۶ هب)

**ابن‌مجاهد**

**احمد بن موسی** - بن‌عباس بن‌مجاهد، مکنّی‌به **ابوبکر**، معروف به **ابومجاهد** ، از اکابر قرّاء زمان غیبت صغری ، وحیـد عصر خود وبا آن‌همه علم و فضل و دیانت و تبحّر درعلوم قرآنی بسیار باادب و نیکورفتار وکثیرالمزاح بود . درسال سیصد وبیست وچهارم‌هجرت درگذشته وازتألیفات او است:

۱- **کتاب قرائة ابن‌عامر** ۲- **کتاب قرائة ابن‌کثیر** ۳- **کتـاب قرائت ابـوعمرو** ۴- **قرائت حمزة** ۵- **قرائة عاصم** ۶- **قرائة الکسائی** ۷- **قرائةالنبی ص** وغیراینها .

(ص ۴۷ ف)

**ابن‌مجدالدین**

**عبدالسلام بن عبدالله** - حرانی‌الولادة ، بغدادیّ‌الاقامة ، مکنّی به **ابوالبرکات**، معروف به **ابن‌مجدالدین**، ازمشاهیر علمای عامّهٔ اواسط قرن هفتم هجرت بوده واز تألیفات او است :

۱- **الاحکام** ۲- **ارجوزةفی‌القرائات** ۳- **شرح‌الهدایة** . بسال‌ششصدو پنجاه ودویم هجرت در شصت وسه سالگی درگذشت .

(ص ۶۶۴ ج ۱س)

**ابن‌المجدی** **احمد بن‌رجب** - ضمن‌عنوان **مجدویه احمد** نگارش یافته است .

**ابن‌المجوسی** **علی بن عباس** - بعنوان **مجوسی علی** درباب القاب مذکوراست .

**ابن‌مجیر** **یحیی** - بن عبدالجلیل فهری اندلسی ، مکنّی به **ابوبکر،** از مشاهیر شعرای اندلس میباشدکه دیوانی بدو منسوب ، اکثر اشعارش در مدح امرای بنی‌عبدالمؤمن بوده و درسال پانصد و هشتاد و هفتم یا هشتم هجرت درگذشته واز اشعارش بدست نیامد. (کف وص۶۶۴ج۱س)

**ابن‌محبوب** دراصطلاح رجالی ، حسن بن محبوب ومحمد بن‌علی‌بن‌محبوب است‌که **اولی** بعنوان **سراد** مذکور و **دویمی** نیز موکول بکتب رجال است .

**ابن‌محرز** در اصطلاح رجالی عبدالله بن محرز وعقبة بن محرز است .

**ابن‌المدبر** **ابراهیم بن محمد** - بن عبدالله بن مدبر، مکنّی به **ابواسحق،** معروف به **ابن‌المدبر** ، از مشاهیر ادبا و شعرای قرن‌سیّم‌هجری میباشدکه ادیبی است فاضل شاعر، اشعارش لطیف و ظریف ، در زمان متوکّل دهمین خلیفهٔ عباسی (۲۳۲-۲۴۷ه ق = **رلب- رمز**) بمقامی بس‌عالی رسید تا آنکه چند سال حبس شد . با دختری ادیبهٔ شاعرهٔ عریب نامی معاشقه داشته و مراسلات و مشاعرات بسیاری مابین ایشان واقع شدکه جریانات مابین ایشان مشهور است . ازاشعاراو میباشد که درحق معشوقهٔ مذکوره‌اش گفته است :

| | |
|---|---|
| **زعموا اننی احب عریبا** | **صدقوا والله حبا عجیبا** |
| **حل من قلبی هواها محلا** | **لم تدع فیه لخلق نصیبا** |
| **لیقل من‌قد رأی‌الناس قدما** | **هل رأی من عریب عریبا** |
| **هی شمس والنساء نجوم** | **فاذا لاحت افلن غیوبا** |

در سال دویست و هفتاد و پنجم هجرت درگذشت .

(ص ۲۲۶ ج ۱ جم و ۶۶۴ ج ۱ س)

**ابن‌المدبر** **احمد** - بن محمد بن عبیدالله کاتب ضبی ، مکنّی به **ابوالحسن،** معروف به **ابن‌المدبر** ، ازامرای قرن سیّم هجرت میبشدکه در

عهد احمد بن طولون والی مصر متصدی امر خراج ومالیات وممدوح شعرای وقت بوده تا مابین او و ابن‌طولون رقابتی حاصل ومحکوم بحبس شد ودرماه صفر دویست وهفتادم هجرت در زندان مرد ویا بامر ابن‌طولون مقتول گردید .

عادتش آن بوده که اگر اشعار مدحیهٔ هرشاعری پسندهٔ طبعش میشد بصلهٔ کاملش مفتخر می‌نمود والاّ غلام خودرا برمی‌گماشت که آن شاعر را بمجازات بدی شعرش در مسجدش توقیف می‌کرد ومادامیکه صد رکعت نماز نمی‌خواند رهایش نمیکرد تا روزی حسین بن عبدالسلام مصری، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **جمل** که شاعری بوده ذکی و بدیهه‌گو و هجوگو و بذله‌گو و چرکین لباس نزد او رفته و درخواندن اشعار چندی که گفته بوده استیذان نمود گفت از شرط عادت ما اطّلاع داری گفت بلی پس این اشعار را فرو خواند :

| | |
|---|---|
| **اردنا فی‌ابی‌حسن مدیحا** | **کما بالمدح تنتجع الولاء** |
| **و قلنا اکرم الثقلین طرا** | **و من‌کفاه دجلة والفرات** |
| **فقالوا یقبل المدحات لکن** | **جوائزه علیهن الصلوة** |
| **(وقالوا یقبل الشعراء لکن** | **اجل‌صلات مادحه‌الصلوة) ـ خل** |
| **فقلت لهم وما یغنی عیالی** | **صلوتی انما الشأن الزکوة** |
| **فتأمر لی بکسر الصاد منها** | **فتصبح لی‌الصلوة هی‌الصلوة** |

ابن‌المدبر خندید و تحسین نمود و بصلهٔ کاملی مفتخرش گردانید . وفات جمل هم بسال دویست و پنجاه و هشتم هجرت در دمشق واقع گردید .

(ص ۵۱۴ ج ۲ کا و ۱۲۱ ج ۱۰ جم)

**ابن‌المدرس**

**حسین** - بن عبدالله توقانی ، ملقّب به **حسام‌الدین** ، معروف به **ابن‌المدرس**، از افاضل قرن دهم هجری حنفیّه میباشدکه **تعلیقه برحواشی شرح تجرید سید شریف وشرح عوامل مأة عبدالقاهر جرجانی** تألیف او بوده و درنهصد و بیست و ششم هجری قمری درگذشت . (ص ۶۰ فوائدالبهیة)

**ابن‌المدینی**

**علی بن عبدالله** - بن جعفر بن نجیح بن بکر بن‌سعد، **ابوالحسن** الکنیة ، **ابن‌المدینی** الشّهرة ، بصریّ الدار ، سعدیّ النسب ،

از مشاهیر محدّثین قرن سیّم هجرت ، از مشایخ روایت بخاری و احمد بن حنبل و ابوحاتم رازی و نظائر ایشان، داناترین مردم باحادیث حضرت رسالت ص ومرجع حل اشکال اختلافات اهل حدیث بود ، سفیان بن عیینه‌که یکی از مشایخش میباشد اورا بجهت تبحّر درخبایای حدیث **حیةالوادی** مینامید . ابن‌المدینی دربغداد اظهار تسنّن کرده و دربصره اظهار تشیّع مینمود ، در اواخر عمر بقدم قرآن معتقد و قائل بحدوث آن را تکفیر میکرده است . درماه ذیقعدهٔ دویست وسی وچهارم هجرت درگذشت .

(ص ۴۵۸ ج ۱۱ تاریخ بغداد)

**ابن‌مراد** یا **ابن‌مرار** — دراصطلاح رجالی **اولی** اسمعیل‌بن‌مراد یامرار **ودویمی** اسحق بن مرار را نیزگویندکه بعنوان **ابوعمرواسحق** مذکوراست .

**ابن‌المراغة** — **جریر بن عطیه** -که بهمین‌عنوان **جریر** درباب‌اوّل مذکوراست .

**ابن‌المراغی** — **محمد بن جعفر**- بن محمد همدانی ، مکنّی به**ابوالفتح**، معروف به **ابن‌المراغی**، ادیبی‌است نحوی‌لغوی‌محدّث‌عامی و **کتاب‌البراعة** که برویهٔ‌کامل‌مبرّدمیباشد تألیف‌او بوده ودرسال‌سیصد وهفتاد ویکم‌هجرت زنده‌بوده‌است.

(ص ۱۵۲ ج۲ تاریخ بغداد)

**ابن‌مرج** — **محمد بن‌ادریس** - مکنّی به **ابوعبدالله** ، ملقّب به**کحل** ، معروف به **ابن‌مرج** ، از مشاهیر ادبا و شعرای اندلس میباشدکه با زیّ و قیافهٔ اهل بادیه مشهور ، اشعارش لطیف و دلنشین بوده واز او است :

| | |
|---|---|
| **مثل الرزق اللذی تطلبه** | **مثل‌الظل اللذی یمشی معك** |
| **انت لاتدرکه متبعا** | **و اذا ولیت عنه تبعك** |

بسال ششصد و سی و چهارم هجرت درمولد خود جزیرهٔ شقر درگذشت .

(ص ۶۶۵ ج ۱ س)

**ابن‌المرحل** — **محمد بن‌عمر**- ملقّب به **صدرالدین** ، معروف به **ابن‌المرحل** ، از فضلای قرن هشتم هجرت میباشدکه درفقه و دیگر علوم دینیّه وحید عصر خود بود ، در ادبیّات و قسمت علمی طبّ نیز دستی توانا داشت ، درمروّت

وسخاوت و اخلاق فاضلهٔ او نیز نوادری منقول میباشد اشعارخوب هم می‌گفته وازابیات یك قصیدهٔ خمریهٔ او است :

**عناصر اربع فی‌الکأس قد جمعت — و فوقها الفلك السیار والشهب**
**ماء و نار هواء ارضها قــدح — و ظرفهــا فلك والانجم الحبب**

در اصل مصری بوده و مـدتی در شام و حلب اقامت داشته است . در شام با **ابن‌الوکیل** نیز معروف بوده و درهفتصد و شانزدهم هجرت درقاهره درگذشت .

از تألیفات او است :

۱ـ **الاشباه والنظائر** ۲ـ **کتابی در فروق ملك و نبی و شهید و عالم** .

(ص ۶۶۵ ج ۱ س)

**ابن‌مردان** **عیسی بن‌مردان** ـ نحوی کوفی ، مکنّی به **ابوموسی**، معروف‌به **ابن‌مردان** که‌کتاب**القیاس علی اصول‌النحو**را تألیف‌کرده‌وازاصحاب فرّاء نحوی (متوفی بسال ۲۰۷هـ ق = **رز**) بوده است و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۱۰۵ ف وغیره)

**ابن‌مردویه** **احمد بن موسی** ـ اصفهـانی ، مکنّی بـه **ابوبکر**، (چنـانچه در کشف‌الظّنون است) یـا بکر بن احمد اصفهـانی (چنـانچه در قاموس‌الاعلام میباشد) بهرحال ازعلماء و محدّثین ومفسّرین عامه محسوب و به **حافظ** هم موصوف بوده وازتألیفات او است :

۱ـ **تاریخ اصفهان** ۲ـ **تفسیر قرآن مجید** که به **تفسیر ابن‌مردویه** معروف‌ودرسال چهارصد و دهم هجرت درگـذشت . اینکه تاریخ وفاتش را در هدیة‌الاحبـاب سیصد و پنجاه و دویم نوشته مثل بکر بن احمد بودن نام او چنانچه اشاره شد اشتباه است .

(کف وص۸۷هب و۶۶۵ ج ۱ س)

**ابن‌المرزبان** **بهمنیار** ـ بن مرزبان‌آذربایجانی ، مکنّی به **ابوالحسن**، نخست مجوسی‌بوده و اخیراً بشرف‌اسلام مشرّف شد ، ازمشاهیرفلاسفه و حکما و اعیان تلامذهٔ شیخ‌الرئیس ابن‌سینا بوده ومسلك مشائی را می‌ستوده وبااستاد

مذکورش مباحثات و مناظراتی داشته است . موافق آنچه ازکتاب تعدیل‌المیزان امیر غیاث‌الدین منصور حسینی شیرازی استظهار شده بحکیم‌لوکری نیز تتلمذ نموده‌است .

درسبب تتلمذ او بشیخ‌الرئیس‌گویندکه روزی ازآهنگری‌آتش خواست‌آهنگر گفت ظرف را بگیر تاآتش بگذارم ، بهمنیار فوراً یك مشت خاك در دست گرفته و گفت توی این ظرف بگذار ، درهماندم ابن‌سیناکه عبورمیکرده ملتفت قضیه شده واز فطانت و استعداد و حسن قریحه بهمنیار در شگفت شد و تعلیم و تربیت اورا تصمیم گرفت تا درنتیجهٔ اهتمام‌آن استاد عالی‌مقام بترقیات علمی نایل و درسلك اکابر حکما منسلك‌گردید . از تألیفات او است :

۱ـ **البهجة والسعادة** ۲ـ **التحصیل** درمنطق و ریاضی و طبیعی و الهی بطریقهٔ حکمت مشائی ، یك نسخه ازآن که فقط مبحث منطق و مابعدالطبیعه میباشد درکتابخانهٔ مجلس طهران موجود است ۳ـ **مابعدالطبیعة** ویا اینکه این ،کتابی مستقل نبوده ویکی ازمباحث‌کتاب تحصیل است چنانچه اشاره شد ۴ـ **مراتب‌الوجود** . صاحب ترجمه درسال چهارصد وپنجاه و هشتم هجرت درگذشت . (ذریعه وص ۱۳۹ ت وغیره)

**ابن‌المرزبان** **حسین بن علی** ـ بن حسین بن علی بن محمد بن یوسف بن بحر بن بهرام بن مرزبان **مغربی** که **ابن‌المغربی** نیزگویند (یا نام و نسبش موافق معجم‌الادباء حسین بن علی بن‌حسن بن محمد بن یوسف بن بحر بن‌بهرام است) از مشاهیر ادبا و وزرا میباشدکه نسبش از طرف پدر به یزدجرد آخرین ملوك ساسانی (که از احفاد بهرام‌گور چهاردهمین ایشان بوده) موصول ومادرش فاطمه دختر محمد بن ابراهیم نعمانی صاحب غیبت معروف سابق‌الذکر از تلامذهٔ کلینی وکنیه‌اش **ابوالقاسم** است . ازآنروکه دربعضی از ادوار زندگانی خود درموصل بوزارت‌ابوالمنیع قرواش بن هانی امیر بنی‌عقیل ودر دیار بکر بوزارت ابونصر احمد بن‌مروان منصوب و دربغداد هم متصدی وزارت شرف‌الدولهٔ دیلمی بوده و اجدادش هم ازقدیم‌الایام ببلاد مغرب زمین مهاجرت کرده‌اند ویا بجهت آنکه بعضی از ایشان والی وعامل سمت‌غربی

بغداد بوده‌اند به **مغربی** موصوف و به **وزیر مغربی** معروف است .

پیش از چهارده سالگی قرآن مجید و پانزده هزار بیت از محاسن اشعار را حفظ ، نحو و لغت و ادبیّات و حساب و جبر و هندسه و منطق و دیگر فنون متداوله را تکمیل کرد . خط و ربط و انشایش نیز ممتاز ، درفنون شعری هم متمهّر، درهفده سالگی بتألیف آغاز کرد، کتاب اصلاح المنطق پدرش را تلخیص وسپس بامر پدر بنظمش آورده واز تألیفات او است :

۱- **اختصار اصلاح المنطق ابن السکیت** ۲- **اختصار اصلاح المنطق** پدر خود که مذکور شد ۳- **الاختیار من شعر ابی‌تمام** ۴- **الاختیار من شعر البحتری** ۵- **الاختیار من شعر المتنبی** ۶- **ادب الخواص** ۷- **الایناس** ۸- **تهذیب اصلاح المنطق ابوحنیفهٔ دینوری** ۹- **خصائص القرآن** ۱۰- **الماثور من ملح الحذور** وغیرها واز اشعار او است :

**اقول لها والعیس تحدج للسری — اعدی لفقدی ما استطعت من الصبر**
**الیس من الخسران ان لیالیا — تمر بلانفع و تحسب من عمری**

وفات وزیر مغربی در سیزدهم یا پانزدهم رمضان چهارصد و هیجدهم یا بیست و هشتم هجرت در چهل و هشت یا پنجاه و هشت سالگی در میافارقین که اشهر بلاد دیار بکر میباشد واقع شد و بحسب وصیّت خود جنازه‌اش با تدابیر حسنه و نهایت احترام بنجف اشرف نقل ودرجوار قبر مطهّر حضرت امیرالمؤمنین ع در وادی‌السلام دفن گردید .

(کف وذریعه وص۱۷۱ ج۱کا و۲۴۱ و۲۴۱ت و۲۱۱لس و۲۶۱هب و۷۹ج۱۰جم و۴۳۴۶ج۱س)

**ابن المرزبان** — **محمد بن مرزبان** - بعنوان **دمیری** درباب القاب مذکوراست.

**ابن المرزوق** — **عثمان بن مرزوق** - مکنّی به **ابوعمرو،** ازمشایخ وعرفا وعلمای حنبلیّهٔ مصر میباشدکه موافق مذهب مذکور فتوی داده و وعظ و تدریس مینموده است . اقوال حکیمانهٔ دایر برتصوف و حقائق ربّانیّه بدو منسوب میباشد . روزی تلامذه‌اش حقائق را از وی استفسار نمودند در جواب امر نمودکه از خودشان که ششصد تن بوده‌اند صد نفر و ازآن صدنفر ده‌نفر و ازآن ده نفر نیزچهار نفر انتخاب کردندبهمین چهار نفر که ابن القسطلانی وابوالطاهر وابن الصابونی وابوعبدالله قرطبی

بوده‌اندگفت‌که اگرمن‌فقط یك‌کلمه ازحقائق بشماگفته‌باشم البته بقتل من فتوی‌خواهید داد . بسال پانصد و شصت و چهارم هجرت درمصر درگذشته و قبرش مزار است .

(ص ۶۶۵ ج ۱ س)

**ابن‌المرزوق** **ابوعبدالله** - نوۀ ابن‌المرزوق محمد بن‌احمد ذیل میباشدکه او نیز عالمی بوده ادیب واز تألیفات او است :

**۱- اختصار الفیة ابن‌مالك ۲- انوار الدراری فی‌مکررات البخاری ۳- انوار الیقین فی‌شرح حدیث اولیاءالله المتقین ۴- تفسیر سورةالاخلاص ۵- تلخیص المفتاح ۶- الحدیقة ۷- حرزالامانی ۸- الروضة** درحدیث وغیراینها.

بسال هشتصد و چهل و دویم هجرت در هفتاد و شش سالگی درگذشت و در قاموس‌الاعلام اورا بهمین عنوان مذکور فوق درج و اسمی برای وی ننوشته و ظاهرش آنکه نام اصلیش هم ابوعبدالله است . درکشف‌الظّنون هم بتألیفات مذکوره نپرداخته و تمامی مراتب محتاج بتحقیق میباشد .

(ص۷۳۷ ج۱س)

**ابن‌المرزوق** **محمدبن‌احمد**- ضمن‌عنوان **مرزوقی** ازباب القاب مذکور است .

**ابن‌مرزویه** درباب اول (القاب) بعنوان **مهیار بن مرزویه** مذکور است .

**ابن‌مروان** در اصطلاح رجالی عباس بن عمر است‌که بعنوان‌کلوذانی اشاره شده است

**ابن‌مریم** **شریف محمد بن محمد** - ازعلمای قرن یازدهم تلمسان میباشدکه درتاریخ هزار و یازدهم هجرت‌کتابی بنام‌**البستان فی‌ذکرالاولیاء والعلماء بتلمسان** تألیف کرده‌کـه حاوی شرح حال هزار و هفتاد و هشت نفر از علما و اولیای‌آن نواحی بوده و نزد اهل تلمسان بسیار معتبراست وسال وفاتش بدست‌نیامد .

(ص ۶۶۶ ج ۱ س)

**ابن‌مزاحم** **نصر**- بن‌مزاحم‌بن‌سیار منقری، مکنّی‌به **ابوالفضل**، ازمورّخین قرن دویم هجرت میباشدکه با ابومخنف لوط بن یحیی معروف

معاصر وکتاب **صفین** وکتاب **الغارات** وکتاب **مقتل الحسین ع** وغیره از تألیفات او است وسال وفاتش بدست نیامد . (ص ۱۳۷ ف)

**ابن المزرع**

**یموت بن عیسی** - یا یموت بن مزرع بن یموت بن موسی عبدی بصری ، مکنّی بـه **ابوبکر** و **ابوعبدالله**، خـواهرزادهٔ جاحظ معروف ادیبی است نحوی مورّخ شاعر و از اکابر ادبا معدود .

فنون ادبیّه را از ریاشی ومازنی و ابوحاتم سجستانی فراگرفت، ازخوف تطیّر وبدفالی با نام مذکورش (که حاکی ازموت میباشد) اصلاً بعیادت مریضی نرفته ومیگفته است من بدین اسمی که پدرم نامیده مبتلا بوده و اگر مریضی را عیادت کنم و نام مرا استفسار نماید کتمانش کـرده و خودم را ابن المزرع معرفی مینمایم و بهمین جهت نام خود را بمحمد تبدیل داده بود . خطیب بغدادی نیز درتاریخ بغداد بهردو اسم اصلی و تبدیلیش **یموت** و **محمد** مذکورش داشته‌است . صاحب‌ترجمه بسال سیصد وسیّم یاچهارم هجرت در دمشق یا طبریه درگذشت و ظاهرآن استکه مزرع لقب پدرش بوده است .

(ص ۵۱۳ ج ۲ کا و۵۷ ج ۲ جم و ۳۰۸ ج ۳ و ۳۵۸ ج ۱۴ تاریخ بغداد)

**ابن المستوفی**

**مبارک**- بن احمد بن‌مبارك بن‌موهوب بن‌عنیمة بن‌غالب مستوفی لخمی اربلی ، معروف به **ابن المستوفی**، مکنّی به **ابوالبرکات** ، ملقّب بد **شرف الدین**، از مشاهیر علمای قرن هفتم هجرت میباشدکـه ادیبی است نحوی لغوی محدّث رجالی عروضی بیانی، دراکثر علوم‌متداوله متفنّن ، درعلم قوافی واشعار و حساب و امثال و اخبار و وقایع عرب خبیر، بالخصوص در ادبیّات و تاریخ وحدیث دستی توانا داشت . در مولد خود شهر اربل درعهد ملك معظم مظفّرالدین صاحب آن دیار بوزارت نایل‌گردید ، بعد از وفات ملك معظم منزوی شد وهنگامیکه لشگرمغول بعزم قتل و غارت وارد اربل گردیدند او نیز در قلعه متحصن بود تا بعد از استخلاص بموصل رفته و مورد احترام اهالی گردید واز اشعار او است :

**یا لیلة حتی الصباح سهرتها — قابلت فیهـــا بدرهـــا باخیه**

سمح الزمان بها فكانت ليلة ... عذب العتاب بها لمجتذبيه

از تألیفات او است :

۱- **ابوقماش فی‌الادب** که حاوی نوادر بسیار است ۲- **تاریخ اربل** که چهار مجلد بوده و نام اصلیش **نباهة‌البلد الخامل بمن ورده من‌الاماثل** است ۳- **دیوان شعر مکمل مرتب** ۴- **سرالصنیعة** ۵- **النظام فی‌شرح دیوان‌المتنبی و ابی‌تمام** . بسال ششصد وسی و هفتم هجری قمری درهفتاد وسه سالگی درموصل درگذشته است . ابوالعز یوسف بن نفیس، اربلی‌ّالولادة ، موصلی‌ّالاقامة ، معروف به **شیطان‌الشام** که از فضلای شعرای نامی وقت خود بوده ودر ششصد و سی و هشتم هجرت درموصل وفات یافته ودرمقبرهٔ باب‌الجصاصة مدفون است در مرثیهٔ ابن‌المستوفی گوید :

**اباالبرکات لودرت المنایا بانك فرد عصرك لم‌تصبكا**

**کفی‌الاسلام رزئا فقد شخص علیه بـاعین الثقلین یبکی**

(کف وص ۱۴ ج ۲ کا و۶۸ ت و۱۳۶ ج ۴ فع و ۶۶۶ ج ۱ س)

## بن‌مسعود

**ابن‌مسعود** **ابوبکر بن مسعود** - ضمن شرح حال **سمرقندی محمد بن احمد** مذکور است .

**ابن‌مسعود** **احمد بن علی بن مسعود** - مؤلّف کتاب **مراح الارواح** معروف در علم صرف میباشدکه بسیار مشهور، درموضوع‌خود ممتاز، بارها در ایران و استانبول و بیروت وغیرها مستقلاً وبا بعضی از شروح متعلّقه بآن چاپ شده و ازآنجمله است **شرح مصنفك** سابق‌الذکرمحمود بن‌احمد عینی(متوفی بسال۸۵۵ه ق= **ضنه**) . زمان زندگانی ابن‌مسعود بدست‌نیامد و ظاهراً از رجال قرن‌هشتم بوده ویااوائل قرن نهم را نیز دیده‌است . (کف وص ۳۷۴ مط وغیره)

**ابن‌مسعود** **عبدالله بن مسعود** - صحابی بعنوان **ابن‌ام‌عبد** نگارش‌یافته‌است.

۱- **ابن‌مسعود** - در اصطلاح رجالی عبدالله بن مسعود صحابی مذکور ذیل و محمد بن مسعود عیاشی سابق‌الذکر است .

**ابن‌مسعود** **عبیدالله بن مسعود** - بعنوان **صدرالشریعة** نگارش داده‌ایم .

**ابن‌مسعود** **محمد بن مسعود** - بعنوان **عیاشی** نگارش داده‌ایم .

**ابن‌مسکان** **عبدالله بن مسکان** - از اکابر اصحاب حضرت صادق ع و موکول به رجال است .

**ابن‌مسکویه** **احمد بن محمد** - بن یعقوب مسکویه (بروزن سیبویه) رازیّ الاصل ، اصفهانیّ المسکن والمدفن ، **ابوعلیّ** الکنیة ، **خازن** اللّقب (که درکلمات بعضی از اجلّه به **حکیم الهی و معلم ثالث** نیز ملقّب میباشد) بتصریح معجم‌الادباوآداب‌اللّغةالعربیّه‌موافق آنچه‌از تتمةالیتیمهٔ ثعالبی‌وعیون‌الانباءابن‌ابی‌اصیبعه و بعضی دیگر نقل شده **لفظ مسکویه** لقب خود احمد است ودر یکجا از قاموس‌الاعلام نیز بهمین‌عنوان مسکویه بشرح حال اجمالی وی‌پرداخته وبنابراین، اورا ابن‌مسکویه گفتن‌صحیح نمیباشد . لکن درروضات‌الجنّات واعیان‌الشیعة وچندین‌جاازکشف‌الظّنون و ذریعه وهم‌چنین در دیباچهٔ اخلاق‌ناصری خواجه نام و نسب اورا بدین روش نگارش داده‌اند : احمد بن محمد بن‌یعقوب بن مسکویه ودربعضی ازموارد نسبت بجدّکه بسیار متداول میباشد احمد بن محمد بن مسکویه و دربعضی دیگر احمد بن مسکویه نوشته بلکه دربعضی‌ازآنها معروف به **ابن‌مسکویه** بودن اورا هم صریحاً قیدکرده‌اند ودرجایی دیگر از قاموس‌الاعلام نیز بعنوان ابوعلی بن مسکویه (احمد بن محمد) نوشته‌است . نگارنده گوید اصلاً منافاتی مابین این دوعقیده نبوده و احمد را با اینکه معروف به ابن‌مسکویه بوده گاهی احمد مسکویه نیزگفته و بنام و لقب جدّش معرفی نمایند .

باری ابن‌مسکویه از اعیان فلاسفه وحکما ومشاهیر اطبّای اسلامی اوائل‌قرن پنجم هجرت میباشدکه با ابوریحان بیرونی و ابن‌سینا ونظائر ایشان معاصربود وعلاوه برمهارت بی‌نهایت که درهردو قسمت علمی و عملی طبّ داشته درلغت ومنطق وادبیّات و فنون شعر وکتابت و ریاضیّات و اقسام فلسفه و حکمت نظری و عملی متبحّر و کثیرالاطّلاع و درکتب سلف ولغات متروکه ایشان محیط بوده‌است .

خواجه نصیر طوسی در دیباچهٔ کتاب اخلاق ناصری خود در مدح کتاب طهارة الاعراق مذکور ذیل و مؤلف آن (ابن‌مسکویه) گوید :

**بنفسی کتاب حازکل فضیلة — وصار لتکمیل البریة ضامنا**
**مؤلفه قد ابرزالحق خالصا — بتألیفه من‌بعد ماکان کامنا**
**و وسمه باسم‌الطهارة قاضیا — به حق معناه ولـم یك مائنا**
**لقد بذل المجهـود لله دره — فماکان فی‌نصح‌الخلائق خائنا**

ابن‌مسکویه در اوائل زندگانی مصاحب وزیر مهلبی سابق‌الذکر و مدتی هم خازن کتب (کتابدار) ابن‌العمید بوده‌است . در دربار ملوك‌دیالمه ندیم‌مخصوص عضدالدولهٔ دیلمی ومحرم اسرار وخزانه‌دار بیت‌المال وی بوده اینك از دوجهت **لقب خازن** داشته وجدّش یعقوب نیز خازن ری بوده است . اما اینکه دربدایت حال مجوسی‌بوده واخیراً بشرف اسلام مشرّف گردیده (چنانچه مصرّح به معجم‌الادبا وبعضی دیگر میباشد) بسیارمستبعد بوده و منافات‌کلّی با محمد بودن نام پدرش (کـه مصرّح به اهل فن است) دارد بلـی جدیدالاسلام بودن جدّش چنانچه بعضی گفته‌اند محل استبعاد نمیباشد ، بلکـه موافق آنچه در رواشح میرداماد و مجالس قاضی نورالله تصریح‌کرده واز ریاض‌العلما نیز نقل شده ابن‌مسکویه شیعه‌مذهب بوده وتقرّب ملوك دیالمه و وزرای‌ایشان وکتابدار وخازن بیت‌المال ایشان بودن (که تماماً شیعی مذهب بوده‌اند) و همچنین مدح خواجه کتاب طهارةالاعراق را چنانچه اشاره شد و بعضی ازفقرات منقوله ازکتاب دیگرش‌فوزالاصغر مذکور ذیل مؤیّد تشیّع وی میباشند .

از تألیفات او است :

۱ـ **آداب‌العرب والفرس والهند** در اخلاق ۲ـ **احوال‌الحکماء المتقدمین و صفات الانبیاء السالفین و احوالهم** ۳ـ **ادب‌الدنیا والدین** ۴ـ **الاشربة وما یتعلق بها من‌الاحکام الطبیة** ۵ـ **اقسام‌الحکمة والریاضی** ۶ـ **انس‌الخواطر** که بطرز کشکول‌است ۷ـ **تجارب‌الامم و تعاقب الهمم** درتواریخ و نوادر اخبارکه وقایع عمومی عالم را از بعد طوفان تا سال سیصد و شصت و نهم هجرت بطور اکمل نگارش داده با نتایج حسنهٔ حزم و عمل باحتیاط سلف وعواقب و خیمهٔ تفریط و افراط و ترك احتیاط پیشینیان کـه کتابی است کثیرالنفع و بعضی از مجلدات آن

درمصر وغیره بطبع حروفی و فتوگرافی رسیده است **۸- ترتیب‌السعادات** دراخلاق و درطهران در حاشیهٔ مکارم‌الاخلاق طبرسی چاپ شده است **۹- التعلیق فی‌المنطق ۱۰- تفصیل‌النشأتین و تحصیل‌السعادتین** دراخلاق وراغب‌اصفهانی نیزکتابی بدین‌اسم‌دارد درمعرفة‌النفس **۱۱- تهذیب** (تطهیر خ‌ل) **الاخلاق** یا **طهارةالاعراق** که درعلم اخلاق و حکمت عملیه ، بسیار مفید وبارها در مصر و بیروت و قاهره چاپ و چنانچه فوقاً تذکر دادیم خواجه‌نصیر طوسی در دیباچهٔ کتاب‌اخلاق ناصری خود ، خود این‌کتاب و مؤلفش را با چهار شعر عربی ستوده است وهم بامر ناصرالدین محتشم از عربی بفارسی ترجمه‌اش‌کرده و دوقسم دیگر حکمت تدبیر منزل و سیاست مدنیه را بدان افزوده و باخلاق ناصری‌اش موسوم داشته وبارها در ایران چاپ شده است **۱۲- جاویدان خرد** . مخفی نماندکه اصل‌کتاب **جاویدان خرد** درآداب و اخلاق و حکم و تألیف هوشنگ شاه پیشدادی ویا بعضی از حکمای عصر او بوده‌که بنام وی تألیف‌کرده‌اند و همچنان درخزانهٔ‌ایشان مخزون بوده تا در زمان مأمون عباسی بدست‌آمد ، وزیرش حسن بن سهل یک قسمت ازآن را ملخص وبعربی ترجمه‌اش نموده وآن را **ملخص جاویدان خرد** موسوم داشت ، ابن‌مسکویه نیز همین ملخص عربی را مرتب و مهذب نمود ، مطالب مهمی بدان افزوده و بفارسی ترجمه‌اش‌کرده و بنام اصلی قدیمه‌اش (جاویدان خرد) مسمی‌کردانید و عین ملخص‌عربی مذکور را هم دردیباچهٔ کتاب‌آداب‌العرب مذکور فوق مندرج ساخته‌است . سیدمحسن امین‌عاملی سابق‌الذکر عین‌همین‌کتاب آداب‌العرب راکه حاوی ملخص‌مذکورهم میباشد درجلد دهم‌اعیان‌الشیعة ضمن‌شرح‌حال‌ابن‌مسکویه طی شصت وچندصفحه‌نقل‌کرده ودر دمشق‌شام چاپ‌شده‌است **۱۳- حقائق‌النفوس ۱۴- السیاسة للملك ۱۵- الطبیخ ۱۶- طهارةالاعراق فی‌تکمیل‌النفس و تهذیبها** که همان تهذیب‌الاخلاق مذکور فوق بوده و خواجه نصیر طوسی و امین‌عاملی مذکور نام‌آن را طهارةالاعراق نوشته‌اند **۱۷- الفوزالاصغر** در فلسفه‌که موافق اصول فلاسفهٔ الهیین بوده و درنصرت دین هم اهتمام تمام بکار برده ودربیروت وقاهره چاپ‌شده‌است **۱۸- الفوزالاکبر ۱۹- فوزالسعادة ۲۰- مختار الاشعار ۲۱- ندیم‌الفرید ۲۲- نزهت‌نامهٔ علائی** بفارسی‌که برای علاءالدولهٔ دیلمی تألیفش کرده است **۲۳- نورالسعادة** . وفات‌ابن‌مسکویه درنهم‌صفرچهارصدوبیستم یابنابرمشهور بیست و یکم هجری قمری در اصفهان واقع شد و درتخت پولاد مدفون گردید .

(متفرقات‌کف و ذریعه‌وص ۷۰ ت و۵۵ ج ۵ جم و ۳۱۷ ج ۲ ع و ۱۵۹ لس و ۸۷ ج ۱ مه و ۱۳۹ ج ۱۱ عن و ۷۴۲ ج ۱ و ۴۲۸۱ ج ۶ س وغیره)

**ابن‌المشهدی** **محمد بن جعفر-** بن علی بن جعفر مشهدی حائری ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌المشهدی** و محمد بن المشهدی ، از کبار محدّثین امامیّهٔ اواخر قرن ششم بوده ویا اوائل قرن هفتم را نیز دیده‌است، بسیار

جلیل‌القدر وعظیم‌المنزلة و مؤلف **کتاب مزار** معروف‌به **مزارکبیر** میباشدکه دراین‌اواخر چاپ و محل اعتماد اکابر است . ابن‌المشهدی از ابن‌زهره سید حمزه (متوفّی بسال ۵۸۵ھ ق = **ثقه**) و ابن‌بطریق یحیی بن حسن (متوفی بسال ۶۰۰ھ ق = **خ**) و ورام بن ابی‌فراس (متوفی بسال ۶۰۵ھ ق) وبعضی از اکابر دیگر روایت‌کرده و نجیب‌الدین بن نمای (متوفی بسال ۶۴۵ھ ق = **خمه**) نیز از وی روایت میکند . سال وفاتش بدست نیامد واز تألیفات او است :

۱- **بغیةالطالب و ایضاح المناسك لمن هو فی‌راغب الحج** ۲- **مزارکبیر** که مذکور شد ۳- **المصباح** . (ذریعه وص۳۹۶ ج ۱ نی وغیره)

**ابن‌المصحح** **حسن بن علی بن عمر**- یا عمار تیمی‌نحوی، مکنّی‌به **ابومحمد**، معروف به **ابن‌المصحح** از ادبای قرن پنجم هجرت و از تلامذهٔ حدید بن جعفر رمانی بوده و درسال چهارصد و چهل و چهارم هجرت درگذشت .

(ص ۲۸ ج ۹ جم)

**ابن‌المصنف** **محمد بن‌محمد** - بعنوان **ابن‌الناظم** خواهدآمد .

**ابن‌مضا** **احمد بن عبدالرحمن** - بن محمد بن سعید بن حریث بن عاصم لخمی جیانی قرطبی ، مکنّی به **ابوجعفر و ابوالعباس**، معروف به **ابن‌مضا**، از ادبای اواخر قرن ششم اندلس میباشدکه ادیبی است نحوی لغوی کاتب منشی شاعر متکلّم قاری محدّث قاضی ، درطبّ وحساب و هندسه نیز ماهر، کتاب‌سیبویه و دیگرکتب نحویّه و لغویّه و ادبیّه را از ابن‌زیات و دیگر اکابر وقت فرا گرفت ، مدتی در شهر فاس با کمال عدالت قضاوت نموده وبه **قاضی‌الجماعة** شهرت یافته و از تألیفات او است :

۱- **تنزیه‌القرآن عما لایلیق بالبیان** ۲- **الرد علی‌النحاة** (النحویین خا) وابن‌خروف نیز در رد همین‌کتاب یاکتاب اولی مذکور کتاب تنزیه ائمة‌النحو عما نسب الیهم من‌الخطا والسهو را تألیف داده است ۳- **المشرق فی‌اصلاح‌المنطق** که‌لباب‌کتاب سیبویه‌است. صاحب‌ترجمه درسال پانصد و نود و دویم هجرت درگذشت. (کف وص ۸۳ ت)

**ابن‌المطران** **اسعد** - بعنوان **موفق‌الدین‌اسعد** نگارش یافته‌است .

**ابن‌مطرف** **شیخ عبدالله** یا **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌مطرف**، ازمشایخ‌عرفای اوائل قرن هشتم هجرت میباشدکه کراماتی بدو منسوب بوده و بسال هفتصد وهفتم هجرت درسنّ‌متجاوز ازنودسالگی درگذشته‌است . لفظ **بهشت= ۷۰۷** مادّهٔ تاریخ‌او بوده وشاه مصر ازکثرت‌اخلاصی‌که بدو داشته جنازه‌اش را بردوش‌گرفته بوده است و دور نیست‌که همان ابن‌مطرف محمد مذکور ذیل باشد .

(ص ۲۸۲ ج ۲ خه)

**ابن‌مطرف** **عمر بن مطرف** - مکنّی بـه **ابوالوزیر**، کاتب و منشی منصـور و هادی ومهدی و رشید عباسی‌بوده ودر زمان‌خلافت رشیدپنجمین خلیفهٔ عباسی (۱۷۰ـ۱۹۳ه ق = **قع - قصج**) درگـذشته است و خود رشید بجنـازه‌اش نماز خوانده واز تألیفات او است :

**۱- مفاخرةالعرب و منافرةالقبائل فی‌النسب ۲- منازل‌العرب وحدودها واین‌کانت محلةکل قوم والی این انتقل منها .** (ص۱۸۴ت)

**ابن‌مطرف** **محمد** - بن حجاج بن ابراهیـم حضرمی اشبیلی ، نزیل مکّـه ، مـکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌مطرف** نحوی ، از اولیـای عرفا و صاحب کرامات مشهوره میباشدکه نحو را از شلوبین فرا گرفت ، کتاب سیبویه را حفظ‌کرد، حاشیه‌ای برجمل عبدالرحمن زجاجی نوشته و شب پنجشنبه سیّم رمضان هفتصد و ششم هجرت درگذشت و شاید همان ابن‌مطرف عبدالله فوق باشد .

(سطر ۱۴ ص ۴۲۵ ت)

**ابن‌مطروح** **یحیی بن عیسی** - بن ابـراهیم بن حسین بن علی بـن حمزة بـن ابـراهیم بـن حسین بـن مطروح ، **جمال‌الدین** اللّقب ، **سیوطی** الولادة ، **ابوالحسن** الکنیة ، **ابن‌مطروح** الشّهرة ، از ادبـا و شعرای وزرای قـرن هفتم هجرت میباشدکه چندی متصدی وزارت ملك صالح ایـّوبی بود ، **دیوان شعری** هم دارد که در استانبول با دیوان ابن‌الاحنف یکجا چاپ شده‌است، از اشعار او میباشدکه در

حال مرض گفته و بوصیّت خودش درسنگ مزارش نوشتند :

**اصبحت بقعر حفرة مرتهنا　　لااملك من دنیای الاکفنا**

**یامن وسعت عباده رحمته　　من بعض عبادك المسیئین انا**

بسال ششصد و چهل و نهم هجرت در قاهره درگذشته و قاضی ابن خلّکان هم در نماز و دفنش حاضر بوده است .

(ص ۶۶۷ ج۱س و ۴۰۵ ج۲کا وغیره)

**ابن المطهر** **حسن بن سدیدالدین یوسف** - در باب القاب بعنوان **علامهٔ حلی** مذکور است .

**ابن مطیر** **حسین** - اسدی، ازفحول شعرای عرب میباشد واین بیت ازابیات قصیده ایست که درمرثیهٔ معن بن زائده گفته است :

**فیا قبر معن انت اول حفرة　　من الارض خطت للسماحة مضجعا**

زمان ومکان زندگانیش بدست نیامد .

(ص ۶۶۷ ج۱س)

**ابن المظفر** **محمد بن حسن بن مظفر**- بعنوان **حاتمی** درباب اوّل مذکور است.

**ابن المعتز** **عبدالله** - بن معتز بالله محمد بن متوکّل عباسی ، مکنّی به **ابوالعباس** ، معروف به **ابن المعتز**، ازمشاهیر ادبا ومفاخرشعرای عرب زمان غیبت صغری میباشدکه ادیبی بوده است نحوی صرفی لغوی بیانی عروضی شاعر کاتب منشی بلیغ فصیح ، درموسیقی نیز ماهر.

ادبیّات را ازمبرّد و ثعلب وفصحای اعراب وعلمای نحویّین واخباریّین فرا گرفته وگوی سبقت از دیگران ربود بلکه واضع علم شریف بدیع میباشدکه در سال دویست و هفتاد وچهارم هجرت از بدایع افکار خود بنیان آن علم را نهاد وکتابی هم تألیف کرده و بهمین اسم **بدیع** موسومش داشت که مجموعاً حاوی هفده نوع ازمحسنات بدیعیّه بوده است و بعدازآن در اعصار متتالیه بسیاری بدانها افزوده اند .

پیوسته میگفت که چهار تن از شعرا بمدلول آیهٔ شریفهٔ : **یَقُولُونَ فِي أَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ** افعالشان مخالف اشعار و اقوالشان میباشد : **یکی ابوالعتاهیه** که

اشعارش در زهد و ورع میباشد ولی خودش راه الحادمی پیمود. **دومی ابونواس** که کلماتش درقبح حرکات زشت جوانان بوده ولی خودش زانی تر از میمون بود . **سیم ابوحکیمهٔ کاتب** که از عجز مجامعت سخن می‌راند ولی حرص جماع خودش زیادتر از بزنر بود . **چهارمی محمد بن حازم** که قولاً قناعت را می‌ستوده اما فعلاً حریص‌تر از سگ بود . اشعارش درنهایت سلاست و لطافت و دارای تشبیهات عجیب میباشد واز بدایع اشعار او است‌که بتصدیق ابن‌خلکان دلالت برحنفی المذهب بودنش دارد :

**خلیلی قد طاب‌الشراب المودد — وقد عدت بعدالنسك والعود احمد**
**فهات عقارا فی‌قمیص زجاجة — کیاقوتة فی‌درة تتوقد**
**یصوغ علیها الماء شباك فضة — له حلق بیض تحل و تعقد**
**وقتنی من نار الجحیم بنفسها — و ذالك من احسانها لیس یجحد**

نیز از ابیات قصیده‌ای است‌که درمقام مفاخرت بآل علی ع گوید:

**و نحن ورثنا ثیاب النبی — وکم تجذبون باهدابها**
**لکم رحم یا بنی بنته — و لکن بنی‌العم اولی بها**
**قتلنا امیة فی‌دارها — و نحن احق باسلابها**

صفی‌الدین عبدالعزیز سابق‌الذکر نیز درجواب‌آن ، قصیده‌ای گفته واز ابیات‌آن است :

**الاقل لشر عبید الا له — و طاغی قریش و کذابها**
**و باغی‌العباد و ناعی‌العناد — و هاجی الکرام و مغتابها**
**ءانت تفاخر آل‌النبی ص — و تجحدها فضل احسابها**
**بکم باهل‌المصطفی اوبهم — فرد العداة باوصابها**

از تألیفات وآثار قلمی ابن‌المعتز است :

**۱- ارجوزةفی‌ذم‌الصبوح ۲- اشعارالملوك ۳- البدیع** که‌فوقاً اشاره‌شد **۴- الجامع فی‌الغناء ۵- الجوارح‌والصید ۶- دیوان‌الاشعار ۷- الزهر والریاض ۸- طبقات‌الشعراء ۹- مکاتبات الاخوان بالشعر** وغیرها . باآن همه فضل وکمال درمعاندت‌اهل‌بیت‌عصمت‌ع شبیه جدّش متوکّل بوده و بمفاخر موهومی پدرانش متوسل میشد وقتل تمامی علویّین را درصورت موفقیت خلافت خود تصمیم‌گرفته بود تاآنکه درسال دویست و نود و ششم هجرت جمعی از اکابر دربار خلافت بسرش گردآمده و مقتدر بالله را خلع و بخلافت

وی بیعت کردند و به **مرتضی‌بالله** ملقّبش داشتند وبفاصلهٔ یك‌شبانه روزکسان مقتدر بمقام محاربه برآمده و ایشان را کشته ومقتدر را بخلافت برنشاندند وخود ابن‌المعتز را نیز بامرمقتدر در زندان‌کرده ودرآنجا خفه‌اش نمودند ویا بیضتین اورا فشار داده وهلاکش ساختند وبا تمامی ذلت درخرابه‌ای بخاکش سپردند (باآل‌علی هرکه درافتاد برافتاد) . از اشعار او میباشدکه درآن حال قتلش گفته است :

**یا نفس صبرا لعل الخیر عقباك　　خانتك من‌بعد طول الا من دنیاك**
**مرت بنا سحرا طیر فقلت لها　　طوباك یالیتنی ایاك طوباك**
**انكان قصدك شوقا بالسلام علی　　شاطی الفرات ابلغی ان كان مثواك**
**من موثق بالمنایا لافكاك له　　یبكی الدماء علی الف له باك**

(کف وص ۶۲۰ ج ۱ مه و۴۴۶ ت و ۲۷۹ ج۱ کا و۱۶۸ ف و۶۶۷ ج۱س وغیره)

**ابن‌معتوق** ازمشاهیر شعرای شیعه اوائل‌قرن دوازدهم هجری میباشدکه نام و نسب او در مدارك موجوده نزد این نگارنده مختلف است .

دربعضی ازآنها شهاب‌الدّین موسوی‌حسینی (بی‌ذکر اسم پدر) دربعضی شهاب‌الدین بن احمد و درجای دیگر شهاب‌الدین معتوق‌نوشته‌اندکه پدرش احمد یا معتوق، ودرجائی شهاب‌الدین احمد بن ناصر است‌که نام خودش احمد ، شهاب‌الدین لقب و نام پدرش نیز ناصر میباشد . در معجم‌المطبوعات اصلاً اسمی برای او ذکر نکرده و همین‌قدرگفته است‌که ابن‌معتوق پسر شهاب‌الدین بوده و دیوان ابن‌معتوق هم‌که درمصر و بیروت و اسکندریّه چاپ‌شده اشعار پدرش شهاب‌الدین (متوفی بسال۱۰۸۷ه ق = **غفز**) میباشد که‌آنهارا جمع وتدوین‌کرده وبنام‌مدایح ومراثی و اشعار متفرقه بسه‌قسمت‌نموده‌است .

در اعیان‌الشیعه نیزگوید : همین دیوان چاپی معروف به دیوان ابن‌معتوق ، اشعار شهاب‌الدین بن احمد بوده و جامع‌آن پسرش معتوق است وحق آن بودکه آنرا **دیوان ابی‌معتوق** میگفتند نه **ابن‌معتوق.** بهرحال درعصرخود شاعرعراق بوده وگوی‌سبقت از دیگران ربوده و مدایح بسیاری درحق حضرت امیرالمؤمنین ع وحسنین‌گفته‌است . اشعارش در رقّت لفظ و دقّت معنی ممتاز و سیّدی میباشد موسوی دراصل حویزی که

درمصر نشأت یافته و ادبیّات را اخذ وهم درآنجا با سیدعلی خان حویزی سابق‌الذکر (که ازطرف دولت صفویّه سفارت داشته) ملاقات‌کرده‌است. اشعار بسیاری درحق‌او و خانواده‌اش گفته‌ومشمول‌مراحم‌وی گردیده ودرسال‌هزاروصدویازدهم‌هجرت‌درگذشته‌است.

(ص ۱۰۲ ج ۶ و۲۵۵ ج ۱۴ عن و ۲۴۴ مط و ۴۶۹ هر)

**ابن‌معروف**

**محمد** - بن عبدالخالق بن معروف، مشهور به ابن‌معروف، از ادبای قرن نهم هجرت و مؤلف کتاب **کنزاللغة** مشهور است در لغت ازعربی بفارسی‌که درایران چاپ شده وآنرا بنام سلطان محمدکیا بن ناصرکیا از از ملوك گیلان تألیف کرده است و سال وفاتش بدست نیامد.

(کف وغیره)

**ابن‌المعصوم**

**امیرابراهیم** - ضمن عنوان **قزوینی‌سیدحسین** ازباب اوّل نگارش یافته است.

**ابن‌المعصوم**

**سیدعلی‌خان** - شیرازی ضمن‌عنوان **حویزی سیدعلی‌خان** نگارش یافته است.

**ابن‌معط**

**یحیی بن عبدالمعطی** - معروف به معطی ابن‌عبدالنوری، ادیب نحوی مغربی، زواوی البلدة والقبیلة، **ابوالحسن** یا **ابوالحسین** الکنیة، **زین‌الدین** اللّقب، **ابن‌معطی** الشّهرة (که اغلب از راه تخفیف، **ابن‌معط** وگاهی بملاحظهٔ اصل اسم پدر **ابن‌عبدالمعطی** هم گویند) از مشاهیر ادبا و اکابر علمای نحو و فنون عربیّه بوده و تمامی شعب آنها را از جزولی و ابن‌عساکر و دیگر اکابر وقت فراگرفته‌است، تاآنکه درنحو و لغت از ائمّهٔ عصر خود معدود ومدتی دردمشق مشغول تدریس بود، اخیراً از طرف ملك کامل برای تدریس بمصر رفت ودرآنجا بتدریس و تألیف اشتغال ورزید و درسال ششصد و بیست و هشتم هجرت درآنجا وفات یافته و در قرافه درقرب شافعی مدفون‌گردید. ولادتش بسال پانصد وشصت و چهارم درقصبهٔ زواوه نامی ازبلاد مغرب زمین بوده وبهمین جهت به **زواوی** شهرت یافته‌است، یا زواوی‌گفتن

او بجهت انتساب بقبیلهٔ زواوه نامی است درجوار شهر بجایه ازافریقا . ازتألیفات او است :

۱- **الالفیة** درنحو که به **الفیهٔ ابن‌معط** مشهور و اولش این است :

**یقول راجی ربــه الغفور     یحیی ابن‌معط ابن‌عبدالنور**

نام اصلیش **الدرة الالفیه** میباشدکه درلیبسیك چاپ شده است ۲- **الفصول الخمسون** درنحو که مانند الفیــه‌اش مشهور و محل توجـه فحول بوده و شروح بسیاری برآنهـا نوشته‌اند ۳- **نظـم الجوهرة لابن‌دریـد** ۴- **نظم‌الصحاح للجـوهری** وغیراینها . اشعار طریفه‌اش بسیار و دربارهٔ شخصی دیگر ملقب به **زین‌الدین** گوید :

**قالـوا تلقب زین‌الــدین فهو له     نعت جمیل به اضحی اسمه حسنا**

**فقــلت لاتغبطــوه ان ذا لقب     وقف علی کل نحس والدلیل انا**

(کف وص ۸۸هب و۷۷۶ ت و۳۷۸ ج۲کا و۳۵ ج ۲۰ جم و۶۶۸ ج۱ و۲۴۲۷ ج ۴ س)

**ابن‌المعظم**

**احمد بن محمد** - رازی ، معروف به **ابن‌المعظم** ، از فضلای قرن هشتم هجرت و مؤلف کتاب **المقامات الاثنتی** عشرة میباشدکه در قبال مقامات حریری‌اش تألیف‌کرده ودرپاریس و تونس چاپ شده است صاحب ترجمه بسال هفتصد و سی‌ام هجرت درگذشت . (ص ۲۴۶ مط)

**ابن‌المعلم**

**محمد** - بن‌علی بن‌فارس، واسطی هرثیّ الولادة والوفاة والنشأة، **ابوالغنائم** الکنیة، **ابن‌المعلم** الشّهرة، **نجم‌الدین** اللّقب، ازمشاهیر شعرای قرن ششم هجرت است‌که از ولادت تا آخر عمر در قریـهٔ هرث نامی از اعمال واسط عراق بود . **دیوانش مشهور** و متداول ، اشعارش لطیف و مؤثر و دلنشین و اغلب آنها در عشق و وله و شوق و محبت میباشد اینك محبتش جاگیر قلوب عامّه میباشد ، بحفظ و تدوین اشعارش راغب‌گردیدند و محل استفاده و استشهاد وعّاظ قرارگرفت .

خودش گوید : روزی در بغداد در وعظ وخطابت ابن‌الجوزی با ازدحام عامّی که بوده با زحمت تمام حاضر و بمواعظ وی استماع میکردم تاآنکه در مقام استشهاد برای بعضی از اشارات و دقائق خود گفت ابن‌المعلّم بسیار خوب گفته است :

**یزداد فی‌مسمعی تکرار ذکرکـــم     طیبــا و یحسن فی‌عینی تکرره**

از حسن تصادف این حضور خــود وآن استشهاد ابن‌الجوزی درحیرتم افزود وکسی از

حضور من مطلّع نگردید . نیز از ابیات یك قصیدهٔ لامیهٔ او است :

**اجیر اننا انالدموع اللتی جرت — رخاصا علی ایدی الثوی لغوال**
**اقیموا علیالوادی ولـو عمرساعة — کلــوث اذا راو کحل عقــال**
**فکم ثم لی من وقفة لوشریتها — بنفسی لــم اغبن فکیف بمــالی**

**وفات ابنالمعلم** بسال پانصد و نود و دویم هجرت درنود ودو سالگی در مولد خود قریهٔ هرثنامی در ده فرسخی واسط واقعگردید .

(ص ۱۲۶ ج ۲ کا و ۶۶۸ ج ۱ س و سطر ۱۸ ص ۵۷۰ ت)

**ابنالمعلم** **محمد** - بن محمد بن نعمان در باب القاب بعنوان **مفید** نگارش یافته است .

**ابنمعیة**[1] (بضمّ اوّل و فتح ثانی و فتح وتشدید ثالث)

**ابنمعیه** **قاسم بن حسن** - جدّعالی محمدبنقاسم ذیل وضمن **عمیدالرؤساء** تذکّر دادهایم .

**ابنمعیة** **محمد** - بن قاسم بن حسین بنقاسم بن حسن بن محمد بنحسن بن محسن بنحسین قصری ابنمحمد بن حسین بن ابوالقاسمعلی مذکور فوق ، حسنی دیباجی حلی ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، ملقّب به **تاجالدین**، ازاکابر علمای امامیّهٔ قرن هشتم هجرت ، از تلامذهٔ علاّمهٔ حلّی و اساتید ومشایخ شهید اوّل و عالمی است فاضل فقیه ادیب شاعر علاّمهٔ نسّابهٔ جلیلالقدر وکثیرالرّوایهکه از عمیدی و سید رضیالدین آوی وسیدعلی بنعبدالکریم بن طاوس وعلاّمهٔحلّی وفخرالمحقّقین و پدر خودش جلالالدین ابوجعفر قاسم بن حسین و دیگر اجلّهکه بالغ به سی تن از

---

۱- **ابنمعیه**- عنوان مشهوری هریك از افراد خانوادهٔ بزرگی است از اجلای سادات حسنیکه نسب ایشان بحضرت امام حسن مجتبی ع موصول میشود . **مُعَیّه** دخترمحمد بن جاریه نام مادر یکی ازاجدادشان ابوالقاسم علیبنحسن بنحسن بناسمعیل دیباج بنابراهیم عمر بنحسن مثنی ابنامام حسن مجتبی ع بوده اینك خود ابوالقاسم مذکور و هریك از اعقاب او به **ابنمعیه** معروف و خانوادهشان هم به **بنیمعیه** شهرت یافته است ودراینجا بعضیاز ایشان را تذکرمیدهیم .

اعاظم علما میباشند روایت کرده است . شهید اوّل و دخترش امّ الحسن فاطمه (مشهوره به سبت المشایخ) ودو پسرش ابوطالب محمد و ابوالقاسم علی درهمان سال وفات ابن معیه از وی اجازهٔ روایت داشته و شهید اورا بمجمع فضائل و اعجوبهٔ زمان بودن درجمیع فضائل و مآثر ستوده است .

از تألیفات او است :

۱- **الابتهاج فی علم الحساب** ۲- **اخبار الامم** ازتلمیذ ودامادش سید احمد بن علی بن مهنا نقل است که درکتاب عمدة الطالب گوید بیست ویك مجلد ازآن برآمده و ازکثرت احاطه ، آن قدرت را داشته است که درصد مجلد چهارصد ورقی بپایانش رساند ۳- **تبدیل** (تذییل خ‌ل) **الاعقاب فی الانساب** ۴- **الثمرة الظاهرة من الشجرة الطاهرة فی انساب الطالبیین مشجرا** در چهار مجلد ۵- **الجذوة الزینیة** در انساب ۶- **الفلك المشحون فی انساب القبائل والبطون** ۷- **کشف الالباس فی نسب بنی العباس** ۸- **معرفة الرجال** ۹- **منهاج العمال فی ضبط الاعمال** ۱۰- **نهایة الطالب فی نسب آل ابی طالب** وکتاب عمدة الطالب مذکور فوق هم ازهمین کتاب مأخوذ واز اشعار ابن معیه است :

**احسن الفعل لاتمت بـاصل ان بالفعل خسة الاصل تسوسی**
**نسب المرء وحده لیس یجدی ان قارون کان من قوم موسی**

نیز وقتی از اعمال زشت بعضی از علویّین مستحضرشد بدیشان بنوشت :

**یعز علی اسلافکم یا بنی العلی اذا نال من اعراضکم شتم شاتم**
**بنوالکم مجد الحیاة فمـالکم اسأتم الی تلك العظام الرمائم**
**اری الف بان لایقوم لهـادم فکیف ببان خلفه الف هادم**

گویند که ابن معیه در روایت اخبار بعضی از اسناد عالی داشته که ازخصائص وی میباشد من جمله بواسطهٔ پدر خود از شیخ مفیدالدین بن جهم از معمر بن غوث سنبسی که از غلامان حضرت امام حسن عسکری ع واز مشاهیر معمرین است روایت کرده و او نیز از آن حضرت روایت نموده و میگفته است که ازغلامان آن بزرگوار بوده و ولادت حضرت قائم ع را نیز دیده است .

**(ملل وذریعه وص ۸۸ هب و ۴۰۴ ج ۱ نی و ۶۱۲ ت)**

**ابن المغازلی**

**علی** - بن محمد بن طیب خطیب واسطی، فقیه شافعی، ازعلمای اواخر قرن پنجم هجرت میباشد وازتألیفات او است :

**۱- البیان عن اخبار صاحب‌الزمان ۲- ذخائر العقبی فی‌مناقب ذوی‌القربی** (چنانچه بعضی از اهل عصر گفته است) لکن درکشف‌الظّنون تنها یك‌کتاب بنام البیان فی‌اخبار الخ و یك‌کتاب بنام دویمی مذکور میباشدکه اوّلی را بمحمد بن یوسف‌گنجی و دویمی را نیز باحمد بن عبدالله طبری نسبت داده است . باری ابن‌المغازلی در سال چهارصد و هشتاد و سیّم هجری درگذشت . (کف وص ۸۹هب و۴۰۴ج۱نی)

**ابن‌المغربی** **حسین بن علی** - بعنوان **ابن‌المرزبان** نگارش دادیم .

**ابن‌المغلس** **عبدالعزیز** - بن احمد قیسی، مکنّی‌به **ابومحمد،** ازادبا وشعرای اندلس میباشدکه درشهر بلنسیه نشأت‌یافته وببلادشرقیه رحلت نموده و مدتی درمصر و بغداد مشغول تدریس بوده است . از اشعار او است :

| | |
|---|---|
| **مریض الجفون بلا علة** | **و لکن قلبی به ممرض** |
| **اعان السهاد علی مقلتی** | **بفیض الدموع فما تغمض** |
| **ومازار شوقا و لکن اتی** | **یعرض لی اننی معرض** |

صاحب ترجمه بسال چهارصد و بیست و هفتم هجری قمری درمصر درگذشت .

(ص ۶۶۸ ج ۱ س)

**ابن‌مغیره** **عبدالله‌بن مغیره** - } **دویمی** بعنوان اثرم مذکور و **اولی** هم از
**ابن‌مغیره** **علی‌بن مغیره** - } **اصحاب‌اجماع** مذکورین بهمین‌عنوان میباشد .

**ابن‌مفرج** **حسن** - بن‌محمدقبشی، مکنّی‌به **ابومحمد** ، معروف به**ابن‌مفرج ،** از مشاهیر علما و محدّثین اندلس استکه درفصاحت و بلاغت بی‌نظیر ومولدش موضع عین قبش نامی نزدیکی قرطبه میباشد وکتاب **الاحتفال فی‌تاریخ اعلام‌الرجال** تألیف‌اواست . وفاتش بعدازسال چهارصد وسی‌ام هجرت در زیاده‌برهشتاد و هشت سالگی وقوع یافته است . (ص ۶۶۸ ج۱ س)

**ابن‌مفرج** **عبدالسلام بن‌مفرج** - درباب‌القاب بعنوان **تکریتی** مذکور است .

**ابن‌مفرغ** **یزید** - بن ربیعة بن مفرّغ، یا یزید بن زیاد بن ربیعة بن‌مفرّغ (ربیعة‌المفرّغ خ‌ا) حمیری یمانی‌که به **ابوعثمان** مکنّی به

**ابن‌المفرغ** معروف وگاهی بجهت انتساب بجدّ دوازدهمی یا سیزدهمیش یحصب حمیری به **ابن‌یحصب** هم موصوف بوده و جدّ سید حمیری اسمعیل سابق‌الذکر است از مشاهیر شعرای صدر اسلام میباشدکه در باطن از دوستداران حضرت علی ع بوده ودر ظاهر با بنی‌امیّه هم بد نبود ، از هجویّات نهائی ایشان قصور نمیورزید ، بهرجاکه میرفت در در و دیوار منازل و کاروانسراها اشعاری درقدح و ذمّ زیاد بن ابیه ودو پسرش عباد و عبیدالله مشهور می‌نوشت ، تاآنکه گوشزد عبیدالله بن زیادکه والی بصره بود گردید ، در زندانش کرده و درقتل او منتظر اجازهٔ معاویه بود ، لکن معاویه بجهت امان سابق اذن قتل نداده و امر بتأدیبش نمود اینك بانواع عقوبت شکنجداش دادند، اورا دوای مسهلی خورانده و براالاغی سوارش کردند و درطرق و معابرگردش دادند ودرعین حال عبیدالله را مخاطب داشته وگفت :

**ایها المالك المرهب بـالقتـــــــــل بـلغت النكال كـل النكال**
**فاخش نارا تشوی الوجوه ویوما يقذف الناس بالدواهی الثقال**
**يغسل الماء ماصنعت و قولی راسخ منك فی العظام البوالی**

**و قل لعبیدالله مالك والـد بحق ولایدری امرءکیف ینسب**

ریش بزرگ عباد بن زیاد برادر عبیداللهٔ‌گوید :

**الا لیت اللحـی كانت حشیشا فنعلفهـا خیــول المسلمینـا**

درهجو خود زیادکه بالاجمال ضمن عنوان ابن‌زیاد اشاره نمودیم گوید :

**فـاشهد ان امك لـم تبـاشر ابا سفیان واضعـة القنــاع**
**و لكن كان امر فیـــه لبس علی و جل شدید و امتناع**

دربارهٔ معاویة بن ابی‌سفیان صخر و زیاد مذکور و مادرش سمیّه گوید :

**الا ابلغ معاویة ابن‌صخر مغلغلة عن الرجل الیمـانی**
**اتغضب ان یقول ابوك‌عف وترضی ان‌یقول ابوك زانی**
**فاشهد ان رحمك من زیاد كرحم الفیل من ولد الاتان**
**و اشهد انها ولدت زیادا و صخر من سمیة غیر دان**

اغلب اشعار ابن‌مفرّغ در ذم و هجو خاندان زیاد و معشوقهٔ نهند نه اهوازی خدمش

میباشد و درسال شصت و نهم هجرت بمرض طاعون درگذشت . اما **لفظ مفرغ** بصیغهٔ اسم فاعل از باب تفعیل، نام ویا لقب جدّ او ، یا نام جدّ عالی او بمعنی خالی‌کننده است‌که وقتی درخوردن تمامی شیر ظرفی، با شخصی‌دیگر معاهده ومراهنه‌کردند او نیز تمامی شیر را خورده و ظرف را خالی‌کرد و ازآن پس بهمین لقب ملقّب گردید .

(ص ۲۵۱ ج ۱ ع و۴۴۴ ج ۲ کا و ۶۶۸ ج ۱ س)

**ابن‌مفلح**

**ابراهیم**- بن‌علی‌بن‌عبدالعالی، **عاملی میسی،** ملقّب‌به**ظهیرالدین ،** معروف به **ابن‌مفلح،** عالمی است فاضل عابد زاهد فقیه محقّق محدّث ثقه ، جامع محاسن اخلاق ، از اکابر علمای امامیّهٔ قرن دهم هجری عهد شاه طهماسب صفوی (۹۳۰ـ۹۸۴هـ ق = **ظل - ظفد**)که ازشهید ثانی وپدر خود وازمحقّق ثانی روایت‌کرده ومقدّس اردبیلی و ملاعبدالله تستری ومیرزا محمد استرآبادی صاحب رجال نیز از وی روایت‌نموده‌اند . خط وکتابتش درغایت جودت‌بوده وقرآنی درنهایت صحت با خط خودش نوشته است . سال وفاتش بدست نیامد و در اوائل رمضان نهصد و هفتاد و پنجم هجرت بپسرش شیخ عبدالکریم اجازه داده و همین شیخ عبدالکریم نیز عالم فاضل صالح جلیل‌القدر بود ، خط نسخ را خوب مینوشت ویك‌فقره تفسیر جوامع الجامع طبرسی را با خط خودش نوشته است .

مخفی نماندکه **شیخ لطف‌الله** بن شیخ عبدالکریم بن ابراهیم بن علی عبدالعالی **میسی‌عاملی** نیز از اکابر علمای امامیّهٔ اوائل قرن یازدهم هجرت میباشد و عالمی است صالح فاضل‌فقیه محقّق متبحّر جلیل‌القدر ادیب‌شاعر، با زهد وتقوی وجلالت مشهور، با شیخ بهائی معاصر و معاشر، مراسم صدق و صفا مابین ایشان معمول و فقاهت وعلم و فضل او مورد تصدیق شیخ بوده و بمراجعهٔ او دراحکام دینیّه امرمینموده‌است وهم اورا اجازه داده بود . او نماز جمعه را در زمان غیبت واجب عینی می‌دانست ، درمسجدی که درمیدان شاه (نقش‌جهان) اصفهان روبروی عالی‌قاپو واقع و بنام خودش (مسجد شیخ‌لطف‌الله) معروف میباشد اقامه می‌نموده‌است . مخفی‌نماندکه مسجد مذکور ومدرسه

متصل بآن از زیباترین آثار صنعتی اصفهان وکاشی کاریهای داخل وخارج گنبد وکتیبه‌های آن‌که مقداری هم بخط علی‌رضای عباسی تبریزی سابق‌الذکر میباشد از عجائب آثار و مورد حیرت ناظرین است وآن را شاه عباس اوّل کبیر صفوی (۹۹۵ـ۱۰۳۷ه ق = **ظصه- غلز**) درظرف هیجده سال برای تدریس و امامت شیخ لطف‌الله‌که پس از اندا مشمول عنایات و تجلیل و تبجیل او بوده بنا نهاده است . **وفات شیخ لطف‌الله** در اوائل سال هزار و سی و دویم یا پنجم هجرت در اصفهان واقع گردیده است .

(ملل وص ۹ و ۵۱۹ ت و ۱۳۵ و ۲۳۸ ج ۱ ذریعه)

**ابن‌مفلح** **علی بن عبدالعالی** - بعنوان **میسی علی** درباب‌القاب مذکوراست .

**ابن‌المقری** **اسمعیل بن ابی‌بکر**- بعنوان **شرف‌الدین اسمعیل** نگارش‌یافته‌است.

**ابن‌مقسم** **محمد** - بن حسن بن مقسم بن یعقوب، یا یعقوب بن‌مقسم **عطار** نحوی قاری شاعر لغوی بغدادی ، مکنّی‌به **ابوبکر**، معروف به **ابن‌مقسم**، از مشاهیر قرّاء و نحویّین واز تلامذهٔ ثعلب میباشدکه بیشتر از همه ، نحو کوفیّین را حافظ و قرائات قرآنیّه را عارف بوده است . لکن بسیارکج‌سلیقه و معوّج الذهن‌بود، مسلك مخصوصی اتّخاذ نموده وبسا بودی‌که برخلاف‌اجماع قرائت میکرد وبا وجوه بارده استشهاد مینمود ، اینك در محضر سلطان وقت احضارش کردند و بتوبه و انابه وادارش ساختند وتعهد نامچه‌ای دایر برترك رویهٔ خود از اوگرفتند لکن‌بدزهم مؤثر نشد وتا دم مرگ بهمان روش منحوس خود عمل می‌نمود و بروایتی توبه کرده و آن رویهٔ مخصوص خود را متروك داشت . درنحو و قرائت تألیفاتی بدو منسوب‌است :

۱- **احتجاج‌القرائات** یا **احتجاج‌القراء فی‌القرائة** ۲- **الانوار فی‌تفسیر** (علم خا) **القرآن** ۳- **المدخل الی علم‌الشعر** وغیراینها . درسال سیصد وچهل ویکم یـ پنجاه ودویم یا سیّم یا چهارم یا پنجم یا شصت و دویم هجرت درگذشت و بنا برعنوان فوق ، مقسم نام جدّ محمد ویا پدر جدّ او وبنوشتهٔ تاریخ بغداد نم جدّ هشتم او بوده‌است. بهرحال اینکه در قاموس‌الاعلام صاحب‌ترجمه را یعقوب بن یعقوب بن مقسم نوشتد قطع اشتبد

ست و **لفظ مقسم** را در معجم‌الادبا بکسر اوّل و فتح ثالث نوشته است .

(کف وص۴۹ف و۷۱۴ت و۱۵۰ ج۱۸جم و۳۱۶۰ ج۴س و۲۰۶ ج۲ تاریخ‌بغداد)

**ابن‌مقفع**

**عبدالله بن مقفع بن‌مبارك** مکنّی‌به **ابومحمد** (چنانچه‌درفهرست ابن‌النديم است) یاآنکه نام پدرش مبارك ملقّب به مقفّع‌است (چنانچه در امالی سید مرتضی است) بهرتقدیرکنیه و نام اصلی فارسی‌اش پیش‌ازاسلام **ابوعمرو، روزبه** پسر **دادبه** ویا آنکه نام خودش دادبه بوده و بعد از اسلام کنیه‌اش به **ابومحمد** ونام خودش هم بعبدالله و پدرش بمبارك تبدیل یافته ادیبی است فاضل کامل شاعر، **کاتب** منشی فصیح بلیغ، از مشاهیر ادبا و فصحا و بلغا . با اینکه دراصل، ازشهر مرو از بلاد فارس و نژادش از قبائل عجم بوده بزبان عرب نیزکاملاً آشنائی داشت ، بمزایای آن خبیر بود ، بهردو زبان فارسی و عربی در نهایت فصاحت و بلاغت سخن می‌راند بلکه در مکاتیب عربی کار قحطان میکرد ، رسائل و منشآت وی مابین منشیان عرب مشهور وحکم و امثال وکلمات حکیمانه از وی مأثور است .

نخست‌کاتب و منشی داود بن عمر بن هبیره بود، اخیراً درکرمان متصدی‌کتابت و انشای عیسی بن علی عمّ ابوجعفر منصور عباسی گردید و بامر او کتابهای بسیاری را از پارسی پهلوی بعربی ترجمه کرد و اینك از مترجمین عرب معدود میباشد . از تألیفات او است :

**۱- ترجمهٔ کتاب آیین‌نامه ۲ و۳-** ترجمهٔ **کتاب الادب الصغیر** و **الادب الکبیر ۴ و۵-** ترجمهٔ‌کتاب **انالوطیقا** و **باری ارمیناس‌ارسطو** درمنطق **۶-** ترجمهٔ‌کتاب**التاج‌فی‌سیرة انوشیروان ۷- ترجمهٔ‌کتاب خدای نامه ۸- ترجمهٔ کتاب قاطیغوریاس ارسطو** در منطق **۹- ترجمهٔ‌کتاب کلیله و دمنهٔ** مشهور . ناگفته نماندکه اصل اوّلی قدیمی این کتاب کلیله و دمنه در اخلاق و تهذیب نفوس بزبان طیور وبهائم است‌که بیدپا فیلسوف هندی‌آنرا برای دابشلیم ملك هند بزبان هندی نگاشته و درمقابل ، با یك تاج ، مفتخر و بمقام وزارت نایل گردیده وگوی فضیلت تقدّم را برده‌است والاّ بعداز او دانشمندان‌بسیاری همین موضوع را تعقیب و استقبال وکتابهای‌بسیاری تألیف‌کرده‌اند . اصل‌کتاب مذکور

در هند مخزون بود تا آنکه مسموع انوشیروان گردید، حکیم برزویه را بتحصیل آن بگماشت و پنجاه انبان دینار (که هر دیناری معادل هیجده نخود طلای مسکوك ایرانی است) برای هزینه و مصارف لازمه بدو عنایت گردید اینك برزویه بهند رفت، همان کتاب وشطرنج تمام را که ده اندر ده بوده بدست آورد، آن کتاب را از زبان هندی بپارسی پهلوی که زبان ایرانی معمول وقت بوده ترجمه نمود، ابن المقفع نیز همان ترجمهٔ پارسی را بامر منصور، دویمین خلیفهٔ عباسی (۱۳۶-۱۵۸ه ق = **قلو - قنح**) بعربی ترجمه کرد، همین ترجمهٔ عربی هم در این اواخر چاپ شده است.

بفاصلهٔ چند سال دیگر عبدالله بن هلال اهوازی هم در زمان خلافت مهدی، سیمین خلیفهٔ عباسی (۱۵۸-۱۶۹ه ق = **قنح - قسط**) برای یحیی بن خالد برمکی ترجمهٔ دیگری از پارسی بعربی کرد، سهل بن نوبخت حکیم نیز برای یحیی نظمش کرد و بصلهٔ هزار دینار نایل گردید، تا بامر نصر بن احمد سامانی بعضی از علمای وقت آن را از عربی (که ظاهراً عربی ابن المقفّع است) بپارسی معمولی وقت ترجمه کردند، رودکی شاعر سابق الذکر هم بفارسی بنظمش آورد، سپس نصرالله ابوالمعالی نیز همان نسخهٔ عربی ابن المقفّع را بپارسی ترجمه کرد و **همین ترجمهٔ فارسی ابوالمعالی است** که متداول، بارها چاپ و از کتب درسی میباشد. در بعضی از جریانات دیگر این کتاب کلیله و دمنه رجوع بشرح حال ابوالمعالی مذکور نمایند **۱۰- ترجمهٔ کتاب مزدك**.

مخفی نماند که ابن مقفّع با آن همه کمالات سامیه که داشته طریق الحاد و زندقه پیموده و معتقد بود بر اینکه روح ابومسلم خراسانی در وی حلول کرده است، مذهبی مبیضه نام اختراع و نشر داد وجمعی از جهّال هم بدو گرویدند. سیدمرتضی در امالی خودگوید: در زمان جاهلیّت و صدر اسلام قومی دهری و گروهی مشرك بودند، **اولی** صانع را منکر و به دهر معتقد و دویمی نیز بغیر خالق یگانه میپرستیده‌اند، همچنین پس از آنکه قهر و غلبه و عزّت و شوکت اسلام عالم‌گیر شد گروهی دیگر بظهور آمدند که درباطن زندیق و بی‌دین بودند ولی درظاهر محض حفظ جان ومال خودشان اظهار

اسلام کرده ودرحوزهٔ مسلمین وارد میشدند، صدمهٔ اینها باسلام ومسلمین بیشتر ازدهریین و مشرکین بودکه بکسوت اسلام ظاهری وبنام دین صوری از درِ تدلیس وارد وضعفای مسلمین را ازجادهٔ حق منحرف میساختند چنانچه ابن ابی العوجاء سابق الذکر پس از قطع بقتل خود بجعل چهار هزار حدیث اقرار آورده است .

سیّد بعد از این جمله گوید : مشهورین این فرقه ولید بن یزید بن عبدالملک، حماد راویه ، حماد بن زبرقان ، حماد عجرد ، عبدالله بن المقفّع ، عبدالکریم بن ابی العوجاء ، بشّار بن برد ، مطیع بن ایاس، یحیی بن زیاد حارثی، صالح بن عبدالقدوس ازدی ، علی بن خلیل شیبانی وجمعی دیگر است وبعد از این جمله بشرح حال اجمالی اشخص مذکور و زندقهٔ ایشان بهمان ترتیب پرداخته وگوید: **اما ولید** الحادش مشهور ودر عناد دین اسلامی متظاهر و بسیار لاابالی بود ، دراطراح شعائر دینیّه ازکسی پروا نداشت و درحدیث نبوی آمده استکه البتّه مرد ولید نامی بوجود خواهد آمدکه شرّ وی نسبت باین امّت بیشتر ازشرّ فرعون باشد نسبت بقوم خودش . نیز تصمیم گرفته بود که بالای بام خانهٔ کعبه میخانه‌ای بنا نماید ویك بنّای مجوسی هم درپشت بام کعبه جای ارکان آن میخانه را مقیاس می‌گرفته تا مغرب همان روز خبر قتل ولید رسید . نیز وقتی قرآن مجید را بازکرده وبا تیرش میزده و میگفته است :

**یذکرنی الحساب ولست ادری    احقا ما یقول من الحساب**
**فقل لله یمنعنی طعامی    و قل لله یمنعنی شرابی**

وقتی دیگر قرآن را بازکرده و این آیه را دید : **وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خابَ کُلُّ جَبّارٍ عَنیدٍ** پس آن کتاب مقدّس را با تیر وکمان پاره کرده و میگفته است :

**اتوعد کل جبار عنید    فها انا ذاك جبار عنید**
**فان لاقیت ربك یوم حشر    فقل یا رب خرقنی ولید**

سیّد بعد از این جمله ، بشرح حال اجمالی سه نفر حمّاد مذکور پرداخته تاآنکه در شرح حال ابن مقفّع هم گوید : جعفر بن سلیمان ازمهدی (که ظاهراً همان عباسی است) روایت کرده که میگفته استکتاب زندقه‌ای ندیدم مگر اینکه اصلش از ابن مقفّع بوده

است و نیز اشعاری در مرثیهٔ یحیی بن زیاد یا ابن‌ابی‌العوجاء گفته‌که هردو زندیق و ملحد بوده‌اند .

ابن‌مقفّع پیوسته سفیان بن معاویه فرزندزادهٔ یزید بن‌مهلب راکه امیر و والی بصره بوده توهین و استهزاء کرده و اصلاً شأن و حشمتش را رعایت نمی‌نمود تا آنکه بجهت اتّهام بفساد عقیده و الحاد و زندقه ، یا بسبب امان‌نامه‌ای‌که ذیلاً اشاره‌خواهیم کرد در سال صد و چهل و دویم یا سیّم یا پنجم هجرت از طرف منصور خلیفهٔ عباسی توقیف وقتل او بعهدهٔ سفیان مذکور محول شد، بامر سفیان درگرمابه‌اش‌کردند و درش را بستند تا درآنجا مرد ، یا بنا برمشهور تنوری را گرم کردند ، اعضای اورا یك یك بریده ودرپیش چشمش درآتش انداختند وعاقبت تمامی جسد اورا درتنور سوزاندند، یا بقول بعضی همین‌که دستگیری خود را احساس نمود خود و افراد خانواده‌اش را در آتش انداخت .

درپایان مطلب چندموضوع را تذکرمیدهد : **اول** - بنوشتهٔ احمد رفعت‌صاحب چاه نخشب معروف ، همین ابن‌مقفّع بوده است **دویم** - لفظ مقفّع (بصیغهٔ اسم‌مفعول از باب تفعیل) کسی را گویندکه دستهایش شل و متشنج باشد وچون پدر ابن‌مقفّع دراثر ضربت حجاج ، این چنین بوده لقب مقفّع داشته‌است ویا این لفظ بصیغهٔ اسم فاعل از قفعه اشتقاق یافته وآن زنبیل بی‌حلقه و دستگیره است‌که از لیف خرما سازند و چون عمل‌پدر ابن‌مقفّع ساختن وفروختن قفعه بوده همین لقب را داشته است . **سیم** - هریك از ابن‌مقفّع و ابوعبدالرحمن وخلیل بن‌احمد عروضی طالب ملاقات یکدیگربوده‌اند تاآنکه عباد بن‌عباد مهلبی‌ایشان‌را دریکجا جمع‌کرد وتا سه شبانه‌روز مشغول مذاکره و مباحثه بوده‌اند ، بعد از افتراق ، حال هریکی را از دیگری استفسارکردند خلیل گفت : **ما رأیت مثله و علمه اکثر من‌عقله،** ابن‌مقفّع هم دربارهٔ خلیل گفت : **ما رأیت مثله و عقله اکثر من علمه** . مغیرة بن محمد مهلبی‌که ناقل قضیه میباشد گوید : هردو، راست گفته‌اندکه عقل خلیل اورا بدانجا سوق دادکه در وقت مرگ ازهد مردم بود ، جهل

(قلّت عقل) ابن‌مقفّع نیز اورا بدانجا سوق دادکه برای عبدالله بن علی عموی منصور خلیفه امان‌نامه‌ای نوشته وهم قیدکردکه اگر خود خلیفه برخلاف این امان‌نامه رفتار کند زنهایش مطلّقه ، غلامانش آزاد ، اسبهایش توقیف شده و تمامی مسلمین در نقض بیعت خلافت او معذور هستند . خلیفه از این قضیّه خصوصاً مسئلهٔ بیعت بسیار متألّم و متأثّر شد و سفیان بن معاویهٔ مذکور فوق را بقتل وی بگماشت .

(ص ۱۷۲ ف و ۵۰۰ ج ۲ مه و ۱۳۱ ج ۲ ع و ۹۰ هب و۴۲ ج ۱ فع و ۶۶۹ ج ۱س و ۱۴۸ خع وسطر ۱۳ ص ۲۷۳ ت ومجلس ۹ - امالی سید مرتضی)

**ابن‌مقله**

**حسن بن علی بن مقله** - یا حسن بن علی بن حسین بن مقله ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌مقله** مثل برادر کهترش ابن‌مقله محمد ، وزیر مذکور ذیل ازمشاهیر خطّاطین و ادبا بوده وهردو برادر، تحت تربیت پدرشان علی بن مقلهٔ بیضاوی شیرازی‌که از فضلا و خوش‌نویسان خط‌کوفی‌بوده باکتساب علوم و معارف پرداخته‌اند ، تاآنکه هردو از تحصیلات لازمه فارغ شدند ، بالخصوص محمد، بترقیات بسیاری نایل و **باختراع خطوط نسخ و ثلث و رقاع و ریحانی** وغیرها موفّق و حسن نیز اصول آن خطوط اختراعی را از وی یاد میگرفته است تا آنکه خط هردو برادر درنهایت خوبی بایکدیگر برابر شد و هیچ امتیازی مابین‌خط ایشان نبود بطوری‌که درسال چهارصد و هفتم هجرت بحکم قادر بالله بیست و پنجمین خلیفهٔ‌عباسی(۳۸۱-۴۲۲ه ق = **شفا - تکب**) کتابخانهٔ بغداد را بازدیدکردند ، درآنجا دوقرآن مجید بخط این دوبرادر حسن و محمد موجود بودکه اوّلی دوازده سال بعد از دویمی بود ، ولی قلم و سطور و صفحات آن دوقرآن طوری متفق و شبیه هم بودندکه اصلاً امتیازی نداشتند . خطّاط شهیر ابن‌البواب هم‌که ازحاضرین‌آن بازدید بوده بعد از تعمق بسیار فقط ازکثرت ممارست آنچه بخط محمد بوده گفت‌که آن خط ابن‌مقله محمد وزیر میباشد وآن دیگری را هرکس نوشته بسبك و شیوهٔ او نوشته است . باری حسن بسال سیصد و سی و هشتم هجرت در هفتاد سالگی درگذشت و بروایتی مخترع

خط نسخ همین حسن بوده است نه برادر ذیل او .

(ص ۱۰۷ پیدایش خط و خطاطان)

**ابن‌مقله** **علی بن‌حسن** - مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن‌مقله**، ادیبی است فاضل عروضی که درفن عروض باقران خود مقدّم بوده و بسال پانصد و نود و نهم هجرت در بصره درگذشت . (ص ۸۸ ج۱۳جم)

**ابن‌مقله** **محمد** - بن علی بن حسین بن مقلهٔ بیضاوی شیرازی ، مکنّی به **ابوعلی** ، **وزیرکاتب** منشی معروف به **ابن‌مقله**، از مشاهیر وزرا و خطّاطین بوده بلکه در شعر و ادبیّات و ترسّل و انشا و تجوید و قرائت وفقه وتفسیر نیز یدی طولی داشته است ولی ازآنروکه درخوشنویسی یگانهٔ عصرخود بلکه مخترع بعضی از خطوط بوده بعنوان خطّاطی شهرت یافته و مانند حکمت لقمان و فصاحت سحبان و عدالت انوشیروان و نظائرآنها ضرب‌المثل گردیده است :

**فصاحة سحبان و خط ابن‌مقلة** **وحكمة لقمان وزهد ابن مريم** (ادهم‌خل)

**لو اجتمعت في المرء والمرء مفلس** **فليس له قدر بمقدار درهم**

---

**خط ابن‌مقلة من اوعاه مقلته** **ودت جوارحه لو اصبحت مقلا**

ابن‌مقله بااینکه خط‌کوفی‌را درغایت‌جودت می‌نوشته بازهم چنانچه مشهوراست بجهت صعوبت‌نگارش‌آن، همّت باختراع خطی دیگر سهل‌الکتابة بگماشت تاآنکه باختراع چند خط **محقق** و **ریحانی** و **ثلث** و **نسخ** و**توقیع** و **رقاع** و **تعلیق** علی‌التّرتیب موفق آمد که اوّلی را ازکوفی درآورده واز باقی نیز هرلاحق را از سابق‌آن استخراج نموده و بدیگران آموخته‌است تاآنکه دراندك زمانی درمیان مردم منتشر گردید. آوازهٔ‌کمالات او عالم‌گیر وخانهٔ او محل توجه مردم شدکه ازبلاد بعیده بجهت‌آموختن خط می‌آمدند وهمهٔ این خطوط درعهدخودش بسرعت عجیب دراثر همّت فتورناپذیر او انتشاریافت، بالخصوص خط نسخ‌که بمناسبت سهولت کتابت از سال سیصد و دهم هجرت بهمین طرف دیگر رواج گرفته و ناسخ خطوط دیگرگردید و همانا **نسخ** نامیدن این‌خط نیز بهمین

جهت میباشد والاّ نام اصلیش **بدیع** بوده‌است، خودش نیز قرآنی باهمین خط نسخ نوشته وسر سوره‌ها را با خط کوفی و محقّق و ریحانی بنگاشت . چنانچه فوقاً درشرح حال ابن‌مقله حسن اشاره شد بروایتی نخستین‌کسی‌که خط نسخ را اختراع کرده وکوفی را بدان مبدل ساخت او بوده است . بهرحال بعد از زمان ابن‌مقله هم ، خطّاطین دیگر ظهور یافته و بتکمیل و تزیینات خطوط مذکوره صرف اوقات نمودند وبعضی باختراع خطوط دیگری نیزمثل‌خط **شکسته** و **نستعلیق** موفق‌آمدند. ناگفته‌نماندکه نسبت‌اختراع خطوط مذکوره بابن‌مقله باآن‌همه شهرتی‌که دارد محل تردید بوده ومحتاج بتحقیق و تتبّع زاید میباشد واز فهرست ابن‌الندیم هم موجود بودن خط رقاع و محقّق و بعضی از خطوط هفت‌گانهٔ مذکوره در زمان امویّه و اوائل عباسیّه استکشاف میشود .

ابن‌مقله علاوه‌بر کمالات متنوعه‌که داشته عاقبت دراثر وفوردانش وحسن‌تدبیر، متصدی وزارت سه‌خلیفهٔ مقتدر بالله وقاهر بالله و راضی بالله عباسی هم‌گردید . درخلال این احوال بعزل و تبعید ومصادرهٔ اموال و بعضی از وقایع ناگوار دیگر مصادف وبدتر از همه ، عاقبت‌الامر دست راست و زبانش نیز بریده شد و درسال سیصد وبیست وهشتم یا سی‌ام هجرت درگذشت واز اشعار او است‌که درحبس گفته است :

**ماسئمت الحیاة لکن توثقـــــت بایمانهم فبانت یمینی**
**بعت دینی لهم بدنیای حتی حرمونی دنیاهم بعد دینی**
**ولقد حطت ماستطعت بجهدی حفظ ارواحهم فما حفظونی**
**لیس بعد الیمین لذة عیش یا حیاتی بانت یمینی فبینی**

**اما لفظ مقله** نام جدّ صاحب ترجمه ویا بنوشتهٔ بعضی لقب مادرش بوده‌که پدرش اورا درکودکی بخطاب یا **مقلة ابیها** مخاطب میداشته است تا متدرجاً لقب وی‌گردید بلکه گاهی شوهر اورا نیزکه پدر صاحب ترجمه است مقله میگفته‌اند .

(ص ۲۸۸ ج ۲ مه و۱۷۳ ج ۲ کا و۲۸ ج ۹ جم و ۹۰ هب وسطر ۲ ص ۳۴۷ ت و۲۰۹ فع و ۹۰ پیدایش خط و خطان وغیره)

**ابن‌مقنع** همان **ابن‌مقفع** مذکور است‌که احمد رفعت حرف **فا** را اشتباهاً نون نوشته است .

**ابن‌المکاری** در اصطلاح رجالی حسین بن ابی‌سعید هاشم است .

**ابن‌مکتوم** **احمد** - بن عبدالقادر بن احمد بن مکتوم ، حنفی قیسی فقیه مفسّر صرفی نحوی لغوی ، لقبش **تاج‌الدین**، کنیه‌اش **ابومحمد** ، شهرتش **ابن‌مکتوم**، درفقه و نحو و لغت بدیگران مقدّم ، درنحو از تلامذهٔ ابوحیّان و سروجی و ابن‌نحاس بوده واز تألیفات او است :

۱- **التذکرة فی‌اللغة** ۲- **الجمع بین‌العباب والمحکم** در لغت ۳- **الجمع المثناة فی‌اخبار اللغویین والنحاة** ۴- **الدر اللقیط من‌البحر المحیط** درتفسیر که ملخص بحرالمحیط استادش ابوحیان بوده و درمصر در حاشیهٔ خود بحرالمحیط چاپ شده است ۵- **شرح شافیهٔ ابن‌حاجب** ۶- **شرح فصیح ثعلب** ۷- **شرك‌کافیهٔ ابن‌حاجب** ۸- **شرح هدایهٔ علی‌بن‌ابی‌بکر مرغینانی** درفقه‌حنفی ۹- **قید الا وابد** که همان تذکرهٔ مذکور فوق‌است ۱۰- **المشوف‌المعلم فی‌تلخیص الجمع بین‌العباب والمحکم** که ملخص‌کتاب جمع بین‌العباب مذکور فوق است . ابیات ذیل درموارد جواز ابتدا به نکره از او است :

اذا ماجعلت الاسم مبتدء فقل    بتعریفه الا مواضع نکرا
بها وهی ان عدت ثلثون بعدها    ثلثتها عد امرء قد تمهرا
و مرجعها الاثنین منها فقلهما    خصوص و تعمیم افاد و اثرا
فاولهاالموصوف والوصف واللذی    عن‌النفی و استفهامه قد تأخرا
کذاك‌اسم‌الاستفهام‌والشرطواللذی    اضیف وما قدعم اوجا منکرا
کقولك دینار لدی لقائل    اعندك دینار فکن متبصرا
کذاکم لاخبار وما لیس قائلا    لان وکذا ماکان فی‌الحصر قدجری
وماجا دعاء او عذا عاملا وما    له سوغ التفضیل ان یتنکرا
وما بعدوا والحال جاء وفاالجزاء    ولولا وما کالفعل اوجاء مصغرا
وما ان‌تتلوا فی‌جواب اللذی نفی    وما کان معطوفا علی ماتنکرا
وشاع ومخصوصا غدا وجواب ذی    سئوال بام والهمز فاخبر لتخبرا
وما قدمت اخباره و هی جملة    وما نحو ما اسخاه فی‌القر والقرا
کذا ما ولی لام ابتداء وما غدا    عن‌الظرف والمجرور ایضاً تأخرا
وما کان فی‌معنی التعجب اوتلا    اذ الفجاة فاحوها نحو جوهرا

**وفات ابن‌مکتوم** بسال‌هفتصد وچهل وهفتم‌یانیم‌هجرت درشصت وهفت‌سالگی واقع گردید.

(کف وص ۸۴ ت وغیره)

**ابن‌مکرم** **محمد بن مکرم** - بعنوان **جمال‌الدین محمد بن مکرم** در باب اوّل مذکور است .

**ابن‌مکنسه** **اسماعیل** - بن محمد اسکندرانی، از اهالی اسکندریّه میباشد که از ادبا و شعرا بوده واز او است :

**والله ما ابصرت یوما ابیضا　　منذا بتلیث بحب طرف اسود**

درحدود پانصدم هجرت درگذشت .　　(ص ۶۷۰ ج۱ س)

**ابن‌مکی** **محمد بن‌مکی** - درباب‌اول(القاب) بعنوان **شهید اول** مذکوراست.

**ابن‌ملا** **ابراهیم‌بن‌احمد** - درباب‌اول بعنوان **حصکفی‌ابراهیم** مذکوراست.

**ابن‌ملا** **احمد** - بن محمد بن‌علی‌بن‌احمد بن‌یوسف‌حلبی‌شافعی، معروف به **خاتم‌النحاة** و **ابن‌المنلا** یا **ابن‌الملا**، ملقّب بـه **شهاب‌الدین**، از اکابر ادبا و افاضل نحویّین و متبصّرین درعلوم عربیّه خصوصاً درنحو میباشدکه اصول وقواعد ومبانی‌آنرا مشیّد داشته وبا فکر عمیق‌خود مشکلات سلف را حل نموده‌است . مؤلّف‌کتاب **منتهی امل‌الادیب من‌الکلام علی مغنی‌اللبیب** میباشدکه‌کتابی است بزرگ، در شرح مزجی مغنی ابن‌هشام ، در رشتهٔ خود بی‌نظیر، تمامی مطالب شروح آن‌کتاب و فوائد شرح شواهدکبیرآنراکه ازجلال‌الدین سیوطی میباشد حاوی‌است . یك نسخه از آن بشمارهٔ ۳۲۲۹که از اول‌کتاب تا اواخر بحث **امای مفتوحه** است درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران و جلد اول‌آن نیز بخط مؤلف نزد صاحب روضات موجود بوده و بسال هزار و سیّم هجرت درهشتاد وسه سالگی درگذشت. جدّ عالیش‌راحمد بن‌یوسف قاضی‌القضاةتبریز، بملاّحاجی معروف وخانواده‌اش درحلب به **بنی‌ملا** شهرت داشته‌اند .

(ص ۹۳ ت و۳۲۰ ج۲ مه)

**ابن‌الملا** **شیخ محمد** - بن حمزة بن حسین بن نورعلی، شوشتریّ‌الاصل ، حلّیّ‌الولادة ، معروف به **ابن‌الملا**، از شعرای نامی قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه درتمامی فنون‌شعری خصوصاً نظم تاریخ یدی طولی داشت،

مراثی بسیاری درحق حضرت امام حسین ع گفته وقصائد بسیاری بنظم آورده‌است . یك **بدیعیه** درمدح حضرت رسالت ص انشاکرده که علاوه برمحسنات بدیعیّه متداوله، چندین نوع دیگر ازمحسنات بدیعیّه‌را حاوی‌است که ابتکار و اختراع خودش بوده و بی‌سابقه میباشد . بسال هزار وسیصد وبیست و دویم هجرت درشصت و هشت سالگی درگذشت .

(ص ۷۷ ج ۳ ذریعه)

**ابن‌الملقن** **عمر** - بن علی بن احمد بن محمد انصاری شافعی ، معروف به **ابن‌الملقن**، ملقّب به **سراج‌الدین** مکنّی به **ابوحفص**، از علمای عامّهٔ اوائل قرن نهم هجرت بوده واز تألیفات او است :

۱- **العقد المذهب فی‌طبقات حملة‌المذهب** که حاوی شرح حال اجمالی هزار وهفتصد نفر میباشد ۲- **الکلام علی سنة الجمعة** در فقه شافعی ۳- **مختصر مسند ابن حنبل** .

درسال هشتصد وپنجم هجرت درگذشت . (ص۴۱۲ج۱نی و۲۵۲مط)

**ابن‌ملك** **عبداللطیف** - بعنوان **ابن‌فرشته** نگارش دادیم .

**ابن‌ملکا** یا **ابن‌ملکان** **هبة‌الله** - درباب دویم بعنوان **ابوالبرکات** طبیب بلدی نگارش یافته است .

**ابن‌الملوح** **قیس بن ملوح** - در باب اول بعنوان **مجنون عامری** نگارش یافته‌است .

**ابن‌ملیك** **علی** - بن‌محمد بن‌علی درباب اول بعنوان **علاءالدین** مذکوراست.

**ابن‌مماتی** **اسعد** - بن خطیری که به **قاضی‌اسعد** موصوف ، به **ابوالمکارم** مکنّی و بجهت انتساب بجدّ چهارمش ممّاتی (ب فتح وتشدید) به **ابن‌مماتی** معروف است از فضلای اوائل قرن‌هفتم هجری میباشد که کاتب منشی‌شاعر، مصنّفاتی بدو منسوب و ازآثار قلمی او است :

۱- **دیوان شعر** که ابن‌خلکانش دیده وقطعاتی ازآن درآورده است ۲- **نظم‌کتاب‌سیرة صلاح‌الدین** ۳- **نظم‌کلیله و دمنه** . در اصل خود و عشیره‌اش نصرانی مذهب بوده نـ ت

در اوائل حکومت سلطان صلاح‌الدین ایّوبی تماماً بشرف اسلام مشرّف شدند و از اشعار او است که درکتمان سرّ گفته است :

**و اکتم السر حتی عن اعادیه — الی المسر به من غیر نسیان**
**و ذاك ان لسانی لیس یعلمه — سمعی بسراللذی قد کان ناجانی**

در سال ششصد و ششم هجرت درگذشت . (ص۷۲ج۱کاوسطر۳۱ص۱۰۱ت)

**ابن‌مموبه** **حسین بن علی** - بن محمد بعنوان **ابن‌قم** نگارش‌یافته‌است .

**ابن‌المنادی** **احمد بن جعفر بن محمد** - بغدادی ، مکنّی بـه **ابوالحسن**، از مشاهیر قراء قرن چهارم هجرت میباشدکـه در علوم دیـگر نیز خبیر بود ، لـکن درعلوم قرآنیّه ممتاز و صد و بیست و اند تألیف درعلوم متفرقه بدو منسوب‌که ازآنجمله است : کتـاب **اختلاف‌العدد** و**کتاب دعاء انواع الاستعاذات من سائر الافات والعاهات** . درسال سیصد و سی و چهارم هجرت درگذشت .

(ص ۵۸ ف)

**ابن‌مناذر** **محمد** - بن منذر بن منذر بن منذر بصری، مکنّی‌به **ابوجعفر**، ازفصحای شعرای عهد عباسی میباشدکه بجهت منذر نام داشتن پدر ودو جدّش ، معروف به **ابن‌مناذر** (جمع منذر) شده است . بروایتی دراصل از اهل عدن بود، برای تحصیل دربصره متوطن شد ، درادبیّات ولغت نیز یدی طولی داشته و مرجع استفادهٔ اکابرآن علم شریف بـوده است . در حدیث هم بصیر، از سفیان ثوری و سفیان بن عیینه روایت نموده و مدایح بسیاری درحق برامکه گفته‌که ازآن‌جمله‌است :

**اتانا بنوالاملاك من آل بـرمك — فیاطیب اخبـار ویا حسن منظر**
**اذا ورد و ابطحاء مکة اشرقت — بیحیی وبالفضل بن یحیی و جعفر**
**فما خلقت الا لجـود اکفهـم — و ارجلهـم الا لاعـواد منبر**

روزی ابوالعتاهیه اندازهٔ قدرت شعری اورا استفسار نمود ، جواب دادکـه هرشبی ده و پانزده شعر میگویم ابوالعتاهید گفت‌که هرشبی قدرت هزار بیت را دارم اظهار داشت کسی‌کـه شعر از این قبیل بگـویـد : **(یا عتب مالی ولك - یا لیتنی لم ارك)** ویا بگوید :

**(الا یا عتبةالساعة ـ اموت‌الساعة الساعة)** البته قدرت‌هزار بیت را دارد لکن‌کسی‌که بدین روش : **(اتانا بنوالاملاك ـ الخ)** شعرگوید همانا شبی ده‌وپانزده بیت بیشتر نخواهدبود پس ابوالعتاهیه منفعل گردید . ابن‌مناذر دربدایت حال مستقیم الاحوال و عابد و زاهد و متّقی و منزوی بود تا بعد از وفات عبدالحمید بن عبدالوهاب ثقفی‌که زیاده از حد علاقه‌مندش بوده ازکثرت‌حزن وغم وتألم لاابالی شد ، بهجو وبدگوئی و انواع آزار و اذیّت مردم ازعقرب‌انداختن میان‌ایشان ومرکب ریختن درظروف‌آب‌ایشان ومانندآنها پرداخت تا عاقبت به حجاز تبعید شد و درسال صد و نود و هشتم هجرت درگذشت .

(ص ۵۵ ج ۱۹ جم و ۴۱۳ ج ۱ نی و ۹۰ هب و ۸۳ ج ۲ ع)

**ابن‌منجب** **علی بن منجب** ـ بعنوان **ابن‌الصیرفی علی** نگارش دادیم .

**ابن‌المنجم** **عبدالرحمن** ـ بن مروان تنوجی ، مکنّی به **ابومحمد،** معروف به **ابن‌المنجم** ، از مشاهیر وعّاظ وشعرای قرن ششم‌هجری‌قمری میباشد ، ازکثرت قربی‌که نزد خلیفه داشته بسمت سفارت بموصل و دمشق رفته و از اشعار او است :

**حبیبی لست انظره بعینی** **و فی‌قلبی له حب شدید**
**ارید وصاله ویرید هجری** **فاترك ما ارید لما یرید**

درسال پانصد و پنجاه و هفتم هجرت درگذشت . (ص ۶۷۱ ج ۱ س)

**ابن‌المنجم** **یحیی** ـ بن‌علی‌بن‌یحیی‌ضمن‌عنوان **منجی ندیم** نگارش‌یافته‌است.

**ابن‌مندویه** **احمد** ـ بن عبدالرحمن بن مندویه ، طبیب اصفهانی ، مکنّی به **ابوعلی،** از اکابر و اعین اطبّای قرن چهارم هجری عهد دیالمه میباشدکه خدمات شایانی بعلم شریف طبّ‌کرده است واز تألیفات او است :

۱ـ **الاغذیة** ۲ـ **الجامع الکبیر** ۳ـ **الجامع المختصر فی‌الطب** که ده مقاله است ۴ـ **کافی** یا **قانون صغیر** ۵ـ **المدخل الی‌الطب** ۶ـ **المغیث** در طب ۷ـ **نهایة الاختصار** درطبّ و درسال چهارصد و دهم هجرت درگذشت .

(کف و ۲۸۵ خع و۸۸ ج ۱ مر و ۶۷۱ ج ۱ س)

**ابن‌منده** عنوان مشهوری جمعی ازمحدّثین و مشایخ روات وعلمای اخبار قرن چهارم و پنجم هجری اصفهان میباشدکه خانواده‌شان از خاندانهای علم و ادب ، به **بنی‌منده** معروف ، مشهورترین ایشان **عبدالرحمن بن محمد** بن‌اسحق بن‌محمد بن‌یحیی بن منده(متوفّی بسال ۴۷۰ه ق = **تع**) و پدرش **محمد بن‌اسحق** مؤلف کتاب اسماءالصّحابه و جدّ عالیش **محمد بن‌یحیی** (متوفی بسال ۳۰۱ه ق = **شا**) و برادرزاده‌اش **یحیی بن عبدالوهاب** بن‌محمد بن‌اسحق و این آخری ازبزرگان این خانواده واز اکابر حفّاظ محدّثین وکثیرالفضل والروایة بوده وبرای طلب حدیث مسافرتها کرده است . مصنّفات بسیاری بدو منسوب میباشدکه ازآن جمله **تاریخ اصفهان** است و اورا محدث بن محدث بن محدث بن محدث بن محدث بن محدث نیز گفته وگویندکه سلسلهٔ بنی‌منده درعلم وفضل ومعرفت حدیث بنام یحیی آغازشده وهم بنام‌یحیی خاتمه‌پذیرفت و این شعر را بسیار میخوانده است :

**عجبت لمبتاع الضلالة بـالهدی — و للمشتری دنیاه بالدین اعجب**
**و اعجب من هذین من‌باع دینه — بدنیا سواه فهو من ذین اخیب**

بسال پانصد و یازدهم یا دوازدهم هجرت درمولد خود اصفهان درگذشت . مخفی نماند که بره مادر محمد بن یحیی جدّ عالی عبدالرحمن فوق ازقبیلهٔ بنی‌عبدبوده اینک هریك از افراد این خانواده را به **عبدی** نیز موصوف دارند.

(ص ۴۰۴ و ۴۰۶ ج ۲ مه و ۹۱ هب و ۶۲ و ۳۶۶ ج ۲ کا)

**ابن‌منده** **یحیی بن عبدالوهاب** ـ فوقاً مذکور شد .

**ابن‌منده** **یحیی بن‌عبدالله** ـ اصفهانی ، مکنّی بـه **ابوزکریا** ، معروف بـه **ابن‌منده**، مؤلّف **تاریخ اصفهان** بوده و بسال چهـارصد و چهل و پنجم هجرت درگذشت و ظاهرآن استکه این تاریخ اصفهان غیرازآن ، میباشدکه به یحیی بن عبدالوهاب مذکور فوق نسبت داده‌اند . (کشف‌الظنون)

**ابن‌المنذر** **محمد بن‌ابراهیم بن‌منذر** ـ نیشابوری شافعی ، مکنّی به **ابوبکر**، معروف‌به **ابن‌المنذر**، از اکابر فقها وعلما میباشدکه دراختلافات

علما خبیر بوده و تألیفات نافعه دارد :

۱- **الاشراف علی مذاهب الاشراف** که بزرگ و از کثرت خود مؤلف حاکی است ۲- **الاوسط فی السنن والاجماع والاختلاف** که بزرگ و پانزده مجلد و عزیز الوجود بوده و یك نسخه از آن برقم ۱۰۳۴ در خزانهٔ ایاصوفیا موجود است ۳- **تفسیر قرآن مجید** ۴- **المبسوط** .

وی بسال سیصد و نهم یا دهم یا هیجدهم هجرت درمکّه درگذشت .

(کف وص ۳۴ ج ۲ کا و ۵۲ تذکرة النوادر)

**ابن منصور** **حسین بن منصور**- در باب القاب بعنوان **حلاج حسین** مذکور شده است.

**ابن منظور** بعنوان **جمال الدین** محمد بن مکرم در باب القاب مذکور است .

**ابن منعه** موسی **بن یونس** - بعنوان **کمال الدین موسی** نگارش یافته است .

**ابن المنفاخ** **احمد** - بن موفق الدین بعنوان **ابن العالمة** نگارش دادیم .

**ابن منقذ** **اسامة** - بن مرشد بن علی بن مقلد بن نصر بن منقذ کنانی ، کلبی القبیلة ، **شیزری** الولادة ، **دمشقی** الوفة والاقمة ، ملقّب به **محب الدین** و **مؤید الدولة**، مکنّی به **ابوالمظفر**، معروف به **ابن منقذ** ، از علما و اکابر بنی منقذ و امرای قلعهٔ شیزر نزدیکی حماة است که درقوهٔ نظم ونثر توانا ، از کلماتش آثار امرت هویدا ، نزد طبقات مردم بسیار محترم بوده واز تألیفات او است :

۱- **البدیع فی نقد الشعر** که یك نسخه از آن درکتابخانهٔ بلدیهٔ اسکندریه موجود است ۲- **ذیل یتیمة الدهر ثعالبی** ۳- **الشیب والشباب** ۴- **کتاب الاعتبار** که در شرح زندگانی خود بوده و در پاریس با ترجمهٔ فرانسوی آن چاپ شده است ۵- **لباب الاداب** .

وی بسال پانصد و هشتاد و چهارم هجرت در نود و شش سالگی درگذشت .

(ص ۲۵۶ مط)

**ابن المنقی** **علی** - بن خلیفهٔ موصلی نحوی زاهد متقی، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن المنقی**، از فضلا نحویّین اواخر قرن ششم هجرت میباشد که برمعاصرین خود تقدّم داشت وکتاب **المعونة** درنحو تألیف او است . شعرخوب نیز میگفته و درسال پانصد و شصت و دویم یا نود و سیم درگذشت .

(کف وسطر ۲۳ ص ۴۸۷ ت)

**ابن‌منلا** **ابراهیم بن احمد** - در باب‌القاب بعنوان **حصکفی** مذکورشده‌است.

**ابن‌المنلا** **احمد بن محمد بن‌علی** - بعنوان **ابن‌الملا** فوقاً مذکور شد .

**ابن‌منیر** **احمد** - بن‌محمد بن‌منصور، یا منیر بن‌ابی‌القاسم‌منیر، جذامیّ القبیلة، اسکندریّ البلدة، **ابوالعباس** الکنیة، **ابن منیر** الشّهرة، مالکیّ المذهب ، **ناصرالدین** اللّقب ، از علما و ادبای اواخر قرن هفتم هجرت میباشد که فقیه اصولی مفسّر ادیب نحوی بیانی ، استاد ابوحیّان معروف بوده ودراسکندریّه تدریس مینمود و مدتی خطیب و قاضی‌آن دیارگردیده‌است . شعر خوب نیز میگفته و از تألیفات او است :

۱- **الانتصاف من صاحب‌الکشاف** که درمصر با خودکشاف چاپ و مناقشاتی بصاحب‌کشاف دارد ۲- **تفسیر قرآن** ۳- **مناسبات تراجم البخاری** . صاحب‌ترجمه بسال ششصد وهشتاد و سیّم هجرت در شصت و سه سالگی در اسکندریّه مسموماً درگذشت .

(کف وص۸۳ ت وغیره)

**ابن‌منیر** **احمد** - بن منیر بن احمد بن مفلح عاملی ، طرابلسیّ الولادة ، دمشقیّ الاقامة ، **ابوالحسین** الکنیة ، **رفاء وابن‌منیر** الشّهرة ، مهذب‌الدین و مهذب‌الملك اللّقب وگاهی به **عین‌الزمان** ملقّب ، ازمشاهیرشعرای شیعه میباشدکه ادیب فاضل لغوی ملیح‌الشعر و صافی‌القریحة و حافظ قرآن بوده و مدایح بسیاری در مناقب اهل‌بیت عصمت گفته است . دیوان شعری هم دارد واز او است :

**واذا الکریم رأی‌الخمول نزیله** **فی‌منزل فالحزم ان یترحلا**
**کالبدر لما ان تضأل جد فی** **طلب الکمال فحازه متنقلا**
**لا تحسبن ذهاب نفسك میتة** **ما الموت الا ان تعیش مذللا**
**وصل الهجیر بهجر قوم کلما** **امطرتهم شهدا جنوالك حنظلا**

ابن‌منیر شاعری ادیب واز فضلای عصر خود بوده و ببغداد آمد ، پاره‌ای تحف و هدایا بتوسط غلام تتر نام‌خود (که نسبت بوی‌محبّت مفرط داشته) بیکی‌ازاکابر وقت‌فرستاد، او نیز تمامی‌آن هدایا و خود غلام را هم (بخیال اینکه جزو هدایا است) قبول کرد ،

ابن‌منیر ازکثرت تأثّر و دلسوختگی **قصیدهٔ رائیهٔ مبسوطی** که به **قصیدهٔ تتریه** نیز موسوم و تمامی آن در انوارالربیع و مجالس‌المؤمنین و اعیان‌الشیعه مذکور است فرستاده و اشعار داشت‌که غلام ، جزو هدایا نبوده است و تذکّر دادکه اگر غلامش را بخودش پس‌ندهد سنّی شده و بوظائف اهل سنّت عمل خواهدکرد و وزر و وبال همهٔ آنها بذمهٔ وی خواهدآمدکه سبب قوی ، او بوده است و از ابیات قصیده است :

**بالمشعرین و بالصفا والبیت اقسم والحجر — و بحرمة البیت الحرام ومن‌بناه اواعتمر**
**لان‌الشریف‌الموسوی ابوالرضا بن‌ابی‌مضر — ابدی الجحود ولم یرد علی مملوکی تتر**
**والیت آل امیة الطهر المیامین الغرر — و جحدت بیعة حیدر وعدلت منه الی عمر**
**و بکیت عثمان الشهید بکاء نسوان الحضر — ورثیت طلحة والزبیر بکل شعر مبتکر**
**و اذا رووا‌خبر‌الغدیر اقول ماصح‌الخبر — واذاجری ذکرالصحابة بین قوم و اشتهر**
**قلت المقدم شیخ تیم ثم صاحبه عمر — و اقول ام‌المؤمنین عقوقها احدی الکبر**
**و اقول ان اخطا معاویة فما اخطا القدر — و اقول ذنب‌الخارجین علی علی مغتفر**
**و اقول ان امامکم ولی بصفین و فر — و اقول ان یزید ما شرب الخمور وما فجر**
**و لجیشه بالکف عن اولاد فاطمة امر — و قلوب سکان‌المدینة ما اخاف ولا ذعر**
**وغسلت رجلی ضلة و مسحت خفی فی‌سفر — وحلقت فی‌عشرالمحرم ما استطال من‌الشعر**
**ونویت صوم نهاره و صیام ایام اخر — و لبست فیه اجل ثوب للملابس یدخر**
**وسهرت‌فی‌طبخ‌الحبوب‌من‌العشاءالی‌السحر — و غدوت مکتحلا اصافح من لقیت من‌البشر**
**ووقفت فی‌وسط‌الطریق اقص‌شارب‌من‌عبر — و اقول فی‌یوم تحارله البصائر والبصر**
**والصحف ینشرطیها والنارترمی بالشرر — هذا الشریف اضلنی بعد الهدایة والنظر**
**مالی مضل فی‌الوری الاالشریف ابومضر — فیقال خذ بید الشریف فمستقرکما سقر**

این چند بیت آخری اشاره بعادات منحوسهٔ معمولی ومتد [illegible] میشدکه‌آن روز را بجهت‌قتل حضرت سبط‌النبی ص حسین بن‌علی ع مبرک‌میشمردند. تیمّناً و تبرّکاً روزه‌گرفته و ناخن و شارب را میچیدند ، سرمه‌کشیده ولباس نو پوشیده وبا همدیگر مصافحه میکردند ، در معاش خانوادهٔ یشان وسعت داده و دیگر وظائف متداولی اعیاد را معمول می‌داشتند .

اما آن شخص مرسل الیه‌که ابن‌منیر تحف

آنچه از تذکرهٔ ادبا [illegible] او نقل شده [illegible]

بوده و چنانچه در اشعار فوق مصرح میباشد ابوالرضا سید شریف موسوی و پدرش هم ابومضر بوده است ، ظاهر بعضی ازآنها آنکه خودش نیز اسم یا کنیهٔ ابومضر داشته و اما سید مرتضی علم‌الهدی بودن مرسل الیه (چنانچه بعضی‌توهّم‌کرده‌اند) ویا برادرش سید رضی بودن او (چنانچه جمعی دیگر توهّم نموده‌اند) و ظاهرکلام امل‌الامل هم ت قطعاً فاسد است وبا قطع نظر از اختلاف کنیهٔ خود و پدر ، زمان ایشان نیز با زمان ابن‌منیر منافات‌کلی دارد . اما ضیاءالدین ابوالرضا فضل‌الله بودن ویا سیدمرتضی رازی بودن مرسل الیه اگرچه ازحیث زمان ممکن‌است لکن در هیچ‌جا ازکنیهٔابومضر داشتن ضیاءالدین وسیدمرتضی رازی مذکورین ویا یکی‌ازپدرانشان سراغی‌نداده‌اند . ابن‌منیر بسال پانصد و چهل و پنجم یا هفتم یا بنا برمشهور، هشتم هجرت درحلب واقع ودرکوه جوشن نزدیکی مشهدالسقط مدفون شد و این دوشعر خودش را بحسب وصیّت در سنگ مزارش ثبت کردند :

| | |
|---|---|
| **من زار قبری فلیکن موقنا** | **ان اللذی القاه یلقاه** |
| **فیرحم الله امرء زارنی** | **و قال لی یرحمك الله** |

ابن‌خلّکان نیز بزیارتش رفته و این دوشعر را درلوح مزارش دیده است .

(ملل وص ۵۱ ج ۱ کا و ۷۲ ت و ۴۱۵ ج ۱ نی و ۲۲۸ ج ۱۱ عن وغیره)

**ابن‌منیر** **عبدالواحد** - ملقّب به **شرف‌الدین**، از علمای قرن هشتم هجرت میباشدکه **تفسیری‌برقرآن** نوشته است و درهفتصد و سی و سیّم هجرت درگذشت. (کف)

**ابن‌منیره** **محمد بن یوسف** - درباب اوّل بعنوان **کفرطابی** مذکورشده‌است .

**ابن‌المؤدب** **عبدالله بن‌ابراهیم** - از شعرای افریقا میباشدکه بسیار لاابالی بود، بد احجار معدنی و اعمال‌کیمیاوی اشتغال داشت ودرمدح ثقة‌الدولد حکمران صقلیه گوید :

| | |
|---|---|
| **ابیت اراعی النجم فی‌دار غربة** | **و فی‌القلب منی نار حزن تضرم** |
| **اری کل نجم فی‌السماء محلـه** | **و نجمی اراه فی‌نجـوم المنجم** |

درسال‌چهارصد وچهاردهم هجرت درگذشت . (ص ۶۷۲ ج۱س)

**ابن‌موفق** **شیخ علی بن موفق** - بغدادی، از اکابر عرفا ومشایخ‌عراق‌میباشد که با ذوالنّون مصری صحبت داشت ، هفتاد مرتبه حج نموده و میگفته است : الهی اگر ترا بد بیم دوزخ عبادت کنم مرا در دوزخ دار و اگر بامید بهشت میپرستم دربهشتم جای مده و اگر باخلاص میپرستم یکبار دیدار بنما ، بازهرچه خواهی کن . صاحب‌ترجمه بسال دویست وشصت تمام یا شصت وپنجم هجرت درگذشت وبنابراوّل‌جملهٔ: **علی معلی=۲۶۰** و دوم جملهٔ : **علی والی‌حق=۲۶۵** مادّهٔ‌تاریخ‌او است.

(ص ۱۵۷ ج ۲ خه)

**ابن‌مهدی** **احمد بن‌علی**- درباب القاب بعنوان **خطیب‌بغدادی** مذکور است .

**ابن‌مهزیار** **علی بن مهزیار** - مکنّی به **ابوالحسن**، از ثقات محدّثین امامیّه میباشدکه کثیرالروایة بود ، جلالت قدر او مصرّح به بسیاری ازاخبار دینیّه است . پدرش دراصل نصرانی و اخیرا دین‌اسلام را قبول‌نمود، بتصریح بعضی از اجلّه خود علی نیز درحال صغر از نصرانیّت باسلام آمده و تفقّه نمود ، از اصحاب حضرت رضا و جواد و هادی علیهم‌السلام بوده و از ایشان روایت کرده بلکه در بعض نواحی سمت وکالت هم از طرف قرین‌الشرف ایشن داشته است و بیشتر از سی‌کتاب **درابواب فقهیه** بدو منسوب دارند . اینکه او همان **علی بن ابراهیم بن مهزیار** میباشدکه بشرف ملاقات حضرت ولی عصر عجل‌الله فرجه مشرف بوده و علی بن مهزیار گفتن هم من‌باب نسبت بجدّ است ویا غیر او است موکول بکتب رجالیّه میباشد .

**ابن‌المهنا** **احمد** - بعنوان **جمال‌الدین احمد بن‌علی بن‌مهنا** نگارش داده‌ایم.

**ابن‌میاح** دراصطلاح رجالی **حسین بن میاح مداینی** است .

**ابن‌میاده** **رماح بن ابرد** - مکنّی به **ابوشر**
**میاده** ، از مشاهیر شعرای اوائل اسلام میباشدکه عهد ...
و بنی‌عباس هردو را درك کرد، مدایحی دربارهٔ خلفا و اکابر هردو فرقه گفت و دختری

امجندر یا امحجدر نام از قوم و خویش خود تعشّق داشت ، لکن پدر امجندر اورا بازدواج شخصی شامی درآورد ، ابن‌میاده از این جهت متألّم گردیده و اشعار دردناك بسیاری گفت که ازآنها است :

**الا لیت شعری هل الی امحجدر سبیل واما الصبر منها فلا صبرا**
**اذا نزلت بصری تراخی مزارها واغلق بوابـان من دونها قصرا**

سال وفاتش نامعلوم و بصری بروزن کبری از بلاد شام است .

(صع وص ۶۷۲ ج ۱ س)

**ابن‌میثم** **علی بن‌اسمعیل**- میثمی مصطلح رجال و موکول بدان علم‌است .

**ابن‌میثم** میثم بن علی بن میثم - **بحرانی** ، ملقّب‌به**کمال‌الدین** و **مفیدالدین** و **عالم ربانی** (که این وصف درصورت نبودن‌قرینه منصرف بدو است) از اکابر علمای امامیّهٔ قرن هفتم هجرت میباشدکه فقیه محدّث فاضل ادیب‌کامل حکیم متألّه فیلسوف متکلّم مدقّق جامع معقول و منقول ، فقیه فلاسفه وفیلاسوف فقها بوده و درتمامی فنون عقلیّه و علوم شرعیّه و اسرار عرفانیّه و تأدّب بآداب دینیّه گوی سبقت از دیگران ربوده است . خواجه نصیر طوسی با آن‌همه عظمت‌آفاقی خود تبحّر اورا درکلام و حکمت اذعان دارد و فیلاسوف اعظم میرصدرالدین شیرازی در حواشی شرح‌تجرید خود خصوصا درمباحث جواهر و اعراض از درر وجواهر تحقیقات علیه‌اش التقاط نموده و میرسیّد شریف جرجانی با آن همه جلالت علمی‌که دارد در اوائل فنّ بیان از شرح مفتاح سکاکی از انوار تدقیقات وی اقتباس نموده و خود را در [illegible] منتسب میدارد .

[illegible] و تبحّر وی درفنون معقول و منقول محل تصدیق اکابر و فحول [illegible] منسوب می‌دارند . شیخ سلیمان بن عبدالله بحرانی رسالهٔ موسوم به : **السلافة البهیة فی‌الترجمة المیثمیة** را در شرح حال او نوشته و برتر از همه تألیفات متنوعه و بالخصوص **شرح نهج‌البلاغهٔ** او است‌که در اثبات تبحّر وتفنّن و تفوّق او درتمامی فنون اسلامیّه و ادبیّه و حکمیّه و اسرار عرفانیّه برهانی قاطع میباشد .

شیخ سلیمان مذکور در وصف شرح مزبور گوید شایسته استکه با نور ، روی حدقه‌ها نوشته شود ، نه با مرکّب روی ورقه‌ها .

**ابن‌میثم ازاساتید** و مشایخ علاّمهٔ حلّی وسید عبدالکریم بن طاوس‌بوده و ایشان از وی روایت نموده‌اند ، او نیز ازخواجه نصیر طوسی و شیخ‌کمال‌الدین علی‌بن‌سلیمان ماحوزی بحرانی روایت مینماید بلکه موافق تصریح بعضی ازاجلّه خواجه‌هم ازتلامذهٔ وی بوده و فقه و شرح نهج‌البلاغهٔ مذکور را از وی درس‌خوانده چنانچه بنوشتهٔ بعضی، او نیز در حکمت وکلام بخواجه تتلمذ نموده است .

ازتألیفات ابن‌میثم است :

۱- **آداب‌البحث** ۲- **الاستغاثة فی‌بدع‌الثلثة** (چنانچه بعضی‌از اجله‌گفته‌اند) لکن بنا بتحقیقی‌که در ذریعه و مستدرك‌الوسائل وغیره‌کرده‌اند ابن‌میثم‌کتابی بدین‌اسم نداشته و این‌کتاب استغاثه از علی بن احمدکوفی علوی (متوفی بسال۳۵۲ ه ق = **شنب**) است ۳- **استقصاءالنظر فی‌امامة الائمةالاثنی‌عشر** ۴- **البحرالخضم** درالهیات ۵- **تجریدالبلاغة فی‌المعانی والبیان**. فاضل مقداد شرحی بنام تجویدالبراعة برآن نوشته ویك نسخه از تجرید درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است ۶- **الدر المنثور** ۷- **شرح‌الاشارات** که‌کتاب اشارات یا اشارات‌الواصلین نام استاد خود علی بن سلیمان مذکور فوق راکه درکلام و حکمت میباشد شرح کرده‌است ۸- **شرح‌المأةکلمة** که شرح‌صدکلمه ازکلمات‌قصار حضرت‌امیرالمؤمنین‌است ۹- **شرح نهج‌البلاغة** که مذکور شد وسه **شرح‌کبیر و صغیر و متوسط** برآن‌کتاب مستطاب نوشته‌که شرح کبیر درتهران چاپ سنگی شده ویك نسخهٔ خطی‌آن نیز بشمارهٔ ۳۰۶۹ درکتابخانهٔ فوق موجود است ۱۰- **قواعد المرام فی‌الکلام** ۱۱- **المعراج السماوی** ۱۲- **النجاة فی‌القیامة فی‌امر الامامة** وغیرها .

حکایات طرفه‌ای راکه با بن‌میثم منسوب است تذکّر میدهد : گویندکه وی در بدایت حال ، در مراوده را بروی خود بسته و درحال انزوا و عزلت بتحقیق حقائق علمیّه اشتغال داشت ، علمای عراق و حلّه‌که ازمراتب‌کمالات وی مطّلع بودند نامه‌ای مشعر برمذمّت او بدین رویه‌اش نوشته وتذکر دادندکه حیف است آ... فنون‌علوم ومعارف وحذاقتی‌که درتحقیق لطائف دارد بانزوا گذراند و انوار آن‌کمالات متنوعه خاموش گردد پس ابن‌میثم جند شعری مشعر برکسدد علم و رواج بازار مال ، در

جواب ایشان نوشته که از آن جمله است :

**تبین لـی ان المحاسن کلهـا　　فروع وان المال منها هو الاصل**

اهل عراق پی باصل مقصد نبرده وبار دوم نوشتند که تو درحکم باصالت مال بخطا رفته و قضیه را برعکس نوشته‌ای وکمال را بمال چه حاجت است و آموختـه را باندوخته چه ضرورت پس آن حکیم دانشمند ، بناچار این چند شعر یکی از پیشینیان را در تأیید حکم مذکور بنگاشت :

**قد قال قوم بغیر فهم　　ماالمرء الا بـاصغریه**
**فقلت قول امرء حکیم　　ماالمرء الا بـدرهمیه**
**من لم یکن درهم لدیه　　لم تلتفت عرسه الیـه**

چون دانست که با این‌گونه مکاتبات حل اشکال نخواهد شد خودش نیزعازم عراق گردید که صدق آن کلام حقیقت انتظام خود را علاوه برمکاتبـه ، بطریقه حس و معاینه نیز مکشوف دارد . بعد از ورود ، لباسهای کهنه پوشید ، با زیّ حقیرانه حاضرحوزهٔ درس یکی از اکابر وقت کـه پراز فضلای نامی بود گردیده ودر صف نعال (آستانه) نشست ، اکرامی و پرسش حالی از ایشان ندید تـا در اثنای درس مشکلی پیش آمدکـه تمامی حاضرین درحلّ آن درماندند، ابن‌میثم بانه وجه بسیار دقیق آن اشکال‌را حل‌نمود لکن اصلاً طرف توجه حـاضرین نشد بلکه یکی از ایشان بطریق استهزا گفت گمان دارم که تو هم طلبه هستی تا وقت طعام رسید ، با یکدیگر مشغول صرف غذا شدند وبرای آن شیخ حقیقت‌بین نیز قسمت کمی جداگانه دادند وبا خودشان هم‌کاسه‌اش ننمودند تـا مجلس متفرق شد .

فردای آن روز با عمامهٔ بزرگ و لباسهای فاخر آستین فراخی باز درهمان‌مجلس درس حاضر گردید ، بمجرّد ورود ، مراسم تجلیل و احترام تمام معمول وهمه بلند شده و استقبالش کردند ، در صدر مجلسش نشانده و زیاده از حدّ تعظیمش نمودنـد . چون شروع بدرس ومباحثه شد ومذاکرات علمی بمیان آمد شیخ از روی عمد پاره‌ای کلمات فاسد و کاسد مذکور داشت که با آن‌همه دور از صحت عقلی و شرعی بـودن آنها بازهم

مورد تحسین و آفرین گردید . چون وقت طعام شد و سفره گستردند بازهم شیوهٔ ادب را کاملاً رعایت نمودند پس شیخ آن آستین فراخ خود را بظرف غذا انداخته و فرمود : **کُلْ یٰا کُمّی** یعنی ای آستینم بخور . وقتیکه آن حالت را دیدند بصدد انکار برآمده و گفتند این چه حرفی است ؟ گفت همهٔ این طعامهای لذیذ برای آستین من و جامه‌های قیمتی من است نه خود من والّا من همانم‌که دیروز با هیئت فقرا و وضع مناسب علما آمدم ، محل تکریم نشدم سهل است‌که مورد استهزا و اهانت هم گردیدم و سخنان صحیح ودرست من اصلاً قابل استماع تلقی نگردید، امروز برخلاف زیّ علما به هیئت متکبّرین و اغنیا آمدم ، مشمول این همه احترامات شدم، سخنان سست وبی‌اساسم نیز مورد قبول واقع‌گردید وجهل باغنا را برعلم توام با فقر مقدّم داشتید، من‌همان‌ابن‌میثم هستم‌که درباب اصالت مال و غنا با شما مکاتبه‌کردیم و اکنون صدق قول من با معاینه مکشوف‌گردید . چون‌مجال‌انکار نداشتند خودشان‌اقرارآورده واز در اعتذار واردشدند.

**وفات ابن‌میثم** بسال ششصد و هفتاد و هشتم یا نهم هجرت در قریهٔ هلتا از قراء شهر ماحوز از بلاد بحرین واقع شد و درهمانجا مدفون گردید وبنا براوّل ، جملهٔ : **فاز میثم= ۶۷۸** وبنا بردویمی جملهٔ : **میثم فائز= ۶۷۹** مادّهٔ تاریخ او میباشد . لکن درتحت عنوان درّ منثور ازکتاب ذریعه گویدکه ابن‌میثم بسال ششصد و هشتاد و یکم هجرت در قید حیات بوده و تألیف **شرح صغیر نهج‌البلاغة** نیز درهمین سال انجام یافته است و روی این اصل قول کشف‌الحجب راکه وفات ابن‌میثم را درسال نود ونهم نوشته تأییدکرده وهم احتمال داده است‌که شاید هشتاد ونهم باشد و بهرحال هفتاد و هشتم یا نهم بودنش دور از صحت است .

(ذریعه وص ۶۸۱ ت و۴۶۱ مس و ۱۶۴ لس و ۶۷۴ ج ۱ مه وغیره)

**ابن‌النابغة** در اصطلاح رجالی ، عمرو بن عاص سهمی صحابی است‌که اکثر اوقات در مقام مذمّت ، بمادرش نابغه‌که در زنا شهرت داشته نسبت داده و ابن‌النابغه‌اش گ

**ابن ناصر الدین** **محمد** - بن عبدالله بن محمد ناصرالدین شافعی، حموی الاصل، دمشقی المولد والمدفن ، مکنّی بـه **ابوعبدالله** ، ملقّب بـه **شمس‌الدین** و **حافظ‌الشام** ، معروف به **ابن ناصرالدین** ، از اکابر علمای شافعیّهٔ اواسط قرن نهم هجرت بوده و از تألیفات او است :

۱- **بردالاکباد عند فقدالاولاد** که درمصر چاپ شده‌است ۲- **منهاج‌الاصول فی‌معراج الرسول ص** وغیرها . صاحب ترجمه بسال هشتصد و چهل و دویم هجرت درشصت وشش سالگی درگذشت . (ص ۱۶۲۵مط)

**ابن‌الناظر** **حسین بن‌عبدالعزیز**- بعنوان **ابن‌ابی‌الاحوص** نگارش دادیم .

**ابن‌الناظم** **محمد** - بن محمد بن عبدالله بن‌مالک‌شافعی دمشقی‌اندلسی‌جیانی طائی (بمناسبت اینکه پدرش ابن‌مالک سابق‌الذکر، ناظم و مصنّف الفیّهٔ نحو مشهور است) به **ابن‌الناظم** معروف ، گاهی به **ابن‌المصنف** و **ابن‌مالک** نیـز موصوف ، لقبش **بدرالدین،** کنیه‌اش **ابوعبدالله** ، از مشاهیر نحویّین و ادیبی است فاضل‌نحوی‌صرفی‌لغوی‌بدیعی بیانی عروضی منطقی بلکه ازائمهٔ فنون مذکوره میباشد . درفقه و اصول نیز حظّی وافر داشت ، فنون علمیّه را از پدرش فراگرفت ، اخیراً در بعلبک اقامت‌کرده ومرجع استفادهٔ اکابر بود، بعداز وفات پدر بدرخواست اهالی‌بدمشق که محل اقامت‌پدرش بوده رفته وبوظائف علمیّه اشتغال داشته‌است . ازتألیفات‌اواست:

۱- **روض‌الاذهان فی‌البدیع والمعانی والبیان** ۲- **شرح الفیهٔ نحو** پدرش که شرحی است منقح ، بشرح ابن‌الناظم و ابن‌المصنف معروف و دربعض مواضع ناظم را تخطئه میکند و در ایران چاپ شده است ۳- **شرح کافیهٔ شافیهٔ پـدرش** ۴- **شرح ملحة‌الاعراب حریری** در نحو ۵- **المصباح فی‌اختصارالمفتاح** که ملخص‌مفتاح‌العلوم‌سکاکی‌است ۶- **مقدمة‌فی‌المنطق** وغیرها .

صاحب‌ترجمه‌درهشتم‌محرم‌سال‌ششصد وهشتاد وششم‌هجرت‌دردمشق‌بمرض‌قولنج‌درگذشت.

(ص۷۴۱ ت و ۱۱۹ ج ۱ مه و۴۱ ج ۵ طبقات‌الشافعیة وغیره)

**ابن ناقیا** **عبدالله** - یا عبدالباقی بن محمد بن حسن ، یـا حسین بن داود بن‌ناقیا بغدادی، معروف‌به **ابن‌ناقیا** ، مکنّی‌به **ابوالقاسم،** ادیبی

است لغوی منشی فاضل شاعر بارع واز تألیفات او است :

**۱- الجمان فی‌تشبیهات‌القرآن ۲ و۳- دیوان رسائل و دیوان شعر ۴- شرح‌فصیح ثعلب ۵- مختصر اغانی ۶- ملح‌الممالح.** بسال چهارصد و هشتاد وپنجم هجرت درهفتاد و پنج سالگی دربغداد درگذشته و درمقبرهٔ باب‌الشام دفن‌گردید . از غسّالش نقل‌است که دست چپش شدیداً بهم پیچیده بود ، با زحمت تمامش گشوده و دیدم‌که این‌دوشعر درکف دستش نوشته شده و خطوط هم روی هم بوده است :

**نزلت بجار لایخیب ضیفه ارجی نجاتی من‌عذاب جهنم**

**وانی علی‌خوف من‌الله واثق بانعامه فالله اکرم منعم**

(کشف‌الظنون وص ۲۸۸ ج ۱ کا)

## ابن‌نباته

**ابن‌نباته** **عبدالرحیم بن محمد بن اسمعیل** - یا محمد بن نباته ، فارقی حذاقی ، خطیب حلب ، بمناسبت بعضی از ادوار زندگانی خود به **خطیب مصری** هم ملقّب ، کنیه‌اش **ابویحیی** ، شهرتش **ابن‌نباته**، از ائمهٔ علوم ادبیّه و صاحب خطب معروفه در ادبیّات میباشدکه به **خطب ابن‌نباته** معروف و درمصر و بیروت چاپ ، محل توجه اکابر بوده و شروحی برآن نوشته‌اند . ابن‌خلّکان‌گوید اهل‌فن‌اتفاق دارند براینکه خطب مذکوره بی‌نظیر بوده و مثل آنها گفته نشده است ، از آن‌روکه مخدومش سیف‌الدولة (موافق آنچه در شرح حالش اشاره نمودیم) حرصی قوی بجهد داشته و بفتوحات بسیاری موفق بوده اکثر خطبه‌های او راجع بتحریص مردم بجهد و نصرت و یاری سیف‌الدوله میباشد و ابن‌ابی‌الحدید معتزلی نیز بعضی از آنهرا درشرح خطبهٔ جهادیهٔ نهج‌البلاغة نقل‌کرده است . بسال سیصد و هفتاد و چهار یا نود و چهارم هجرت درموطن‌خود شهر میافارقین ازبلاد دیار بکر (که فارقی گفتن هم بجهت انتساب آن است) در سی و نه یا پنجاه‌ونه سالگی درگذشت و **حذاق** هم بضمّ اوّل شعبه‌ایست از قبیلهٔ ایاد یا قضاعه .

(کف وص ۳۰۷ ج ۱ کا و ۱۱۳ لس و ۹۲ هب و ۶۷۳ ج ۱ س وغیره)

**ابن‌نباته** **عبدالعزیز-** بن عمر بن محمد بن‌احمد بن نباته تمیمی، ملقّب به **سعدی،** مکنّی به **ابونصر،** معروف به **ابن‌نباته،** از مشاهیر شعرای عرب اوائل قرن پنجم هجرت میباشدکه اشعارش فصیح و دقیق‌المعنی بوده و قصائد بسیاری درمدح ملوك و اکابر وقت سروده است ، بالخصوص سیف‌الدولهٔ حمدانی و عضدالدولهٔ دیلمی و ابن‌العمید و وزیر مهلبی را بسیارمی‌ستود ، بعضی ازاشعارش در ضمن عنوان فخرالملك مذکور و نیز از او است :

**ومن لم یمت بالسیف مات بغیره** **تنوعت الاسباب والداء واحد**

بسال چهارصد و پنجم هجرت در هفتاد و هشت سالگی دربغداد درگذشت .

(ص ۳۱۹ ج ۱ کا و ۲۵۷ ج ۲ ع و۶۷۳ ج ۱ س)

**ابن‌نباته** **محمد -** بن محمد بن حسن بن ابی‌حسن بن صالح بن نباته ، مصری‌فارقی، ادیب‌شاعرمعروف‌به **ابن‌نباته ،** ملقّب‌به**جمال‌الدین،** مکنّی به **ابوبکر،** اشعر شعرای قرن هشتم هجری مصر میباشد وازآثار قلمی او است:

۱- **دیوان خطب** ۲- **دیوان شعر** که بنام صغیر وکبیر دو دیوان داشته و دربیروت و قاهره چاپ شده است ۳- **الزهر المنثور** ۴- **سجع‌المطوق** واز اشعار او است :

**یا مشتکی‌الهم دعه وانتظرفرجا** **ودار وقتك من حین الی حین**

**ولا تعاند اذا اصبحت فی‌کدر** **فانما انت من ماء و من طین**

بسال هفتصد و شصت و هشتم هجرت در قاهره در هشتاد ودو سالگی درگذشت .

(کف وص ۶۷۳ ج ۱ س و ۴۶۹ هر و ۳۱ ج ۶ طبقات‌الشافعیة)

**ابن‌النباح** دراصطلاح رجالی عامر بن‌نباح ، مؤذّن حضرت علی ع است .

**ابن‌النبیه** **علی -** بن‌محمدنبیه بعنوان**کمال‌الدین** درباب‌القاب مذکوراست.

**ابن‌النجار** **ابراهیم بن‌سلیمان -** ملقّب به **جمال‌الدین ،** معروف‌به **ابن‌النجار،** ازمشاهیر ادبا و شعرای قرن هفتم هجرت میباشدکه بسال‌پانصد ونودم هجرت در دمشق متولد شد، درحدیث و انشا و مراسلات نیز دستی توانا داشت، مدتی در اسکندریّه نقیب‌الاشراف بوده واز او است :

**ان المراتب فی الدنیا و رفعتها** **من اللذی حاز علما لیس عندهم**
**لاشك ان لنا قدرا رأوه وما** **لمثلهم عندنا قدر ولا لهم**

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۶۷۳ ج۱س)

**ابن النجار**
**شیخ احمد بن نجار** - ملقّب به **جمال الدین** ، معروف به **ابن النجار**، از علمای امامیّهٔ اوائل قرن نهم هجرت میباشدکه عالمی است فقیه جلیل القدر از تلامذهٔ شهید اوّل (متوفی بسال ۷۸۶ه ق = **ذفو**) و از تألیفات او است: **حاشیهٔ قواعد علامه** که حاوی فوائدزیادبوده و تحقیقات راجع بر آن کتاب راکه ازاستاد مذکورش شنیده درآن مندرج ساخته وبحاشیهٔ نجاریه معروف ومقداری ازآن درحواشی خود قواعد علاّمه در طهران چاپ شده است . سال وفات ونام پدرش بدست نیامد لکن کتاب قواعد استاد خود شهید را درسال هشتصد وبیست و سیّم هجرت بخط خود نوشته و بحکم بعضی از قرائن قویه وفات او بعد از این تاریخ وپیش از سال هشتصد و سی و پنجم بوده است . (ص۱۶۹ ج۶ذریعه)

**ابن النجار**
**عیسی بن داود** - ذیلاً ضمن **ابن النجار محمد بن علی** مذکور است .

**ابن النجار**
**محمد** - بن جعفر بن محمد بن هارون بن فروهٔ تمیمی کوفی نحوی قاری مورّخ شیعی امامی، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن النجار**، از معتمدین اهل تجوید واز مشایخ نجاشی واز افاضل اوائل قرن پنجم هجرت بوده و وازتألیفات او است :

**۱- تاریخ کوفه ۲- روضة الاخبار ۳- کتاب التحف والظرف ۴- کتاب الملح والنوادر** وغیرها . درسال چهارصد ودویم یا سیّم یا بیستم هجرت درگذشته واز نفطویه وابن درید ونظائر ایشان روایت میکند . (ص ۹۳هب و۱۰۳ ج۱۸جم)

**ابن النجار**
**محمد بن علی** - نجار تستری ، عالم محدّث مفسّر خطیب واعظ شیعی امامی ، از تلامذهٔ سید نعمت الله جزائری وازتألیفات او تفسیری است برقرآن مجیدکه به **مجمع التفاسیر** موسوم میباشد . درسال هزار و صد و چهلم هجرت درگذشت وگاهی اورا **ابن نجارمتأخر** گویند در قبال **ابن النجار عیسی بن داود**

نجار کوفی از اصحاب حضرت امام موسی بن جعفر ع که او نیز تفسیری نوشته و به ابن نجار متقدم موصوفش دارند و سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۲۴۹ ج ۲ ذریعه وکتب رجال)

**ابن نجار**

**محمد** - بن محمود بن نجار، یا حسن نجار بن هبةالله بن محاسن شافعی مورّخ محدّث حافظ قاری بغدادی، مکنّی به **ابوعبدالله**، ملقّب به **محب‌الدین**، معروف به **ابن نجار**، ازمشاهیر علما ومحدّثین وازکبار **حفاظ اخبار** میباشدکه درحدیث و تاریخ و بسیاری از علوم متداوله یدی طولی داشت، بیست و هفت سال بمرام تحصیل کمال و استماع احادیث شریفه بشام و مصر وحجاز و اصفهان و مرو و هرات و نیشابور و خراسان و دیگر بلاد بعیده مسافرتهاکرد، ازمشایخ بسیاری که بسه هزار نفر بوده حدیث وفنون متنوعهٔ دیگر اخذ نمود، بالخصوص ازابن‌الجوزی و ابن کلیب احادیث بسیاری استماع کرده واز تألیفات او است:

**۱- اخبار المشتاق باخبار (الی اخبار خا) العشاق ۲- الازهار فی‌انواع الاشعار ۳- جنة‌الناظرین فی‌معرفة التابعین ۴- الدرة الثمینة فی‌الاخبار المدینة ۵- ذیل تاریخ بغداد خطیب** که سی جلد است **۶- روضة‌الاولیا فی‌مسجد ایلیا ۷- زهرالظرف ۸- الزهر فی‌محاسن شعراهل‌العصر ۹- سلوة‌الوحید ۱۰- العقدالفائق فی‌عیون اخبارالدنیا ومحاسن الخلائق ۱۱- غررالفوائد** که شش مجلد است **۱۲- القمر المنیر فی‌المسند الکبیر** که حاوی شرح‌حال اصحاب و احادیث هریك ازایشان است **۱۳- الکمال فی‌معرفةالرجال ۱۴- کنزالامام (نا خا) فی‌معرفة السیر (السنن خا) والاحکام ۱۵- المتفق والمفترق ۱۶- مناقب‌الشافعی ۱۷- نزهة‌الوری فی‌اخبار ام‌القری** وغیراینها و از اشعار او است:

**اذا لم تکن حافظا و اعیا	فجمعك للکتب لاینفع**
**اتنطق بالجهل فی‌مجلس	و علمك فی‌البیت مستودع**

بسال ششصد و چهل و سیّم هجرت در شصت و پنج سالگی در بغداد درگذشت.

(کف وص ۴۹ ج ۱۹ جم و ۴۰۲ ج ۲ مه و ۶۷۳ ج ۱ س وغیره)

**ابن نجده**

**محمد** - عبدالعلی بن نجده، مکنّی به **ابوجعفر**، ملقّب به **شمس‌الدین**، معروف به **ابن نجده** و **ابن‌عبدالعلی**، از علمای امامیّهٔ اواخر قرن هشتم هجرت بوده ویا اوائل قرن نهم را نیز دیده است. از شهید

اوّل (متوفی بسال ۷۸۶ﻫ ق = ذفو) اجازه داشت، شهید درآن اجازه بسیارش ستوده و سال وفاتش بدست نیامد . (ملل وص۴۲۴ج۱نی و۴۳۱مس)

**ابن نجید** **اسمعیل بن نجید** - بعنوان **ابوعمرو اسمعیل** نگارش یافته است .

**ابن نجیم** **زین العابدین** - یا زین الدین بن ابراهیم بن محمد بن نجیم مصری حنفی ، معروف به **ابن نجیم**، از افاضل قرن دهم هجری میباشد که از شرف الدین بلقینی و جمعی از اکابر دیگر اخذ مراتب علمیّه نمود ، در حال حیات اساتید خود با اجازهٔ ایشان بنای تدریس و فتوی گذاشت ، اصول طریقت را نیز از عارف باللّٰه سلیمان خضیری فراگرفت . عبدالوهاب شعرانی که ده سال با وی معاشر ودر راه مکّه نیز همسفرش بوده اخلاق و اطوار اورا بیش از حد ستوده است . از تألیفات او است :

۱- **الاشباه والنظائر فی الفروع** که درقاهره وکلکته چاپ شده است ۲- **البحرالرائق فی شرح کنزالدقائق** درفقه حنفی که در قاهره چاپ شده وغیراینها . وی در سل نهصد و هفتادم هجرت درگذشت . (کف وص ۲۶۵ مط)

**ابن النحاس** **احمدبن اسمعیل**- بعنوان نحاس احمدبن اسمعیل مذکورشده است.

**ابن النحاس** **فتح اللّٰه** - بن نحاس حلبی مدنی ، از مشاهیرشعرای قرن یازدهم هجرت میباشدکه در رقّت نظم و نثر و حلاوت لفظ و معنی وحید عصر خود بود ، **دیوان شعر** او هم در مصر و بیروت چاپ شده است . وی بسال هزار و پنجاه و دویم هجرت درمدینه درگذشته و دربقیع مدفون گردید .

(ص ۲۶۶مط)

**ابن نحاس** **محمد** - بن ابراهیم بن محمد ، قری نحوی ، حلبی المولدة ، مصری الاقامة، ملقّب به **بهاءالدین**، مکنّی به **ابوعبداللّٰه** ، معروف به **ابن نحاس**، از مشاهیر ادبای قرن هفتم هجرت میباشدکه استاد ابوحیّان بوده ودرعلم لسان و قرائت مشهوراست . با صدق وعدالت و دیانت و حلّ مشکلات علمیّه معروف.

بعضی‌ازاشعار وآثار ادبیه بدو منسوب وتدریس‌مدرسهٔ منصوریهٔ مصر وجامع‌ابن‌طولون بدو مفوّض بود . درتمامی عمرخود اصلاً ازدواج نکرده و انگور نخورده‌است. درسال ششصد و نود و هشتم هجرت درگذشت . (ص۹۳هب وسطر۳۶ ص۰۶ت)

**ابن‌النحوی**

**محمد** - بن عباس بن ولید ، ازادبا ومحدّثین قرن‌چهارم‌هجرت میباشدکه از ثعلب و ابراهیم حربی ودیگران روایت‌کرده ودر حالت‌انقطاع وانزوا می‌گذرانید، درجواب ابن‌لمحه‌که طالب‌ملاقات وی‌بوده بنگاشت:

**انت نفسی بنفسی وهو فی‌الوحدة انسی — واذا آنست غیری فـاحق الناس نفسی**
**فسدالناس فاضحی جنسهـم من‌شر جنس — فلـزمت البیت الا عنـد تأذینی لخمس**

در مسجد خود اذان میگفته ودر سیصد و چهل و سیّم هجرت درگذشت .

(ص ۴۲۵ ج ۲ نی)

**ابن‌النحوی**

**یوسف**- بن محمدبن‌یوسف توزری، مکنّی‌به **ابوالفضل**، معروف به **ابن‌النحوی** ، از افاضل قرن ششم هجرت میباشدکه در علم و عمل نسبت بیلاد خود مانند غزالی بوده نسبت به عراق . ازکثرت زهد و شهامت از هیچکس چیزی نمی‌خواست ، اظهار مطلبی نمیکرد ، روزی یکی از خویشاوندان او از فراری بودن از ظالمی شکایت کرده و خواستار توسط و شفاعت وی گردید ، او نیز اجابت کرد ، لکن چیزی بآن ظالم نگفته و درتهجّد خود بدین اشعار عرض حاجت بدرگاه الهی نمود :

**لبست‌ثوب‌الرجا والناس قد رقدوا — وقمت اشکـــوالی مولای ما اجـد**
**و قلت یا سیدی یا منتهی املی — یا من علیه لکشف الضر اعتمد**
**اشکو الیك امورا انت تعلمهـــا — مالی علی حملها صبر ولا جلد**
**وقد مددت یـدی للضر مشتکیا — الیك یا خیر من‌مدت الیه یدی**

اینك بعداز اندکی نامه ازآن ظالم رسید وآن مرد فراری را بوطن‌خود عودت دادند. ابن‌النحوی بسال‌پانصد وچهل وسیّم هجرت درنود سالگی درگذشت . **توزر** قصبه‌ایست ازاعمال‌تونس‌که ایالتی‌است بزرگ ازافریقای‌شمالی وهم شهری‌است مرکزآن ایالت .

(ص ۲۶۶ مط و ۱۶۹۹ ج ۳ س)

**ابن‌الندیم** **اسحق** - بن‌ابراهیم ندیم ابن‌ماهان ، ارهجانی‌الاصل، بغدادی‌الاقامة ، **ابومحمد** الکنیة ، **ابن‌الندیم** الشهرة ، (که پدرش از ندمای‌خلفا بوده) ازافاضل قرن سیّم هجرت میباشدکه ادیب لغوی شاعرمتکلّم محدّث، در وقایع عمومی خصوصاً اخبار شعرا خبیر، درفقه وحدیث وکلام نیز بصیر بوده وشعر خوب میگفته‌است . با آن‌همه کمالات متنوعه برخلاف میل و رضای خود بامغنی‌گری شهرت داشت ، روزی درمجلس یحیی بن اکثم قاضی مذاکرات علمی درفقه و حدیث و شعر و بعضی از علوم دیگر مطرح شد ابن‌الندیم بتمامی‌حضار فائق‌آمد وبیانات‌او مورد تصدیق قاضی شد پس ابن‌الندیم گفت با این‌همه چه شده‌که مرا با مغنی‌گری مشهور نمایند ؟ قاضی جواب این سئوال را به عطوی‌که یکی از حاضرین بوده محول داشت، عطوی رو با بن‌الندیم‌کرده وگفت آیا درنحو مثل اخفش و فراء ، یا درشعر ولغت مانند اصمعی و ابوعبیده ، یا درکلام نظیر ابوهذیل علاف و نظام بلخی ، یا درفقه هم سنگ قاضی حاضر هستی ؟ درهمهٔ آنها جواب منفی شنید پس‌گفت بهمین جهت استکه فقط مغنّی‌گری مایهٔ اشتهار تو شده زیرا در فنّ غنا متفرّد و بی‌نظیر بوده ولی بپایهٔ اکابر فنون دیگر نمی‌رسی پس خود ابن‌الندیم نیز خندیده وازمجلس برخاست . لکن‌قاضی با تصدیق کلمات عطوی گفت بازهم این جواب ، خالی از اندك ظلمی نمیباشد زیراکه نظیر ابن‌الندیم در زمان‌خود بسیارکم بوده و مأمون میگفته استکه اگر ابن‌الندیم در میان مردم با مغنّی‌گری شهره نمیشد منصب قضاوت را بدو مفوض میداشتم‌که اولی و احقّ و اصدق و امین‌تر از تمامی این قضاة است . از اشعار ابن‌الندیم است :

**وآمرة بالبخل قلت لها اقصری　　　فذالك شیئی ما الیه سبیل**

---

۱ـ **ابن‌الندیم** ـ دراصطلاح رجالی . احمد بن ابراهیم بن‌اسماعیل بن داود بن‌حمدون. از مشایخ اهل لغت وهم محمد بن اسحق میباشد و درصورت نبودن قرینه بدویمی منصرف وما هم بشرح حال وی میپردازیم .

اری‌الناس خلان‌الجواد ولا اری بخیلا لـه فی‌العـالمین خلیـل
وانی رأیت البخل یزری باهله فاکـرمت نفسی ان یقـال بخیل

وفات ابن‌الندیم بسال دویست وسی وپنجم یا ششم هجرت درهشتاد وپنج یا شش‌سا واقع‌گردید ، در دوسال‌آخرعمر از هردو چشم نابینا شد و تألیفاتی‌هم بدومنسوب‌است.

(ص ۵ ج ۶ جم و ۶۹ ج ۱ کا)

**ابن‌الندیم** **محمد**- بن‌اسحق ندیم کاتب بغدادی‌شیعی‌امامی، مکنّی به‌**ابوالفرج،** ازآن‌روکه پدرش‌اسحق ، لقب ندیم وکنیهٔ ابویعقوب داشته او نیز به **ابن‌الندیم** و **ابن‌ابی‌یعقوب** مشهور واز اکابر مورّخین متجّر میباشد ونخستین‌کسی است‌که‌آداب لغت عرب را درکتاب **فهرس‌العلوم** نام خودکه به **فهرست ابن‌الندیم** معروف است تدوین‌کرد ، بلکه موافق‌آنچه از فرج‌الهموم سید بن طاوس نقل شده ابن‌الندیم ازعلمای نجوم نیز معدود ومنجم‌علوی مصری‌بود وکتاب فهرست‌او برهانی قاطع بر تبحّر و احاطهٔ کامل وی میباشد چون این اواخر درمصر چاپ ودر دسترس مردم است دیگر بشرح مزایای‌آن نپرداخته وهمین قدر تذکر میدهدکه بتصدیق بعضی از اکابر اهل‌فن، این‌کتاب ذخیرهٔ ادبی‌گرانبهائی است‌که تمامی احوال آداب لغت عربیّه درقرون اوّلیه را بطوری جمع‌کرده‌که کسی غیراز او متعرّض نشده است ودرتدریس این تاریخ محل احتیاج عموم بوده و مستغنی ازآن نیستند .

ابن‌الندیم **کاتب** و **وراق** بوده و درنتیجـهٔ این دوحرفت بتمامی مؤلفـات دینی و فلسفی و تاریخی و ادبی لغت عرب وقوف یافته وبتألیف وتدوین همچوکتابی موفق‌آمده است ، وظیفهٔ کاتب و ورّاق ، کتابت و استنساخ مصحف وکتب حدیث و تاریخ وغیره و تصحیح وتجلید و داد و بستادآنها است‌که این حرفت درآن زمان عوض‌طبع این زمان بوده وکثیری از ادبا و ارباب کمال دارای این حرفت بوده‌اند . یاقوت در معجم‌الادبا بشرح حال ایشان پرداخته و خودش نیز از ایشان بود ، کتابخانهٔ بزرگی ازاو مانده و مرجع استفادهٔ ابن‌الاثیر صاحب کتاب‌الکامل فی‌التاریخ‌گردیده است . وفات ابن‌الندیم

بسال سیصد و هشتاد و پنجم هجرت در هشتاد و نه سالگی واقع گردید .

(ص ۳۱۵ ج ۲ ع و ۹۳ هب و ۱۷ ج ۱۸ جم وکتب رجالیه)

**ابن نشوان** **نشوان**- بن سعیدبن نشوان بعنوان **علامهٔ یمن** مذکور شده‌است .

**ابن نصر** **حسن بن‌علی** - واسطی، مکنّی‌به **ابوعلی**، ملقّب‌به**همام**، معروف به **ابونصر**، ازشعرای شیعه‌مذهب شهر واسط میباشدکه دردمشق و بغداد امرار حیات نموده واز اشعار او است :

**این‌من‌ینشد قلبا ضاع‌یوم‌البین‌منی تاه لما راح یفقو اثرالظبی الاغن**

درپانصد و نود و ششم هجرت درگذشت . (ص ۶۷۴ ج ۱ س)

**ابن نصوح** از فضلای شعرای شیراز عهد سلطان ابوسعید خان بهادر ابن خدابنده آخرین ملوك ایلخانیه (۷۱۶ـ۷۳۶ه ق=**ذیو - ذلو**) میباشدکه **ده منظومه بنام خواجه‌غیاث‌الدین** وزیر نوشته واز او است :

بـا فـاقه و فقر هم‌نشینم کـردی بی‌مونس و یار و بی‌قرینم کردی
این رتبه مقرّبان درگاه ترا است آیا بچه خدمت این‌چنینم کردی

نام و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(ص ۷۷۴ ج ۱ س و ۱۱۵ سفینه)

**ابن نطاح** **محمد**- بن‌صالح‌بن نطاح،مکنّی‌به **ابوعبدالله** یا **ابوجعفر**، معروف به **ابن‌نطاح**، مورّخی‌است نسّابه ازعلمای انساب و نخستین‌کسی استکه در دولت و اخبار دولت کتاب نوشته واز تألیفات او است :

**۱- افخاذالعرب ۲- البیوتات ۳- الرد علی ابی‌عبیده فی‌کتاب‌الدیباج ۴- مقتل زید بن علی** وغیرها ودر دویست و پنجاه و دویم هجرت درگذشت .

(ص ۱۵۶ ف و ۳۵۷ ج ۵ تاریخ بغداد)

**ابن نفیس** **علی بن ابی‌الحزم** - قرشی شافعی دمشقی ، طبیب مصری حکیم منطقی فقیه اصولی‌که به **علاءالدین** ملقّب، به **نفیسی** و **ابن‌نفیس** معروف وگاهی به **ابن‌ابی‌الحزم** موصوف میباشد از اکابر اطبّای اواخرقرن هفتم هجرت

است که رئیس‌الاطبّای وقت‌خود بود ، درهردو قسمت علمی وعملی طبّ وحید عصرخود بشمار میرفت ، اکثر اهل فنّ اورا بعبارت **ابن‌سینای‌ثانی** معرفی‌کرده بلکه درمعالجه و قسمت طب به ابن‌سینا ترجیحش می‌دهند و بهمین جهت تبحّر و تمهّر طبّی‌او میباشد که با طبابت شهرت یافته است والاّ درمنطق و فقه شافعی و اصول فقه و حدیث و بیان و علوم عربیّه نیز یدی طولی داشته ومصنّفاتی درفنون مذکوره بدو منسوب دارند .

درموقع تألیف ، قلمهای تراشیده را نزد او میگذاشتند او نیز رو بدیوارکرده وبدون مراجعه بکتابی از حفظ خاطر و املای قلبی مینوشته‌است واز تألیفات او است:

۱- **الشامل** در طب‌که باکمال‌آن موفق نشده است ، هشتاد مجلد ازآن برآمده و اگر بپایانش می‌رسانید سیصد مجلد میشد ۲- **شرح‌کلیات قانون ابن‌سینا** ۳- **شرح‌هدایهٔ ابن‌سینا** درطب ۴- **طریق‌الفصاحة** ۵- **موجزالقانون** در طبّ‌که ملخّص قانون ابن‌سینا بوده و مهمترین‌کتب طبّیّه است ، شروح بسیاری برآن نوشته‌اندکه بهترین‌آنها شرح نفیس بن عوض کرمانی است (که ضمن عنوان ناظم‌الاطبّاء اشاره نمودیم) . در سال ششصد و هشتاد و هفتم هجرت درگذشته وتمامی‌خانه وکتابهای خود را وقف بیمارستان منصوری قاهره نموده بود . یوحنّا بن صلیب نصرانی در مرثیه‌اش گفته است :

**ومسائل هل عالم او فاضل او ذو محل فی‌العلی بعدالعلاء**
**فاجبت والنیران‌تضرم فی‌الحشا اقصر فمذ مات‌العلا مات‌العلی**

(کف وص ۲۶۸ مط و ۶۷۴ ج ۱ س)

**ابن‌النقاش** **محمد بن حسن** - بعنوان **نقاش** درباب‌اوّل مذکور است .

**ابن‌النقاش** **محمد** - بن علی بن عبدالرحمن ، یا عبدالواحد بن یحیی بن عبدالرحیم مصری، ملقّب‌به **شمس‌الدین** ، معروف‌به **ابن‌النقاش** ، مکنّی به **ابوامامه**، ازافاضل قرن هشتم هجرت میباشدکه فقیه مفسّر ادیب نحوی‌لغوی شاعر واعظ ، درفنون بسیاری دستی توانا داشته واز تألیفات او است :

۱- **سابق‌اللاحق**که تفسیری است مبسوط و درآن ملتزم شده‌که ازهیچکس حرفی نقل ننماید ۲- **شرح الفیهٔ ابن‌مالك** ۳- **شرح تسهیل ابن‌مالك** وغیرها . وی در سال هفتصد و

شصت و سیّم هجرت درگذشت . (کف وص ۷۱ ج ۴ کمن)

**ابن‌النقرات**

**علی** - بن موسی بن علی انصاری اندلسی جیانی حکیم کیمیاوی، معروف به **ابن‌النقرات** ، مکنّی به **ابوالحسن**، ازمتمهّرین صنعت کیمیا وصاحب کتاب **شذورالذهب** میباشدکه منظومه‌ایست بی‌نظیر، درآن‌صنعت درنهایت فصاحت الفاظ و بلاغت معانی ، حاوی یك هزار و چهارصد ونود بیت . صاحب ترجمه در سال پانصد تمام تا پانصد و نود و سیّم هجرت درگذشت .

(کف وص ۴۸۶ ت)

**ابن نقطه**

**محمد** - بن عبدالغنی ابن‌ابی‌بکر، یا محمد بن محمد بن نقطهٔ حنبلی بغدادی ، ملقّب به **معین‌الدین** ، معروف به **ابن نقطه** ، از مشاهیرحفّاظ محدّثین قرن‌هفتم‌هجرت میباشدکه بمرام تحصیل ببلاد دور ودراز بسیاری مسافرتها کرد ، باستماع وکتابت احادیث بسیاری موفق‌آمد، **کتابی‌درانساب** تألیف‌کرده است . درسال ششصد و نوزدهم یا بیست و نهم هجرت درگذشت .

(کف و حوادث جامعه وص ۱۰۰ ج ۲ کا)

**ابن‌النقیب**

**حسن** - بن شاور بن طرخان‌کنانی نفیسی، ملقّب‌به **ناصرالدین** ، معروف به **ابن‌النقیب**، ازمشاهیر شعرای مصر بوده **ودیوانی مرتب** وکتابی بنام **منازل‌الاحباب و منازه‌الالباب** داردکه حاوی محاورات واقعه بین‌او و ادبای عصر خودش میباشد واز اشعار او است :

**لاتآ سفن علی‌الشبـــاب وفقده     فعلی المشیب و فقده یتأسف**
**هذاك یخلفه سواه اذا انقضی     ومضی وهذا ان مضی لایخلف**

درسال ششصد و هشتاد و هفتم هجرت درگذشت . (کف وص۶۷۵ ج۱س)

**ابن‌النقیب**

**عبیدالله** - بن عبدالله بن حسین ، مکنّی بـه **ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌النقیب**، از محدّثین عامّه و مشایخ خطیب بغـدادی و در مذهب تسنّن بسیار متعصّب بوده بحدی‌کـه در روز وفات شیخ مفید معروف (که رئیس مذهب‌شیعه و وقایهٔ آیین‌امامیّه‌بوده) جشن کرد، برای تبریك و تهنیت درمجلس‌مخصوصی

نشسته ومیگفته است پس‌ازآنکه مرگ ابن‌المعلّم (شیخ مفید) را دیدم دیگر باکی از مرگ ندارم . وی درسال چهارصد و پانزدهم هجرت درصد و ده سالگی درگذشت .

(تاریخ بغداد)

**ابن‌النقیب**

**محمد** - بن سلیمان بن حسن بن حسین مقدسی حنفی ، ملقّب به **جمال‌الدین** ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌النقیب**، از اکابر علمای اواخرقرن هفتم هجرت میباشدکه فقیه مفسّر زاهد به علاّمه موصوف ودر اصل از اهل بلخ بوده ودر بیت‌المقدس نشو و نما کرد ، مدتی هم درمصر اقامت‌گزیده ودر مدرسهٔ عاشوریه نام آنجا تدریس می‌نمود واز تألیفات‌او است : **التحریر والتحبیر لاقوال ائمةالتفسیر فی‌معانی کلام‌السمیع البصیر** که تفسیریست مبسوط و مکمّل ، اعراب و لغات و قرائات و اسباب نزول و دیگر مزایای قرآن مجید را حاوی ، بپنجاه وچند یا هشتاد یا نود ونه مجلّد مشتمل و محل توجه اکابر میباشد و درسال ششصد و نود و هشتم یا شصت و هشتم یا هشتاد و هفتم هجرت درگذشت .

(کف و ۶۷۵ ج ۱ س و ۴۲۷ ج ۱ نی و ۱۶۸ فوائدالبهیه)

**ابن نما**

**جعفر**- بن محمد بن جعفر بن محمد بن‌جعفر بن هبةالله ابن‌نما ابن‌علی بن‌حمدون حلّی، ملقّب‌به **نجم‌الدین**، معروف‌به **ابن‌نما**،

---

۱- **ابن‌نما**- موافق آنچه در تنقیح‌المقال از بعضی اجازات و بعضی ازکلمات مجلسی استظهارکرده با هرسه حرکهٔ نون است . در روضات هم‌گوید با تخفیف وسه حرکهٔ نون ویا فقط بکسرآن چنانچه از اساتید مسموع شده ، از ریاض‌العلما نقل است‌که بعضی از فضلا بفتح نون و تشدید میم و الف ممدوده ضبط‌کرده‌اند ولی آنچه از مشایخ مسموع شده با فتح و ضم نون و تخفیف میم است .

بهرحال این **عنوان ابن‌نما در اصطلاح رجالی** بچندین‌کس اطلاق‌میشودکه تماماً ازعلما و فقها و محدثین امامیه هستند و ظاهراً درصورت نبودن قرینه منصرف به محمد بن جعفر بن هبةالله است‌که مذکور میشود . ۱- **احمد بن محمدبن‌جعفر** بن هبةالله ابن‌نما ابن‌علی بن حمدون حلی ۲- **جعفر بن محمد بن‌جعفر** بن‌محمد بن‌جعفر بن هبةالله ۳- **جعفر بن محمدبن‌جعفر** بن‌هبةالله*

ازاکابرعلمای امامیّهٔ قرن هشتم یا نهم هجرت ، نوهٔ جعفر بن‌محمد مذکور ذیل، مؤلف کتاب **منهج‌الشریعة فی‌فضائل وصی خاتم‌الشریعة** بوده و سال وفاتش بدست‌نیامد، لکن بعد از زمان شهید اوّل (متوفی بسال۷۸۶ه ق = **ذفو**) بوده‌است و رجوع به‌جعفر بن‌محمد مذکور ذیل هم نمایند و درجایی دیدم‌که اورا **ابن‌الابریسمی** نیزگویند .

(سطر۲۸ ص۱۴۵ ت وغیره)

**ابن‌نما**

**جعفر**- بن محمد بن‌جعفر بن هبةاللّٰه بن نمای حلّی، جدّ ابن‌نما جعفر فوق‌که او نیز لقبش **نجم‌الدین**، شهرتش **ابن‌نما** ودرکلمات اجلّه گاهی بعبارت جعفر بن نما ویا بعبارت جعفر بن محمد بن نما مذکور میباشد از اکابر علما و فقهای امامیّهٔ قرن هفتم هجرت و از مشایخ علاّمهٔ حلّی (متوفّی بسال ۷۲۶ه ق = **ذکو**) بوده واز تألیفات او است :

۱- **اخذالثار فی‌احوال المختار** که زمانی ذوب‌النضار فی‌شرح‌الثار وگاهی شرح‌الثار فی‌احوال المختار نیزگویند ۲- **مثیرالاحزان** که به **مقتل ابن‌نما** معروف و از اشعار او است :

| | |
|---|---|
| **وقفت علی دارالنبی محمد ص** | **فالفیتها قد اقفرت عرصاتها** |
| **وامست خلاء من تلاوة قاریء** | **و عطل فیها صومها و صلوتها** |
| **فاقوت من‌السادات من آل هاشم** | **ولم یجتمع بعد الحسین شتاتها** |
| **فعینی لقتل‌السبط عبری ولوعتی** | **علی فقدهم ما ینقضی ز فراتها** |

بنقل روضات‌الجنّات ، شهید ثانی احتمال داده‌که دوکتاب **اخذالثار و مثیرالاحزان** مذکورین فوق از صاحب ترجمه نبوده بلکه تألیف نوه‌اش ابن‌نمای مذکور فوق باشد

*بن‌نما ملقب به **نجم‌الدین ۴- جعفر بن نما** که همان‌جعفر بن‌محمد مذکوربوده وظاهر تنقیح‌المقال آنکه غیر او است **۵- جعفر بن هبةاللّٰه بن نما ۶- حسن بن‌احمد** نظام‌الدین بن محمد نجیب‌الدین ملقب به جلال‌الدین و مکنی به ابومحمدکه از مشایخ روایت شهید اول است **۷- علی بن علی بن نما ۸- محمد بن جعفر** بن نمای معروف به ابن‌الابریسمی و ملقب به شمس‌الدین **۹- محمد بن جعفر بن هبةاللّٰه بن نما ۱۰- محمد بن نما** و ظاهراً یکی از دو محمد بن جعفر مذکورین بوده و درصورت عدم قرینه مراد دویمی میباشد **۱۱- هبةاللّٰه‌بن‌نمای** حلی مکنی به ابوالبقاء یا ابوالتقی‌که از علمای اواسط قرن ششم هجرت بوده و درسال پانصد و شصت و پنجم هجرت از او روایت شده و نام اصلیش محمد و هبةاللّٰه لقب او است وغیراینهاکه در بعضی موارد به بعضی دیگر از احفاد و افراد خانوادهٔ آل‌نما نیز ابن‌نما گویند .

ولی در اعیان‌الشّیعه ابن عقیده را خبط بزرگ شمرده وآن دوکتاب را بطورقطع تألیف همین صاحب ترجمه دانسته وگویدکه اصلاً معلوم نیست‌که صاحب ترجمه نوه‌ای بدان اسم داشته‌باشد وبعد از این جمله مؤیداتی برای این‌موضوع مذکور داشته‌که ذکرآنها موجب اطناب است .

**سال وفات** صاحب ترجمه بدست نیامد ، لکن با محقّق (متوفّی‌بسال۶۷۶ه‍ ق) و نظائر وی معاصر بود واز بعضی نقل شده‌که وفات او درحدود ششصد و هشتادم هجرت وقوع یافته است .
(ذریعه وص ۱۴۵ت و۱۳۷ ج۱۷عن و۹۴ هب)

**ابن نما**

**محمد** ـ بن جعفر بن‌هبةالله بن‌نما ، یا محمد بن جعفر بن‌محمد بن نمای حلّی ، مکنّی بـه **ابوجعفر** یا **ابوابراهیم،** ملقّب بـه **نجیب‌الدین** ، معروف به **ابن‌نما،** از افاضل علمای امامیّهٔ قرن‌هفتم هجرت میباشدکه فقیه محقّق جلیل‌القدر و علاّمهٔ زمان خود بوده و مصنّفاتی بدو منسوب‌است . پدر ابن‌نمای صاحب مثیرالاحزان مذکور فوق ، از اساتید ومشایخ اجازهٔ محقّق حلّی وشیخ یوسف پدر علاّمهٔ حلّی و نظائر ایشان بود ، او نیز از ابن‌ادریس حلّی سابق‌الذکر و بعضی از اکابر دیگر اجازه داشت ولفظ **ابن‌نما** درصورت اطلاق و نبودن‌قرینه‌بدو منصرف میباشد. وفاتش بعد از مراجعت از زیارت روز غدیر نجف بسال ششصد و چهل و پنجم هجرت درحدود هشتاد سالگی در حلب واقع شد ، جنازه‌اش بکربلای معلّی نقل گردید و ابن‌العلقمی و دیگران مراثی بسیاری درحق وی گفته‌اند .
(ص ۲۵۴ هب و ۱۴۵ و ۶۰۳ ت وغیره)

**ابن‌نمیر**

در اصطلاح رجالی ، عبدالله بن نمیر و پسرش محمد هردو از علما و محدّثین عامّه میباشند .

**ابن‌النواحة**

**عبادبن‌حرث** ـ ازبنی‌حنیفه میباشدکه مردمرا بطرف‌مسیلمهٔ‌کذّاب دعوت می‌کرد وبرای دعوت بحضور حضرت رسالت ص نیزرفت وآن‌حضرت بدو فرمودند : **لولا ان‌الرسل لاتهاج‌لقتلتك .** (کذافی صع)

**ابن نوبخت** **علی بن احمد بن نوبخت** - مکنّی به **ابوالحسن**، ازشعرای اوائل قرن پنجم هجرت میباشد . اگرچه بطوراجمال بعنوان **نوبختی علی** نگارش یافته بازهم گوئیم که وی مردی بوده درویش نهاد ، اصلاً رغبتی بدنیا نداشته وبا فقر و پریشانی میگذرانیده است و **دیوان کوچکی** هم دارد واز او است :

| | |
|---|---|
| **سعی الیك بی الواشی فلم ترنی** | **اهلا لتكـذيب ماالقی من الخبر** |
| **ولو سعی بك عندی فی الذكری** | **طيف الخيال لبعث النوم بالسهر** - كذا |

صاحب ترجمه بسال چهارصد و شانزدهم هجرت درمصر درگذشت .

(ص ۶۷۵ ج ۱ س)

**ابن نـوح** **ابن نهیك** دراصطلاح رجالی ، **اولی** احمد بن محمد بن نوح واحمد بن علی بن عباس بن نوح و **دویمی** عبدالله بن محمد نهیکی و عبدالله بن احمد بن نهیك است .

**ابن واضح** **احمد بن ابی یعقوب** - بعنوان **یعقوبی احمد** نگارش دادهایم .

**ابن وافد** یا **ابن واقد** عبدالرحمن در باب اوّل (القاب) بعنوان **لخمی عبدالرحمن** نگارش دادهایم .

**ابن الوتار** **احمد** - بن محمد بن احمد بن عمر سلمی، مکنّی به **ابونصر** ، معروف به **ابن الوتار**، از محدّثین قرن پنجم امامیّه میباشد که از ابوالفضل شیبانی و دیگر اکابر وقت استماع حدیث کرد ، از خطیب بغدادی هم استماع نموده وگوید مذهب شیعه داشته و روایات او محل اعتمد نبوده وغیراز خودم کسی را هم سراغ ندارم که از وی استماع حدیث کرده باشد . وی در سنه چهارصد و بیست و نهم هجرت درگذشت . (ص ۱۸۸ ج۲ نی)

**ابن الوحشی** **عبدالله بن یحیی** - اقلیشی ، مکنّی به **ابومحمد** ، معروف به **ابن الوحشی** ، از علما و محدّثین اوائل قرن ششم هجرت میباشد که در اواخر عمر خود قاضی طلیطله بوده و از تألیفات او است :

**۱- شرح شهاب الاخبار قاضی قضاعی ۲- ملخص مشکل القرآن ابن فورك**

ودرسال پانصد ودویم هجرت درگذشت . (ص ۶۷۶ ج۱س)

**ابن الوحشیة** **احمدبن‌علی** - بن قیس بن مختار بن عبدالکریم کلدانی نبطی ، از اهل عراق ، مکنّی بـه **ابوبکر**، معروف به **ابن الوحشیة**، از دانشمندان سحر وشعبده وعزائم و فلاحت وکیمیا و سمومات و طلسمات بوده وتألیفاتی درفنون مذکور داردکه اکثرآنها ترجمه از لغت نبطی بعربی است :

۱- **اسرارالطبیعیات فی‌خواص النبات** ۲- **اسرارالکواکب** ۳- **الاصول الصغیر** در کیمیا ۴- **الاصول‌الکبیر** درکیمیا ۵- **السحرالصغیر** ۶- **السحرالکبیر** ۷- **شوق المستهام فی‌معرفة رموزالاقلام** که باترجمهٔ انگلیسی درلندن‌چاپ‌شده‌است ۸- **طردالشیاطین** ۹- **الفلاحة الصغیر** ۱۰- **الفلاحةالکبیر** ۱۱- **مذاهب الکلدانیین فی‌الاصنام** ۱۲- **الهیاکل والتماثیل** وغیرهاکـه تا سی کتاب بدو منسوب دارند . سال وفاتش بـدست نیـامد ، لکن در سال دویست و چهل و یکم هجرت ویا در قرن چهارم نیز زنده بوده و بهرحال پیش‌از زمان ابن‌الندیم محمد بن اسحق بـوده است . اما **لفظ وحشیة** ، نام مادر صاحب ترجمه ویـا لقب جدّش بوده است .

(ص ۴۳۳ و۵۰۲ ف و ۲۸۱ مط و ۱۸۴ تذکرةالنوادر)

**ابن الودعان** **محمد** - بن‌علی بن‌عبیدالله بن ودعان، مکنّی‌به **ابونصر**، معروف به **ابن‌الودعان** ، قاضی وحاکم موصل‌بود ،کتاب**الاربعین‌الودعانیة** که حوی چهل خطبه میباشد تألیف‌او است . سال وفاتش درکشف‌الظّنون برقم‌هندسی ۴۹۴ (چهارصد و نود وچهارم) و درقاموس‌الاعلام نیز برقم هندسی ۹۵۴ (نهصد وپنجاه و چهارم) نوشته شده و این‌گونه اختلافات ناشی ازمسامحهٔ‌کاتب وچاپخانه بسیاراست .

(کف وص ۶۷۶ ج ۱ س)

**ابن الوراق** **محمد بن‌عبدالله‌بن‌عباس** - بعنوان**وراق** درباب‌القاب مذکوراست .

**ابن الوراق** **محمد بن‌هبةالله** - ضمن **ابن‌الوراق** فوق نگارش یافته‌است .

**ابن الوردی** **عمر** - بن مظفر وردی بن عمر بن محمد بن ابی‌الفوارس بکری حلبی‌معرّی، مکنّی‌به **ابوحفص**، ملقّب‌به**سراج‌الدین** یا**زین‌الدین**

معروف به **ابن‌الوردی** و **ابن‌ابی‌الفوارس**، از اکابر ادبا و شعرا وفقهای شافعیّهٔ قرن‌هشتم هجرت میباشدکه مدتی قضاوت نموده و درنحو و فنون ادبیّه و لغت متبحّر ، در فنون شعری متمهّر، قریحهٔ شعریّه‌اش صاف ودرغایت عذوبت وملاحت وفصاحت بوده‌است . دربدایت حال بسیار پریشان و تنگ معیشت بود ، بشام رفته ودرمجلس قاضی‌نجم‌الدین با لباسی کهنه در اسوء حال حاضر ولی محل توجه نشد سهل است‌که مورد استخفاف و استهزای حاضرین گردید و اورا در یك‌گوشهٔ مجلس نشاندند تاآنکه معاملهٔ ملکی پیش قاضی‌آمد، حاضرین از راه استهزا ، تنظیم سند آن معامله را بدو محول داشتند او نیز قبول‌کرده و نظمی یا نثری بودن سند را استفسار نمود باز بطور استهزا بنظمی نوشتن آن تکلیفش نمودند پس قلم وکاغذ برداشته وتمامی مواد آن معامله را درضمن هیجده بیت سلس نوشت‌که مطلع آن این است :

**باسم الله الخلق هـذا ما اشتری ... محمد بـن یونس بـن شنقرا**
**من مالك بن احمد بـن‌الازرق ... کلاهمـا قـد عرفـا من خلق**

حاضرین همینکه آن ورقه را دیدند از ملاحت و مزایای اشعار در شگفت ماندند ، دست اورا بوسیده و بفضیلت وی اقرارآورده واز تقصیر خودشان اعتذار نمودند . نیز از اشعار ابن‌الوردی است :

**سبحـان من سخر لی حاسدی ... یحدث لـی فی‌غیبتی ذکرا**
**لا اکـره الغیبـة من حاسد ... یفیدنـی الشهـرة والاجرا**

---

**لاتقصد القـاضی اذا ادبرت ... دنیاك واقصد من جواد کریم**
**کیف یرجی‌الرزق من عند من ... یفتی بان‌الفلس مـال عظیم**

از تألیفات ابن‌الوردی است :

۱- **احوال‌القیامة** ۲- **البهجة الوردیة** یا **بهجة الحاوی** که‌کتاب حاوی صغیر داه شیخ نجم‌الدین عبدالغفار بن عبدالکریم قزوینی شافعی راکه درفقه شافعی میباشد درضمن پنج هز… بیت نظم‌کرده است این‌کتاب وجیز اللفظ و بسیط المعنی و محرر المقاصد و محل توجه شافعیه بود. مطلع‌آن این است :

**قال‌الفقیر عمربن‌الوردی ... الحمد لله اتـم الحمد**

**۳- تتمة المختصر فی اخبار البشر** که کتاب المختصر فی اخبار البشر نام ابوالفدا را ملخص کرده و هم ذیلی بر آن نوشته و در استانبول و قاهره چاپ شده است **۴- التحفة الوردية** که منظومه‌ایست صد و پنجاه بیتی در نحو **۵- تذکرة الغریب** که نیز منظومه‌ایست در نحو و خودش این هردو را شرح کرده است **۶- خریدة العجائب و فریدة الغرائب** که حاوی بعضی از موهومات و امور ممتنع الوقوع و محال بوده و در مصر و قاهره وغیره چاپ شده است **۷- شرح الفیهٔ ابن مالک** **۸- شرح الفیهٔ ابن معط** که نامش **ضوء الدرر** است **۹- اللباب فی علم الاعراب** که قصیده میباشد و خودش آنرا شرح کرده است **۱۰- منطق الطیر بارادة الخیر** در تصوف **۱۱- نصیحة الاخوان** که منظومه‌ایست هفتاد وهفت بیتی و به **لامیهٔ ابن الوردی** معروف و مطلع آن این است :

**اعتزل ذکر الاغانی والغزل — و قل الفصل و جانب من هزل**

وفات ابن الوردی در ذیحجهٔ سال هفتصد و چهل و نهم هجرت که سال طاعون عمومی بوده در مولد خود معرة النعمان در پنجاه و نه سالگی واقع گردید .

ناگفته نماند : گویندکه از اواخر سال هفتصد و چهل و هشتم هجرت طاعون عمومی درمصر و شام و اغلب بلاد بظهور آمد ، در ماه شعبان و رمضان چهل و نهم در قاهرهٔ مصر ازکثرت طغیان آن مرض روزی ده هزار یا پانزده هزار نفر می‌مردند ، کار از غسل وکفن گذشته بود، سی یا چهل کس را بی‌غسل وکفن درگودی خاک‌ریزمیکردند وبا آن همه ابتلای عمومی فقط شهر معره موطن ابن الوردی مبتلا بطاعون نشد و اورا دراین باب مقالاتی هست که ازآن‌جمله است :

**اری المعرة عینا زانها حور — لکن حاجبها بالجور مقرون**

**ماذاالذی یصنع الطاعون فی بلد — فی کل حین لـه بالجور طاعون**

از اتفقات عجیبه اینکه پس‌ازآنکه آن بلای عمومی در ماه ذیقعدهٔ همین سال چهل و نهم مرتفع گردید خود ابن الوردی در همان شهر بلا ندیده بطاعون درگذشت . **ذَالِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ** .

(کف و ۳۱۰ ج۲مه و۴۲۹ ج۱نی و ۱۹۵ ج۱کمن و۶۷۶ ج۱س و۲۵۰ت)

**ابن ورقاء**

**جعفر بن محمد بن ورقاء** - شیبانی ، از مشاهیر ادبا و شعرا میباشد ، با سیف الدوله صدقهٔ سابق الذکر مکاتباتی و مراسلاتی داشته که ازآن‌جمله است :

**هزرتك لاانی علمتك ناسیا لحقی ولا انی اردت التقاضیا**
**و لكن رأیت السیف من بعد سله الی الهز محتاجا وان كان ماضیا**

در سیصد و پنجاه و دویم هجرت در مولد خود سامره درگذشت .

(ص ۶۷۶ ج ۱ س)

**ابن ورقاء** **دعبل** - در باب القاب بعنوان **خزاعی دعبل** نگارش یافته است .

**ابن الوزان** **ابراهیم بن عثمان** - فقیه نحوی لغوی قیروانی ، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن الوزان** ، از ائمهٔ عروض و نحو و لغت میباشد که از ثعلب و مبرّد بلکه تمامی نحویّین زمان خود اعلم و مصنّفات بسیاری بدو منسوب است . کتاب سیبویه و فراء و اصلاح المنطق ابن السکیت و کتاب عین خلیل بن احمد و غریب المصنّف و بعضی دیگر از کتب لغت را حفظ کرده و در علوم عربیّه استنباطاتی داشته که دسترس دیگران نبوده است . با اتقان مذهب کوفیّین بمذهب بصریّین میگراییده و ریاست علمیّهٔ زمان خود بدو منتهی بود . در روز عاشورای سال سیصد و چهل و ششم هجرت درگذشت . (ص ۴۵ ت و ۱۹۲ ج ۲ مه)

**ابن وصیف** **علی بن عبدالله** - بعنوان **ناشی اصغر** در باب القاب مذکور است .

**ابن وقشی** **هشام بن احمد** - بن خالد بن سعید کنانی ، مکنّی به **ابوالولید**، معروف به **ابن وقشی** ، از دانشمندان فقه و حدیث و منطق و ادبیّات و شعر و لغت و هندسه میباشد و در تمامی علوم متداوله متفنّن و بالخصوص در انساب و اخبار و سیر وحید عصر خود بود، کتاب **نکت الکامل للمبرد** تألیف او است و بسال چهارصد و هشتاد و نهم هجری قمری درگذشت. (ص ۲۸۶ ج ۱۹ جم)

**ابن وکیع** **حسن بن علی** - بن احمد بن محمد وکیع بن خلف بن حیان بن صدقة بن زیاد ، بغدادی الاصل ، تنیسی الولادة والمدفن ، **ابومحمد** الکنیة ، **ابن وکیع** الشّهرة ، از مشاهیر شعرا میباشد که عالم فاضل جامع بارع بود ، **یك دیوان مرتب** و **کتاب منصف** نامی که حاوی سرقات متنبّی

بوده و از اشعار او است :

سلاعن حبك القلب المشوق　　فما يصبو اليك ولا يتوق
جفائك كان عنك لنا عزاء　　وقد يسلى عن‌الولد العقوق

درسال سیصد و نود و سیم هجرت درمولد خود شهر تنیس نامی قرب دمیاط از بلاد مصر درگذشت . **تنیس** بروزن صدیق دراصل نام پسر حام بن نوح و بانی آن شهر است. اما لفظ **وکیع** لقب مشهوری محمد بن‌خلف جدّعالی‌حسن میباشدکه‌کنیه‌اش **ابوبکر** وفقیهی بوده فصیح‌نحوی مورّخ‌شاعر و اهل‌قرآن ، از وقایع وسیر باخبر واز تألیفات او است :

۱ـ **کتاب‌الرمی والنضال** ۲ـ **المکاییل والموازین** وغیرها و در سال سیصد و ششم هجرت درگذشت.　　(کف وص۱۴۹ج۱کا وسطر۹ص۲۱۷ت وغیره)

**ابن‌وکیل**　　**احمدبن‌موسی**ـ بعنوان **شهاب‌الدین** درباب‌القاب مذکورشده‌است .

**ابن‌ولاد**　　**احمد بن محمد بن ولاد** ـ یااحمد بن ولاّد(بروزن‌عطّار)تمیمی مصری فقیه نحوی حنفی ، مکنّی به **ابوالعباس** ، معروف به **ابن‌ولاد** از تلامذهٔ زجاج نحوی بوده واز تألیفات او است :

۱ـ **الانتصار لسیبویه علی‌المبرد** ۲ـ **المقصور والممدود** که در مصر چاپ و کثیرالفائده میباشد ، ابن‌خالویه شرحش نموده و چند نسخهٔ خطّی‌آن درپاریس وبرلین موجود است و درسال سیصد و دویم یا سی و دویم هجرت درگذشت .

(کف وص ۲۷۷ ج ۱ س و ۲۰۱ ج ۴ جم و ۱۸۲ ج ۲ ع)

**ابن‌ولاد**　　**محمد بن ولاد** ـ تمیمی نحوی، مکنّی به **ابوالحسین** پدر احمد فوق‌که درعراق‌از ثعلب ومبرّد ودرمصرهم‌ازابوعلی‌دینوری داماد ثعلب درس خوانده و او هم **کتابی در مقصور و ممدود** تألیف کرده واز اشعار او است :

اذا ماطلبت اخا مخلصا　　فهیهات منك‌اللذی‌تطلب
فکن بانفرادك ذا غبطة　　فما فی‌زمانك من‌یصحب

صاحب ترجمه بسال دویست و نود و هشتم هجرت درگذشت .

(ص ۱۰۵ ج ۱۹ جم)

**ابن‌الولید** در اصطلاح رجالی ، احمد بن محمد بن حسن بن احمد بن ولید و پدرش محمد وهم علی بن ولید خزاز بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف‌است .

**ابن‌ولید** **مسلم بن ولید** - درباب‌اوّل (القاب) بعنوان **صریع‌الغوانی** مذکور شده است .

**ابن‌وهب** دراصطلاح رجالی **معاویة بن وهب** است .

**ابن‌وهب** **عبدالله بن محمد بن‌وهب** - محدّث حافظ دینوری ، مکنّی به **ابومحمد**، معروف به **ابن‌وهب** ، از محدّثین اوائل قرن چهارم هجرت میباشد و **یك‌تفسیرقرآن** تألیف او است‌که یك‌نسخه ازآن برقم ۲۲۱ و ۲۲۲ در خزانهٔ ایاصوفیا ویك‌نسخهٔ دیگرش‌نیزکه بخط بسیارقدیم‌میباشد درخزانهٔ‌آصفیه موجود ودر سیصد وهشتم هجرت درگذشت . (ص۱۵ تذکرةالنوادر)

**ابن‌وهب** **عبدالله بن‌وهب** - مالکی مصری قرشی ، مکنّی به **ابومحمد** ، معروف به **ابن‌وهب**، از فقها ومحدّثین مالکیّه وازاصحاب امام مالك میباشدکه بسیار زاهد و متّقی بوده و قضاوت مصر راکه از طرف خلیفهٔ وقت بدو تکلیف کردند قبول ننمود و از تألیفات او است :

۱- **تفسیر قرآن مجید**که به **تفسیر ابن وهب** معروف است ۲- **الجامع** ۳- **الموطأ الصغیر** ۴- **الموطأ الکبیر**. صاحب ترجمه بسال یکصد و نود و هفتم هجرت در بیست و نه سالگی درمولد خود مصر درگذشت . (کف وص۶۷۷ج۱س)

**ابن‌وهیب** **عبدالرحمن بن وهیب** - درباب‌اوّل (القاب) بعنوان قوصی‌مذکور شده است .

**ابن‌الهائم** **احمد بن محمد** - بن عماد بن علی مصری مقدسی ، معروف به **ابن‌الهائم**، مکنّی‌به **ابوالعباس** ، ملقّب‌به **شهاب‌الدین** ، ازعلمای عامّهٔ اوائل قرن نهم هجرت میباشدکه درفقه وعلوم ادبیّه دستی توانا داشت، درحسب

و فرائض وحید عصر خود و مرجع استفادهٔ مردم بوده واز تألیفات او است :

۱- **الجمل الوجیزة** ۲- **فتح المبدع فی شرح المقنع** درجبرومقابله ۳- **اللمع فی الحساب** که درقاهره چاپ و درمصر نیز بنام **متن اللامع** بطبع رسیده است وغیرها . وی درهشتصد و پانزدهم هجرت درگذشت . (ص ۲۶۹ مط)

**ابن‌هارون**

**احمد بن محمد** - بن عبدالله بن هارون ، نحوی لغوی عسکری، معروف به **ابن‌هارون** ، مکنّی به **ابوالحسین** که ببلدهٔ عسکرمکرم از نواحی خوزستان منسوب میباشد درخط وکتابت نیزمهارت داشته وازتألیفات‌او است :

۱- **شرح التلقین** که کتاب تلقین نام ابن‌جنّی راکه در نحو میباشد درسال سیصد و شصت و هشتم یا نهم هجرت درحال حیات خود مؤلف شرح کرده است وغیره و سال وفاتش بدست نیامد . (کف وسطر۱۹ ص۶۴ت)

**ابن‌هارون**

**سهل بن‌هارون** - بصری فارسیّ‌الاصل، حکیم شاعرفصیح، خادم مأمون عباسی (۱۹۸-۲۱۸هـ ق = **قصح- ریح**) وکتابدار اوکه بسیار بخیل و خسیس بود ، رساله‌ها دراین موضوع نوشته و یکی را هم به حسن بن سهل فرستاد ، محسنّات بخل را درآن مندرج ساخته و اورا ترغیب به خساست نموده و ضمناً خواستار صله‌گردید . حسن نیز چیزی نداده و درپشت نامه‌اش بنگاشت‌که از نصایح تو مستحضرشدم وقبول وتصدیق‌کردم . باری جاحظ براعت وفصاحت اورا بسیار ستوده و باقران خود ترجیحش داده است و از تألیفات او نقل مینماید :

۱- **تدبیر الملک والسیاسة** ۲- **ثعلة و عفرا** که باصول‌کلیله و دمنه‌است ۳- **النمر والثعلب** ۴- **الوامع والعذرا** وغیره و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۱۷۴ف)

**ابن‌هارون**

**عبدالله بن‌محمد بن‌هارون** - توزی ، از اکابر اهل لغت میباشدکه باصمعی تتلمذ کرده وکتاب سیبویه را نیز از حبر می‌خوانده است و بعضی از اهل فن ، به ریاشی و مازنی و نظائر ایشان ترجیح می‌دهند و **کتاب الاضداد** و**کتاب الامثال** و**کتاب الخیل** تألیف‌اواست ودرسال دویست وسیّم‌هجرت‌درگذشت .

**توزی** بفتح اول و فتح و تشدید ثانی منسوب به شهر توز نامی‌است از بلاد فارس نزدیکی کازرون که شدیدالحرارة بوده و توج نیز گویند (بهمان حرکه) .

(مراصد وص ۴۴۶ ت)

**ابن‌هارون** **علی بن هارون** - مکنّی به **ابوالحسن**، ازمشاهیر شعرا میباشدکه اشعارش لطیف بوده و نوادری مابین او و خلفا و وزرا و ادبای وقت واقع گردیده و از او است :

**بینی وبینك فی‌الهوی اسباب والی المحبة ترجع الانساب**
**بینی و بین‌الدهر فیك عتاب سیطول ان لم یمحه الاعتاب**

صاحب ترجمه بسال سیصد و پنجاه و دویم هجرت درگذشت .

(ص ۶۷۷ ج ۱ س)

**ابن‌هاشم** دراصطلاح رجالی، ظاهراً ابراهیم بن هاشم پدر علی‌بن‌ابراهیم صاحب تفسیر معروف است .

**ابن‌هانی** **حسن بن هانی** - بعنوان **ابونواس حسن** نگارش دادیم .

**ابن‌هانی** **محمدبن‌علی**- ذیلاً بعنوان ابن‌هانی‌محمدبن‌هانی **لخمی**مذکوراست .

**ابن‌هانی** **محمد بن هانی** - ادیب‌فاضل‌نحوی‌شاعر، ازدیّ القبیلة، **ابوالقاسم** الکنیة ، اندلسی اشبیلیّ الـولادة والنشأة ، **ابن‌هانی** الشّهرة ، اشعر شعرای اندلس میباشدکه در ادبیّات و فنون شعری بشعرای اندلس تقدّم داشته است . غالباً فخامت الفاظ را بررقّت معانی ترجیح میداد ، دراشعار خودکه درنهایت سلاست و بلاغت بوده‌اند تشبیهات و استعارات بسیاری بکار می‌برد و اشعار مدحیه‌اش خالی از افراط ومبالغه‌نبود . بالجمله درمیان متقدّمین ومتأخّرین شعرای مغرب‌زمین، فصیح‌تر از او سراغی نداده‌اند ونسبت بایشان مانند معاصرش متنبّی معروف‌بوده نسبت بشعرای مشرق زمین ، اینك او هم درکلمات اجلّه به **متنبی غرب** یا **مغرب** معروف بوده و درحق او گفته‌اند :

ان تكن فارسا فكن كعلي　　　او تكن شاعرا فكن كابن هانی

گویندکه ابن‌هانی بتحصیل حکمت و فلسفه پرداخته و بمذاق فلاسفه گرایید ، درتایید مسلك ابوالعلاء معرّی افراط داشت بحدی‌که قابل تـأویل نبوده و بهمین جهت متّهم و بلکه مورد تکفیر شد وبتصویب صاحب اشبیلیه بعزم سیاحت درسنّ بیست وهفت سالگی از وطن خود خارج و بافریقا رفته و مدتی درآنجا اقامت گزید، از طرف معزّ لدین‌الله فاطمی بمصر دعوت شد و او هم اجابت‌کرد ، بسال سیصد وشصت و دویم یا سیّم هجرت درا ثنای راه درشهر برقه در سی و شش یا هفت سالگی مقتول شد و قاتل و مسبّب قتل مکشوف نگردید . بعضی گفته‌اند او شیعهٔ خالص بلکه درعداد شعرای اهل‌بیت معدود وگاهی به غلوّ منسوب و قتل او نیز بهمین جهت تشیّع او بوده است .

سیدحسن صدر نیز درکتاب تأسیس‌الشیعةالکرام لفنون‌الاسلام‌گویدکه ابن‌هانی از نوادر دهر وآیات الهیّه و ازغلو و نقائص دیگر مبرّی وقتل او هم فقط برای تشیّع بوده است . باری **دیوان‌ابن‌هانی** بزرگ ، دربیروت و قاهره چاپ ، بترتیب حروف هجا مرتب، چندین نسخهٔ خطّی آن‌نیز دراکثر کتابخانه‌های‌اروپا موجود واز اشعار اواست :

فتكات طرفك ام سيوف ابيـك　　　وكئوس خمرك ام مراشف فيك
عيناك ام مغنـاك موعدنـا علـى　　　وادى الكرى القاك ام واديك

---

ولم اجـد الانسان الا ابن‌سعيـه　　　فمن‌كان اسعى كان بالمجد اجدرا
و بالهمة العليا يرقى الى العلى　　　فمن كان اعلى همـة كان اظهـرا

(کف و ملل وص ۲۵۳ ج ۲ ع و ۹۲ ج ۱۹ جم و ۶۱۸ ج ۱ س وغیره)

**ابن‌هانی**

**محمد بن هانی** - یا محمد بن‌علی بن‌هانی لخمی اشبیلی سبتی، مـکنّی بـه **ابوعبدالله** ، معروف بـه **ابن‌هانی** از مشاهیر ادبـا و شعرای عرب میباشدکـه در علوم عربیّه دانا ، بسیار قانع و بحفظ آبرو و آداب مروّت مقید ، در اصل از اشبیلیهٔ اندلس‌بوده و درشهر سبتهٔ اندلس نشو و نماکرده‌است . خط و نثرش بسیار خوب و شعرش متوسط بوده وازتألیفات او است :

**۱- شرح تسهیل ابن‌مالك ۲- الغرة الطالعة فی‌شعراء المأة السابعة ۳- لحن‌العامة**

واز اشعار او است :

**لاتلمنی عـاذلی حیـن تـری وجه من‌اهوی فلومی مستحیل**
**لو رای وجه حبیبی عـاذلی لتفارقنـا علـی وجـه جمیـل**

در ذیقعدهٔ هفتصد و سی و سیّم هجرت بسبب تصادف سنگ منجنیق درگذشت.

(کف وص۶۷۸ ج ۱ س و۹۱۹ ج ۴ کمن)

**ابن‌الهبارية** **محمد بن محمد** - بن صالح بن حمزة بن عیسی بغدادی هاشمی عباسی ، کـه بـه **نظام‌الدین** ملقّب بـه **ابویعلی** مکنّی ، بجهت انتساب بجدّ مادریش هبار به **ابن‌الهبارية** معروف ، نسبش با یازده واسطه بعبدالله بن عباس بن عبدالمطلب موصول و بهمین جهت به **شریف ابویعلی** موصوف است از مشاهیر شعرا میباشدکه اشعارش درغایت فصاحت و بلاغت و مقبول عامّـه بوده واز او است :

**یقول ابوسعیـد اذ رآنـی عفیفا منذ عـام ما شربت**
**علی ید ای شیخ‌تبت قل‌لی فقلت علی یدالافلاس تبت**

لکن بسیار بدگو و عیب‌جو وکسی از شرّ زبانش ایمنی نداشت ، پیوسته ملازم خدمت نظام‌الملك حسن بن علی بن اسحق وزیر سلطان الب‌ارسلان سلجوقی و مشمول الطاف و مراحم فوق‌العادهٔ وی بود تا آنکـه مابین نظام‌الملك و تاج‌الملك ابوالغنـائم باقتضای رقابت، منافرتی حاصل‌شد و تاج‌الملك از ابن‌الهبارية خواستار هجو نظام‌الملك‌گردیده وبا وعدهٔ صله و انعام‌تمام مستظهرش‌گردانید لکن‌ابن‌الهبارية محض‌پاس مراحم‌بیکران نظام‌الملك امتناع جست و عاقبت در نتیجهٔ اصرار بسیار این اشعار را گفت :

**لاغرو ان ملك ابن اســـــحاق و ساعـده القدر**
**وصفت له الدنیا وخصــــــص ابوالغنائم الکـدر**
**فـالـدهر کالدولاب لیـــــس یـدور الا بـالبقر**

این اشعار مسموع نظام‌الملك‌که ازاهل طوس بوده گردید وگفت این شعر اشاره بمثلی است سائر و دائرکه‌گویند : **اهل‌طوس بقر** وبا وجود این، آن وزیر شهامت تخمیر در نتیجه حسن خلق و بردباری‌کـه داشته بمراتب افضال و انعـام خویش بیفزود . اشعـار بسیاری نیز در مرثیهٔ حضرت حسین بن علی ع بابن‌الهباریه منسوب میباشد ودر تذکرهٔ

سبط ابن‌الجوزی گوید ابن‌الهباریه بارض کربلا عبور کرده و نشسته وگریه نموده و بالبدیهه گفته است :

| | |
|---|---|
| احسین والمبعوث جدك بالهدی | قسما یکون الحق عنه مسائلی |
| لوکنت شاهد کربلا لبذلت فی | تنفیس کربك جهد بذل الباذل |
| هینی حرمت النصر من اعدائکم | فاقل من حزن و دمع سائل |

همان شب حضرت رسالت ص را در خواب دیدکه باو فرمود خدا جزای خیرت بدهد مژده‌ات بادکه خدا ترا در دفتر شهدای کربلا ثبت نمود .

از تألیفات وآثار قلمی ابن‌الهباریه است :

۱ـ **دیوان شعر** که چهار مجلد است ۲ـ **الصادح والباغم** که منظومه‌ایست دوهزار بیتی باسلوب کلیله و دمنه ، بقصائد و ارجوزه‌های بسیاری مشتمل ودرظرف ده سال در نهایت‌جودت برای امیرسیف‌الدولة صدقة بن دبیس صاحب‌حله سابق‌الذکر نظمش‌کرده وازغرائب مؤلفات‌او میباشد ودرمصر وپاریس وبیروت چاپ شده ومطلع‌آن این است :

| | |
|---|---|
| الحمد لله اللذی حبانی | بالاصغرین القلب والجنان |

همین‌کتاب را بدین ابیات ذیل خاتمه داده و بتوسط پسرش بامیر مذکور فرستاد ومورد پسند شد و بصله و انعام تمام مفتخرگردید :

| | | | |
|---|---|---|---|
| هذا کتاب حسن | تحار فیه الفطن | انفقت فیه مدة | عشر سنین عدة |
| منذ سمعت باسمکا | و ضعته برسمکا | بیوتها الفان | جمیعها معان |
| لوظل کل شاعر | و ناظم و ناثر | کعمر نوح‌التالد | فی‌نظم‌بیت واحد |
| من مثله لما قدر | ماکل من قال شعر | انفذته مع ولدی | بل‌مهجتی وکبدی |
| و انت عند ظنی | اهل لکل من | وقد طوی الیکا | توکلا علیکا |
| مشقة شدیدة | و شقة بعیدة | ولو ترکت جئت | سعیا ولا ونیت |
| ان‌الفخار والعلا | ارثك من دون‌الملا | فاجز لن صلته | و احسنن جائزته |

۳ـ **نتائج‌الفطنة فی‌نظم کلیله و دمنه** . وفات ابن‌الهباریة بسال‌پانصد وچهارم یا نهم‌هجرت درکرمان واقع گردید .

(کف وص ۶۷۸ ج ۱ س و ۱۱۸ ج ۲ کا و ۴۳۳ ج ۱ نی وغیره)

**ابن‌هبة‌الله** **عبدالحمید** - بعنوان ابن ابی‌الحدید مذکور شده است .

**ابن‌هبة‌الله** **عبدالمؤمن** - بعنوان شرف‌الدین‌شقروه در القاب ذکر شده است .

**ابن‌هبیرة** **یحیی بن‌هبیره** - یا یحیی بن‌محمد بن هبیره ، حنبلی‌ّالمذهب، عون‌الدین اللّقب، **ابوالمظفر** الکنیة ، **ابن‌هبیرة** الشّهرة، ادیب شاعر منشی از علمای حنبلیّه واز اساتید و مشایخ ابوالفرج ابن‌الجوزی میباشدکه در اکثر علوم متداوله دستی توانا داشت ، مدتی هم وزیر مقتفی سی ویکمین خلیفهٔ‌عباسی (۵۳۰-۵۵۵ه‍ ق = **ثل-ثنه**) و مستنجد سی و دویمین ایشان بود ودرسال پانصد وپنجاه و پنجم هجرت (که سال اول جلوس مستنجد بوده) ویا شصتم هجرت درگذشته و از تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- **ارجوزة فی‌الخط** ۲- **ارجوزة فی‌المقصور والممدود** ۳- **الاشراف‌علی‌مذاهب الاشراف** در مذاهب اربعه ویك نسخه ازآن در خزانهٔ بانکی‌فور و دونسخه نیز در خزانهٔ مصریه موجود است ۴- **الافصاح عن شرح معانی‌الصحاح** یعنی احادیث صحیحه وآن شرح احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم است ۵- **ملخص اصلاح المنطق ابن‌السکیت** وغیرها .

(کف وص ۳۱۳ ج ۲ کا و۶۱۸ ج ۱ س وغیره)

**ابن‌هرمه** **ابراهیم بن‌علی** - بن‌سلمة بن‌عامر بن‌هرمه، قرشی‌فهری‌ّالنسب، شیعی‌ّالمذهب‌مدنی‌ّالبلدة، **ابواسحق** الکنیة، **ابن‌هرمة** الشّهرة، از اکابر شعرای اواسط قرن دویم هجرت میباشدکه زمان‌بنی‌امیّه و بنی‌عباس‌را دیده، اشعارش بسیار فصیح و دربلاد دیگر منتشر و بعضی ازاهل فنّ اورا به‌بشار و ابونواس و نظائر ایشان ترجیح داده‌اند واز او است :

**و مهما الام علی حبهم** **فانی احب بنی فاطمه**
**بنی بنت من‌جاء بالمحکما———ت والدین والسنن القائمة**
**و لست ابالی بحبی لهم** **سواهم من‌النعم السائمة**

علاوه برقریحهٔ شعری بسیار سخی وکریم‌الطبّع بود، سگهای او ازکثرت واردین‌مأنوس شده و اصلاً صدا نمی‌زدند اینك در وصف آنها گوید :

ویدل ضیفی فی‌الظلام علی‌القری
حتی اذا واجهنه و عرفنه

اشراق ناری او نبیح کلابی
فدینه ببصایص الاذناب

سال وفاتش بدست نیامد . (عن وص۴۳۵ج۱نی و۱۲۷ج۶تاریخ‌بغداد)

**ابن‌هزارمرد**

**عبدالله بن‌محمد** - بن‌عبدالله بن‌عمر بن‌احمد بن مجمع بن‌مجیب صریفینی، مکنّی به **ابومحمد**، معروف به **ابن‌هزارمرد**، ازمحدّثین قرن‌پنجم عامّه میباشدکه از ابوحفص‌کتانی و دیگر مشایخ وقت‌استماع‌حدیث و روایت کرده و خطیب صریفین بود ، بارها ببغداد آمده و بروایت احادیث شریفه پرداخت ، خطیب بغدادی (متوفّی بسال ۴۶۳ه ق = **تسج**) نیز از وی روایت نموده و به صدوق بودنش ستوده است .

او ازمشایخ روایت غانم بن حسین (متوفّی بسال۵۲۵ه ق = **ثکه**) وعبدالکریم بن عبدالرزاق (متوفی بسال۵۲۲ه ق = **ثکب**) و طاهر بن محمد بن طاهر (متوفی‌بسال ۵۲۸ه ق = **ثکح**) نیز بوده و پدرش محمد بن عبدالله بهزارمرد شهرت داشته است . سال وفاتش بدست نیامد . **صریفین** بفتح اوّل وکسر ثانی و رابع دیهی است درکوفه و یکی دیگر درنهروان و یکی هم در حلّه .

(مراصد وص ۲۳۰ و۲۵۷ و ۲۹۰ طبقات‌الشافعیة وص ۱۴۶ ج ۱۰ تاریخ بغداد)

ه - ۱

**ابن‌هشام**

**احمد** - بن‌احمد بن‌هشام‌سلمی‌نحوی، خطیب شهر بسطه معروف به جدّه ، مکنّی به **ابوجعفر**، از معاصرین عبدالله بن یوسف مذکور ذیل بوده و درهفتصد و پنجاهم هجرت در سی سالگی درگذشت .

(ص ۱۰۱ ج ۱ کمن و سطر ۲۳ ص ۴۵۶ ت)

۱ــ **ابن‌هشام** - بروزن‌کتاب ، عنوان مشهوری جمعی از ادبا و ارباب‌کمال میباشد و در اینجا بعضی از ایشان را باندازهٔ مساعدت منابع موجوده تذکر میدهیم و درصورت اطلاق ونبودن قرینه منصرف به عبدالله بن یوسف صاحب مغنی‌اللبیب معروف بوده و درغیر او محتاج بتصریح و توضیح و قرائن خارجیه‌است .

**ابن‌هشام** **احمد بن عبدالرحمن** - بن عبدالله بن یوسف نحوی ، ملقّب به **شهاب‌الدین** ، نوهٔ ابن‌هشام عبدالله صاحب مغنی آتی‌الذکر میباشد که از یحیی سیرافی و عمه‌زادهٔ خود ابن‌هشام محمد بن عبدالماجد عجیمی مذکورذیل تحصیل مراتب‌علمیّه نمود، درنحو واکثرفنون‌عربیّه بمقامی‌عالی رسیده وبر **کتاب توضیح** نام‌جدّ مذکورخود **حاشیه‌نوشته‌است.** وی درسال هفتصد وهشتاد وپنجم هجرت درگذشت.

(سطر ۱۵ ص ۸۳ و سطر ۱۹ ص ۴۵۶ ت)

**ابن‌هشام** **احمد بن عبدالعزیز**- بن هشام بن خلف بن غزوان، ادیب‌نحوی لغوی‌عروضی قاری‌کاتب منشی بلیغ‌شاعر، مکنّی‌به **ابوالعباس،** معروف به **ابن‌هشام** و **ابن‌خلف،** از اکابر قرّاء و اساتید نحو میباشدکه در عروض و حلّ معمّا دستی توانا داشت . **سه‌ارجوزه درخط وقرائت ونحو وشرح‌شواهدایضاح‌ابوعلی‌فارسی** در نحو از تألیفات وآثار قلمی او بوده واز اشعار او است :

**الحمدلله علی ما اری کأننی فی‌زمنی حالم**
**یسود اقوام علی جهلهم ولا یسود الماجد العالم**

وفاتش بعد از سال پانصد و پنجاه و سیّم هجرت و سالش نامعلوم است .

(ص ۸۲ت)

**ابن‌هشام** **حیان بن‌عبدالله** - بن محمد بن‌هشام انصاری اوسی بلنسی، ادیب نحوی‌لغوی‌قاری، مکنّی‌به **ابوالبقاء** ، ازفضلای‌قرن‌هفتم میباشد کەازابوالحسن بن‌سعدخیروری اخذمراتب ادبیّه نمودەودرششصدونه‌هجرت‌درگذشته‌است.

(سطر ۲۴ ص ۴۵۶ ت)

**ابن‌هشام** **عبدالله بن یوسف** - بن عبدالله بن‌یوسف بن احمد بن‌عبدالله بن هشام نحوی فاضل مشهور ، **جمال‌الدین** اللقب ، شافعی حنبلیّ المذهب، مصریّ البلدة، انصاری خزرجیّ القبیلة ، **ابومحمد** الکنیة ، **ابن‌هشام** الشهرة. درکلمات اجلّه موصوف به **علامه** از اکابر و اعیان دانشمندان نحو و ادبیّت قرن هشتم هجرت میباشدکه در بدایت حال مذهب شافعی داشت . فقه شافعی را هم از کبار وقت

خوانده و اخیراً پنج سال پیش از وفات خود مذهب حنبلی را اختیار نموده وکتاب مختصرالحزقی راکه درفقه حنبلی میباشد درکمتر از چهار ماه خوانده است .

در ادبیّات و علوم عربیّه وحید عصر و علاّمهٔ وقت خود واز تلامذهٔ تاج‌الدین تبریزی وبعضی از اکابر دیگر بوده وگوی‌سبقت ازاساتید وقت ربوده ، درکثرت‌احاطه و بسیاری از فوائد غریبه و قواعد عجیبه و تحقیقات عمیقه و مباحث دقیقه متفرّد و مرجع استفادهٔ جمعی وافر از طلاّب و فحول و اکابر بوده است . با اینکه این عنوان ابن‌هشام از عناوین مشترکه بوده وبجمعی از اکابر اطلاق میشود بازهم درصورت‌اطلاق و نبودن قرینه تنها بدو منصرف میباشد بلکه در اذهان بسیاری از اهل فضل ابن‌هشام دیگری غیراز او اصلاً خطور نکرده و این عنوان را منحصر بدو دانند . چنانچه‌کتاب مغنی نام نیز باآن اشتراك اسمی‌که بین تألیفات بسیاری از اکابر دارد درصورت اطلاق و نبودن قرینه تنها بکتاب **مغنی‌اللبیب** صاحب‌ترجمه منصرف بوده بلکه مانند مؤلفش، کتاب مغنی نام غیرازآن ، در اذهان بسیاری خطور نکرده است .

تألیفات طریفهٔاو بهترین معرّف مقامات‌علمیّه وتبحّر وکثرت‌احاطهٔاو میباشند:

**۱- الاعراب عن قواعد الاعراب** که مختصری است درقواعد نحویه و محل توجه اکابر و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند **۲- اوضح‌المسالك الی الفیة ابن‌مالك** که به **توضیح** معروف و در قاهره وکلکته چاپ و خالد ازهری نیز بنام تصریح شرحش‌کرده و همین شرح نیز بارها در ایران وغیره چاپ شده است **۳- التذکرة** که‌گویند پانزده مجلد است **۴ و ۵- الجامع الصغیر وجامع‌الکبیر** درنحو **۶- دفع‌الخصاصة عن‌الخلاصة** که خلاصه‌نام الفیهٔ ابن‌مالك‌است **۷- شذور الذهب** یا **شذرات‌الذهب فی‌معرفة کلام‌العرب** که‌کتابی است مفید درنحو و دراستانبول چاپ‌شده **۸- شرح تسهیل‌ابن‌مالك ۹- شرح‌شذور** مذکورکه درمصر وقاهره‌مستقلا وبضمیمهٔ موقدالاذهان ذیل چاپ شده است **۱۰- شرح الشواهد الصغری ۱۱- شرح الشواهدالکبری ۱۲- شرح قصیدهٔ بانت سعاد کعب بن زهیر ۱۳- شرح قصیدهٔ بردهٔ بوصیری ۱۴ و۱۵ و۱۶- شرح قطرالندی و القواعد الصغری و القواعد الکبری** مذکورات ذیل **۱۷- شرح ملحهٔ ابوحیان** درنحو **۱۸- عمدة‌الطالب‌فی‌تحقیق‌تصریف‌ابن‌الحاجب** که شرح‌شافیهٔ ابن‌حاجب‌است **۱۹- قطر الندی و بل‌الصدی** که مقدمه‌ایست درنحو وبا شرح خود مؤلف بضمیمهٔ‌کتاب اعراب مذکور فوق در قاهره و مصر وغیره چاپ شده است **۲۰- المسائل السفریة** درنحو **۲۱- مغنی‌اللبیب عن**

**کتب‌الاعاریب** درنحو که در ایران وغیره با حواشی اکابر بارها چاپ و درتمامی اقطار در نهایت اشتهار و مرجع استفادهٔ اهل ادب و دانش است وبدرالدین دمامینی در وصف‌آن‌گوید :

**الا انمـا مغنی‌اللبیب مصنف جلیل به‌النحوی یحوی امانیه**

**وما هو الاجنة قد تزخرفت الم تنظر الابواب فیه ثمانیة**

**۲۲- موقدالاذهان و موقظ‌الوسنان** در لغزهای نحویه بوده و درقاهره چاپ شده‌است وغیرآنها واز اشعار ابن‌هشام است :

**ومن یصطبر للعلم یظفر بنیلـه ومن‌یخطب الحسناء یصبرعلی‌البذل**

**ومن لم یذل‌النفس فی‌طلب‌العلی یسیر ایعش دهرا طویلا اخاذل**

**ولادت ابن‌هشام** در ذیقعدهٔ هفتصد و هشتم ، وفاتش هم شب جمعه پنجم ذیقعده هفتصد و شصت و یکم یا دویم یا سیّم هجرت درمصر واقع‌گردیده است .

(کف وص ۴۵۵ ت و ۳۰۸ ج ۲ کمن و ۹۵ هب و۶۷۹ ج ۱ س وغیره)

**ابن‌هشام**

**عبدالملك** - بن هشام بن ایّوب ، نحوی حمیری معافری ، بصریّ‌الاصل ، مصریّ‌الاقامة ، مکنّی بـه **ابومحمد،** از فضلای اوائل قرن سیّم هجرت میباشدکه در نحو و علم انساب مقدّم و دارای دستی توانا بوده وازتألیفات او است :

۱- **انساب حمیر و ملوکها** ۲- **السیرة النبویة** چنانچه بعضی‌گفته‌اند وابن‌خلّکان نیزگوید این ابن‌هشام سیرهٔ حضرت رسالت ص را ازکتاب مغزی وسیر ابن‌اسحق جمع و مهذب وملخّص نموده و ابوالقاسم سهیلی نیز همان ملخّص را شرح‌کرده وهمین‌است که به **سیرهٔ ابن‌هشام** معروف است . **معافر** پدر یکی از شعب و بطون قبیلهٔ حمیریه‌بوده و جمعی وافر از اهالی مصر بدو منسوب میباشند . عبدالملك درسال دویست وسیزدهم یا هیجدهم هجری درمصر درگذشت .

(ص ۶۷۹ ج ۱ س و ۳۱۵ ج ۱ کا و سطر ۱۴ ص ۴۵۶ ت وغیره)

**ابن‌هشام**

**عبیدالله** - بن عمر بن هشام‌حضرمی شبیبی، مکنّی‌به **ابومروان،** از فضلای قرن ششم هجرت واز تألیفات او است :

۱- **الافصاح فی‌اختصار‌المصباح** درنحو که ملخص کتاب مصباح نامطرزی ست ۲- **شرح**

**الدريدية** که شرح مقصورهٔ ابن درید است. صاحب ترجمه بسال پانصد و پنجاهم هجرت در گذشت.

(کف و سطر ۲۵ ص ۴۵۶ ت)

**ابن‌هشام**

**محمد بن احمد** - بن عبدالله بن هشام فهری نحوی، ملقّب به **ابن‌الشوال**، از فضلای قرن هفتم واز تلامذهٔ جزولی نحوی بوده ودر ششصد و نوزدهم هجرت درگذشت. (سطر۱۹ ص ۷۲۷ت)

**ابن‌هشام**

**محمد بن احمد** - بن‌هشام ابن ابراهیم لخمی سبتی اندلسی، ادیب نحوی لغوی فقیه، مکنّی به **ابوعبدالله**، از ادبای قرن ششم هجرت بوده واز تألیفات او است:

۱- **تعليم‌البيان** وظاهراً همان **مدخل** مذکور ذیل است ۲- **الجمل فی شرح ابیات الجمل** ۳- **شرح فصيح ثعلب** ۴- **شرح مقصورهٔ ابن‌درید** که ذیلا مذکور است ۵- **الفصول الخمسون** درنحو ۶- **الفوائد المحصورة فی شرح المقصورة** که شرح مقصورهٔ ابن‌درید است ۷- **لحن العامة** ۸- **المدخل الی تقويم اللسان و تعليم البيان** وغیر اینها و در سال پانصد و هفتادم هجرت در گذشت.

(کف و ص ۷۲۷ ت و ۱۳۷ تذکرة النوادر)

**ابن‌هشام**

**محمد بن عبدالله بن يوسف** - نحوی ابن نحوی، ملقّب به **محب‌الدين**، از افاضل ادبای اواخر قرن هشتم هجری واز تلامذهٔ ابن‌جماعة و ابن‌عقیل و پدر خود عبدالله بن یوسف صاحب مغنی مذکور فوق واز اساتید و مشایخ ابن‌حجر مکی بوده و بعضی اورا درعلم نحو بپدر مذکورش ترجیح داده‌اند و در سال هفتصد ونود و نهم هجرت درگذشت. (سطر۱۸ ص ۴۵۶ت)

**ابن‌هشام**

**محمد بن عبدالماجد** - فقیه اصولی نحوی عجیمی، ملقّب به **شمس‌الدين**، نوهٔ دختری عبدالله بن یوسف صاحب مغنی مذکور فوق، خواهرزادهٔ محمد بن عبدالله مزبور فوق، از تلامذهٔ خال مذکور خود واز اساتید شمنی سابق‌الذکر محشّی مغنی بوده‌است. سال وفات ومشخّص دیگری بدست نیامد.

(سطر ۲۰ ص ۴۵۶ ت)

**ابن‌هشام**

**محمد بن محمد** - بن خضر بن‌اسدی سمری زبیری مقدسی شامی، ملقّب به **شمس‌الدين**، از اکابر علمای عامّهٔ اوائل قرن نهم هجری

واز تلامذهٔ قطب رازی یا قطب شیرازی بوده و از تألیفات او است :

**۱- آداب‌الفتوی ۲- اخلاق‌الاخیار فی‌مهمات الاذکار ۳- بلغة ذی‌الخصاصة فی‌حل الخلاصة** که‌شرح‌خلاصهٔ‌معروف به‌الفیهٔ‌ابن‌مالك‌است **۴- توضیح مختصرابن‌الحاجب ۵- تهذیب الاخلاق بذکر مسائل‌الخلاف والوفاق ۶** تا **۹- رساله** در **خلاف و معانی و منطق و نحو ۱۰- الظهیر علی فقه‌الشرح‌الکبیر** که درفقه وچهارمجلد وشرح وجیز غزالی‌است **۱۱- غرائب المسیر و رغائب‌الفکر** درعلوم حدیثیه **۱۲- الغیاث فی‌تفصیل المیراث ۱۳- المناهل الصافیة فی‌حل‌الکافیة** که شرح کافیهٔ ابن‌حاجب است و درسال هشتصد و هشتم هجرت درگذشت .

مخفی نماندکه ابن‌هشام گفتن صاحب ترجمه و منتسب به هشام نامی بودن او درجایی بنظر این نگارنده نرسید ، فقط در روضات‌الجنّات ضمن شرح‌حال محمد بن‌احمد بن هشام گفته است‌که گاهی اورا نیز برسبیل ندرت ابن‌هشام گویند .

(کف وسطر۲۲ ص۷۲۷ت)

**ابن‌هشام**

**محمد** - بن هشام بن عوف تمیمی شیبانی سعدی نحوی لغوی ، مکنّی به **ابومحلم،** از افاضل و ادبای اواسط قرن سیّم هجرت واز ائمّهٔ نحو و شعر و لغت و فنون عربیّه میباشدکه در وقایع و سیر نیز بخبر وبرای تحقیق علوم عربیّه سالها بادیه‌نشین بود . بمرام تکمیل مراتب بره، بمکّه وکوفه و بصره مسافرتها کرد ، درمکّه ملازم مجلس سفیان بن عیینه شده و ابدا از وی مفارقت نکرد و مطالب بسیاری از وی استماع نمود . ثعلب و مبرّد و بعضی دیگر نیز از او روایت میکنند وگویند روزی سفیان بدوگفت گمان ندارم‌که از این استماع وملازمت استفاده کرده و حظّی داشته باشی زیراکه چیزی از مسموعات خود را کتابت نمیکنی در جواب‌گفت هرچه شنیده‌ام حفظ کرده‌ام سفیان درس همان روز را پرسید او نیز عین عبارت‌آن درس را بدون‌تغییر حرفی نقل‌نمود پس یکی دیگر ازدرسهای روزهای سابق را پرسید باز بهمان‌قرار جواب شنید تاآنکه سفیان گفت حقا که تو **صاحب سبعین** هستی‌که در هرهفتاد سال شخصی بوجودآیدکه حافظ همه چیز باشد . درباب قوهٔ حافظه او بعضی از نوادر دیگر نیز منقول است .

خلیفهٔ وقت واثق باللّٰه مقرر داشت‌که از حاضرین مجلس او باشد لکن او قبول نکرد و**کتاب‌الانواء** و**کتاب‌خلق‌الانسان** از تألیفات او میباشد . بسال دویست وچهل وپنجم هجرت درگذشت. (ص ۶۹۸ت)

**ابن‌هشام** **محمد بن یحیی** - بن هشام خضراوی انصاری خزرجی اندلسی ، ادیب نحوی ، ملقّب به **علامه**، مکنّی به **ابوعبدالله** ، از ادبای قرن هفتم هجرت و استاد شلوبین و شاگرد ابن‌خروف بوده وبه **ابن‌هشام** و **ابن‌البردعی** معروف و از تألیفات او است :

۱- **الافصاح بفوائدالایضاح**که شرح ایضاح ابوعلی فارسی درنحو است ۲- **الاقتراح فی‌تلخیص الایضاح** ۳- **فصل‌المقال فی‌ابنیة الافعال** وغیرها . صاحب ترجمه بسال ششصد و چهل و ششم هجرت درگذشت و هریك از شلوبین و ابن‌خروف دونفر بوده و معلوم نیست‌که کدام یك از ایشان استاد و شاگرد صاحب ترجمه بوده‌اند .

(کف و سطر ۲۰ ص ۷۲۷ ت)

**ابن‌هشام** **یوسف بن هشام** - حنبلی نحوی ، ملقّب به **جمال‌الدین** ، مؤلف **کتاب مغنی** وغیره، عجب‌تر آنکه این ابن‌هشام نیزمانندا بن‌هشام عبداللّٰه بن یوسف مذکور فوق لقب **جمال‌الدین** داشته وهردوکتاب مغنی‌نامی تألیف‌کرده و هردو مغنی درعلم نحو میباشد این است‌که هریك از مؤلّف و مؤلّف مورد اشتباه اسمی قرارگرفته است . (ص۹۵هب وسطر۱۶ ص۴۵۶ت)

**ابن‌هلال** **ابراهیم بن هلال** - درباب اوّل بعنوان **صابی** مذکور شده‌است .

**ابن‌هلال** **علی‌بن‌هلال بغدادی**- } **اولی**را بعنوان **ابن‌البواب** و **دویمی** را هم

**ابن‌هلال** **علی‌بن‌هلال‌جزائری**- } بعنوان**جزائری شیخ‌علی** نگارش‌داده‌ایم .

**ابن‌هلال** **علی بن‌هلال** - عاملی کرکی ، عالم فاضل فقیه محقّق‌جلیل‌القدر، زعمی امیّهٔ اواخرقرن دهم هجرت میباشدکه با شهید ثانی

۱- **ابن‌هلال** - در اصطلاح رجالی بفرمودهٔ وافی **محمد بن عبدالله بن هلال** است

و نظائر وی معاصر بود ، **درکتابی‌که در طهارت** تألیف‌کرده و دارای فوائدحسنه میباشد از شهید هم نقل میکند . بسال نهصد و هشتاد و چهارم هجرت در اصفهان درگذشت .
(سطر ۱۶ ص ۴۰۲ ت)

**ابن‌هلال** **علی بن‌هلال** - بن فضل بن عیسی بن محمد بن فضل ، از علمای امامیّهٔ اواخر قرن‌نهم هجرت بوده ویا خود اوائل قرن دهم را نیزدیده‌است. درکلمات‌بعضی‌ازاجلّه‌به **اوحد وافرد واعلم واکمل ومتکلم وشیخ‌شیوخ‌الاسلام** موصوف میباشد و مؤلف **کتاب‌الانوار الجالیة لظلام‌الغلس من تلبیس مؤلف‌المقتبس** است .

توضیحاً مینگاردکه سید ابن‌زهره ازعلمای امامیّه‌کتابی درامامت تألیف‌کرده و قبس‌الانوار فی‌نصرة العترة الاطهار نامش کرده و بعضی از علمای عامّهٔ زمان علاّمهٔ حلّی در ردّآن نوشته و المقتبس فی‌ردالقبس نامیده و ابن‌هلال نیز همین‌کتاب انوار را در انتصار ابن‌زهره و ردّ کتاب مقتبس تألیف کرده و بمدافعهٔ اعتراضات آن عالم سنّی پرداخته است و درسال هشتصد و هفتاد و چهارم هجرت از تألیف‌آن فراغت یافته و سال وفاتش بدست نیامد . (ذریعه وسطر۱۹ ص ۴۰۲ت)

**ابن‌هلال** **محمدبن‌سعید** - درباب‌القاب‌بعنوان **بوصیری ابوعبدالله**مذکوراست.

**ابن‌همام** در اصطلاح رجالی **اسمعیل بن همام** و **محمد بن همام** است .

**ابن‌الهمام** **محمدبن‌همام‌الدین** - درباب‌القاب‌بعنوان **کمال‌الدین** مذکوراست.

**ابن‌هندو** **علی** - بن حسین بن‌هندوی رازی، مکنّی به **ابوالفرج**، معروف به **ابن‌هندو**، از متمیّزین‌اطبّ وحکمای اوائل‌قرن‌پنجم‌هجرت میباشدکه درتمام اقسام طبّ و طبیعیّات و فنون فلسفه متبحّر، در فنون انشا وکتابت و شعر و ادبیّات و حسن‌خط نیز متمهّر، کاتب ادیب و شاعر و حکیم طبیب بود . طبّ را از ابوالخیر ابن‌الخمار اخذکرده ومدتی هم منشی‌عضدالدولهٔ دیلمی بوده‌است. ازشرب خمرکراهت بی‌نهایت داشته روزی با ابوالفضل بندینجی نزد ابوالفتح منشی قابوس بن وشمگیر بوده‌اند تا بعداز مشعره وصرف طعام خواستندکه بمجلس شراب منتقل شوند

ابن‌هندو از روی نفرت وکراهت رقعه‌ای با بوالفتح دادکه ازمندرجات آن بوده است :

**هی (خمر) جهدالعقول سمی راحا — مثـل ما قیـل للدیغ سلیـم**
**ان تکـن جنـة النعیم ففیهـا — من اذی السکر والخمار جحیم**

پس ابوالفتح خندیده واز شرب خمر معذورش داشت و نیز از لطائف اشعار او است :

**ما للمعیل و للمعالی انما — یسمو الیهن الوحید الفارد**
**فالشمس تنجاب‌السماء فریدة — و ابو بنات النعش‌فیها راکد**

**یقولون لی مابال عینك مذرات — محاسن هذا الظبی ادمعها هطل**
**فقلت زنت عینی بطلعة وجهـه — فکان لها من صوب ادمعها غسل**

از تألیفات او است :

۱- **دیوانشعر مرتب** ۲- **الکلم‌الروحانیة من‌الحکم‌الیونانیة** که دردمشق‌چاپ‌شده‌است
۳- **مفتاح‌الطب** وغیرها و بسال چهارصد و دهم یا بیستم هجرت در جرجان درگذشت .

(ص ۶۷۹ ج ۱ س و سطر ۱۷ ص ۴۷۹ ت و ۱۳۶ ج ۱۳ جم وغیره)

**ابن‌هیثم** **بطلمیوس ثانی - ابوعلی ،** ملقّب به بطلمیوس‌ثانی، از متألّهین حکمای ربّانی میباشدکه در ریاضی و فنون حکمت ماهر، با شیخ‌الرئیس (متوفی بسال ۴۲۷ه‍ ق = **تکز**) معاصر و مصنّفات بسیاری بدو منسوب و رساله‌ای در اخلاق نوشتدکه در موضوع خود بی‌سابقه است ،کتابی هم درچاره‌اندیشی امکان اجرای‌آب نیل تألیف‌کرده‌که دراوقات نقصان‌آب نیز اجرای‌آن بمزارع وباغات ممکن باشد . عاقبت‌الامر بسبب دموی مبتلا شد ، ازهمه‌گونه معالجات معموله نتیجهٔ معکوس دیده واز حیات خود مأیوس گردید وگفت درمقابل تقدیر ازلی هندسه و طب و معالجه هدر بوده و بجز تسلیم نفس بخالق یکتا چاره‌ای نیست پس خودش رو بقبله دراز‌کشیده وگفت : **الیك المرجع والمصیر رب علیك توکلت و الیك انیب** . سال وفاتش معلوم نیست وظاهر روضات‌الجنّات آنکه نامش هم ابوعلی میباشد . امّا بطلمیوس ثانی گفتن بجهت اشعار بتبحّرعلمی او است درمقابل بطلمیوس(اول)مهندس‌ریاضی ومؤسّس‌هیئت قدیم‌که از تلامذهٔ جالینوس است و شرح حال اورا درتواریخ و سیر نگارش داده‌اند

(ص ۱۳۴ت)

**ابن‌هیثم**

**محمد بن حسن** - یا حسین بن حسن بن سهل بن هیثم، بصری الولادة، والنّشاة، مصری الاقامة، **ابوعلی** الکنیة، **ابن هیثم** الشّهرة، از اکابر حکما و اطبّای نامی اسلامی است که علاوه بر تبحّر علمی در طب و شعب حکمت وفلسفه خصوصاً در ریاضیات وهندسه وفنون‌طبابت، درادبیّات وحسن‌خط وکتابت نیز متمهّر بود، بسیاری ازکتب ارسطو و جالینوس را شرح و تلخیص کرده و مدّتی هم از طرف صاحب مصر حاکم بامراللّه ششمین خلیفهٔ فاطمی (۳۸۶-۴۱۱ ه ق) متصدی بعضی‌ازامورسیاسی بوده‌است. عاقبت محض عدم مساعدت درمظالم‌او تجنّن کرد تا بعد از وفات حاکم بامراللّه درجامع ازهر مشغول‌تدریس‌شد وبتألیفات بسیاری درهیئت وهندسه وکائنات جوّ و منطق وحساب و مناظر ومرایا و طب وتشریح وغیره موفق‌آمد.

سالی سه نسخه ازکتاب اقلیدس و مجسطی و متوسطات ارسطو را باخط زیبای خود نوشته وبا اشکال هندسی مشکّل ساخته وبا اجرت ودستمزدآنها امرارمعاش‌سالیانه می‌نمود و باعمال طبابت نمی‌پرداخت. بسال چهارصد و سی‌ام هجرت در هماد و شش سالگی در قاهره یا واسط درگذشت وگویندکه نخستین مخترع ذرّه‌بین معروف است.

(ص ۶۸۰ ج ۱ س و۹۰ ج ۱ مر و۷۶۸ ج ۱ مه وغیره)

**ابن‌الیتیم**

**احمد بن محمد** - بن عبداللّه بن‌احمد، ادیب‌نحوی قاری‌اصدری مروی، مکنّی به **ابوالعباس**، معروف‌به **ابن‌الیتیم**، ازائمّهٔ اهل قرآن میباشدکه درنحو و فهمیدن مقاصد نحویّین نیز دستی توانا داشتند ونحو ولغت و فنون ادبیّه را تدریس مینموده است و درسال پانصد و هشتاد ویکم هجرت درگذشت.

(سطر ۱۵ ص ۶۴ت)

**ابن‌یحصب** **یزید بن ربیعه** - بعنوان **ابن‌مفرغ** مذکور داشتیم.

**ابن‌الیزیدی** **ابراهیم** - } **اولی** بعنوان **یزیدی** مذکورشده وگاهی **ابن‌الیزیدی**

**ابن‌الیزیدی** **عبداللّه** - } نیز گویندو **دویمی** نیز بعنوان **عدوی** نگارش‌یافته است.

**ابن‌یسار** **محمد** - بن‌اسحق بن‌یسار بعنوان **ابن‌اسحق** نگارش یافته‌است.

**ابن‌الیعقوبی** **احمد بن ابی‌یعقوب** - بعنوان **یعقوبی** نگارش داده‌ایم .

**ابن‌یعیش** **ابراهیم** - بن احمد بن عبدالله بن یعیش، مکنّی به **ابواسحق**، معروف به **ابن‌یعیش**، از محدّثین عامّه میباشدکه **کتاب مسندی** تألیف کرده و دراواخر بهمدان رفت و درسال دویست و پنجاه و هفتم درگذشت .

(ص ۳ ج ۶ تاریخ بغداد)

**ابن‌یعیش** **عمر** - بن یعیش سوسی نحوی ، ازتلامذهٔ ابن‌معلی قاضی‌سوسیه و مرجع‌استفادهٔ نحوی اکثرفضلای اسکندریه بوده وهم درآنجا درگذشته است . درسال چهارصد و نود و هشتم هجرت‌کتاب سیبویه را درس میگفته و سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۵۰۰ت)

**ابن‌یعیش** **یعیش بن علی بن یعیش** - ادیب نحوی، اسدیّ‌القبیلة، موصلیّ الاصل ، حلبیّ‌الولادة والنشأة والمدفن ، **ابوالبقاء** الکنیة ، **ابن‌یعیش** و **ابن‌الصانع** (الصائغ خل) الشّهرة ، از فضلای‌ادبا و اکابر نحویّین و ائمهٔ‌فنون عربیّه میباشد و بالخصوص درنحو و صرف بغایت ماهر و از اساتید قاضی ابن‌خلّکان و مرجع استفدهٔ اکثر فضلای حلب بوده واز تألیفات او است :

۱- **حاشیهٔ شرح ابن‌جنی** برتصریف مازنی ۲- **شرح التصریف الملوکی لابن‌جنی** ۳- **شرح مفصل زمخشری** که درلیبسیك چاپ شده‌است . بسال ششصد وچهل وسیّم‌هجرت در هشتاد و هشت سالگی بنا برمشهور در حلب ویا بقول بعضی در موصل درگذشت .

(کف وص ۵۰۰ ت و۵۱۰ ج ۲ کا و۲۲۲ ج ۷ فع و۹۶ هب وغیره)

**ابن‌یقطین** در اصطلاح رجالی، **حسن بن علی بن یقطین** و پدرش **علی بن یقطین** است.

**ابن‌یمین** **امیرمحمود** - بن امیریمین‌الدین طغرائی فریومدی خراسانی ، معروف به **ابن‌یمین**، ادیبی است فاضل شاعر قانع زاهد عرفان مذاق و درویش مشرب ، دارا صفات حمیده و اخلاق‌پسندیده . از اکابرعرفا و ارباب و سلوك بتکمیل و تهذیب اداب و اخلاق صوری و معنوی پرداخته و با زراعت

امرارمعاش می‌نمود وبحال‌انقطاع و انزوا می‌گذرانید وهرچه داشتی‌صرف‌فقرا می‌کرد.

بااینکه قریحهٔ شعریهٔ‌اش متوسط بوده بازهم‌اشعار او بواسطهٔ اشتمال براخلاق و نصایح و شهامت و عزّت‌نفس و علوّهمت و مفاسد چاپلوسی و مذمّت رهین منّت‌بودن ناکسان و مطالب حکمت و عرفان محل توجه دانشمندان و نقل مجلس شاه و وزیر و برنا وپیر شده ودر موضوع خود بی‌نظیر و درحکم امثال دائره میباشند .

**دیوان‌ابن‌یمین** در فتنهٔ سربداران (که دولت کوچکی بوده است در اواسط قرن هشتم هجرت و دوازده تن از ایشان در بعضی نواحی خراسان مدت سی و پنج سال از هفتصد و سی و هفتم تا هفتاد و دویم حکومت رانده و سبزوار را هم مرکز حکومت اتّخاذ کرده بوده‌اند) از بین رفته و بقول مجمع‌الفصحاء دوهزار بیت ازآن باقی مانده و از او است :

دراین بیدای بی‌پایان‌که شد عقل‌اندر او حیران
دلیلت عشق میباید نه علم بوعلی سینا
بکوش ایدل‌که سالك را نباید یکدم آسودن
زهی دولت اگر باشی ز جمع **جاهدوافینا**
توباری جهد خود میکن جه‌دانی حال چون‌باشد
کسی واقف نخواهد شد باسرار **ولوشئنا**

اگر دوگاو بدست‌آوری و مزرعه‌ای — یکی امیر و دگر را وزیر نام کنی
بدان قدر جو کفاف معاش تو نشود — روی ونان جوی از یهود وام کنی
هزار مرتبه بهترکه از پی خدمت — کمر ببندی و برجون‌خودی سلام‌کنی

دوقرص‌نان اگر ازگندم‌است یا ازجو — دو تای جامه‌گر ازکهنه‌است یا از نو
چهارگوشهٔ دیوار خود بخاطر جمع — که‌کس‌نگویدازاینجای‌خیز وآنجا رو
هزار بار نکوتر بنزد ابن‌یمین — ز فرّ مملکت کیقباد وکیخسرو

خواهی که خدا کار نکو با تو کند ارواح ملایك همگی با تو کند
یا هرچه رضای او درآن نیست مکن یا راضی شو هرآنچه او با تو کند

---

به پند ابن‌یمین گفت دوستی که توئی که شعرتست که برآسمان رسیده سرش
چرا مدیحه سرای **رضا** همی نشوی که در جهان نبود کس بپاکی گهرش
بگفتمش که نیارم ستود امامی را که جبرئیل امین بود خادم پدرش

وفات ابن‌یمین بسال هفتصد و شصت و نهم یا چهل و پنجم هجرت واقع شد و قبر او بنوشتهٔ مجالس‌المؤمنین در فریومد است ، لکن در اوّل قبرستان آب‌پخشان از توابع محلّهٔ بیدآباد اصفهان مقبرهٔمخروبه‌ایست که بقبر ابن‌یمین‌شاعرمعروف‌بوده وبهمین‌صاحب ترجمه منسوبش دارند **والعلم عندالله** و بهرحال ابن‌یمین در هنگام مرگ این رباعی را گفته است :

منگر که دل ابن‌یمین پرخون شد بنگر که از این سرای فانی چون شد
مصحف بکف وچشم‌بره روی بدوست با پیك اجل خنده زنان بیرون شد

مشاعرهٔ او با پدرش تحت عنوان طغری مذکور شد . **فریومد** بروزن (بد صورت) که گهی فرومد و فریوند (بروزن کبوتر و رسیدند) نیزگویند یکی از قراء سبزوار و هم قصبه‌ایست در ترکستان .

(ص ۲ ج ۲ مع و ۲۵۳ لس و ۲۷۹ ض و اطلاعات متفرقه)

**ابن‌یونس** **علی بن ابی‌سعیدعبدالرحمن**- یااحمدبن‌یونس‌مصری **صدفی‌حاکمی،** مکنّی به **ابوالحسن،** معروف به **ابن‌یونس،** از اکابر منجّمین و متخصّصین علم نجوم میباشدکه تمامی عمر خودرا در رصد و اعمال‌نجومی بسر برده ودر علوم دیگر نیز بهره بسزا داشته است ، شعر خوب نیز میگفته و از تألیفات او است :

۱- **الزیج‌الکبیر الحاکمی** که بامر ابوالحاکم صاحب مصر تألیفش داده ودومجلد بوده ودرپاریس چاپ شده است ۲- **الطول والعرض لبعض مدن بلادالجبال** که با ترجمهٔ لاتینی

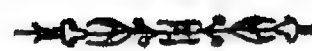
در لیدن چاپ شده و درسیصد و نود و نهم هجرت درمصر درگذشت .

(کف وغیره)

**ابن یونس،** **زید بن یونس** - بعنوان **شحام** در باب اوّل (القاب) مذکور و از ثقات اصحاب حضرت صادق و حضرت کاظم (ع) است .

**بتاییدات خداوند متعال بـاب سیم نیز بنام مبارك حضرت صـادق و حضرت کاظم علیهما السلام خاتمه یافت ودرباب چهارم بشرح حال مصدرین بلفظ ام شروع خواهدشد .**

**وَالْحَمْدُلِلّٰهِ اَوَّلاً وَآخِراً وَ ظاهِراً وَ بـاطِناً**



# باب چهارم

## در شرح حال مصدرین بلفظ ام

**ام ابان**

**زینب** - تیمیه ، از شعرای زنان و درطبع شعر و فصاحت بیان معروف بود . وقتی ابن‌دمیسیه شاعر معروف وقت ، مزاحم بن عمرو پسر زینب را نزد زن خود دید ، سنگی برپهلویش زد و اورا بکشت پس زینب قصیده‌ای در مرثیهٔ پسر گفت که از ابیات همان قصیده است :

| | |
|---|---|
| **باهلی ومالی بل بجل عشیرتی** | **قتـل بنی‌تیـم بغیـر سلاح** |
| **فهلا قتلتم بالسلاح ابن اختکم** | **فتظهر فیـه للشهـود جراح** |

در بیت اوّلی اشاره شده باینکه پسرش از قبیلهٔ تیم بوده و بدون سلاح مقتول گردیده و در دویمی هم اشاره است باینکه قاتلش نیز از همان قبیله بوده است و هم‌قبیله را خواهرزاده گفتن ازعادات متداوله عرب میباشد .

(ص ۳۱ تخ و ۱۰۳۱ ج ۲ س و ۳۵ ج ۱ خیرات)

**ام ابیها**

**بنت جعفر** - یا عبدالله بن جعفر بن ابیطالب از محدّثین بوده و از پدر خود روایت نموده و حسن بن حسن و حضرت علی بن الحسین ع نیز از وی روایت نموده‌اند و اسم و شرحی دیگر بدست نیامد .

(ص۴۲۸ خل وغیره)

**ام ابیها**

بنت حضرت موسی بن جعفر است و اسم و شرحی دیگر در

**ام اسحق**

جاریهٔ ابوجعفر محمد بن موسی مبرقع ابن حضرت امام محمد تقی ع میباشد که در بلدهٔ قم درقبّهٔ حضرت معصومه ع مدفون و محمد

بن موسی اوّلین کسی است از سادات رضویّه که بسال دویست وپنجاه و ششم هجرت از کوفه بقم آمده و درنود و ششم همانجا درگذشته است .

(ص ۶۲۵ ج ۱۵ عن)

**ام‌اسلم** از صحابیّات نسوان بوده و زمان حضرت سجّاد ع وفیض‌حضور آن‌حضرت را نیز درك‌کرده است . کتب بسیاری‌خوانده وبهمین جهت به **قارئة‌الکتب** موصوف‌بود، چنانچه بجهت روایت او قضیهٔ سنگ‌ریزه را (بشرحی که در مدینة‌المعاجز سید هاشم بحرانی نقل کـرده) به **صاحبة‌الحصاة** معروف میباشد . نام‌او بدست‌نیامد وبمدلول همین روایت بسیار باجلالت ومورد عنایات خانوادهٔ‌عصمت‌ع بوده است و رجوع به ام‌غانم و ام‌الندی هم نمایند .

(فصل‌کنی از تنقیح‌المقال وص ۴۶۴ ج ۱۳ عن)

**ام‌الاسود اسلمیه**
**ام‌الاسودشیبانی** } **اولی** ازمحدّثین عامّه و **دویمی** هم ازمحدّثین و روات‌حدیث شیعه و خواهر زراة بن اعین شیبانی است .

**ام‌ایمن** **برکه** - بنت ثعلبـة بن عمرو بن حصن بن مالك ، دایهٔ حضرت رسالت ص وآزادکردهٔ آن‌حضرت و درشمار زنان صحابه معدود و جلالت قدر او آفتابی است . دراصل کنیزکی حبشیه و مملوك جناب عبدالله وی آمنه بنت وهب بوده و ارثاً بدان‌حضرت اختصاص‌یافته ودر وظائف حضانت‌آن‌بزرگوار اصلاً فروگذاری نکرده و اهتمام‌تمام بکاربرده‌است .آن‌بزرگوار نیزعنایات ومحبتهای‌بسیاری دربارهٔ او مبذول می‌داشت وبدیدن‌او میرفته و میفرمودند : **ام‌ایمن امی بعدامی** تا آنکه بعد از ازدواج جناب خدیجه آزادش‌کرد و عبید بن حارث خزرجی تزویجش نمود و پسر **ایمن** نامی‌از وی بوجودآمد وبه **ام‌ایمن** مشتهرگردید . بعد از وفت‌عبید هم به زید بن حارثه ازموالی خدیجه ازدواج‌کرد و اسامه نیز از وی بوجودآمد اینك ایمن بن عبید و اسامة بن زید هردو نسبت بیکدیگر برادر مادری هستند . ام‌ایمن ا-
حضرت رسالت روایت ودر هنگام رحلت‌آن‌حضرت بیش از اندازه گریه و زن

و می‌گفته است‌که گریهٔ من فقط برای انقطاع وحی الهی میباشدکه همیشه به خانهٔ ما نازل می‌شد .

درجلالت او علاوه برمناقب بسیاری‌که درکتب مربوطه نگارش داده‌اند همین بس‌که حضرت صدیقهٔ طاهره در قضیهٔ فدك اورا شاهد قضیه قرار داد و ایشان نیزشهادت اورا محض بجهت اعمی بودن وی ردّ نمودندکه اصلاً تأثیری درجرح وتعدیل و مدح و قدح شاهد ندارد .

**وفات ام‌ایمن** پنج ماه بعد از وفات حضرت رسالت ویا در سال بیست و چهارم هجرت در اوّل خلافت عثمان واقع شد، پسرش ایمن مذکور نیز ازشهدای حنین ویکی از ده تن میباشدکه درآن‌غزوه درموقع انهزام لشگر اسلام باکمال قوت قلب ثبات‌قدم داشتند ونه تن دیگر از بنی‌هاشم بوده‌اند .

(تنقیح‌المقال و ۱۵۵ و ۴۱۱ ج ۱۴ عن و ۴۲۸ خل و ۱۰۳۳ ج ۲ س)

**ام‌ایوب‌انصاری**
**ام‌بجید‌حوی**
**ام‌البـراء**

**اولی** از صحابیات و زن ابوایّوب انصاری ، **دویمی** نیز از صحابیات ، سیّمی هم از اصحاب حضرت سجّاد ع و بزعم بعضی نامش **حبابه** و شرح‌حال ایشان درکتب مربوطه است .

**ام‌البراء**

**بنت صفوان** - از شعرای صدر اسلام و پدرش از انصار حضرت امیرالمؤمنین ع بوده وخودش درروز حرب صفّین گفته است :

یا عمرو دونك صارما ذارونق — عضب المهزة لیس بالخوار
اسرج جوادك مسرعا و مشمرا — للحرب غیر معرد لفرار
اجب‌الامام و دب تحت لوائه — وافر العدو بصارم بتار
یالیتنی اصبحت لیس بعورة — فاذب عنه عساکر الفجار

در مرثیهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع نیزگفته است :

یا للرجال لعظم هول مصیبة — فدحت فلیس مصابها بالهازل
الشمس کاسفة لفقد امامنا — خیرالخلائق والامام العادل
یاخیر من‌رکب‌المطی و من‌مشی — فوق التراب لمحتف او ناعل
حاشا النبی لقد هددت قوائنا — فالحق اصبح خاضعا للباطل

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص۱۸۴ شاعرات العرب و ۷۵ بلاغات النساء)

**ام البنین** **اروی** - نوبیه یا مرسیه ، کنیزکی بوده که مملوك دوشیزهٔ مخدّرهٔ معظّمهٔ حمیدهٔ بربریه والدهٔ ماجدهٔ حضرت امام موسی بن جعفر ع بوده و حسب الامر رؤیائی حضرت رسالت مآبی ص اورا بفرزند معظّم خود بخشیده و چنانچه آن‌حضرت در واقعه خبر داده بوده که بزودی فرزندی از وی متولد میشودکه بهترین مردمان روی زمین باشد حضرت رضا ع از وی بوجود آمد . اروی را به **ام البنین** مکنّی و بچندین لقب تکتم و خوصاء و خیزران و سکن و سمان و سمانه و شقراء و طاهره و نجمه ملقّب میداشتند و خود سکن یا نجمه نام اصلیش بوده است علی الخلاف وکثرت اسامی که هریکی حاکی از یك مزیّت مسمّی باشد معمول بود و بالخصوص در ممالیك که علاوه بر لحاظ مذکور تبدیل اسم سابق باسمی دیگر متداول چنانچه ازمندوبات دینیّه بوده ودر کتب فقهیّه نیز معنون است . باری ام البنین از افضل و اعقل زنان زمان خود بوده و بعضی ازمزایای حال اورا بکافی کلینی وعیون اخبار الرضای صدوق واعیان الشیعة و دیگر کتب مربوطه موکول میداریم .

(ص ۱۰۷ ج ۱ خیرات و ۴۵۵ ج ۱۱ و ۴۶۹ ج ۱۳ و ۲۸۵ ج ۱۵ عن)

**ام البنین تکتم** همان **ام البنین** مذکوره درفوق است .

**ام البنین** **خوصاء** - زن عقیل بن ابیطالب ومادر جعفر بن عقیل از شهدای کربلا است .

**ام البنین** **خیزران** -
**ام البنین** **سکن** -
**ام البنین** **سمان** -
**ام البنین** **سمانه** -
**ام البنین** **شقراء** -
**ام البنین** **طاهره** -

چنانچه اشاره شد همان **ام البنین اروی** مذکوره در فوق است .

**ام البنین** **بنت عبدالعزیز** - بن مروان ، خواهر عمر بن عبدالعزیز اموی و زن ولید بن عبدالملك بن مروان ، از مشاهیر زنان عصر میبود ، میشدکه بحسن وجمال وصلاح وسداد وذکاوت و روزه‌داری موصوف بوده حتی زنعت

بیان وطلاقت لسان و بذل خیرات وصدقات موصوف بود، درهرهفته یك بنده آزاد میکرد. روزی عزه معشوقهٔ کثیر شاعر معروف عرب را گفت از این شعر کثیر:

**قضی کل ذی دین فوفی غریمه   و عزة ممطول معنی غریمها**

استکشاف میشود که توچیزی باو وعده داده ودر وفا بوعده مسامحه‌داری که از آن مسامحهٔ تو شکوه مینماید، گفت بلی بوسه‌ای باو وعده داده وازایفای آن امتناع دارم پس ام‌البنین گفت اورا از این انتظار خلاص کن و گناهش بعهدهٔ من باشد سپس ازگفتهٔ خود پشیمان شد و بکفارهٔ این حرف نابایست خود چهل بنده آزادکرد و بارها آرزو میکرده است که کاش زبان نمیداشت واین حرف را نمی‌گفت. درخیرات‌حسان بعد ازاین جمله گوید عجب آن است که با این ورع و عفّت، امر ناشایستی در اغانی و فوات‌الوفیات بدو نسبت داده‌اند و بعد از این، قضیهٔ معاشقهٔ او با عبدالرحمن را درموسم حج نقل کرده وما هم تحت عنوان **وضاح‌الیمن** نگارش دادیم و نوادری در خصوص مناسباتی که اورا با شعرای وقت بوده بدو منسوب دارند.

(مرصع ابن‌الاثیر وص ۳۳ تخ و ۳۷ ج ۱ خیرات و۱۰۳۳ ج ۲ س)

**ام‌البنین** **بنت‌عمرو**- یا ربیعة بن عمرو بن عامر، زن مالك بن جعفر بن کلاب است که درنجابت ضرب‌المثل و **انجب من‌ام‌البنین** ازامثال دائره میباشد و از شوهر مزبورش پنج پسر داشته است: ۱- ربیعة ۲- طفیل‌الخیل ۳- عمر بن‌مالك ملاعب‌الاسنهٔ سابق‌الذکر ۴- معورالحکما معاویه ۵- نزال‌الضیف سلمی و ام‌البنین جدّهٔ پدری لبید بن ربیعهٔ عامری سابق‌الذکر بوده و درمقام افتخار با انتسب وی گوید: **نحن بنوا ام‌البنین الاربعة** وگویا **اربعه** گفتن با اینکه پنج پسر داشته بجهت اشتهار جدّه‌اش بهمین عنوان بوده‌که پیش از ولادت پسر پنجمین به ام‌البنین یا ام‌البنین الاربعة شهرت داشته است. نام و مشخّص دیگری بدست نیامد.

(جمهرةالامثال و مجمع‌الامثال)

**ام‌البنین** **فاطمة**- کلابیّه (بضمّ کاف) بنت حزام بن خالد بن ربیعة بن‌عامر بن‌کلاب (بضمّ کاف) بن عامر بن صعصعة بن معاویة بن بکر بن

هوازن ، از اجلاّی خواتین با عظمت و شهامت و حرم مطهّر حضرت امیرالمؤمنین ع و اوّل زنی است‌که بعد از وفات حضرت صدیقهٔ طاهره سلام‌الله علیها بشرف ازدواج آن‌حضرت‌مفتخر وچهارپسر ازوی‌بوجودآمده‌است‌که‌همه‌شان‌روزعاشورا بشهادت‌رسیدند.

چنانکه مشهور است حضرت امیرالمؤمنین ع بعد از وفات حضرت فاطمه ع ببرادرش عقیل (که اخباری نسّابه ودر اخبار و انساب عرب ابصر بوده) فرموده زنی را از خانوادهٔ فتوت برای ازدواج آن‌حضرت سراغ نماید تا پسری از وی بوجود آیدکه فارس میدان‌شجاعت‌بوده ودرکربلا از اعوان پسرم‌حسین ع باشد . عقیل، **امّ‌البنین‌کلابیه** را تذکّر دادکه پدرانش اشجع و یگانه سواران عرب بودند و درشجاعت و سوارگی نظیری نداشتند و لبید برادر ربیعه جدّ علی امّ‌البنین کلابیّه درحضور نعمان بن‌منذر شاه حیره دربارهٔ ایشان‌گوید :

**نحن بنوا ام‌البنین الاربعة ونحن خیر عامر بن صعصعة**

**الضاربون الهام وسط الجمجمة**

این حرف لبید مورد تصدیق عموم بوده وکسی از عرب در مقام ردّ آن نیامده است . عامر بن مالک ملاعب الاسنة (سابق‌الذکر) نیزکه نظیری ازعرب درشجاعت نداشته پسر همین امّ‌البنین (مذکور در شعر لبید) بوده است .

حضرت امیرالمؤمنین ع امّ‌البنین کلابیّه را تزویج‌کرد وچهار پسر و [illegible] از وی بوجود آمدند : **۱- حضرت‌عباس** مکنّی به **ابوالفضل** و ملقّب به **قمر بنی‌هاشم** که درکربلا بلقب سقّا وحامل‌اللواء ورئیس عسکرالحسین ع وغیر اینها [illegible] ملقّب که هریکی بیشتر مقام عالی آن بزرگوار [illegible] روز عاشورا در سنّ سی و چهار سالگی درکربلا بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت نایل گردید و [illegible] زینت اوراق وکتب و تواریخ میباشد. **۲- عثمان ۳- جعفر ۴- عبدالله** که ایشان نیز بفیض شهادت روز عاشورا نایل آمدند. درهردو زیارت رجبیه و ناحیهٔ مقدسه من حضرت عباس با [illegible] خصوصی مذکور هستند و درجهٔ شهادت [illegible] .

جعفر هم نوزده ساله بود ولی سنّ و سال عبدالله درجائی بنظر نرسید .
درجلالت وعظمت وشهامت وقوت قلب و دارای مقام تسلیم و رضا بودن حضرت
ام‌البنین همین بس‌که درمدینه پس‌از استماع شهادت چهار فرزندش فرمودکه اولاد من
بندهای قلب مرا بریدند لکن‌تمامی مخلوقات تحت‌فلك، فدای وجود مقدس‌ابی‌عبدالله
الحسین ع است مرا ازآن بزرگوار خبری دهید تاآخر قضیه .

(تنقیح‌المقال وص ۲۴ ج ۱۷ عن وغیره)

**ام‌البنین** **نجمة** - همان **ام‌البنین‌اروی** مذکور فوق است .

**ام‌البهاء** **فاطمه**- بنت فهدکه دختر حافظ تقی‌الدین محمد بن محمد بن فهد هاشمی وخواهر امّ‌هانی بنت‌فهدآتی‌الذکربوده وازمشاهیر محدّثین واز مشایخ جلال‌الدین سیوطی میباشد . ازبسیاری ازمشایخ وقت اجازه داشته و ازکثرت جلالت به **ست قریش** معروف‌بوده‌است. (ص۵۴ ج۲خیرات)

**ام‌جحدر** **عامریه**- از محدّثین عامّه است .

**ام‌جعفر** **امةالعزیز**- درباب القاب بعنوان **زبیده** نگارش داده‌ایم .

**ام‌جعفر** **بنت عبدالله** - بن‌عرفطه از زنان انصار ، بصلاح و عفت و وفور عقل و درایت درغایت اشتهار بود . احوص بن‌محمدانصاری از شعرای اسلام بدون اینکه اورا دیده‌باشد اشعاری بناحق دربارهٔ اوگفته وازآنها است :

**لقد منعت معروفها امجعفر** **و انی ای معروفها لفقیر**
**وقدانکرت بعد اعتراف زیارتی** **وقد وغرت فیها علی صدور**

امجعفر محض بجهت دفع‌تهمت نزد احوص رفته وباتکال سند معجولی قیمت‌گوسفندان خود را از وی مطالبه نمود احوص نیز اصل معاملهٔ گوسفند را انکار کرده و ناشناسائی داشت هرچه امّ‌جعفر درمطالبه اصرارمینمود او نیز درانکار میافزود وبرای ناشناسائی قسم تاکید یاد مینمود تا آنکه دراثرهای و هوی ایشان جمعی وافر حاضر وازجریان‌قضیه مستحضرگردیدند، امجعفر با صدای بلند ایشان را اسکات‌کرد و احوص

را مخاطب داشته وبعد از اظهار بی‌حقی خود در قیمت گوسفند ، گفت ای دشمن خدا حالاکه مرا نمی‌شناسی چرا در اشعار خود مرا یادکرده و میگوئی‌که به ام‌جعفر چنین گفتم او هم چنان‌گفت اینك من همان ام‌جعفر هستم پس بدین وسیله احوص‌را درمیان مردم شرمسارکرد و خود را تبرئه‌نمود . (ص ۳۴ تخ و۶۷ در منثور)

**ام‌جعفر**

**عتابه** - مادر جعفر بن‌یحیی برمکی، زنی بوده درنهایت‌فصاحت و طلاقت ، پس‌ازآنکه آفتاب اقبال برامکه رو بافول‌گذاشت و ثروت و جلال ایشان با آن‌همه شهرت آفاقی‌که داشته دستبرد حوادث متنوعه گردید این زن بی‌چاره از همه جهت آواره وبفقر بی‌نهایت مبتلاگردید . یکی ازاکابر آن‌عصر گوید روز عید قربان بدیدن مادرم رفته بودم پیرزنی فصیح‌البیان در نهایت افسردگی دیدم ، مادرم مرا امر باکرامش نمودکه مادر جعفر برمکی است ، ازجریدنات زمان در حیرت بودم . آن زن مخاطبم داشته وگفت پسرك من متاع دنیا لبسی است عریتی‌که مالکش‌ازبربکند و استرداد می‌کند .

از عجائب دنیاکه دیده است سؤال کردم گفت : عجب آنکه درحال حیات پسرم در ایّام عید ، چهارصد کنیز دربرابرم میایستادند ، باز شکی وگله‌مند بودم‌که پسرم در ایفای حقوق مادری قصور مینماید ، اکنون دراین عید تمامی آرزوی من این‌است که دوتا پوست‌گوسفند قربانی داشته‌باشم‌که یکی را فرش ودیگری لحاف‌خود بنمایم پس بی‌نهایت متألّم شده وگریسته و پانصد درهم بدو بخشیدم بحدی خوشحال شدکه نزدیك بود ازکثرت فرح بمیرد . باز مشکل‌ترین چیزی راکه دیده است سؤال کردم این دوبیت را فرو خواند :

| | |
|---|---|
| کل‌المصائب قد تمر علی‌الفتی | فتهون غیر شماتة الحساد |
| ان المصائب تنقضی اسبابها | و شماتة الاعداء بالمرصاد |

پس‌گفت مشکل‌تر ازهرچیزمرگ‌است ،گفتم مگرمرگ‌دیده ئی این‌دوبیت‌را خواند :

| | |
|---|---|
| لاتحسبن الموت موت البلا | لکنما الموت سؤال الرجال |
| کلاهما موت و لکن ذا | اشد من ذاك لذل السؤال |

(اطلاعات متفرقه)

**امجعفر** بنت محمد بن جعفر از محدّثین است .

**امالجلاس** **اسماء** - بنت سلمة بعنوان **ام عیاش** خواهدآمد

## امجمیل[1]

**امجمیل** **بصری** - از مشاهیر زنان بصره و خویشاوندان ابوهریرهٔ صحابی بوده وبصفت وفا معروف و **اوفی من امجمیل** ازامثال‌دائره‌میباشد.

سبب شهرتش آنکه هاشم بن ولید مردی از قبیلهٔ ازد را کشت ، قوم آن مقتول ضرار بن خطاب صحابی را متّهم داشته وبصدد قتل وی برآمدند، ضرار هم به امجمیل التجا برد ، او نیز قبول کرده و قوم خود را خبر داد واز شرّ دشمنانش نجات بخشید . در زمان خلافت عمر بن‌خطّاب بگمان‌اینکه او برادر ضرار میباشد پیش او رفت، خلیفه نیز از قضیه مستحضر شد وگفت‌که برادر من نیست لکن برادر دینی من است پس ، از محبّت و حمایت وی اظهار تشکر و قدردانی نمود و ازآن‌روکه ابن‌السبیل‌بوده چیزی از بیت‌المال بدو بخشیده و بوطن خودش عودت داد . نام امجمیل بدست نیامد وظاهراً نام اصلیش نیز **امجمیل** بوده است .

(جمهرةالامثال و مجمع‌الامثال وص ۳۵ تخ و۴۰ ج ۱ خیرات)

**امجمیل** **جمیله** یا **امجمیل** **صخره** - یا **امجمیل** **عوراء** - بنت‌حرب‌خواهرابوسفیان‌عمّهٔ‌معاویه‌زن‌ابولهب، از مشاهیر زنان عرب، ملقّب به **حمالةالحطب** ، ازکثرت عداوتی‌که با حضرت رسالت داشته شبها خار و خسك را جمع‌کرده ودرسرراه آن‌حضرت می‌ریخت (لکن آن همه ، در زیر پای مبارك مثل ابریشم نرم بود) و شوهر خود ابولهب را نیز بآزار و اذیّت‌آن‌حضرت برمی‌گماشت ، بهمین جهت درقرآن‌مجید به **حمالةالحطب** موصوف و ملقّب گردید . حمالةالحطب گفتن او بجهت افساد و تفتین

---

۱ــ **امجمیل** - موافق آنچه از ابن‌اثیر نقل شده‌کنیهٔ هشت تن از صحابیات نسوان بوده ودر اینجا بعضی از ایشان را تذکر خواهیم داد .

و نمیمه و سعایت و سخن‌چینی او بوده و این کنایه درعجم نیز مصطلح و اشاره بشعله‌ور کردن آتش شرّ و فساد و فتنه و سعایت است و نمیمه را هم که وسیلهٔ اشتعال نایرهٔ فتنه وعداوت میباشد حطب (هیزم) گویند وگاهی بجهت تاکید در افادهٔ این‌معنی لفظ حطب را به رطب (تر) مقیدسازندکه هیزم تر بواسطهٔ دود ودخان بدتر وآزار و اذیتش دیگر بیشتر میباشد . یا بقول بعضی مقصود از حطب درکلمهٔ حمالةالحطب هیزم جهنّم است که وی بجهت آزار و اذیتهای گوناگون آن‌حضرت حامل بارگران هیزم وعذاب‌جهنّم میباشد . نگارنده گوید وجوه مذکوره اصلاً منافی هم نبوده و همهٔ آنها ممکن بلکه واقع نیزهمین‌است و **اخسر من حمالةالحطب** از امثال دائره میباشد . بهر حال اسم زن ابولهب (چنانچه اشاره شد) مابین جمیله وصخره وعورا مردّد ویا بقول‌بعضی نام‌اصلیش نیز مانندکنیه‌اش ام‌جمیل و عورا (که بمعنی زن یك‌چشمی‌است) لقبش بود زیرا چشم دیگرش موافق خبری‌که در وافی ازکافی‌کلینی روایت نموده ازصدمهٔ یك سیلی ابولهب فرو ریخته بوده است ونقل‌آن خبر موجب اطناب‌است .

**ام‌جمیل** — **فاطمه بن‌خطاب** - خواهر عمر بن خطّاب است .

**ام‌جمیل** — **فاطمه**- بنت مجلل بن عبدالله بن قیس‌که‌کنیه ... فضلا و عقلای ادبای زنان واز سابقین بدین مقدّس اسلام با حاطب بن حارث بن مغیره ازدواج کرده و دو پسر محمد و حارث نامی آمد، با شوهرش حاطب بحبشه رفته وبعداز ... با دو پسرش ... است . در باب بهبودی یافتن پسرش محمدکه بآتش سوخته بوده شرفیاب حضور مبارك حضرت رسالت‌گردید وتقاضای دعای خیر نمود پس دراثر دعای آن‌حضرت شفا یافت .

(ص ۳۶۶ در منثور)

**ام‌جندب** — کنیه سه‌تن ازنسوان صحابه میباشدکه یکی از ایشان زوجه مدنی ابوذر غفاری‌است .

**ام‌جنوب** — بنت نمله از محدّثین عامّه است .

**ام‌حبیب** **بنت موسی مبرقع** - ابن امام محمدتقی ع میباشدکه ازکوفه بقم آمد وبااولاد برادرش محمد اعرج درآنجا سکونت‌نمود . اسم و مشخص دیگر بدست نیامد . (ص۴۶۹ ج۱۳عن)

**ام‌حبیبه** **رمله** - بنت‌ابوسفیان سابق‌الذکر وخواهرمعاویه‌میباشدکه مادرش صفیه دختر ابوالعاص بن امیّه و خودش از ازواج حضرت رسلت ص بوده‌است . نخست با عبیدالله بن جحن (جحش‌خ‌ل) تزویج‌کرده و زن وشوهر هردو بشرف‌اسلام مشرّف‌شدند وبحبشه‌که هجرت‌گاه اولی مسلمین‌است مهاجرت‌نمودند، دختر حبیبه‌نامی درآنجا زایید وبهمین جهت بکنیهٔ **ام‌حبیبه** شهرت‌یافت، سپس‌عبیدالله مرتدّ شد وباز بدین اصلی نصرانیّت خود برگشت لکن رمله با آن‌همه اصرار وی‌قبول نکرد تاآنکه بعد از مردن عبیدالله در اثرآن ثبات قدم درسال ششم یا هشتم هجرت بشرحی‌که درکتب مربوطه نگارش‌یافته بشرف‌ازدواج حضرت رسالت ص وتلقّب بلقب **ام‌المؤمنین** مفتخر گردید و هنگامی‌که پدرش ابوسفیان پیش از فتح مکّه بمرام عقد معاهده بمدینه‌آمده و بمنزل وی رفت اورا محض‌بعلت مشرك بودنش از نشستن برروی فراش حضرت رسلت ص مانع گردید وگفت‌که تو مشرك هستی و حق جلوس برفرش

درسال چهل ویکم یا دویم ویا چهارم هجرت درگذشته ودربقیع‌مدفون شد واز مخ... اکید او با شوهر اوّلیش درقبول نصرانیّت ومانع بودن او ازجلوس‌پدر ، رسلت ص عظمت و جلالت و قوت دیانت و التزام او باحکام الهی مکشوف میگردد

(تنقیح لمقال و اعلام‌الوری وص ۳۵ تخ و۴۱ ج۱ خیرات و۱۰۳۴ ج ۲ س وغیره)

**ام‌الحدیث** **علی‌بن‌سلیمان**- درباب القاب بعنوان**زین‌الدین** نگارش‌یافته‌است.

**ام‌حسان** از زنان کوفه و بزهد و صلاح و عرفان و ایقان معروف است بلکه بزعم‌بعضی دارای مقام ولایت بوده و سفیان ثوری بدیدن

او میرفته‌است . روزی بدو گفت اگر چیزی بپسر عمّ خود بنویسی و تفقدی از تو بکند باشدکه این کهنه حصیر را بفرشی نیکوتر تبدیل دهی ام‌حسان گفت مقام عرفانی تو نزد من کاسته گردید من از مالك حقیقی عالم طلب دنیا نمیخواهم بکنم تا چه رسد بمخلوقی ضعیف و نمیخواهم که آنی جز بیاد خدا باشم .

(ص ۳۶ تخ و ۴۲ ج ۱ خیرات)

**ام‌الحسن**

**فاطمه** - بنت‌شهیداوّل سابق‌الذکر عالمه‌ایست فاضله‌عابده‌صالحه، درکلمات‌بعضی‌ازاجلّه بزبدة‌الخواص و زینة‌اهل‌العلم والاخلاص و فقیهه و شیخة‌الشیعه و ستّ‌المشایخ موصوف . از مشایخ بسیاری استماع‌کرده و از والد ماجدخود و سیّد ابن‌معیه استاد والدش اجازهٔ روایت داشته‌است. والدش‌بسیارش میستود ، زنان را باقتدا ومراجعه باو دراحکام‌حیض وغیره امرمی‌کرد و **لفظ ست‌المشایخ** که لقب مشهوری او میباشد مخفّف سیدة‌المشایخ است یعنی رئیس روات وثقهٔ اخبار.

(ریاض‌العلما و ملل و سطر ۲۵ ص ۶۱۸ و سطر ۱۶ ص ۶۲۳ ت)

**ام‌الحکم**

**بنت‌ابوسفیان** - زن عیاض بن‌شداد فهری است و موافق آنچه در تفسیرآیهٔ شریفهٔ: **وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْئٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ** در سورهٔ ممتحنه از زهری نقل شده یکی از شش زن از زنان مؤمنین مهاجر بوده‌است که مرتدّ شده واز اسلام برگشته و ملحق بمشرکین شده‌اند .

**دویمین** ایشان فاطمه بنت‌ابوامیة بن‌مغیره خواهر ام‌سلمه و زن عمربن‌خطّاب، **سیمی** بروع بنت عقبة زن شماس بن عثمان ، **چهارمی** عبده بنت عبدالعزی بنت نصله

---

۱ـ **ام‌الحسن** - دراصطلاح رجالی‌شیعه با وصف نخعیه، ازمحدثین‌شیعه میباشد و وصف مذکور دخترعبدالله بن محمد بن‌علی بن‌الحسین است وبنوشتهٔ خیرات حسان یکی زنان حضرت هریك‌ازحضرت امام‌حسین وعلی بن‌الحسین ع نیز کنیهٔ ام‌الحسن داشته و اسم هیچیك [illegible] نیامد ودر اصطلاح رجالی عامه نیز فاطمه بنت احمد و بعضی دیگر از محدثین [illegible]ست .

(فضله خدا) زن عمرو بن عبدود ، **پنجمی** هند دختر ابوجهل زن هشام بن عاص بن وائل و **ششمی** کلثوم دختر جرول که نیز زن عمر بوده است .

(اطلاعات متفرقه)

**ام‌الحکم**

**زینب** - بنت جحش بن رباب بن یعمر بن‌صبرة بن مرة بن‌کثیر بن‌غنم بن دودان بن‌اسد بن‌خزیمهٔ‌اسدیهٔ مکنّی‌به **ام‌الحکم** که مادرش نیز امیمه یا میمونه یا امینه دختر عبدالمطلب بوده ازصحابیات‌نسوان واز ازواج حضرت رسالت ص و عمّه‌زادهٔ آن‌حضرت بوده است .

درسال سیّم یا پنجم هجرت بشرف ازدواج آن‌بزرگوار مفتخر شد و بعد ازآن نام اصلیش **بره** از طرف قرین‌الشرف به **زینب** مبدّل گردید .

زنی بوده هنرور وکارگر وکثیرالخیرات و با سخاوت وکرامت‌که دائماً کارمیکرد و عایدی دسترنج خود را در راه خدا بفقرا می‌داده است . در حدیث نبوی است‌که آن‌حضرت بازواج خود فرمود : **اَسْرَعُکُنَّ لُحُوقاً بِي اَطْوَلُکُنَّ یَداً** و خبر داده‌که بعد از رحلت آن‌حضرت اولین کسی‌که از ایشان زودتر وفات یافته و ملحق بدو خواهد شد همانا زینب بنت جحش خواهد بود و اطول الید بودن کنایه ازکثرت عمل و خیرات زینب است . صورت قضیه بهمان‌طور بوقوع پیوست و زینب بسال بیستم هجرت پیش از ازواج دیگر، در مدینه در پنجاه وسه سالگی وفات یافت ، عمر جنازه‌اش نماز خواند و دربقیع مدفون گردید . لفظ **زیبا = ۲۰** مادّهٔ تاریخ او است و ناگفته نماندکه زینب نخست ، زن زید بن حارثه از موالی وپسرخواندهٔ حضرت رسالت ص بود، پس‌ازآنکه زید قبلاً از وی منصرف شده و طلاقش داد پس حسب‌الامر الهی آیهٔ شریفه سی و هفتم سورهٔ احزاب : **فلما قضی‌زید منها وطراً زوجناکها** شرف‌اندوز ازدواج آن‌حضرت گردید و بزوجات دیگر مباهات‌کرده و میگفت‌که مرا خداوند متعال به پیغمبرش تزویج کرده و شما را اولیای خودتان بشرحی‌که در تفاسیر و دیگرکتب مربوطه نگارش داده‌اند .

(تنقیح‌المقال و اعلام‌الوری ونورالابصار وص۳۷ ج۲خیرات وص۲۴۴۶ ج۴س وغیره)

**ام‌حکیم بیضا** بنت‌عبدالمطلب و عمهٔ حضرت رسالت ص و بهریك از **بیضا** و **قبة‌الدیباج** موصوف و ملقّب، از نسوان حکیم و خردمند بنی‌هاشم، دارای کثرت ادب و فصاحت و بلاغت عرب بوده و درنظم شعر نیز طبعی وقّاد داشته است. حسب‌الامر پدر درحال حیاتش مرثیه‌ای برای او گفته‌که از ابیات‌آن است:

**الا یاعین جودی واستهلی — وبکی ذاالندی والمکرمات**
**الا یاعین ویحك اسعدینی — بدمع من دموع هاطلات**

ظاهر کلام درّ منثور آنکه دختران دیگر عبدالمطلب نیز درحال حیاتش مرثیه‌گفته‌اند و اسم و سال وفات ام‌حکیم بدست نیامد. (ص۳۶ تخ و۵۵ در منثور وغیره)

**ام‌حکیم جویریه** بنت قارظ زن عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب، از فصحای نسوان عرب، دارای جمال و حسن ادب و شهامت وقوت قلب بود، شعر خوب هم میگفته و اکثر اشعارش در مرثیهٔ دوپسرك صغیر مقتولش قثم و عبدالرحمن بوده است. چنانکه پس‌از معاویه بعد از قضیهٔ حکمین، ضحاك بن قیس و بسر بن ارطاة را بهمراهی لشگر برای قتل شیعین علی ع برگماشت‌که هرکجا یابند و هرکس‌که باشد بقتل آرند. بسر به یمن رفت، عبیدالله راکه از طرف حضرت علی والی آن نواحی بوده ندید، بخانه‌اش هجوم‌آور شد ودوپسرك مذکور اورا ذبح نمود. مادرشان ام‌حکیم دائماً درجزع وفزع وآه وناله بود تا آنکه مختل‌المشاعرشد، درمیان قبائل و مجالس عمومی وارد گردیده و مرثیه‌های جانسوزی میگفت‌که از آنهاست:

**یامن احس با بنیّ اللذین هما — کالدرتین تشظی عنهما الصدف**
**یامن احس با بنیّ اللذین هما — سمعی وقلبی فقلبی الیوم مردهف**
**یامن احس با بنیّ اللذین هما — مخ‌العظام فمخی الیوم مختطف**

هرکه می‌شنید دلکباب می‌شد و اشك دیده‌اش جاری‌میگشت تا آنکه روزی‌مردی‌یمنی کەکبر وغرور جاهلیّت درسرداشته قضیه را شنیده و نزد بسر رفت وخونریزی بوی رفتار کردکه محل اطمینان شد تا روزی دوپسر بسر را بصحرائی وحش اکه نزدیك هر زن بوده و وقعهٔ حنین نیز درآنجا وقوع یافته‌است ا برده و هردو را کشت و فرار کرده و بن

اشعار را همی خواند :

| | |
|---|---|
| **یا بسربسر بنی‌ارطاة ماطلعت** | **شمس‌النهار ولاغابت عن‌الناس** |
| **خیر من‌الهاشمیین اللذین هما** | **عین‌الهدی و حمام‌الاسوق القاسی** |
| **ماذا اردت الی طفلی مولهة** | **تبکی و تنشد من‌اثکلت فی‌الناس** |
| **اما قتلتهما ظلما فقد شرقت** | **من صاحبیك قناتی یوم اوطاس** |
| **فاشرب بکأسهما ثکلا کما شربت** | **ام‌الصبیین اوذاق ابن عباس** |

گویندکه حضرت‌علی‌ع بعدازقتل پسران‌ام‌حکیم جزع کرده ودرنفرین قاتل‌ایشان‌فرمود: **اللهم اسلبه دینه ولاتخرجه من‌الدنیا حتی تسلب عقله** اینك‌دعامستجاب‌گردید و بسر بهذیان مبتلا شد ، شمشیر چوبینی بدست گرفته و بمشك پربادی می‌زد تاآنکه خسته می‌شد .

(ص ۵۵ در منثور و ۱۷۸ شاعرات عرب)

**ام‌حکیم‌مخزومیه** ازصحابیات نسوان ودختر حارث بن هشام مخزومی از رؤسای قریش و زن‌عکرمة بن‌ابی‌جهل‌است . جسری‌که درمرج‌الصفر نزدیکی شام بطرف حجاز واقع وبه **قنطرهٔ ام‌حکیم** معروف است بدو منتسب میباشد . روز فتح مکّه اسلام را قبول کرد و برای شوهر مذکور خودکه عداوت سخت با اسلام داشته و بعد از فتح مکّه بسمت یمن فرارکرده بود امانی ازحضرت رسالت ص گرفت، از دنبال شوهر رفته واز امان مستحضرش کرد ، بحضور آن‌حضرت عودتش داده و سبب اسلام وی گردید . پس از آنکه عکرمه درغزوهٔ یرموك مقتول‌شد با خالد بن‌سعیدصحابی ازدواج‌کرد وخالد نیز دروقعهٔ اجنادین (که موضعی‌است‌ازشام ومحل‌محاربهٔ رومیان و مسلمین) مقتول‌شد و ام‌حکیم نیز با ستون خیمه ، هفت‌تن از دشمنان را بقتل‌آورد .

(ص ۳۷ تخ و ۴۲ ج ۱ خیرات)

**ام‌خارجة** دو زن از صحابیات نسوان و یکی دیگر هم ازقبیلهٔ بجیله واز زنان زمان‌جاهلیّت‌بوده‌است. ازآن‌روکه تزویج ونکاح‌هرمردی را بزودی قبول میکرد در این موضوع ضرب‌المثل و **اسرع من نکاح ام‌خارجة** از امثال دائره بوده ودر هرامری‌که زودتر و بی‌زحمت انجام یابد استعمال نمایند . نام این زن

عمرة بنت سعد بن عبدالله بن قداد بن ثعلبه میباشد ، هرمردی‌که طالب ازدواجش بود نزد وی رفته ومیگفت: **خطب** - پس‌عمره میگفت : **نکح**، آن‌مرد میگفت : **انزلی**- عمره میگفت : **انخ** - پس‌آن‌مرد شب در پیش وی می‌بود و اختیار مفارقت با خود عمره‌بوده است . بدین روش چهل و چند شوهرکرده واز چندین پدر بیست و چند پسر برآورد که هریکی سرسلسلهٔ یکی ازقبائل معروفهٔ عرب بوده و یکی از ایشان‌کد ازشوهر بکر بن یشکر قیس بن غیلان نامی بوده خارجه نام داشت اینک بجهت انتساب این پسرش خارجة بن بکر بکنیهٔ **ام‌خارجه** مشتهرگردید و خارجه بطن بزرگی است از عرب مثل پسران دیگر از شوهران دیگر وچنانکه اشاره شد بهرمردی‌که تزویج میکرد اختیار مفارقت و اقامت آن مرد با خود عمره بود ، اگر از او راضی می‌بود نزد او می‌ماند والاّ رهایش‌کرده و شوهر دیگر اختیار می‌نمود و علامت رضا هم آن بوده‌که صبح آن شب صبحانه و طعامی بران شوهر تهیه مینموده است .

(مجمع‌الامثال و مرصع ابن‌اثیر)

**ام‌خالدبربریه** **حبیبه** - مادر داود بن‌حسن مثنّی میباشد اینک‌کنیهٔ **ام‌داود** نیز داشته است و محتمل است‌که نام ام‌داود فضه بنت عبداللّه بن ابراهیم بوده و حبیبه نام دایه و مادر رضاعی او باشد بهرحال پسرش داود بن حسن بن امام حسن مجتبی ع از اصحاب حضرت‌باقر وصادق ع و ممدوح علمای رجال وصاحب دعای معروف به **عمل ام‌داود** است‌که‌حضرت صادق‌ع برای‌خلاص‌اززندان‌تعیمش‌فرموده بشرحی‌که درکتب‌ادعیّه مذکور وعمل استفتاح نیمهٔ رجب درمیان‌عامّه نیزمشهوراست.

(ص ۴۷۲ و ۴۷۸ ج ۱۳ عن و کتب رجالیه)

**ام‌خالدنمیریه** از عقلای زنان عرب میبشدکه درعقل وهوش و ذکاوت و حسن تدبیر، در قبیلهٔ بنی‌نمیر شهرتی بسزا داشت خالدکه دریکی از غزوات درگذشته و درغربت بخاک رفته‌گوید :

**اذا ما اتتنا الریح من‌نحو ارضه — اتتنا بریات نصاب هبوبها**
**اتتنا بمسك خالط المسك عنبر — و ریح خزامی باکرتها جنوبها**

احن لـذكراه اذا ما ذكرته وتنهل عبرات تفيض غروبها ـ كذا

و اسم و زمان و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص ۵۷ در منثور)

**امالخیار** کنیهٔ زن ودخترعموی ابوالنّجم شاعر معروف‌عهد اموی (متوفی بسال ۱۳۰ه‍ ق = **قل**) است، نامش بدست نیامد و شایدکه نام اصلیش هم امالخیار بوده باشد . او پیری و ضعف و ناتوانی وآثار پیریرا بشوهرش طعن می‌کرد اینك ابوالنجم هم اشعاری دراین موضوع گفته‌که بعضی ازآنها در مبحث کل از مغنی و احوال مسند الیه از مختصر و مطوّل تفتازانی و بعضی ازکتب دیگر مذکور و ازآن جمله است :

قد اصبحت امالخیار تدعی علی ذنبا کله لم اصنع

شرح حال ابوالنجم را درباب اوّل (القاب) همین کتاب بعنوان **راجز** نگارش داده‌ایم .

(ص ۳۸ تخ و ۴۴ ج ۱ خیرات و متفرقه)

**امالخیر** **بغدادیه** ـ از مشاهیر محدّثین و علمای نسوان عامّهٔ قرن هفتم هجری بغداد میباشدکه در فقه و حدیث یدی طولی داشته و بتدریس و افادات علمیّه مشغول بود ، از ابن‌البطی و ابوالمظفر کاغذی و بعضی از اکابر دیگر اخذ علم حدیث‌کرده است . از اساتید و مشایخ اجازهٔ ... بن عساکر و ابن‌شحنه وقاضی تقی‌الدین سلیمان و جمعی دیگر ازافاضل وقت محسوب و علاوه برمراتب علمیه بسیار زاهد و متقی بوده و چندین مرتبه حج نموده است . ازآن‌روکه اوصاف‌حمیده و اخلاق‌پسندیدهٔ اوکه جمال‌حقیقی انسان‌است وسیلهٔ مفخرت‌زنان‌میبود بلقب **جمال‌النساء** شهرت‌داشته ودرسال‌ششصدوچهلم‌هجرت‌درگذشت.

(ص ۳۸ و ۸۰ تخ و ۴۴ و ۸۹ ج ۱ خیرات و ۱۰۳۴ ج ۲ س)

**امالخیر بنت‌الحریش (بس‌خل)** بن سراقة یا رقید از طبقهٔ تابعین زنان‌کوفه میباشد کدفقط حضور مبارك حضرت رسالت‌ص را درك نکرده

... ذکاوت و فصحت و بلاغت و محبت و ولایت

حضرت علی ع معروف ودر محاربهٔ صفّین ملتزم طرف آن‌حضرت بوده و نطقهای مؤثّر و مهیجی در ترغیب و تشجیع لشگر بمحاربهٔ معاویه مینموده‌است . این بودکه بعداز شهادت آن‌حضرت از طرف معاویه در شام احضار و نخست ببهانهٔ آن نطقها تهدید و اخیراً تلطیف شد ، باز بکوفه مراجعت نمود و تا آخر عمر باکمال عزّت میزیست و مکالمات او با معاویه را موکول بکتب مربوطه میدارد .

(ص ۵۷ در منثور و ۴۵ ج ۱ خیرات و ۳۶ بلاغات‌النساء وغیره)

**ام‌الخیر بنت‌صخر** همان **ام‌الخیر سلمی** مذکور ذیل است .

**ام‌الخیر بنت‌عبدالله** ابن امام محمدباقر از اصحاب حضرت صادق ع - ا

**ام‌الخیر بنت‌یوسف** دونفر ازمحدّثین زنان وازمشایخ‌سیوطی بوده‌اند .

**ام‌الخیر** **خدیجه** - ازمحدّثین بوده ودر انشا و حسن‌خط نیز مهارت داشت ، اجازه‌ها را باخط خودش می‌نوشته وبه **ضوءالصباح** ملقّب بوده و درهفتصد و سی‌ام هجرت درگذشت .

(ص ۴۵ ج ۱ و ۱۳۹ ج ۲ خیرات)

**ام‌الخیر** **رابعه عدویه**- بهمین عنوان در باب القاب نگارش یافته است .

**ام‌الخیر** **زینب بنت ابراهیم** - نیز از محدّثین و از مشیخ سیوطی بوده است

**ام‌الخیر** **سلمی** - بنت صخر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب ، از صحابیّات زنان و مدر ابوبکر خلیفه بوده وعمر زیاد نموده است . از شوهرش ابوقحفه وپسرش ابوبکر ارث برده و نسب ابوبکر درجدّ ششمین مادریش مرة به نسب مبارك حضرت رسالت ص متحد میباشد ، چنانکه نسب پدریش نیزکه در عنوان ابوقحافه اشاره شد بهمین نحو بوده و

ابوبکر از هردو طرف **تیمی‌النسب** میباشد . (ص۴۰ تخ و۴۷ج۱خیرات)

**امالخیر** **هاجر**- از محدّثین و مشایخ سیوطی‌است .

**امداود** **حبیبه** یا **فاطمه** - بعنوان **امخالد بربریه** نگارش دادیم .

**امالدرداء** **خیره** - بنت ابوحدرد اسلمیه و زن ابوالدرداء عامر بن حارث سابق‌الذکر، از فضلا و عقلای نسوان صحابیه بوده‌که احادیث بسیاری از حضرت رسالت و شوهر مذکورش استماع و روایت نموده است .

(ص۴۰ تخ و ۵۲۹ در منثور و۴۷ ج ۱ خیرات)

**امالدرداء** **هجیمه** - بنت حبی اوصابیه یا وصابیه ، زن دیگر ابوالدرداء فوق‌بوده‌که اورا بعداز رحلت حضرت رسالت تزویج‌کرده‌است.

او نیز محدّث عالم زاهد بود ، از سلمان و شوهر خود روایت نموده و پیوسته بنماز و عبادت اشتغال داشت ، دوستدار مجالس علما بود ، شش ماه دربیت‌المقدس وشش ماه در دمشق اقامت مینمود ، هشتاد سال عمرکرد، بعداز وفات‌شوهرش دردمشق درگذشته ودر باب‌الصغیر مدفون‌گردید . اورا در مقابل هووی مذکور فوق **امالدرداء صغیره** گویند .

(مدارك فوق)

**امذر** زن ابوذر غفاری سابق‌الذکر اسب

**امذریح** **عبدیه**- از اصحاب حضرت علی ع بوده است ، آن‌حضرت روز جمل مصحفی بجوان مسلم بن عبدالله نامی دادندکه اهل جمل را باحکام و محتویات آن دعوت نماید پس ایشان دستهای مسلم را بریده و خودش را کشتند و امذریح دراین باب گفت :

**یارب ان مسلما اتاهم** **بمصحف ارسله مولاهم**
**للعدل والایمان‌قددعاهم** **الی کتاب‌الله لایخشاهم**
**فخضبوا من‌دمه ظباهم** **و امهم واقفة تراهم**
**تأمرهم بالغی لاتنهاهم**

و بعضی این اشعاررا با اندك‌تفاوتی بمادر مسلم نسبت داده‌اند ونام امذریح بدست نیامد .

(ص۶۲۶ ج ۱۵عن نقل از ابن‌ابی‌الحدید)

**امالرداء** همان **امالدرداء هجیمة** مذکورفوق استکه بعضی تصحیفاً **امالرداء** نوشته‌اند .

**امرعلهٔقشیریه** زنی بوده فصیح شاعر، صاحب طبعی موزون ازصحابیات نسوان . روزی بعرض حضرت رسالت ص عرضه داشت : **السلام علیك یا رسول‌الله و رحمةالله و برکاته انا ذوات‌الخدور و محل ازر البعول و مربیات الاولاد و ممهدات‌الامهاد ولاحظ لنا فی‌الجیش‌فعلمنا شیأ یقربنا الی‌الله‌عزوجل** پس آن‌حضرت فرمود اگر شما زنان از ذکر خدا غافل نباشید وچشم خود را از دیدن نامحرم ببندید وطوری تکلّم نکنیدکه مردی بیگانه صدای شما را بشنود مأجور و مثاب خواهید بود .

امرعله بعد از رحلت آن‌حضرت حسنین ع را دربر گرفته وکوچه‌های مدینه را گردیده واشک‌میریخته‌است وچون به در خانهٔ‌حضرت‌فاطمه‌ع‌رسیداین بیت‌را انشانمود:

**یا دار فاطمة المعمور ساحتها هیجت لی حزنا حییت من دار**

اسم و سال وفات امرعله بدست نیامد .

(ص ۴۱ تخ و ۱۰۳۵ ج ۲ س و ۴۸ ج ۱ خیرات)

**امرومان** **دعد** - کنانیه ، زن ابوبکر خلیفه ، دختر عامر بن عویمر بن عبدشمس ، مادر عبدالرحمن و عایشه از قبیلهٔ بنی‌کنانه و از محدّثین و صحابیات نسوان بوده و داماد بودن حضرت رسالت ص برای او شرافتی است بزرگ . در سال چهارم یا پنجم یا ششم یا هفتم و یا بعد از هشتم هجرت درگذشت و آن‌حضرت برجنازه‌اش نماز خواند و **رومان** بضمّ اوّل است .

(ص ۴۸۱ ج ۱۳ عن و ۳۸ ج ۱ خیرات وغیره)

**امریطة** بنت کعب بن سعد بن مرة بن لؤی بن غالب که لقبش جعراء یا خضراء یا خرق ، نامش ریطه یا رایطه یا خطیئه بوده وفقط در مرصّع امریطه نوشته است . بهرحال بسیار سفیه و احمق و درحماقت ضرب‌المثل بود، دوکی داشته بقدر یک‌ذراع که خود وکنیزانش ازصبح تا ظهر باآن دوک پشم ونخ ریسیده و ریسمان تابیده و عصر بازهم آن را باز میکردند و همه روزه این رویهٔ احمقانه ر

معمول میداشتند وآیهٔ شریفهٔ نود ودویم **وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا** نیز بموجب یك روایت باقری ع اشاره بهمین زن میباشدکه نقض و برهم زدن عهد و پیمان راکه درآیهٔ قبلی نهی ازآن شده تشبیه بکار احمقانهٔ این زن کرده است . یا موافق قول بعضی لازم نیست که چنین زنی در خارج وجود داشته باشد و مقصود ازآیه هم مجرد تمثیل و تشبیه نقض عهد بکار احمقانهٔ زنی است که صفتش این چنین باشد .

(مرصع ابن اثیر و اطلاعات متفرقه)

**ام سعید احمسیه** از اصحاب حضرت صادق ع بوده و روایتی هم از آن حضرت نموده است .

**ام سعید** **سعدونه** یا **سعدویه** - بنت عصام حمیری از ادبای زنان اندلس میباشد که درعلم وفضل دارای مقامی عالی بود وقوهٔ حافظهٔ کامل داشت . گویند درباب نعال حضرت رسالت ص سؤالی از ادیبی کردند و چون آن ادیب بزیارت آن مشرف نشده و اطّلاعی دراین موضوع نداشت در جواب گفت :

**سألتم التمثال اذ لم اجد** **للثم نعل المصطفی من سبیل**

سعدونه نیز ابیات ذیل را ضمیمهٔ آن شعر نمود :

**لعلنی احظـی بتقبیلـه** **فی جنة الفردوس اسنی مقیل**
**فی ظل طوبی ساکنا آمنا** **اسقی باکـواب من السلسبیل**
**و امسح القـلب بـه علـه** **یسکن ماجاش به من غلیل**
**فطالما استشفی باطلال من** **یهواه اهل الحب من کل جیل**

دیگری بدست نیامد .

(ص ۴۱ تخ و ۵۳ در منثور و ۴۸ ج ۱ و ۶۵ ج ۲ خیرات)

**ام سلمه بیگم** شیرازیّه از اهل فضل و هنر ومؤلّف **جامع الکلیات** است درسیر و سلوك و عرفان ، که در شیراز چاپ شده و زمان و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص۶۹ ج۵ ذریعه)

۱- **ام سلمه** - کنیهٔ یکی ازدختران هریك ازحضرت امام حسین و امام سجاد و امام باقر*

**ام‌سلمة** **هند** - بنت ابی‌امیة حذیفة بن‌مغیرة بن عبدالله بن‌عمر بن‌مخزوم قرشیهٔ مخزومیه ، ازکبار و اجلاّی صحابه و ازواج حضرت رسالت ص میباشد . او نخست زن ابوسلمة بن عبدالاسد مخزومی عمه‌زادهٔ آن‌حضرت که مادرش بره دختر عبدالمطلب‌است بوده و چهار فرزند سلمه وعمر و دره و زینب‌نامی از وی داشته است و همانا ام‌سلمه‌گفتن او نیز بجهت همین فرزند اوّلی سلمه‌نام او بوده وبعد از وفات ابوسلمة درسال دویم یا ماه شوال سال‌چهارم هجرت بشرف‌ازدواج‌حضرت رسالت ص مفتخر و بهردو هجرت حبشه و مدینه موفق وسیصد و بیست و هشت یا هفتاد و هشت حدیث شریف از آن‌حضرت روایت کرده است .

جلالت و اخلاص او نسبت بحضرت امیرالمؤمنین و صدّیقهٔ طاهره و حسنین علیهم‌السلام مسلّم و بمدلول بعضی از اخبار وارده بعد از جناب خدیجه افضل زوجات آن‌حضرت بوده وبا عایشه در هنگام تصمیم محاربهٔ حضرت علی ع مناظره کرده است . یك‌غلام خودرا نیزکه دربارهٔ حضرت علی ع بد میگفته با نقل مناقب و روایت‌احادیث نبویهٔ مشعر برامامت آن‌حضرت ازآن کردار ناهنجارش توبه داده و منصرف‌گردانید و درفترت خلافت عثمان نیز نصایح مشفقانهٔ بسیاری بدوکرده ودرپایان کلامش‌گفت این حق مادری من بودکه نسبت بتو ادا کردم وحق تو هم اطاعت کردن است .

بالاتر ازهمه درجلالت ام‌سلمه‌آنکه **آیهٔ تطهیر** درخانهٔ او نازل‌شد وازاهل‌بیت بودن او درجواب سؤالش از طرف حضرت رسالت ص مصدّق و چنانچه بس مشهوراست شهادت حضرت سیدالشهدا از طرف آن‌حضرت بدو اعلام گردید و تربت کربلا را بدو سپردند و خون شدن آن را علامت شهادت معیّن فرمودند . خود حضرت‌سیدالشهدا ع

*و امام‌کاظم علیهم‌السلام‌است ودختر حضرت‌باقر ع نامش زینب‌بود ویا خود امسلمه مجهول‌الاسم بوده و زینب دختری دیگرغیراو است. **امسلمه** یکی دیگر ازثقات محدثین‌هم‌هست‌که ابن‌ابی‌عمیر بواسطهٔ او از حضرت صادق ع روایت‌کرده است و او مادر مهاجر ویا محمد بن مهاجر بوده پنك اورا **ام‌مهاجر** هم‌گویند . (تنقیح‌المقال وص۴۷۰ ج۱۳ضن)

نیز در هنگام مسافرت عراق این‌چنین‌کرد ، ذخائر نبوت و ودایع امامت‌را بدو سپرد، او نیز بعد از قضیهٔ شهادت همهٔ آنها را تسلیم حضرت امام سجّاد ع نمود .

بالجمله اخبار دیگر مشعر برعظمت و جلالت امسلمه بسیار است . بسال شصت و سیّم یا چهارم هجرت در هشتاد و چهار سالگی درمدینه عازم خلد برین‌گردید ودر بقیع‌مدفون‌شد . بنا براوّل، کلمهٔ **محبوبه=۶۳** وبنا بردویمی‌کلمهٔ **مهدیه = ۶۴** مادّهٔ‌تاریخ وفات بوده و او آخرین زنی است‌که از ازواج آن‌حضرت نایل برحمت الهی شده‌اند .

(مجمع‌الأمثال درضمن مثل هوکایی‌الزناد و تنقیح‌المقال وص ۱۰۳۶ ج ۲ س و ۴۹ ج ۱ خیرات و ۴۲ و ۵۶ تخ وغیره)

**امسلیط** / **امسلیم** — اولی از اصحاب بوده ودر روز احد نیز حاضر و مشکهای پرآب را حمل و نقل میکرده است و **دویمی** نیزکنیهٔ شش‌تن از نسوان صحابه بوده و موکول بکتب مربوطه هستند .

**امسلیم** **صاحبة‌الحصا** ـ رجوع به **امغانم** نمایند .

**امسنان** **بنت‌جشمه**ـ یا خیثمة‌بن‌خرشیهٔ مذحجیه، ازشعرای‌عرب، موصوف به حسن ادب ودرنظم ونثر قادر بود . لطافت معانی‌را بافصاحت الفاظ توام می‌داشت ، اشعار اوکه درمدح اهل‌بیت طهارت‌سروده وقبیلهٔ‌خود بنی‌مذحج را بنصرت و یاری ایشان ترغیب و تحریص نموده برهان قاطع این مدّعا میباشد .

گویندکه وقتی مروان بن حاکم‌که از طرف معاویه والی مدینه بوده نوهٔ پسری امسنان را بدون گنه در زندان کرد وکوشش امسنان مؤثّر نشد بلکه جوابی درشت شنید و سحر بمرام استخلاص وی نزد معاویه رفت ، معاویه گفت شنیده‌ام‌که تو ما را فحش دشمنان را برجنگ ما میشورانی ، امّسنان گفت اولاد عبد مناف دارای حلمی هستند ، بعد از عفو و اغماض بصدد انتقام برنمی‌آیند وتو در بیعت اجداد خود این سنت سنه اولی از دیگران میباشی ، معاوید نیز تصدیق کرده وگفت پس این اشعار توکه درحق علی بن ابیطالب گفته‌ای چگونه است ؟:

عذب الرقاد فمقلتي لاترقد      والليل يصدر بالهموم ويورد

یا آل مذحج لامقام فشمروا　　　ان العدو لآل احمد یقصد
هـذا علی کالهلال تحفه　　　وسط السماء من الکواکب اسعد
خیر الخلائق و ابن عم محمد　　　ان یهدکم بالنور منه تهتدوا
مازال اذشهر الحروب بمظفر　　　والنصر فوق لوائه مایفقد

گفت یا امیرالمؤمنین اینها همه درست است وگمان دارم که تو در اخلاق فاضله تابع اجداد خود باشی پس یکی از حاضرین گفت این چگونه وقوع یابد و حال آنکه امسنان گفته است :

اما هلکت اباالحسین فلم تزل　　　بالحق تعرف هادیا مهدیا
فاذهب علیك سلام ربك مادعت　　　فوق الغصون حمامة قمریا
قد کنت بعد محمد خلفا کما　　　اوصی الیك بنا فکنت وصیا

امّ سنان همهٔ آنها را تصدیق کرده وگفت اگرحسن ظنّی که بشما داریم عملی شود حظّی وافر خواهیدبرد بخدا قسم یگانه سبب نفرت مسلمین ازشما سعایت وبدگوئی این گونه اشخاص مفسد و مفتن میباشد بهترآن استکه ایشان را تنزیل رتبه کرده و بضهرات ایشان توجهی نفرمائیدکه نزد خدا مقرّب بوده ومحبت تان درقلوب مؤمنین جاگیر خواهد شد معاویه پرسید این جمله که میگوئی ازته دل وازروی عقیده است ویامحض ظاهر گوئی، امسنان گفت خودت بهتر میدانی و از باطن ما آگاه هستی که والله علی بن ابیطالب نزد ما محبوب تر از تو بود وتو هم محبوب تر از دیگران هستی . معاویه گفت پس دیگر ازکه محبوب تر هستم ازمروان بن حکم و سعید بن عاص معاویه پرسیدکه من بچه سبب درنظر تو لایق این مقام هستم گفت بسبب کثرت حلم و عفو و اغماض . تاآنکه معویه از حاجت او سؤال کرد گفت مروان درمدینه حکومت عادلانه نکرده و نوهٔ مرا بی سابقهٔ جرم و جنایت در زندان نموده است و حکم عادلانه را درخواست مینماید پس معویه قول خود اورا تصدیق نمود و تحقیقات دیگری نکرد و حکمی دایر باستخلاص نوه اش نگاشته وپنج هزار درهم ویك مرکب بدو داده و بوطن و قبیلهٔ خودش عودت داد .

(ص۴۹۱ ج ۱۳ عن و ۶۰ در منثور و ۱۸۳ شاعرات عرب وغیره)

**امشریك**

**بنت جابر** - غفاری ، در اعیان‌الشیعة گوید از صحابه بوده وبا ...ت رسالت ص بیعت‌کرده وبزعم بعضی از ازواج آن‌حضرت بوده است . درکنزالعرفان گوید امّ‌شریك بنت‌جابر بزعم بعضی ، موافق‌خبری سجادی از زنانی بوده‌که بعنوان هبهٔ نفس بشرف ازدواج آن‌حضرت مفتخر بوده بشرحی‌که در مطلب سیّم تحت عنوان **ام‌المؤمنین** خواهدآمد .

(ص ۴۹۶ ج ۱۳ عن و باب نکاح‌کنزالعرفان وغیره)

**امشریك**

**غزیله** - یا غزیه بنت دودان بن عمرو (عوف خل) بن عامر بن رواحة بن‌منقذقرشیهٔ‌عامریه‌ازمحدّثین واصحاب‌حضرت‌رسالت‌ص بلکه بزعم بعضی از ازواج آن‌حضرت بوده است . بقول دیگر از زنانی بوده‌که مانند امّ‌شریك مذکور فوق بعنوان هبه بشرف ازدواج آن‌حضرت مفتخر بوده‌اند .

طبرسی نیز دراعلام‌الوری درمقام تعداد ازواج آنحضرت‌گوید : چهارمین‌ایشان امشریك است‌که نفس خود را بدان حضرت هبه نمود و نامش غزیه دختر دودان بن عوف و پیش از آن‌حضرت نزد ابوالعکر بن سمی ازدی بوده و پسر شریك نامی از او داشته است . **درخیرات حسان‌گوید :** امشریك غزیه درخواست کردکه داخل زوجات طاهرات باشد اما بمقصود خود نایل نگردید و بهرحال ظاهر آن است‌که این امشریك غیراز امشریك مذکور فوق است .

(تنقیح‌المقال وص ۱۹۷ ج ۲ خیرات و ۴۲۹ خل)

**امصالح**

**عباسه بنت فضل** - زن ابن‌حنبل احمد سابق‌الذکر (متوفّی بسال ۲۴۱ه‌ق = **رما**) واز محدّثین نسوان است‌که بسیارصالح بود، یك پسر صالح نام از شوهر مذکورش داشته‌که بقضاوت اصفهان منصوب شد وبا شوهر مذکورش بکمال موافقت میگذرانیده است . بعد از وفات او احمد میگفته‌که سی‌سال بیکدیگر بسر بردیم و درهیچ حرفی ما بین ما مخالفتی نشد .

(ص ۱۷۶ ج ۲ خیرات)

**ام‌عاصم**

**بنت عاصم** - بن عمر بن خطّاب زن عبدالعزیز بن مروان بن حکم ومادر عمر بن عبدالعزیز مشهوراست بعدل وصلاح‌معروف و دارای اخلاق خوب بود ، بعد از وفات او خواهرش حفصه با عبدالعزیز تزویج کرد وچون اخلاقش مثل ام‌عاصم نبودکسان عبدالعزیز از وی بددل بودند و می‌گفتند: **لیت حفصه من رجال ام‌عاصم** سپس همین جمله مثل جاری گردید یعنی کاش حفصه نیز از عرق خواهرش ام‌عاصم میبود . (ص۴۳تخ‌و۵۲ج۱خیرات‌ومجمع‌الامثال)

**ام‌عاصم**

**جمیله**- بنت ثابت بن ابی‌افلح و خواهر عاصم بن ثابت صحابی انصاری و زن مطلّقهٔ عمر بن خطّاب بود ، یک پسر عاصم نامی از عمر داشته و نام اصلی او عاصیه بوده است‌که بعد از قبول اسلام از طرف حضرت رسالت ص مبدّل به **جمیله**گردید . (ص ۵۱ ج ۱ خیرات)

**ام‌عبد**

**ام‌عبدالرحمن بن‌عوف**

**ام‌عبدالرحمن بن‌محمد**

**اولی** مجهول‌الاسم ومادر عبدالله بن‌مسعودصحابی معروف‌به ابن‌ام‌عبد ، **دویمی** نامش شفا خانم بود، هنگام ولادت حضرت رسالت ص نزدحضرت آمنه خاتون بوده و خوارق عادات و حالات عجیبهٔ نورانیه راکه درآن‌حال بظهورآمده او نیزدیده‌است . **سیمی** هم نامش‌حبیبه و ازمحدّثین قرن هشتم هجرت واز مشایخ اجازهٔ صلاح‌الدین صفدی بوده و در هفتصد و سی و سیّم هجرت درگذشته‌است . (ص۹۸ج۱و۱۳۱ج۲خیرات وکتب‌رجالیه)

**ام‌عبدالله**

**دختر قاضی شمس‌الدین** - عمر بن وجیه‌الدین اسعد بن ابی‌البرکات شامی حنبلی ، از مشاهیر محدّثین قرن‌هشتم‌هجرت میباشدکه صحیح بخاری و مسند امام شافعی را از ابوعبدالله زبیدی سماع واخذ کرد ، صحیح بخاری را بارها درس گفته و مرجع استفادهٔ جمعی از افاضل وقت بوده است . دومرتبه به حج رفته وچهار شوهر کرده و اورا **وزیره** و **ست‌الوزرا** نیز میگفتند ودرسال هفتصد و شانزدهم یا هفدهم هجرت درگذشت .

(ص۱۲۹ ج۲کمن و ۲۳۹ در منثور و۵۵ ج ۲ خیرات)

**ام‌عبدالله** **عایشه بنت‌ابی‌بکر**- بعنوان **ام‌المؤمنین** خواهدآمد.

**ام‌عبدالله** **فاطمه بنت‌الحسن المجتبی ع** - حرم مطهّر حضرت سجّاد ع و والدهٔ معظّمهٔ حضرت باقر ع بوده و حضرت باقر اوّلین حسینی میباشدکه نسل سبطین ع در وی بهم پیوسته است ، چنانچه **عبدالله محض ابن‌حسن مثنی** ابی‌الحسن المجتبی ع نخستین حسنی‌است‌که دارای این‌شرف میباشد . مادر فاطمه هم اسماء بنت عبدالرحمن بن‌ابی‌بکر بوده ویکی ازبنات طاهرات‌حضرت امام‌حسین ع نیز کنیهٔ ام‌عبدالله را داشته است . (ص ۵۸ تخ و۱۵۴ ج۱ خیرات)

**ام‌عثمان** ازمحدّثین و اصحاب حضرت رسالت‌ص ودخترسفیان یاابوسفیان است ویکی از اصحاب حضرت صادق ع نیز اسم‌جویریه وکنیهٔ ام‌عثمان داشته‌است . (ص۴۲۹ خل و۴۹۷ ج ۱۳ عن)

**ام‌عزالدین** **بنت شیخ صدرالدین** - اسعد بن‌عثمان بن‌اسعد،ازمشاهیرمحدّثین عامّه‌میباشدکه لقب **ست‌الامناء** داشت، ازجدّخود روایت‌حدیث نموده واز مشایخ علم‌الدین برزالی استاد صلاح‌الدین صفدی بوده و درسال هفتصد تمام هجرت درگذشته است . (ص۵۱ ج ۲ خیرات)

**ام‌عطیه** کنیهٔ چند تن از نسوان اصحاب‌است .

**ام‌عقبه** زن غسان بن جهضم‌که از زیباترین زنان عصر خود و از حیث اخلاق و صفات حمیده نیز اجمل و اکمل ایشان بود ، شوهرش غسان نیز بهمین جهت مفتون و مجذوب او بوده‌است . درحین وفات خود باحسرت‌تمام بروی نگریسته وگریه میکرد و میگفت چند شعری بتو گفته و درآنها از چگونگی رفتار توکه بعد از مرگ من معمول خواهی داشت سؤال کرده‌ام و سوگندت میدهم‌که راست جوابم بدهی ام‌عقبه گفت بخدا سوگندکه دروغت نخواهم گفت پس غسان این اشعار را فرو خواند :

**اخبری باللذی تریدین بعدی** **مااللذی تضمرین یـا ام عقبة**

تحفظینی من بعد موتی لماقـد — کان منی من حسن خلق وصحبة
ام تریدین ذاجمال و مـال — وأنا فی‌الترب‌رهن سجن وغربة

ام‌عقبه گفت :

قد سمعنا اللذی تقول وماقد — خفته یا خلیـل من ام عقبـة
سوف ابکیك ماحییت بشجـو — و مراث اقولهـا و بنـدبة

غسان گفت :

انـا واللہ واثق بك لکـن — ربما خفت منك غـدر النساء
بعد موت‌الازواج یاخیر من‌عو——شر فـارعی حقی بحسن وفاء
اننی قد رجوت ان‌تحفظی العهـ——د فکونی ان رمت عند رجائی

تاآنکه غسان مرد و ام‌عقبه را از چندین جا خواستگاری نمودند درجواب گفت :

ساحفظ غسانـا علـی بعـد داره — و ارعـاه حتی نلتقی یـوم نحشر
و انی لفی شغل عن‌النـاس کلهـم — فکفوا فمامثلی‌من‌الناس( بمن‌مات‌خ‌ل)یغدر
سابکـی علیـه مـاحییت بعبـرة — تجول علی‌الخدین منی‌فتکثر(فتهمرخ‌ل)

تاآنکه مردم باصرارات خودشان‌افزودند، ام‌عقبه نیز بناچار قبول کرد ، درشب زفاف، غسان را درخواب دیدکه این اشعار را میخواند :

غدرت ولم ترعی لبعلك حرمة — ولم‌تعرفی‌حقا ولم تحفظی‌عهدا
ولم‌تصبری حولا حفاظاً‌لصاحب — حلفت له یوما ولم‌تنجزی‌وعدا
غدرت به لماثوی فی‌ضریحـه — کذالك ینسی‌کل من‌سکن‌اللحدا

امّ‌عقبه با وحشت بسیار از خواب بیدار شد بطوری‌که گویا غسان حاضر بود ودرپاسخ استفسار از سبب‌آن گفت غسان زندگانی را برای من تیره وتارکرده ودیگر رغبتی در فرح و سرورم نگذاشت‌که در خوابم آمد و این اشعار را خواند پس آنها را تکرار کرده ومیگریست و زنان‌نیزمشغول‌ش‌میکردند تاآنکه‌ایشان‌را اغفال‌کرده وکاردی بدست گرفت وخودش‌را ذبح‌نموده وفدای دوست‌خودگردید . اسم و زمان ام‌عقبه بدست‌نیمد.

(ص ۶۰ در منثور)

**ام‌عقیل**

**فاطمه-** بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف قرشیهٔ هاشمیه ، والدهٔ معظّمهٔ حضرت علی بن ابیطالب ع وسه برادر والاگهر آن‌سرور

طالب و عقیل و جعفر میباشدکه در مکهٔ معظمه بقبول دین اسلام مفتخر گردیـد ، در حضور حضرت رسالت ص بمدینهٔ منوره مهاجرت کرده وهم درآن ارض اقدس برحمت ایزدی نایل ودر بقیع مدفون شد . شعر معروف :

انت تکون ماجد نبیل　　اذا تهب شمأل بلیل

که درکتب ادبیه برای زیادتی **کان** مابین مبتدا و خبر شاهد است از او میباشدکـه در کودکی عقیل بهمین شعرش مشغول میساخته است .

(ص ۴۴ تخ و ۵۳ ج ۱ خیرات و اطلاعات متفرقه)

**ام‌العلا**

**بنت یوسف** - نام تاجر اندلسی ، از ادبا و شعرای موضع وادی الحجارة نامی از بلاد اندلس استکه ادیب فصیح‌عاقل، دارای حسن و جمال و ادب وکمال و طبعی سرشار ، با فصاحت و فطانت مشهور بوده و از او استکه در مدح خاندانی گفته است :

کل ما یصدر عنکم حسن　　و بعلیاکم تحلی الزمن
نعطف العین علی منظرکم　　و بذکراکم تلذالاذن
من یعیش دونکم فی‌عمره　　فهوفی نیل الامانی یغبن

نیز به پیرمردی‌که عاشق وی بوده نوشته است :

الشیب لاینجع فیه الصبا　　بحیلة فاسمع الی نصحی
فلاتکن اجهل من‌فی‌الوری　　یبیت فی‌الحب کما یضحی

درحدود سال پانصدم یا اوائل قرن ششم هجرت در وادی‌الحجارة درگذشت .

(ص۵۴ در منثور و ۵۳ ج ۱ خیرات و۱۰۳۶ ج ۲ س)

**ام‌علی**

**تقیه ارمنازیه** - بنت ابوالفرج غیث بن علی بن عبدالسلام سلمی ارمنازی، زن‌حمدون معروف به‌فضل ومادرا بوالحسن تاج‌الدین علی بن حمدون میباشدکـه در علم و فضل و شعر و فصحت شهرتی بسزا داشت ، وقتی در اسکندریه ملازم خدمت سلفی احمد سابق‌الذکر بود ، روزی مکتوبی را دیدکـه سلفی بدین مضمون نوشته است (در حجره‌ای کـه ساکن بودم پایم به میخی برخورد و

زخم شد و دخترك کوچك مقنعهٔ خود را بپایم بست) پس تقیه بمجرّد دیدن آن مکتوب بالبدیهه انشا نمود :

**لو وجدت السبیل جدت بخدی — عوضا عن خمار تلك الولیدة**
**کیف لی ان اقبل الیوم رجلا — سلکت دهرها الطریق الحمیدة**

قصائد وقطعات فصیح وآبدار وی بسیار بوده ودرشوال پانصد وهفتاد ونهم هجرت درهفتاد و چهار سالگی درگذشت .

پسرش تاج‌الدین مذکور نیز از ادبای وقت واز تلامذهٔ سلفی فوق بود ، درنحو وعلم قرائت دستی توانا داشت، هرچه راکه مینگاشته همت برضبط آن میگماشته است . خط خوب داشته ودرصفر ششصد و سیّم هجرت درگذشت . **ارمناز** بفتح الف ومیم‌شهری است قدیم درپنج فرسخی حلب ویا از توابع شهر صور در ساحل بحر شام .

(صد وص۱۰۳ ج ۱ کا و۸۴ ج ۱ خیرات وغیره)

**امعلی** زن شهید اوّل محمد بن مکی ، (متوفّی بسال۷۸۶ھ ق = ذفو) عالمی بوده فاضل فقیه عابد متّقی ، معروف به **امعلی** که شهید بسیارش ستوده و مردمرا بمراجعهٔ او در احکام دینیّه امر مینموده است و اسم و سال وفاتش بدست نیامد . (مس)

## امعمرو

**امعمرو** **تماضر**- درباب اوّل (القب) بعنوان **خنسآ شاعره** نگرش دادیم .

**امعمرو** **سلیمی**- معشوقهٔ جحدر بن مالك ، از شعرای عرب صدر اسلام است . موقعی که حجّاج بن یوسف (متوفی بسال۹۵ھ ق = صه) امر بزندانش کرد قصیده‌ای گفت و بوسیلهٔ بعضی از مسافرین یمامه که وطن معشوقه‌اش

۱- **امعمرو** - کنیهٔ چند تن ازنسوان صحابه وهم کنیهٔ جنب بن عمرو زن عتبة بن عتبه بوده است . ازکثرت حماقتی که داشته خنفسا را در دهن گذشته و بر ای یکه معما گفته باشد از مردم سؤال می‌کردکه در دهان من چیست .

بوده بدو فرستادکه از ابیات‌آن است :

الیس اللیل یجمع ام عمرو و ایانا فذاك بنا تدانی
نعم و اری‌الهلال کما تراه و یعلوها النهار کما علانی

ودرحرف **نعم** ازکتاب مغنی مذکور است . (جامع‌الشواهد وغیره)

**ام‌عیسی** بنت ابراهیم بن اسحق حربی سابق‌الذکر، عالم فقیه فاضل، در فقه ماهر بوده و فتوی میداده و محل اعتماد اکابر بوده است . بسال سیصد و بیست و هشتم هجرت دربغداد وفات یافته و نزد پدرش دفن شد .

(تاریخ بغداد وغیره)

**ام‌غانم** **صاحبة‌الحصاة** - طبرسی درفصل‌سیم از باب دهم‌کتاب‌اعلام‌الوری بسند خود از ابوهاشم داود بن قاسم جعفری قضیه‌ای نقل‌کرده واز محتویاتش آنکه ابوهاشم گوید در حضور مبارك حضرت امام حسن‌عسکری ع بودم که مردی یمنی جمیل جسیم بلند بالا بعد از استیذان وارد شد ومورد اکرام‌آن‌حضرت گردید، بعد از اذن درپهلوی من نشست . آن‌حضرت فرمودکه این‌شخص از اولاد زن اعرابیهٔ صحبهٔ حصاتی (سنگ ریزه) است‌که پدران من برآن مهر زده‌اند پس امر بحضر آن سنگ نمود ، آن شخص نیز سنگ‌کوچکی بیرون‌آوردکه دریك طرف‌آن جی صافی بود ، آن‌حضرت مهر مبارك خودرا برآن زد وجملهٔ **الحسن بن علی** با خطی روشن و خوانا برآن نقش
ابوهشم گوید از اسم وی استفسارنمودم‌گفت مهجع بن صلت بن عقبة بن‌سمعان بن غانم بن‌ام‌غانم اعرابیهٔ یمانیهٔ صحبهٔ‌حصاتی‌که امیرالمؤمنین ع برآن مهر زده‌است . پس آن شخص برخست و رفت ودر وقت رفتن میگفت : **رحمة‌الله و برکاته‌علیکم اهل‌البیت**

۱ــ **ام‌عیسی** - کنیهٔ یکی از صحابیات نسوان ونیز کنیهٔ دختر هادی خلیفهٔ‌عباسی زن‌مأمون یکی هم دختر عبدالله واز اصحاب امام صادق ع بوده است .

**انه حمید مجید ذریة بعضها من بعض** . شهادت‌میدهم که حق امامت تو مانند امامت حضرت امیرالمؤمنین و دیگر ائمهٔ طاهرین ع واجب و ثابت است ، حکمت و امامت بتو منتهی است ، همانا ولی‌ّالله هستی وکسی را در نشناختن تو بهانه و عذری نمیباشد .

در اعلام‌الوری بعد از این همه ، از ابوعبدالله بن عیاش (احمد بن محمد بن عیاش صاحب کتاب مقتضب‌الاثر) نقل کرده که ابن صاحبة‌الحصاة ام‌غانم غیر از **صاحبة‌الحصاة ام‌الندی** حبابة بنت‌جعفر والبیهٔ اسدیه‌است، نیز غیر از **صاحبة‌الحصاة ام‌سلیم** قاریة‌الکتب میباشد که حضرت رسالت ص وحضرت امیرالمؤمنین ع برسنگریزه‌ای که دردست‌داشته مهر زده‌اند و زمان ام‌سلیم پیش از زمان ام‌غانم و ام‌الندی بوده و درپایین کلام خود گوید : صاحبة‌الحصاة سه تن بوده‌اند وازهریکی از ایشان قضیه‌ای نقل‌شده‌که نقل آنها موجب اطاله است .

نگارنده‌گوید : ظاهر آن‌است‌که لفظ ام‌سلیم از سهو قلم طبرسی ویا کاتب نسخه است والاّ صاحبة‌الحصاة قاریة‌الکتب کنیهٔ **ام‌اسلم** داشته وما نیز بهمین‌عنوان‌بطوراجمال تذکّرش دادیم و تحقیق زاید موقوف به تتبّع و موکول بکتب مبسوطهٔ مربوطه است .

(اعلام‌الوری و تنقیح‌المقال وص ۴۸۷ ج ۱۳ و ۵ ج ۱۴ عن)

**ام‌الفتاوی** مصطفی بن شمس‌الدین بعنوان **اختری** درباب لقب مذکوراست .

**ام‌الفتی** مادر همان جوانی است‌که در محاربهٔ جمل قرآن مجید را از طرف حضرت علی ع بمیدان کارزار برده و دست راست اورا قطع نمودند ، پس قرآن را بدست چپ گرفته وآن را نیز قطع کردند نحر قرآن را با سینه حفظ مینموده تا آنکه بشهادت رسید و مادرش گفت :

**لاهم ان مسلما دعاهم یتلو کتاب‌الله لایخشاهم**
**و امهم قائمة تراهم تأمرهم بالقتل لاتنهاهم**
**قد خضبت من علق لحاهم**

(ص ۵۴ ج ۱ خیرات و ۴۵ تخ)

**ام‌فروة** **فاطمه یا قریبه** - بنت قاسم بن محمد بن ابی‌بکر، از ازواج حضرت امام محمدباقر ع و مادر والاگهر عبدالله و حضرت امام صادق ع و ملازم تقوی وحسن عمل بود . درعداد ثقات معدود و مادرش هم اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی‌بکر است و هریك ازپدر و مادرش نوهٔ ابوبکر بن ابی‌قحافه بوده و بهمین‌جهت امام صادق ع فرموده‌است **ولدنی ابوبکرمرتین** یعنی من ازدوجهت باابوبکر پیوند دارم باری یکی از دختران حضرت صادق ع نیزکنیهٔ امّ‌فروه داشته است .

(ص۱۵۴ ج ۱ خیرات و۵۹ تخ و ۷ ج ۱۴ عن)

**ام‌الفضل** **زینب** - بنت عبدالله مأمون‌هفتمین‌خلیفهٔ‌عباسی(۱۹۸-۲۱۸هق= **قصح- ریح**) میباشدکه درکمال و علم و ادب نادرهٔ زمان بود وبا کمال میل و رغبت و اصرار تمام خود مأمون در حدود هشت سالگی حضرت امام محمدتقی ع بدان حضرت تزویج شده است وآن همه‌کارشکنی عبّاسیان و اهتمام تمام ایشان‌که در موقوف داشتن و برهم زدن این‌کار با وسائل مختلفه بکار میبردند بی‌اثر و بی‌نتیجه گردید .

قضیهٔ امتحان آن‌حضرت (با سؤال حکم شرعی قتل صید در حال احرام) که آخرین تدبیر ایشان در برهم زدن این‌کار بود و منفعل شدن قاضی‌القضاة یحیی بن‌اکثم که سائل آن مسئله بوده مشهور و درکتب مربوطه مذکور است .

(اطلاعات متفرقه)

**ام‌الفضل** **لبابه** - بنت حارث بن حزن بن بجیر هلالیه ، از اولاد عبدالله بن هلال بن‌عامر بن‌صعصعه و زن عباس بن عبدالمطلب، خواهر پدری و مادری حرم مطهّر حضرت رسالت ص و از اصحاب آن‌حضرت بوده است . گویند اوّل زنی میباشدکه بعد از خدیجهٔ کبری بشرف اسلام مشرّف شد ، آن‌حضرت بدیدن او میرفته و او بنام فضل و عبدالله و معبد و عبیدالله و قثم و عبدالرحمن وغیره چندین پسر ازعباس داشته است .

گویند زنی مثل شش پسر مذکور را نزاییده و چون دارای شش فرزندگردید درحق او گفتند :

**ماولـدت نجیبـة من فحـل — کستـة من بطـن امالفضل**
**اکرم بها من کهلة وکهـل — عمالنبیالمصطفیذیالفضلص**
**و خاتمالرسل و خیرالرسل**

چون بزرگترین اولاد لبابه فضل بود اینك به **امالفضل** وشوهرش عباس نیز به **ابوالفضل** مکنّیگردیدند . عبدالله بن عباس را نیزکه تربیت شدهٔ حضرت علیع و صاحب تفسیر معروف به تفسیر ابنعباس است بمناسبت اینکه خلفای عبّاسیّه از نسل وی بودهاند **ابوالخلفا** و **ابنسیدالناس** هم نامند .

مخفینماند امالفضلرا درمقابل خواهر دیگرشکه اونیزلبابهنامداشت **لبابهٔکبری** وخواهرش را **لبابهٔصغری** گویند . اینکه بعضی نام پدر امالفضلرا حارثبنعبدالمطلب نوشتهاندعلاوهبراشتباه تاریخیمنافیتزویجاو باعباسیاستکهدراینصورتعمویشمیباشد.

(تنقیحالمقال وص ۵۴ ج ۱ و ۴۸ و ۱۰۵ ج ۳ خیرات)

**امالفقراء** **رابعه** - درباب اوّل (القاب) بعنوان **ستالفقراء** مذکور شد .

**امقتال** **رفیقه** یا **قتیله** - دختر نوفل بن اسد و موافق بعضی ازتواریخ و سیر از مشاهیر دانشمندان زنان جاهلیّت بوده است . ازبرادر خود رقه شنیده بودکه درآن اوقات پیغمبرآخرالزمان متولد خواهد شد وازنصیهٔ پدر بزرگوارش بهاء نبوت لامع و سنـای رسالت ساطع خواهد بود تاآنکه آن نور را در هنگام گردش در قبائل عرب ، در جبین جناب عبدالله بن عبدالمطلب مشاهدت کرده و مفتون مواصلتگردید وآرزومند میبودکه بلکه حاملآن نور مقدس شده وسعادت ابدی کونین را حیازت نموده باشد اینك در تعقیب همین مرام بدان جنب عرضجمل نمود وبا وعد و نوید بسیاری ازمال ، خواستار وصال گردید لکن تیر مدّعا بهدف نخورد و بدین مضمون جواب یأس شنید :

**امـا الحـرام فـالممات دونـه — والحـل لاحـل فـاستبینـه**

**فکیف بالامر الذی تبغینه (تنوینه خ‌ل)** **یحمی الکریم عرضه و دینه**

برخی از اهل خبر این‌قضیه را به **فاطمهٔ شامنه** وبعضی دیگر به **لیلی‌عدویه** نسبت‌داده‌اند بدون اینکه این لیلی یا آن فاطمه را مقید بکنیهٔ ام‌قتال داشته باشند .

از حبیب‌السیر نقل است‌که این خواهش و تمنّا از فاطمهٔ خثعمیه دختر مرّ (با تشدید) میباشدکه نسبی عالی و جمال بیمثالی را دارا و علوم متنوعه را دانا و از کتب آسمانی معلومش شده بودکه نور پاك خاتم‌الانبیا از صلب عبدالله بن عبدالمطلب بدنیا خواهدآمد اینك روزی سر راه آن‌جناب را گرفته وگفت چه شودکه مرا بخدمت و صحبت خود قبول کرده وصد شترکوه پیکر را هم از این راه مالك باشی ، آن‌جناب فرمودکه حصول این‌کار موقوف باذن و اجازهٔ پدر میباشد اما درهمان شب جناب آمنه آن فیض را نایل وآن نور مقدس را حامل گردید ، روز دیگر باز فاطمه آن‌جناب را ملاقات‌کرد ولی‌آن نور را در جبین مبارکش ندید و بعد از استعلام مکشوف گردیدکه آمنه بدان موهبت‌عظمی نایل‌گردیده پس‌فاطمه بشدت مغموم و افسرده شد وبدان‌جناب اظهار داشت‌که من جویای آن نور وطالب آن سعادت بودم دیگر بعد از این مرا باتو کاری نیست **قدکان ذاك مرة فالیوم لا** .

گویند چون‌خبر ازدواج عبدالله وآمنه انتشاریافت دویست زن ازرشك وملالت مردند . درمجمع‌الامثال میدانی‌هم تحت‌عنوان‌مثل‌مشهورمذکور **قدکان ذاك مرةفالیوم لا** گوید نخستین کسی‌که این مثل را بزبان آورده **فاطمه بنت مر خثعمیه** است‌که تمامی کتب‌را خوانده بود وهنگامی‌که عبدالمطلب با پسرخود عبدالله در مکّه بمرام‌تزویج آمنه بنت وهب بن عبدمناف بن زهرة بن کلاب بخانهٔ وهب میرفتند فاطمه درعرض‌راه نور نبوت را درسیمای عبدالله مشاهده‌کرد واز هویّت وی استفسارنمود وبعدازشناسائی خواستار وصلت گردیدکه در مقابل ، صد شتر هم بعبدالله ببخشد پس عبدالله سه مصرع اوّلی آن دوشعر مذکور فوق را فرو خواند و درحضور پدر رهسپار خانهٔ وهب گردید ، عقد ازدواج بین او وآمنه منعقد شد و یك روز و شب نیز درآنجا توقف کرده وآمنه

حامل نور مقدّس گردید ، در اثنای مراجعت محض اینکه آن صد شتر را حیازت کرده باشد بفاطمه گفت که آیا درسر آن حرف معهود خود هستی یا نه فاطمه گفت : **قد کان ذاك مرة فاليوم لا** (این جمله بعد ازآن ، مثل جاری و ساری شد درمورد اظهار ندامت از فوات امری استعمال نمایند) پس پرسید که از دیروز باین‌طرف چه‌کار کردی گفت پدرم ، آمنه بنت وهب را برای من تزویج کرد و نزد او بودم ، فاطمه گفت که من در روی تو نور نبوت را دیده و آرزومندبودم که بلکه‌حامل‌آن نور بوده‌باشم لکن‌حکم تقدیر ازلی با تدبیر من موافقت‌ننمود پس چندشعری دراین‌موضوع خواندکه حاجتی بنقل‌آنها نمیباشد وبجهت اهمیت مطلب از تکرار بعضی‌ازعبارات قضیه اعتذارمینماید . در مجمع‌الامثال نیز راجع بکنیهٔ ام‌قتال داشتن فاطمه چیزی نگفته است .

(ناسخ‌التواریخ و مجمع‌الامثال وص ۲ ج ۱ خیرات وغیره)

**ام‌قرفه** بکسر قاف ، زنی میباشد از قبیلهٔ فزاره‌که زن مالك بن‌حذیفة بن بدر بود ، در خانهٔ او پنجاه شمشیر میآویختداندکه هریکی تعلّق بیکی‌از سواره‌های نامی داشته‌که همهٔ آن پنجاه مرد از محارم وی‌بوده‌اند وبهمین جهت **اعز من ام‌قرفه** و **امنع من ام‌قرفه** از امثال دایره و سایره گردیده است .

(جمهرة‌الامثال و مجمع‌الامثال)

## ام‌الکرام[1]

**ام‌الکرام** **بنت معتصم** - بن‌حماد (صمادح‌خل) صاحب وحکمران شهر مریه ازبلاد اندلس‌بوده وازاکابر ادبای اندلس بشمارمیرود . وقیعی که مابین او و ادبای وقت بظهورآمده مشهور میباشد ، در عروض و فنون شعری یدی طولی داشته و نسوان عرب با وجود وی افتخار میکرده‌اند . بجوان بـجمالی معروف

---

۱- **ام‌الکرام** - کنیهٔ یکی از بنات طاهرات حضرت علی ع و یکی دیگر هم از نسوان اصحاب ، دیگری نیز ازمشاهیر محدثین نسوان میباشدکه زن ابن‌حجر عسقلانی‌است ونام هیچکدام بدست نیامد . (ص ۵۶ ج ۱ خیرات و ۱۰۳۷ ج ۲ س)

به سمسار عاشق شده بود و درحق‌او گوید :

یا معشر الناس الا تعجوا — مما جنته لوعة الحب
لولاه لم ینزل بدرالدجی — من افقه العلوی للترب
حسبی بمن اهواه لوانه — فارقنی تابعه قلبی

اسم و زمان و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(ص ۵۴ در منثور و ۱۰۳۷ ج ۲ س)

**ام‌کلثوم**

**بنت عبدود** - خواهر عمرو بن عبدود معروف است‌که در ادب و فصاحت وکیاست وملاحت و عقل وکمال و حسن وجمال دارای حظّی وافر ودر فنون شعری نیز توانا و قادر بود . برادرش عمرو در سال پنجم هجرت در غزوهٔ خندق با جمعی از قریش بمحاربهٔ مسلمین رفته و مبارز طبید ، عاقبت موافق شرحی‌که درکتب مربوطه نگارش‌یافته بدست‌حضرت علیّ بن‌ابیطالب ع عازم مقرّ ابدی خود گردید ، همینکه امّ‌کلثوم مستحضر شدکه بدست آن‌حضرت مقتول شد اصلاً جزع وفزع نکرده وگفت‌که بدست‌کفوکریم مرده‌است‌پس‌اشعاری‌چند انشانمودکه ازآنها‌است:

لوکان قاتل عمرو غیر قاتله — لکنت ابکی علیه آخر الابد
لکن قاتله من لایعاب به — من‌کان یدعی ابوه بیضة البلد
من هاشم فی‌ذراها وهی‌صاعدة — الی‌السماء تمیت‌الناس بالحسد
قوم ابی‌الله الا ان‌یکون لهم — مکارم الدین والدنیا بلاًلدد

۱ـ **ام‌کلثوم** - کنیهٔ چند تن ازنسوان صحابه بوده‌که یکی از ایشان دختر ابوبکرمیباشد، نیز کنیهٔ یکی از بنات طاهرات حضرت رسالت ص و دوتن از بنات حضرت علی ع ویکی دیگر از بنات هریك از حضرت حسین بن علی وعلی بن الحسین ع و دوتن هم ازبنات طاهرات‌حضرت موسی بن جعفر است‌که بقیدکبری و صغری از همدیگر امتیاز یابند و نام اصلی هیچکدام بدست نیامد و شاید نام اصلی هم همین ام‌کلثوم باشد . نیز کنیهٔ دختر محمد بن عثمان سفیر دویم حضرت ولی‌عصر عجل‌الله فرجه وکنیهٔ دختر عبدالله بن جعفر بن ابیطالب‌که مادرش‌حضرت زینب‌کبری و زوجهٔ عموزادهٔ‌ش قاسم بن محمد بن جعفر بوده‌است . همچنین‌کنیهٔ جمعی وافر دیگر بوده واینك چندی از ایشان را تذکر خواهیم داد .

**یا امکلثوم ابکیه ولا تدعی بکاء معولة حری علی ولد**

همین‌که اشعار اوکه مشعر بروفور عقل و حاکی از تمایل او بدین اسلامی بوده مسموع حضرت رسالت ص گردید ، روز فتح مکّه بعد از احضار دعوت بدین مقدّس فرمود و او نیز از ته دل اجابت کرده و میزیست تا درحال حیات آن‌حضرت درگذشت .

(ص ۶۳ در منثور و متفرقه)

**ام کلثوم** **بنت‌عقبة** - بن معیط یا ابی‌معیط بن‌ابان بن ابی‌عمرو ذکوان‌بن امیة بن عبدشمس بن عبدمناف قرشیهٔ امویّه ، زن عبدالرحمن بن عوف خواهر ولید بن عقبه و خواهر مادری عثمان بن عفان مادر هردو اروی بنت کویز است از اصحاب حضرت رسالت ص و درمکّه بشرف اسلام مشرّف بوده وبدو قبله نماز خوانده است . درسال هفتم هجرت با پای پیاده بمدینهٔ منوّره مهاجرت کرد ، دو برادرش ولید وعمار باستناد صلحی‌که در حدیبیه منعقد وضمناً مقرّر بوده‌که مهاجرین مشرکین‌که از مکّه نزد حضرت رسالت مهاجرت مینمایند بخودشان رد شو حضرت رفته و استرداد خواهر خودشان را درخواست کردند ، آن حضرت اورا رد نکرده فرمودکه این قرارداد متعلّق به مردان است نه زنان ودراین‌باب آیه نازل شد: **یٰا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اِذٰا جٰائَکُمُ الْمُؤْمِنٰاتُ مُهٰاجِرٰات فَامْتَحِنُوهُنَّ اللهُ اَعْلَمُ بِاِیْمٰانِهِنَّ فَاِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤمِنٰات فَلٰاتَرْجِعُوهُنَّ اِلَی الْکُفّٰارِ لٰاهُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلٰاهُمْ یَحِلّونَ لَهُنَّ** - الخ پس اورا زید بن حارثه تزویج کرد .

علت عدم جریان این قرارداد در زنان آنستکه زن بعد ازاسلام ، دیگر بشوهر کافر خود حلال نبوده و قهراً آزاد و منفصل میگردد . اصل نزول آیهٔ شریفه پیش از امکلثوم درحق سبیعه بنت‌حارث اسلمیه زن مسفر ذمی بوده‌که بعداز انعقاد صلح‌حدیبیه اسلام آورده و نزد حضرت پیغمبرآمد ، شوهر مذکورش زن خود را مطالبه‌کرد ، بس بحکم خداوندی بشوهر سابق مشرکش ردّ نکرده وعمر تزویجش‌نمود . همچنین امیمه بنت بشر زن ثابت بن دحداحه اسلام‌آورد، نزد پیغمبرآمده وبه سهل بن حنیف تزویج

شد و بشوهر مشرك خود ردّ نگردید .

بالجمله بعد از وقوع صلح حدیبیه مردانی راکه از مشرکین اسلام آورده ونزد آن‌حضرت میآمدند بخودشان ردّ میکرد . ولی زنانشان را بحکم آیهٔ شریفه ، بعد از امتحان صحت وبی‌آلایش بودن ایمان ایشان بکسی دیگر تزویج نموده وبشوهر اوّلی مشرکش ردّ نمی‌کردند وفقط مهریّه ونفقاتی راکه برای زن مذکورش انفاق کرده بوده بدو میدادند وبسط زاید مطلب موکول بتفاسیر وکتب‌فقهیّه ودیگرمنابع مربوطه‌است .

(تنقیح‌المقال وص ۸ ج ۱۴ عن وغیره)

**ام‌کلثوم**

**بنت علی بن‌ابیطالب‌ع** - در تنقیح‌المقال گوید : ام‌کلثوم کنیهٔ زینب صغری بنت امیرالمؤمنین ع است‌که درکربلا خدمت برادرش حضرت حسین ع و درمراجعت بشام و مدینه با حضرت سجّاد ع نیز بوده و بسیار فهیم و بلیغ و جلیل‌القدر میباشد . خطبهٔ اوکه در مجلس ابن‌زیاد خوانده معروف ودرکتب مربوطه مذکور وبنا برمشهور همان است‌که عمر بن‌خطّاب تزویجش‌کرده‌است انتهی . ظاهرش آنکه ام‌کلثوم بنت علی تنها یك نفر و همان است‌که در مسافرت کربلا و شام و مدینه بوده وبنا برمشهور زوجهٔ عمر بوده است . حتی درشرح حال زینب کبری نیز اصلاً کنیه‌ای برای او ننوشته (ام‌کلثوم یاغیره) و درقاموس‌الاعلام‌گوید حضرت علی ع دو دختر ام‌کلثوم‌نامی داشته (غیراز زینب‌کبری) یکی صغری‌که باعبداللّه اصغر بن‌عقیل تزویج‌کرده و دیگری‌کبری‌که از فطمهٔ زهرا متولد و نخست با عمر بن خطّاب و بعد از وفت عمر با عون بن جعفر طیّار تزویج کرده

بعض الشیعة بچندین امکلثوم قائل شده (که از متفردات او است) چنانچه عمدة الطالب نقل نموده است‌که مسلم بن عقیل ، ام‌کلثوم دختر علی بن ابیطالب عمّ خود را تزویج‌کرد و دختری حمیده نامی از ایشان بوجودآمد پس‌گوید دختران‌حضرت علی که‌کنیه یا اسم امکلثوم‌داشته‌اند سه یا چهار نفر میباشند: یکی **ام‌کلثوم صغری** زوجه عبدالله بن محمد بن عقیل بن ابیطالب است ، دیگری **ام‌کلثوم‌کبری**

زوجهٔ عمر بن خطّاب و مادرش فاطمهٔ زهرا میباشد ، زید بن عمر و رقیه بنت عمر نیز از وی بوجود آمدند و اخیراً بعداز وفات خواهرش زینب کبری زوجهٔ عموزاده‌اش عبدالله بن جعفر گردید ودرحال حیات عبدالله پیش از سال پنجاه وچهارم هجرت وفات یافت .

سیّمی نیز همان زوجهٔ مسلم بن عقیل بوده وظاهراً او **ام‌کلثوم وسطی** میباشد و برای هیچیك از این سه ام‌کلثوم، نامی ذکر نکرده وظاهرش آنکه همانا نام اصلیشان نیز همین ام‌کلثوم بوده است بلکه در **ام‌کلثوم صغری** تصریح کرده که نامش نیز ام‌کلثوم است . بعد از این جمله گوید : حضرت علی ع دختری داشته زینب صغری که کنیه‌اش ام‌کلثوم بوده و قبری هم که درقریهٔ راویه نامی که در سمت شرقی دمشق شام میباشد بدو منسوب است پس اگر این ام‌کلثوم زینب صغری همان ام‌کلثوم صغری مذکوره باشد دختر ام‌کلثوم نام آن‌حضرت سه نفر است و شاید غیراو باشدکه چهار نفر خواهد شد و این چهار نفر غیراز حضرت زینب کبری است . بعد از این جمله گوید اما ام‌کلثوم بنت امیرالمؤمنین ع که درکربلا درحضورحضرت حسین ع بوده ودرمراجعت ازکربلا خطبه‌ای هم درکوفه خوانده معلوم نیست که کدام یك از ایشان است وهمه‌شان محتمل است انتهی کلامه ملخّصاً و مترجماً .

نگارنده گوید : بنا برآنکه وفات ام‌کلثوم کبری مذکور پیش از سال پنجاه و چهارم باشد (چنانچه ازخود اعیان‌الشیعة نقل شد) وبا درنظرگرفتن اینکه قضیهٔ کربلا در سال شصت ویك وقوع یافته این احتمال منحصر به غیراو میباشد . چون رشتهٔ کلام به زینب کبری و زینب صغری منتهی و معرفت دو مزار مقدّس **زینبیهٔ مصر و زینبیهٔ شام** محل توجه انام بوده بلکه درمورد نذر ومانند آن محل ضرورت میباشدکه بالفرض آن محل نذر را درکدام یك ازآنها باید معمول داشت ، اینك خلاصهٔ تحقیقی راکه شیخ جعفر نقدی سابق‌الذکر درکتاب زینب‌الکبری نگاشته با برخی از محتویات نوشته‌های بعضی از اجلاّی دیگر بعد از اعتذار از اطناب محض تبرّك ؛

ایشان زینت‌بخش اوراق مینماید :

**حضرت زینب‌کبری ع بنت حضرت علی بن ابیطالب ع و فاطمهٔ زهراء ع** ، درپنجم جمادی‌الاولی سال پنجم یا ششم و یا در ماه شعبان سال ششم هجرت متولـد و از طرف قرین‌الشرف حضرت‌رسالت ص به زینب موسوم‌گردید . دراسدالغابهٔ‌ابن‌الاثیر ازصحابه معدود ، در مشیخهٔ صدوق از رواة حدیثش دانسته وگوید هرآنچه از کلمات حضرت فاطمه را بچندین واسطه ازاسمعیل بن مهران روایت می‌کنم اسماعیل هم با سه واسطه از زینب بنت‌امیرالمؤمنین ع ازفاطمه ع روایت مینماید .کنیه‌اش **ام‌الحسن و ام‌کلثوم**، اوصاف و لقبش **فاضله و کامله و موثقه و عارفه و عقیله یا عقیلهٔ بنی‌هاشم و عقیلهٔ طالبیین و عابدهٔ آل‌علی و عالمهٔ غیرمعلمه و صدیقه** وغیراینها و این لقب‌آخری را محض امتیاز از والدهٔ معظّمه‌اش‌که لقب صدیقهٔ‌کبری داشته مقید به کلمهٔ صغری نموده و **صدیقهٔ صغری** گویند، چنانچه اصل اسم وکنیه‌اش را نیز محض امتیاز ازخواهرکهترش‌که متحدالاسم والکنیه‌بوده‌اند مقید به کبری‌کرده و **زینب‌کبری و ام‌کلثوم‌کبری** گفته وخواهرمذکورش را **زینب صغری و ام‌کلثوم صغری** نامند .

زینب کبری بزرگترین دختران حضرت علی ع و فاطمه ع میباشدکـه در تحت تربیت پدر و مادر و جدّ امجد و دوبرادر ، دارای تمامی‌اخلاق‌فاضله ، در زهد وتقوی و فصاحت و بلاغت و وفور عقل و حسن تدبیر و سیاست و حیا و عفّت وصبر و توکّل و تسلیم و رضا و دیگر مراحل باطنیّهٔ انسانیّه تالی پدر و مادر بود .

خطب بلاغت مشحون آن مخدّره وجرأت وجسارتی‌که درمنازل‌کربلا ومجلس یزید و ابن‌زیاد ازآن خاتون معظّمه به بروزآمده در اثبات فضائل وکمالات سامیه‌اش کافی است و بنظر حقیقت شریك این نهضت محیّرالعقول حسینی و رواج مرام مقدّس و خدمات دینیّهٔ متنوعهٔ آن‌حضرت میباشد . یحیی مازنی قسم میخوردکه سالیان دراز در جوار حضرت علی و دخترش زینب کبری بودم و دراین مدت متمادی اصلاً قامت‌آن مخدّره را ندیدم و صوت و صدای اورا نشنیدم . هروقتی‌کـه ارادهٔ زیارت قبر مطهّر جدّش حضرت رسالت ص را داشت در دل شب از خانه بیرون می‌شد ، حضرت علی ع

در پیش ودو برادرش در راست و چپ وی بودند و درموقع نزدیکی قبر مطهّر حضرت علی ع سبقت گرفته و قندیلها را خاموش میکرد و درجواب استفسار امام حسن ع از سبب آن، آن فرمودی میترسم که نظر بیگانه بقامت خواهرت افتد . عادت حضرت حسین ع نیز آن بوده است که هنگام ورود آن مخدّره محض از راه تعظیم و اکرام برمی‌خاست و وی را بجای خودش می‌نشانید .

## مسافرتهای زینب کبری

**سفر اول :** از مدینه بکوفه در حضور مبارک والد معظّم و چند برادر والاگهر با اوردوی بزرگ باعظمت ، در نهایت عزّت و غایت وقر و سکینه وجلالت، زیر پرچم خلافت برادرش جناب محمد بن حنفیه بیدق دار ، شوهرش عبدالله و دیگر فرزندان جعفر طیّار و اولاد عقیل و دیگر جوانان بنی‌هاشم و خدم و حشم و رؤسای قبائل همراهش بوده‌اند .

**سفر دویم :** ازکوفه بمدینه بعد از صلح امام حسن ع ومعویه . این سفر نیز در کمال جلالت و فخامت بوده بلکه بقول بعضی ازاجلّه کمتر از اوّلی نبوده است .

**سفر سیم :** از مدینه بکربلا با اذن شوهرش جناب عبدالله بن جعفر طیّار ، در موکب همایونی حسینی ع ، باز با نهایت وقر وحشمت وعزّت وجلالت، درکجاوه‌های مزیّن با حریر و دیباکه غلامان وکنیزان و اصحاب حسینی درتحت امر او وبرادران و برادرزادگان و بنی‌اعمام ودیگر جوانان بنی‌هاشم در دورش جمع، بالخصوص حضرت ابوالفضل عباس بن‌علی ع حامل لوای‌حسینی که در پاسبانی و رعایت مقامات سامیهٔ آن عقیلهٔ بنی‌هاشم همه‌گونه وظائف جانفشانی را معمول میداشته است .

**سفر چهارم :** ازکربلا بکوفه و شام ، بعد از وقعهٔ جانسوز کربلا که برخلاف مسافرتهای سه‌گانهٔ اوّلی با بدن مرتعش ، چشم گریان و دل بریان وشکسته وقلب نالان و خسته ، تحت اسرت اشقیا ، در دورش اسیران از طرف اطفال و زنان ویتیمان ناله‌کنان، ازطرف دیگر شمر و خولی و حرمله وسنان ودیگر دشمنان وغارتگران خیام‌طاهران

ازکسانی‌که ذرّه‌ای‌از رحم و انصاف ومروّت دردلشان راهی‌نبود، تاآنجاکه‌میتوانسته‌اند از انواع آزار و شکنجه فروگذاری نمیکرده‌اند حتی درجائی‌که‌گریه ، آن مخدّرات را گلوگیر می‌نمود با ضرب تازیانه‌شان اسکات می‌کردند .

با این‌همه شدائد طاقت‌فرسا ، باز با تمام متانت وقوت قلب وشهامت، همه‌گونه وظائف لازمه‌کفالت عیال واطفال وخانوادهٔ رسالت ص را معمول میداشته‌است. نگارنده گوید شرح وبسط وقایع‌جان‌گداز این‌مسافرت دراین‌مختصرات ازعهدهٔ قلم و رقم خارج و بهتر، موکول داشتن بکتب اخبار و سیر مبسوطهٔ مربوطه میباشد و بالاجمال :

**لو انهم امروا بالبغض ماصنعوا فوق اللذی صنعوا یابئس ماعلوا**

**سفرپنجم :** ازمدینه‌بمصرچنانچه‌علاّمهٔ نسّابه‌عبیدلی گفته‌است وپیش‌ازنقل‌این‌قضیه تذکّر میدهیم‌که در کلمات اکثر ارباب سیر اثری از این سفر نبوده ومابین اینکه آن خاتون معظّمه هنگام مراجعت ازکربلا در دمشق شام ، یا حوالی‌آن ، یا در دیهی از دیهات آن ، یا مدتی بعد از ورود مدینه درهمان ارض اقدس وفات یافته ، یا بواسطهٔ مجاعهٔ عمومی درمدینه ، بمصاحبت شوهرش عبدالله بن‌جعفر باز بشام برگشته ودرآنجا وفات یافته بچندین عقیده بوده و لکن هیچ یك از این اقوال مستند بمدرك معتمدی نیست و بالخصوص وفات در مدینه دیگر واضح‌البطلان میباشد .

پرواضح است‌که اگر رائحهٔ صحتی و احتمال ضعیفی بودی اثری برای مدفن شریف آن مخدّره باقی می‌ماند جنانچه ازکسانی‌که ادنی مناسبتی باین خانوادهٔ جلیله دارند . همچنین است قول بمراجعت از مدینه بشام‌که در هیچ‌کدام ازکتب انساب و سیَر ذکری ازآن‌نیست،کلینی وصدوق ومفید وسید مرتضی وشیخ‌طوسی وابن‌شهرآشوب و ابن‌طوس و علاّمهٔ حلّی و علی بن عیسی اربلی و مجلسی و نظائر ایشان از امامیّه و هم‌جنین ابن‌جوزی و ابن‌صباغ مالکی و ابن‌طلحهٔ شافعی و حافظ گنجی و محب طبری و دیگر اکابر عمای عمّه‌که در تاریخ خانوادهٔ عصمت تألیفات متنوعه دارند اصلاً از این قضیه مراجعت شام و مجاعه مدینه نامی نبرده وبا آن همه قرب زمان‌که البته‌اخبر

و ابصر بوقوع قضایا بوده‌اند تصریحاً وتلویحاً توجهی بدین موضوع نکرده‌اند. بالخصوص علاّمهٔ مجلسی که کتابخانه‌اش جامع‌ترین کتابخانه‌ها بوده ودرکثرت احاطه باخبار وآثار اهل‌بیت طهارت تخصّصی بسزا و تبحّری بی‌منتها داشته است.

پس‌ازآنکه این مطلب خاطرنشان گردید گوئیم علاّمهٔ نسّابه سید یحیی بن حسن عبیدلی سابق‌الذکر درکتاب اخبارالزّینبات گوید بعدازآنکه زینب کبری ازاسارت بنی‌امیّه خلاص شد و بمدینه آمد مردمرا برعلیه یزید تحریص میکرد پس عمرو بن سعید اشدق که والی وقت بوده از خلل اساس خلافت اندیشناك شده و صورت قضیه را به‌یزید بنگاشت وجوابا مأمور بمتفرق‌ساختن آن‌مخدّره ازاهالی‌مدینه‌گردید اینك والی درخواست نمودکه از مدینه بیرون شود بهرجائی‌که موافق میل و ارادهٔ خودش باشد برود آن مخدّره صریحاً امتناع کردکه اگر هم خونها ریخته شود از مدینه بیرون نرود تاآنکه بالاخره دراثر بعضی از حرفهای بیغرضانه ومصلحت‌آمیز و ملاطفت‌انگیز دختر عمویش زینب بنت عقیل و دیگر زنان بنی‌هاشم بخروج از مدینه راضی شد و مصر را ببلاد دیگر ترجیح داد، حضرت‌سکینه وفاطمه بنتاالحسین ع درحضورمبارکش رهسپار مصر شدند، درحین ورود، مسلمة بن مخلد انصاری‌که والی مصربوده باجماعتی‌استقبالش کرد وبفاصلهٔ یازده ماه وپانزده روز در روز یکشنبه پانزدهم رجب شصت ودویم هجرت وفات یافت ودر موضع حمراء القصوی نامی ازفسطاط مصر مدفون‌گردید. درهمان‌روز وفات و روزآخر سال وفات، قرّاء و فقها و تمامی اهل مصر جمع شدند، مراسم بزرگی ترتیب داده و بهمه گونه وظائف عزاداری قیام نمودند و این رسم را همه ساله خلفا عن‌سلف معمول می‌داشتند بلکه در هرسال از اول رجب شروع کرده و درشب نیمهٔ‌آن ختم می‌نمودند.

مخفی‌نماندکه ناشرکتاب اخبار زینبات عبیدلی موافقت او درمسئلهٔ دفن‌حضرت زینب‌ع را حنانحه مذکورافتاد از تاریخ‌کبیر ابن‌عساکردمشقی و رسالهٔ‌زینبیهٔ‌ابن‌طولون دمشقی نیز نقل‌کرده و شیخ جعفر نقدی سابق‌الذکر نیز پس‌ازآنکه مراتب مذکوره را

درکتاب زینب‌الکبری نام خود ازکتاب اخبار زینبات عبیدلی نقل کرده گوید شعرانی در ص ۲۳ جلد اول لواقح‌الانوار و شبلنجی درص ۱۶۶ نورالابصار و شیخ محمد صبان درص ۱۹۶ کتاب اسعاف‌الراغبین درحاشیهٔ نورالابصار و شبراوی درص ۹۳کتاب اتحاف وشیخ‌حسن عدوی درص ۱۰ مشارق‌الانوار بنقل از انوارالقدسیهٔ شعرانی وطبقات‌علاّمهٔ مناوی و رسالهٔ زینبیهٔ‌سیوطی درهمین‌مسئلهٔ دفن‌حضرت زینب‌کبری ع باعبیدلی موافقت دارند . در قاموس‌الاعلام نیزگوید تربت زینب بنت علی ع در مصر زیارتگاه است و غرض اصلی از این‌جمله تعیین تاریخ ولادت و وفات و مدفن مبارك حضرت زینب‌کبری سلام‌الله علیها میباشد وبس‌که محل تردید بوده و بالخصوص مدفن مبارك‌که زیاده ازحد محل شبهه بوده و اغلب اکابر زینبیهٔ شام را منسوب بهمین خاتون معظّمه دارند .

چنانچه روشن شد این زینبیهٔ منسوبه بدان خاتون معظّمه مدرکی از تواریخ ندارد بلکه اصل رفتن آن مخدّره از مدینه بشام (با آن همه شدائدی‌که درآن شهر شآمت فرجام بخانوادهٔ حضرت فخرالانام درپیش چشم‌آن‌خاتون عالی‌مقام رسیده بحدّی که درنظر حقیقت و بمدلول بعضی ازآثار وارده شدیدتر از مصائب جانسوز روزعاشورا بوده است) بسیار مستبعد است و قحط ومجاعهٔ مدینه نیز (که بعقیدهٔ بعضی سبب رفتن شام بوده) برتقدیر صحت باز سبب رفتن شام نمیباشد . منتها درصورتی‌که ضرورت و تکلیف شرعی دینی مقتضی خروج ازمدینه‌باشد لازم نداردکه بشهر شام‌برود تاچه‌رسد باینکه اصل مجاعهٔ مدینه مدرك تاریخی معتمدی ندارد .

دراین اواخر مسموع افتادکه در موقع تعمیر و ترمیم این زینبیهٔ شام ، سنگ مزاری بدست آمده‌که بمدلول آن ، این زینبیّه ، متعلّق بحضرت ام‌کلثوم زینب صغری (خواهرکهتر والاگهرحضرت زینب کبری) بوده ودرقرون اخیره اشتباهاسمی‌شده‌است . گوید منشأ این‌اشتباه نیزمعروف‌بزینب‌نبودن این‌مخدّره میباشدکه تنهاشهرتش بام‌ّکلثوم بوده و درانظار عمّه ، دختر زینب نام حضرت علی ع منحصر بزینب کبری میباشدکه این‌مزار معروف به زینبیه را هم بدو متعلّق گرفته‌اند . بهرصورت این قضیه نیز درنظر

این نگارنده بمرحلهٔ ثبوت نرسیده ومحتاج بتتبّع و تحقیقات عمیقه میباشد **والله العالم** .

(کتاب زینب‌الکبری شیخ جعفر نقدی نقل ازکتاب اخبار زینبات عبیدلی وغیره)

**ام کلثوم**

**بنت‌النبی ص** - دختر سیمّی حضرت رسالت ص میباشدکه بعداز وفات خواهرش جناب رقیه در سال سیمّ هجرت به عثمان بن عفان تزویج شد و درسال نهم هجرت وفات یافت . ذوالنورین گفتن عثمان بهمین جهت شرافت ازدواج دو دختر والاگهرآن‌حضرت میباشد . زینب، بزرگترین بنات‌رسالت‌ص بخواهرزادهٔ خدیجهٔ کبری ابوالعاص بن ربیع تزویج شد و **حضرت فاطمهٔ زهراء** ع که سنّاً کوچکترین بنات رسالت ص وازحیث‌عقل وفضل وکمال وکیاست وفراست واخلاق انسانیه افضل ایشان بلکه اکمل‌نسوان عالمیان بوده بشرف‌ازدواج حضرت‌امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع مشرّف‌گردید و همهٔ این چهار دختر ازجناب خدیجهٔ‌کبری‌که اول و افضل‌ازواج رسالت ص بوده بوجودآمده وهمه‌شان اسلام را درك ومهاجرت‌کرده‌اند .

بعضی از اهل سیر دختر حضرت رسالت را منحصر بحضرت صدیقهٔ‌طاهره وبرخی دیگر منحصر بدان مخدّره و زینب دانسته و دیگرانرا ربیبه آن‌حضرت‌دانند وتحقیق حال موکول‌بکتب مبسوطه‌است . نام ام‌کلثوم بنوشتهٔ خزینة‌الاصفیا **آمده** وموافق‌مسموع از بعض معاصرین ، **آمنه** بوده است و رجوع به ام‌المؤمنین خدیجه نیز نمیند .

(ص ۴۹ و ۵۹ تخ و ۲۱ ج ۱۴ عن وغیره)

**ام کلثوم**

**هند** - دختر عبدالله بن عمر و زن یزید بن معویه وهمین است که موقع ورود خبر شهادت حضرت حسین بن علی ع و در بعض مواقع دیگر با شوهرش پرخاش‌کرده و استیحاش نموده‌است بشرحی‌که درکتب مبسوطه نگارش داده‌اند .

(ص ۵۰ تخ و ۵۸ ج ۱ خیرت)

**ام‌لیلی**

**لیلی** - حرم مطهّر حضرت حسین بن‌علی ع میباشدکه بنام صحیحش **لیلی** مشهور، دخترمرة‌بن‌مسعود ثقفی ویا ابومرة‌بن‌عروة بن‌مسعود ثقفی و والدهٔ‌معظّمهٔ‌حضرت‌علی بن الحسین‌معروف بعلی‌اکبر ست‌که‌روزعاشورا پیش ازسایر

افراد بنی‌هاشم جان عزیز خود را فدای دین مقدّس اسلامی نمود . **السلام علیك یا اول قتیل من سلالة ابراهیم الخلیل .**

در اعلام‌الوری و دیگر کتب معتمده گویند همین علی که قتیل روز عاشورا و مادرش لیلی میباشد باصغر موصوف بوده ومردم اشتباهاً اورا علی‌اکبر نامند واما اکبر، وصف حضرت امام سجّاد علی بن‌الحسین ع بوده و علی‌اکبر عبارت ازآن وجود مقدّس است . اماآنکه روزعاشورا درآغوش‌پدر با تیر خصم بدگهر بدرجهٔشهادت رسید اصلاً علی نبوده بلکه نام نامیش عبدالله بوده و اشتباهاً به علی‌اصغر شهرت یافته است .

(اعلام‌الوری و تنقیح‌المقال وغیره)

**ام‌مالك**

**لیلی** - عامریّه معشوقه قیس بن‌ملوح‌عامری میباشدکه مختصری از شرح حال او ضمن شرح حال عاشق مذکورش تحت عنوان مجنون عامری نگارش یافته و اینجا نیز بطور خلاصه‌گوئیم : لیلی‌عامریه دختر مهدی بن سعد عامری از قبیلهٔ بنی‌عامر بن صعصعه وکنیه‌اش موافق آنچه از بعض اشعار عاشق مذکورش درمیآید **ام‌مالك** و **ام‌معمر** است .

این‌عاشق و معشوق دارای امتیاز مخصوصی بوده و زبانزد وضرب‌المثل شده‌اند، اکابر شعرای نامی داستان ایشان را باسالیب متنوعه بنظم آورده و حکیم نظامی‌که در نظم مطالب عالیهٔ حکمت نسبت به دیگران سمت رب‌النوعی دارد یك‌کتاب از خمسهٔ خود را بدیشان تخصیص داده است . منظومهٔ لیلی و مجنون مکتبی شیرازی هم دارای امتیزی مخصوص وغیراینها بسیار ودردسترس عموم میباشند . بعضی از اشعارخود لیلی تحت عنوان مجنون عامری نگارش یافته و نیز بدو منسوب است :

**توعدنی قومی بقتلی و قتله — فقلت اقتلونی و اترکوه من‌الذنب**
**ولا تبتغوه بعد قتلی ذلة — کفاه اللذی یلقاه من سورة‌الحب**

بعضی از اشعارش نیز در دیوان عربی چاپی معروف بدیوان مجنون مذکوراست . وفات مجنون درسال شصت وپنجم یا هشتم یا هشتادم هجرت واقع شد وبمدلول بعضی ازاشعار مجنون ، وفات لیلی پیش از او بوده‌است . مجنون برسر قبرش آمده و این شعر را :

اراد وا ليخفوا قبر هاعن محبها　　　　　　و طيب تراب القبر دل على القبر

خوانده و مکرر نموده و درهمانجا جان داده است . صحت و وقوع خارجی این قضیهٔ مجنون و لیلی ویا افسانه و داستان عرفانی بودن آن را با بعضی ازمزایای دیگر تحت عنوان مجنون عامری نگارش دادهایم و رجوع بدانجا نمایند و درکنیهٔ **اممعمر** داشتن لیلی نیز رجوع بهمین عنوان **اممعمر** نمایند .

ناگفته نماندکه این لیلی عامریه غیراز لیلی اخیلیه بنت عبدالله معشوقهٔ توبهٔ بن حمیر خفاجی (متوفی هشتادم هجرت) میباشد . این لیلی بسیار جمیله وفصیحه واز مشاهیر شعرای عرب عصر اسلامی اموی ، حافظ اشعار و انساب و وقایع عرب بود . توبهٔ مذکورکه از قبیلهٔ خود لیلی و بسیار با عفّت و فتوت وفصیح وشجاع و سخیبوده وبا **فتی‌الفتیان** شهرت داشته معاشقه ورزیده و اشعار بسیاری در حق یکدیگر گفته‌اند ، ولی اخیراً لیلی را پدرش بکسی دیگر تزویج نمود ، اینك توبه خودداری نکرد ، دیوانهوار با دل زار وعشقیسرشار بکوییار مراوده داشته وگهی بملاقات وی آرامش میافته اینك با معاشقهٔ وی معروف میباشد و تمامی عمر خود را ب افسوس و حسرت میگذرانید تا بسال هشتادم هجرت دریکیازمحاربات عرب مقتول و لیلی بیشازاندازه متألّم و محزون شد و درتمامی عمر بسیاریکه بعد از توبه داشته قرین آه وناله بود و ترك زینت مینمود و مراثی بسیاری در حق وی سرودهکه ازآن جمله است :

کم هاتف لك من باك و باكية　　　　　　یاتوب للضیف اذتدعی و للجار

از فخریات لیلی اخیلیه میباشدکه در مقام مباهت ب قبیلهٔ خود گفته است :

تبکی الرماح اذا فقدن اکفنا　　　　　　جزعا و تعرفنا الرفاق بحورا
ولنحن اوفق فیصدور نسائکم　　　　　　منکم اذا بکر الصراخ بکورا

لیلی اشعار بسیاری درحق حجاج بن یوسف ثقفی گفته است واز ابیات قصیدتی میباشد که توبه درحق معشوقهاش لیلی اخیلیه گفته است :

وکنت اذا ماجئت لیلی تبرقعت　　　　　　فقدرا بنی منها الغداة سفورها

بسیاری از اشعار توبه و لیلی در اغانی ابوالفرج اصفهانی و تزیینالاسواق حکی و

دیگر کتب مربوطه مذکور واغلب‌اوقات اشعار این‌دولیلی عامریه و اخیلیه ودوعاشقشان قیس مجنون و توبه بواسطهٔ معاصر بودن ومناسبات جلیهٔ دیگر مشتبه بهمدیگر ومحل شبههٔ ارباب سیر میباشد .

(ص ۱۳۷ شاعرات‌العرب وص ۱۶۷۸ ج ۳ و ۴۰۵۹ ج ۶ س وغیره)

**ام‌مبشر** **بنت‌براء** - بن‌معرور دراصطلاح رجالی‌خاصّه وعامّه ازاصحاب و محدّثین است .

**ام‌محمد** **دختر تاج‌الدین** - ابوالفضل یحیی بن‌مجدالدین‌ابوالمعالی‌محمّد، از اساتید علم‌حدیث وبه **ست‌الوزراء** ملقّب‌است . ازابن‌عساکر نسّابه و جمعی دیگر از اکابر مشایخ وقت اجازه داشت، مدتی بتدریس‌حدیث‌پرداخت، دومرتبه حج‌کرده و دائماً ملازم خیرات بود . درآخر عمر سودا بروی غالب و ذهن او مشوش شد تا در شوال هفتصد و پانزدهم هجرت در هفتاد و شش سالگی درگذشت .

(ص ۵۶ ج۲ خیرات حسان)

**ام‌المساکین** **زینب** - بنت خزیمة بن حارث بن عبدالله بن عمر بن عبدمناف بن هلال بن‌عامر بن صعصعهٔ انصاریهٔ هلالیه ، از ازواج‌محترمهٔ حضرت رسالت ص میباشد . پس‌ازآنکه شوهر اوّلیش‌عبدالله بن‌جحش یا عبیدة بن‌حارث بن عبدالمطلب ویا طفیل بن حارث در احد شهید شد بشرف ازدواج آن‌حضرت مفتخر وبفاصلهٔ دو یا سه یا چندماهی دراوّل ربیع‌الاول سال‌چهارم‌هجرت درسی‌سالگی برحمت ایزدی نایل‌آمد وخود آن‌حضرت برجنازه‌اش نماز خواند ودربقیع مدفونش ساختند . ازکثرت رحم و اطعام و انعام و صدقهٔ مساکین و فقرا بکنیهٔ **ام‌المساکین** شهرت

۱ـ **ام‌محمد** - در اصطلاح رجال و تراجم کنیهٔ حضرت صدیقهٔ طاهره ع (چنانچه در خزینةالاصفیا گفته) و زوجهٔ حضرت امام موسی بن جعفر و بسیاری از اصحاب و محدثین وعرفا و ادبای نسوان میباشد و شرح حال ایشان موکول بکتب مربوطه است .

داشت ، بقول بعضی زینب یکی از چند زن موهوبةالنفس میباشدکه درمطلب سیم تحت عنوان **امالمؤمنین** تذکّر داده شده است .

(تنقیح‌المقال واعلام‌الوری‌و۵۹ج۱ و۴۷ج۲خیرات‌و۲۴۴۷ج۴س و۲۴۲درمنثور وتفاسیرمتفرقه)

**ام‌مسطح**

**بنت‌ابی‌رهم** - انیس بن مطلب ودخترخالهٔ ابوبکرخلیفه میباشد که پسرمسطح نامی ازشوهرش اثاثة بن عباد داشته وبدان‌جهت به **ام مسطح** مکنّی شده و او دین اسلام را قبول‌کرده‌است .

از شرح نهج‌البلاغهٔ ابن‌ابی‌الحدید نقل است هنگامی‌که حضرت علی بخلافت ابوبکر بیعت نکرد و این مطلب بابوبکر و عمر بسیارگران آمد ، امّ‌مسطح نزد قبر مطهّر حضرت رسالت ص ایستاده وآن‌حضرت را مخاطب داشته وگفت :

**قد کان بعدك انبـاء و هنبثة**     **لوکنت شاهدها لم تکثر الخطب**
**انـا فقدناك فقدالارض و ابلها**     **واختل قومك فاشهدهم ولاتغب**

(ص۲۹۸ ج۱۴ اعیان‌الشیعة)

**ام‌معبد**

**عاتکه** - خزاعیه بنت خالد خزاعی ، ازمشاهیر محدّثین وصحابه حضرت رسالت ص میباشد . آن‌حضرت هنگام مهاجرت از مکّه درموضع قدید نامی درقرب مکّه درخانهٔ ام‌معبد نزول‌فرمود، او هم میش‌لاغری داشته که اصلاً شیر و روغنی عاید نبود بلکه ازکثرت لاغری و ناتوانی بچراگاه بردنش نیز ممکن‌نمیشد، آن‌حضرت با دست مبارك خودش شیر زیادی از آن دوشید . ام‌معبد‌گوید همان میش تا زمان خلافت عمر زنده‌بود، وقتی خشکسالی شد وبا اینکه حیوانات علف وگیاهی نداشتند با وجود این ، هرصبح و شام ازشیر آن میش بهره‌ور بودیم تا آنکه ابومعبد عبدالله بن عکیم شوهر ام‌معبد از اصل قضیه و اوصاف آن‌کسی‌که این قضیه از برکت دست او بظهورآمده مستحضرگردید وقسم یاد نمودکه این‌کس همان است‌که از قریش‌ظهورکرده و اگر اورا میدیدم تابع وی میگردیدم . عاقبة‌الامر زن وشوهر هردو بشرف اسلام مشرّف و درسلك اصحاب منسلك گردیدند .

(ص۵۰ تنخ و ۴۳۰ خر و ۵۹ ج ۱ خیرات و ۴۳ بلاغات نساء

**اممعمر**

**لبنی** - (بروزن پشتی) بنت حباب کلبی معشوقهٔ قیس بن ذریح برادر رضاعی حضرت‌امام‌حسین ع میباشدکه عاقبت‌قیس‌بوساطت آن‌حضرت بازدواج لبنی نایل آمد و مدتی با وصال وی متمتع بود ولی اخیراً باصرار پدرش ذریح باکراهت خاطر طلاقش داده و مبتلای مصائب فراقش گردید وچنانچه در خیرات حسان علاوه براین جمله گوید مجنون عامری در اشعار خود (اگرآنها را از مجنون بدانیم) معشوقهٔ خود لیلی عامریه را نیز بکنیه اممعمر علاوه برکنیهٔ امهالك ، مذکور میدارد . نگارنده‌گوید ظنّ قوی میرود اشعاری‌که گویندهٔ آنها معشوقهٔ خود را بکنیه اممعمر مخاطب داشته از همین قیس بن ذریح است‌که دربارهٔ معشوقهٔ خود لبنی مکنّی به اممعمر گفته و اخیراً دراثر اشتباه اسمی و خطّی ، آنها را به قیس بن ملوح (مجنون عامری) منسوب داشته‌اند دربارهٔ معشوقهٔ خود لیلی انشا نموده است .

(ص ۶۱ ج ۱ و ۴۹ ج ۳ خیرات وغیره)

**اممکتوم**

**عاتکه** - مخزومیة بنت عبدالله بن عنکثه از قبیلهٔ بنی‌مخزوم و مادر عمرو بن‌قیس ویا مادر یا جدّهٔ پدری‌عبدالله بن زائدهٔاعمی مؤذّن حضرت رسالت ص است . عبدالله مذکور بجهت‌انتساب او به **ابن‌ام‌مکتوم** معروف و سورهٔ مبارکه **عبس** بقول بعضی از مفسّرین درحق وی نازل شده و شرح حال اجمالی اورا بهمین عنوان ابن‌ام‌مکتوم تذکّر داده‌ایم .

(ص ۱۵۳ ج ۳ سلك‌الدرر و اطلاعات متفرقه)

**ام‌المنذر**

**زینب** یا **سلمی** - بنت قیس انصاری ، از خالات حضرت رسالت مآبی میباشدکه بهردوقبلهٔ اسلامی نمازخوانده واحادیثی‌روایت نموده است . (ص ۴۳۰ خل)

## ام‌المؤمنین

موافق آنچه در تفاسیر وکتب فقهیّه نگارش داده‌اند حدّ نصاب زوجهٔ دائمی‌که تزویج زنان تا آن مقدار جایز بوده و زیاده برآن ممنوع‌می‌باشد چهار است یعنی‌هرکس

از افراد امّت بدون استثنا میتواند تا چهار زن دائمی را با شرایطی جمع کند با یک عقد یا عقود مترتّبه و دیگر حق جمع کردن زیاده برچهار را ندارد واگر باوجودچهار زن دائمی ، زن دیگر پنجمی را ازدواج کند عقد آن باطل و فاسد است بلی درجایی که جمع نکرده و برسبیل تعاقب باشد حدّی ندارد و بعداز طلاق یا موت بعضی ازحدّ نصاب (چهار زن) میتواندکه عوض آن زن متوفّی یا مطلّقه ، زن دیگری تزویج نماید. ولی وجود مقدّس خود حضرت رسالت ص بهرحکمتی و هرعلتی که هست مشمول این حکم حتمی الهی نبوده وآن حضرت حدّ نصاب مخصوصی ندارد وجمع کردن زیاده برچهار زن دائمی ویا بقول زمخشری وبعضی از مفسّرین دیگر تا نه زن برای آن حضرت مسلّما و بدون تردید جایز است و این هم مثل دیگر خصائص نبویّه که درتفاسیر وکتب فقهیّه ثارش داده‌اند یکی از مختصات آن وجود مقدس میباشد.

**ازواج نبی** در دو آیهٔ سی‌ام و سی و دویم **سورهٔ احزاب** بخطاب مخصوص : **یٰا نِسٰاءَ النَّبِی** الخ مفتخر و بچندین جهت محض انتساب بآن حضرت دارای امتیازات مخصوصی میباشندکه ببعضی ازآنها درآیات قرآنی اشارتی شده است وبالاتر ازهمه لقب ام‌ّالمؤمنین‌داشتن‌ایشان‌است‌که بموجب آیه‌شریفه‌ششم‌سورهٔ‌احزاب: **وَأَزْوٰاجُهُ أُمَّهٰاتُهُمْ** بهمین لقب آسمانی مفتخر و بهمین جهت تزویج ایشان در حق دیگران حرام میباشد چنانچه مصرّح به آیهٔ شریفه پنجاه و سیّم **سورهٔ احزاب** هم هست: **وَمٰا لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللهِ وَلاٰ أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوٰاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً** . امّا نسبت به حجاب و تستّر از بیگانگان و احکام دیگر غیرازحرمت‌تزویج، مثل‌زنان بیگانه‌هستند اینك‌خواهر انشان خاله و دختر انشان خواهر مؤمنین نبوده و تزویج ایشان جایز بوده ووقوع یافته است و تفصیل این مراتب موکول بکتب مربوطه بوده ودر اینجا تذکر دادن چند مطلب را لازم میداند :

**مطلب اول :** چنانچه ضروری دین مقدّس اسلامی بوده واطوار واخلاق خود حضرت رسالت ص هم شاهد عدل‌میباشد تمامی اقوال و افعال وحرکات وسکنات و رفتار

وکردار آن بزرگوار تابع ارادهٔ سنیّهٔ پروردگاری بوده اصلاً و ابداً شایبهٔ هوی وهوس را راهی درآنها نمیباشد . بالخصوص درموضوع ازواج، درحدیث آمده است که آنحضرت فرمود هیچ زنی را تزویج نکردم و هیچیك از دخترانم را بازدواج کسی نیاوردم مگر بعد از وحی آسمانی که جبرئیل ازطرف ربّ جلیلم آورده است . نیز درتقریب و تأیید این که کثرت ازواج آن‌حضرت از روی هوی و هوس نبوده گوئیم : **وجوب نمازشب** برای آن‌حضرت که شاغل یك قسمت عمده ازشب میباشد و **وجوب تخییر ازواج** برای آن‌حضرت مابین مصاحبت ومفارقت و **سقوط حق‌القسم** مقرّر مابین زن وشوهر از آن‌حضرت که بحکم آیهٔ مزمل و چندین آیهٔ سورهٔ احزاب تماماً مثل بعضی ازاحکام دیگر ازخصائص نبویّه میباشند با درنظر گرفتن اینکه خودآن‌حضرت هرکدام از زوجات راکه خواستار طلاق ویا متمایل بفراق می‌بود طلاقش داده و صرف‌نظر می‌نمود و اینکه تزویج اکثر ایشان درحال بیوگی و سال‌خوردگی بوده و حاکی از بیهوسی خود آن‌حضرت میباشد منافات کلی با هوس‌رانی داشته و کاشف میباشد از اینکه داعی و مرام دیگری در کار بوده است جنانچه بعضی از زنان خود ویا ولیّ ایشان محض افتخار بصدد تزویج برآمده ودر بعضی دیگر مصالح دیگری از قبیل تألیف قلوب و دفع ضرر و جلوگیری ازاخلال در پیشرفت مقاصد مقدسهٔ حضرت رسالت و اسراری که دور از حدود ادراکات ما میباشد منظور نظر کیمیا اثر آن‌حضرت بوده است :

درکارخانه‌ای که ره عقل و فضل نیست ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ وهم ضعیف رای فضولی چرا کند

**مطلب دویم** : جنانچه اشاره شد و ضمن شرح ازواج آن‌حضرت نیز ذیلاً تحت عنوان ام‌المؤمنین معلوم خواهد گردید تزویج اکثر ایشان در حال بیوگی بوده و فقط عایشه ویا بقولی سوده درحال بکارت تزویج شده است .

**مطلب سیم** : ازخصائص حضرت رسالت ص یکی هم جواز تزویج زن بالفظ هبه و حلال بودن زنی بوده از مؤمنین که نفس خودرا بدون مهریّه بدان‌حضرت هبه‌نماید، نص صریح آیهٔ پنجهم سورهٔ احزاب است : **وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ** که بمجرّد قبول آن‌حضرت، عقد زوجیت بی‌مهریّه و اجرت حاصل‌می‌شد ودیگر حاجتی

بلفظ **اَنْکَحْتُ وَ زَوَّجْتُ** نمیگردید . لکن در وقوع این امر اختلاف نظرشده وازابن‌عباس منقول‌است‌که این قضیه با اینکه جایز بوده وقوع نیافته وهیچیك از ازواج آن‌حضرت با هبه نبوده است . امّا بعقیدهٔ بعضی از مفسّرین و فقها چهار نفر از ایشان (چنانچه ذیلاً خواهیم نگاشت) موهوبة‌النفس بوده و دیگران با عقد ازدواج مقرّر معهود مابین افراد امّت بوده‌اند وآن چهار نفر عبارتند از **امشریك بنت جابر** و **خوله بنت حکیم** و **زینب بنت خزیمة** و **میمونه بنت حارث**که اوّلی بهمین عنوان امشریك و سیّمی بعنوان امالمساکین مذکور شده و دویمی وچهارمی نیز بعنوان امالمؤمنین خواهند آمد وبنوشتهٔ قاموس‌الاعلام لیلی بنت خطیم نیز از زنان موهوبه بوده چنانچه بعنوان امالمؤمنین مذکور خواهد شد .

**مطلب‌چهارم** : شمارهٔ ازواج آن‌حضرت محل خلاف و بقول بعضی مجموعاً یازده تن بوده‌اند: **امحبیبه رمله** ، **امسلمه هند** ، **جویه**، **حفصه**، **خدیجه** ، **زینب بنت‌جحش** ، **زینب هلالیه** ، **سوده** ، **صفیه** ، **عایشه** ، **میمونه**که به همهٔ ایشان زفاف شده و نه تن ایشان غیر از خدیجه و زینب هلالیه درحین وفات آن‌حضرت زنده بوده‌اند . بعضی به یازده بودن ازواج آن‌حضرت قائل و **ریحانه بنت یزید** ازقبیلهٔ بنی‌نضیر را همکه از اسرا به آن‌حضرت اختصاص یافته وبعد از آزادکردن تزویجش نموده است به یازده تن مذکور افزوده‌اند و بعضی پانزده و بعضی هیجده گفته‌اند . در اعلام‌الوری طبرسی بیست و یک شمرده و امشریك و اسماء و سبا و عالیه و عمره وفاطمه و قتیله و لیلی وملیکه و زنی دیگر را که بعد از تزویج ، پدرش گفت‌که این دختر من صداع‌پیشه شده و بدینجهت مطلقه گردید بدان یازده تن مذکور اوّلی افزوده و نوشته که امشریك از زوجات موهوبه بوده و با او و یازده تن مذکور شرط زفاف بعمل آمد و بغیر ایشان با زنهای دیگر تماس ننمود و ازواج آن‌حضرت درحین وفات ده‌تن بوده ... یکی قتیله ... زفاف ... ده تن دیگر ... تن اوّلی زفاف شده غیر از خدیجه و زینب هلالیه .

از مجسطی نقل است‌که به بیست و دو زوجه تزویج نمود که ...

موافق قول طبرسی زفاف‌شده وبا ده تن دیگر زفاف نشده است ودرحین وفات آن‌حضرت فقط نه‌تن از دوازده تن اوّلی (غیراز خدیجه و زینب هلالیه وام‌شریك) زنده‌بوده‌اند .

این‌نگارنده نیز در ازواج آن‌حضرت برزیاده ازشماره‌های فوق استحضار یافته و ذیلاً همهٔ ایشان را بعنوان ام‌المؤمنین تذکّر خواهیم داد . ناگفته نماند ازواجیکه که درحین وفات آن‌حضرت زنده بوده‌اند بنا برمشهور و موافق فرمودهٔ مجلسی نه تن بوده‌اند و درخیرات حسان و تذکرة‌الخواتین هم بهمین معنی تصریح کرده و نیز دراین معنی گفته‌اند :

توفی رسول‌الله عن تسع نسوة — الیهن تعزی‌المکرمات و تنسب
فعایشة میمونة و صفیة — وحفصة تتلوهن هند و زینب
جویریه مع رملة ثم سودة — ثلاث و ست ذکرهن مهذب

ابونصر فراهی نیز در نصاب‌الصبیان گوید :

نه جفت نبی‌که پاك بودند همه — بد عایشه و جویرهٔ محترمه
با ام‌حبیبه حفصه بود و زینب — میمونه صفیه سوده ام‌سلمه

ادلهٔ دیگری هم هست‌که حاجت و ضرورتی بذکرآنها نداریم . بالجمله مراد از نه زن حضرت رسالت ص‌که در السنهٔ اصناف مردم دایر و مشهور میباشد همان است‌که درحین وفات آن‌حضرت زنده‌بوده‌اند والّا کسی از ارباب سیر بانحصار تمامی ازواج بدین عدد قائل نشده و بدون تردید زیاده بهمین مقدار بوده‌اند . از اینجا روشن گردیدکه لفظ خدیجه در بعضی از چاپهای کتاب نصاب مذکور غلط و اشتباه است‌که بعوض جویره خدیجه نوشته‌اند والّا خدیجه درحال حیات‌خودآن‌حضرت وفات یافته‌است .

**مطلب پنجم :** پوشیده نماند ازواج حضرت رسالت ص‌که بحکم آیهٔ شریفه بلقب ام‌المؤمنین‌مفتخرهستند غیرازکنیزان‌آن‌حضرت‌میباشندکه با هبه یا عقد ازدواج‌معمولی

اما کنیزان آن‌حضرت‌که بسمت ملکیت ، حلال بوده‌اند موافق تصریح بعضی از ارباب سیر چهار نفر میباشند : ۱ــ ریحانه بنت شمعون‌که از غنائم بنی‌قریظه یا

بنی‌نضیر بوده واز صفایای غنائم بخود آن‌حضرت تخصیص یافته‌است وازصحابه وکنیزان آن‌حضرت‌بوده وپیش‌از وفات‌آن‌حضرت درسال‌دهم هجرت درگذشته‌است ودرنورالابصار شبلنجی اورا از ازواج شمرده وگویدکه ریحانه بنت یزید ازقبیلهٔ بنی‌نضیر وازاسرای مسلمین بود ، از بابت صفایای غنائم بخود آن‌حضرت تخصیص یافته وآزادش‌کرد ، در سال ششم هجرت تزویجش نمود ، در مراجعت از حجةالوداع وفات‌یافته ودربقیع دفن شد . اما اختلاف نام پدرکه بعضی شمعون و دیگری یزید گفته‌اند ظاهر آن است‌که یکی ازآنها از قبیل نسبت به جدّ بوده و ریحانهٔ متعلّق بدان حضرت با زوجیت وید ب ملکیت یك نفر بوده است .

۲ـ ماریهٔ قبطیه‌که مسلّماً ازکنیزان بوده‌است و مقوقس امیرمصر و اسکندریه از طرف قیصر روم با یك حلّهٔ ابریشمی و الاغی یعفور نـ‌ـه و غلامی ممسوح و مـ‌لیـده مایور نام و استری دلدل نـام سفید مخلوط بسیاهی وکنیزکی دیگر شیرین (سیرن خ!) نام‌که خواهرخود ماریه بوده اهدای حضور مبرك رسـ‌ـلت‌گردیده‌است . **جناب ابراهیم** فرزند ارجمند آن‌حضرت نیز در مـه ذیحجهٔ سـل هشتم هجرت از همین مـریه متولد و درهیجده ماهگی درمدینه رحلت ودربقیع مدفون‌گردید . خود مـریه هم درسـل‌حـپرده یا دهمّ یا شانزدهم هجرت درمدینه وفات‌یافته ودربقیع مدفون وعمر برجنازه‌اش نماز خوانده است و شیرین نام از هدایای مذکوره از طرف حضرت رسـ‌ـلت ص به حسن بن ثابت هبد ویا تزویج‌گردید .

۳ـ کنیزکی‌که زینب بنت جحش . . . .
از بنی‌قریظه و ظـهرآن است‌که این همان ریحـ‌ـنه مـذکور

الف ـ **ام‌المؤمنین** **اسماء بنت نعمان بن‌شراحیل** - کـ
حـ‌ـنچه در عـ‌ـلد جوزی گفته‌ ـسـ

ب ـ **ام‌المؤمنین** **ام‌شریك بنت جابر**ـ | کـ‌ـه‌ـردیـ‌ـر

ج ـ **ام‌المؤمنین** **ام‌شریك‌بنت‌دودان**ـ | ادیـه و شـ

د — **ام‌المؤمنین** **بنت ابی‌الجون کندیه** — که از ازواج حضرت رسالت و ازقبیلهٔ کنده بوده و نامش غیرمعلوم‌است . بروایت حسن بصری، بعد از ابراهیم ابن‌النبی ص ، کندیه گفت‌که اگرآن‌حضرت پیغمبر می‌بود پسرش نمی‌مرد اینك آن‌حضرت اورا پیش از زفاف بقبیلهٔ خودش برگردانید تا بعد از وفات‌آن‌حضرت کندیه و عامریه (که هردو از ازواج آن‌حضرت بوده‌اند) نزد ابوبکرآمدند ، ابوبکر نیز باتفاق عمر ایشان را مابین شوهرکردن و نکردن مخیّرکرد ، ایشان نیز اوّلی را اختیار نموده شوهرکردند پس شوهر یکی مرده و دیگری نیز مبتلا بجذام‌گردید .

در تنقیح‌المقال بعد از این جمله از حضرت باقر ع روایت‌کرده‌که در تمامی منهیات پروردگاری عصیان و مخالفت شد حتی اینکه بعد از وفات حضرت رسالت ص ازواج اورا نکاح کردند پس قضیهٔ همین دو زن عامریه وکندیه را بیان فرمود .

(تنقیح‌المقال)

هـ — **ام‌المؤمنین** **جویریه** — بنت حارث بن ابی‌ضرارخزاعیه مصطلقیه‌که پدرش رئیس عشیرهٔ بنی‌المصطلق از قبیلهٔ خزاعه بود ، جویریه‌بسال پنجم یا ششم هجرت در غزوهٔ بنی‌المصطلق اسیر مسلمانان گردید و ازمال غنائم حصهٔ ثابت بن قیس بن شماس صحابی ویا عموزادهٔ او شد وکنیزك اوگردید ، با مالك خود مکاتبه‌نموده وقراردادندکه تکسب‌کرده ومبلغ معینی بدو داده وازقید اسارت ومملوکیت آزاد باشد . اینك محض استعانت در تأدیهٔ مال کتابت فیض‌یاب حضور مبارك حضرت رسالت ص گردید ، بعد از معرفی خود و اینکه پدرش رئیس قبیله بوده قضیه‌را عرضه داشته و مشمول رأفت عمومی آن مظهر رحمت‌الهی شد و تمامی مال‌کتابت بدو عنایت گردید ، او نیز بمالك خودش داده وآزاد شد و سپس بشرف ازدواج حضرت رسالت‌ص مشرّف و بصفت ام‌المؤمنین متصف گردید . بقول بعضی آن‌حضرت جویریه را از ثابت خریده وآزادش کرده و تزویجش نمود و بزعم برخی پدرش حارث مسلمان‌شده و اورا بدان‌حضرت تزویج نمود . بهرصورت مردم بعد از مشاهدهٔ این قضیه هرکسی راکه از

بنی‌المصطلق (عشیرهٔ جویریه) در تحت تملك داشتند محض پاس قرابت آن‌حضرت آزاد کردند اینك بدین وسیله صد نفر غلام وکنیز آزاد گردیدند.

عایشه گوید زنی سراغ ندارم که خیر او نسبت بعشیره‌اش بیشتر از جویریه باشد باری جویریه هفت حدیث از آن‌حضرت روایت کرده و درسال پنجاه و ششم هجرت در هفتاد سالگی درمدینه وفات و مروان بن حکم والی وقت بجنازه‌اش نماز خواند و در بقیع مدفون‌شد ولفظ **جناب** = **۵۶** مادهٔ تاریخ او است. مخفی نماندکه نام اصلی جویریه، **بره** بوده و ازطرف حضرت رسالت موسوم به **جویریه** گردیده‌است که (بضم اول وفتح ثانی و فتح و تخفیف خامس) که مصغّر جاریه میباشد.

(تنقیح‌المقال و اعلام‌الوری و نورالابصار وص۹۱ ج ۱ خیرات)

**و – ام‌المؤمنین**

**حفصه**- بنت عمر بن‌خطّاب بن نفیل قرشیهٔ عدویه ومادرش [illegible] بنت مظعون بن حبیب بن وهب است. حفصه نخست زن خ[illegible] بن‌حذافهٔ سهمی بود، بعداز وفات خنیس عمر خواست که دخترش را بابوبکر یا ع[illegible] تزویج نماید لکن ابوبکر درجواب ساکت شد و حیزی نگفت عثمان نیز جواب داد زوجه‌ام رقیه بنت‌النّبی تازه وفات‌یافته اینك هنوز خیال مزاوجت ندارم. عمر از جواب عثمان، شکایت بحضرت رسالت ص برد آن[illegible]ت و [illegible] حفصه بشخصی بهتر از عثمان تزویج کرده و عثمان نیز زنی بهتر از حفصه را تزویج [illegible] آن‌حضرت در سال دویم یا سیّم هجرت حفصه را درحبالهٔ [illegible] کرد و دختر خود ام‌کلثوم را نیز بعثمان تزویج نمود.

در قاموس‌الاعلام گوید بعد از این آن‌حضرت حفصه [illegible] به عسل) که درتفسیر سورهٔ تحریم مذکور است [illegible] شد اینك حسب‌الاشارهٔ جبرئیل، بار دویم آن‌حضرت حفصه [illegible] حدیث ازآن‌حضرت روایت‌کرده ودر زمان خلافت [illegible] یاپنجم یاهفتم هجرت درمدینه درگذشت. مروان بن حکم [illegible]

و دربقیع دفن شد و فرزندی ازآن‌حضرت نداشت .

(مدارك فوق وص ۱۹۶۵ ج ۳ س)

ز ـ **ام‌المؤمنین** **خدیجه** ـ بنت خویلد بن اسد بن عبدالعزّی بن قصیّ بن کلاب قرشیهٔ‌اسدیه‌که مادرش‌فاطمه بنت زائدة‌الاصم از اولاد عامر بن لوی ، کنیه‌اش **ام‌هند،** از اشراف نسوان قریش ، بسیار باتمکین و وقار و خردمند و با ثروت وبااحتیاط ودر زمان جاهلیّت به **طاهره** معروف بوده‌است . باتفاق‌عامّه وخاصّه چنانچه حضرت علی ع نخستین مردی است‌که اسلام را قبول کرده او نیز نخستین زنی میباشدکه بشرف اسلام مشرّف شده است . پیش از اسلام نخست زن ابوهالة بن زراره یا هند بن نباش تمیمی بوده سپس بعتیق بن عائذ مخزومی تزویج‌کرده و اخیراً بعد از اسلام در چهل سالگی شرف‌اندوز ازدواج حضرت رسالت ص (که درآن موقع بیست و یك یا بیست و پنج سال داشته) گردیده است .

علاوه برشرافت سبقت اسلام و مزایای دیگرکه ذیلاً تذکّر میدهیم در عظمت این خاتون معظّمه همین بس‌که ثروت او یکی از دوعامل قوی درپیشرفت اسلام بوده و بمدلول اخبار متواترهٔ نبویّه (چنانچه مصرّح به کلمات و اکابر و اجلّه هم هست) با شمشیر حضرت علی ع در اجرای همین مرام مقدّس توأم وبمدلول بعضی ازاخبارنبویّه متواتره یکی از چهار زن میباشدکه بهترین زنان عالمیان بوده وسه دیگر عبارتند از **مریم بنت‌عمران** و**آسیه بنت‌مزاحم** زن‌فرعون و**فاطمه بنت‌محمد ص** . نیزمحض‌اشعار بجلالت و عظمت وتقدّم وی بردیگران ازطرف قرین‌الشرف بلقب **کبری** ملقّب‌بوده وآن‌حضرت درحال‌حیات خدیجه‌که درحدود بیست وپنج سال درخانوادهٔ حضرت رسالت‌بوده محض رعایت خاطر او زنی دیگر تزویج نکرده است .

ازعایشه روایت‌شده‌است‌که حضرت رسول ص دائما خدیجه‌را مدح و ثنا میگفت شدت و غیرت دامن‌گیرم شده وعرضه داشتم‌که خدیجه بیش‌ازپیره‌زنی نمیباشد خداوند عالم بهتر از اورا بشما عنایت فرموده است ، آن‌حضرت دلتنگ شد وفرمود

لاوالله بهتر از اورا نایل نشده‌ام زیرا درموقعی‌که تمامی مردم کافر بودند او مؤمن بود، زمانی‌که تمامی خلایق تکذیبم کرده و آزار و اذیتم می‌نمودند وکسی بمعاونت من نمیپرداخت او تصدیقم‌کرده و تسکین و تسلیتم میداد ، معین و مددکار من بوده وتمامی مایملك خود را فدای رواج دین مقدّس مینمود و خداونـد عالم چند فرزند از او بمن عنایت فرموده است . عایشه‌گوید چون این کلمات حقایق سمات را ازآن‌حضرت‌استماع نمودم برخود لازم شمردم‌که دیگر از خدیجه بد نگویم .

**اولاد جناب خدیجه** ازحضرت رسالت ص بنوشتهٔ قموس‌الاعلام **چهاردختر** زینب و رقیه و ام‌کلثوم و فـاطمهٔ زهرا و **چهار پسر** قاسم و عبدالله و طیب و طاهر نام بوده‌کـه هرچهار پسر در خردسالی وفات یافتند ، یا خود طیب و طاهر لقب همین عبدالله بوده و پسران‌حضرت فقط دونفرقاسم وعبدالله‌بوده‌اند، یا بقول‌بعضی پسر خدیجه منحصر بقاسم بوده و طیب و طاهر نیز لقب قاسم محسوب و پسر عبدالله نامی اصلاً نبوده است . **زینب** بخواهرزادهٔ خدیجهٔ کبری ابوالعص بن ربیع تزویج شد ، یك پسر علی و یك دختر امامه نام از وی بوجودآمد ، علی درحال‌حیات ایشان فوت‌نمود ، امامه نیزکه بحضرت علی ع تزویج شده بوده مدتی بعد از وفات آنحضرت بلاعقب وفات یافت و نسلی از زینب باقی نمانده است . امکلثوم فرزندی نیاورد ، رقیه هم یك پسر عبدالله‌نام از عثمان داشته‌که درشش سالگی درگذشته است .

[illegible]ت فقط ازبطن **فاطمه** و صلـ[illegible] **علی‌بن‌ابیطالب** بـ[illegible] [illegible]هر

باقی و لفظ‌کوثر نیز بنا ببعضی [illegible]

[illegible] ص [illegible] خدیـ[illegible] [illegible]

فضیلت و شرافت خدیجهٔ‌کبری است .

**زهی مبارك زنی‌که حرم پیغمبرآخرالزمان، اولین حایز صفت ام‌المؤمنین، قبول‌کنندهٔ اسلام وخشنوی امیرالمؤمنان و مادر یازده امام معصوم عالی‌مقام و وسیلهٔ برپا شدن دین مقدس اسلام و بقای نسل پاك حضرت خیرالانام الی یوم‌القیام است .**

**فلوکن النساء بمثل هذی — لفضلت النساء علی الرجال**

**وفات خدیجه** پس‌ازآنکه درحدود بیست و پنج سال در برج آفتاب رسالت ص زندگانی کرد ، سه یا چهار یا پنج سال پیش از هجرت ، سه روز بعد از وفات حضرت ابوطالب درشصت وپنج سالگی درمکّهٔ معظّمه واقع و درکوه حجون نامی مدفون‌گردید .

ناگفته نماندکه بنا برمشهور (چنانچه اشاره شد) مزاوجت حضرت رسول ص و خدیجه درحال بکارت آن مخدّره واقع نشده بلکه آن‌حضرت، زوج سیّمیش‌بوده‌است، لکن سید مرتضی از علمای خاصّه و بعضی دیگر از عامّه مخالفت کرده وگویندکه مزاوجت ایشان درحال بکارت وقوع یافته و مجلسی نیز دربحار تأییداتی برای‌آن ذکر کرده و انسب موکول داشتن تحقیق مطلب بکتب تواریخ و سیر است .

تذکّر دادن مقدمهٔ این‌ازدواج مقدّس خالی از بعض فوائد ومزایا نیست اینك گوئیم جناب خدیجه با ثروت‌خود بطور قراض ومضاربه تجارت میکرد چنانچه‌مقداری از مال خود را باشخاص آبرومند میداده‌که باآن مال تکسّب و تجارت کنند و منافع آن‌را با سهام‌معینی بین‌خودشان‌تقسیم‌نمایند تاآنکه صدق و امانت، عظمت ودرستکاری، کرم اخلاق محمد بن‌عبدالله ص مسموعش‌شد وآن‌نحوهٔ تجارت را بدان‌بزرگوارپیشنهاد کرده و اظهار داشت‌که دو مقابل آنچه راکه بدیگران میداده با یك غلام میسره نامی بدان‌حضرت خواهد داد ، آن‌حضرت نیز قبول‌کرده وبا میسره و مال‌التجاره بشام رفت، درسایهٔ درختی نزدیکی‌منزل راهبی نزول فرمود، راهب که وکجائی‌بودن اورا ازمیسره استفسار نمود گفت مردی‌است از قریش از اهل‌حرم ، راهب‌گفت زیر این درخت‌کسی غیراز پیغمبر نزول نکرده است .

آن‌حضرت مال‌التجاره‌های خود راکه ازمکّه آورده‌بوده فروخت، کالای‌دیگری خریده و بمکّه مراجعت نمود خدیجه آن کالا را تقریباً با منافع مضاعف فروخته و میسره هم قضیهٔ راهب را بخدیجه بیان‌کرد خدیجه نیز پیغام داده و طالب و راغب‌بودن ازدواج بآنحضرت را محض بجهت شرافت و امانت و حسن‌اخلاق ودرستکاری وقرابت (که نسب ایشان در قصی بن کلاب جدّ چهارمین جدّ آن‌حضرت بهم‌می‌پیوندد) اظهارداشت،

آن‌حضرت قضیه را باعمام خود بیان‌کرد پس جناب حمزه باآن‌حضرت بخانهٔ خویلد بن اسد پدر خدیجه رفته و مراسم خواستگاری و ازدواج را بعمل آوردند ، خدیجه نیز تمامی ثروت خود را برای ترویج‌اسلام بدان‌حضرت‌بخشید بشرحی‌که درتواریخ و سیر مبسوطاً نگارش یافته و مجلسی هم درآخر جلد ششم بحار مقدار وافی ازاخبارمربوطه بشرح حال آن خاتون معظّمه را نگارش داده است .

(تنقیح‌المقال وص ۲۰۲۷ ج ۳ س و ۱۸۰ در منثور و ۱۱۱ ج ۱ خیرات)

ح - **ام‌المؤمنین** **خوله** - بنت حکیم بن امیهٔ سلمیه ، از صلحـای نسوان و زن عثمن بن مظعون بوده‌که بعد از وفات عثمن هبهٔ نفس در سلك ازواج حضرت رسالت ص منسلك‌گردید . گویند همین‌که نفس خودرا بدان‌حضرت هبه کرد عایشه‌گفت چه‌شده‌که این زنها نفوس خودشان را بدون مهریّه بذل وهبه میکنند پس آیهٔ شریفهٔ پنجاهم سورهٔ احزاب : **وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ** نازل شد عایشه گفت خدا هم در تهیهٔ دلخواه تو مسرعت مینماید آن‌حضرت فرمود تو نیز اگر اطاعت خدا کرده باشی در تهیهٔ مرامت مسرعت خواهدکرد .

(تنقیح المقال و مجمع البیان وکنز العرفان وغیرها)

ط - **ام‌المؤمنین** **خوله** - بنت هذیل بن‌هبیره‌که بجهت انتساب بجدّ ششمش ثعلبه به ثعلبیه وبجدّ دهمش تغلب بتغلبیه موصوف و از طرف‌حضرت رسالت‌تزویج‌شده‌است ولی‌پیش از وصول‌بحضورمبارك دراثنای راه درگذشته وفیض‌حضور را درك نکرده‌است . (تنقیح المقال وص۲۰۷۰ ج۳س)

ی - **ام‌المؤمنین رمله** - بنت ابوسفیان بعنوان **امحبیبه رمله** مذکور شد .

یا - **ام‌المؤمنین زینب** - بنت جحش بعنوان **ام‌الحکم زینب** نگارش دادیم .

یب - **ام‌المؤمنین زینب** - خزیمهٔ هلالیه بعنوان **ام‌المساکین** نگارش دادیم .

**ام‌المؤمنین** سبا یا سیناکه در زیر مذکور است .

یج- **ام‌المؤمنین** **سوده** - بنت زمعة بن قیس بن عبدشمس بن عبدود بن نضر بن مالك‌بن‌حسل بن‌عامر بن‌لوی قرشیهٔ **عامریه** که‌کنیه‌اش **ام‌الاسود،** مادرش شموس بنت قیس است از اصحاب و ازواج حضرت رسالت ص میباشد . بعد از وفات شوهر اوّلی و عموزاده‌اش سکران بن‌عمرو صحابی درسال دهم بعداز وفات‌خدیجهٔ کبری وپیش‌از ازدواج عایشه ویا بروایتی بعد از او بازدواج حضرت رسالت‌ص و رتبه ام‌المؤمنین مفتخرگردید ، فرزندی ازآن‌حضرت نیاورد ، درسال بیست و دویم هجرت اواخر خلافت عمر در مدینه درگذشته و دربقیع دفن گردید . درکشف‌الغطا از مبسوط شیخ طوسی نقل کرده‌که ازدواج سوده نیز باآنحضرت مثل عایشه درحال بکارت بوده و در تنقیح‌المقال گویدکه روایات او محل اعتماد است .

(تنقیح‌المقال ونورالابصار و اعلام‌الوری وص۲۵۲ در منثور و ۲۶۷۶ ج ۴ س
و ۹۶ و ۱۱۷ ج ۲ خیرات وغیره)

ید - **ام‌المؤمنین** **سینا** - یا سبا یا سنا دختر صلت است‌که بنوشتهٔ اعلام‌الوری با حضرت رسالت ص تزویج کرد و پیش از زفاف درگذشت . در قاموس‌الاعلام‌گوید : سنا بنت اسماء بن صلت سلمیه خاله عبدالله بن‌حازم امیرخراسان واز اصحاب حضرت رسالت ص بود وباآن‌حضرت تزویج‌نمود وپیش‌از زفاف درگذشت .

(کشف‌الغطا و اعلام‌الوری وص ۲۶۳۳ ج۴ س)

یه - **ام‌المؤمنین** **شرافة**- بنت خلیفة بن فروهٔ‌کلبیه با حضرت رسالت تزویج‌کرده و لکن زفاف نشده است . (تنقیح‌المقال)

یو - **ام‌المؤمنین** **صفیه‌بنت یحیی یا حیی**- (بروزن رضی) یا حیّ (بافتح و تشدید) بن‌اخطب ابن‌ثعلبهٔ اسرائیلی نضیری خیبری ، دراصل ازطائفهٔ بنی‌نضیر از قبیلهٔ بنی‌اسرائیل ، از احفاد لاوی بن یعقوب ویـا هارون برادر موسی بن عمران ، پدرش رئیس خیبر، شوهر اوّلیش‌کنانة بن ابی‌الحقیق از اکابر خیبر بوده‌است که درموقع فتح‌خیبر مقتول شد، صفیه نیز با دیگر اسرای خیبر بمکّه‌آمد ، ازآن‌رو

که رئیس قبیلهٔ نضیر واز عقلای نسوان بوده از صفایای غنائم بخود حضرت رسالت ص اختصاص یافت ویا درموقع تقسیم حصهٔ دحیة بن خلف صحابی گردیده و او نیز تقدیم حضور آن‌حضرت نموده‌است . بهرحال آن‌حضرت آزادش کرد و تزویجش نمود ودرجواب استفسار ازسبب لطمه‌ای‌که در رویش بوده گفت درخواب دیدم‌که ماهی تابان درکنارم افتاد و همین‌که این خواب را اظهار داشتم پدرم (یا شوهرم) در تعبیرش گفت تو خیال داری‌که از زنان شاه عرب (محمد بن عبدالله) باشی پس یک سیلی برصورتم زد و این لطمه هم اثر همان سیلی .

دربعضی از اخباراست‌که حضرت امیرالمؤمنین ع صفیّه را بهمراهی بلال بحضور حضرت رسالت ص فرستاد بلال هم از محل کشتگان یهود خیبر عبورش داد ، صفیه از دیدن ایشان بسیار منقلب ومضطرب گردید وبعدازتشرّف بشرف پابوسی حضرت رسالت ص درجواب استفسار ازسبب آن انکسار، قضیهٔ دیدن کشتگان را عرضه داشت پس آن‌حضرت به بلال فرمودند چقدر سخت دل هستی چرا این بیچاره را از راهی آوردی که کشتگان خود را دیده باشد . باری صفیّه بسال سی و ششم یا پنجاهم یا پنجاه ودویم هجرت در مدینه درگذشته و دربقیع دفن شد .

(تنقیح المقال و نور لابصار و اعلام الوری وص ۲۹۶۲ ج۴س و ۱۳۲ ج ۲ خیرات)

**عالیه** - بنت ظبیان کلابیه ، از ازواج حضرت رسالت ص میباشد

یز- **ام المؤمنین**

ک

و در نه یا ده سالگی در مدینهٔ منوّره مراسم زفاف معمول و بنصّ آیهٔ مبارکهٔ : **وَ اَزْواجُهُ اُمَّهاتُهُمْ** صفت کریمه سراپا سعادت **ام‌المؤمنین** را مشمول گردید، بلکه بعد از خدیجهٔ کبری مشهورترین ازواج رسالت بدین صفت میباشد واز طرف قرین‌الشرف محض‌انتساب بخواهرزاده‌اش عبدالله بن‌زبیر متولّد ازاسماء بنت ابی‌بکر بکنیهٔ **ام‌عبدالله** مکنّی گردید والاّ خود عایشه اصلاً فرزندی نداشته است .

درحدود نه سال درخانوادهٔ رسالت بسر برده و درظرف این مدت زیاده برهزار حدیث بلکه بنوشتهٔ بعضی بروایت دو هزار و دویست و ده حدیث نبوی موفق آمده و دیگر اصحاب کرام از وی روایت میکنند و اطلاعات زیادی نیز دراخبار و اشعارعرب و احکام فقهیّه و امور مذهبیّه بدو منسوب میباشد . ازآن روکه عایشهٔ در وقعهٔ جمل (شتر نرینه) بشتر نرینهٔ عسکر نامی سوار بوده است اورا **صاحبة‌الجمل** نیزگفته و آن وقعه را هم **وقعة‌الجمل** نامند .

شرح وبسط اسباب وعلل ظاهر و اسرار باطنیّهٔ این وقعه موکول بکتب‌تواریخ و سیر میباشد و دراینجا بطور اجمال گوئیم ، وقعهٔ جمل یکی از محاربات مولمه و اسف‌آور مسلمین‌است چنانچه عایشه بگمان‌اینکه حضرت‌علی ع درقتل عثمان ذی‌دخل بوده و دستی داشته درسال سی و ششم هجرت بعد از جلب موافقت زبیر و طلحه بنام و مرام خونخواهی عثمان برعلیه آن‌حضرت قیام‌کرد وبا سی هزار نفر ازمکّه عازم بصره گردید . آن‌حضرت نیزکه مهیای سوق لشگر بصوب شام برای مدافعهٔ معاویه بوده بعد از استماع این خبر با بیست هزار نفر عازم بصره شد و نامه‌ای بطلحه و زبیر و یکی دیگر نیز (بروایت شبلنجی وغیره) بعایشه بدین مضمون نوشت : **فَاِنَّكِ خَرَجْتِ مِنْ بَيْتِكِ تَطْلُبِينَ اَمْراً كانَ عَنْكِ مَوْضُوعاً ثُمَّ تَزْعَمِينَ اَنَّكِ لَمْ تُرِيدِي اِلاَّ الاِصْلاحَ بَيْنَ النّاسِ فَخَبِّرِينِي ما لِلنِّساءِ وَقَوْدِالعَسْكَرِ وَ زَعَمْتِ اَنَّكِ مُطالِبَةٌ بِدَمِ عُثْمانَ وَعُثْمانُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي اُمَيَّةَ وَاَنْتِ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي تَيْمِ بْنِ مُرَّةَ لَعَمْرِي اِنَّ الَّذِي اَخْرَجَكِ لِهٰذا الاَمْرِ وَ حَمَلَكِ عَلَيْهِ لَاَعْظَمُ ذَنْباً اِلَيْكِ مِنْ كُلِّ اَحَدٍ فَاتَّقِي اللهَ يا عايِشَةُ وَارْجِعِي**

إلى مَنْزِلِكِ وَاسْبِلي عَلَيْكِ سِتْرِكِ وَالسَّلام .

لکن هیچ‌کدام مؤثر نشد، اهتمام تمام‌که در اسکات این‌فتنه و اطفای این‌نایره که سراپا بضرر و زیان‌اسلام‌است بکارمیبرده بی‌نتیجه‌گردید وعاقبت‌کار بکارزارانجمید. زبیر و طلحه و جمعی وافر از صحابه و مجموعً ده هزار نفر از طرفین مقتول شدند و امرمبارك علوی بدین‌دستور شرف صدور یافت‌که چون‌عایشه حرم حضرت رسالت‌بوده و مقامش محترم است باید دست‌کسی بدو نخورده وبا شترش احضار نمایند لکن احضار بدین شکل ممکن نشد بالاخره از روی لاعلاجی شترش را پی‌کردند و خودش را با کجاوه‌اش دربصره درپیشگاه‌حضرت‌علی‌ع احضارکردند ومورد اکرام واحترام آن‌حضرت شد و بمصاحبت برادرش محمد بن ابی‌بکر (که قبلاً در خدمت آن‌حضرت حاضر بوده) با چهل نفر از اکابر نسوان بصره مرفه‌الحال بکمال اجلال بمدینه عودت دادند و خود آن‌حضرت‌چندمیل وفرزندانش بمسافت یکروزه مشایعتش کردند . مروّت‌بین‌جوانمردی نگر غیرت تماشاکن .

دانسکه قضیه روشن ودصطلاح منطقی ازقبیل: قَضَایَا قِیَاسَاتُهَا مَعَهَا میباشد

اختلاف اسم پدر و وقوع و عدم وقوع ملاقات ، آن استکه دو زن عمره نام برای آنحضرت تزویج شده است . (اعلام الوری وص۳۲۲۱ ج۵س)

ك ــ ام‌المؤمنین عمره - بنت یزید ضمن عمرهٔ مذکور فوق ذکر شد .

کا ــ ام‌المؤمنین فاطمه- بنت ضحاك یا شریح کلابیه، ازازواج حضرت‌رسالت‌ص بوده و زفاف نشده است .

در اعلام‌الوری گوید آنحضرت فاطمه را بعد از تزویج و پیش از زفاف بحکم آیهٔ تخییر: **یٰا اَیُّهَاالنَّبِیُّ قُلْ لِاَزْوٰاجِكَ** که آیهٔ بیست و هفتم و بیست و هشتم سورهٔ احزاب‌است ما بین مفارقت ومصاحبت آنحضرت‌مخیّر کرد، اوهم دنیا ومفارقت آنحضرت را اختیار نمود . بعد ازآن باکمال ذلّت سرگین و پشکل حیوانات را جمع کرده و میگفته است‌که من شقی هستم‌که دنیا را اختیار نمودم .

(اعلام‌الوری وص ۳۳۳۲ ج ۵ س)

کب ــ ام‌المؤمنین قتیله - بنت قیس بن معد یکرب‌کندی، خواهر اشعث بن‌قیس معروف ، از ازواج حضرت رسالت ص میباشد . لکن زفاف بلکه اصلاً ملاقات و رؤیت نشد ، آنحضرت وفات یافته و قتیله با عکرمة بن ابی‌جهل ازدواج نمود ویا بقول بعضی آنحضرت پیش‌از زفاف طلاقش داده وبعداز وفات‌آنحضرت با عکرمه تزویج نمود .

بهرحال‌پس‌ازآنکه‌عکرمه‌وقتیله‌تزویج نمودندابوبکر بملاحظهٔ اینکه‌تزویج‌ازواج آنحضرت‌ممنوع وحرام‌میباشد بصددمجازات‌ایشان‌برآمد لکن‌عمر بااجتهادخودگفت‌که قتیله‌بجهت عدم‌زفاف مشمول لقب‌ام‌المؤمنین‌نبوده و تزویج‌او بادیگران بلامانع‌میباشد .

(اعلام‌الوری و خیرات حسان وص۳۶۰۳ ج۵س)

کج ــ ام‌المؤمنین لیلی - بنت‌خطیم انصاریهٔ ظفریه، بنوشتهٔ اعلام‌الوری ازازواج حضرت رسالت ص بود ، پیش از زفاف بدرخواست خود لیلی مطلقه گردید . در قموس‌الاعلام نیز قریب بهمین مضمون‌گوید لیلی از ازواج موهوبهٔ

آن‌حضرت بوده‌که نفس خود را بحکم آیهٔ پنجاهم سورهٔ احزاب : **وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً اِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ** بدان‌حضرت هبه‌کرد وپیش‌اززفاف‌بادرخواست‌خودش‌مطلقه‌گردید.

(اعلام‌الوری وص۴۰۵۹ ج ۶ س)

کد ــ **ام‌المؤمنین** **ملیکهٔ** لیثیه ، دختر داود و از ازواج حضرت رسلت بوده‌که پیش از زفف مطلقه گردید . درخیرات حسن‌گوید ملیکه در سال فتح مکّه بعد از قتل پدرش داود با آن‌حضرت تزویج کرد پس به ملامت و اغوای بعضی از زنان دلسرد شد ، آن‌حضرت نیز جدائی و افتراق را اختیار فرمود .

(اعلام‌الوری و خیرات حسان و تنقیح لمقال)

که ــ **ام‌المؤمنین** **میمونه** ــ بنت حرث بن حزن هلالیهٔ عربیه ، از اولاد عبدالله بن هلال بن عمر بن صعصعه و مادرش هند دختر عوف بن‌زهیر

**امّمهزول** زنی بوده بدکاره‌که بجهت معروفیت ، بیدقی به در خانهٔ خود نصب میکرده است ویکی از مسلمین از حضرت رسالت ص در تزویج او استیذان نمود پس آیهٔ شریفهٔ : **اَلزّانی لاینکح الّازانیة اَومُشرِکَةَ** الخ در اوّل سورهٔ مبارکهٔ نور نازل واز تزویج وی ممنوع گردید وآیا این حکم اخیراً با آیهٔ دیگر: **وَ اَنکِحُوا الاَیامیٰ** نسخ شده یا نه موکول بتفاسیر وکتب فقهیّه است .

(مجمع البیان وغیره)

**امّندبه** زن بدر بن حذیفه ازعقلای شعرای نسوان عرب میباشدکه بسیار کریم و دلیر و نافذالکلمه بود ، پسرش ابوقرافه ندبه در دست قیس بن زهیر عبسی مقتول شد لکن حذیفه برخلاف میل امّندبه قصاص نکرده و بدیه راضی شد اینك امّندبه هم درمقام ملامت وی گوید :

| | |
|---|---|
| حذیفة لاسلمت من‌الاعادی | ولا وقیت شر النـائبات |
| ایقتل ندبة قیس و ترضی | بانعام ونـوق سارحـات |
| اما تخشی اذا قـال‌الاعادی | حذیفة قلبه قلب البنـات |
| فخذ ثارا باطراف العوالی | اوالبیض الحداد المرهفات |
| والا خلنی ابکی نهـاری | و لیلی بالدموع الجاریات |
| لعل منیتی تأتی سریعـا | و ترمینی سهام الحادثات |
| احب الی من بعل جبان | تکون حیاته اردی الحیات |

سال وفات ومشخّص دیگری بدست نیامد . (ص۶۴ در منثور)

**امّ‌النّدی** **حبابه** - (بروزن کناره) و البیهٔ اسدیه، **صاحبة‌الحصاة** ، بنت جعفر، یکی از سه زن ملقّب به **صاحبة‌الحصاة** بوده واو غیراز امّ اسلم و امّغانم است‌که ایشان نیز لقب صاحبة‌الحصاة داشته‌اند و شرح حال اجمالی هریکی را درمحل خود نگارش داده‌ایم .

بمدلول بعضی از اخبار وارده ، امّ‌النّدی از عهد حضرت امیرالمؤمنین ع بلکه مدتهای مدیدی پیش از آن تا زمان حضرت رضا ع درقید حیات بوده وگوید در مسجد شریف به حضور مبارك امیرالمؤمنین ع شدم و دلیل و علامت امامت را سئوال‌کردم پس

آن‌حضرت باحضار سنگ ریزه‌ای‌که درآنجا بوده اشارت‌فرمود وآن‌را بخاتم مبارك‌خود مهر زد ونقشهٔ مهر درآن ظاهرگردید پس فرمود هرکه این عمل را قادر باشد او امام مفترض‌الطاعه میباشد اینك بعد از وفات آن‌حضرت بحضور امام حسن مجتبی ع رفتم ، او نیز بدون اظهار من امر باحضار سنگ ریزه‌نموده وبهمان رویه مهر کردند. همچنین درحضرت سیدالشهدا ع و بعداز شهادت آن‌حضرت درصد وسیزده سالگیم بابدن‌مرتعش شرفیاب حضور امام سجّاد ع شدم، آن‌حضرت نخست با انگشت سبّابه اشاره بمن‌کرده وآن رعشهٔ بدن‌که ازکثرت پیری داشتم مرتفع شد سپس بروش پدران خود امر بحضار سنگ ریزه کرد و بهمان قرار مذکور مهر نمود ، بعد ازآن بحضور مبارك هریك از حضرت باقر و صادق و کاظم و رضا علیهم‌السلام علی‌الترتیب شرفیاب شده و قضیه بهمان قرار مذکور وقوع‌یافت وخود حبابه نه‌ماه بعد ازمهرکردن امام رضا ع برحمت‌ایزدی نایل گردید . بموجب روایت غیبت طوسی آن‌حضرت با پیراهن شخصی خودش‌کفن‌نمود و این خبر درکافی و خرایج راوندی و اعلام‌الوری طبرسی ودیگرکتب معتمده منقول است و نهایت جلالت حبابه را برهانی‌قطع میباشد وبمدلول آن ، عمرحبابه فوق‌العاده واز خوارق عادات است زیراکه درموقع ملاقات امام سجّاد ع که در سال شصت و یکم هجرت بعداز وقعهٔ‌کربلا میباشد صد وسیزده ساله بوده وتشرّف بحضور امام رضا ع نیزکه بعد از وفات امام‌کاظم ع است درسال صد وهشتاد و سه در سن ... بوده پس تمام عمر او دویست و سی و شش یا ... حبابه ودو سال میباشد . ... صدق روایت مذکور حبابه قائم و جمعهٔ السلام علی خاتم‌الحصاة ... در زیارت ... ربیع‌الاول امیرالمؤمنین‌ع اشاره بهمین‌قضیهٔ حبابه و ... مذکور است .

(تنقیح‌المقال وغیره)

**ام‌النساء** **بنت عبدالمؤمن** – تاجر فاسی و از شعرای ... عرب است که طبعی موزون داشته و شعر ... میگفته و ... است .

| | |
|---|---|
| جآءالبشیر بوعد کان ینتظر | فاصبح الحق ما فی‌صفوه کدر |
| من‌خیرها دغدا بالهدی یأمرنا | و فی‌اوامره التسدید والنظر |

**لیث اذا اقتحم الابطال حومته　　یفنی الکتـائب لایبقی ولایذر**

زمان و مشخّص دیگری بدست نیامد .　　(ص۵۲ تخ و۶۱۶ ج۱خیرات)

**اموهب** زن عبدالله بن‌عمیر کلبی‌است‌که با شوهرش روز عاشورا درحضور حضرت سیدالشهدا ع بوده‌اند . موافق آنچه از ابن‌الاثیر نقل شده عبدالله ازکوفه نزد آن بزرگوار آمد و زنش نیز با وی بود تاآنکه یسار ازموالی زیاد و سالم از موالی عبیدالله بن زیادبمیدان آمده ومبارز طلبیدند پس‌عبدالله بمبارزت برخاسته و یسار را کشت ، زنش اموهب عمودی برداشته و بطرف شوهر رفته ومیگفت **فداك ابی و امی** و عبدالله اورا برمیگردانید ، او نیز امتناع‌کرده و میگفته‌است‌که ترا بدین‌حال‌نمیگذارم تاآنکه‌بمیرم پس‌حضرت‌حسین‌ع ندایش درداده وفرمودکه خداوند عالم شمارا جزای‌خیر بدهد برگرد **رَحِمَكِ اللهُ**که برزنان جهادنیست پس‌آن‌زن‌سعادتمند محض امتثال امر حجة‌الله برگشت و عبدالله نیز بدست سالم بشهادت رسید .

(ص۳۰ج۶عن)

**امهارون** ازعبّاد و زهّاد نسوان‌میباشدکه همه شب تا سحر مشغول‌عبادت بود ، از رسیدن شب شاد و ازآمدن روز اندوهگین می‌شد، از خوردنیها تنها بنان‌قناعت می‌کرد، بیست سال موی سرخودرا شانه نکرده بود.کراماتی نیز بدو منسوب داشته وگویند در صحرا به شیر درنده برخوده و میگفته استکه اگر ازگوشت من چیزی قسمت تو شده بیا وبخور پس شیر روی از وی‌برتافته وبسوی‌دیگر میرفت . زمان و اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(ص ۵۲ تخ و۷۰ در منثور وغیره)

**امهانی‌شاعره** دختر حاج‌عبدالرحیم‌خان‌بیگلربیگی (متوفی‌بسال۱۲۳۷هق= غرلز) از فضلای شعرای نسوان قرن سیزدهم هجرت میباشدکه

۱— **امهانی** — ازمحدثین نسوان‌شیعه میباشدکه ازحضرت باقر ع روایت نموده‌است .*

در اوائل عمرش شوهری اختیار نکرد فقط در اواخر عمر با سید محترمی تزویج نمود و بی‌فرزند از دنیا رفت ولی طبع وقادش سخنان بکر را حامله بوده واز او است :

خال بکنج لب یکی ، طرّهٔ مشك فام دو　　وای‌بحال مرغ دل دانه یکی و دام دو
محتسب‌است‌وشیخ‌ومن،صحبت‌عشق‌درمیان　　ازچه‌کنم مجابشان پخته یکی وخام دو
هر که‌بگوید این‌غزل بخشمش‌ازستبل‌خان　　توسن‌خوش‌خرام‌یك استرخوش‌لگام دو
کان کرم جوادخان کز دل و ازکفش برد　　مایهٔ جود هرزمان بحر یکی غمام دو

مشهور است‌که دوستعلی خان ابرقوهی ازسلسلهٔ امهانی‌که او نیز طبعی‌عالی داشته همین غزل را استقبال کرده واز او است :

غیر دو زلف آن صنم بررخ دلفریب او　　کس‌نشنیده در جهان صبح یکی وشام دو

در تاریخ یزد گوید : شگفت است ، غزلی با این همه گفتگوکه امهانی سروده و نام جوادخان را درآن ذکر نموده و دوستعلی‌خان هم استقبالش‌کرده باز مردمان بی‌اطّلاع عمداً یا سهواً آن را بقرةالعین قزوینی‌که حتی یك‌شعرهم ازاو دیده‌نشده نسبت‌داده‌اند.

سال وفات امهانی بدست نیامد ، لکن پدر مذکورش در تهران از اهل دربار فتحعلی شاه قاجار بود و درسال هزار و دویست و سی و هفتم هجرت در یزد از حادثهٔ وبای‌عمومی درگذشت .گویندکه امهانی درحال احتضار انگشتری قیمتی دردست داشته وکنیزش آن را بیرون می‌آورده پس امهانی چشم بگشود و این شعر را گفت:

کم فرصتند مردم دنیا بهوش باش　　پرمیکنند بسمل درخون تپیده را

(ص ۲۷۵ و ۳۷۷ تاریخ یزد آیتی چاپ یزد)

**امهانی**

**فاخته** - یا فاطمه یا هند ، دختر ابوطالب وخواهرپدری ومادری حضرت امیرالمؤمنین ع ، از مشاهیر صحابه ومحدّثین نسوان و

*یکی هم دختر حضرت علی بن ابیطالب ع بوده‌که عبدالرحمن بن عقیل تزویجش‌نمود. سه تن دیگر نیز از محدثین عامهٔ اواخر قرن‌هشتم و اوائل قرن‌نهم هجرت هستندکه هرسه ازمشایخ روایت جلال‌الدین سیوطی واز فضلای نسوان بوده‌اند .　(تنقیح و۱۳ تخ وغیره)

زوجهٔ هبیرة بن عمرو مخزومی بوده وسه فرزند یوسف وجعده و هانی نامی از وی داشته است . چهل و شش یا هشت حدیث ازحضرت رسالت ص روایت کرده وغلامش ابومرة و پسرش جعده نیز از وی روایت می‌کنند .

جلالت وی برمتتبّعین اخبار و سیر روشن است و درخبر سلیمان بن‌اعمش (که درکتب فریقین نقل شده) حضرت رسالت ص فرموده‌که بهترین مردم از حیث عمّ و عمّه حسنین میباشدکـه عمّ ایشان جعفر طیّار و عمّه‌شان امهـانی است ، عمّ و عمّه هردو در بهشت بوده و جعفر با ملائکهٔ مقرّبین درطیران است .

(تنقیح‌المقال و۴۲۰ خل و۳۵۶ در منثور وغیره)

**ام‌الهناء**
**ام‌الهنـا** } بنت قاضی ابومحمد عبدالحق بن عطیهٔ اندلسی ، از ادبای شعرای اندلس میباشدکه طبعی وقّاد و بدیهه‌گو داشته و در ادبیّات ماهر بود ، وقتی پدرش بتولیت و قضاوت مریه از بلاد اندلس مأمور شد چـون آن مأموریت وسیلهٔ دور افتـادن از اهل و وطن بوده با حالی پریشان و چشمی گریان بخانه‌اش آمد پس ام‌الهنا آن حال را دیده و این بیت را فرو خواند :

**یا عین صارالدمع عندك عادة　　　تبکین فی‌فرح و فـی‌احزان**

در در منثورگوید ام‌الهنا از اهل علم و فهم و عقل و نادره‌گو و سریع‌التمثل بود ، شعر مذکور نیز از خـودش نمیباشد بلکـه راه تمثل و از جملـهٔ ابیاتی استکـه اوّل آنهـا بشرح ذیل است :

**جاء الکتاب من‌الحبیب بـانه　　　سیزورنی فاستعبرت اجفـانی**
**غلب السرور علی حتی انـه　　　من عظم ماقـد سرنی ابکانی**

**یا عین صار** الخ

**فاستقبلی بـالبشر یوم لقائـه　　　و دعی‌الدموع للیلة الهجران**

دیگر قائل این اشعار را نگفته واز اشعار خود ام‌الهنا نیز نامی نبرده است . سال‌وفات ام‌الهنا ومشخّص دیگری از وی بدست‌نیامد وتألیفی درخصوص مقابر بدومنسوب دارند.

(ص ۱۰۳۸ ج ۲ س و ۵۴ تخ و ۶۵ ج ۱ خیرات و ۵۴ در منثور)

**ام‌هند** **خدیجه بنت خویلد** - بعنوان **ام‌المؤمنین‌خدیجه** مذکور شد.

**ام‌الهیثم** **بنت‌الاسود النخعیة** - از شعرای نسوان صحابه میباشد واز اشعار او چهارده بیت معروف استکه درمرثیهٔ حضرت‌امیرالمؤمنین‌ع سروده‌که بعضی بابوالاسود دئلی نسبت داده‌اند و بهرحال ازآن جمله است:

**الا یاعین ویحك اسعدینا — الا تبکی امیرالمؤمنینا**
**تبکی ام‌کلثوم علیه — بعبرتها وقد رأت الیقینا**
**الاقل للخوارج حیث کانوا — فلا قرت عیون الشامتینا**

(ص ۳۰ ج ۱۴ عن و۵۵ تخ و۶۵ ج ۱ خیرات)

**بتأییدات الهی باب چهارم نیز بنام نامی حضرت امیرالمؤمنین ع خاتمه یافت**
**و درباب پنجم‌که آخرین ابواب کتاب است بشرح حال**
**مصدرین بلفظ بنت خواهیم پرداخت**

اَلْحَمْدُ لِلّٰه کَمٰا هُوَ اَهْلُهُ وَ مُسْتَحِقُّهُ

# باب پنجم

## در شرح حال مصدرین بلفظ بنت از معروفین بکنیه از طبقات معین در اول کتاب و یا مذکور درامثال دائره

**بنت ابی الاسود** ضمن شرح حال پدرش تحت عنوان **ابوالاسود دئلی** مذکورشد .

**بنت ابی الجون** ازازواج حضرت رسالت میباشدکه بعنوان **ام المؤمنین** مذکورشد .

**بنت ابیها** کنیهٔ مبارك حضرت فاطمهٔ صدّیقهٔ کبری سلام الله علیها میباشد که نام نامیش زینت بخش خبر و اثر و تواریخ و سیر میباشد .

(س)

**بنت البغدادیة** **زینب** - دختر ابوالبرکات بغدادی، زنی صالح زاهد عالم ودارای فضائل وکمالات بود ، زنان را موعظه و نصیحت کرده و تدریس فقه وادبیّات مینمود . ملك ظاهر سلطان مصر ویا دخترش، خانقاهی بنام رباط البغدادیه باسم وی ساخته بود ، دراواخر قرن ششم هجرت می‌زیسته ویا خود اوائل قرن هفتم را نیز دیده‌است . (ص ۱۳۵۷ ج۲ س و۷۸ ج ۱ خیرات)

**بنت البقال** **خدیجه** - بنت موسی بن عبدالله ، زنی بوده واعظ صالح محدّث فاضل که شهرتش **بنت البقال**، کنیه‌اش **ام سلمه** واز مشایخ روایت خطیب بغدادی بود . درسال چهارصد و سی و هفتم هجرت درگذشته ودرمقبرهٔ شونیزیه دفن شد و خطیب فقط یك حدیث نبوی از وی روایت کرده است .

(ص ۴۴۶ ج۱۴ تاریخ بغداد)

**بنت جحش** **زینب** - بعنوان **ام المؤمنین** نگارش یافته است .

**بنت‌الجواد** **حکیمه**- دختر حضرت امام‌محمدتقی‌الجواد ، عالمهٔ فاضلهٔ کریمهٔ نجیبهٔ تقیهٔ رضیه ، قبر شریفش در سامرّا تحت قبّهٔ عسکریّین است . موافق آنچه از بحار مجلسی و وحید بهبهانی نقل شده جای تعجب‌است‌که مردم باآن همه فضل و جلالت و تقرّب ائمّه ع و محرم اسرار ایشان بودن وحضور یافتن‌آن مخدّره وقت ولادت حضرت ولیّ‌عصر و تشرّف دائمی او بخدمت آن بزرگوار در حال حیات حضرت عسکری ع و مفتخر بودن او بمقام سفارت بعداز وفات‌آن‌حضرت بزیارت آن خاتون معظّمه توجهی نداشته بلکه اکثر درباب انساب و سیر بذکر نام نامی آن مخدّره پرداخته‌اند .

(تنقیح‌المقال)

**بنت‌الجودی** دختر جودی بن ابی‌عمرو عدی غسانی میباشدکه درحسن جمال شهرت زیاد داشت ، وقتی‌که جودی از طرف قیصر روم حاکم دمشق بوده عبدالرحمن بن ابی‌بکر بقصد تجارت بشام رفت ، آن‌دختر را دیده وشیفتهٔ جمال وی شد ، اشعار عاشقانهٔ بسیاری درحق وی سرود و عاقبت درموقع فتح‌شام همان دختر ازبابت سهم غنائم نصیب عبدالرحمن گردید .

(ص ۷۹ ج ۱ خیرات و ۱۳۵۷ ج ۲ س)

**بنت‌الحسن** **خدیجه** - دختر حسن بن‌علی بن عبدالعزیز، زنی‌است عالم‌صالح متّقی قاری حافظ قرآن ، همواره بفقه و روایت‌حدیث اشتغال داشت، ازاستادخوداحمد بن‌موازینی‌اجازه‌گرفته ودرششصدوچهل‌ویکم‌هجرت‌درگذشت.

(ص ۱۱۳ ج ۱ خیرات)

**بنت خداویردی** دختری‌بودکه بسال ششصد و بیست وچهارم‌هجرت دراسکندریّه ظاهر شد ، خلقتاً دست و بازو نداشت، پستانهایش مثل پستان مرد بود، قلم را بپای‌خودگرفته ومینوشت و ازعهدهٔ نگارش مرام خود بخوبی‌درمی‌آمد و یکی از وزرای مصر بعد از احضار ومشاهدهٔ هنر وی وضیفه‌ای برای‌او مقرّر داشت .

گویند قبر او هنوز دراسکندریّه باقی وموقوفه دارد و اورا **ببدست** نیز گویند.

از تذکرهٔ مستقیم زاده نقل است که بسال پانصد و هفتاد و ششم هجرت نیز زنی در مصر پیدا شدکه هیچ دستی نداشت ولی چند خط معمولی آن زمان را بسیارخوب می‌نوشت و محل توجه مردم بود و مالی وافر تحصیل نمود.

(ص ۶۷ و ۷۰ تخ و ۷۹ و ۱۵۸ ج ۱ خیرات وغیره)

**بنت‌الخرشب** (حرشب خ‌ا) **فاطمهٔ انماریه** - از مشاهیر نسوان عرب میباشدکه درنجابت ضرب‌المثل و **انجب من بنت‌الخرشب** ازامثال‌دائره‌است. او مادر ربیع‌کامل، قیس حفاظ، عمارهٔ (عمر خ‌ا) وهاب و انس‌الفوارس فرزندان زیاد عبسی میباشد.

(مرصع ابن‌الاثیر و جمهرة‌الامثال)

**بنت‌خزیمة** **زینب** - از ازواج حضرت رسالت‌ص وبعنوان **ام‌المؤمنین** مذکور است.

**بنت‌خویلد** **خدیجه** - زوج‌النبی ص بعنوان **ام‌المؤمنین** نگارش دادیم.

**بنت‌الدوامی** **جوهره** - دختر هبة‌الله بن‌حسن بن‌علی بن‌حسن **دوامی** بغدادی، زنی با ادب و علم وعمل و زهد و ورع بوده و زنان را وعظ و نصیحت میکرد، ازشیخ ابوالنجیب وغیره استماع‌حدیث نموده وبا عبدالرحیم پسر شیخ مذکور ازدواج نمود وبسال‌ششصدوچهارم‌هجرت‌درحال تصمیم بوضو ونماز عشا درگذشت.

(ص ۹۱ ج ۱ خیرات)

**بنت دهین‌اللوز** عنوان‌مشهوری مادر احمد بن‌موفق‌الدین‌است‌که درعلوم‌متنوعه بصیر بوده و همانا احمد را **ابن‌العالمه** گفتن (چنانچه مذکور داشتیم) بجهت انتساب وی بود. سال وفات و اسم او معلوم نشده و در اوائل قرن هفتم هجرت بوده است.

(ص۱۳۵۸ ج۲س)

**بنت‌الربعی** **ساره** - دخترمحمد بن‌محمود بن‌ربعی‌محمد، ازمشاهیرمحدّثات قرن نهم هجرت واز مشایخ جلال‌الدین سیوطی ونوهٔ ابن‌الملقن ابوالذکر میباشدکه علم حدیث را از جدّ مذکورش فراگرفت ودرسال هشتصد وشصت

ونهم هجرت درگذشت . (ص ۵۰ ج ۲ خیرات و ۲۴۸۱ ج۴س)

**بنت رياح** **خبيئه**- یا جبیئه ، بنت رياح بن اسل غنوی، زن جعفر بن کلاب عامری است که در نجابت ضرب المثل **وانجب من بنت رياح و انجب من خبيئه** از امثال دائره میباشد . درخواب بدوگفتند دوست داری که ده فرزندت باشد پست ویا سه فرزندکه عوض ده فرزند باشد او دویمی را اختیارکرد و اینك سه فرزند از شوهر مذکورش برآورد . خالد اصبع ، ربيعهٔ احوص ، مالك طیان و ظاهراً در زمان جاهلیت بوده است . (مرصع و جمهرة الامثال)

**بنت الساعاتي** **فاطمه**- دختر احمد بن علی ساعاتی (متوفّی بسال ۶۹۴ هق = خصد) زنی بوده فقیه ، خطّش هم ممتاز ، خط تعلیق را بسیار خوب می نوشت علم فقه را ازپدرش خوانده و درجرگهٔ فقها معدود بود ،کتاب مجمع البحرین پدرش را هم که درفقه حنفی میباشد با خط خودش نوشته وسال وفات ومشخّص دیگری بدست نیامد . (ص۹ ج۳ خیرات)

**بنت السعدی** **زینب** - بنت محیی الدین ابونافع محمد بن عبدالله سعدی ازهری زنی است محدّثه از مشایخ سیوطی .

(ص ۴۰ ج ۲ خیرات)

**بنت السيدبن طاوس** **فاطمه و شرف الاشراف**- دختران سید رضی الدین علی بن طاوس، هردو عالم فاضل صالح کاتب حافظ بوده ودر روایت کردن امالی شیخ از والد معظمشان اجازه داشته اند . (خاتمه قسم اول از ریاض العلماء)

**بنت الشهاب** **فاطمه**- بنت احمد بن قاسم مکّی مدنی، ازمحدّثین نسوان میباشد که ازجدّ مادری خود رضی الدین صبری استماع حدیث کرد، از بسیاری از مشایخ وقت اجزه گرفته و درسال هفتصد و هشتاد و سیّم هجرت درگذشت .

(ص ۱۰ ج ۳ خیرات)

**بنت الشهيد** **فاطمه**- دختر شهید اوّل بعنوان **ام الحسن** فصمدنگارش یافته است .

**بنت‌الشیخ**

حاصل کلمات ریاض‌العلما و اعیان‌الشیعه آنکه شیخ طوسی دو دختر داشته‌که هردو عالم فاضل بوده‌اند و خود شیخ ، فضل و علم هردو را میستوده‌است .

ایشان در روایت کردن تمامی مرویّات و مصنّفات والد معظّم خود و برادر خودشان شیخ ابوعلی طوسی اجازه داشته‌اند . یکی از ایشان جدّهٔ مادری ابن‌ادریس مشهور و دیگری هم جدّهٔ عالی مادری ابن‌طاوس احمد بن موسی بن جعفر وابن‌طاوس علی بن موسی بن جعفر بوده ومادرشان هم دختر شیخ‌مسعود بن ورام بن ابی‌فراس بن حمدان بوده است .

**بنات‌طارق**

موافق‌آنچه از خلاصة‌الاثر محبی نقل شده بنات طارق ازطایفهٔ قریش و دختران علاء بن طارق بن حارث بن‌امیة بن عبدشمس بوده‌اند . هند دختر عتبه زن ابوسفیان و مادر معاویه نیز ازبنات طارق بوده‌که درغزوهٔ احد این اشعار را میخوانده . ومشرکین را برقتال حضرت رسالت ص میشورانیده‌است:

**نحن‌بنات‌طارق نمشی علی‌النمارق المسك فی‌المفارق والدر فی‌العواتق**

**ان‌تقبلوا نعانق و نفرش النمارق او تدبروا نفارق فراق غیر وامق**

ابن‌الاثیر و جمعی دیگر این معنی را باور نداشته وگویند همانا مقصود هند از طارق موافق آنچه درآیهٔ شریفه هم گفته‌اند ثریا یا زحل ویا ستارهٔ صبح ویا تیر شهاب ویا مطلق ستاره بوده و قول مذکور هند محض تشبیه و استعاره و از راه افتخار وکنایه از علوشأن ومقام‌است‌که‌گویا مانند ستاره وتیر شهاب رخشان ودرخشان هستند. ابن‌الاثیر گوید : بنات طارق دختران اشراف و اکابر و مراد هند هم آنست‌که ایشان در شرافت مانندکوکب درخشنده میباشند . (مرصع‌ابن‌الاثیر واطلاعات‌متفرقه)

**بنت‌عقیل**

دختر عقیل برادر بزرگ حضرت امیرالمؤمنین ع استکه در فصاحت بیان درمیان زنان بنی‌هاشم شهرتی بسزا داشته است .

روزی‌که اهل بیت عصمت ع از شام بمدینهٔ منوّره مراجعت نمودند او نیز با جمعی

باستقبال ایشان رفت و درحین ملاقات نوحه و زاری نموده و این ابیات راکه حاکی‌از تمام فصاحت او میباشد انشا نمود :

**ماذا تقولون اذقال النبی لکم ماذا فعلتم و انتم آخر الامم**
**بعترتی و باهلی بعد مفتقدی منهم اساری وصرعی ضرجوا بدم**
**ماکان هذا جزائی اذنصحت لکم ان تخلفونی بسوء فی‌ذوی رحمی**

بعضی از ارباب سیر این شعر را نیز به بنت عقیل نسبت داده‌اند :

**اترجو امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب**

بعضی این بیت را بحضرت زینب و برخی دیگر بحضرت سکینه و دیگری بحضرت ام‌کلثوم بنت‌الحسین سلام‌الله علیهم منسوب دارند .

(خیرات حسان وص۱۴ تخ)

**بنت‌الفضل** **عباسه** - بعنوان **ام‌صالح عباسه** نگارش دادیم .

**بنت‌فهد** ام‌هانی وخواهرش تقیه ازمحدثات‌بوده وازمشایخ سیوطی هستند .

**بنت‌قطب‌الدین‌محمد** **لاله‌خاتون** - کرمانی ازمشاهیر عقلا وفضلا وادبای شعرای ایرانی و ازخانوادهٔ حکام‌کرمان میباشدکه مدتی درآن نواحی حکومت کرد ، در تشویق و حمایت ارباب علم و هنر اهتمام تمام داشته واز اشعار او است :

من آن‌زنم‌که همه‌کار من نکوکاریست بزیر مقنعهٔ من بسی کله داریست
نه هرزنی بدو گز مقنعه است کدبانو ولی بنزد خدا پیشه‌ام پرستاریست

سال وفات و مدت حکومت و مشخص دیگری بدست نیامد .

(ص ۳۹۷۲ ج۵ س)

**بنت‌القیم** **خدیجه** - بعنوان **امةالعزیزبغدادیه** نگارش یافته‌است.

**بنت‌المجلسی** عنوان مشهوری دو نفر از خانوادهٔ مجلسی
**اول**- **دخترملامحمدتقی‌مجلسی**، خواهر ملامحمدباقر

مجلسی (متوفّی بسال ۱۱۱۱ھ ق = **غقیا**) که از ارباب فضل وکمال نسوان بوده و **شرحی برالفیهٔ ابن‌مالك** ویکی دیگر **برشواهد سیوطی** نوشته وقبرش درتخت‌فولاد اصفهان است وبعضی‌از اشعار اوکه حاکی از وفور ادب وی میباشد روی‌قبرش نوشته‌شده وظاهراً همان استکه نامش **آمنه‌بیگم** و زن ملاصالح مازندرانی بوده و تحت عنوان مازندرانی ملامحمدصالح هم اشارتی بکمالات وی نمودیم . **دویم ـ دخترملاعزیزالله** (متوفّی بسال ۱۰۷۴ھ ق = **غعد**) ابن ملامحمدتقی مجلسی استکه او نیز از ارباب کمال بلکه در عداد علما معدود، **رساله‌های متعدد درمسائل فقهیه بدو منسوب** ودراعیان‌الشیعه یك **حاشیهٔ من لایحضره‌الفقیه** هم بدو نسبت داده است چنانچه پدرش ملاعزیزالله نیز یك حاشیه برمن‌لایحضر داشته و نام او و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۱۸ و۱۷۰ ج ۱۵ عن وغیره)

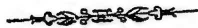
**بنت‌المرتضی** دختر سید مرتضی علم‌الهدی (متوفی بسال۴۳۶ھ ق= **تلو**) عالمهٔ فاضله جلیله وکتاب نهج‌البلاغة را از عمّ خود سیدرضی (متوفی بسال ۴۰۶ھ ق = **تو**) روایت‌کرده و شیخ عبدالرحیم بغدادی معروف‌نیز ازوی روایت مینماید . اسم ومشخّص دیگری بدست نیامد . (خاتمهٔ قسم اول ریاض‌العلما)

**بنت‌الملقن** **خدیجه ـ**
**بنت‌الملقن** **صالحه ـ** دختران شیخ نورالدین بن علی ، از محدّثات قرن نهم ، از مشایخ سیوطی و هردو ، نوهٔ ابن‌الملقن شافعی سابق‌الذکر هستند .

**بنت‌المنشار** **دختر شیخ علی منشار ـ** عاملی سابق‌الذکر و زن شیخ بهائی ، عالمی عامل فاضل فقیه محدّث کثیرالعلم والفضل بود ، فقه و حدیث و علوم دیگر را بزنان تدریس میکرده است . چهار هزار جلد کتاب ارثاً از پدرش بدو رسیده وبعد از وفات شیخ بهائی (۱۰۳۱ھ ق = **غلا**) نیز درقید حیات بوده و اسم و سال وفاتش بدست‌نیامد . (ص ۱۱۳ ج۶عن)

**بنت النسیف** **عــایشه** - } هردو ازمحدثات عامه میباشدکه اولی درقرن هشتم
**بنت النویری** **خدیجه** - } و دویمی درقرن نهم می‌زیسته‌اند .

**بنت یوسف** **شیخه عایشه** - دمشقیه ، دختر یوسف ، زنی بوده باکمال ، از عرفای قرن دهم هجری عامه واز تألیفات او است : **الاشارات الخفیة فی المنازل العلیة** که تلخیص منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری سابق الذکر است ودر نهصد و بیست ودویم هجرت درگذشت .
(کف وص۱۷۰ ج ۲ خیرات)



# خاتمه و پایان

اگرچه غرض اصلی درتمامی ابواب پنج‌گانهٔ این‌کتاب شرح‌حال اشخاص‌طبقات متنوعهٔ مذکوره در اوّل‌کتاب بوده و باب سیّم نیز برای شرح حال اشخاص مصدّر بلفظ **ابن** منعقد است ، لکن **لفظ بنی** هم‌که اصلاً در زبان عرب درحال اضافه جمع‌لفظ **ابن** بوده ودر اوّل نام و عنوان خانوادگی اکثر قبائل و بسیاری از اکابر خانواده‌ها درکار و به **بنی‌فلان** اشتهار یافته‌اند و بعضاً لفظ **بنی** را هم خصوصاً درخانواده‌ها بلفظ **آل** تبدیل داده و **آل‌فلان** گفته‌اند (بنی‌عباس ـ آل‌عباس و نظائرآن) و **معرفت** حال ایشان خصوصاً بعد از تذکّر و نام بردن ایشان درضمن شرح حال اشخاص (فلان‌کس ازقبیلهٔ بنی‌نجار است) محل رغبت عامّه میباشد اینك بجهت تکثیرفائده تاآنجاکه مقدور نگارنده بود و وسائل موجود ایجاب میکرد **درضمن دوفصل** (بعنوان **بنی‌فلان** و **آل‌فلان**) بشرح حال اجمالی ایشان میپردازد .

ناگفته نماند درکتاب عشائرالعراق تألیف عباس‌عزاوی‌که دراین اواخر دربغداد جاپ شده گوید : قبائل عرب بنام قبائل **قحطانیه** و قبائل **عدنانیه** (مضریّه یا نزاریّه) بدو قسمت منقسم‌است‌که اوّلی را **آل‌فلان** و دویمی را **بنی‌فلان** نامند و این‌تقسیم‌قدیمی بوده و مبدأ آن معلوم نیست پس گوید قبیله‌ای سراغ نداریم‌که منتسب بیکی از این دو اصل نباشد مگر بعضی از قبائلی‌که انتساب ایشان بیکی‌از این دو اصل معلوم‌نبوده و ایشان را **قبائل متحیره** نامند وجمعی‌ازعلمای انساب خصوصاً صاحب‌عقدالفرید بعضی از ایشان را نگارش داده‌اند و دراین عصر بعضی از قبائل مشهوره میباشندکه انتساب آنها بهیچ یك از این دو رکن رکین معلوم نبوده ودر شمار قبائل متحیّره میباشند . انتهی مترجماً و ملخّصاً .

نگارنده گوید: این اصطلاح قدیمی مخصوص آن زمان بوده والاّ استعمال هریك از دولفظ **آل** و **بنی** درمورد دیگری شایع است و نفیاً و اثباتاً اصلاً محل توهّم و توجّه فکری نبوده و هیچیك از آنها ملاك انتساب به قحطان و عدنان نمیباشند.

این مقصد در دوفصل بیان خواهد شد: **فصل اول** در شرح خانواده‌ها و قبائل مصدّر به **لفظ بنی** و **فصل دوم** در بیان قبائل و خانواده‌های مصدّر بلفظ **آل**.

## درشرح خانواده‌ها و قبائل مصدر بلفظ بنی

**بنی‌ابی‌اجراده** خانوادهٔ بزرگی است شیعی و مشهور در حلب که دربدایت حال در محلّهٔ بنی‌عقیل ازبصره ساکن بودند و درسال دویستم‌هجرت رحلت کرده و درحلب اقامت‌گزیدند. علما و فقها وفضلا و ادبا و شعرا و عبّاد و زهّاد وکتّاب و قضاة بسیاری از ایشان نشأت‌یافته و نسلاً بعد نسل دارای مراتب‌فضل وکمال ارثی وکسبی‌بوده ودرامور دینی ودنیوی با تمامی طبقات‌مردم باکمال ملایمت وملاطفت معاشرت داشته‌اند، بهمین‌جهت ممدوح علمای عامّه نیز بوده و ایشان را درکتب‌تراجم باکمال احترام مذکور میدارند وما هم بعضی از افراد تامی این خانواده را بعنوان **ابن‌ابی‌جراده** نگارش داده‌ایم.

مخفی نماندکه **بنی‌العدیم** هم خانواده‌ایست از شعب و بطون همین خانواده بنی‌ابی‌جراده و بعضی از افراد ایشان را نیزکه در حقیقت از افراد بنی‌ابی‌جراده هم هستند بعنوان ابن‌العدیم تذکّر داده‌ایم. **اما خود ابوجراده** که سرسلسلهٔ این خانواده بوده وبا انتساب وی شهرت دارند ازاصحاب‌حضرت‌امیرالمؤمنین‌ع ونمش‌عامر بن‌ربیعة بن خویلد و نسبش با شانزده واسطه به مضر بن نزار بن معد بن عدنان موصول است.

(ص ۳۲ ج ۱ نی و ۲۵۰ ج ۶ عن و اطلاعات متفرقه)

**بنی‌ابی‌سیره** در فصل دویم بعنوان **آل ابی‌سیره** خواهد آمد.

**بنی ابی الشوارب** خانوادهٔ بزرگی است در بغداد که بعضی از افراد ایشان را بعنوان **ابن ابی الشوارب** تذکّر داده‌ایم .

**بنی ابی العافیة** عنوان مشهوری یکی از دول صغیرهٔ مغرب زمین است که در اواخر قرن چهارم هجرت بدستیاری ابن ابی العافیة موسی در ناحیهٔ مکناسه از نواحی مغرب اقصی تأسیس و بعد از موسی نیز ابراهیم و ابوعبدالرحمن و محمد و قاسم که هرلاحقی پسر سابقش بوده و مجموعاً پنج تن میباشند تاسال چهارصد وشصت و سیّم هجرت در آن ناحیه حکومت رانده‌اند . درسال مذکور قاسم مزبور بدست یوسف بن تاشفین مقتول و دولتشان انقراض یافته و بدولت مرابطین منتقل گردید .

(ص ۷۳۲ ج ۱ س)

**بنی اثیر** عنوان مشهوری بعضی از اعاظم فضلا بوده و بعضی از ایشان را بعنوان **ابن الاثیر** تذکّر دادیم .

**بنی احمر** عنوان مشهوری آخرین دولت اسلامی اندلس (اسپانیا) میباشد که در سال ششصد و سی و سیّم هجرت بعد از انقراض دولت موحدین بدستیاری ابوعبدالله محمد بن احمر تشکیل یافت، مدتی باموافقت دوحکومت اسلامیهٔ **بنی زیان** و **بنی هود** قسمت جنوبی اندلس راکه درآن اوان مسخّر اسلامیان بوده اداره نمود تاآنکه آن دوحکومت مذکوره نیز متعاقبا منقرض ودولت بنی احمر باکمال استقلال مدت دویست و شصت و پنج سال حکومت راند ، شهر غرناطه را پای تخت و کرسی سلطنت اتّخاذ نمود و مدتی با بعضی از دول اسلامی و مسیحی در زد و خورد بوده و طریق مخاصمت میپیمودند . در مقابل دولت قشتاله از دول مسیحی از فرصت استفاده کرده و روز بروز در قدرت و شوکت خود افزوده ومستملکات خود را توسعه داد ومتصرفات بنی احمررا نیز علی التوالی تملّک نمود تاآنکه دراثر آن همه همّت فتورناپذیر ایشان و نفاق داخلی بنی احمر، شهر غرناطه نیز تحت محاصرهٔ ایشان درآمد وسلطنت بنی احمر هدف سهام مشأمت فرجام و وخامت انجام نفاق و اختلاف داخلی خودشان و

همّت و اتفاق خصم گردید و درسال هشتصد و نود و هشتم هجرت بکلی منقرض وآفتاب اقبال ایشان منکسف وبا انقراض ایشان اساس حکومت اسلامی اندلس (اسپانیا) منهدم و تمامی متصرفات دول اسلامیّه طعمهٔ اجانب گردید . انواع آزار و شکنجه را دربارهٔ مسلمانان آن دیار بکار بردند و بهیچوجه فروگذاری نکردند .

چون رشتهٔ مطلب بدینجا انجامید قلم کند شد ، قلبم تپید ، بی‌نهایت بدردآمد و روز روشن درنظرم تیره و تارگردید . بی‌اختیار اشک از دیده‌ام جاری شد ناچار با سوز وگدازقلبی بدین چندبیت ازقصیدهٔ **ابوالبقاء صالح بن‌شریف رندی** که درمرثیهٔ اندلس گفته واز بزرگترین مصائب عالم اسلامی میباشد ترنم مینماید :

فجائع الدهر انـواع منوعة — و للزمان مسرات و احزان
و للحوادث سلوان یسهلهـا — و مالما حل بالاسلام سلوان
دهی الجزیرة امر لاعزاء له — هوی له احد و انهد ثهلان
اصابهاالعین فی‌الاسلام‌فارتزأت — حتی خلت منه اقطار و بلدان
فاسئل بلنسیة ماشأن مرسیـة — و این شـاطبة ام این جیان
و این قرطبة دارالعلوم فکم — من عالم قدسما فیها له شان
و این حمص وماتحویه من‌نزه — و نهرها العذب فیاض و ملان
تبکی الحنیفیة البیضاء من‌اسف — کما بکی لفراق الالف هیمان
علی دیار من‌الاسلام خالیـة — قد اقفرت ولها بالکفر عمران
حیث‌المساجد قدصارت‌کنائس‌ما — فیهن الا نواقیس و صلبان
حتی‌المحاریب‌تبکی وهی‌جامدة — حتی المنابر ترثی وهی عیدان
تلك المصیبة انست ما تقدمها — ومالها من‌طوال الدهر نسیان
اعندکم نبـأ من اهل اندلس — فقد سری بحدیث القوم رکبان
کم یستغیث‌بناالمستضعفون وهم — قتلی و اسری فما یهتز انسان
ماذا التقاطع فی‌الاسلام بینکم — و انتم یـا عبـادالله اخوان
یا من لذلة قوم بعد عزهم — احال حالهم جـور و طغیان
بالامس کانوا ملوکا فی‌منازلهم — والیوم هم فی‌بلادالکفر عبدان
فلوتریهم حیاری لادلیل لهم — علیهم فی‌ثیاب الـذل الوان
ولو رأیت بکاهم عند بیعهم — لهالك‌الامرو استهوتك احزان
یارب ام وطفل حیل بینهما — کمـا تفرق ارواح و ابدان

**لمثل هذا یذوب‌القلب من‌کمد ان‌کان فی‌القلب اسلام و ایمان**

این‌گونه‌قضایای طاقت‌فرسای‌سلف هزاران‌ورق درس‌عبرتی‌است برای‌خلف . حکمرانان بنی‌احمر بیست تن بودند ، اسامی و تاریخ جلوس ایشان درجدول ذیل نمودار است :

| | |
|---|---|
| ۱ــ ابوعبدالله محمد بن احمر | ۶۳۳ |
| ۲ــ محمد ثانی ابن‌محمد اوّل | ۶۷۱ |
| ۳ــ محمد ثالث ابن محمد ثانی | ۷۰۰ |
| ۴ــ ناصر | ۷۰۸ |
| ۵ــ ابوالولید اسماعیل | ۷۱۴ |
| ۶ــ محمد رابع ابن اسماعیل | ۷۲۶ |
| ۷ــ ابوالحجاج یوسف بن اسماعیل | ۷۳۳ |
| ۸ــ محمد خامس ابن یوسف | ۷۵۵ |
| ۹ــ اسماعیل بن یوسف | ۷۶۰ |
| محمد خامس ثانیا | ۷۶۳ |
| ۱۰ــ ابوعبدالله یوسف ثانی ابن محمد | ۷۹۴ |
| ۱۱ــ محمد سادس ابن یوسف ثانی | ۷۹۹ |
| ۱۲ــ یوسف ثالث ابن یوسف ثانی | ۸۱۱ |
| ۱۳ــ محمد ناصر الیساری ابن یوسف | ۸۲۶ |
| ۱۴ــ محمد صغیر | ــ |
| محمدناصر الیساری ثانیا | ــ |
| ۱۵ــ یوسف رابع | ۸۳۵ |
| ۱۶ــ محمد بن عثمان الاحنف | ۸۴۹ |
| ۱۷ــ محمد بن اسماعیل | ۸۵۹ |
| ۱۸ــ ابوالحسن علی بن محمد | ۸۷۱ |

۱۹- ابوعبدالله الزاغل و ۱
۲۰- ابوعبدالله الصغیر } ۸۸۹

ابوعبدالله صغیر تنها الی ۸۹۸

(ص ۱۳۶۳ ج ۲ س و/ ۶۲۰ طبع ۱۳ جواهرالادب)

**بنی‌احمس** خانواده‌ایست از بطون قبیلهٔ بجیله‌که بکوفه نازل شده بوده و ایشان اولاد احمس بن غوث بن‌انمار صحابی هستند.

(ص ۱۴۵ ج۱۶عن)

**بنی‌اخشید** درفصل دویم بعنوان **آل‌اخشید** خواهدآمد.

**بنی‌ارتق** یکی از دول مشهور میباشدکه در سال چهارصد و هفتد و هفتم هجرت از طرف ارتق تشکیل یافته و هفده تن از ایشان مدت سیصد و سی و چهار سال در نواحی ماردین و دیار بکر و حلب موافق جدول ذیل حکومت رانده‌اند:

| | | |
|---|---|---|
| ۱- ارتق | از | ۴۷۷ تا ۴۸۴ |
| ۲- سقمان بن ارتق | | ۴۸۴ تا ۴۹۸ |
| ۳- ایلغازی بن ارتق | | ۴۹۸ تا ۵۱۶ |
| ۴- حسام‌الدین تمرتاش بن ایلغاری | | ۵۱۶ تا ۵۴۷ |
| ۵- نجم‌الدین البی بن تمرتاش | | ۵۴۷ تا ۵۶۰ |
| ۶- قطب‌الدین ایلغازی بن البی | | ۵۶۰ تا ۵۸۰ |
| ۷- حسام‌الدین بولق‌ارسلان‌بن‌ایلغزی | | ۵۸۰ تا ۵۹۸ |
| ۸- ناصرالدین ارتق | | ۵۹۸ تا ۶۳۳ |
| ۹- نجم‌الدین غازی بن ارتق | | ۶۳۳ تا ۶۵۸ |
| ۱۰- مظفر قره ارسلان بن ارتق | | ۶۵۸ تا ۶۹۳ |
| ۱۱- شمس‌الدین داود | | ۶۹۳ تا ۶۹۴ |

| | | |
|---|---|---|
| ۱۲ـ منصور نجم‌الدین غازی بن قره‌ارسلان | از | ۶۹۴ تا ۷۱۲ |
| ۱۳ـ صالح شمس‌الدین بن نجم‌الدین | » | ۷۱۲ تا ۷۵۷ |
| ۱۴ـ منصور احمد بن نجم‌الدین | » | ۷۵۷ تا ۷۶۹ |
| ۱۵ـ صالح محمود بن احمد | » | ۷۶۹ تا ۷۶۹ـ کذا |
| ۱۶ـ مظفر فخرالدین بن نجم‌الدین | » | ۷۶۹ تا ۷۷۸ |
| ۱۷ـ مجدالدین عیسی | » | ۷۷۸ تا ۸۱۱ |

دهمین ایشان قره ارسلان در موقع فتح بغداد نسبت به هلاکوخان در صدد تمکین و اطاعت برآمد اینك دولت بنی‌ارتق تامدتی تحت‌حمایت و تابعیت مغول بود تاچهاردهمین ایشان منصور احمد بعد از وفات ابوسعید آخرین حکمران مغولی باز اعلان استقلال داد وایشان نیز با فتوحات دولت تیموری منقرض گردیدند . یك‌شعبه ازدولت بنی‌ارتق که از نسل سقمان پسر بزرگ ارتق بوده و بهمین جهت به **بنی‌سقمان** شهرت دارند نیز بقرار ذیل درناحیهٔ حصن کیفا حکومت‌کرده‌اند :

| | | |
|---|---|---|
| ۱ـ داود بن سقمان | از | ۴۹۸ تا ۵۴۰ |
| ۲ـ فخرالدین قره ارسلان بن داود | » | ۵۴۰ تا ۵۶۲ |
| ۳ـ نورالدین محمد بن قره‌ارسلان | » | ۵۶۲ تا ۵۸۱ |
| ۴ـ قطب‌الدین سقمان بن نورالدین | » | ۵۸۱ تا ۵۹۷ |
| ۵ـ محمود بن نورالدین | » | ۵۹۷ تا ۶۱۹ |
| ۶ـ مسعود | » | ۶۱۹ تا ۶۲۹ |

مخفی نماند ، ارتق‌که سرسلسلهٔ این‌خانواده ومؤسس این دولت میباشد دراصل ترکمان، ازممالیك ملك‌شاه بن الب‌ارسلان سلجوقی ، بسیار جسور وحرب‌آزموده‌بوده ودرنتیجهٔ این‌جسارت خود بتشکیل دولت موفق‌آمد . (ص۸۲۳ ج۲س)

**بنی‌اسد** یکی از قبائل مشهوره و عظیمهٔ عرب میباشدکه بجدّ اعلایشان اسد بن خزیمه منتسب و ببطون بسیاری مشتمل ویکی‌ازهمین

بطون بجهت انتساب بابوالحسن علی بن‌مزید اسدی به **مزیدی** و **بنی‌مزید** معروف‌میباشد. جمعی از اصحاب و علما و مشاهیر طبقات دیگر و ازواج حضرت رسالت ص از همین قبیله بوده است و قیام ایشان بخدمت سراپا سعادت دفن شهدای کربلا هم (بشرحی که در کتب مربوطه نگارش داده‌اند) یکی از مفاخر تاریخی ایشان میباشد.

در مجالس‌المؤمنین گوید : بنی‌اسد از قدیم‌الایام بتشیّع معروف وتوجه ملوك دیالمه نیز بحال ایشان مؤیّد این مقال بوده‌است و ابوالحسن فوق درسال چهارصد و سیّم هجرت ازطرف سلطان‌الدولهٔ دیلمی بامارت آن‌قوم منصوب شد وهفت‌تن ازایشان مدت یکصد و چهل و دو سال بحکمرانی قیام نمودند و درسال پانصد و چهل و پنجم هجرت منقرض گردیدند. بنوشتهٔ تنقیح‌المقال بنی‌اسد عنوان دوقبیله ازعرب میباشد : یکی ازخانوادهٔ اسد بن‌خزیمه‌که مذکور شد ودیگری نیز اولاد اسد بن ربیعة بن‌نزار بن معد بن عدنان‌است . (ص۱۹۲ لس و۳ ج۱ تنقیح و اطلاعات متفرقه)

**بنی‌اسرائیل** اولاد و خانوادهٔ حضرت یعقوب بن اسحق بن ابراهیم ملقّب به اسرائیل است‌که بزبان عربی بمعنی عبدالله بوده وحضرت‌موسی بن عمران و جمعی دیگر از انبیای بنی‌اسرائیل از همین خانواده میباشند بشرحی‌که درکتب تواریخ و سیر نگارش داده‌اند . (اطلاعات متفرقه)

**بنی‌اشکان** یا اشکانیان عنوان مشهوری طبقهٔ سیّم دول قدیمهٔ ایران است که در سال دویست و پنجاه و پنج مقدم میلادی از طرف اشك (ارشك‌خان) نامی تأسیس ومدت چهارصد وهشتاد ویك سال سلطنت‌کرده ودرسال دویست و بیست و ششم میلادی بدستیاری اردشیر بن ساسان مؤسّس دولت ساسانیه منقرض‌شده است . در قاموس‌الاعلام بعد از این جمله گویدکه نوزده تن از ایشان بشرحی‌که در جدول ذیل با مدت سلطنت ایشان نگارش یافته سلطنت نموده‌اند :

| | | |
|---|---|---|
| ۱ـ اشك | ۱۵ | سال |
| ۲ـ اشکان | ۹ | « |

| | | |
|---|---|---|
| ۳ـ اشك ثانی بن اشكان | ۷ | سال |
| ۴ـ شاپور بن اشك | ۶۰ | » |
| ۵ـ بهرام بن شاپور | ۵۰ | » |
| ۶ـ پلاش بن بهرام | ۱۶ | » |
| ۷ـ هرمز بن پلاش | ۱۹ | » |
| ۸ـ نرسی بن پلاش | ۴۰ | » |
| ۹ـ فیروز بن هرمز | ۱۲ | » |
| ۱۰ـ پلاش ثانی بن فیروز | ۱۲ | » |
| ۱۱ـ خسرو بن پلاش | ۴۰ | » |
| ۱۲ـ پلاشان بن پلاش | ۱۲ | » |
| ۱۳ـ اردوان بن اشغ | ۲۹ | » |
| ۱۴ـ خسرو بن اشغ | ۱۹ | » |
| ۱۵ـ پلاش ثالث بن اشغ | ۱۲ | » |
| ۱۶ـ کودرز بن پلاش | ۴۰ | » |
| ۱۷ـ نرسی بن کودرز | ۲۰ | » |
| ۱۸ـ کودرز ثانی بن نرسی | ۱۵ | » |
| ۱۹ـ اردوان ثانی بن نرسی | ۳۰ | » |

در قاموس‌الاعلام بعد از نقل این جدول گوید ظاهر آن است‌که اسامی بعضی از ملوك اشکانی از قلم افتاده است والّا مدت چهارصد و هشتاد و یك سال بودن سلطنت ایشان مسلّم بوده و مجموع مدت جدول فوق کمتر از این مقدار است و علاوه اردوان رابع (نه ثانی) بودن آخرین ایشان و پنج و شش نفر اشك نام بودن از ایشان در تواریخ مذکور است .

نگارنده‌گوید: حون اصل مقصود ما دراین‌گونه موارد مجرّد تذکّر و استیناس

بوده و تاریخ‌نویسی نیست لذا تحقیق این مراتب را محول بکتب مربوطه میدارد .

گرچه شرح هخامنشیان بجهت مصدّر نبودن بلفظ **بنی** یا **آل** ظاهراً خارج از موضوع است ولی‌چون‌سلسله‌ای‌ازسلاطین‌ایرانی‌است وشاید ذکرآن استطراداً بی‌مناسبت وخالی ازفایده‌نباشد اینك اجمالاً با استفاده‌از تاریخ‌مرحوم مشیرالدوله‌پیرنیا مینگارد: پارسی‌ها مردمانی هستند آریانی‌نژادکه معلوم‌نیست کی بایران آمده‌اند، اوائل امر در تحت‌تسلّط‌آسوریها بودندکه بعدها از این‌قید خارج وتابع ماد شدند ، پارسی‌ها بشش طایفهٔشهری وده‌نشین وچهارطایفهٔچادرنشین‌تقسیم‌شده‌اندکه خانوادهٔهخامنشی‌نجیب‌ترین آنان بوده است ودوازده نفر از این سلسله بسلطنت رسیده‌اند بشرح ذیل :

۱- **کوروش‌اول:** (۵۵۸_۵۲۹_ق . م) این پادشاه درسال (۵۵۰_ق . م) همدان و درسال (۵۴۶_ق . م) سارد ولیدیه و درسال (۵۴۵_ق . م) تمامی آسیای صغیر را تصرف‌کرد و بهرشهری حاکمی مستقل گماشت تا باهم متحد نشوند وکمی بعد دامنهٔ متصرفات خود را از شمال تا رود سیحون واز مشرق تا رود سند رسانید و سپس متوجه فتح بابل شدکه درآنزمان دارای برج و باروی محکم بود وقشون ایران درسال (۴۳۹ ق . م) وارد بابل گردید وکوروش نسبت باهالی بلاد مفتوحه با ملاطفت رفتار میکرد و بسال (۵۲۹) فوت‌کرد .

۲- **کمبوجیه :** (۵۲۹_۵۲۲_ق . م) کمبوجیه پسر کوروش‌است‌که درحال‌حیات پدرش دربابل حکومت می‌کرد ودر زمان غیبت‌کوروش از ایران نیابت‌سلطنت بعهدهٔاو بود پس‌از فوت پدر مدت سه سال بمطیع کردن ایالات پرداخت ودرسال (۵۲۶_ق . م) عازم مصر شد و درسال (۵۲۵) آنجا را فتح‌کرد و سپس بتصرف ممالك مجاور پرداخت لیکن بواسطهٔ مرض صرعی‌که داشت دراواخرعمر اخلاقش خشن‌گردید وبنای‌بدرفتاری و سفّاکی را گذاشت و بالاخره بسال ۵۲۳ فوت کرد .

**۳- داریوش اول- بزرگ** : (۵۲۲-۴۸۶-ق . م) این پادشاه دراوائل سلطنت با مشکلات و موانعی روبرو شد ولی با عزم و ارادهٔ آهنین که داشت برتمام مشکلات فایق آمد و شورش و طغیانهائی راکه از اواخر سلطنت کمبوجیه شروع شده بود خوابانید و امپراطوری را از نو تأسیس و تشکیلاتی دادکه ادارهٔ امور مملکت را آسان نمود. داریوش مملکت ایران را بچند قسمت تقسیم و برای هرقسمت یکنفر والی معین کرد و امنیت را در تمام آنها برقرار ساخت و برای تسهیل ارتباط راههائی بین نقاط مختلف کشور احداث نمودکه اوامر دولت بسرعت بآنها می‌رسید وسپاه ثابتی تشکیل داد بعدهٔ ده هزار نفرکه «**جاویدان**» می‌گفتند وهمواره حاضر بجنگ بودند وبرای مالیات میزانی ثابت معین نمودکه بسیار عادلانه بود و برای تسهیل تجارت بحرمغرب را با بحر احمر بتوسط یکی از شعب نیل وصل کرد و ازطلا سکّه زدکه آن را دریك می‌گفتند این پادشاه پس‌از دادن انتظامات داخلی پنجاب و سند و تراکیه و مقدونیه را متصرف و از رودخانهٔ دانوب تا تاتائیس (دون‌فعلی) وقلب روسیه‌کنونی پیش‌رفت ودرسال (۵۴۰-ق . م) جنگ با یونان‌را شروع کرد ولی‌باعدم‌موفقیت توأم‌شد وبسال (۴۸۶-ق . م) درگذشت .

**۴- خشیارشا** : (۴۸۶-۴۶۵-ق . م) درسن ۳۴سالگی بتخت‌نشست بدواً درسال ۴۸۶ شورش مصر و بعد شورش بابل را فرو نشاند وبرای جنگ با یونان لشگرعظیمی تهیه دیدکه شاید عدّهٔ آن به ۳۰۰ هزار نفر بالغ میشد و ۱۲۰ کشتی جنگی وسه هزار کشتی حمل و نقل بآنان کمك می‌کرد؛ آتن تصرف شد ولی تلفات زیادی به بحریه ایران وارد آمد رویهمرفته دراین جنگ پیشرفتی برای ایران حاصل نگردید این پادشاه بسال (۴۶۵-ق . م) کشته شد .

**۵- اردشیر اول** : (۴۶۵-۴۲۴-ق . م) بعد ازخشیارشا پسرش اردشیر درازدست بتخت نشست در امور مملکتی جز ضعف و سستی نشان نداد و اختیار امور مملکت در دست مادرش بود و بسال (۴۲۴) فوت‌کرد .

**۶- خشیارشای دوم** : (۴۲۴-۴۲۴) این پادشاه بعد از پدر بتخت نشست وپس‌از

۴۵ روزکشته شد .

۷- **سغدیانس :** (۴۲۴-۴۲۴) این پادشاه نیز تقریباً ششماه سلطنت‌کرد وبدست (وهوك) پسر دیگر اردشیرکشته شد (وهوك) درتاریخ معروف است بداریوش دوم .

۸- **داریوش دوم :** (۴۲۴-۴۰۴-ق . م) درزمان‌این‌پادشامزنان وخواجه‌سرایان در امور مملکتی نفوذ کامل داشتند این بودکه درنقاط مختلف کشور شورش‌های پیاپی روی داد، مصرطغیان‌کرد وداریوش‌نتوانست این‌نایره‌را فرونشاند هرج ومرج وانحطاط درخانوادهٔ هخامنشی پیدا شد وبالاخره این‌پادشاه بسال (۴۰۴-ق . م) درگذشت .

۹- **اردشیر دوم :** (۴۰۴-۳۶۱-ق . م) در زمان این پادشاه در مصر وآسیای صغیر و قبرس شورش‌هائی روی دادکه در بعضی جاها شورشیان موفق شدند و ضعف در سیاست داخلی پیدا شد بالاخره این‌پادشاه دراثرکشته شدن پسرش بسال (۳۶۱-ق . م) غصه مرگ گردید .

۱۰- **اردشیر سوم :** (۳۶۱-۳۳۸-ق . م) این‌پادشاه پس‌از رسیدن بسلطنت‌تمام اقربای خود را کشت تا کسی مدّعی این مقام نشود در این زمان تمام مملکت تقریباً بحال طغیان و شورش بود ، دولت هخامنشی رو بانحطاط و انحلال می‌رفت، این‌پادشاه صیدا را گرفت و اهالی آن شهر از فرط یأس خودکشی کردند و شهر را آتش زدند و سپس‌مصررا مسخّرساخت وبنای‌شدت‌عمل وسفاکی‌راگذاشت تااینکه‌بسال(۳۳۸-ق . م) مسموم شد و درگذشت .

۱۱- **آرسیس :** (۳۳۸-۳۳۶-ق . م) پسر اردشیر سوم پس از پدر بتخت نشست ولی بسال (۳۳۶-ق . م) بقتل رسید .

۱۲- **داریوش‌سوم :** (۳۳۶-۳۳۱-ق . م) پس‌از آرسیس‌یکی‌ازنوادهای‌داریوش دوم بتخت نشست و موسوم به داریوش گردید‌که در تاریخ معروف است بداریوش سوم ودر داستانهای ما معروف به **دارا** پسر داراب .

زمان این پادشاه اسکندر بایران آمد و با فوت داریوش

شد (۳۳۱ قبل از میلاد) .

**بنی‌اعیا** بن طریف بن عمرو، از بطون قبیلهٔ بنی‌اسد بوده چنانچه ققعس نیز یکی دیگر از ایشان است و اسد و طی که جدّ عالی دوقبیلهٔ طی و بنی‌اسد هستند با یکدیگر هم‌پیمان بوده‌اند :

**تعالوا افاخركم ءاعيا و قفعس     الى‌المجد ادنى امعشيرة حاتم**

(کتاب بلوغ‌الارب فی‌معرفة احوال‌العرب)

**بنی‌اعین** درفصل دویم خاتمه بعنوان **آل‌اعین** خواهدآمد .

**بنی‌اغلب** عنوان مشهوری یکی‌ازدول صغیرهٔ افریقا میباشدکه تابع‌خلفای عباسی‌بود، درسال‌یکصد وهشتاد وچهارم هجرت ازطرف‌ابراهیم بن اغلب تأسیس یافت ، **اغلب** مذکور با موافقت ابومسلم خراسانی در انقراض شوکت اموی وتأسیس خلافت عباسی مساعی جمیله بکار برد، در زمان خلافت منصور بحکومت و امارت‌تونس وطرابلس‌غرب منصوب شد، اخیراً بسال صد وپنجاهم‌هجرت درمحاربه‌ای که مابین او وحسن بن حرب صاحب تونس وقوع‌یافت مقتول گردید . بفاصلهٔ سی وچهار سال پسرش **ابراهیم** از طرف هارون بحکومت افریقا نامزد شد او نیز دراین حکومت خود دولت نیم مستقلّی تشکیل دادکه یازده تن از ایشان در ظرف یکصد و دوازده سال حکومت راندند و عاقبت درسال دویست و نود و ششم هجرت منقرض ومستملکات‌ایشان مسخّر ملوك فاطمیّه‌گردید . اسامی آنان با تاریخ جلوس ایشان بدین ترتیب است :

| | |
|---|---|
| ۱ــ ابراهیم بن اغلب | ۱۸۴ ﻫ |
| ۲ــ ابوالعباس عبدالله بن ابراهیم | « ۱۹۶ |
| ۳ــ زیادة‌الله بن ابراهیم | « ۲۰۱ |
| ۴ــ ابوعقال اغلب بن ابراهیم | « ۲۱۳ |
| ۵ــ ابن‌العباس محمد بن اغلب | « ۲۲۶ |
| ۶ــ ابوابراهیم احمد بن محمد | « ۲۴۲ |

| | |
|---|---|
| ۷ـ زیادةالله اصغر بن احمد | ۲۴۹ هـ |
| ۸ـ ابوالغرانیق بن احمد | ۲۵۰ « |
| ۹ـ ابراهیم بن احمد | ۲۶۱ « |
| ۱۰ـ ابوالعباس عبدالله بن ابراهیم | ۲۷۹ « |
| ۱۱ـ ابومضر زیادةالله بن‌عبدالله | ۲۹۰ـ۲۹۶ |

(ص ۹۹۸ ج ۲ س وغیره)

**بنی‌افطس** عنوان یکی ازملوك‌الطوائف اندلس میباشدکه ازطرف‌ابومحمد عبدالله بن مسلمهٔ تجینی معروف بـه **ابن‌افطس** تأسیس شد ، در اوائل قرن پنجم هجرت در بطلیوس اعلان استقلال داده و مدتی حکومت راند ، بعد از او پسرش مظفر ابوبکر بن عبدالله و نوه‌اش متوکّل ابوحفص بن مظفر، علی‌التعاقب حکومت راندند تا درسال چهارصد و هشتاد و سیّم هجرت ابوحفص‌که آخرین ایشان است با اولادش در دست یوسف بن تشفین بطلیوسی مقتول شد و اساس شوکتشان منهدم گردید و مجموعا سه نفر بوده‌اند . (ص۱۰۰۳ ج۲س)

**بنی‌الهان** در قاموس‌گوید : قبیله‌ایست ودر اعیان‌الشیعه مینویسد هیثم‌بن عدی از احمد بن عمران بن سلامة موصوف به اخفش ومعروف به الهانی پرسیدکه ازکدام قبیله هستی احمد گفت از الهان برادر همدان ، هیثم‌گفت بلی ایشان عروس جن هستندکه دیده نمیشوند و فقط باگوش میشنویم وتـا حال پیش‌ازتو شخصی الهانی ندیده‌ام . (قاموس وص۱۹۱ ج ۱۰ عن)

**بنی‌الیاس** بجلی‌کوفی ، درفصل دویم خاتمه بعنوان **آل‌الیاس** خواهد آمد .

**بنی‌امیه** امیّه بن برمشهور از طایفهٔ قریش و پسر عبدشمس‌بن عبدمناف بن قصیّ بن‌کلاب بن مرّة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بوده و عبدشمس مذکور هم برادر دوغولو و همشکم هاشم بن عبدمناف جدّ عالی سلسله جلیلهٔ بنی‌هاشم معروف میباشد .

گویندکه درحین ولادت این‌دو برادر، انگشت ویا پیشانی یکی‌چسبیده بپیشانی دیگری بود و چون خواستندکه از همدیگر جدا سازند خون بسیاری جاری شد واین قضیه را بفال خوش نشمردند بلکه مقدمه و علامت عداوت و خونریزی مابین نسل این دوبرادر داشتند . بنابراین ، بنی‌امیّهٔ معروف‌که در السنه دایر و ازتخمهٔ همین امیّهٔ مذکور میباشند از قریش بوده و نسب بدان طایفه رسانند و جوهری نیز بهمین معنی تصریح کرده است . ولی بعقیدهٔ بعضی از ارباب سیر، امیّه ، پسر عبدشمس‌نبوده بلکه دعیّ و پسرخواندهٔ او بوده است و منسوب داشتن بنی‌امیّه به قریش ازهمین راه میباشد والاّ در حقیقت از قریش نبوده و رومی‌الاصل هستند و این رسم و روش پسرخواندگی از عادات معمولهٔ عرب بوده است . چنانکه زید بن حارثهٔ کلبی را بعد از اسیرکردن بحضرت رسالت ص منسوب داشته و زید بن محمد میگفته‌اند، مجلسی نیز درجلدششم بحارالانوار خود همین عقیده را تأیید مینماید .

بعد از این مقدمه گوئیم بنی‌امیّه از نسل همین امیّه میباشند ودر دورهٔ مقدسهٔ اسلامی دو دولت از ایشان تشکیل یافته‌که مقرّ حکومت یکی‌از ایشان شام و دیگری اندلس بوده است .

**بنی‌امیهٔ شام** - اوّلشان معاویة بن ابی‌سفیان میباشدکه بحضرت امیرالمؤمنین ع بیعت نکرد ، بعد از شهادت‌آن‌حضرت بمسند خلافت غاصبانه نشسته وسیزده تن دیگر نیز بعداز او بهمین‌قرار حکمران ممالك اسلامی بوده‌اند و اسامی وتاریخ جلوس‌ایشان موافق جدول ذیل‌است :

| | |
|---|---|
| ۱- معاویة بن ابی‌سفیان | ۴۱ ﻫ |
| ۲- یزید بن‌معاویه | ۶۰ » |
| ۳- معاویة بن یزید | ۶۴ » |
| ۴- مروان بن حکم | ۶۴ » |
| ۵- عبدالملك بن مروان | ۶۵ » |

| | |
|---|---|
| ۶ـ ولید بن عبدالملك | ۸۶ هـ |
| ۷ـ سلیمان عبدالملك | ۹۶ « |
| ۸ـ عمر بن عبدالعزیز بن مروان | ۹۹ « |
| ۹ـ یزید بن‌عبدالملك | ۱۰۱ « |
| ۱۰ـ هشام بن‌عبدالملك | ۱۰۵ « |
| ۱۱ـ ولید بن یزید بن عبدالملك | ۱۲۵ « |
| ۱۲ـ یزید بن ولید بن عبدالملك | ۱۲۶ « |
| ۱۳ـ ابراهیم بن ولید بن عبدالملك | ۱۲۶ « |
| ۱۴ـ مروان بن محمد بن مروان معروف به‌حمار | ۱۲۹ـ۱۳۲ |

مروان بن محمدکه آخرین ایشان میباشد در سال یکصد و سی و دویم هجرت مغلوب عباسیان شد و سر اورا پیش سفّاح بردند .

در سبب مغلوبیت وی گویندکه درا ثنای‌جنگ برای شاش‌کردن پیاده‌شد بندگاه اسب او رم خورده و ازدست جلودار رها گردید و به اوردوگاه تاخت پس لشکریان از بی‌صاحب دیدن اسب بکشته شدن وی قطع کرده و متفرق گردیدند و از آن روز جملهٔ **ذَهَبَتِ الدَّوْلَةُ بِالْبَوْلَةِ** مثل‌دایر گردید**ودرلقب حمار داشتن‌مروان**چندین‌جهت‌گفته‌اند که بسط آنها موجب اطناب است .

بنی‌امیّه با کثرت ظلم و طغیان معروف و بالخصوص دربارهٔ عترت طاهرهٔ نبوی تاآنجاکه مقدورشان‌بوده فروگذاری نداشته‌اند، بجز دوتن از ایشان از این صفت‌خبیثه مستثنی میباشند یکی معاویة بن یزیدکه بفاصلهٔ چند روزی استعفا داده و خود را از خلافت منعزل‌گردانید و دیگری عمر بن عبدالعزیزکه عادت شنیعهٔ سبّ حضرت علی ع را قدغن اکید نموده و شفقتهای بسیاری دربارهٔ آل اطهار معمول میداشت .

**بنی‌امیهٔ اندلس** ـ بفاصلهٔ چند سال بعد از انقراض بنی‌امیّهٔ‌شام، دولت دیگری از ایشان در اندلس تشکیل یافت ، یازده تن دیگر فقط در اندلس (اسپانیا) حکومت

داشتندکه اسامی و تاریخ جلوس ایشان بقرار ذیل است :

| | |
|---|---|
| ۱ـ عبدالرحمن بن معاویة بن هشام | ۱۳۸ ﻫ |
| ۲ـ هشام بن‌عبدالرحمن | ۱۷۱ » |
| ۳ـ حکم بن هشام | ۱۸۰ » |
| ۴ـ عبدالرحمن بن حکم | ۲۰۶ » |
| ۵ـ محمد بن عبدالرحمن | ۲۳۸ » |
| ۶ـ منذر بن محمد | ۲۷۲ » |
| ۷ـ عبدالله بن محمد | ۲۹۲ » |
| ۸ـ عبدالرحمن بن محمد بن عبدالله | ۳۰۰ » |
| ۹ـ حکم بن عبدالرحمن | ۳۵۰ » |
| ۱۰ـ هشام بن‌حکم | ۳۶۶ » |
| ۱۱ـ سلیمان بن حکم | ۴۰۳ـ۴۲۲ » |

دولت امویهٔ اندلس برخلاف امویهٔ شام ، غالباً با رأفت و عدالت می‌گذراندند، معارف وصنایع وسایر وسائل تمدن وآبادانی قلمرو خودشان را فراهم می‌آوردند. عبدالرحمن ثالث‌که هشتمین ایشان بوده چون ضعف حال بنی‌عباس را احساس نمود عنوان خلافت و امیرالمؤمنین‌را برخود بست، خودرا بتقلید بنی‌عباس به **ناصر** ملقّب داشته واخلافش نیز القاب منتصر و مؤیّد و مستعین را اختیار نمودند و درسال چهارصد و بیست ودویم یا سیّم هجرت منقرض گردیدند . (ص ۱۲۷ ج۳فع و۱۰۴۴ج۲س وغیره)

**بنی‌اوقص** موافق آنچه درمحل‌خود اشاره‌نمودیم **اوقص**لقب مروان‌بن حکم چهارمین خلیفهٔ بنی‌امیّهٔ شام و **بنی‌اوقص** هم خانوادهٔ او هستند.

**بنی‌ایوب** **دولت ایوبیه،** بعد از انقراض دولت فاطمیّون سابق‌الذکردرسال پانصد و شصت وهفتم یا نهم‌هجرت بدستیاری صلاح‌الدین‌یوسف بن ایوب (ایّوبی) درمصر تشکیل یافت . بفاصلهٔ دوسال نورالدین محمود بن زنگی‌که

ازاتابکان موصل بوده درگذشت، شام وجزیره ودیگرمستملکات اونیز مسخّرصلاح‌الدین گردید ، اینك در مدافعات اهل صلیب بفتوحات بسیاری موفق شد ودرعین‌حال بعضی‌از اولاد و اخوان و امرای صلاح‌الدین که دربلاد متفرقه حکومت داشته‌اند درحال حیات خود او ویا بعد از وفات او درهمان محل حکومت و امارت خودشان اعلان استقلال دادند و بدین جهت بنام **بنی‌ایوب حصن‌کیف ، بنی‌ایوب حلب ، بنی‌ایوب حما ، بنی‌ایوب حمص ، بنی‌ایوب شام ، بنی‌ایوب یمن** بچندین شعبه منشعب شدندکه بعضی‌ازایشان پیش از انقراض اصل بنی‌ایّوب مصر منقرض گردیدند ولی برخی مدت قلیلی بعد از ایشان و بعضی دیگر سالیان دراز بعد از آنان بشرحی‌که در تواریخ و سیر نگارش داده‌اند حکومت داشته‌اند . اما اصل دولت ایّوبیّهٔ مصر که درخود مصر وبعضی از نواحی شام درحدود هشتادسال حکومت داشته‌اند اسامی وتاریخ‌جلوس‌ایشان‌موافق‌جدول‌ذیل‌است:

| | |
|---|---|
| ۱ـ صلاح‌الدین یوسف بن ایّوب | ۵۶۷یا۵۶۹ هـ |
| ۲ـ ملك عزیز عمادالدین بن صلاح‌الدین | ۵۸۹ » |
| ۳ـ محمد منصور بن عمادالدین | ۵۹۵ |
| ۴ـ ملك عادل سیف‌الدین ابوبکر بن ایّوب | ۵۹۶ » |
| ۵ـ ملك کامل ناصرالدین محمد بن سیف‌الدین | ۶۱۵ |
| ۶ـ ملك عادل صغیر ابوبکر بن ناصرالدین | ۶۳۵ |
| ۷ـ ملك صالح نجم‌الدین ایّوب بن ناصرالدین | ۶۳۷ |
| ۸ـ ملك معظم تورانشاه بن‌نجم‌الدین | ۶۴۷ |
| ۹ـ ام‌الخلیل شجرةالدرام ولد ملك صالح | ۶۴۸ |
| ۱۰ـ ملك اشرف مظفرالدین موسی بن‌یوسف | ۶۴۸تا۶۴۹ |

درسال ششصد و چهل و نهم هجرت بدست ممالیك بحریه منقرض گردیدند .

(ص ۱۱۷۵ ج ۲ س و ۲۸ و ۱۲۹ ج ۳ فع وغیره)

**بنی‌بابویه** خانوادهٔ بزرگ معروفی است از عجم وچند تن ازافراد ایشان را بعنوان **ابن‌بابویه** تذکّر دادیم .

**بنی بادیس** یا **بنی زیری** بهمین عنوان **بنی زیری** خواهد آمد .

**بنی باقل** **بنی بقل** بنوشتهٔ قاموس اللّغة یکی از **اولی ودویمی** گروهی است از قبیلهٔ ازد و **سیمی** هم بطنی است از قبائل عرب و نگارنده گوید ظاهر آن است که سیّمی نیز همان اوّلی است .

**بنی بویه** خانوادهٔ بزرگی است از دول معظمهٔ ایرانی که بعنوان **آل بویه** خواهد آمد .

**بنی بهلول** بنوشتهٔ قاموس الاعلام ناحیه ایست مشتمل بر نه قریه در سمت جنوبی شهر صنعا از بلاد یمن و نگارنده گوید : ظاهر آن است که این عنوان در اصل عنوان خانواده ایست از عرب که در آن ناحیه سکونت داشته اند و بنی بهلول گفتن آن ناحیه نیز بهمین جهت سکونت این خانواده در آنجا بوده است .

(ص ۱۳۶۴ ج ۲ س)

**بنی بیاضه** یکی از بطون قبیلهٔ انصار است که درمقام نسبت بآن **بیاضی** گویند.

(ص ۲۷۳ ج۱۶عن)

**بنی تمیم** از قبائل مشهورهٔ عرب که یکی از بطون مضر ومابین نجد وبصره ویمامه ساکن وازنسل تمیم بن ادبن طحانة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان میباشندکه دراکثر بلاد اسلامی منتشر وجریر شاعر معروف و بسیاری از اصحاب و شعرا و طبقات دیگر از ایشان بوده اند . از قرن نهم باین طرف اثری از این قبیله نمانده و فرقهٔ غزیه ازقبیلهٔ طی و خفاجه ازقبیلهٔ بنی عقیل دراراضی ایشان سکونت دارند . (ص ۱۶۷۱ ج۳س وغیره)

**بنی توجین** از مشاهیر قبائل بربر است که درجهات جنوبی جبال و انشریس وجهات غربی وادی نهر شلف ساکن ودرحدود دویست سال ازاوائل قرن هفتم تا اواخر قرن هشتم هجرت دارای نفوذ و اقتدار بوده اند. مشهورترین رؤسای

ایشان عبدالقوی نامی استکه درسال ششصد و هفتم هجرت بریاست رسیده است .

(ص۱۶۸۰ ج ۳ س)

**بنی‌تیم‌الله** رجوع به **بنی‌غنم** نمایند .

**بنی‌ثعل** بن عمرو قبیله‌ایست از بطون قبیلهٔ طی (چنانچه درمرصع گفته) ونیزگوید دوپسر ثعل‌عبارت‌ازجرون وسلامان میباشدکه دوبطن ازقبیلهٔ طی هستند (ثعل بضمّ‌اوّل وفتح‌ثانی است) . (مرصع)

**بنی‌ثعلبه** عنوان سه خانواده از عرب میباشدکه **یکی** اولاد ثعلبة بن بکر بن وائل‌کوفی ، **دویمی** فرزندان ثعلبة بن‌سعد، **سیمی** هم‌خانوادهٔ ثعلبة بن یربوع بوده و نسبت اسامة بن‌شریك ثعلبی صحابی‌که بکدام‌یك ازسه‌خانواده است محل خلاف و بسط مراتب موکول بکتب مربوطه است .

(ص ۳ ج ۱۲ عن)

**بنی‌ثقیف** از مشاهیر قبائل عرب میباشدکه در طایف ونواحی‌آن سکونت داشتند ، مدتی بواسطهٔ کثرت عجز و ناتوانی بقبیلهٔ بنی‌عامر جزیه داده و بدان وسیله ممالك و اراضی خودشان را تأمین مینمودند تا آنکه قدرت مقاومت با بنی‌عامر را نایل، از ذلّت جزیه مستخلص و بمذلت نفاق و اختلاف داخلی مصادف و بنام **احلاف** و**بنی‌مالك** بدو شعبه منشعب شدند و محاربات داخلی بسیاری بین ایشان واقع‌گردید . اخیراً بشرف‌اسلام مشرّف‌شدند، بت بزرگ لات نام معبودخودشان را شکستند وبعد از وفات حضرت رسالت ص‌که قبائل عرب مرتدّ شده و بدین‌اصلی‌خود برگشتند این قبیله در ایمان و عهد سابق‌خود ثابت ماندند ، علما وشعرا واکابربسیاری از ایشان بظهورآمد . درنسبت باین قبیله **ثقفی** گویند و مختار بن ابی‌عبیدهٔ مشهورنیز از ایشان است . (ص ۱۷۴۲ ج۳ س ومتفرقه)

**بنی‌ثوابه** درفصل دویم خاتمه بعنوان **آل‌ثوابه** خواهدآمد .

**بنی‌ثوبان** خانوادهٔ ثوبان بن سالم ازموالی وآزادکردهء بنی‌یشکر است که درمقام نسبت **ثوبانی** گویند. عمر بن‌مروان‌ثوبانی یشکری

از ثقات محدّثین امامیّه واز اصحاب حضرت صادق ع ازموالی همین بنی‌ثوبان است .
(کتب رجالیه)

**بنی‌جرهم** در قاموس‌گوید : جرهم (بروزن بلبل) قبیله‌ایست در یمن‌که حضرت اسمعیل با ایشان ازدواج‌کرده است . در قاموس‌الاعلام گوید : **جرهم** از قبائل عظیمه **عرب عاربه** میباشدکه بقول‌علمای انساب ازنسل‌جرهم بن قحطان برادریعرب بن‌قحطان منشعب ودرحجاز متوطن‌بودند چنانچه‌نسل‌برادرش‌یعرب نیز در یمن سکونت نمودند .

هنگامی‌که حضرت اسمعیل به حجازآمد از همین قبیلهٔ جرهم ازدواج کرد و **عرب مستعربه** از این ازدواج عبری وعربی بوجودآمد واخیراً قبیلهٔجرهم بسبب مخالفت احکام خداوندی مورد قهر وغضب الهی شده وبهلاکت رسیدند و بروایتی در زمان عاد ، قبیلهٔ جرهم دیگری از **عرب بائده** بوجود آمدند و تحقیق اقسام عرب و دیگر مراتب مذکوره موکول بکتب مبسوطهٔ مربوطه است .

(ص ۱۲۶ ج ۳ فع و ۱۷۸۲ ج ۳ س وغیره)

**بنی‌جعفر** بن کلاب رجوع به **بنی‌وحید** نمایند .

**بنی‌جلان** یکی‌ازقبائل‌عرب‌است‌که‌در تیراندازی بی‌بدل‌وضرب‌المثل‌هستند.
(مرصع ابن‌اثیر)

**بنی‌جوینی** بضمّ اوّل وفتح ثانی خانوادهٔ‌بزرگی‌است درایران ازنسل‌خواجه شمس‌الدین‌محمد بن بهاءالدین محمد جوینی(که بناحیه‌جوین نامی ماین بسطام ونیشابور منسوب است) ودرعهد دولت سلجوقیان ومغول دارای‌مناصب جلیله وزارت و امارت بوده و عموماً شیعهٔ امامی مذهب هستند و بعضی از ایشان راکه از نسل علاءالدین عطاملك جوینی (نوهٔ شمس‌الدین مذکورکه منصب صاحب دیوانی داشته) بوده‌اند **بنی‌صاحب** نیزگویند .　(ص ۱۷۵ ج ۱۵ عن)

**بنی‌حارث** بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام ناحیه‌ایست درسمت غربی صنعای یمن و بیان مذکور در **بنی‌بهلول** اینجا نیز جاری است .

**بنی‌حارثه** یکی از بطون قبیلهٔ اوس است .

(تنقیح عنوان ابراهیم ابواسحق)

**بنی‌حاشد** یکی از بطون قبیلهٔ همدان است .

**بنی‌حام‌بن‌نوح** عبارت از مردمان سیاه پوست است .

(مرصع)

**بنی‌حبش** بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام ناحیهٔ دیگری است مشتمل برسیزده قریه در سمت غربی صنعای یمن و بیان مذکور در بنی‌بهلول اینجا نیز جاری است .

**بنی‌حر** بن‌مجمع‌بن‌خزیم جعفی ادیم و ایّوب و زکریّا از ثقات‌اصحاب حضرت صادق ع بودندکه دونفر اوّلی از ارباب اصول بوده و سیّمی نیزکتابی دارد . اما عبیدالله بن حرّ فارس شاعر همان است‌که استنصار حضرت حسین ع را اجابت نکرده و ازنصرت و یاری آن‌بزرگوار تمرد جست، عاقبت‌بهمراهی مختار بخونخواهی آن حجّت خدا قیام و اخیراً ازآن مرام نیز منصرف شد . اشعاری داردکه درآنها به ترك نصرت و عدم موفقیت خونخواهی زیاده از حدّ تأسف می‌نماید وگویندکه از حسرت و ندامت بحدّی متألّم بوده‌که مشرف بهلاك‌بود .

(ص ۱۷۵ ج ۱۵ عن وغیره)

**بنی‌حریش** قبیله‌ایست ازعرب‌که به‌حریش بن کعب بن ربیعة بن عامر منسوب ، اکثرشان در بصره نزول کرده و ازآنجا ببلاد دیگر متفرق شده‌اند و درنسبت بآن حرشی گویند (با دو فتحه) .

(ص ۴۵۶ ج ۱۶ عن)

**بنی‌حفص** دولتی است‌که درسال ششصد و سیّم هجرت بدستیاری ابومحمد عبدالواحد تشکیل یافته‌است چنانچه عبدالواحد مذکورکه در آفریقا از امرای دولت موحدین بوده در سال مذکور بعد از اعلان استقلال ، دولت

دیگری بنام **بنی‌حفص** تأسیس داد و تونس را پایتخت اتّخاذ نمود تا در اواسط قرن دهم هجرت بجهت اختلافات داخلی بین افراد خانواده رو به اضمحلال گذاشتند بشرحی که در تواریخ و سیر مذکور است . (ص ۱۷۰۵ ج۳س وغیره)

**بنی‌حکم** **بن سعید** – یکی‌ازقبائل یمن‌بوده ودرنسبت بآن **حکمی** گویند .

**بنی‌حکیم** ازدی مداینی ساباطی ، محمد و مرازم و حدید پسران حکیم مذکور، محمد پسر مرازم وعلی پسر حدید مزبور بوده وحدید و محمد بن حکیم از وجوه و ثقات متکلّمین امامیّه واز اصحاب حضرت امام کاظم ع و مرازم و محمد بن مرازم نیز از ثقات محدّثین و اصحاب آن‌حضرت و علی بن حدید نیز از اصحاب آن‌حضرت و حضرت امام رضا و جواد ع بوده و چهار نفر دیگر غیراز محمد بن حکیم کتابی هم دارند و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است .

(ص۱۷۶ ج ۱۵ عن وغیره)

**بنی‌حمدان** یکی از قبائل عرب میباشدکه افراد آن بمجد و کرم مشهور ، بتشیّع معروف ، اکابر بسیاری از امرا و شعرا وغیره از ایشان برخاسته‌که هریکی نابغهٔ عصر خود بوده است و ضمن عنوان **ناصرالدوله حسن** بطور اجمال تذکّر دادیم .

**بنی‌حمزهٔشرفا** دولت حمزویّه در ششصد تمام هجرت بدستیاری منصور عبداللّٰه دریمن تشکیل‌یافته و درهزار و سی و هشتم منقرض‌گردیدند .

(ص ۱۲۹ ج ۳ فع)

**بنی‌حمود** یکی از حکومتهای عرب میباشدکه درچهارصد و هفتم هجرت بدستیاری حمود نامی دربلاد یمن تشکیل یافته ودرچهارصد و چهل و نهم منقرض گردیده است . (ص ۱۲۸ ج۳فع)

**بنی‌حنیف** طائفه‌ایست ازعرب‌بادیه‌نشین‌که درعهدسعادت حضرت رسالت‌ص مسلمان شدند، رئیس ایشان مالك بن نویره ازشجاعان روزگار

و فصحای زمان بوده و شرف صحبت آن‌حضرت را دریافته است و همه‌شان از محبّین اهل‌بیت عصمت ع بوده‌اند . (ص ۲۶ مجالس‌المؤمنین)

**بنی‌خاتون** یا **آل‌خاتون** - خانواده‌ایست بزرگ از خانواده‌های علمی‌قدیمی جبل عامل بلکه قدیم‌ترین ایشان میباشدکه بعضی از مزایای ایشان را با شرح‌حال‌اجمالی چندی ازاکابر ایشان‌تحت‌عنوان **ابن‌خاتون** تذکّرداده‌ایم.

**بنی‌خالد** **برقی قمی**، خانوادهٔ خالد بن عبدالرحمن بن محمد بن‌علی‌کوفی است . محمد بن علی جدّ خالد بعد از قتل زید بن علی ع در دست یوسف بن عمرو والی عراق مقتول‌شد، خالدکه درآن موقع صغیر بوده با پدرخود عبدالرحمن بقریه برقرود ازتوابع‌قم رفتند وبدین‌جهت به **برقی قمی** متّصف‌گردیدند. بهرحال از این خانواده است محمد و فضل و حسن فرزندان خالد و چندی از اولاد و احفاد ایشان‌که نوعاً اهل‌فقه وحدیث و ادب بودندکه شرح‌حال ایشان درکتب رجالیّه مندرج است . (ص۱۷۸ ج۱۵عن وغیره)

**بنی‌خثعم** یکی از قبائل یمن میباشدکه خانوادهٔ اقتل ملقّب به خثعم بن انمار بوده وگویندکه خثعم نام شتری بوده‌که آن را نحرکرده و رئیس خودشان را بنام‌آن ملقّب داشتند. (ص ۵ ج ۱ تنقیح)

**بنی‌خولان** ضمن عنوان **خولانی** تذکّر دادیم .

**بنی‌خیاط** عنوان جامع جمعی از اکابر بوده و بعضی از ایشان را بعنوان **ابن‌الخیاط** تذکّر دادیم .

**بنی‌داهن** بنوشتهٔ قاموس‌اللّغة قبیله‌ایست .

**بنی‌دخان** ابن‌اثیرگوید : **ابنادخان** عنوان **غنی وباهله** میباشدکه دوبطن از قبیلهٔ بنی‌سعد بن قیس هستند . وجه این تسمیه آنستکه یکی از ملوك یمن با ایشان جنگیده و خود وکسانش بغاری رفتند پس غنی و باهله در غار را گرفته ودود ودخان‌توی‌آن‌انداختند تاآنکه همه‌شان‌مردند اینك ایشان به **بنی‌دخان**

معروف شدند ، این عنوان‌که در بدایت حال مدح بوده از القاب ذمّ گردید .
(مرصع ابن‌اثیر)

**بنی‌دراج** در اصطلاح رجالی جمیل بن دراج و برادرش نوح بن دراج ودو برادرزاده‌اش ایّوب بن نوح بن دراج و حسن بن ایّوب مذکور است و شرح حال ایشان و پدرشان ابوالصبیح دراج (بضمّ و تشدید) بن عبدالله موکول بکتب رجالیّه‌است .

**بنی‌دندان** از تاج‌العروس نقل شده‌که یکی از بطون علویین است .

**بنی‌دهان** (بروزن‌عطّار) عنوان‌خانوادگی‌جمعی‌ازادبا ونحویّین ولغویّین بوده وبعضی از ایشان را بعنوان **ابن‌الدهان** تذکّر دادیم .

**بنی‌دهن** **بن معاویة بن اسلم** - قبیله‌ایست در یمن‌که ضمن عنوان **دهنی** اشاره نمودیم .

**بنی‌راسب** قبیله‌ایست از بطون قبیلهٔ ازدکه به راسب بن جدعان بن‌مالك بن نصر بن ازد بن غوث منسوب، دربصره نازل ودرنسبت‌بایشان **راسبی** گویند و **عبدالله بن وهب راسبی** نیز از ایشان است .

از انساب سمعانی نقل است ، ازاتفاقات عجیبه‌آنکه در بصره دوقبیلهٔ **بنی‌راسب** و **بنی‌طفاوه** درسر مردی اختلاف‌کردند و هریکی مدعی لحوق‌آن مرد بدیشان‌بوده پس شخصی دیگر درمقام قضاوت‌گفت‌که آن مرد را دست‌بسته بدریا اندازند اگر به ته‌آب فرو رفت از بنی‌راسب بوده والاّ از بنی‌طفاوه‌است اینك‌آن دوقبیله ازآن‌دعوی صرفنظر نمودند وهمانا این قضاوت از معنی لغوی راسب و طفاوه مأخوذ است‌که رسوب فرورفتن درآب و طفاوه برعکس آن است .

در تنقیح‌المقال بعد ازاین جمله‌که درشرح حال **عبدالله بن وهب** راسبی‌مذکور داشته ازبعض علما نقل‌کرده‌که لایق بحال‌عبدالله بن وهب خارجی‌آن‌است‌که درآتشش اندازندکه خاکستر شده و ته‌نشین گردد و این‌کلام‌کنایه ازسوء حال‌عبدالله بن‌وهب‌است

که بفرمودهٔ علمای رجال رأس‌الخوارج و اوّلین‌کسی بوده‌که خوارج بعداز تحکیم بدو بیعت نمودند و این مطلب نخستین نهضت وبروز خوارج در روی زمین است لعنهم‌الله .
(تنقیح‌المقال)

**بنی‌رباط** خانوادهٔ بزرگی است درکوفه‌که بسیاری از ایشان ثقه و اهل تألیف واز روات اخبار ائمهٔ اطهار ع بوده واز مشاهیر ایشان است اسحق بن رباط، جعفر بن محمد بن‌اسحق بن رباط ، حسن بن رباط بجلی‌کوفی، عبدالله بن رباط ، علی بن حسن بن رباط ، محمد بن‌عبدالله بن رباط ، محمد بن‌محمد بن احمد بن اسحق بن رباط و این‌آخری از رجال زمان‌غیبت صغری بوده و آخرین کسی است‌که از این خانواده شهرت دارد . (ص ۱۷۹ ج۱۵عن وغیره)

**بنی‌رب‌الجواد** اولاد ربیعة‌الفرس برادر مضر میباشندکه اورا رب‌الجواد نیز میگفته‌اند. (مرصع)

**بنی‌رستم** یکی از دول صغیرهٔ اسلامیّه میباشدکه در دورهٔ خلافت عباسی دربلاد جزایر درسال یکصد و سی و هشتم هجرت تأسیس‌یافته و مؤسّس‌آن رستم نامی است‌که درآن اوان والی و امیر آن نواحی بود ، پس اعلان استقلال داد ، قصبهٔ تاهرت را مرکز حکومت‌نمود ، یازده تن از نسل وخانوادهٔ وی در مدت صد و پنجاه ونه سال حکومت‌کردند و درسال دویست ونود وهفتم هجرت منقرض و مستملکات ایشان مسخّر ملوك فاطمیّه‌گردید . (ص۲۲۷۷ ج۳س)

**بنی‌رسول** عنوان دوفقره ازدول صغیرهٔ‌اسلامیّهٔ یمن‌است‌که یکی درششصد و بیست و ششم هجرت به همّت رسول نامی تشکیل ودرهشتصد وپنجاه و نهم منقرض و دیگری نیز درهمین سال انقراض ایشان از طرف عامر بن‌طاهر تأسیس و درنهصد و چهل و پنجم منقرض گردیده است .
(ص ۱۲۹ و۱۳۰ ج ۳ فع)

**بنی‌رفاعة** موافق‌آنچه تحت‌عنوان **رفاعی** ازباب اوّل (القاب) اشاره‌نمودیم عنوان یك‌شعبه ازقبیلهٔ عدنان ودو شعبهٔ دیگر ازقحطان‌است .

**بنی‌رقاش**
**بنی‌رواس** } موافق آنچه تحت‌عنوان **رقاشی** از باب‌اول اشاره‌شد اوّلی‌عنوان چهارشعبه‌ازقبائل‌عرب بوده ودردویمی نیزرجوع به **رواسی** شود.

**بنی‌زباری** یا آل‌زباره بچندین خانواده از اشراف سادات اطلاق میشودکه یکی از ذریهٔ حسن مکفوف افطسی ودیگری از فرزندان امام حسن مجتبی ع بوده وطایفهٔ بزرگی ازاشراف سادات حسنی یمن نیز از همین خانوادهٔ دویمی میباشد ودرمدینه وجبل‌عامل وغیره نیز ساداتی‌هستندکه منسوب‌به‌زباره‌میباشند.

(ص ۱۸۱ ج ۱۵ عن)

**بنی‌زرقاء** موافق آنچه ضمن عنوان **اوقص** اشاره نمودیم مروان بن حکم وخانوادهٔ او است .

**بنی‌زریق** از قبائل عرب و ضمن عنوان **زرقی** اشاره نمودیم .

**بنی‌زهر** چندی از اطبّای نامی استکه بعنوان **ابن‌زهر** تذکّر دادیم .

**بنی‌زهران** قبیله‌ایست از عرب از شعب قبیلهٔ ازدکه خانوادهٔ زهران بن کعب بن عبدالله بن مالك بن نصر بن ازد هستند .

(تنقیح‌المقال)

**بنی‌زهره** خانوادهٔ بزرگی است از شیعهٔ حلب‌که تحت عنوان **ابن‌زهره** تذکّر دادیم .

**بنی‌زهرة** بن‌کلاب جدّ مادری حضرت رسالت‌است‌که ضمن‌عنوان **بنی‌سعد** خواهدآمد .

**بنی‌زیاد** یا **آل‌زیاد** - خانواده‌ایست مشهورکه در دورهٔ خلافت عباسی در یمن بدستیاری محمد بن زیاد تأسیس حکومت کرده است . مؤسّس مذکور در سال دویست و سیّم هجرت از طرف مأمون عباسی ببلاد یمن مأمور گردید ، او نیز قبائل عرب را مقهور وتهامه را مسخّر نمود و درسال بعد قلعهٔ زبید را بنا نهاده و بتمامی بلاد یمن استیلا یافت .

خود او و پنج تن از خانوادهٔ او که عبارت هستند از محمد بن زیاد ، ابراهیم بن زیاد بن محمد ، زیاد اوّل ابن ابراهیم ، اسحق بن زیاد ، زیاد ثانی بن اسحق و ابراهیم ثانی تا سال چهارصد و سیّم یا هفتم هجرت حکمران آن سامان بوده‌اند ، از آن‌روکه آخرین ایشان ابراهیم ثانی درحال صغر بحکومت رسید و درتمشیت امور کشوری قاصر بود بدینجهت حکومت زیادیه منقرض گردید .

(ص ۲۴۳۶ ج ۴ س و۱۲۷ ج ۳ س)

**بنی‌زیار** **یا آل‌زیار**— عنوان مشهوری یك سلسله از حکمرانان گیلان و طبرستان میباشد وموافق آنچه ازکتاب نامهٔ خسروان‌جلال‌الدین میرزا فرمانفرمای گیلان نقل است زیار از سرداران طبرستان بود ، از درستکاری با مردمان آن سرزمین پس‌ازچندی اولاد اورا درآن‌کشور فرمانفرمائی‌بخشیدند، آغازشان درسال سیصد و شصت و دویم هجرت و شمارهٔ ایشان ده تن بوده ومدت یکصد و سی ودو سال موافق جدول ذیل حکومت کرده‌اند :

| | |
|---|---|
| ۱ـ ماکان پور کاولی | ۳۶۲ ھ |
| ۲ـ اسفار پور شیرویه | ۳۶۸ « |
| ۳ـ مرداویج پور زیار | ۳۷۶ « |
| ۴ـ ابوطاهر وشمگیر پور زیار | ۳۸۳ « |
| ۵ـ بهمنون پور وشمگیر | ۳۸۷ « |
| ۶ـ شمس‌المعالی قابوس پور وشمگیر | ۳۹۶ |
| ۷ـ منوچهر پور قابوس | ۴۱۶ « |
| ۸ـ دارا پور قابوس | ۴۴۱ « |
| ۹ـ عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس | ۴۶۵ |
| ۱۰ـ گیلان شاه پسر کیکاوس | ۴۸۶ |

حرین [illegible] ن گیلان شاه نیز هشت سال حکومت کرده و بعدازآن منقرض گردید و

شرح حال اجمالی شمس‌المعالی و عنصرالمعالی را از این جمله درمحل خود با اندکی تفاوت نگارش داده‌ایم. (متفرقه)

**بنی‌زیان** موافق آنچه در ضمن عنوان بنی‌احمر اشاره نمودیم یکی از حکومتهای قرن هفتم هجری اندلس (اسپانیا) بوده است.

**بنی‌زیری** یا **آل‌زیری** یکی‌از دول‌آفریقا میباشدکه درسال سیصد وشصت و دویم هجرت بدستیاری بلکین بن زیری تشکیل یافت، هشت تن از ایشان تا سال پانصد و چهل و سیم حکومت‌کردند وشهر اشیر راکه بناکردهٔخود بلکین بوده پای‌تخت نمودند و اسامی و تاریخ جلوس ایشان بقرار ذیل‌است:

| | |
|---|---|
| ۱ـ بلکین بن‌زیری | ۳۶۲ هـ |
| ۲ـ منصور بن بلکین | ۳۷۳ » |
| ۳ـ بادیس بن منصور | ۳۸۵ » |
| ۴ـ معز بن بادیس | ۴۰۶ » |
| ۵ـ تمیم بن معز | ۴۵۴ » |
| ۶ـ یحیی بن تمیم | ۵۰۱ » |
| ۷ـ علی بن یحیی | ۵۰۹ » |
| ۸ـ حسن بن علی | ۵۱۰ تا ۵۴۳ |

عاقبت مستملکات ایشان در سال پانصد و چهل و سیم هجرت مسخّر اهل صلیب شده و دولتشان منقرض گردید و سپس همان مستملکاترا عساکر دولت موحدین از اهل صلیب استرداد نمودند. اینکه احمد رفعت **بنی‌بادیس** را یکی از دول مغرب زمین شمرده‌که در همان تاریخ تأسیس و انقراض مذکورین فوق تأسیس‌یافته ومنقرض‌گردیده ومؤسس نیزیوسف بن‌زیری بوده‌است اشتباه‌میباشدبلی **بنی‌بادیس** پنج تن آخری‌فوق‌از بنی‌زیری‌است.

(ص ۲۴۴۲ ج ۴ س و۱۲۷ ج ۳ فع)

**بنی‌سابور** دراصطلاح رجالی، بسطام وحفص و زیاد و زکریّا اولادسابور و حسین وعبدالله پسران بسطام مذکور میباشد وشرح‌حال‌ایشان

موکول بدان علم شریف است .　　　(ص۱۸۲ ج ۱۵عن وغیره)

**بنی‌ساسان** یا **آل‌ساسان یا ساسانیان** - طبقهٔ چهارمی و آخرین ملوك قدیمهٔ ایرانی است‌که درسال دویست و بیست و ششم میلادی بدستیاری اردشیر بابکان پسر ساسان تأسیس یافت ، بیست و هشت تن از ایشان درمدت چهارصد و بیست و شش سال باکمال استقلال حکومت کردنـد ، نخست اصطخر فارس و اخیراً شهر مداین را پای‌تخت قرار داده و شأن وشوکت وجاه وثروت ایران در زمان‌ایشان بنهایت رسیـده است . همچنانچه در هرکشوری شخص اوّل کشور را بعنـوانی معرفی (مثل خاقان و قیصر و شاه و مانند اینهـا) ایشان نیز شاه وقت را بعنوان **خسرو** معرفی می‌کردند و همین است‌که اعراب معرّبش‌کرده **وکسری** گفته و درجمع آن **اکاسره** نامند . پس‌ازآنکه مداین را مقرّ حکومت قرار دادند بسیاری ازکلمات سریانیها بجهت قرب وکثرت روابط بزبان اصلی ایشان‌که پهلوی نام داشته مخلوط شد وهم‌چنین خط پهلوی ایشان نیز از خط سریانی مأخوذ شده و خط میخی قدیمی ایرانی‌کـه معمول و متداول زمان‌کیانیان بوده متروك گردید .

اسامی ملوك بنی‌ساسان وتاریخ میلادی جلوس ایشان موافق جدول ذیل است :

| | | | |
|---|---|---|---|
| ۱ـ اردشیر بابکان | ۲۲۶ م | ۲ـ شاپور اول بن‌اردشیر | ۲۳۸ « |
| ۳ـ هرمز اول بن شاپور | ۲۷۱ « | ۴ـ بهرام اول بن هرمز | ۲۷۳ |
| ۵ـ بهرام ثانی بن بهرام | ۲۷۶ « | ۶ـ بهرام ثالث بن بهرام | ۲۹۳ |
| ۷ـ نرسی بن بهرام | ۲۹۶ « | ۸ـ هرمز ثانی بن‌نرسی | ۳۰۳ |
| ۹ـ شاپورثانی‌ذوالاکتاف | ۳۱۰ « | ۱۰ـ اردشیرثانی | ۳۸۰ |
| ۱۱ـ شاپورثالث‌بن‌شاپور | ۳۸۴ « | ۱۲ـ بهرام رابع‌بن‌شاپور | ۳۹۰ |
| ۱۳ـ یزدگرد اثیم‌بن‌بهرام | ۳۹۹ « | ۱۴ـ بهرام‌گوربن‌یزدگرد | ۴۲۰ |
| ۱۵ـ یزدگردثانی‌بن‌بهرام | ۴۴۰ | ۱۶ـ هرمزثالث‌بن‌یزدگرد | ۴۵۷ |
| ۱۷ـ فیروز بن یزدگرد | ۴۶۰ | ۱۸ـ بلاش بن فیروز | ۴۸۳ |

| | |
|---|---|
| ۱۹ـ قباد بن فیروز ۴۹۸ م | ۲۰ـ نوشیروان بن قباد ۵۴۱ م |
| ۲۱ـ هرمز رابع بن نوشیروان ۵۷۹ » | ۲۲ـ خسروپرویز بن نوشیروان ۵۹۱ » |
| ۲۳ـ شیرویه بن خسروپرویز ۶۲۹ » | ۲۴ـ اردشیر ثالث بن شیرویه ۶۲۹ » |
| ۲۵ـ پوراندخت بنت خسرو ۶۳۱ » | ۲۶ـ آزرمیدخت بنت خسرو ۶۳۱ » |
| ۲۷ـ فرخزاد بن خسروپرویز ۶۳۳ » | ۲۸ـ یزدگرد ثالث بن شهریار بن خسروپرویز ۶۳۲ الی ۶۵۲ م |

آخرین ایشان یزدگرد ثالث میباشد که درمهاجمات عساکر اسلامی که ازطرف عمر بن خطّاب بسرکردگی سعد بن ابی‌وقاص سوق‌میشده مقتول گردید ودولت ساسانیان منقرض شد . مخفی نماند که **مبدء تاریخ یزدگردی** که درتقاویم عصر حاضر ما نیز متداول‌میباشد و **تاریخ فرسی** و **تاریخ فرس قدیم** نیز گویند از جلوس همین یزدگرد پسرشهریار است ، شرح آن و پاره‌ای اختلافات جزئی که مابین جدول مذکور فوق و بعضی از تواریخ مشهورهٔ ایرانی وجود دارد موکول بکتب مبسوطهٔ مربوطه است .

(ص ۲۴۸۱ ج ۴ س وغیره)

**بنی‌سام** مردمان سفید پوست که از نسل سام بن نوح هستند .

(مرصع)

**بنی‌سامه** رجوع به **بنی‌ناجیه** نمایند .

**بنی‌سبیع** (بفتح سین) یکی ازشعب بنی‌حاشد ازبطون قبیلهٔ همدان ازقبائل عرب‌میباشد که سرسلسلهٔ ایشان سبیع بن‌صعب بن‌معاویة بن‌بکر بن مالك بن جشم بن حاشد بن جشم بن حیوان بن‌نوف بن همدان است ودرمقام‌نسبت نیز سبیعی گویند (بفتح‌اوّل) . از سبائك‌الذّهب نقل‌است که بنی‌سبیع (بضمّ سین) یکی‌از بطون همدان بوده و درمقام نسبت سبعی گویند بفتح اوّل و حذف (ی) .

(تنقیح‌المقال ضمن‌احمد بن محمد بن‌سعید)

**بنی‌سدوس** عنوان‌سه‌قبیله‌ازعرب‌میباشد که ضمن‌عنوان **سدوسی** تذکّرداديم .

**بنی‌سراج** عنوان مشهوری مجموع چندین تن از افاضل بوده‌که بعضی از ایشان را بعنوان **ابن‌السراج** تذکّر دادیم .

**بنی‌سعد** چندین شعبه از بطون قریش میباشد مثل سعد تمیم، سعد قیس، سعد هذیل ، سعد زید وغیراینهاکه بسیار است و بهمین جهت جملهٔ : **بکل وادبنوسعد** از امثال دایره بوده و مشهورترین ایشان خانوادهٔ **سعد بن بکر بن هوازن** است‌که یکی از اجداد مادری حضرت رسالت ص بوده وآن‌حضرت بمدلول بعضی از احادیث نبوی (که درمبحث رضا ع ازکتب‌فقهیّه وغیره روایت شده) با نشو و نما یافتن درآن خانواده ویا شیر خوردن از ایشان مباهات کرده وآن را از مبانی و مقدّمات و اسباب و وسائل ظاهری عادی افصحیت خود میشمرده‌است چنانچه درمسالك و روضه ودیگرکتب فقهیّه ازآن‌حضرت روایت‌شده‌که فرمودند : **انا افصح‌العرب بیدانی من‌قریش ونشأت فی‌بنی‌سعد و ارتضعت من‌بنی‌زهرة** . در حرف **بید** از باب اول مغنی نیز گوید : **الثانی** (من معانی بید) **ان‌تکون بمعنی من‌اجل ومنه‌الحدیث انا افصح من‌نطق بالضاد بیدانی من قریش و ارتضعت من بنی‌سعد بن بکر.**

بعد از این‌جمله بطور خلاصه‌گوئیم‌که مادر حضرت رسالت ص آمنه بنت وهب بن عبدمناف بن زهرة بن‌کلاب، پدرش هم عبدالله بن عبدالمطلب بن‌هاشم بن‌عبدمناف بن قصیّ بن کلاب است‌که زهرة بن‌کلاب جدّ سیّمی مادری آن‌حضرت و قصیّ بن‌کلاب هم جدّ چهارمی پدری آن‌حضرت هردو برادر و پدرشان کلاب و مادرشان فاطمه زن کلاب بنت سعد بن بکر بن هوازن بوده اینك حضرت رسالت از هردوطرف پدر ومادر به **بنی‌سعد** ازقبائل‌مشهورهٔ عرب منسوب و ازطرف مادر از **بنی‌زهره** نیزمیباشدکه‌آن‌هم ازقبائل مشهورهٔعرب ویکی‌ازشعب‌بنی‌سعد است و اینکه‌آن‌حضرت چند روزی ازمادر خود آمنه شیر خورده مصدّق هردو معنی شیر خوردن از بنی‌سعد و بنی‌زهره میباشد و علاوه‌که دایه و مرضعهٔ آن‌حضرت حلیمه سعدیه نیز (که قسمت عمده شیرخوارگی از وی بوده) از همین قبیلهٔ بنی‌سعد بوده است .

در توضیح اجمالی این مطلب گوئیم که آن‌حضرت سه یا هفت روز بعداز ولادت، شیر مادرش آمنه را خورده و بعید نیست که ارتضاع از بنی‌زهره یا بنی‌سعد نیز که در دو حدیث مذکور وارد آمده اشاره بهمین شیر اوّلی مادری باشد (والاّ چنانچه ذیلاً می‌نگاریم قسمت عمدهٔ شیرخوارگی آن‌حضرت از حلیمه سعدیه بوده است) و بعد از آمنه یك چندی هم **ثویبه** (ثوبیه خ‌ل) آزادکردهٔ ابولهب (که بجهت مژدگانی ولادت باسعادت حضرت رسالت ص آزادش کرده بوده ودرسال هفتم‌هجرت با دین‌اسلام‌درگذشته) از شیر پسر مسروح نام خود پیش ازآمدن حلیمه آن‌حضرت را شیر داده است و چون پیش ازآن ، عموی آن‌حضرت **حمزة بن عبدالمطلب** را هم (که چهار سال ازآن حضرت بزرگتر بوده) شیر داده بوده، بهمین‌جهت آن‌حضرت با عموی مذکورخود برادر رضاعی هستند و موقعی‌که تزویج دختر حمزه بدان حضرت مذاکره شد قبول‌نکرده و فرمودکه وی دختر برادر رضاعی من است و ازدواج او برای من روا نمیباشد : **یحرم من‌الرضاع مایحرم من‌النسب** .

پس‌از آنکه آن‌حضرت چند روزی نیز از ثویبه شیر خورد، جناب عبدالمطلب اورا به **حلیمهٔ سعدیه** دختر ابوذویب عبدالله بن حارث‌که از قبیلهٔ بنی‌سعد بن بکر بن هوازن بوده تسلیم نمودکه بوظائف لازمهٔ ارضاع و پرستاری وی قیام نماید اینك پنج سال درمیان بنی‌سعد زیسته واز حلیمه شیر خورد و نشو ونما یافت ، حلیمه نیز باکمال شفقت و مهربانی بلوازم ارضاع و پرستاری قیام می‌نموده ودر وقت محافظت آن‌حضرت بدین روش ترنّم می‌نموده است :

**یارب اذا اعطیته فابقه ‍ ‍ ‍ ‍ واعله الی‌العلی فارقه**
**وادحض اباطیل العدا بحقه**

وی در وقت بعثت نیز درقید حیات بوده و ایمان آورد و مشمول الطاف نبویّه‌گردید و آن‌حضرت اورا برروی عبای خود مینشانده است . حلیمه آن‌حضرت را درحدود پنج سالگی بمادرش آمنه تسلیم نموده و تخمیناً بفاصلهٔ یك سال آمنه نیز در مدینه وفات یافت و امّ‌ایمن آن‌حضرت را بمکّه آورده و تسلیم عبدالمطلب نمود . حدیث مذکور

که از مغنی نقل شد نیز صریح در ارتضاع آن‌حضرت از بنی‌سعد است و حدیث روضه و مسالك هم که مشعر برنشو و نما یافتن درمیان بنی‌سعد در مقابل ارتضاع از بنی‌زهره میباشد منافی دایه ومرضعه‌بودن حلیمهٔ سعدیه و ارتضاع‌ازبنی‌سعدنمیباشد بلکه‌ارتضاع دربارهٔ اطفال نخستین وسیلهٔ نشو و نما بوده و عبارت نشأت درآن‌حدیث کنایه ازکثرت شیر خوردن در بنی‌سعد است درمقابل قلّت شیری از ثویبه ویا مادر خود آمنه خورده که فقط یك چند روزی بوده است .

**تتمة** - شبلنجی درنورالابصارگویدکه حضرت‌رسالت‌ص ازنه زن شیرخورده‌است: ۱ـ مادرش **آمنه** که سه یا هفت روز شیرش داده و مذکور شد ۲ـ **ثویبه** که چند روز پیش ازآمدن حلیمه شیرش داده و مذکورگردید ۳ـ **خوله** بنت منذر ۴ـ **ام‌ایمن** که شرح‌حالش‌درباب‌چهارم‌مذکورشد ۵ـ زنی‌سعدیهٔ‌دیگرغیرازحلیمه ۶ و۷ و۸ـ سه‌نفر زن **عاتکه نام**، چنانچه حدیث شریف : **انا ابن‌العواتك** را نیز بعضی از اهل فضل حمل بهمین معنی نموده‌اند . نگارنده‌گوید : ظاهراً مراد از حدیث مذکور بنا برصحت‌آن ، ابن نسبی بودن عواتك است نه رضاعی‌که مادر سه نفر از اجداد پدری آن‌حضرت‌که عبارت از هاشم جدّ دویمی ، لوی جدّ هشتمی ، مالك جدّ یازدهمی باشد **عاتکه** نام داشته‌اند ۹ـ **حلیمه سعدیه** که بیشتر ازهمه شیرش داده ونشو و نمایش نیز نزد او بوده چنانچه فوقاً مذکورشد و اصل شیرخوردن‌آن‌حضرت از این نه زن وکم وکیف وترتیب آن محتاج به تتبّع است .

ناگفته نماندکه حضرت رسالت ازهردو طرف پدر و مادر قرشی‌نسب وهردوقبیلهٔ مذکورهٔ بنی‌سعد و بنی‌زهره از شعب قریش هستندکه نام اصلی فهر بن مالك جدّ دهمی ویا نضر بن کنانه جدّ دوازدهمین آن‌حضرت‌بوده و قریش نسبت به قبائل دیگرفصیح‌تر و بهمین صفت فصاحت وبلاغت درغایت شهرت بوده و هماناً بنی‌سعد و بنی‌زهره نیزنسبت به دیگر شعب قریش مانند قریش‌است نسبت به قبائل دیگر وحدیث شریف مذکورنیز مبنی برهمین اصل است‌که افصحیت خود را بعد از تعلیل به قرشی بودن به ارتضاع از

بنی‌زهره و بنی‌سعد و نشو و نما یافتن درمیان ایشان مؤکّد فرموده است .

پرواضح است‌که ارتضاع و نشو ونما درقبیلهٔ افصح‌که از نژاد قبیلهٔافصح دیگر بوده خصوصاًکه توأم بافصاحت‌جبلّی واستعداد فطری‌الهی‌شخص‌باشدکه هریکی‌ازعوامل قویه در روحیات اشخاص میباشند تأثیرات فوق‌الغایه در افصحیت خواهند داشت .

**تنبیه** - چنانچه مذکور داشتیم زهره جدّ مادری آمنه خاتون پسرکلاب بوده و اینکه درمجمع‌البحرین به تبعیت جوهری زهره را نام زن کلاب نوشته اشتباه‌است بلی چنانچه مذکور داشتیم مادر زهره فاطمه زن‌کلاب بوده وعلاوه برمنابع دیگر درقاموس نیزگویدکه مادر زهر زن کلاب است .

(کشف‌الغمة وقاموس‌الاعلام و اعلام‌الوری ونورالابصار شبلنجی وغیره)

**بنی‌سعید** خانوادهٔ بزرگی‌است از عرب‌که بعضی از اکابر ایشان را بعنوان **ابن سعید** تذکّر دادیم .

**بنی‌سغدم** یکی از بطون قبیلهٔ **مالك بن حنظله** است .

(قاموس)

**بنی‌سلمة** قبیله‌ایست از بطون انصارکه اولاد سلمة بن سعد بن‌علی بن‌اسد هستند واز انساب سمعانی نقل شده‌که اصحاب حدیث ، لام آن را برخلاف قیاس نحویّین با کسره خوانند و ازصحاح نقل شده‌که لفظ **سلمه** بکسر لام در غیراز بنی‌سلمه وجود ندارد و درنسبت بایشان **سلمی** گویند (با دوفتحه) .

(ص ۳۰۳ ج ۱۲ عن)

**بنی‌سنسن** یا **آل‌سنسن** - طایفهٔ مشهوری‌است ازعرب و احمد بن محمد بن محمد بن‌سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین بن‌سنسن ازدی مکنّی به ابوغالب ، در زمان خود شیخ و بزرگ این طایفه بوده و درسال سیصد و شصت و هشتم هجرت درهشتاد وسه سالگی درگذشت . اکثر افراد این خانواده راکه زیاده برشصت تن میباشند تحت عنوان **آل‌اعین بن سنسن** تذکّر خواهیم داد .

(ص ۸۸ لس)

**بنی‌سواءة** یکی ازطوائف عرب میباشدکه پدرشان ابوعبدالله یا ابوخالد سواءة بن عـامر بن صعصعة از بطون هوازن از قبائـل عدنانیّه منسوب وبا قبیلهٔ بنی‌زهرهٔ سابق‌الذکر هم‌پیمان بوده‌انـد . **سواءة** خـواهرزادهٔ سعد بن ابی‌وقّاص و مادرش خالده دختر ابی‌وقاص بوده و درنسبت بـاین طائفه **سوائی** گویند . مخفی نماندکه چندین قبیلهٔ دیگر نیز بهمین عنوان سواءة معروف هستندکه پدر یکی سواءة بن سلیم و دیگری سواءة بن حارث و سیّمی سواءة بن مناة وغیراینها وهمهٔ آنها بضمّ‌سین است . (ص۱۴۳ ج۱۶عن وغیره)

**بنی‌سوقه** در اصطلاح رجالی حفص و زیاد و زید و عثمان و محمد اولاد سوقه از ثقات محدّثین و بعضی از ایشان مجهول‌الحال و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است .

**بنی‌سویف** بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام قصبه‌ایست از مصر وسطی ، درساحل یسار رود نیل بمسافت نـود و پنج کیلومتر از جنوب قاهره‌که اهالی آن پنج هزار نفر بوده و بحکم ظنّ، در روی خرابه‌های شهر قدیمی هرموپولیس‌نامی بنا شده است . نگارنده گوید بیان مذکور در بنی‌بهلول اینجا نیز جاری است .
(ص ۱۳۶۴ ج ۲س)

**بنی‌سهم** چنانچه ضمن عنوان **سهمی** از باب القاب اشاره نمودیم عنوان دوقبیله از قبائل عرب است و رجوع بدانجا نمایند .

**بنی‌سید** خانواده‌ایست مشهورکه بعضی‌ازافراد آن را بعنوان **ابن‌سید** در باب سیّم نگارش داده‌ایم .

**بنی‌شاکر** قبیله‌ایست دریمن ازشعب قبیلهٔ همدان‌که نسبت‌ایشان به شاکر بن ربیعة بن مالك بن معاویة بن صعب بن دومان بن‌بکیل‌بوده و درمقام نسبت **شاکری** گویند . (تنقیح‌ضمن‌سعید بن یحیی)

**بنی‌شرعب** یکی از بطون حمیر ازقبائل قحطانیه است‌که نسبت ایشان به شرعب بن قیس بن معاویة بن‌جشم بن پادشاه‌یمن عبدشمس بن

وائل بوده و لباس شرعبی هم‌که قسمتی از برد یمانی میباشد منسوب بدیشان است .

(متفرقه)

**بنی‌شعبان** ضمن عنوان **شعبی** مذکور داشتیم .

**بنی‌شقره** خانواده‌ایست از عرب از شعب بنی‌تمیم از نسل حارث ملقّب به شقره ابن‌تمیم بن مرو یا معاویة بن حارث مذکور وهم خانوادهٔ دیگری است از نسل شقرة بن ربیعة بن کعب و درنسبت بآن **شقری** گویندکه بنوشتهٔ اعیان‌الشیعه با دوفتحه وبقول تنقیح‌المقال بفتح‌اوّل وکسر ثانی‌است .

(تنقیح‌المقال ضمن اسامة بن احذری وص ۴۷۳ ج ۱۱ عن)

**بنی‌شکر** طایفه‌ایست مشکور وممدوح درخارج بصره ، بجهت خوارجی که داخل آن شهر بوده‌اند ازآنجا بیرون شده و درخارج شهر اقامت‌کرده‌اند ، معادل دویست خانوار بوده وهمه‌شان از محبّین و دوستداران اهل‌بیت عصمت و همواره شاکر و سپاسگزار نعمت محبت خانوادهٔ طهارت بوده‌اند .

(ص ۱۸۳ ج ۱۵عن)

**بنی‌شمخ** رجوع به **بنی‌عراب** نمایند .

**بنی‌شمر** قبیله‌ایست از عرب از شعب قبیلهٔ کنده .

(ص ۱۹۱ نور سافر)

**بنی‌شهر** بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام یکی از نواحی یمن‌است‌که به‌هفت‌ناحیه منقسم و بشصت و یك قریه مشتمل میباشد و بیان مذکور در بنی‌بهلول اینجا هم جاری است . (ص۱۳۶۴ ج۲س)

**بنی‌شیبان** قبیلهٔ بزرگی‌است ازبکر بن وائل‌که ضمن‌عنوان **شیبانی** مذکور شده است .

**بنی‌صائد** یکی از شعب و بطون قبیلهٔ همدان بوده و **ابوتمامه صائدی** سابق‌الذکر نیز منسوب بهمین بنی‌صائد است .

(تنقیح‌المقال ضمن احمد بن علی حمیری)

**بنی‌صائغ** خانواده‌ایست از عرب که بعضی از ایشان بعنوان **ابن‌الصائغ** مذکور شده است .

**بنی‌صاحب** ضمن عنوان **بنی‌جوینی** تذکّر دادیم .

**بنی‌صباح** یکی از بطون قبیلهٔ ربیعه میباشدکه به **صباح** (بروزن شمار) **بن‌لکین** منسوب و در تیراندازی بی‌بدل و ضرب‌المثل هستند .

**بنی‌صباح** **محمد** و **ابراهیم** و **حسن** از حذّاق منجّمین و در علم هیئت و احکام نجومی ماهر بوده‌اند . محمدکتابی بنام **برهان‌صنعت‌اسطرلاب** ویکی دیگر بنام **عمل نصف‌النهار** تألیف‌کرده است‌که باتمام آنها موفق نشده ، اوّلی را ابراهیم و دویمی را حسن باتمام رسانده‌اند . (ص ۳۸۵ ف)

**بنی‌صباغ** عنوان مشهوری بعضی از افاضل میباشدکه بعنوان **ابن‌الصباغ** نگارش دادیم .

**بنی‌صعب** بنوشتهٔ‌قاموس‌الاعلام یکی‌ازنواحی بیروت میباشدکه اکثراهالی آن اعراب خیمه‌نشین هستند . نگارنده‌گوید : بیان مذکور در بنی‌بهلول اینجا هم جاری است . (ص۱۳۶۴ ج۲س)

**بنی‌صفار** عنوان دولتی است‌که درعهد خلافت‌عباسی بسال دویست وپنجاه و سیّم هجرت بدستیاری یعقوب بن‌لیث صفّار (مسگر) تأسیس یافت ، درسال پنجاه و نهم ، بنی‌طاهر راکه حکمران بلاد خراسان بوده‌اند منقرض و ممالك ایشان را مسخّر نمود ، سه تن از ایشان‌که عبارت از همین یعقوب و برادرش عمرو، ونوهٔ برادرش طاهر بن‌محمد بن‌عمرو است مدت سی وسه‌سال درغزنه ومازندران و فارس وکرمان و هرات و سیستان و تمامی بلاد خراسان حکومت رانده‌اند تا در سال دویست و هشتاد و ششم یا هفتم هجرت آخرین ایشان طاهر، بدست اسماعیل بن احمد سامانی مغلوب و سلطنت صفّاریان منقرض و دولت سامانیان جاگیر ایشان گردید . چون جدّ عالی این خانواده نام لیث وصنعت صفّاری (مسگری) داشته اینك ایشان را

بنی‌لیث و بنی‌صفار و صفاریان گویند . (ص۲۹۵۵ ج۲س)

**بنی‌صلیح** یکی از دول صغیرهٔ اسلامیّه است که درسال چهارصد و پنجاه و پنجم هجرت بدستیاری صلیح نام اسماعیلی دریمن تأسیس یافته ودر چهارصد و هشتاد و چهارم منقرض گردید . (ص ۱۲۸ ج۳فع)

**بنی‌صلیق** یکی از دول صغیره میباشدکه در پانصد و پنجاه و ششم هجرت در ارضروم تشکیل و درپانصد و نود و هشتم منقرض گردید . (ص ۱۲۸ ج ۳ فع)

**بنی‌الصوب** درقاموس گویدکه **صوب** پدر قبیله‌ایست . درمرصّع هم گویدکه **بنی‌صوب** یکی از بطون بکر بن وائل بن صیاد از یهود مدینه ونامش عبدالله یا صاف بوده واورا **ابن‌صائد** گویند وبموجب حدیث،ظهورش ازاشراط الساعة میباشد و مردمرا دربارهٔ وی اقوال بسیاری‌است . (کذا)

**بنی‌صوحان** شعبه‌ایست از قبیلهٔ عبدالقیس . (قاموس اللغة)

**بنی‌صوفه** عنوان جماعتی است از عرب‌که از متاع دنیا باندکی قانع‌بوده و طریق زهد پیموده و درجاهلیت خادم‌کعبه بوده‌اند . جماعت صوفیّه هم بجهت پیروی ایشان درهمین صفت ، بهمین عنوان **صوفیه** اشتهار یافته‌اند . جوهری و فیروزآبادی گویند : **صوفه** پدر یکی از قبائل مضر و نام او غوث بن مرّ بن ادّ بن طابخة بن الیاس بن مضر است . بعقیدهٔ بعضی اشتهار صوفیّه بهمین‌عنوان بجهت شعارکردن پشمینه‌پوشی است‌که شعار انبیا بوده و صوف بعربی بمعنی پشم است . بزعم بعضی ، صوفه ، چیزهای محقّر را گویندکه مردم ازآنها نفرت کرده و اصلاً رغبتی درآنها نمیکنند ، ازآن‌روکه این فرقه صوفیه نیز اختفا و انزوا و تواضع وانکسار را شیوهٔ خود ساخته و اختلاطی با مردم نداشته‌اند ، درخرابه‌ها وسر راهها گذرانیده واز کثرت حقارت محل توجه مردم نبوده‌اند بهمین اسم **صوفیه** شهرت یافته‌اند .

بعضی گویند که صوفی از **صفا** و **صفوف** اشتقاق یافته و دراصل صفوی بوده است که بجهت ثقل استعمال زبانی ، **واو** را برفا مقدّم داشته‌اند و شاید در بعضی از کلمات مجلسی هم (صوفیان صفوت نشان) اشعاری بهمین مطلب باشد .

بعضی گویند که صوفی منسوب به **صفه** (بمعنی سکّو) است وآن جایی بوده مسقّف که در عهد حضرت رسالت در مسجد مدینه برای فقرای مهاجرین تهیه کرده بودند . ایشان درحدود چهارصد تن بوده ، درمدینه سکونت نموده، زراعت و تجارت وقبیلهٔ و قومی نداشتند، بهمین جهت با یکدیگر محبت مفرط داشتند وبا همدیگر طریق مودت و مصاحبت می‌پیمودند، روزها ازصحرا هیمه آورده و شبها مشغول عبادت و تعلّم و تلاوت قرآن مجید می‌شدند ، حضرت رسالت ص هم با ایشان مواسات و مصاحبت و مجالست کرده و صرف غذا می‌فرمود و ایشان را **اصحاب صفه** میگفتند . ازآن‌رو که فرقهٔ‌صوفیّه نیز درآداب و اطوارخودشان تشبّه بایشان‌داشته وعلاقه‌مند مسکن ومنزل و استراحت نبوده‌اند موسوم به **صُفّی** (با ضمّ و تشدید منسوب به صفّه) شدند ومتدرجاً دراثرکثرت استعمال مبدل به **صوفی** گردید . (ص۵۷ج۱طرائق و اطلاعات متفرقه)

**بنی‌الصیداء** یکی از بطون قبیلهٔ بنی‌اسد بن خزیمه از شعب قبائل عدنانیه است و درمقام نسبت بآن **صیدی** **وصیداوی** گویند .
(تنقیح‌المقال ضمن احمد بن علی حمیری)

**بنی‌ضبیعه** بضمّ اوّل و فتح ثانی ، قبیله‌ایست از عرب‌که دربصره نازل شده و درآن بلده محلّه‌ایست‌که بجهت انتساب ایشان ، آن را نیز **ضبیعه** و درنسبت بآن **ضبعی** گویند (با همان حرکه) مثل جهنی گفتن در نسبت جهینه . ابوسلیمان جعفر بن سلیمان ضبعی از اهل یمامه و ازثقات و زهّاد محدّثین شیعه نیز که درسال صد و هفتاد و هشتم هجرت درگذشته منسوب بهمان قبیلهٔ مزبور ویا محلّهٔ مذکوره‌است. (علی‌الخلاف) . درمعجم‌البلدان‌گویدکه ضبیعه نام دونفر است یکی‌ضبیعة بن قیس بن ثعلبه و دیگری ضبیعة بن ربیعة بن‌نزار ومعلوم نیست‌که کدام‌یك ازاینها

در بصره نزول کرده‌اند و لکن ظاهر، اوّل است که ایشان اکثر و اشهر هستند.

(ص۴۵۴ ج ۱۶ عن وغیره)

**بنی‌طاوس** از مشاهیر خانواده‌های جلیلهٔ عرب حلّه است وجمعی از اکابر ایشان را با اشاره به وجه تسمیه بعنوان **ابن‌طاوس** تذکّردادیم.

**بنی‌طاهر** یکی از دول صغیره میباشدکه طاهر نامی در دویست و چهارم هجرت در هرات و خراسان تأسیس داده ودر دویست وپنجاه و نهم منقرض گردیدند. (ص ۱۲۷ ج۳فع)

**بنی‌طاهر** یکی دیگر از دول صغیره میباشدکه در سال هشتصد و پنجاه و هشتم هجرت ازطرف طاهر نامی دریمن تأسیس یافته ودر نهصد و بیست و سیّم منقرض گردیده است. (ص ۱۳۰ ج۳فع)

**بنی‌طاهر** یا **آل‌طاهر**- یکی ازخانواده‌ها و دول صغیرهٔ مشهوره میباشدکه بجدّشان طاهر بن حسین خزاعی ذوالیمینین سابق‌الذکر منتسب میباشد.

ظاهر همان است‌که بغداد را فتح کرد، امین برادر مأمون عباسی را کشته و اساس‌خلافت مأمونی را استوار داشت. این‌خانواده تماماً شیعه مذهب بودند وهنگامی که مأمون تصمیم دادکه طاهر را برای قتل بعضی از علویّه بگمارد یکی از شعرا این شعر را انشا نمود:

**اتبعث طاهرا لقتال قوم     بحبهم و طاعتهم یدین**

خود طاهر از اکابر رجال دولت‌عبّاسیّه میباشد وبجهت حسن‌خدمتی‌که نسبت به‌مأمون معمول داشته درسال دویست وپنجم هجرت بحکومت‌خراسان منصوب شد، بعدازاندکی در سال هفتم، دولتی دیگر تشکیل و اعلان استقلال داده و بنام وی خطبه خواندند وباز درهمان سال درگذشت. مجموعاً پنج‌نفر ازاین‌خانواده‌که تماماً عادل ونیك‌سیرت بوده‌اند مدت پنجاه ودوسال بتبعیت ودستورات‌خلافت‌عباسی بقرارذیل‌حکومت کرده‌اند:

۱ـ طاهر بن حسین ذوالیمینین ۲۰۷ هـ

۲ـ طلحة بن طاهر ۲۰۷ «

۳ـ عبدالله بن طاهر ۲۱۲ «

۴ـ طاهر ثانی ابن عبدالله ۲۳۰ «

۵ـ محمد بن طاهر ۲۴۸ تا ۲۵۹ هـ

آخرین ایشان محمد در سال دویست و پنجاه و نهم اسیر بنی‌صفّار سابق‌الذکر شد، حکومت ایشان منقرض و دولت صفّاریان جاگیر ایشان گردید.

(ص ۲۹۹۱ س وغیره)

**بنی‌طباطبا** بعنوان **آل طباطبا** تذکّر خواهیم داد.

**بنی‌طرف** (با فتح و سکون) قومی است در یمن.

(قاموس اللغة)

**بنی‌طولون** دولتی است کوچك که درعهد خلافت‌عباسی بسال دویست وپنجاه و چهارم هجرت بدستیاری ابوالعباس احمد بن طولون درمصر وشام تشکیل شد و پنج تن از ایشان مدت سی وهفت سال بقرار ذیل‌حکومت راندند:

۱ـ ابوالعباس احمد بن طولون ۲۵۴ هـ

۲ـ ابوالجیش حمارویه بن احمد ۲۷۰ «

۳ـ ابوالعساکر جیش بن‌حمارویه ۲۸۲ «

۴ـ ابوموسی هارون بن حمارویه ۲۸۳ «

۵ـ شیبان بن احمد بن طولون ۲۹۱ «

(ص ۱۲۷ ج ۳ فع و ۳۰۲۵ ج ۴ س)

**بنی‌عامر** یکی ازقبائل عرب میباشدکه سرسلسلهٔ ایشان عامر بن صعصعة بن معاویة بن بکر بن هوازن‌بوده ودرمقام‌نسبت **عامری**گویند.

(متفرقه)

**بنی‌عباس** در اصطلاح علمای انساب و سیَر، کسانی هستند که نسبت ایشان به‌عبّاس بن عبدالمطّلب، عمّ اکرم حضرت نبوی ص موصول می‌گردد.

در سال یکصد و سی و دویم هجرت بعد از انهدام اساس شوکت اموی خلافت بزرگی از خانوادهٔ عباسی بدستیاری ابومسلم خراسانی سابق‌الذکر تشکیل گردید، در همان‌سال ابوالعباس سفّاح درکوفه بخلافت‌نشست، بعد از او برادرش ابوجعفرمنصور، جانشین وی گردید و بغداد را کرسی خلافت قرار داد. همین ابوجعفر ودیگر خلفای عباسی خصوصاً هارون و مأمون در ترقیات علوم ومعارف متنوعه مساعی جمیلهٔ بسیاری بکار بردند، در ترجمه‌کردن کتب یونانی وغیرها بزبان عربی‌که دایر برطبّ وطبیعیّات و ریاضیّات و دیگر فنون فلسفه و علوم متنوعه بوده‌اند همّت فتورناپذیر و اموال زیاد مصروف داشتند اینك وسائل ترقی و تمدن و عمران و ثروت عمومی بنهایت رسید و تمامی ممالك اسلامی از اقصای مغرب تا هند و ماوراءالنهر در حیطهٔ تصرف بنی‌عباس درآمد (و فقط بسیارکمی ازآنها در تحت استیلای بنی‌امیّهٔ اندلس مانده‌بود) تاآنکه ازکثرت توسعهٔ بلاد اسلامی حسن ادارهٔ امورکشوری بصعوبت رسید ودراوائل قرن‌سیّم هجرت بعض‌حکومتهای متفرقه با اسامی مختلف دربعضی از اقطار بلاد اسلامی بظهور آمد مثل **بنی‌اغلب** درآفریقا و **بنی‌طاهر** و **بنی‌لیث** و**آل‌سامان** علی‌التعاقب در خراسان و **بنی‌طولون** درمصر ومانند اینها لکن همه‌شان دربدوحال تابع‌دولت‌عباسی و تحت‌الحمایهٔ ایشان‌بوده وخطبه نیز بنام‌ایشان میخوانده‌اند تا متدرجاً از وظائف مقرّرهٔ تبعیت‌خارج و بالنهایه آل‌بویه (دیالمه) سپس سلجوقیان به عراق عرب نیز مستولی و در بغداد بسمت امیرالامرائی بنای حکمرانی گذاشتند واز خلافت عباسی فقط یك‌عنوان خشك خلافت باقی ماند وبس.

دراواخر قرن‌سیّم هجرت، فاطمیّون سابق‌الذکر از مغرب نشأت یافته ودعوی خلافت کردند، مصر را ضبط و قاهره را مرکز خلافت قرار دادند و بدین وسیله نفوذ بنی‌عباس از قطعهٔ آفریقا قطع شد و خطّهٔ شام نیز گاهی خلافت عباسی وگاهی خلافت

فاطمیّه را تبعیت مینمودند تا در اواسط قرن ششم هجرت خلافت فاطمیّه منقرض شد و صلاح‌الدّین ایّوبی (که در تحت عنوان بنی‌ایّوب اشاره‌نمودیم) بازهم خلافت‌عباسی را تقویت کرد و خطبه بنام ایشان خوانده شد . دربحبوحهٔ حال اهل صلیب در جهات شام وفلسطین استیلا یافتند ، ایّوبیان هم بمدافعهٔ ایشان سرگرم شدند ودرجهات‌شرقی پاره‌ای حکومتهای متفرقه ظهور یافته و بدین وسیله اساس خلافت عباسیان رو بانهدام و انکسارگذاشت .

در اوائل قرن هفتم هجرت چنگیزخان مغولی قسمت شرقی ممالك اسلامی را مسخّر نمود ، در اواسط قرن مذکور نیزهلاکوخان بن تولی‌خان بن چنگیزخان‌بغداد را بحیطهٔ تصرف آورد و درسال ششصد و پنجاه و ششم آفتاب شوکت عباسی منکسف و رشتهٔ دولتشان منقرض‌گردید .

بالجمله موافق آنچه در قاموس‌الاعلام و دیگران تصریح کرده‌اند چون بیدق ابومسلم خراسانی‌که اوّلین سبب تشکیل دولت عباسی میباشد محض علامت بودن ماتم حسینی ، رنگ سیاه داشته اینك عبّاسیان نیز همان رویه را معمول ودرتمامی عادات و رسومات خودشان رنگ سیاه را بکار میبردند . اسامی و تاریخ جلوس خلفای عباسی بغداد بدین‌شرح است :

| | | |
|---|---|---|
| ۱ـ ابوالعباس‌سفاح‌عبدالله‌بن‌محمدبن‌علی‌بن‌عبدالله‌بن‌عباس | | ۱۳۲ ﻫ |
| ۲ـ ابوجعفرمنصور(دوانیقی)بن‌محمدبن‌علی‌بن‌عبدالله‌بن‌عباس | | ۱۳۶ » |
| ۳ـ محمد مهدی بن منصور | | |
| ۴ـ موسی الهادی ابن محمد مهدی | کنیه بدست‌نیامد | ۱۶۹ |
| ۵ـ هارون‌الرشید ابن محمد مهدی | | ۱۷۰ |
| ۶ـ محمد امین ابن هارون | | ۱۹۳ |
| ۷ـ ابوالعباس عبدالله مأمون ابن‌هارون | | ۱۹۸ » |
| ۸ـ ابواسحق محمد معتصم ابن‌هارون | | ۲۱۸ |

| | |
|---|---|
| ۹- ابوجعفر الواثق بالله هارون بن معتصم | ۲۲۷ ﻫ |
| ۱۰- ابوالفضل المتوکّل علی‌الله جعفر بن معتصم | ۲۳۲ » |
| ۱۱- ابوجعفر المستنصر بالله محمد بن متوکّل | ۲۴۷ » |
| ۱۲- ابوالعباس المستعین بالله احمد بن معتصم | ۲۴۸ » |
| ۱۳- ابوعبدالله المعتز بالله محمد بن متوکّل | ۲۵۲ » |
| ۱۴- ابواسحق المهتدی بالله محمد بن واثق | ۲۵۵ » |
| ۱۵- ابوالعباس المعتمد علی‌الله احمد بن متوکّل | ۲۵۶ » |
| ۱۶- ابوالعباس المعتضد بالله احمد بن‌طلحة بن متوکّل | ۲۷۹ » |
| ۱۷- ابومحمد المکتفی بالله علی بن معتضد | ۲۸۹ » |
| ۱۸- ابوالفضل المقتدر بالله جعفر بن معتضد | ۲۹۵ » |
| ۱۹- ابومنصور القاهر بالله محمد بن معتضد | ۳۲۰ » |
| ۲۰- ابوالعباس الراضی بالله محمد بن مقتدر | ۳۲۲ » |
| ۲۱- ابواسحق المقتفی بالله ابراهیم بن‌مقتدر | ۳۲۹ » |
| ۲۲- ابوالقاسم المستکفی‌بالله عبدالله بن‌مکتفی | ۳۳۳ » |
| ۲۳- ابوالقاسم المطیع لله - فضل بن مقتدر | ۳۳۴ » |
| ۲۴- ابوبکر الطائع بالله عبدالکریم بن مطیع | ۳۶۳ » |
| ۲۵- ابوالعباس القادر بالله احمد بن اسحق بن مقتدر | ۳۸۱ » |
| ۲۶- ابوجعفر القائم بامرالله عبدالله بن قادر | ۴۲۲ » |
| ۲۷- ابوالقاسم المقتدی بالله عبدالله بن احمد بن قائم | ۴۶۷ » |
| ۲۸- ابوالعباس المستظهر بالله احمد بن مقتدی | ۲۸۷ » |
| ۲۹- ابومنصور المسترشد بالله فضل بن مستظهر | ۵۱۲ » |
| ۳۰- ابوجعفر الراشد بالله منصور بن فضل | ۵۲۹ » |
| ۳۱- ابوعبدالله المقتفی لامرالله محمد بن‌مستظهر | ۵۳۰ » |

۳۲- ابوالمظفر المستنجد بالله یوسف بن مقتفی ۵۵۵ هـ
۳۳- ابومحمد المستضیئی بنورالله حسن بن مستنجد ۵۶۶ «
۳۴- ابوالعباس الناصر لدین‌الله احمد بن مستضیئی ۵۷۵ «
۳۵- ابوالنصر الظاهر بامرالله محمد بن ناصر ۶۲۲ «
۳۶- ابوجعفر المستنصر بالله منصور بن ظاهر ۶۲۳ «
۳۷- ابواحمد المستعصم بالله عبدالله بن‌مستنصر ۶۴۰تا۶۵۶ «

خلافت مستعصمی شانزده سال امتداد داشته ودرسال‌ششصد وپنجاه وششم هجرت، خلافت عباسی بغداد با موت او منقرض شد و تمامی دورهٔ خلافت ایشان پانصد و بیست و چهار سال بوده است . درشرح حال و اسامی وزرای ایشان هم درصورت اقتضا موکول بکتب مربوطه نمایند خصوصاً دستور الوزرای خواندمیرکه هشتاد و سه تن از ایشان را نگارش داده است .

سه سال بعد از انقراض ایشان شعبهٔ دیگری ازبنی‌عباس درمصر تشکیل‌خلافت دادکه هفده تن دیگر ازایشان تا سال نهصد وبیست وچهارم هجرت حکمران دیارمصر بوده‌اند . اسامی و تاریخ جلوس خلفای عباسی مصر نیز بشرح ذیل است :

۱- المستنصر بالله احمد بن ظاهر ۶۵۹ هـ
۲- الحاکم بامرالله احمد بن‌حسن ۷۰۱
۳- المستکفی بالله سلیمان بن‌حاکم بامرالله ۷۴۰
۴- الواثق بالله ابراهیم بن حاکم ۷۴۲
۵- الحاکم بامرالله احمد بن مستکفی ۷۴۹
۶- المعتضد بامرالله ابوبکر بن‌مستکفی ۷۶۲
۷- المتوکّل علی‌الله محمد بن‌معتضد ۷۱۹
۸- المعتصم بامرالله زکریّا بن حاکم بامرالله ۷۷۹
ثانیاً متوکّل علی‌الله محمد فوق ۷۸۵

| | |
|---|---|
| ۹ـ الواثق بالله عمر بن حاکم ابراهیم | ۷۸۸ هـ |
| ثانیاً معتصم بالله زکریّا | ۷۹۱ » |
| ثالثاً متوکّل علی‌الله محمد | ۸۰۷ » |
| ۱۰ـ المستعین بالله عبّاس بن‌متوکّل | ۸۰۸ » |
| ۱۱ـ المعتضد بالله داود بن متوکّل | ۸۱۵ » |
| ۱۲ـ المستکفی بالله ابن‌المتوکّل | ۸۵۴ » |
| ۱۳ـ القائم بامرالله حمزة بن متوکّل | ۸۵۹ » |
| ۱۴ـ المستنجد بالله یوسف بن متوکّل | ۸۸۴ » |
| ۱۵ـ المتوکّل علی‌الله عبدالعزیز بن یعقوب | ۹۰۳ » |
| ۱۶ـ المتمسّك بالله یعقوب | ۹۲۲ » |
| ۱۷ـ یعقوب بن متمسّك | ۹۲۳ » |

بفاصلهٔ یك سال از جلوس ، درسال نهصد و بیست و چهارم هجرت، یعقوب نیز خلافت را تسلیم سلطان سلیم‌خان بن‌بایزیدخان‌ثانی نهّمین سلطان عثمانی (۹۱۸ـ۹۲۶ه ق= **ظیح ـ ظکو**) نمود و دورهٔ خلافت عباسی مصر هم (که تماماً دویست و شصت و پنج سال بـوده) منقرض و **عنوان خلافت ، حق انحصاری بلامعارض آل‌عثمان‌گردید** و تمـامی دوره خلافتین بغدادیّه و مصریّهٔ عباسی هفتصد و هشتاد و نه سال بوده‌است . وزرای ایشان در کتب مربوطه مذکور و نقل‌آنها موجب اطناب و خروج از وضع‌کتاب است .

(۳۰۶۲ ج ۴ س وغیره)

**بنی‌عبدربه** در اصطلاح رجالی اسمعیل و شهاب و عبدالخالق و عبدالرحیم و وهب اولاد عبدربّه بن میمونة بن یسار ازاصحاب ائمهٔ‌اطهار است و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه میباشد .

(ص۱۸۴ ج ۱۵ عن وغیره)

**بنی‌عبدالله** رجوع به **بنی‌کمونه** نمایند .

**بنی‌عبدون** عنوان جمعی ازافاضل بوده وبعضی‌ازایشان‌رابعنوان **ابن‌عبدون** نگارس دادیم .

**بنی‌عبس** یکی از قبائل عرب میباشدکه به مرد عبس نامی منتسب بوده و درنسبت بآن **عبسی** گویند و حذیفة بن یمان نیز از ایشان و از ذریهٔعبس‌بوده‌است و رجوع بعنوان**عبسی**هم نمایند. (ص۱۱۱ ج۱۷عن)

**بنی‌عبید** عنوان مشهوری یك سلسله از خلفای مصریّه میباشدکه بعنوان **فاطمیون** نگارش دادیم .

**بنی‌عجل** (بروزن هند) یکی از شعب و بطون قبیلهٔ ربیعه میباشدکه به عجل بن‌لجیم بن صعب بن علی بن‌بکر بن وائل منسوب وعجل مذکور بحماقت مشهور بوده است . اورا گفتندکه این اسب را چه نام کردی فوراً یك چشم اسب را درآورده وگفت اعورش‌نامیدم اینك **احمق من عجل بن لجیم** ازامثال دایره بوده و عبری از شعرای عرب گوید :

**رمونی (رمتنی‌خ‌ا) بنوعجل‌بداء ابیهم وای‌امرء(وهل‌احدخ‌ا)فی‌الناس‌احمق‌من‌عجل**
**الیس ابـوهم عـارعین جـواده فصارت بـه الامثـال تضرب فی‌الجهـل**

درجائی دیدم‌که بنی‌عجل یکی از بطون قبیلهٔ بنی‌تمیم بـوده و ضمن شرح حال ادهم ابراهیم اشاره شد .

(مجمع‌الامثال ابوهلال وضمن شرح حال ابراهیم بن ابی‌حفصه ازتنقیح)

**بنی‌عجلان** از شعب قبیلهٔ خزرج میباشد و ابوالحتوف عجلانی سابق‌الذکر هم از ایشان است چنانکه اشاره نمودیم .

**بنی‌عدسه** شعبه‌ایست از قبیلهٔ کلب و یکی دیگر از قبیلهٔ طی و درجایی دیدم‌که ایشان اولاد عدس بن زید عبدالله بن دارم هستند .

(قاموس‌اللغة وغیره)

**بنی‌عدیم** خانواده‌ایست‌مشهورازشعب وبطون‌خانوادهٔابی‌جرادهٔسابق‌الذکر و بعضی از افاضل ایشان را بعنوان **ابن‌العدیم** تذکّر دادیم .

**بنی‌عراب** درضمن شرح‌حال دیان ابن‌غمران فزاری از تنقیح‌المقال گوید که فزاری منسوب به پدر قبیله‌ایست ونامش فزارة بن ذبیان بن بغیض بن ریث بن غطفان است و **بنی‌شمخ** و **بنی‌عراب** و **بنی‌عشراء** هم از شعب آن قبیله هستند . درقاموس هم‌گوید شمخ بن‌فزاره بطنی است (ازبطون قبیلهٔ فزاره) و **بنی‌العشراء** قومی است ازفزاره و رجوع بعنوان **فزاری** هم شود .

**بنی‌عساکر** عنوان چند تن از مشاهیر فقها و قرّاء و محدّثین بوده و بعضی از افاضل ایشان را بعنوان **ابن‌عساکر** تذکّر دادیم .

**بنی‌عشراء** یکی از شعب قبیلهٔ فزاره میباشد و رجوع به **بنی‌عراب** نمایند.

**بنی‌عطیه** درفصل ثانی خاتمه بعنوان آل‌عطیه خواهدآمد .

**بنی‌عقیل** بنوشتهٔ احمد رفعت یکی از دول صغیره میباشدکه در سیصد و هشتادم یا هشتاد وششم‌هجرت باهتمام‌عقیل‌نامی درموصل تشکیل یافت و درچهارصد و نود و نهم منقرض گردید لکن کلمات ابن‌خلّکان وقاضی نورالله با اندك تفاوتی مابین‌آنها صریح است دراینکه این دولت درسیصد وهشتادم باهتمام محمد بن مسیب عقیلی تشکیل و درچهارصد ونود و نهم منقرض ونه (۹) تن ازایشان دراین مدت بقرار ذیل حکمران مصر بوده‌اند :

| | |
|---|---|
| ۱ـ ابوالدواد محمد بن‌مسیب بن‌رافع بن‌مقلد بن‌جعفرعقیلی | ۳۸۰ هـ ق |
| ۲ـ ابوحسان حسام‌الدولة مقلد بن مسیب فوق | « ۳۸۷ |
| ۳ـ ابوالمنیع معتمدالدولة قرواش بن مقلد فوق | « ۳۹۱ |
| ۴ـ زعیم‌الدولة برکة بن قرواش | « ۴۴۱ |
| ۵ـ ابوالمعالی قریش بن بدران بن مقلد فوق | « ۴۴۳ |
| ۶ـ ابوالمکارم مسلم بن قریش فوق | « ۴۵۳ |
| ۷ـ ابوعبدالله محمد بن مسلم فوق | « ۴۷۸ |

۸ـ ابوالحارث محیی‌الدین مهارش بن مجلی بن علیب بن‌قیان بن شعیب بن‌مقلد

بن جعفر عقیلی بعد از وفات محمد بن مسلم فوق‌که درجایی بنظر نرسیده تا چهارصد و نود و نهم هجرت حکومت کرده و درهمین سال درهشتاد سالگی فوت‌نمود وحکومت بنی‌عقیل منقرض گردید .

(ص ۱۲۷ ج ۳ فع و ۲۳۶ ج ۲ کا و۱۹۱ لس)

**بنی‌عمار بجلی** کوفی دهنی یا **آل‌عمار** ، در اصطلاح رجالی خانوادهٔ عمار بن معاویه ، یا جناب بن عبدالله مکنّی به ابومعاویه پدر معاویة بن عمار مشهور است . بهرحال عمار بن معاویه از ثقات اصحاب حضرت صادق ع بوده و اورا **ابن‌صالح** و **ابن‌جناب** و **ابن‌ابی‌معاویه** نیز گویند چنانچه خانواده‌اش را **آل‌عمار** نیز اطلاق می‌کنند و اطراف مسئله موکول بکتب رجالیّه است .

**بنی‌عمار** یا **آل‌عمار** ، یکی از دول صغیرهٔ طرابلس غرب‌است‌که مؤسّس آن **ابویحیی** یا **ابوبکر عمار** یا **ثابت بن عمار** میباشدکه در سال هفتصد و بیست وچهارم هجرت بنی‌حفص راکه حکمران آن نواحی بوده‌اند مقهور واز حکومت منفصل نمود و این دولت را تشکیل داد و هفت تن از ایشان تا سال هشتصد و دویم یا سیّم هجرت حکمران آن نواحی بودند تا آخرین ایشان عبدالواحد بن ابی‌بکر بن محمد بن ثابت از طرف ابوفارس شانزدهمین حکمران بنی‌حفص مغلوب و از طرابلس اخراج و دولت بنی‌عمار منقرض‌گردید .

**کتابخانهٔ ایشان بسیارمهم** و محتوی زیاده بریك ملیون کتاب بوده و همهٔ آنها در محاربات صلیبی تلف شدند . (ص۴۲۵ ج۱عن و۱۲۱ج۳فع و۱۳۶۴ج۲س)

**بنی‌عمودی** خانوادهٔ علمیهٔ بزرگی‌است ازاولاد تاج‌العرف شیخ‌سعید بن‌عیسی عمودی‌که نسب ایشان بابوبکر خلیفه موصول و خرقهٔ ایشان بشیخ ابومدین مغربی منتهی است . جمعی از ایشان علوم ظاهری و مقامات ولایت را جامع بودند و جدّ ایشان شیخ‌سعید مذکور ازکبار مشایخ‌صوفیّه وکراماتی بدومنسوب ودرششصدوهفتادو یکم‌هجرت‌درحضرموت‌فوت وجملهٔ:**عرش سما=۶۷۱**مادّهٔ تاریخ او است:

(ص ۲۶۱ نور سافر)

**بنی‌عناز** یکی از دول صغیرهٔ شیعه میباشدکه بسال سیصد وهشتادم‌هجرت باهتمام ابوالفتح محمد درحلوان تشکیل یافته ودرپانصد ودهم منقرض گردیده است .

(ص۱۲۷ج۳فع و۹۸۵ج۱۶عن)

**بنی‌عوام** بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام ناحیه‌ایست در صنعای یمن‌که بهفت قریه مشتمل است و بیان مذکور در **بنی‌بهلول**، اینجا هم جاری‌است.

(س ۱۳۶۵ ج ۲س)

**بنی‌غطفان** با دوفتحه ویا بسکون‌ثانی، قبیله‌ایست معروف ازعرب ازشعب قبیلهٔ قیس بن‌عیلان‌الیاس بن مضرکه به غطفان بن سعد بن‌قیس بن الیاس مذکور ملقّب به عیلان منسوب هستند .

(تنقیح‌المقال ضمن سالم بن ابی‌الجعد)

**بنی‌غفار** بروزن کتاب ، یکی از شعب بنی‌کنانه بوده وضمن شرح حال **ابوذر غفاری** تذکّر دادیم .

**بنی‌غلاب** یا **بنی‌غلان** قبیله‌ایست در بصره از شعب بنی‌نصر بن معاویه ازبطون قبیله هوازن وگویندکه درغیر بصره یك‌تن از ایشان نمیباشد. کلمه مدخول لفظ بنی درکتب رجالیّه بدون ضبط حرکه مابین غلاب با غین نقطه‌دار و لام مخفّف یا مشدّد و حرف ب درآخر ویا لام مخفّف با نون آخر و مابین علان با عین بی‌نقطه و نون‌آخر و لام مشدّد مردّد بوده و رجوع بعنوان غلابی هم شود .

(تنقیح‌المقال ضمن عنوان محمد بن زکریا وغیره)

**بنی‌غنم** عنوان یکی از قبائل عرب است‌که به غنم بن مالك بن تیم‌الله نجار منتسب وچنانچه واضح‌است ایشان را **بنی‌مالك** و**بنی‌تیم‌الله** و **بنی‌نجار** گفتن نیز صحیح میباشد . این است‌که ثابت بن خالد راکه ازحاضرین بدر و احد و شهدای روز یمامه است بعضی از علمای رجال از بنی‌غنم دانسته و برخی از بنی‌مالك و جمعی از بنی‌تیم‌الله شمرده و همهٔ آنها درست و منافی هم نمیباشند . مخفی

نماندکه نام اصلی تیم‌الله نجار فوق **تیم‌اللات** بوده و اخیراً به **تیم‌الله** تبدیلش داده‌اند .

(ص ۲۱ ج ۱۶ عن وغیره)

**بنی‌فرات** خانوادهٔ بزرگی است مشهور از موضع صریفین نامی از توابع دجیل که تماماً شیعه بوده‌اند . در وفا ومروّت وفضل وکرم‌ازاجلّه وبزرگترین مردمان‌عصرخود وجماعتی از ایشان درمصر وعراق متقلد وزارت‌آل‌اخشید و بنی‌عباس بوده و شرح حال ایشان را موکول بکتب مربوطهٔ مبسوطه میداریم .

(ص ۸۹ ج ۱۷ عن وغیره)

**بنی‌فراس** قبیله‌ایست مشهور از قبائل عرب که بفرمودهٔ ابن‌میثم ، از شعب قبیلهٔ تغلب و اولاد فراس بن غنم بن تغلب بن وائل ویا بنوشتهٔ شیخ محمد عبده اولاد فراس بن غنم بن ثعلبة بن مالك بن‌کنانه ویا فرزندان فراس بن غنم بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر میباشند .

بهرحال بشجاعت وحمیت وفرمانبرداری و اطاعت وسرعت‌اجابت معروف‌بودند، بهمین جهت است‌که حضرت امیرالمؤمنین ع در خطبهٔ بیست و پنجم نهج‌البلاغه آرزو مینمایدکه کاش بعوض تمامی‌اصحاب ولشکریان خود هزار تن از این‌قبیله حاضرکاب مبارك آن‌حضرت میبودند . شیخ محمد درشرح همین خطبه گویدکه علقمة بن فراس و ربیعة بن مکدم نیز از همین قبیله بوده و بجز ربیعه کسی را سراغ نداده‌اندکه درحال ممات نیز مثل حال حیات خود تعصّب حریم خود را نگهداشته باشد ، چنانچه گویند وقتی‌که چند تن از خانواده‌اش همراهش بوده وکوچ میکرده‌اند و خود ربیعه نیز تنها پاسبان ایشان بوده چند سواره از بنی‌سلیم بدو تصادف کرد ، یکی از ایشان تیری بجانب ربیعه انداخت ، بقلبش برخورد ودر دم جان داد پس نیزهٔ خود را برزمین‌نصب کرده و بدان تکیه زد ، اهل خودرا بطریق اشاره امر ببرگشتن نمود پس‌ایشان آنقدر دور شدندکه بخانه‌های قبیله رسیدند و بنی‌سلیم در همانجا توقف کردند، لکن‌ازکثرت خوف وهراس جرأت پیش رفتن نداشتند تا آنکه تیری دیگر براسب وی زده پس‌اسب

برجسته و او نیز همچنان مرده برزمین افتاد و قطع بمرگ او نمودند .

**بنی‌فرقد** در فصل ثانی خاتمه بعنوان **آل‌فرقد** خواهدآمد .

**بنی‌فزارة** خانواده و قبیله‌ایست از شعب بنی‌غطفان‌که ضمن عنوان **فزاری** و **بنی‌عراب** تذکّر دادیم .

**بنی‌فضال** عنوان جمعی ازمحدّثین‌شیعه میباشدکه بعضی‌ازایشان‌را بعنوان **ابن فضال** تذکّر داده‌ایم .

**بنی‌قاره** موافق‌آنچه ضمن عنوان **قاری** تذکّر دادیم قبیله‌ایست از عرب از بطون قبیلهٔ مضر و رجوع بدانجا نمایند .

**بنی‌قتاده** عنوان یکی از دول صغیره میباشدکه درسال پانصد ونود وهشتم هجری باهتمام ابوعزیز قتاده درحجاز تشکیل یافته و مشخّص دیگری از ایشان بدست نیامد . (ص ۱۲۹ ج۳فع‌قاموس‌اللغة)

**بنی‌قحافه** یکی از بطون قبیلهٔ **خثعم** است .

**بنی‌قشیر** چنانچه ضمن شرح حال ابوالاسود دئلی اشاره شد یکی‌ازقبائل عرب میباشدکه جبری مذهب وناصبی بوده‌اند و رجوع بعنوان **قشیری** هم نمایند .

**بنی‌قمیله** عنوان معروف هوازن و اسدبوده ودرمورد تعییر و توبیخ‌ایشان استعمال‌نمایند . زیرا عادت‌اهل‌یمن‌آن‌بوده‌که هنگام‌تراشیدن سر در منی یك قبضه آرد برسر خود میگذاشتندکه آن آرد نیز با موی سرشان بزمین ریخته وآن را صدقه‌کنند ، مردمانی ازهوازن و اسد بودندکه ازکثرت دنائت و رذالت همان آردها را جمع می‌نمودند و موی سرآمیخته بآنها را دورکرده ودر ضروریّات و احتیاجات خودشان بکار میبردند . (مرصع ابن‌اثیر)

**بنی‌قیله** ضمن عنوان **خزرجی** نگارش دادیم .

**بنی کلاب** رجوع به **بنی‌وحید** نمایند .

**بنی کلب** یکی از دول صغیره میباشدکه بسال دویست و سی ودویم هجرت در سچیلیا باهتمام اسد نامی تشکیل یافته و درچهارصد و چهل و چهارم منقرض گردیده است .

(ص ۱۲۷ ج۳فع)

**بنی کلفه** یکی از قبائل عرب میباشدکه ضمن عنوان **کلفی** از باب القاب تذکّر دادهایم .

**بنی کمونه** یا **بنی عبدالله** یا **آل کمونه** موافق نقل معتمد از مجالس المؤمنین وغیره طایفهٔ بزرگی میباشد ازسادات عراق عرب که بشرافت حسب و نسب وکثرت عدّه وجماعت مشهور ، از قدیم الایام از نقبای کرام کوفه ، نقابت وجلالت سادات عراق خصوصاً کوفـه بدیشان اختصاص داشته و علما و فضلای بسیاری از ایشان برخاسته است ودر زمان سید مرتضی نیز در بغداد وعراق عرب ازاکابر نقبا بودهاند و این خود دلیلی متقن برفضیلت و عظمت و صحت سیادت ایشان میباشد .

مخفی نماندکـه سادات بنی کمونه از نسل عبدالله رابع منتهی به عبدالله ثـالث منتهی به عبدالله ثانی منتهی به عبدالله اوّل اعرج ابن الحسین الاصغر ابن الامام السجّاد ع بوده و عبدالله ثالث مذکور ممدوح متنبّی بوده است و قصیدهٔ مدحیهاش دراوّل دیوان متنبی موجود میباشد . این عبدالله بیست فرزند داشتهکـه از همهٔ مردم مقدّم و تمامی نواحی کوفه درتحت نفوذ ایشان بوده بطوریکه مردم میـگفتندکه آسمان مخصوص خدا و زمین هم مخصوص **بنی عبدالله** است و همانا مرادشان همین عبدالله ثالث بوده و نسب او از هشت تن از فرزندان مذکورش باقی است .

اما عبدالله اوّل معروف به **اعرج** به علوّ مقام و عظمت شان مشهور وعایدات املاك و مزارع او سالی معادل هشتاد هزار دینار (طلای مسکوك هیجده نخودی) بوده وتمامی آن را صرف ارباب حاجت ازعلویین وسادات مینمودهاست . درخراسان مورداحترامات ابومسلم خراسانی معروف وتمامی اهالی آن نواحی بود وظاهرکلام اعیان الشیعه آنکه منصب امارت و تولیت تا این زمان در خانوادهٔ بنی کمونه باقی است . ناگفته نماندکه

لفظ بنی‌کمونه دراصل **بنی‌کمکمة** بوده ودر استعمالات عامّه تحریف یافته و ببنی‌کمونه شهرت یافته‌اند .

(ص ۱۹۰ ج ۱۵ عن نقل از مجالس‌المؤمنین و بعض تألیفات سید فاضل نسابه میرمحمدقاسم مختاری سبزواری)

**بنی‌کنانه** یکی ازقبائل معروف عرب میباشدکه پدر وسرسلسلهٔ ایشان جدّ چهاردهمین‌حضرت‌رسالت ص ابوالنضرکنانة بن‌خزیمة بن‌مدرکة بن الیاس بن مضر بوده است . (ضمن‌ابراهیم بن‌سلمة ازتنقیح)

**بنی‌الکواکبی** ضمن شرح حال **کواکبی ملاابراهیم** اشاره نمودیم .

**بنی‌لام** قبیله‌ایست شیعی‌المذهب در ناحیهٔ عماره ازنواحی بصره .

(ص۱۳۶۵ ج ۲ س)

**بنی‌لحم** دولتی است‌که درسال دوازدهم میلادی باهتمام مردی بربری در بحرین و حیره تشکیل یافته و درششصد و سی وچهارم میلادی منقرض گردیده است . (ص ۱۲۷ ج۳فع)

**بنی‌لیث** یکی‌ازدول‌صغیرهٔ‌ایرانی‌است‌که بعنوان بنی‌صفارنگارش‌دادیم .

**بنی‌لیث** قبیله‌ایست از عرب از شعب مضر و ازبطون کنانه‌کـه خـانوادهٔ لیث بن بکر بن عبدمناف بن کنانة بن خزیمة بن مدرکـة بن الیاس بن مضر هستند . (تنقیح ضمن ابان بن راشد)

**بنی‌ماسویه** عنوان مشهوری خانواده‌ایست طبّی و بعضی از ایشان را تحت عنوان **ابن‌ماسویه** نگارش دادیم .

**بنی‌مالك** **بن‌نجار** ـ بعنوان **بنی‌غنم** نگارش دادیم .

**بنی‌مختار** خانواده‌ایست‌مشهورکه‌نسبت‌ایشان‌با بوعلی‌مختار نقیب‌امیرالحاج موصول ونقابت نجف و امارت حجّاج، مدّتی مفوض باکابراین خانواده بوده‌است . (ص۳۰لس و۱۹۲ ج۱۵عن)

**بنی‌مخزوم** عنوان‌دوقبیله‌ازعرب‌است‌که تحت‌عنوان **مخزومی** تذکّرداديم .

**بنی‌مدرار** يکی‌ازدول صغيرهٔ مغرب‌زمين است‌که دريکصد وپنجاهم‌هجرت از طرف بربريان تشکيل يافته ودر دويست ونود وهفتم منقرض گرديده است . (مدرك ازنظرم رفته و ظاهراً جلد سيم احمد رفعت است)

**بنی‌مرداس** يکی‌ازدول‌صغيره‌ميباشدکه‌بسال‌چهارصدوچهاردهم‌هجرت‌درحلب تأسيس يافته و درچهارصد وهفتاد ودويم منقرض‌گرديده است .

(ص ۱۲۸ ج ۳ فع)

**بنی‌مرين** خانواده‌ايست مشهورکه در اواخر قرن ششم يا اوائل قرن هفتم باهتمام عبدالحق‌نامی از ايشان سلطنتی درمغرب اقصی تأسيس داده وگروه بسياری از ايشان (که شانزده تن در قاموس‌الاعلام بعنوان ابوثابت مرينی و ابوالربيع‌مرينی و ابوعنان‌مرينی و امثال اينها نگارش‌يافته تا اواخرقرن نهم‌هجرت سلطنت کردند و شهر فاس را پای‌تخت اتّخاذ نموده وبسال هشتصد و نودم هجرت‌بقتل آخرين ايشان‌که نيز عبدالحق نام داشته منقرض گرديدند و جلوس چهارمين ايشان ابوبکر مرينی در ششصد و چهل و دويم هجرت بوده‌است .

(متفرقات قاموس‌الاعلام)

**بنی‌مزيد** دولت کوچکی ميباشدکه بسال چهارصد و سيّم هجرت ازطرف سندالدولة در حلّه تأسيس يافته و در پانصد و پنجاه و هشتم منقرض گرديد . (ص ۱۲۸ ج۳فع)

**بنی‌مزين** که تالی ميم حرف زای نقطه‌دار باشد بنوشتهٔ احمد رفعت يکی ازدول صغيره‌است‌که بسال‌ششصد وسی‌ام هجرت‌ازطرف‌عبدالحق نامی در مراکش افريقا تشکيل يافته و درهشتصد و هفتاد و ششم منقرض‌گرديده‌است . نگارنده‌گويد: ظاهر بلکه‌مقطوع‌است‌که اين‌دولت همان‌ميباشدکه فوقاً بعنوان‌بنی‌مرين (که تالی ميم حرف رای بی‌نقطه است) نگارش داديم .

**بنی‌المصطلق** قبیله‌ایست از بطون خزاعة وغزوهٔ بنی‌المصطلق مشهور است که حضرت رسالت ص با ایشان جهادکرده و مستأصلشان گردانید .

(متفرقه)

**بنی‌مظفر** درفصل دویم خاتمه بعنوان **آل‌مظفر** خواهدآمد .

**بنی‌معید** ضمن عنوان **معیدی** تذکّر دادیم .

**بنی‌معیه** خانواده‌ایست مشهور که با بعضی ازافرادشان تحت‌عنوان **ابن‌معیه** تذکّر دادیم .

**بنی‌ملکان** یکی از قبائل عرب میباشدکه به بت سعد نامی می‌پرستیدند .

(اوقیانوس وغیره)

**بنی‌منده** خانواده‌ایست‌علمی‌بزرگ‌که تحت‌عنوان **ابن‌منده** تذکّردادیم .

**بنی‌منقذ** خانواده‌ای بوده درمصر و نواحی آن که به منقذ بن نصر بن هاشم بن سوار از احفاد یعرب بن قحطان منسوب و قلعهٔ شیزر نامی‌که نزدیکی شهرحمات‌میباشد بنوشتهٔ‌ابن‌خلّکان بقلعهٔ بنی‌منقذ معروف‌است. یاقوت گوید این قلعه بسیار قدیم ودر اشعار امرءالقیس نیز مذکور است .

(ص ۷ ج ۱۲ عن)

**بنی‌موسی** درفصل دویم خاتمه بعنوان **آل‌موسی** خواهدآمد .

**بنی‌مؤید** دولتی است‌کوچك‌که بسال پانصد و شصت وهفتم هجرت باهتمام مؤیدالدین درهرات تشکیل‌یافته ودرپانصد ونود وهفتم منقرض گردیده است .

(ص ۱۲۸ — کذا)

**بنی‌مهری** قبیله‌ایست از عرب‌که ضمن عنوان **مهری** اشاره نمودیم .

**بنی‌مهلب** خانواده جلیلی بوده در عهد بنی‌امیّه‌که تحت عنوان ابوسعید مهلب با شرح حال اجمالی بعضی از افراد آنها تذکّر دادیم .

**بنی‌میمون** درفصل دویم خاتمه بعنوان **آل‌میمون** خواهدآمد .

در مجمع البحرین گوید : ناجیه ، نام یکی از محدّثین و هم قبیله‌ایست از عرب . ابن میثم در شرح خطبه چهل و چندم نهج البلاغه گوید بنی ناجیه قبیله‌ایست که خودشانرا بسامة بن لوی بن غالب منسوب داشته و **بنی سامه** نامیدند ، پس قریش بجهت کذب و دروغ بودن آن این نسبت را از ایشان سلب کرده و بنام مادرشان ناجیه که زن سامة بن لوی مذکور بوده مشتهر ساختند و ایشانندکه مصقلة بن هبیرة شیبانی اسیرانشان را از عامل حضرت امیرالمؤمنین ع خریده وآزاد نمود .

**بنی نجاح** دولتی است که بسال چهارصد و دوازدهم هجرت در زبید یمن تشکیل یافته و درپانصد و پنجاه و سیّم منقرض گردیده است .

(ص ۱۲۸ ج ۳ فع)

**بنی نجار** چندی ازافاضل میباشدکه بعنوان **ابن النجار** تذکّر دادیم ورجوع به **بنی غنم** هم نمایند .

**بنی نحو** گروهی است از قبیلهٔ ازد ازقبائل عرب .

(قاموس اللغة)

**بنی نعـامة**
**بنی النعامة** بی الف ولام قبیله‌ایست از بنی اسد وبا الف ولام **یکی از بطون** قبیلهٔ کلب است . (**مرصع ابن اثیر**)

**بنی نعیم** عنوان دوخانواده است که هردو بعنوان **آل نعیم** مذکور **خواهندشد.**

**بنی نما** بعنوان **آل نما** تذکّر خواهیم داد .

**بنی نوبخت** رجوع به **آل نوبخت** نمایند .

**بنی نهد** دوقبیله است از عرب که تحت عنوان **نهدی** تذکّر دادیم .

**بنی والبه** از قبائل مشهورهٔ عرب میباشدکه به والبة بن حارث بن اسد بن خزیمه منتسب بوده و درمقام نسبت بآن **والبی** گویند .

(سطر ۲۰ ص ۳۱۰ ت)

**بنی‌وحید** موافق آنچه از صحاح وغیره نقل شده قومی است از بنی‌کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة و وحید لقب عامر بن طفیل بن مالك از بنی‌جعفر بن کلاب است .

**بنی‌ورثیلان** ضمن عنوان **ورثیلانی حسین** - تذکّر دادیم .

**بنی‌ورقاء** خانواده‌ایست مشهورکه علما و ادبا و شعرا و امرای بسیاری‌از ایشان برخاسته وایشان نیزمانندمعاصرشان بنی‌حمدان‌سابق‌الذکر باکرم و مجدت و جامعیّت اصول قلم وآداب شمشیر معروف و هرفردی ازایشان ادیب و سخی و شعردوست میباشد . (ص ۲۰۰ ج ۱۵ عن)

**بنی‌وطاس** دولتی‌است‌که بسال هشتصد و هفتاد و ششم هجرت باهتمام وطاس نامی درشهر فاس از بلاد مغرب زمین تشکیل یافته ودر نهصد و پنجاه و ششم منقرض گردیده است . (ص۱۳۰ ج ۳ فع)

**بنی‌هاشم** بزرگترین خانواده‌ایست‌که درتمامی آفاق درغایت اشتهاربوده و بجدّ عالی حضرت رسالت ص هاشم بن عبدمناف بن قصی بن بن کلاب بن مرة بن کعب منسوب است . وجود مقدّس آن‌حضرت واعمام وخانواده‌شان و تمامی شعب متنوعه سادات‌جهان ازهمین خانوادهٔ جلیله میباشد . مخفی‌نماندکه هاشم مذکور برادر عبدشمس و عموی امیّه بوده و رجوع بعنوان **بنی‌امیه** هم نمایند .

**بنی‌هاشم** دولتی‌است‌که بسال‌چهارصد وشصتم هجرت باهتمام‌ابوهاشم‌محمد در حرمین شریفین مکّه و مدینه تأسیس یافته و درپانصد و نود و هشتم منقرض گردیده است . (ص ۱۲۸ ج۳فع)

**بنی‌هاشم** دولتی‌است دیگرکه بسال‌پانصد ونود ونهم‌هجرت درمدینهٔ‌منوره تشکیل یافته ودر هشتصد وپنجاه وپنجم منقرض گردیده است .

(ص ۱۲۹ ج ۳ فع)

**بنی‌هشام** خانواده‌ایست مشهور وعنوان‌جامع جمعی‌ازاکابراست‌که بعضی‌از مشاهیر ایشان را بعنوان **ابن‌هشام** درباب سیّم تذکّر داده‌ایم .

**بنی‌هنام** گویند قبیله‌ایست از جنّ . روبه‌گوید :

**كأن وسواسك بالتمام حديث شيطان بني‌هنام**

(مرصع ابن‌اثیر)

**بنی‌هود** موافق‌آنچه ضمن عنوان بنی‌احمر اشاره نمودیم در قرن هفتم هجرت یکی از حکومتهای اسلامیّهٔ اندلس بوده است .

**بنی‌هیثم** در فصل دویم خاتمه بعنوان **آل‌هیثم** خواهدآمد .

**بنی‌یافث** طائفهٔ ترك بن یافث و نظائر ایشان میباشدکه از نسل یافث بن نوح هستند و یافث برادر سام و حام بوده‌است .

(مرصع ابن‌اثیر)

**بنی‌یسار** در فصل دویم خاتمه بعنوان **آل‌یسار** خواهدآمد .

**بنی‌یشکر** عنوان مشهوری چندین قبیله از عرب میباشد : **۱- بنی‌یشکربن بکر بن وائل** از اولاد نزار بن‌معد بن عدنان‌که حارث‌یشکری سابق‌الذکر از اصحاب معلّقات سبعه نیز از ایشان است چنانچه در شرح حالش تذکّر دادیم **۲- بنی‌یشکر بن جدیلة بن لخم** از شعب قحطانیه وجبل یشکر هم‌که مابین مصر و قاهره‌بوده وجامع‌احمد برروی‌آن بنا شده بدیشان منسوب‌است **۳- بنی‌یشکر بن عدوان** از قبائل عدنانیّه و ابوعبدالله جدلی صاحب محمد بن‌حنفیه‌که ازقلعهٔ ابن‌زبیرخلاصش کرده بوده از ایشان است **۴- بنی‌یشکر بن علی بن وائل بن‌قاسط بن هنب ۵- بنی‌یشکر بن مبشر بن صعب بن‌دهمان** ازبطون‌قبیلهٔ ازد . (تنقیح المقال ضمن بکار بن‌رجا)

**بنی‌یغمراسن** بنا برآنچه از عنوان ابوزیان قاموس‌الاعلام استظهار میشود دولتی است‌که دراواخر قرن هفتم هجرت باهتمام یغمراسن‌نامی تشکیل‌یافته وچند تن ازایشان تا اواخرقرن‌هشتم‌هجرت درتلمسان حکومت‌کرده‌اند .

## فصل دویم (ازخاتمه)

## در بیان قبائل و خانواده‌های مصدر بلفظ آل

**آل ابی اراکه** میمون بن ابی‌اراکه و بشیر و شجره پسران میمون ، اسحق بن بشیر، علی بن‌شجره ، حسن بن شجره از بیوتات‌شیعه وازاجلّای محدّثین بوده و احادیث بسیاری از ائمهٔ اطهار ع روایت نموده‌اند . خود ابواراکه هم کوفی واز اصحاب حضرت‌امیرالمؤمنین ع بوده وممدوح بعضی ازعلمای رجال میباشد . نام او درجائی بنظر نرسیده و دور نیست‌که همان ابواراکه باشد .

(تنقیح‌المقال وص ۱۳ ج ۵ عن)

**آل ابی جامع** بنا برآنچه در اعیان‌الشیعه ضمن شرح حال شیخ احمد بن‌علی بن حسین بن محیی‌الدین بن‌حسین بن محیی‌الدین بن‌ابی‌جامع حارثی گفته خانوادهٔ علم و فضل بزرگی است‌که دراصل از اهالی جبل عامل بودند ، بعضی ازایشان بعراق رفته وبرخی درنجف اقامت‌گزیدند وعموماً ازنسل‌شیخ‌عبدالصمد حارثی برادر شیخ بهائی هستند . ایشان اخیراً به **آل‌محیی‌الدین** شهرت دارند وازآن‌رو که یکی‌از اجداد ایشان جامعی درجبل‌عامل بنا نهاده وبدین جهت به **ابوجامع** شهرت داشته اولاد وخانوادهٔاو نیز بجهت انتساب او به **آل‌ابی‌جامع** مشهور شده‌اند . **آل‌شراره** و **آل‌شرف‌الدین** و**آل‌فخرالدین** و **آل‌مروه**که تماماً درنجف سکونت دارند ازشعبات همین خانوادهٔ آل‌ابی‌جامع بوده و تماماً ازنسل شیخ عبدالصمد فوق میباشند .

(ص ۱۵۴ و۱۵۵ و ۱۵۶ ج ۱۰ عن)

**آل ابی جراده** درفصل اوّل خاتمه بعنوان **بنی‌ابی‌جراده** مذکور شد .

**آل ابی الجعد** **رافع** - غطفانی اشجعی کوفی ، عبارت از سالم و عبید و زیاد پسران ابی‌الجعد است‌که هرسه از خواص اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع بوده ویزید بن زیاد بن‌ابی‌الجعد و رافع بن‌سلمة بن زیاد بن‌ابی‌الجعد

نیز از ثقات بوده‌اند . بلکه ظاهر کلام نجاشی توثیق تمامی افراد خانوادهٔ ابوالجعد رافع میباشد و خود ابوالجعد از مخضرمین بوده و هردو دورهٔ جاهلیت و اسلام را درك کرده است وبسط زاید موکول بکتب رجالیّه میباشد . (ص۱۴ ج۵عن)

**آل ابی الجهم** قابوس لخمی ، از فرزندان قابوس بن نعمان بن‌منذر وخانوادهٔ بزرگی است درکوفه وازایشان‌است حسین وسعید ومنذر پسران ابی‌الجهم ، محمد بن منذر بن سعید ، منذر بن محمد مذکور ، نصر بن قابوس ، نعیم قابوسی و همه‌شان از اصحاب ائمّهٔ اطهار ع و ممدوح علمای رجال و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است . (ص۱۵ ج۵عن وغیره)

**آل ابی رافع** ازبزرگترین خانواده‌های شیعه میباشدکه دراسلام و ایمان حق تقدّم بدیگران داشته ودارای مقامی‌بلند وشأنی‌ارجمندهستند و از ایشان است عبدالله یا **عبیدالله** بن ابی‌رافع و **علی بن ابی‌رافع** که **اولی** از خواص اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع بوده و **کتاب قضایا امیرالمؤمنین** ع و **تسمیة من شهد مع امیرالمؤمنین** از او است .

**دویمی** نیزکاتب آن‌حضرت و حافظ اخبار بسیاری بوده و تألیفاتی دارد و بازهم از ایشان است **عون** و **محمد** پسران‌عبیدالله مذکور وعبیدالله بن‌علی‌مذکور وعبدالرحمن بن محمد مزبور و بعضی دیگر و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است .

اما خود ابورافع‌که نام او دراخبار و سیر مابین ثابت وهرمز و ابراهیم و اسلم مردّد میباشد ازاخیار شیعه و موثّقین صحابه و امین حضرت رسالت ص بوده وبعضی از آثار دینیّه نهایت جلالت اورا برهانی قاطع میباشند . در تدوین و جمع احادیث هم حق تقدّم داشته و نخستین کسی است ازشیعهٔ صحابه‌که احادیث را مدوّن ومبوّب‌نموده و**کتاب‌السنن والاحکام والقضایا** از او میباشدکه از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت کرده است . دربدایت‌حال مملوك عباس‌بن‌عبدالمطلب بوده‌که او نیز بحضرت‌نبوی ص هبداش نمود وپس‌ازآنکه اسلام‌آوردن عباس را بدان‌حضرت عرضه داشت محض مژدگانی‌این

خبر میمنت اثر آزاد شد ، خودش نیز قبلاً در مکّهٔ معظّمه بشرف اسلام مشرّف شد ، بدو بیعت ودو هجرت و نماز دوقبله موفق گردید .

در تمامی غزوات ومشاهد حاضر، بعداز وفات آن‌حضرت نیز ملازم‌حضورحضرت امیرالمؤمنین ع و درمحاربات آن‌حضرت نیز حاضر بود تاآنکه جمعی ازبیعت خلافت آن‌حضرت مخالفت ورزیدند ، ابورافع گفت این‌قضیه را حضرت رسالت خبرداده‌است پس تمامی خانه و زمین‌خودراکه درخیبر ومدینه داشته فروخته ودرهشتاد وپنج‌سالگی در رکاب‌حضرت امیرالمؤمنین ع بکوفه رفت ودرآنجا ازطرف‌آن‌حضرت‌خازن ومتصدی بیت‌المال گردید و دوپسرش عبدالله و علی نیزکاتب آن‌حضرت بوده‌اند .

بعدازشهادت آن‌حضرت باز درحضور امام حسن مجتبی ع بمدینه مراجعت‌نمود و امام مجتبی نیز نصف خانهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع را با یك زمین دیگر از اراضی خراجیه بدو عنایت فرمود . بعد از وفات او (که بنابراین درعهد حضرت امام مجتبی یا بعد از او بوده) پسرش عبیدالله همان زمین را بیکصد و هفتاد هزار درهم یا دینار فروخت . بعضی وفات اورا درهمان سال شهادت حضرت‌امیرالمؤمنین ع نوشته‌اندکه سال چهلم هجرت بوده‌است .

ابورافع‌گوید روزی شرفیابی حضور مبارك حضرت رسالت ص را تصمیم کردم و دیدم‌که آن‌حضرت درخواب ویا غشوهٔ وحی میباشد و ماری درگوشهٔ خانه خزیده است، از خوف بیداری آن‌حضرت ، مار را نکشته و درمیان مار وآنحضرت خوابیدم‌که اگر آسیب وگزندی هم‌باشد بمن متوجه‌شود وآن وجود نازنین سالم‌بماند . آن‌حضرت‌بیدار شد وآیهٔ خاتم‌بخشی‌حضرت‌امیرالمؤمنین ع راکه‌آیهٔ: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** است همی خواند پس آن‌حضرت فرمود حمد سزای پروردگاری است‌که علی را بمنتهای مرام خود رسانید و وگوارا باد علی را مقامی‌که اورا بردیگران تفضیل داده است . ابورافع گوید : آن حضرت رو بمن‌کرده و سبب آنجا خوابیدن مرا استفسار نمود اینك قضیهٔ مار را عرضه

داشتم و بامر آن‌حضرت آن را کشتم پس آن‌حضرت دست مرا گرفته و فرمود حال تو چطور خواهد شد وقتی‌که جمعی بمقاتلهٔ علی برخیزند.

(کتب رجالیه وغیره)

**آل‌ابی‌ساره** که سرسلسلهٔ ایشان **ابوساره علی** میباشد در اصطلاح رجالی عبارتنداز **حسن بن ابی‌ساره**، **مسلم بن ابی‌ساره**، **محمد بن حسن بن ابی‌ساره**، **عمر بن‌مسلم بن‌ابی‌ساره**، **معاذ بن‌مسلم بن‌ابی‌ساره**، **حسین ویحیی** پسران معاذ مذکور وغیرایشان‌که نوعاً از اجلاّی افاضل وخانوادهٔ علم و ادب وممدوح علمای‌رجال و اغلب از اصحاب حضرات ائمهٔ اطهار ع بوده‌اند. ماهم شرح اجمالی معاذ بن مسلم ملقّب به فراء یا هراء را بعنوان **فراء** و حسن بن ابی‌ساره ومحمد بن‌حسن بن‌ابی‌ساره را هم بعنوان **ابن‌ابی‌ساره** هریکی درمحل خود نگارش داده و دیگران را هم موکول بکتب رجالیّه میداریم و رجوع بعنوان **فراء معاذ بن‌مسلم** هم نمایند.

**آل‌ابی‌سبره** یا **آل‌ابی‌سیره** (که‌حرف‌تالی‌سین‌حرف **ی** باشد نه **ب**) دراصطلاح رجالی خانواده‌ایست درکوفه‌که به **بنی‌ابی‌سبره** نیز موسوم و از افراد ایشان است حصین بن عبدالرحمن جعفی و پسرش بسطام و برادرانش اسمعیل و خیثمه‌که تماماً از محدّثین امامیّه و اصحاب ائمّه ع بوده و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه میباشد.

(تنقیح‌المقال وص۱۷۲ ج۱۵عن)

**آل‌ابی‌السمال** خانوادهٔ بزرگی است درکوفه‌که از قدیم‌الایام بتشیّع معروف و بابوالسمال‌سمعان جدّاعلی‌نهمی یادهمی نجاشی‌احمدسابق‌الذکر منسوب میباشد.

موافق آنچه درشرح حال ابراهیم بن ابی‌سمال و مواضع دیگر ازکتب رجالیّه تصریح‌کرده‌اند لفظ سمال (بروزن‌کتاب یا بقال) با لام آخر و سین بی‌نقطهٔ اوّل است و فقط از ایضاح الاشتباه علاّمه درشرح حال ابراهیم بن ابی‌بکر محمد بن ربیع‌گوید، کنیه‌اش ابوبکر بن ابی‌السماك سمعان است‌که لفظ سماك را با سین وکاف ضبط‌کرده و

لام بودن آن را نسبت بقول داده و این مطلب علاوه برمنافات اقوال علمای رجال ، منافی قول‌خود علاّمه هم میباشدکه در خلاصه به لام بودن‌آن تصریح‌کرده‌است. ناگفته نماندکه عبدالله نجاشی والی اهواز هم (که حضرت صادق ع رسالهٔ اهوازیّه را بنام‌او مرقوم‌فرموده) نوه یا نتیجهٔ‌همین‌ابوالسمال بوده وضمن‌شرح‌حال نجاشی احمداشاره‌نمودیم .

(اعیان‌الشیعة وغیره)

**آل‌ابی‌سیره** همان آل‌سبرهٔ فوق است‌که تالی سین حرف **ب** بوده است .

**آل‌ابی‌شعبه** خانوادهٔ بزرگی شیعی است درکوفه‌که بهترین شعب شیعه و از اصحاب ائمهٔ اطهار ع ، تماماً ثقه وجلیل‌القدر و دوستدار اهل بیت عصمت ع ، مسموع‌القول و روایات ایشان مقبول ، ازآن‌روکه بمرام‌تجارت بحلب میرفته‌اند هریکی‌ازافراد ایشان بحلبی شهرت‌یافته وخانواده را هم به **حلبیون** موصوف دارند والاّ عراقی کوفی هستند .

از مشاهیر افراد این‌خانواده **علی بن ابی‌شعبه** ، **عمر بن ابی‌شعبه** ، **محمد وعبیدالله و عمران** و **عبدالاعلی** پسران علی بن ابی‌شعبه ، **احمد بن‌عمر بن ابی‌شعبه** ، **یحیی بن عمران** بن علی بن ابی‌شعبه بوده و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است .

محمد مذکورکه محمد بن علی بن ابی‌شعبه وبه ابن‌ابی‌شعبه معروف وکنیه‌اش **ابوالحسن** است از اکابر و ثقات فقها ومحدّثین متقدّمین امامیّه وازاصحاب‌حضرت‌باقر ع بوده و **کتابی درتفسیر** و**کتاب مبوبی در حلال و حرام** داشته است . عبیدالله نیزکتابی در فقه نوشته و بنظر مبارك حضرت صادقش رسانده و مورد تحسین و تصحیح آن‌حضرت واقع شد و فرمودندکه مخالفین ، مانند آن را ندارند و بقول شیخ طوسی **نخستین‌کتابی است‌که درفقه شیعه تألیف یافته است** . اما خود ابوشعبه‌که سرسلسلهٔ این‌خانواده میباشد از اصحاب حضرت امام حسن و امام حسین ع میباشد و وثاقت و جلالت او مسلّم خاصّ و عامّ و اسم خود و پدرش بدست نیامده و تنها بکنیه‌اش شهرت دارد .

(ص۱۸ ج ۵ عن وکتب رجالیه)

**آل ابی صفیه**

**ابوحمزهٔ ثمالی** - سابق الذکر ابن ابوصفیه ثابت بن دینار وپسرانش محمد وحسین وعلی مثل پدرش ابوصفیه از ثقات محدّثین شیعه بوده‌اند . سه پسر دیگرش نوح و منصور و حمزه نیز در رکاب زید بن علی ع بشهادت رسیده‌اند و شرح مراتب موکول بکتب رجالیه است .

(ص ۲۰ ج ۵ عن وغیره)

**آل احمر**

عنوان مشهوری آخرین دولت اسلامیّهٔ اندلس میباشدکه بعنوان مشهورترین ایشان (بنی‌احمر) درفصل اوّل خاتمه نگارش دادیم .

**آل اخشید**

یا **بنی‌اخشید** - دولتی است کوچك که درقرن چهارم هجرت باهتمام ابوبکر محمد بن طغج از شاهزادگان فرغانه تأسیس و خود را به **اخشید** (که لقب وعنوان نیاگانش ملوك فرغانه بوده) ملقّب داشته وپنج تن ازایشان مدت سی و هشت سال بشرح ذیل بتبعیت بنی‌عباس درمصر حکومت کرده‌اند :

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| ۱- محمد بن طغج | از | ۳۲۰ | تا | ۳۳۴ ه ق |
| ۲- ابوجور بن‌محمد | « | ۳۳۴ | « | ۳۴۹ « « |
| ۳- علی بن‌محمد | « | ۳۴۹ | « | ۳۵۵ « « |
| ۴- کافور اسود غلام محمد | « | ۳۵۵ | « | ۳۵۶ « « |
| ۵- احمد بن علی | « | ۳۵۶ | « | ۳۵۸ « « |

درسیصد وپنجاه و هشتم هجرت منقرض وفطمیّون سابق‌الذکر جاگیر ایشان گردیدند .

(ص ۸۰۴ ج ۲ س)

**آل ادریس**

دولتی است که درقرن دویم هجرت درمغرب‌اقصی ازطرف ادریس بن‌عبدالله بن امام حسن بن علی بن ابیطالب تشکیل یافته وشهر فس را پایتخت نمود ، مدت دویست و دو سال بشرح ذیل حکومت نمودند ، آخرین ایشان حسن بن قسم دستگیر فطمیّون سابق‌الذکر شد ، بقرطبه تبعید وبسال سیصد و هفتاد و چهارم هجرت در همانجا مقتول و دولت آل ادریس منقرض و اراضی ایشان

مسخر فاطمیّون گردید .

| | | | |
|---|---|---|---|
| ۱ـ ادریس بن عبدالله | ۱۷۲ ه ق | ۲ـ ادریس بن ادریس | ۱۷۷ ه ق |
| ۳ـ محمد بن ادریس | ۲۱۳ » » | ۴ـ علی بن محمد | ۲۲۱ » » |
| ۵ـ یحیی بن محمد | ۲۳۴ » » | ۶ـ علی بن عمر بن ادریس | ـ |
| ۷ـ یحیی بن قاسم بن ادریس | ـ | ۸ـ یحیی بن ادریس بن عمر | ۲۹۳ ه ق |
| ۹ـ حسن بن محمد بن قاسم | ۳۱۰ ه ق | ۱۰ـ قاسم کنون بن محمد بن قاسم | ۳۲۰ » » |
| ۱۱ـ احمد بن قاسم کنون | ۳۳۷ » » | ۱۲ـ حسن بن قاسم کنون | ۳۷۴ » » |

(ص ۸۱۲ ج ۲ س)

**آل ازری** موافق آنچه ضمن عنوان **ازری شیخ کاظم** گفته شد خانوادهٔ بزرگی است درنواحی بغداد و حلّه از اولاد حاج محمد بن حاج مهدی بن حاج مراد تمیمی بغدادی و چنانچه درعنوان مذکور تذکّر دادیم آل ازری هم که دراین اواخر در بغداد و حلّه توطّن داشته و اوقاف جدّ مادری خودشان حاج محمد مذکور را متصدی هستند از بطن دو دختر شیخ مسعود بن شیخ یوسف بن حاج محمد مذکور میباشند .

**شیخ محمدرضا** پسر دیگر حاج محمد مزبور نیز از مبرّزین شعرا بود، دیوانی در مراثی و مدایح حضرات معصومین ع داشت و بسال هزار و دویست و سی‌ام یا چهلم هجرت درکاظمین وفات وبا دوبرادرش شیخ یوسف و شیخ کاظم مذکورین درسردابی‌که معروف بقبر سید مرتضی است مدفون گردیدند .

از اشعار شیخ محمدرضای ازری قصیده‌ایست‌که در موضوع فتنهٔ وهابیّه (که بسال هزار و دویست و شانزدهم هجری درکربلا وقوع یافته) سروده و مجموعاً شصت وپنج بیت و عدد ابجدی هرمصراعی مادّهٔ تاریخ فتنهٔ مذکوره بوده وحاکی ازکمال قدرت شعریّهٔ او میباشد واز ابیات آن است :

**اریحا فقد لاحت طلایع کربلا=۱۲۱۶ لنقبر اشلاء و نسعد مرسلا=۱۲۱۶**

| | |
|---|---|
| لتبکی دوراراعهــا قارع الردی=۱۲۱۶ | فاوجف منها ما استقر وما علا=۱۲۱۶ |
| وهب بجوالــدین یخفق برقه=۱۲۱۶ | مصاب بجون الحزن اضحی مجلجلا=۱۲۱۶ |
| لاصبیة قــد قلدالسیف نحرها=۱۲۱۶ | ومسترجع قدحن یدعو محوقلا=۱۲۱۶ |
| لبارحة لم یبرح النسك حلفها=۱۲۱۶ | دهاها القضا فی مادهاها واجفلا=۱۲۱۶ |
| لعاریة قد قمص الدم فودها=۱۲۱۶ | ومجلیة امسی حشاهــا مقلقلا=۱۲۱۶ |
| لابنیة تبکی لهــا نعم الندی=۱۲۱۶ | اذا العام امسی صاحب الدوممحلا=۱۲۱۶ |
| لذبح رجال بالمساجد ساجلوا=۱۲۱۶ | بمحکمة التنزیل من امهــا الی=۱۲۱۶ |
| فیا صاحبی رحلی اریحا سویمة=۱۲۱۶ | لنبکی بها ظلی حبیب ومنزلا=۱۲۱۶ |
| و نادی به ناعی الصلاح مورخا=۱۲۱۶ | لقدعا ودتنا الیوم ارزاء کربلا=۱۲۱۶ |

رجوع به ازری شیخ کاظم نیز نمایند . (اطلاعات متفرقه)

**آل اعسم** خانوادهٔ بزرگی است در نجف اشرف که دراصل از قبائل حجاز بوده‌اند ، بسیاری از رجـال این خانواده دارای مقامات عالیهٔ علمیّه و صاحب فضائل علم و ادب بوده وما هم شرح حال اجمالی دو تن از ایشان را درباب اوّل (القاب) بعنوان **اعسم** تذکّر داده‌ایم .

اعسم درلغت کسی را گویندکه کف دست ویا قدمش کج و خمیده باشد وگویا یکی از اجداد این خانواده بدین‌صفت بوده ویا اینکه لفظ اعسم لقب جدّشان ازکلمهٔ عسمان اتّخاذ شده‌که نام یکی از بطون حرب از قبائل حجازیّه است .

(اطلاعات متفرقه)

**آل اعین** (بروزن ابیض) خانوادهٔ بزرگی است درکوفه وازخواص شیعین اهل بیت طهارت‌که دارای نهایت جلالت بود ، از حیث فقه و روایت آثار دینیّه وکثرت نفوس ومدّت‌خدمت بخانوادهٔ عصمت ع گوی‌سبقت ازدیگران ربوده است . متجاوز از هفتـد تن از ایشان از زمان سعادت توأمان حضرت سجّاد ع ببعد بخدمات دینیّهٔ متنوعه و مصاحبت حضرات ائمّهٔ معصومین ع مفتخر و علما وفقها و قرّاء و ادبا و محدّثین بسیاری از ایشان برخـاسته‌اندکه سرسلسلهٔ ایشان اعین بن‌سنسن (بروزن بلبل) یـا سنبس (بروزن قنفذ چنانچه در فهرست ابن‌الندیم است) شیبانی بوده و بدین جهت بعضی از **آل اعین** و **آل سنسن** معروف هستند چنانچه گاهی به **بنی اعین** و

**بنی‌سنسن** نیز مذکور دارند .

این خانواده نوعاً با تشیّع وامامی‌مذهب‌بودن بلکه با خواص‌شیعه بودن‌معروف است ، فقط مالك و مليك و قعنب عامی‌ّالمذهب و درامامت مخالف و عبدالله بن بکیر نیز با آن‌همه وثاقتی که داشته فطحی‌مذهب‌بوده‌است . ماهم‌صحّت‌نسبت ومزایای دیگر افراد این خانواده را موکول بکتب رجالیّه داشته و بجهت تسهیل مراجعه بآنها بطور اجمال اسامی ایشان را تذکّر داده وگوئیم :

**اعین بن‌سنسن** سرسلسلهٔ این خانوادهٔ معروف به آل‌اعین شیبانی‌الولاء و ازموالی وآزاد شده‌های بنی‌شیبان بود و بطور اجمال ضمن شرح حال پسرش زراره تذکّر داده شده است ، درکتب رجالیّه تا هفده پسر بنـام **ایوب** و **بکیر** و **حمران** و **زراره** و **سمیع** و **ضریس** و **عبدالاعلی** و **عبدالجبار** و**عبدالرحمن** و **عبدالله** و**عبدالملك** و **عیسی** و **قعنب** و**مالك** و **محمد** و **مليك** و **موسی** بدو منسوب دارند لکن ایّوب بن اعین بفرمودهٔ شیخ ، از این خانوادهٔ اعین شیبانی نبوده بلکه ریاحی یا ظریفی واز موالی بنی‌ریاح یا بنی‌ظریف و پدرش اعین غیراز اعین بن سنسن شیبانی و نسبت دادن او بدین خانواده همانا ناشی از اشتباه اسمی در نام پدر است .

شرح‌حال‌ایشان و اولاد و احفاد ایشان‌که مجموعاً درحدود هفتاد تن بلکه‌بیشتر بنظر این نگارنده رسیده و درشمار این‌خانواده میباشند موکول بکتب رجالیّه‌است‌که بعضی بعنوان اسم خاصّ‌خودش و بعضی دیگر ضمن عنوان آل‌اعین ویا عبدالله بن‌بکیر که از مشاهیر این خانواده است تذکّر داده شده است . دراینجا محض‌تسهیل مراجعه بدانها اسامی آنهائی را از این خانواده‌که دسترس ما گردیده بترتیب حروف هجا تذکّرمیدهد :

**ابراهیم محمد بن‌حمران** بن اعین بن سنسن شیبانی

**احمد بن سلیمان بن‌حسن** بن جهم بن بکیر اعین

**احمد بن محمد بن سلیمان** بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین

**احمد بن محمد بن‌محمد** بن سلیمان بن‌حسن بن جهم بن بکیر بن اعین (که شرح حال اورا بعنوان **ابوغالب زراری** نگارش داده‌ایم)

**ایوب بن اعین** (که فوقاً از این خانواده نبودن اورا تذکّر دادیم)

**بکیر بن اعین** بن سنسن شیبانی

**جعفر بن‌سلیمان** بن حسن بن جهم بن بکیر فوق

**جعفر بن قعنب** بن اعین بن سنسن شیبانی

**جهم بن بکیر** بن اعین بن سنسن شیبانی

**حسن بن جهم** فوق

**حسن بن زرارة** بن اعین بن سنسن شیبانی

**حسن بن‌سلیمان** بن حسن بن جهم بکیر بن‌اعین

**حسین بن‌جهم** بن بکیر بن اعین (چنانچه از علاّمه و ابن‌داود نقل شده)

**حسین بن‌حسن** بن جهم بن بکیر بن اعین

**حسین بن زرارة** بن اعین فوق

**حسین بن سلیمان** بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین

**حسین بن عبدالحمید** بن بکیر بن‌اعین فوق

**حسین بن‌عبیدالله** بن زرارة بن اعین

**حمران بن اعین** بن سنسن

**حمران بن عبدالرحمن** بن اعین

**حمزة بن حمران** بن اعین

**رومی بن‌زرارة** بن اعین

**زرارة بن‌اعین** بن سنسن

**زید بن بکیر** بن اعین

**سلیمان بن حسن** بن جهم بن بکیر بن اعین

**سميع بن اعين**

**ضريس بن اعين**

**ضريس بن عبدالملك** بن اعين

**عبدالاعلى بن اعين**

**عبدالاعلى** بن بكير بن اعين

**عبدالجبار** بن اعين

**عبدالحميد** بن بكير بن اعين

**عبدالرحمن** بن اعين

**عبدالرحمن** بن حمران بن عبدالرحمن بن اعين

**عبدالله ياعبيدالله** بن احمد بن محمد بن محمد بن سليمان بن حسن بن جهم بن بكير بن اعين (چنانچه بعضی گفته‌اند)

**عبدالله بن اعين** (چنانچه بعضی گفته‌اند وبقول بعضی دیگر از علمای رجال اعين سنسن اصلاً پسر عبدالله نامی نداشته‌است)

**عبدالله بن بكير** بن اعين

**عبدالله بن زرارة** بن اعين

**عبدالملك بن اعين**

**عبيد بن زرارة بن اعين**

**عبيدالله بن احمد** بن محمد بن سليمان بن حسن بن جهم بن بكير بن اعين (چنانچه بعضی گفته‌اند)

**عبيدالله بن زرارة** بن اعين

**عثمان بن مالك** بن اعين

**عقبة بن حمران** بن اعين

**على بن سليمان** بن حسن بن جهم بن بكير بن اعين

**على بن عبدالحميد** بن بكير بن اعين

**علی بن عبدالملک** بن اعین

**عمر بن بکیر** بن اعین

**عیسی بن اعین**

**غسان بن عبدالملک** بن اعین

**غسان بن مالک** بن اعین

**قعنب بن اعین** که عامی المذهب بوده است

**قیس بن زرارة** بن اعین وبقول بعضی ازعلمای رجال قیس هم مثل ایوب بن اعین فوق ازآل اعین نبوده و شیبانی نیست بلکه کندی میباشد وپدرش هم غیراز زرارة بن اعین شیبانی است

**مالک بن اعین** که عامی المذهب بوده است

**محمد بن اعین** که شیبانی بودن او نیز محل تردید است

**محمد بن حسن** بن جهم بن بکیر بن اعین

**محمد بن حمران** بن اعین

**محمد بن زرارة** بن اعین

**محمد بن سلیمان** بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین

**محمد بن عبدالحمید** بن بکیر بن اعین

**محمد بن عبدالرحمن** بن حمران بن عبدالرحمن بن اعین

**محمد بن عبدالله** (عبیدالله خ‌ل) بن ابی غالب احمد بن محمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین و همین محمد بن عبدالله آخرین کسی است از این سلسله که در السنه دایر و مشهور بوده وکسی دیگر بعد از او از این سلسله مذکور نداشته‌اند

**محمد بن عبدالله** بن زرارة بن اعین

**محمد بن عبدالملک** بن اعین

**محمد بن عبیدالله** بن احمد بن محمد بن سلیمان بن‌حسن بن جهم بن بکیر بن اعین (چنانچه بعضی گفته‌اند)

**محمد بن محمد بن سلیمان** بن حسن بن‌جهم بن بکیر بن اعین

**ملیك بن اعین** و او نیز مانند دوبرادرش مالك و قعنب عامیّ المذهب بوده است

**موسی بن اعین**

**یحیی بن‌زرارة** بن اعین

**یونس بن عبدالملك** بن اعین

**یونس بن‌قعنب** بن اعین

بعضی از افراد مذکور این خانواده صاحب‌کتاب و بعضی دیگر از اصحاب اصول مدوّنه میباشد وچنانچه درمطاوی‌کلمات فوق اشاره‌شده بعضی هم اصلاً از این‌خانواده نبوده‌اند و تحقیق مراتب بالاطراف موکول بکتب رجالیّه است .

**آل‌افطس** یکی ازملوك‌الطوائف اندلس‌است‌که بعنوان **بنی‌افطس** نگارش دادیم .

**آل‌الیاس** بجلی کوفی ، خانواده‌ایست بزرگ و قدیم درکوفه از اصحاب حضرت‌باقر یا صادق ع . ابوالیاس عمرو بن‌الیاس وپسرش‌الیاس بن عمرو بن الیاس وسه نوه‌اش رقیم وعمرو و یعقوب پسران الیاس بن عمرو وهریك‌از ایشان غیراز یعقوب کتابی داشته و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است .

(تنقیح‌المقال وغیره)

**آل‌ایوب** یکی ازدول مصریّه میباشدکه بعنوان **بنی‌ایوب** نگارش دادیم.

**آل‌بابویه** خانوادهٔ بزرگی است از عجم‌که بعضی از مشاهیر ایشان را در باب سیّم بعنوان **ابن‌بابویه** تذکّر دادیم .

**آل‌بادیس** یکی از دول مغرب زمین‌است‌که بعنوان **بنی‌بادیس** تذکّردادیم و رجوع بعنوان **بنی‌زیری** نمایند .

**آل بحرالعلوم** از خانوادهٔ علميّهٔ جليلهٔ عراق عرب ميباشدكه بعالم ربّانی سيد مهدی بحرالعلوم سابق‌الذكر منتسب و درغايت اصالت و نهايت شرافت بود ، عدهٔ كثيری از علما و فقها و اعيان فضلا و ادبا و شعرا از ايشان بظهور آمده‌كه اساميشان زينت اوراق و دفاتر ميباشد . گاهی هريك از افراد اين خانواده را نيز بهمين‌عنوان **آل بحرالعلوم** متّصف دارند .
**(متفرقه)**

**آل براق** يا **قره‌ختائيان** - دولتی‌است‌كه دراوائل قرن هفتم هجرت‌باهتمام قتلغ‌خان ملقّب به **براق** دربلادكرمان تأسيس يافته‌است . براق دراصل از امرای بلاد قره‌ختا (كه عبارت ازشمال‌غربی مغولستان ميباشد) بوده‌كه‌بسمت سفارت نزد سلطان محمد خوارزمشاه رفته واز مراجعت ممنوع‌شد ، درسلك رجال‌دربار سلطان محمد منسلك و حاجب و دربان او گرديد و بدين سبب به **براق حاجب** شهرت يافت . پس ازآنكه سلطان محمد مغلوب مغول گرديد براق بكرمان رفته وآن نواحی را ضبط نمود و درسال ششصد و بيست و يكم هجرت اعلان استقلال داده و خطبه بنام وی خوانده شد . هشت تن از اين خانواده مدّت هشتاد وپنج سال حكومت‌كرده‌اندكه اسامی و تاريخ جلوس ايشان بشرح ذيل است :

۱ـ **براق حاجب** (قتلغ‌خان) ۶۲۱ ه ق

۲ـ **ركن‌الدين مبارك بن براق** ۶۳۲ « «

۳ـ **قطب‌الدين محمد** برادرزادهٔ براق ۶۵۰ « «

۴ـ **حجاج بن قطب‌الدين** ۶۵۵ « «

۵ـ **جلال‌الدين سيور غيمش** بن قطب‌الدين ۶۸۱ « «

۶ـ **پادشاه خاتون** ۶۹۱ « «

۷ـ **مظفرالدين** محمد شاه بن حجاج ۶۹۵ « «

۸ـ **قطب‌الدين شاه جهان** بن سيور غيمش ۷۰۳ « «

درحدود هفتصد و ششم هجرت آخرين ايشان قطب‌الدين شاه نيز از طرف الجايتوخان

منعزل و حکومت آل براق منقضی وممالکشان مسخّر الجایتوگردید . خود قطب‌الدین شاه نیز بشیراز فرارکرده و بقیه عمر خود را درآنجا بسر برد و دختر خود را نیز بامیر مبارزالدین ازآل مظفّر تزویج کرد ، شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از وی بوجودآمدند . (س۱۲۶۷ ج۲س)

**آل برمك** یا **برامکه** - خانوادهٔ بزرگی است معروف‌که در اصل از اهالی خراسان بودند ودرمصاحبت ابومسلم‌خراسانی اهتمامات‌بسیاری در انقراض بنی‌امیّه و تشکیل خلافت عبّاسیّه بکار بردند اینك در اوائل‌آن خلافت ، چهار تن از ایشان : **خالد بن برمك** و **یحیی بن خالد** و **فضل بن یحیی** و **جعفر بن یحیی** متصدی مقام وزارت و صدارت و امورات بیت‌المالی شدند بلکه یحیی ازطرف منصور، والی‌آذربایجان‌هم گردید . عموماً مصدرخدمات‌متنوعهٔ بسیار وخیرات ومبرات‌بی‌شماری بوده و اکرامات متنوعهٔ بی‌حدّ درحق علما و شعرا و ارباب کمال مبذول میداشته‌اند . اینك شعرای وقت درمدح ایشان قصائد زیادی سروده ودر وفات‌ایشان نیزمراثی‌بسیاری بنظم آورده‌اند و مدایح و مراثی ایشان در بسیاری ازکتب مربوطه مدوّن میباشد .

هارون‌الرشید باآن مراحم فوق‌الغایة‌که درحق‌جعفر داشته بحدّی‌که شب و روز با معاشرت ومنادمت وی بسر می‌برد آخرالامر از نفوذ و اقتدار بی‌نهایت او اندیشناك شد ودرسال یکصد و هشتاد وهفتم جعفر را کشت ، پدرش یحیی و برادرش فضل را نیز با دوبرادر دیگرش محمد و موسی زندانی‌کرد و ایشان نیز در زندان مردند . نوادر بسیاری دربارهٔ برامکه مذکور و نقل‌آنها خارج از وضع کتاب است .

**آل بویه** عنوان مشهوری یکی از دول معظمهٔ ایرانی میباشدکه در زمان بنی‌عباس در اوائل قرن چهارم هجرت نشأت یافته و مجموعاً هفده یا هیجده تن از ایشان بعنوان سلطنت یا امارت و تبعیت ، حکومت رانده‌اند و ازآن‌روکه **عمادالدولة علی بن‌بویه** سابق‌الذکر مؤسّس این دولت ، دیلمی بوده اینك ایشان را **دیلمیان** و **دیالمه** (جمع دیلمی) گفته‌اند چنانچه بجهت انتساب به **بویه**که پدر

مؤسّس مذکور است به **آل‌بویه** شهرت یافته وگاهی **بنی‌بویه** نیز گویند .

مخفی نماندکه بویه مذکور (بروزن کمیل یا روزه) بنام **علی** (عمادالدوله) و**حسن** (رکن‌الدوله) و **احمد** (معزّالدولة) سه پسر داشته است که علی بحکومت کرج منصوب شد و بالاخره دراثر حسن تدبیر و جلب قلوب، قدرت زیاد یافته ودرسال سیصد وبیست و یکم یا دویم هجرت اعلان سلطنت داد و ازطرف راضی بالله بیستمین خلیفهٔ عباسی (۳۲۲_۳۲۹ه ق = **شکب - شکط**) نیز سلطنت او با ارسال تحف وهدایا وخلعت تبریك مورد تصدیق شد تا درسال سیصد و سی وچهارم بغداد را نیز مسخّر وبه مطیع لله خلیفهٔ وقت مسلّط شد و حکومت آن نواحی را ببرادرکهتر خود معزّالدوله احمد مفوّض نمود و نواحی اصفهان را نیز ببرادر دیگر خود رکن‌الدّوله حسن موکول داشته وشیراز را مقرّ سلطنت نمود .

ازآن روکه فرزندی نداشته بتصویب برادرش رکن‌الدوله پسرش عضدالدوله فناخسرو را ولیعهد خود نمود اینك بعداز وفات‌او عضدالدوله بتخت‌سلطنت‌نشست بلکه ازبعضی‌کلمات قاموس‌الاعلام‌استظهارمی‌شودکه‌عمادالدوله درحال‌حیات‌خودش‌عضدالدوله را برتخت سلطنت برنشانده است . بهرحال نه تن از ایشان در مرکز، سلطنت کرده و بنام ایشان خطبه خوانده شد و اسامی و تاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل است :

| | |
|---|---|
| **اول- عمادالدوله** علی بن بویه | ۳۲۱ ه |
| **دویم - ابوشجاع عضدالدوله** فناخسرو بن رکن‌الدوله حسن | ۳۳۸ « |
| **سوم - ابوالفوارس‌شرف‌الدولة** شرزیل بن عضدالدوله | ۳۷۲ |
| **چهارم - ابوکالیجار** صمصام‌الدوله مرزبان بن عضدالدوله | ۳۷۹ |
| **پنجم - ابونصر بهاءالدوله** شهنشاه بن عضدالدوله | ۳۸۰ |
| **ششم - ابوشجاع سلطان‌الدولة** بن بهاءالدین فوق | ۴۰۴ « |
| **هفتم- ابوکالیجار** عمد لدین‌الله مرزبان بن سلطان‌الدوله | ۴۱۵ « |
| **هشتم - ابوطاهر جلال‌الدولة** فیروزخسروشه بن بهاءالدوله | ۴۲۹ |

ثانیاً ابوکالیجار مذکور فوق ۴۳۵ ه

**نهم- ابونصر-** الملك الرحیم فیروزخسرو بن ابوکالیجار فوق ۴۴۰ »

درسال چهارصد و چهل و هفتم ، طغرل بیگ سلجوقی بدیشان مسلّط گردید ، ببغداد وارد وبنام او خطبه خوانده شد، ملك رحیم هم درموقع استقبال دستگیر ودرقلعهٔ طبرك نزدیکی اصفهان حبس و سلطنت و حکومت آل بویه در سال چهارصد و چهل و هشتم هجرت با وفات او بکلی منقرض گردید .

مخفی نماندکه شرح حال اجمالی عمادالدولة وعضدالدولهٔ مذکورین فوق راکه اوّل و دویم آل بویه هستند تحت عنوان عمادالدولة علی ، از باب اوّل (القاب) تذکّر داده وهم درآنجا موافق بعضی از مدارك قید شده استکه عضدالدولة همان رکن الدوله حسن بوده وبعد از سلطنت بلقب عضدالدولة ملقّب گردیده و پرواضح استکه اینفقره محض اشتباه میباشد و رکن الدوله حسن برادر عمادالدوله بوده و ابوشجاع عضدالدوله هم پسر رکن الدوله حسن ونامش هم فنّاخسرو است (بتشدید نون) .

ناگفته نماندکه غیراز نه نفر مذکور صاحب خطبه از آل بویه، **نه نفر دیگر** نیز از این خانواده بعنوان ملك یا امیرالامراء بطور تبعیّت صاحب خطبه ، در عراق و و اصفهان و فارس و ارجان و دیگر نقاط ایران بشرح ذیل حکومت کرده اند :

**اول- رکن الدولة-** حسن بن بویه
**دویم- ابوالحسن معزالدولة-** احمد بن بویه } برادران عمادالدولهٔ فوق ۳۲۱ ه ق

**سیم - ابومنصور عزالدولة** بختیار بن معزالدولة ۳۵۶ « «

**چهارم - ابونصر مؤیدالدولة** بن بویه بن رکن الدولة ۳۶۷ « «

**پنجم - ابوالحسن فخرالدولة** علی بن رکن الدولة حسن بن بویه ۳۷۳ « «

**ششم - ابوطالب مجدالدولة** رستم بن فخرالدوله علی فوق ۳۸۷ « «

**هفتم - ابوعلی شرف الدولة** حسن بن ابونصر بهاءالدولهٔ فوق ۴۰۴ « «

**هشتم - ابومنصور بن ابوکالیجار** عماد لدین الله فوق ۴۴۰ « «

**نهم - ابوعلی بن ابوکالیجار فوق** ۴۴۸ هـ ق

مخفی نماند ابومنصور فوق نیز که امیر فارس بوده مانند ملك رحیم مذکور آخرین سلطان آل بویه درسال چهارصد و چهل و هشتم هجرت وفات یافت و حکومت آل بویه سلطنتا و امارتاً و اصالتاً و تبعا منقرض گردید . لکن بعداز وفات ابومنصور برادرش ابوعلی فوق از طرف طغرل بیگ سلجوقی بامارت ارجان فارس منصوب و محض پاس اصالت او طبل و بیدق هم بدو عنایت شد تا درسال چهارصد و هشتاد و هفتم هجرت او نیز وفات یافته و امارت اسمی محض هم که درآل بویه بوده منقرض گردید . از اینجا معلوم میشود ، اگر ابوعلی مذکور راکه تحت تبعیت سلاجقه بوده بشمار آل بویه درنیاریم عدّهٔ امرا ایشان هشت تن بوده ومجموع ایشان سلطاناً و امیراً هفده تن میباشند و اگر اورا نیز بملاحظهٔ نژاد ، از حکّام آل بویه حساب کنیم مجموعاً هیجده تن خواهند بود . توضیحاً علاوه مینمایدکه دوفقره جدول سلاطین و امرای آل بویه که تحت عنوان **بویه** درقاموس الاعلام نگاشته در بعض موارد مغایر شرح حال هریك از ایشان میباشدکه بعنوان مخصوص خودشان نیز درآن کتاب نگارش داده است و مقصود ما نیز دراین مورد فقط تذکّر و خاطر نشان نمودن آل بویه است وبس وتحقیق وقضاوت درمزایای این گونه قضایا موکول بکتب مربوطه میباشد . (ص۱۴۰۹ج۲س و ۲۴۰ج۱۵عن وغیره)

**آل تبع** یا **تبابعه** - ضمن عنوان **آل حمیر** خواهدآمد .

**آل ترکه** خانواده‌ایست بزرگ و معروف وترکی زبان دراصفهان که نوعاً از ارباب فضل وکمال و بتشیّع معروف وبعضی از افراد ایشان را تحت عنوان **خواجه افضل‌الدین محمد صدر** تذکّر داده‌ایم .

**آل تیمور** یا **تیموریان** دولتی است بس مشهورکه درتاریخ هفتصد وهفتاد و یکم هجرت باهتمام تیمورلنگ معروف به کورکان وصاحب قران (که بقول بعضی از نژاد مغول بوده و حکمرانان ایشان نیز در زبان اروپائیها به مغول بزرگ شهرت دارند) در ماوراءالنهر تشکیل یافته وسمرقند را پایتخت نمود، دردورهٔ

سلطنت خود خوارزم و کاشغر و تمامی بلاد ماوراءالنهر را ضبط و نیشابور وسبزوار وقندهار و خراسان و سیستان وآذربایجان و تفلیس و نخجوان و فارس و شیراز و بغداد وموصل و ماردین و دیار بکر و شام و حلب و دهلی و اکثر بلاد هندوستان و اطراف بحرخزر ونصف جنوبی روسیه و اراضی بسیاری‌را فتح ومسخّر کرد، خونریزیهای بسیاری نموده ودر دمشق وبغداد قتل عام داد و درآنکارا با یلدیریم سلطان بایزیدخان غازی چهارمین سلطان عثمانی (۷۹۱-۸۰۴ھ ق = **ذصا - ضد**) محاربه و سلطان را اسیرکرد سپس با دویست هزار لشگر عزیمت فتح‌چین نمود ولی دراثنای راه درموضعی‌اترار نام درساحل نهر سیحون درهفتاد ویك سالگی درگذشت و جنازه‌اش را بسمرقند نقل دادند .

ظاهر کلام قاموس‌الاعلام آنکه **سه‌شعبه** ازآل‌تیمور در خراسان و ماوراءالنهر و سمرقند و هندوستان موافق سه جدول ذیل سلطنت کرده‌اند .

**شعبه آل‌تیمور** که درماوراءالنهر وخراسان‌سلطنت کرده واخیراً هرات را پایتخت نموده‌اند با تاریخ جلوس ایشان بدین شرح است :

| | |
|---|---|
| ۱- **تیمورلنگ** | ۷۷۱ ھ |
| ۲- **سلطان خلیل** بن امیرانشاه بن تیمور | ۸۰۷ » |
| ۳- **شاهرخ‌بن‌تیمور** | ۸۱۱ » |
| ۴- **اولوغ‌بیگ** بن شاهرخ | ۸۵۰ » |
| ۵- **عبداللطیف** بن اولوغ بیگ | ۸۵۳ » |
| ۶- **عبدالله بن ابراهیم** بن شاهرخ | ۸۵۴ » |
| ۷- **ابوسعید بن محمد** بن امیرانشاه بن تیمور | ۸۵۵ » |
| ۸- **میرزا یادگار** بن محمد بن بایسنقر بن شاهرخ | ۸۷۳ » |
| ۹- **حسین بایقرا** بن منصور بن بایسنقر ابن شیخ عمر | ۸۷۵ » |
| ۱۰- **بدیع‌الزمان** ومیرزا مظفر مشترکا | ۹۱۱تا۹۱۳ » |

بعد از سعید مذکور ماوراءالنهر از خراسان جدا شد ، علاوه برسلاطین نامبرده‌که در

هرات مرکز خراسان سلطنت رانده‌اند چند نفر دیگر در سمرقند مرکز ماوراءالنهر بشرح ذیل مستقلاً سلطنت کرده‌اند :

| | |
|---|---|
| ۱- **سلطان احمد** بن‌ابوسعید | ۸۷۳ هـ |
| ۲- **سلطان‌محمود** بن‌ابوسعید | ۸۹۹ « |
| ۳- **بایسنقر** بن‌محمود | ۸۹۹ « |
| ۴- **سلطان‌علی** علی بن محمود | ۹۰۲تا۹۰۵ « |

اما شعبهٔ آل‌تیمورکه در هندوستان سلطنت کرده‌اند:

| | |
|---|---|
| ۱- **بابر بن‌عمر** شیخ بن‌ابوسعید | ۹۰۳ هـ |
| ۲- **میرزاهمایون** بن بابر | ۹۳۷ « |
| ۳- **جلال‌الدین** اکبرشاه بن‌همایون | ۹۶۳ « |
| ۴- **سلیم‌شاه** بن جهانگیر بن اکبرشاه | ۱۰۱۲ « |
| ۵- **شاه‌جهان** بن جهانگیر | ۱۰۳۷ « |
| ۶- **اورنگ زیب** عالمگیر | ۱۰۶۸ |
| ۷- **شاه عالم** بن عالمگیر | ۱۱۱۸ « |
| ۸- **جهاندار** اسکندر شاه بن شاه عالم | ۱۱۲۴ |
| ۹- **فرخ‌سیربن** عظیم‌الشأن بن شاه‌عالم | ۱۱۲۵ « |
| ۱۰- **رفیع‌الدرجات** بن اورنگ زیب | ۱۱۲۹ |
| ۱۱- **شاه‌جهان ثانی** | ۱۱۲۹ |
| ۱۲- **محمد شاه** | ۱۱۳۰ « |
| ۱۳- **احمدشاه** | ۱۱۶۰ |
| ۱۴- **عالمگیر ثانی** | ۱۱۶۷ |
| ۱۵- **شاه‌عالم ثانی** | ۱۱۷۳تا۱۲۲۱ |

انقراض آل‌تیمور هند بقهر و غلبهٔ نادرشاه و مسخّر انگلیس بودن هندوستن و سعه

دیگر ایشان بدستیاری شاه‌اسمعیل صفوی میباشد ودیگر مزایای تاریخی‌ایشان موکول بتواریخ و سیر است . (ص۱۷۲۷ ج۳س)

**آل‌ثوابه** یا **بنی‌ثوابه** - خانوادهٔ علم وفضل و ادب و انشا وکتابت است‌که به ثوابه (بروزن‌کناره) بن‌خالد یا یونس منسوب و اصل‌ایشان از نصاری ویونس مذکور نیز حجام وبه لبابهٔ معروف ویا خود لبابه نام مادر ایشان‌بوده است . از افراد این‌خانواده ابوالعباس احمد بن محمد بن ثوابه (متوفی بسال ۲۷۳ یا ۲۷۷ه ق = **رعج** یا**رعز**) وبرادرش جعفر وپسرش محمد وبرادرزاده‌اش محمد بن‌جعفر بوده ونیز از ایشان است ابوالحسین ثوابه و او آخرین‌کسی‌است از علما و فضلای این خانواده‌که با ابن‌الندیم متوفی بسال ۳۸۵ه ق = **شفه**) ملاقات کرده است . شرح حال اشخاص مذکور وغیر ایشان ازافراد این خانواده موکول بکتب مربوطه میباشد .

(ص۱۴۴ ج ۴ جم و۱۸۷ ف و ۳۲۶ ج ۱۰عن وغیره)

**آل‌جلایر** یا **ایلکانیان** - عنوان دولتی است معروف از شعب چنگیزیان‌که بعد از انقراض ایلخانیان شعبهٔ دیگر ایشان درسال هفتصد وسی و ششم یا چهل و پنجم هجرت از طرف امیر شیخ حسن بن امیرحسین بن آقبوغا بن ایلکان بن جلایر در عراق عرب تشکیل یافته و بغداد را کرسی حکومت قرار داد ، آذربایجان‌که‌کرسی حکومت‌ایلخانیان‌بود نیزمسخّرایشان‌گردید، بلکه‌اران وخراسان و موصل و بلاد ارمن و بلاد روم را نیز بحیطهٔ تصرف آورده‌اند . محض‌انتساب ایلکان جدّ عالی مؤسّس مذکورکه از امرای‌کیخاتوخان ایلخانی مذکور ذیل‌بوده به **ایلکانیان** مشهور و بجدّ اعلایش به **آل‌جلایر** و **دولت جلایریه** معروف و هریك از افراد ایشان را به ایلکانی و جلایری موصوف دارند .

چهار تن از ایشان‌کـه عبارت از شیخ حسن مؤسّس مذکور و پسرش امیر شیخ اویس و سلطان حسین و سلطان احمد پسران شیخ اویس است حکومت کرده‌اند تا در سال هشتصد و سیزدهم هجرت آخرین ایشان سلطان احمد بدست قره‌یوسف ترکمانی

مقتول و دولت ایلکانی (آل‌جلایر) منقرض گردید ودو ایل آق‌قویونلو و قره‌قویونلو از ایلات ترکمان جاگیر ایشان شدند و جهانشاه بن قره‌یوسف مذکور نیزکه بانی مسجد جهانشاه تبریز است (درسال هشتصد وهفتاد و دویم هجرت) ازهمین ایل قره‌قویونلوبوده است (بشرحی‌که درکتب مربوطه نگارش داده‌اند) .

سلطان احمد (شیخ احمد) مذکور از اهل فضل و ادب بود ، بهردو زبان‌عربی و فارسی شعر خوب می‌گفت ، درفنّ موسیقی تألیفاتی داشته وخط خوب مینوشت، وبصفای باطن خواجه حافظ شیرازی اعتقادی بسزا داشت ، دراوقات‌اقامت بغداد اصراری وافی بکار می‌برده‌که خواجه نیز متوجه‌آن دیارگردد لکن خواجه قبول‌نکرده و اشعاری در مدح او گفت‌که در دیوانش ثبت و ازآنها است :

احمد الله علی معدلة السلطان — احمد شیخ اویس حسن ایلکانی
خان بن خان شهنشاه شهنشاه نژاد — آنکه‌میزیبداگرجان‌جهانش‌خوانی
دیده نادیده باقبال تو ایمان آورد — مرحبا ای بهمه لطف‌خدا ارزانی

اما ایلخانیان چنانچه اشاره شد عنوان شعبه دیگری است از دولت آل‌چنگیز مذکور ذیل‌که در ششصد و پنجاه و پنجم از طرف هلاکوخان ملقّب به ایلخان تأسیس یافت ، شهر مراغهٔ آذربایجان را پایتخت نمود وبجهت انتساب به مؤسّس مذکور به ایلخانیان و دولت ایلخانیه مشهور شد ونه تن از ایشان بشرح ذیل در ایران وعراق عرب وشام و خراسان و نواحی آنها سلطنت نموده‌اند :

| | |
|---|---|
| ۱ـ هلاکوخان بن تولی‌خان بن‌چنگیزخان از | ۶۵۵تا۶۶۳ ھ |
| ۲ـ ابقاخان بن هلاکوخان | ۶۶۳ـ۶۸۱ |
| سلطان احمد بن هلاکو | ۶۸۱ـ۶۸۳ |
| ۴ـ ارغون‌خان بن ابقاخان فوق | ۶۸۳ـ۶۹۰ |
| ۵ـ کیخاتوخان بن ابقاخان | ۶۹۰ـ۶۹۴ |
| ۶ـ بایدوخان بن طرقای بن هلاکو | ۶۹۴ـ۶۹۴ |

| | |
|---|---|
| ۷ـ غازان محمودخان بن ارغون‌خان | ۶۹۴ـ۷۰۳ هـ |
| ۸ـ محمد خدابنده بن ارغون‌خان | ۷۰۳ـ۷۱۶ » |
| ۹ـ بوسعید بن خدابنده | ۷۱۶ـ۷۳۶ » |

شرح و بسط قتل عامّ دادن هلاکو در بغداد و مستأصل ساختن خلفای بنی‌عباس و اسلام آوردن سلطان احمد و غازان و خدابنده و بوسعید از این خانواده و دیگر مزایای تاریخی ایشان موکول بتواریخ و سیر میباشد . (ص۱۱۵۸ و۱۱۵۹ ج۳س)

**آل‌چنگیز** یا **دولت چنگیزیه** یا **چنگیزیان** - عنوان مشهوری یکی از دول مشهورهٔ جهان است‌که درسال پانصد و نود ونهم هجرت ازطرف چنگیزخان ظالم سفّاك خونریز مغولی معروف‌که در اصل نام تموچین داشته تأسیس یافت ، تمامی مغولستان و تاتارستان و ترکستان شرقی و دشت قبچاق و قفقاز و قسمت جنوبی روسیه و شمالی چین را مسخّرکرد ، بلخ و هرات و بخارا و سمرقند و بسیاری از بلاد عظیمهٔ اسلامی را تخریب و اهالی آنها را قتل عام داد، صغیر وکبیر و برنا وپیر حتی بچه‌های شیرخواره را نیز رحمی نکرد ، مدارس وکتابخانه‌های بسیاری را محو و نابود نمود . همانا مفقودالاثر و نایاب شدن بسیاری از تألیفات وآثار قلمی علما و حکما و دانشمندان سلف نیز نتیجهٔ تعدّیات ظالمانه و وحشیانهٔ چنگیز و چنگیزیان میباشد . بالجمله خروج این سفّاك وحشی از بزرگترین مصائب عالم اسلامی بوده و جراحات متنوعهٔ دینی وکشوری وارده از طرف او ابدالدهر در صفحات تواریخ عالم باقی و اصلاً قابل التیام نمیباشند .

چنگیزخان بنام **جوجی‌خان** و **جغتای‌خان** و **اکتاقاآن** و **تولی‌خان** چهارپسر داشت، بعد از مردن او ما بین ایشان و امرای ایشان تفرقه شد وچندین شعبه بنام جوجی‌خانی و جغتائی و ایلکانیان و ایلخانیان و چوبانیان و سربداران وغیره هریکی در سمتی از ممالك‌چنگیزخان تشکیل‌حکومتی داد . بطوراجمال گوئیم‌که هلاکوخان پسر تولی‌خان مذکور دولتی بنام ایلخانیان تشکیل داده‌که فوقاً ضمن‌عنوان‌آل‌جلایر که عنوان‌دیگر

ایلکانیان است تذکر دادیم .

**اصل دولت‌چنگیزیان** که در چین و مغولستان بتخت خود چنگیز جلوس کرده‌اند با تاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل است :

| | |
|---|---|
| ۱ـ چنگیزخان | ۵۹۹ هـ |
| ۲ـ اوکتاقاآن بن چنگیزخان | ۶۲۴ « |
| ۳ـ توراکینا خاتون زوجهٔ اوکتا | ۶۳۹ « |
| ۴ـ کیوك‌خان بن اوکتا | ۶۴۳ |
| ۵ـ منکوقاآن بن تولی بن چنگیز | ۶۴۴ « |
| ۶ـ قبلاقاآن بن تولی‌خان | ۶۵۷ « |
| ۷ـ الجایتوخان بن چنکیم بن قبلا | ۶۹۴ « |
| ۸ـ کلوك خان بن ترمابلا بن چنکیم | ۷۰۷ « |
| ۹ـ بیانتوخان بن ترمابلا | ۷۱۱ |
| ۱۰ـ کویکن خان بن بیانتو | ۷۲۰ |
| ۱۱ـ یسون تیمور بن کمالا بن چنکیم | ۷۲۳ |
| ۱۲ـ آسوکپا بن یسون تیمور | ۷۲۹ |
| ۱۳ـ کتوکتوخن بن کلوك‌خن | ۷۳۰ « |
| ۱۴ـ طوپ تیمور بن کلوك‌خن | ۷۳۰ |
| ۱۵ـ ایلدجبه بن کتوکتوخن | ۷۳۳ |
| ۱۶ـ طوغن تیمور بن کتوکتوخن | ۷۳۴ تا ۷۳۴ |

**شعبهٔ جغتائی**ـ با اینکه چندین تن از خانوادهٔ **جغتای‌خان** مدت یکصد و سی و یک سال در ترکستان و ماوراءالنهر حکومت رانده‌اند لکن ما بین دو دولت ایلخانیه و اصل دولت جنگیزی مذکورین فوق درفشار مانده و توسعه و اهمیتی نیافته‌اند وخودش اصلاً حکومتی [illegible] نکرده و تابع برادرش اوکتاقاآن فوق بوده‌است ، اسامی و تاریخ جلوس افراد

این شعبه بشرح ذیل است :

۱ـ جغتای‌خان بن چنگیزخان ـ که تابع برادرش اوکتاقاآن بوده اس

۲ـ قره‌هلاکو بن مواتکان بن جغتای‌خان ۶۴۰ هـ

۳ـ یسومنکو بن جغتای‌خان ۶۴۵ «

۴ـ ارغونه زوجهٔ قره هلاکو ۶۵۰ «

۵ـ الکو بن بیدار بن جغتای‌خان ۶۵۹ «

۶ـ مبارك شاه بن قره‌هلاکو ۶۶۵ «

۷ـ براق بن یسوتوبن مواتکان

۸ـ نیك‌پی بن‌ساریان بن‌جغتای کا ۶۶۹

۹ـ توقا تیمور بن کدامی بن یوزای بن مواتکان ۶۷۱ «

۱۰ـ دوا بن براق کتجك بن دوا ۷۰۶ «

۱۱ـ تالیکوا بن کدامی ۷۰۸ «

۱۲ـ یسن یغا بن دوا ۷۰۹ «

۱۳ـ کبك دوا کذا

۱۴ـ الچکدای بن دوا ۷۲۱ «

۱۵ـ دوره تیمور بن دوا کذا

۱۶ـ ترماشیر بن دوا ۷۳۱ هـ

۱۷ـ بوزان بن جکان بن دوا

۱۸ـ جکشی بن جکان بن دوا

۱۹ـ یسون تیمور بن بکان بن دوا

۲۰ـ علی سلطان از سلالهٔ اوکتاقاآن ۷۳۳ هـ کذا

۲۱ـ فولاد بن اوروق تیمور بن دوا

۲۲ـ محمد بن فولاد

۲۳ـ غزان بن یسلور بن اوروق تیمور ۷۳۳ هـ کذا

| | |
|---|---|
| ۲۴ــ دانشمندچه ازاحفاد اوکتاقاآن | ۷۴۷ هـ |
| ۲۵ــ بیان‌قلی بن سورکتو بن دوا | |
| ۲۶ــ تیمورشاه بن یسون تیمور | کذا |
| ۲۷ــ تغلق تیمور بن‌امیل‌خواجه | |
| ۲۸ــ الیاس خواجه بن‌تغلق تیمور | ۷۶۴ » |
| ۲۹ــ هابیل‌شاه | ۷۶۵ » |

**شعبهٔ جوجی‌خانی** نیز مدت صد و پنجاه سال از اولاد وخانوادهٔ او از سال ششصد و سی و پنجم تا هفتصد و هشتاد و پنجم هجرت در دشت قبچاق سلطنت و حکومت‌کرده‌اند ، لکن مابین لهستان و مجارستان و روسیه در مضیقه مانده و مثل شعبهٔ جغتائی توسعه نیافته‌اند و اسامی و تاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل‌است وخود جوجی‌خان درحال‌حیات پدرش چنگیزخان مرده بوده است :

| | |
|---|---|
| ۱ــ بایدوخان بن جوجی‌خان | ۶۳۵ هـ |
| ۲ــ سرطاق بن بایدو | ۶۵۴ |
| ۳ــ اولاغچی بن بایدو | ۶۵۴ |
| ۴ــ برکان بن بایدو | ۶۵۵ » |
| ۵ــ منکو تیمور بن‌کوتکان بن بایدو | ۶۶۴ |
| ۶ــ تودا منکو بن کوتکان | ۶۷۹ |
| ۷ــ تولابغا بن دارتو بن کوتکان | ۶۸۶ |
| ۸ــ توقاتقا بن منکو تیمور | ۶۹۰ |
| ۹ــ اوزبک بن طغرلجه بن منکو تیمور | ۷۱۱ |
| ۱۰ــ جانی‌بک بن اوزبک | ۷۴۳ |
| ۱۱ــ بردی بگ بن جنی بگ | ۷۵۷ |
| ۱۲ــ نقایا بن اوروس از احفاد جوجی‌خان | ۷۷۸ |
| ۱۳ــ تیمور ملک بن اوروس | کذا |

۱۴ـ تقتمیش نیز از احفاد جوجی‌خان ۷۸۰تا۷۸۵ هـ

**شعبهٔ چوبانیان** بعد ازقتل سلطان ابوسعیدآخرین حکمران ایلخانی مذکور فوق ازطرف امیر شیخ حسن بن امیرتیمورتاش بن امیرچوبان درسال هفتصد و سی و نهم هجرت در دیار بکر و اران وآذربایجان تشکیل وبجهت انتساب بجدّشان امیرچوبان‌که ازامرای غازان‌خان و الجایتوخان از ملوك ایلخانی فوق‌الذکر است به چوبانیان معروف و بعد از امیر شیخ حسن برادرش ملك اشرف جانشین وی شده ودرهفتصد وپنجاه وهفتم‌هجرت منقرض گردید .

**شعبهٔ سربداران** نیز بعداز قتل سلطان ابوسعید ایلخانی فوق درسال هفتصد وسی و هفتم هجرت ازطرف خواجه عبدالرزاق بن خواجه فضل‌الله (که ازامرا و رجال‌دربار سلطان ابوسعید بوده) در سبزوار تشکیل یافت و بنام او خطبه خوانده‌شد ، دوازده تن از ایشان تـا هفتصد و هشتاد و هشتم سلطنت کـرده و بواسطهٔ غلبهٔ تیموریـان منقرض گردیدند . ازآن‌روکه خواجه عبدالرّزاق مذکور وکسان او درموقع محاربه با خواجه علاءالدین محمد والی خراسان کلاهشان را بچوب داری‌آویخته وبا سر برهنه مشغول جنـگ بوده‌اند **بهمین اسم سربداران** شهرت یافته‌اند .

(متفرقات قاموس‌الاعلام وغیره)

**آل‌حر** خانوادهٔ بزرگ و مشهوری است در عرب‌که اغلب در بلاد جبل عامل ونواحی‌آن ساکن بودند . در اواخر بایران وبلاد دیگر متفرق و جمعی وافر از محدّثین و فقهای شیعه از ایشان برخاسته‌اندکه با فضل وتقوی وکمالات نفسانیّـه آراسته و مصدر خدمات دینیّهٔ بسیاری‌بوده‌اند . ماهم بعضی ازایشان را تحت عنوان حرّ از باب اوّل (القاب) نگارش داده‌ایم . در اینجا نیزگوئیم یـکی از مشاهیر این خانواده هم شیخ محمد بن محمد بن حسین حرّ عـاملی مشغری عموی پدر شیخ‌حرّ عاملی‌صاحب وسائل‌میباشدکه‌عالمی‌است‌فاضل محقّق مدقّق شاعرقوی‌الحافظه، از تلامذهٔ صاحب معالم و صاحب مدارك و شیخ بهائی وپدر خود واز او است :

| | |
|---|---|
| **اعجب من قوم باهوائهم** | **لمقتضی عقلهم ینقضون** |
| **یوحدون الله لکنهم** | **بالله مع توحیدهم مشرکون** |
| **ضلت مساعیهم وهم یحسبون** | **انهم فی صنعهم یحسنون** |
| **ان الزموا الحق اجابوا بما** | **اجاب من غی به الکافرون** |
| **آباؤنا من قبل کانوا کذا** | **انا علی آثارهم مقتدون** |

از تألیفات او است :

۱- **الاصول** ۲- **العروض** ۳- **نظم تلخیص المفتاح** . درسال نهصد وهشتادم هجرت وفات یافت، صاحب معالم قصیده‌ای درمرثیهٔ او گفته‌است . صاحب ترجمه پدرزن شهید ثانی بوده و تمامی ذریّه شهید از بطن آن مخدّره میباشند .

مخفی نماندکه بعضی از افراد این خانواده خودشان را از اولاد حرّ بن یزید ریاحی دانسته وشجره‌های نسبی‌هم‌موافق‌این‌زعم‌خودشان‌ابرازمی‌نمایند ودراعیان‌الشیعه بعد از نقل این جمله گویدکه حرّ لقب این‌سلسله بوده وآن نام یکی‌ازاجدادشان‌است که باسم حرّ شهید موسوم‌بوده‌است والّا دلیلی برای‌بودن‌ایشان ازاولاد حرّشهیدنداریم .

(ملل و اعیان‌الشیعه)

**آل‌حرفوش** خانوادهٔ‌بزرگی‌است‌که ضمن عنوان **حرفوشی** تذکّر دادیم .

**آل‌حمدان** یا **بنی‌حمدان** - یکی ازقبائل و دول مشهورهٔ عرب میباشدکه در باب اوّل (القاب) ضمن عنوان **ناصرالدوله حسن** تذکّر داده‌ایم

**آل‌حمود** یکی‌ازدول وحکومتهای‌عرب‌است‌که بعنوان **بنی‌حمود** ذکرشد

**آل‌حمیر** (بروزن درهم) عنوان‌مشهوری‌یکی‌از دول قدیمهٔ‌عظیمهٔ مشهورهٔ عرب میباشدکه چند قرن هم پیش از میلاد عیسی ع از طرف حمیر بن عبدالشمس بن یعرب بن قحطان در یمن تأسیس یافته و نخست ، شهر سبا و اخیراً شهر صنعای یمن را مرکزحکو

نموده و زمان‌ایشان‌علی‌التحقیق‌معلوم‌نشد لکن . . . . . . . .

بن داود نبی‌که زیاده برهزار سال پیش ازمیلاد بوده معاصر بوده است وبجهت مجبور

بودن زمان ایشان فقط اسامیشان را ذیلاً تذکّر میدهد :

| | | |
|---|---|---|
| ۱ـ حمیر | ۲ـ کهلان | ۳ـ وایل |
| ۴ـ سکسك | ۵ـ یعفر | ۶ـ ذواریاش |
| ۷ـ لقمان | ۸ـ سمح | ۹ـ شداد |
| ۱۰ـ لقمان | ۱۱ـ شدید | ۱۲ـ حارث |
| ۱۳ـ ذوالقرنین | ۱۴ـ ذوالمنار | ۱۵ـ افریقس |
| ۱۶ـ ذوالاذعار | ۱۷ـ سرحیل | ۱۸ـ هدهاد |
| ۱۹ـ بلقیس | ۲۰ـ ناشر | ۲۱ـ شمر |
| ۲۲ـ ابر مالك | ۲۳ـ عمران | ۲۴ـ ذوحیشان |
| ۲۵ـ تبع | ۲۶ـ کیلرب | ۲۷ـ حسان |
| ۲۸ـ ذوالاعواد | ۲۹ـ عبدکلال | ۳۰ـ حارث |
| ۳۱ـ عمرو | ۳۲ـ بیعه | ۳۳ـ صهبان |
| ۳۴ـ ذوالجناح | ۳۵ـ ذوشناتر | ۳۶ـ ذونواس (زرعه) |

مخفی نماندکه کیلرب بیست و ششمین ایشان راکه بعد از تبع بوده تبع ثانی و تبع اصغر گفته و او و ملوك بعد از اورا **آل تبع** و **تبابعه** گویندکه جمع تبع است وبنابراین آل تبع یك شعبه از آل حمیر میباشد ومشهورترین خانوادهٔ آل حمیر لقمان و شداد و بلقیس و ذوالقرنین استکه شرح حال ایشان را درکتب مربوطه نگارش دادهاند .

**آل حیان** تغلبی صیرفی خانوادهٔ بزرگی است از شیعیان کوفه وازآنروکه سرسلسلهٔ ایشان حیان از موالی بنی تغلب بوده و شغل صیرفی داشته اینك عموم افراد این خانواده به **تغلبی و صیرفی** معروف ویا بزعم بعضی هریك از ایشان شغل صیرفی داشتهاند .

بهرحال از معروفین این خانواده اسحق بن عمار بن حیان و برادرانش اسمعیل و قیس و یوسف و یونس و اولاد ایشان محمد ویعقوب پسران اسحق وبشر وعلی پسران

اسمعیل و عبدالرحمن بن بشر ومحمد بن یعقوب بن اسحق وعلی بن محمد بن‌یعقوب وهمه‌شان ازمحدّثین شیعه وشرح‌حال‌ایشان موکول بکتب رجالیّه بوده وعمار بن‌حیان مذکور هم غیراز عمار ساباطی مشهور استکه ضمن عنوان **آل‌موسی** خواهدآمد .

**آل‌خاتون** خانوادهٔ بزرگی استکه بعنوان **بنی‌خاتون** تذکّر دادیم .

**آل‌خرسان** طایفه‌ایست از اجلاّی سادات نجف‌اشرف‌که بعضی از ایشان از اهل علم وبعضی هم ازکلیددارات روضهٔ مقدسهٔ علویّه بوده و به‌سیّد درویش موسوی نجفیّ‌المولد والمسکن والمدفن معروف‌به **خرسان** منتسب وسید جعفر بن سید احمد بن سید درویش هم‌که از فضلای ادبا وشعرا بشمار میرفته از این خانواده بوده واز او است :

| | |
|---|---|
| **من جاوز السبعین من‌عمره** | **لاقی امورا فیه مستنکرة** |
| **و ان تخطاها رأی بعدها** | **من حادثات الدهر مالم یره** |

در رجب هزار و سیصد و سیّم هجرت درگذشت . (ص۳۴۴ ج۱۶عن)

**آل‌خوارزم** یا **خوارزمشاهیان** یا**دولت‌خوارزمشاهیه** یکی‌ازدول‌مشهوره‌میباشد که‌دراواخرقرن‌پنجم‌هجرت‌باهتمام‌قطب‌الدین محمدبن‌انوشتکین که بسیار مدبّر و جسور وعلم‌پرور وازطرف سلطان سنجر سلجوقی ملقّب به‌خوارزمشاه بوده تأسیس یافت و هفت تن از ایشان مدت صد و سی وهفت سال درخوارزم و نواحی که سمت‌شرقی بحرخزراست‌سلطنت کرده‌اند. اسامی و تاریخ‌جلوس‌ایشان‌بشرح‌ذیل‌است:

| | |
|---|---|
| ۱ـ قطب‌الدین محمد بن انوشتکین | ۴۹۱ هـ |
| ۲ـ اتسز بن قطب‌الدین | ۵۲۱ « |
| ۳ـ ایل ارسلان بن اتسز | ۵۵۱ « |
| ۴ـ سلطانشاه بن ایل ارسلان | ۵۵۸ « |
| ۵ـ علاءالدین تکین (تکش خا) بن ایل ارسلان | ۵۸۹ « |
| ۶ـ قطب‌الدین محمد ثانی بن تکین | ۵۹۶ |

۷ـ جلال‌الدین بن قطب‌الدین ۶۱۷تا۶۲۸ هـ

وبا موت جلال‌الدین منقرض گردیدند . (ص۲۰۶۵ ج۳س)

**آل‌دجیلی** طایفهٔ بزرگی میباشد ازعرب‌که درنجف مقیم بوده وفضلا وادبای بسیاری از ایشان برخاسته‌است . نسبت ایشان بقبیلهٔ خزرج‌که درقریهٔ دجیل(بروزن‌کمیل) مابین‌بغداد وسامرا سکونت داشته‌اند موصول ومشهورترین کسی‌که از این‌طایفهٔ خزرجیهٔ ساکن نجف از قرن سیزدهم باین طرف نشأت‌یافته شیخ **احمد بن عبدالله دجیلی** است‌که در عصر خود از شیوخ علم و ادب بوده و از اشعار او میباشدکه بیکی از دوستان خود درمقام گله‌مندی نوشته‌است :

**یا معرضا عنی سلبت رقادی — و ترکتنی جسدا بغیر فؤاد**
**افهل بدا ذنب لدیك جنیته — حتی به قطعت حبل ودادی**
**اوما علمت بانه کتب الهوی — سطرا علی قلبی بغیر مداد**
**هذا اسیرهواك مذخلق‌الهوی — والشاهدان مدامعی و سهادی**

زمان ولادت ووفات ومشخّص‌دیگری‌بدست‌نیامد. (ص ۲۲ ج۱۰ عن)

**آل‌ذوالقدر** یا **ذوالقدریة**ـ دولتی است کوچك‌که در سال هفتصد و هشتادم هجرت از طرف زین‌الدین قروجهٔ ملقّب بـه **ذوالقدر** تشکیل یافت ، نه تن از ایشان درمرعش شام ونواحی تا نهصد و بیست ویکم حکومت‌کردند، آخرین ایشان علاءالدوله با برادر و چند پسرش از طرف سلطان سلیم‌خان بن بایزید ثانی نهمین سلطان عثمانی (۹۱۸ـ۹۲۶هـ ق = **ظیح ـ ظکو**) مقتول و اراضی ایشان مسخّر آل‌عثمان شده و منقرض‌گردیدند . اسامی و تاریخ‌جلوس ایشان بشرح ذیل‌است:

۱ـ ذوالقدر زین‌الدین قرجه « ۷۸۰

۲ـ خلیل بیگ بن زین‌الدین « ۷۸۷

۳ـ سولی بیگ بن زین‌الدین « ۷۸۸

۴ـ نصیرالدین محمد بیگ بن خلیل « ۸۰۰

۵ـ سلیمان بیگ بن نصیرالدین « ۸۴۶

۶ـ ارسلان بیگ بن سلیمان ۸۵۸ هـ

۷ـ شاه بوداق بیگ بن سلیمان ۸۷۰ «

۸ـ شهسوار بیگ بن سلیمان ۸۷۲ «

ثانیاً شاه بوداق ۸۷۵ «

۹ـ علاءالدولة بن‌سلیمان ۸۸۵ «

(ص۲۲۲۶ ج ۳ س)

**آل‌زباره** بعنوان **بنی‌زباره** تذکّر دادیم .

**آل‌زرارة** خانوادهٔ **زرارة بن‌اعین بن سنسن** (سنبس خ‌ل) میباشدکه عبارتند از برادرانش حمران ، بکیر ، عبدالرحمن ، عبدالملك و برادرزاده‌هایش‌حمزة‌بن‌حمران، محمدبن‌حمران، عبدالله‌بن‌بکیر،ضریس‌بن‌عبدالملك و دیگربرادران و اولاد واحفادخود زراره وبرادرانش‌که‌ضمن‌عنوان **آل‌اعین** اسامیشان را تذکّر دادیم .

**آل‌زوین** درقاموس‌گوید : **زوین** (بروزن زبیر) از اسامی اشخاص بوده و **هبةالله بن زوین** فقیهی است اسکندرانی . در اعیان‌الشیعه ذیل عنوان **سید احمد آل‌زوین** اعرجی نجفی ابن‌سیدحبیب گوید : معلوم نیست‌که زوین نام کیست و ظاهرآن است که مصغّر زین است وگویا زین‌الدین ، جدّ عالی پنجمین همین سید احمد است وسادات اعرجیه هم اولاد عبدالله اعرج ابن حسین اصغر ابن امام سجّاد ع بوده و خانوادهٔ بزرگی هستند در عراق‌که در هرعصری اکابر وعلمای بسیاری از ایشان ظهور یافته و بچندین شعبه بوده وبعضی در رماحیه از بلاد قدیمهٔعراق ساکن و برخی درحیره متوطّن وگروهی نیز ازقرن سیزدهم باین طرف درنجف مقیم ودارای علم و ادب و حسب و نسب هستند .

از اکابر این‌گروه، **سیداحمد** فوق، ازاولاد عبدالله اعرج مذکور میباشدکه نسب شریفش با سی و سه واسطه بامام سجّاد ع موصول وعلمی است ادیب ظریف‌که درسنهٔ

جوانی ازمولد خود رماحیه بنجف رفته و بتحصیل علم پرداخت تا بمرتبهٔاجتهاد رسید و بطریقهٔ صوفیه مایل و بوحدت وجود معتقد ودر اواخر از این عقیده منصرف گشته و رساله‌ای در ردّ آن نوشت ودر هزار و دویست و سی و دویم هجرت بطهران رفته ودر مدرسهٔ صدر آنجا بتدریس و امامت پرداخت و درخلال این احوال بعضی ازعلوم‌غریبه را نیز اخذ و اخیراً بزیارت مشهد مقدس رضوی مشرّف، باز بنجف مراجعت وبزیارت بیت‌الله موفق ودرآن سفر مقدس‌ارجوزه‌ای بنام **رحلت حجازیه** نظم‌کردکه حاوی مناسك حج وتعیین مقامات شریفهٔ حجاز وتاریخ‌ابنیه وآب وهوا و دیگر مزایای‌حجاز است. درسال هزار و دویست و شصت و هفتم هجرت درگذشته و از تألیفات او است :

۱- **انیس‌الزوار** در زیارات و ادعیه ۲- **رائق‌المقال فی‌فائق‌الامثال** که امثال دایره و متداوله را بترتیب حروف هجا تألیف‌کرده است ۳- **الرحلة الحجازیة** که فوقاً مذکور شد ۴- **الرحلةالخراسانیة** که عجائب وغرائب وعادات و اخلاقی‌راکه درمسافرت مشهد رضوی دیده حاوی و نظم‌آن از نثرش بیشتر است ۵- **مستجاب‌الدعوات** که بطرز عدةالداعی ابن‌فهد است.

نیز در اعیان‌الشیعه گوید : درکوه لبنان طایفه‌ایست از اشراف نصاری‌که به **آل‌زوین** معروف هستند و از پدرانشان نقل می‌کنندکه یکی از اجداد ایشان از عراق به لبنان آمد و اقامت کرد و ذریّه و نسل او بکیش نصاری رفته‌اند و احتمال قوی میدهندکه ایشان نیز از سادات آل‌زوین عراقیین باشند وهم گویندکه دلهایشان باسلام مایل و عاطفه‌ای نسبت به مسلمان دارند.

ناگفته نماند گروهی‌که از آل‌زوین درحیره ساکن بوده و فوقاً اشاره نمودیم در اواخر درحفظ املاك ومزارع خودشان عاجز شده ودیگر قادر براستغلال وبهره‌برداری ازآنها نبودند اینك تمامی آنها از طرف دولت ترکیه به **آل‌فتله** که قبیله‌ایست معروف و قحطانی الاصل تسلیم شد وتا امروز در دست ایشان‌است.

(ص ۴۶۶ ج ۸ عن و ۴۵۶ ج ۲ ذریعه)

**آل‌زهره** یکی‌ازخانواده‌های‌جلیلهٔ‌علمیّهٔ‌حلب‌میباشدکه‌تحت‌عنوان**ابن‌زهره** اشاره‌شد وبعضی‌ازاکابر ایشان را نیز بهمین‌عنوان تذکّردادیم.

**آل‌زیاد**
**آل‌زیار**
**آل‌زیری**
**آل‌ساسان**

بعنوان **بنی‌زیاد** و **بنی‌زیار** و **بنی‌زیری** و **بنی‌ساسان** نگارش یافته‌اند .

**آل‌سامان** یا **سامانیان** یا دولت سامانیّه، یکی‌از دول‌صغیرهٔ مشهوره‌میباشد که در دویست وهشتاد و هفتم هجرت ازطرف‌اسماعیل بن‌احمد بن اسد بن سامان تأسیس‌یافته وبجهت‌انتساب بجدّ عالیش بهمین‌عناوین معروف‌است . نه تن از ایشان‌که اسامی و تاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل است :

| | | | |
|---|---|---|---|
| ۱ـ اسماعیل بن احمد | ۲۸۷ هـ | ۲ـ احمد بن اسماعیل | ۲۹۵ هـ |
| ۳ـ نصر بن احمد | ۳۰۱ » | ۴ـ نوح بن نصر | ۳۳۰ » |
| ۵ـ عبدالملك بن نوح | ۳۴۳ » | ۶ـ منصور بن نوح | ۳۵۰ » |
| ۷ـ نوح ثانی بن منصور | ۳۶۵ » | ۸ـ منصور ثانی‌بن‌نوح | ۳۸۷ » |
| ۹ـ عبدالملك‌ثانی بن نوح | ۳۸۹ » | | |

صد ودو سال در ماوراءالنهر و جرجان وخراسان سلطنت‌کردند و اخیراً ترقیات‌آل‌بویه سابق‌الذّکر وآل‌سبکتکین‌آتی‌الذّکر موجب ضعف و انکسار و انقراض ایشان‌گردیده و آل‌سبکتکین جاگیر ایشان‌شده‌است . (س۲۵۰۷ ج۴س)

**آل‌سبکتکین** عنوان مشهوری یکی از دول عظیمهٔ اسلامی میباشدکه درسیصد و هشتاد و هفتم هجرت از طرف سلطان محمود بن سبکتکین تأسیس یافت ، عراق عجم را از آل‌بویه و ماوراءالنهر را از خوانین ترکستان و بلاد خوارزم و خراسان را از آل‌سامان ضبط کرد ، قسمت شمالی هندوستان را نیزمسخّر و بنشر احکام دین مقدّس اسلامی شروع نمود ، احراق جنازهٔ زن و شوهر وبسیاری از عادات هندوان را برهم زده وبخدمات بزرگ دینی وکشوری موفق آمد . شهر غزنه را که غزنین نیزگویند پایتخت‌نمود و چهارده تن از ایشان‌که اسامی وتاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل است :

| | | | |
|---|---|---|---|
| ۱ـ سلطان‌محمودبن‌سبکتکین | ۳۸۷ هـ | ۲ـ محمد بن محمود | ۴۲۱ هـ |
| ۳ـ مسعود بن محمود | ۴۲۵ » | ثانیاً محمد بن‌محمود | ۴۳۳ » |
| ۴ـ مودود بن مسعود | ۴۳۵ » | ۵ـ مسعود ثانی بن مودود | ۴۴۱ » |
| ۶ـ علی بن‌مسعود اوّل | ۴۴۱ » | ۷ـ عبدالرشید بن محمود | ۴۴۳ » |
| ۸ـ فرخزاد بن مسعود اوّل | ۴۴۵ » | ۹ـ ابراهیم بن‌مسعودثانی | ۴۵۰ » |
| ۱۰ـ مسعودثالث‌بن‌ابراهیم | ۴۹۲ » | ۱۱ـ شیرزاد بن مسعودثالث | ۵۰۸ » |
| ۱۲ـ ارسلان‌شاه‌بن‌مسعودثالث | ۵۰۹ » | ۱۳ـ بهرامشاه‌بن‌مسعودثالث | ۵۲۲ » |

۱۴ـ خسروشاه‌بن‌بهرامشاه ۵۴۴ هـ ق الی ۵۴۵ هـ ق

سلطنت نموده و اخیراً بدست آل‌غور آتی‌الذکر منقرض گردیدند .

(ص ۲۵۳۳ ج۴ س)

**آل‌سراج** رجوع بعنوان **بنی‌سراج** نمایند .

**آل‌سعید** رجوع بعنوان **بنی‌سعید** نمایند .

**آل‌سلجوق** یا **سلجوقیان** یا **سلاجقه**ـ یکی از دول مشهورهٔ ایران است‌که در زمان آل‌سبکتکین مذکور فوق در سال چهارصد و بیست و نهم هجرت از طرف طغرل بیگ بن میکائیل بن سلجوق تأسیس یافت ، در نیشابور جلوس نمود ، تاآنکه سلطان مسعود غزنوی از آل‌سبکتکین راکه در صدد محاربهٔ او بوده در دامغان مغلوب، عراق‌عجم را نیز ضبط وشهر ری را پایتخت‌نمود وچهارده تن ازایشان مدت یکصد وشصت ویك‌سال سلطنت‌کرده‌اند و ایشان را سلاجقهٔ ایران وسلاجقهٔ عراق نیزگویند و اسامی و تاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل است :

| | |
|---|---|
| ۱ـ طغرل بیگ بن میکائیل بن سلجوق | ۴۲۹ هـ |
| ۲ـ البارسلان بن چغری بیگ بن‌میکائیل | ۴۵۵ » |
| ۳ـ ملکشاه بن البارسلان | ۴۶۵ » |
| ۴ـ برکیارق بن ملکشاه | ۴۸۵ » |

| | |
|---|---|
| ۵ـ محمد بن ملکشاه | ۴۹۸ هـ |
| ۶ـ سنجر بن ملکشاه | ۵۱۱ « |
| ۷ـ محمود بن محمد بن ملکشاه | ۵۱۱ « |
| ۸ـ طغرل ثانی بن محمد بن ملکشاه | ۵۲۵ « |
| ۹ـ مسعود بن محمد | ۵۲۹ « |
| ۱۰ـ ملکشاه ثانی بن محمود | ۵۴۷ « |
| ۱۱ـ محمد ثانی بن محمود | ۵۴۷ |
| ۱۲ـ سلیمان شاه بن محمد اوّل | ۵۵۵ « |
| ۱۳ـ ارسلان بن طغرل ثانی | ۵۵۶ « |
| ۱۴ـ طغرل ثالث بن ارسلان بن طغرل فوق | ۵۷۱ تا ۵۹۰ « |

آخرین ایشان طغرل ثالث است که درپانصد و نودم هجرت مغلوب علاءالدین تکین پنجمین سلطان خوارزمشاهی گردید و سلطنت سلاجقهٔ ایران منقرض و عراق عجم نیز بتصرف خوارزمشاهیان درآمد . مخفی نماندکه بعد از تشکیل دولت سلاجقه نخست یک شعبه بفاصلهٔ چهار سال درکرمان و شعبهٔ دیگری نیز از ایشان بفاصلهٔ چهل و هشت سال در روم تشکیل یافته‌که اسامی ایشان را نیز بطور اجمال تذکّر داده وگوئیم:

**سلاجقهٔ کرمان** درسال چهارصد و سی و سیّم هجرت از طرف قورد بن چغری بن میکائیل سلجوق‌که برادرزادهٔ طغرل اوّل مؤسّس سلاجقهٔ ایرانی فوق است تأسیس یافته و یازده تن ایشان ، اسامی و تاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل است :

| | |
|---|---|
| ۱ـ قاورد بن چغری بن میکائیل بن سلجوق | ۴۳۳ هـ |
| ۲ـ سلطان شاه بن قاورد | ۴۶۵ |
| ۳ـ توران شاه بن قاورد | ۴۷۶ |
| ۴ـ ایرانشاه بن تورانشاه | ۴۸۹ |
| ۵ـ ارسلانشاه بن کرمانشه بن قورد | ۴۹۴ |

| | |
|---|---|
| ۶ـ محمد شاه بن ارسلانشاه | ۵۳۶ هـ |
| ۷ـ طغرل شاه بن محمدشاه | ۵۵۰ » |
| ۸ـ بهرامشاه بن طغرل شاه | ۵۶۲ » |
| ۹ـ ارسلانشاه ثانی بن طغرل شاه | ۵۶۲ » |
| ۱۰ـ تورانشاه ثانی بن طغرل شاه | ۵۶۲ » |
| ۱۱ـ محمد شاه ثانی بن بهرامشاه | ۵۷۰ » |

درسال پانصد و هشتاد و سیّم هجرت کرمان از طرف ملك دینار ازطائفهٔ غزان ضبط و سلطنت سلاجقهٔ کرمان نیز منقرض گردید .

**سلاجقهٔ روم** درسال چهارصد وهفتاد و هفتم هجرت از طرف سلیمان بن‌قطلمش بن اسرائیل بن سلجوق‌که نوهٔ عموی طغرل اوّل مؤسّس سلاجقهٔ ایرانی مذکور فوق و از جانب ملکشاه بن الب‌ارسلان والی روم(آناطولی و نواحی) بوده تأسیس‌یافته‌است . پای‌تخت ایشان نخست ،آناطولی بوده حلب وسوریه و انطاکیه نیزمسخّر ایشان شد و دویمین ایشان داود قلمرو خودرا توسعه داده وقونیه را پای‌تخت نمود و پانزده تن از ایشان اسامی و تاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل است :

| | |
|---|---|
| ۱ـ سلیمان بن قطلمش بن اسرائیل بن‌سلجوق | ۴۷۷ هـ |
| ۲ـ داود بن سلیمان بن قطلمش | ۴۷۹ » |
| ۳ـ قلیج ارسلان بن‌سلیمان | ۵۰۰ » |
| ۴ـ مسعود شاه بن قلیج‌ارسلان | ۵۳۹ » |
| ۵ـ عزالدین قلیج‌ارسلان ثانی بن‌مسعود | ۵۵۸ » |
| ۶ـ غیاث‌الدین کیخسرو بن عزالدین | ۵۷۸ » |
| ۷ـ رکن‌الدین سلیمان ثانی بن‌عزالدین | ۵۸۰ » |
| غیاث‌الدین کیخسرو ـ ثانیاً | ۶۰۳ » |
| ۸ـ عزالدین قلیج‌ارسلان ثالث | ۶۰۳ » |

۹ـ عزالدین کیکاوس بن کیخسرو ۶۰۹ هـ
۱۰ـ علاءالدین کیقباد بن کیخسرو ۶۱۰ «
۱۱ـ غیاث‌الدین کیخسرو ثانی بن کیقباد ۶۳۶ «
۱۲ـ رکن‌الدین سلیمان ثالث بن کیخسرو ثانی ۶۴۴ «
۱۳ـ غیاث‌الدین کیخسرو ثالث بن سلیمان ثالث ۶۶۴ «
۱۴ـ غیاث‌الدین مسعود ثانی بن کیکاوس بن کیخسرو ثانی ۶۸۲ «
۱۵ـ علاءالدین کیقباد ثانی بن فرامرز بن کیکاوس ۶۹۷تا۶۹۹ «

دراواخر قرن هفتم هجرت طایفهٔ مغول به روم نیز تسلّط یافتند وسلاجقهٔ روم هم ناگزیر از تمکین ایشان بودند بحدّی‌که عزل و نصب پنج تن آخری ایشان نیز با ایلخانیان بود . آخرین ایشان علاءالدین کیقباد بجهت عدم تمکین غازان‌خان ایلخانی سلطان وقت محبوس شد و امرای سلاجقه هریکی در سمتی خودسرانه گذرانیدند تا در سال ششصد و نود ونهم‌هجرت سلطان‌عثمان‌خان غازی دولت‌عثمانیّه را تشکیل داده وسلاجقه را بکلی منقرض گردانید . (ص۲۵۹۷ ج۴س وغیره)

**آل‌سیدحیدر** خانوادهٔ علمی بزرگی است در عراق عرب‌که درکاظمین و بغداد ساکن ، درعلم و فضل و تقوی و حسن اخلاق معروف ، بسید حیدر بن‌سید ابراهیم بن سید محمد بن‌سیدعلی‌بغدادی منسوب . پدر مذکور سیدحیدر عالمی بوده ادیب، ساکن بغداد ، اخیراً بنجف مهاجرت‌کرده وحضر درس سیدمهدی بحرالعلوم (متوفی بسال ۱۲۱۲هـ ق = **غریب**) بوده و خانوادهٔ سید حیدر تا عصر ما در بغداد باقی است . (ص ۴۳۵ ج۵عن)

**آل‌شراره**
**آل‌شرف‌الدین** } هردو از شعبات خانوادهٔ **آل‌ابی‌جامع** سابق‌الذکر بوده و رجوع بدانجا نمایند .

**آل‌الشهیدثانی** خانوادهٔ بزرگی‌است درجبل‌عامل‌که بعضی‌ازافرادایشان بسوریه و بلاد عجم رفته وعلما و افاضل نامی تاریخی بسیاری ازایشان

برخاسته است‌که شرح حال ایشان زینت اوراق و صفحات تاریخی است . ماهم بعضی از ایشان را بعنوان **صاحب معالم** و **صاحب مدارك** و **سبط‌الشهید** تذکّر داده‌ایم . موافق آنچه تحت‌عنوان **آل‌حر** اشاره نمودیم خانوادهٔ شهید ثانی نیز یك‌شعبه از ایشان است .

**آل‌صفی** خانوادهٔ بزرگ ومشهوری‌است‌که بصفی‌الدین سیداسحق‌اردبیلی سابق‌الذکر جدّسلاطین‌صفویّه‌منسوب بوده و رجوع بدا نجا نمایند.

**آل‌صلیح**
**آل‌صلیق** هردو از دول صغیره بوده و تحت عنوان **بنی‌صلیح** و **بنی‌صلیق** تذکّر دادیم .

**آل‌طاوس** موافق آنچه تحت عنوان **ابن‌طاوس** تذکّر دادیم یکی از خانواده‌های جلیلهٔ علمیّهٔ سادات حسنی نسب است و بعضی از مفاخر و مشاهیر ایشان را نیز بهمان عنوان نگارش دادیم .

**آل‌طاهر** عنوان دو بلکه سه‌سلسله‌ازدول‌صغیره میباشدکه بعنوان**بنی‌طاهر** تذکّر دادیم .

**آل‌طباطبا** عنوان مشهوری سلسلهٔ بزرگی است از سادات علوی حسنی‌که بجهت انتساب بجدّ عالی‌شان سید ابراهیم ملقّب به طباطبا ابن اسمعیل دیباج ابن ابراهیم بن حسن مثنّی ابن امام حسن **مجتبی** ع بهمین‌عنوان‌مشهور است . شعرا و ادبا و علمای بسیاری از ایشان بظهور آمده‌که بعضی از ایشان را تحت عنوان طباطبائی ویا درمطاوی عناوین دیگر نگارش داده و هم‌چنین دولت طباطبائیه یا بنی‌طباطبا یا آل‌طباطبا را تحت عنوان **طباطبا** بطور اجمال تذکّر داده‌ایم .

**آل‌طریح** خانوادهٔ معروف وبزرگی است درنجف‌که بشیخ طریح جدّاعلی سیّم طریحی فخرالدین سابق‌الذکر منتسب میباشد .

**آل‌عباس** ازخانواده‌های‌جلیلهٔ‌مشهوره‌است‌که بعنوان **بنی‌عباس** تذکّرداديم.

**آل‌عبید** عنوان دیگر یك‌سلسله ازخلفای مصری است وبعنوان **فاطمیون** مذکور شده است .

**آل‌عثمان** **یا عثمانلو یا عثمانیه** - از بزرگترین دول عظیمهٔ قدیمه میباشد که درسال ششصد و نود و نهم هجرت ازطرف سلطان‌عثمان‌خان غازی بن ارطغرل غازی بن‌امیرخوارزم سلیمان شاه تأسیس وبجهت انتساب بنام‌مؤسّس مذکور بهمین سه عنوان معروف‌است . بیش از سی و چهار تن از ایشان تا قرن‌حاضر چهاردهم هجری باکمال استقلال و عزّت دربلاد روم سلطنت کرده‌اند . پایتخت ایشان نخست **ینی‌شهر** بود ودر زمان دویمین‌ایشان اورخان **بروسه** ودرعهد ششمین‌ایشان‌سلطان مرادخان **ادرنه** سپس استانبول را مرکز و پای‌تخت نموده و درتمامی این‌مدت بخدمات دینی و توسعهٔ بلاد اسلامی وخدمات دیگر بسیاری موفق آمده‌اند وچنانچه ضمن‌عنوان بنی‌عباس تذکّر دادیم درسال نهصد و بیست و چهارم هجرت خلافت نیز ازطرف‌آخرین خلیفهٔ عباسی مصری بسلطان سلیم‌خان نهمین سلطان عثمانی مفوض گردید .

دریکی از مجله‌های عربی مصری **الهلال** که چندین‌سال پیش بنظر این‌نگارنده رسیده (و بجهت طول مدت ، سال و شماره‌اش از یادم رفته) گویدکه ملوك‌آل‌عثمان در بدایت حال ملقّب به **امیر** بودند تا دراثر فعالیت و جدّیّتی‌که درآسایش رعایا داشتند از طرف ایشان ملقّب به **سلطان** شدند و متدرجاً درنتیجهٔ توسعهٔ ممالك‌اسلامی وحسن خدمات دینی و توأم ساختن مقرّرات‌کشوری با موازین دین مقدّس‌اسلامی به **لقب خلیفه** مفتخرگردیدند و بهمین جهت توأم ساختن دوقوهٔ سلطنتی و مذهبی ، اساس حکومت ایشان مستحکم شده و قرنها امتداد یافت و سی و چند تن از یك خانواده تا زمان ما حکمران‌بوده‌اند والاّ حکمرانی این عده ازیك‌خانواده دراین مدت عادتاً وقوع ناپذیر بوده و**کل سادس یخلع** از امثال دایره میباشد .

نگارنده گوید انصافاً تحقیق خوبی کرده و موفقیت این رویه متقن ومستحسن تطبیق حکومت با قواعد مذهبی را دربارهٔ تمامی ممالك اسلامی از درگه خداوندی خواهانیم والاّ محکوم‌بفنا و زوال خواهد شد . **اسامی و تاریخ جلوس ۳۴ تن** ازسلاطین آل‌عثمان موافق قاموس‌الاعلام بشرح ذیل است :

| | |
|---|---|
| ۱ـ سلطان **عثمان‌خان** غازی بن ارطغرل غازی بن سلیمانشاه | ۶۹۹ هـ |
| ۲ـ سلطان غازی **اورخان** بن عثمان‌خان غازی | « ۷۲۶ |
| ۳ـ خداوندگار غازی سلطان **مرادخان** بن اورخان | « ۷۶۱ |
| ۴ـ یلدیریم غازی سلطان **بایزیدخان** بن مرادخان | « ۷۹۱ |
| **فترت** | « ۸۱۶ـ۸۰۴ |
| ۵ـ چلبی سلطان **محمدخان** بن بایزیدخان | « ۸۱۶ |
| ۶ـ سلطان غازی **مرادخان** ثانی بن محمدخان | « ۸۲۴ |
| ۷ـ ابوالفتح غازی سلطان **محمدخان** ثانی بن مرادخان ثانی | « ۸۵۵ |
| ۸ـ سلطان غازی **بایزیدخان** ثانی بن محمدخان ثانی | « ۸۸۶ |
| ۹ـ سلطان غازی **یاوز سلیم‌خان** بن بایزیدخان ثانی | « ۹۱۸ |
| ۱۰ـ قانونی سلطان **سلیمان‌خان** بن سلیم‌خان | « ۹۲۶ |
| ۱۱ـ سلطان غازی **سلیم‌خان** ثانی بن سلیمان‌خان | « ۹۷۴ |
| ۱۲ـ سلطان **مرادخان** ثالث بن سلیم‌خان ثانی | « ۹۸۲ |
| ۱۳ـ سلطان غازی **محمدخان** ثالث بن مرادخان ثانی | « ۱۰۰۳ |
| ۱۴ـ سلطان غازی **احمدخان** بن‌محمدخان ثالث | « ۱۰۱۲ |
| ۱۵ـ سلطان **مصطفی‌خان** بن محمدخان ثالث | « ۱۰۲۶ |
| ۱۶ـ سلطان **عثمان‌خان** ثانی بن‌احمدخان | « ۱۰۲۷ |
| ثانیاً سلطان مصطفی‌خان | « ۱۰۳۱ |
| ۱۷ـ سلطان غازی **مرادخان** رابع بن احمد خان | « ۱۰۳۲ |
| ۱۸ـ سلطان **ابراهیم‌خان** بن احمدخان | « ۱۰۴۹ |
| ۱۹ـ سلطان غازی **محمدخان‌رابع** بن‌ابراهیم‌خان | « ۱۰۵۸ |
| ۲۰ـ سلطان **سلیمان‌خان‌ثانی** بن ابراهیم‌خان | « ۱۰۹۹ |
| ۲۱ـ سلطان **احمدخان‌ثانی** بن ابراهیم‌خان | « ۱۱۰۲ |

۲۲ـ سلطان **مصطفی‌خان‌ثانی** بن محمدخان رابع ۱۱۰۶ ه

۲۳ـ سلطان غازی **احمدخان ثالث** بن محمدخان رابع ۱۱۱۵ «

۲۴ـ سلطان غازی **محمودخان** بن مصطفی خان ثانی ۱۱۴۳ «

۲۵ـ سلطان **عثمان‌خان‌ثالث** بن مصطفی‌خان‌ثانی ۱۱۶۸ «

۲۶ـ سلطان **مصطفی‌خان‌ثالث** بن احمدخان ثالث ۱۱۷۱ «

۲۷ـ سلطان غازی **عبدالحمیدخان** بن احمدخان ثالث ۱۱۸۷ «

۲۸ـ سلطان غازی **سلیم‌خان ثالث** بن مصطفی‌خان ثالث ۱۲۰۳ «

۲۹ـ سلطان **مصطفی‌خان‌رابع** بن سلطان‌عبدالحمیدخان ۱۲۲۲ «

۳۰ـ سلطان غازی **محمدخان‌ثانی** بن عبدالحمیدخان ۱۲۲۳ «

۳۱ـ سلطان غازی **عبدالمجیدخان** بن محمودخان ثانی ۱۲۵۵ «

۳۲ـ سلطان **عبدالعزیزخان** بن محمود خان ثانی ۱۲۷۷ «

۳۳ـ سلطان **مرادخان خامس** بن عبدالمجید خان ۱۲۹۳ «

۳۴ـ سلطان غازی **عبدالحمیدخان** ثانی بن عبدالمجیدخان ۱۲۹۳ »

(ص۳۱۳۰س وغیره)

**آل‌عزالدین** ازخانواده‌های علمی جبل عامل میباشدکه علما و ادبا و شعرای بسیاری از ایشان برآمده‌اند .

(ص ۱۵۱ ج ۵ عن)

**آل‌عسیران** از مشاهیر خانواده‌های جبل‌عامل میباشدکه دارای جلالت‌دینی و دنیوی بوده و علما و فضلا و ابرار و اغنیای بسیاری ازایشان برخاسته و دراصل از بعلبك بوده‌اند . ایشان و **آل‌سلیمان** مشهور دربعلبك (که در این زمان به **آل‌حیدر** معروف هستند) ازیك نژاد ویك طایفه هستند و شرح اجمالی ایشان موافق آنچه ازشیخ منیر بن حاج‌حسن عسیران (که از اکابر این طایفه است) نقل‌شده آنکه عسیران جدّ عالی ایشان ودو برادرش مصطفی و سلیمان فرزندان حاج داود بن

سلیمان بوده و عسیران تاجری بوده ثروتمندکه بجهت خوف ثروت خودکه از امرای بعلبك داشته ازآنجا رحلت‌کرده ودرصیدا اقامت نمود ، املاك بسیاری درنواحی صیدا خریدکه تا این زمان بنام وی معروف وبه بستان عسیران و مانند آن مشهور هستند .

(ص ۲۲۹ ج۱۴عن)

**آل‌عصفور** خانوادهٔ بزرگی است در بحرین و قطیف و نواحی آنهاکه علما و افاضل بزرگ نامی بسیاری از ایشان بظهور آمده و نسبت ایشان به **عصفور بن احمد بن‌عبدالحسین** بن عطیة بن شیبهٔ بحرانی موصول و هریك از ایشان درکلمات‌اجلّه به **ابن‌عصفور** ، یا **آل‌عصفور** ، یا **عصفوری** موصوف میباشند. مخفی نماندکه **ابن‌عصفور علی بن‌موسی** نحوی مشهورکه گاهی اقوال اورا درکتب نحویّه و ادبیّه نقل می‌نمایند دخلی بدین خانواده ندارد و شرح حال اورا بعنوان **ابن‌عصفور** نگارش داده‌ایم .

عصفور مذکورفوق‌که این خانواده بنام او معروف هستند جدّپنجم صاحب‌حدائق مشهور سابق‌الذکر میباشد و بعضی از افراد این خانوادهٔ جلیله را تذکّر میدهد :

**اول - شیخ‌احمد بن‌ابراهیم** بن احمد بن صالح بن احمد بن عصفور بن احمد بحرانی پدر صاحب حدائق‌که بعنوان **بحرانی** درباب القاب نگارش یافته است .

**دویم - شیخ احمد بن‌محمد** بن‌شیخ‌احمد فوق‌که ازعلمای‌امامیّه ومشایخ روایت شیخ احمد احسائی سابق‌الذکر و برادرزادهٔ صاحب حدائق میباشد . پسرش شیخ محمد بن‌احمد بن محمد نیز عالمی بوده عامل متکلّم خطیب وازتألیفات او است: **الاستقلالیة** یاخود **الاستقلال‌الاب بالولایة علی‌الباکرةالبالغة فی‌تزویجها.** مشخّص دیگری بدست‌نیامد.

**سیم - شیخ حسین بن محمد** بن احمد بن ابراهیم فوق برادرزادهٔ دیگر صاحب حدائق ، علاوه براینکه بطور خلاصه تحت عنوان **بحرانی** نگارش یافته بازهم‌گوئیم‌که وی از علمای ربّانی اوائل قرن سیزدهم هجرت و از اساطین دین و مذهب شیعه بود ، درعلم و عمل وتقوی وفضائل‌علمیّه و اخلاقیّه نادرهٔ زمان ، حوزهٔ درس‌او مرجع‌استفادهٔ

اکابر علمای بحرین و احسا و قطیف و نواحی آنها ، اقوال او در احکام دینیّه مشهور و و درکلمات بعضی از اجلّـه به **مجدد سر قرن دوازدهم** موصوف است و از مشایخ روایت شیخ احمد احسائی سابق الذکر و جمعی دیگر بود .

قوهٔ حافظه‌اش نیز بی‌بدل و ضرب‌المثل و نوادری دربارهٔ آن منقول و ازعمّ خود صاحب حدائق اجازه داشته واز تألیفات او است :

۱- **الانوار اللوامع** یا خود **المصابیح اللوامع فی‌شرح مفاتیح‌الشرایع** که شرح مفاتیح ملامحسن فیض است ۲- **باهرة‌العقول فی‌نسب‌الرسول ص وشرح‌احوال آبائه الی‌آدم‌ابی‌البشر** ۳- **البراهین‌النظریة فی‌اجوبة‌المسائل‌البصریة** ۴- **الجنة الواقیة فی‌احکام‌التقیة** ۵- **دیوان رثاءالحسین ع** ۶- **السوانح النظریة فی‌شرح البدایة الحریة** درفقه وشرح بدایهٔ شیخ‌حر عاملی است ۷- **شارحة‌الصدور** که‌منظومه‌ایست‌دراصول ۸- **العوامل‌السماعیة‌والقیاسیة** ۹- **المحاسن النفسانیة فی‌جواب المسائل الخراسانیة** ۱۰- **مفاتیح الغیب والتبیان فی‌تفسیر القرآن** وغیراینهاکه درفقه و توحید و وفات هریك از حضرات معصومین ع و موضوعات دیگر تألیفات بسیاری دارد ودربیست ویکم شوال هزار ودویست وشانزدهم هجرت دربحرین وفات یافته و قبرش درقریهٔ شاخوره نام موجود ومزار مردم است . گویند وفاتش بسبب صدمه حربه‌ای بوده‌که یکی از اعدای دین بپشت پایش زده است .

**چهارم - شیخ عبدالعلی پسر احمد** بن ابراهیم وبرادر صاحب حدائق وعموی‌شیخ حسین مذکور فوق واز مشایخ اجازهٔ او بوده و درسال هزار و صد وهفتاد وهفتم هجرت وفات یافته است و بعنوان **بحرانی** نیز تذکّری دادیم .

**پنجم - شیخ عبدالعلی بن‌شیخ‌خلف** بن شیخ عبدالعلی بن شیخ حسین فوق عـالمی است بارع محدّث و مؤلف‌کتاب لئالی‌افکار فی‌الاصولین است .

**ششم - شیخ محمد بن احمد** بن ابراهیم‌کـه پدر شیخ حسین فوق و برادر صاحب حدائق بوده و درعلم و عمل و ورع و تقوی متفرّد است واز تألیفات او است :

۱- **اصول‌الدین** ۲- **مرآة‌الاخیار فی‌احکام‌الاسفار** و مراثی بسیاری هم در حق حضرت سیدالشهداء ع گفته و درهزار و دویست و هشتاد وششم هجرت پیش ازبرادرش صاحب حدائق وفات یافته است .

**هفتم ـ شیخ یوسف بن‌احمد** بن ابراهیم‌که بصاحب حدائق مشهور و آبروی‌سلسلهٔ آل‌عصفور بلکه ازمفاخرشیعه بوده و تحت همین‌عنوان مشهوریش **صاحب‌الحدائق الناضرة** شرح حال اورا نگارش داده‌ایم و شرح‌حال دیگر افراد این خانواده را موکول بکتب لؤلؤةالبحرین همین شیخ یوسف و دیگرکتب مربوطه میدارد .

(متفرقات ذریعه و دیگر اطلاعات متفرقه)

**آل‌عطار** بغدادی ، خانوادهٔ بزرگی‌است از سادات عالی‌درجات بغدادکه علما و ادبا وشعرای‌بسیاری از ایشان برخاسته‌اند وموافق‌آنچه از شرح حال افراد این خانواده بدست میآید نسبت ایشان بسید محمد نامی عطار ابن سیدعلی سیف‌الدین بغدادی موصول وبهمین‌جهت هریك از ایشان نیز به عطار موصوف وما هم بعضی از اشخاص معروف به عطار را بهمین عنوان نگارش داده‌ایم .

**آل‌عطیه** در اصطلاح رجالی محمد و علی و حسن و جعفر پسران عطیه بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

**آل‌عقیل** یکی از دول صغیره میباشدکه بعنوان **بنی‌عقیل** تذکّر دادیم .

**آل‌علی‌صغیر** عنوان مشهوری امرای بلاد جنوبی جبل عامل میباشدکه ببلاد بشاره معروف بوده چنانچه بلاد شمالی جبل عامل ببلاد شقیف مشهور ونهر لیطه نامی درمیان این‌دوقسمت فاصله میباشد . امرای‌فوق ازامرای‌نیك‌نام ودوستدارعلما بوده وبا شهامت وشجاعت وکرم وغیرت و وفا بعهد وحفظ حقوق همسایه و دستگیری اهل فضل و اهتمام تمام در تعمیر مدارس وآبادانی آنها معروف میباشند . مردمان بسیاری رهین‌اخلاق فاضلهٔ ایشان هستند وقرنها درآن‌نواحی دارای مقام‌امارت بوده و هنوز در اعقاب ایشان باقی است . (ص۱۰۲ ج۱۶عن)

**آل‌عمار** دو سلسله بوده وبعنوان **بنی‌عمار** نگارش دادیم .

**آل‌فتال** ضمن عنوان **فتال حسن** از باب القاب اشاره شد .

**آل‌فتله** چنانچه ضمن عنوان آل‌زوین اشاره نمودیم قبیله‌ایست معروف و قحطانی‌الاصل وظاهر کلام بعضی‌ازاهل فنّ آنکه‌آل‌فتله همان **آل‌قفطان** مذکور ذیل است .

**آل‌فحام** (بروزن عطّار) خانوادهٔ علویهٔ قدیمی است درنجف وسیداحمد نجفی از ادبای همین خانواده میباشد و درهزار ودویست و سی تمام از هجرت درگذشته است .

(ص۲۲۸ ج۱۰عن)

**آل‌فخرالدین** از شعبات **آل‌ابی‌جامع** بوده و رجوع بدانجا نمایند .

**آل‌فرقد** یا **بنی‌فرقد** - دراصطلاح‌رجالی‌داود وعبدالحمید وعبدالرحمن و عبدالملک‌ویزیدپسران‌ابویزیدفرقد وموکول‌بکتب‌رجالیّه‌هستند.

**آل‌فضل‌الله** از اجلّای سادات جبل عامل واز خانواده‌های علمی آن نواحی میباشد . دراصل از شرفای مکّه بوده و اخیراً در قریهٔ عیناثا نامی توطّن کرد ، علما و شعرا و فضلای بسیاری از ایشان برخاسته‌اند .

(ص ۵۲ ج ۱۴ عن)

**آل‌قاجار** ایل قاجار ازطوایف ترک بودندکه ضمن هجوم مغولها بآسیای غربی آمده ودر زمان شاه عباس‌کبیر بسه دسته تقسیم‌گردیدند: قاجارگرجستان و مرو و استرآباد .

قاجار استرآباد همواره داعیه سلطنت داشتند چنانکه فتحعلی‌خان رئیس یکی از تیره‌های این دسته‌که می‌خواست سلطنتی برای‌خود ترتیب دهد بدست نادرشاه‌کشته شد ، محمدحسن خان فرزند فتحعلی‌خان مدتی با جانشینان نادر در زد و خورد بود تا اینکه یکی از پسران وی بنام محمدخان درمازندران‌گرفتار عادل شاه شد وبحکم وی مقطوع‌النسل گردید واز این ببعد معروف شد بآغامحمدخان .

**۱- آقامحمدخان** - (۱۲۱۰-۱۲۱۱)مؤسّس‌سلسلهٔ‌قاجاریه وغالباًمشاورکریمخان زند در امور مهمّه بود ، پس‌از فوت کریمخان داعیه استقلال داشت تا اینکه پس از

کشتن لطفعلی‌خان آخرین شاهزادهٔ زند و منقرض ساختن سلسلهٔ زندیان و تصرف‌کردن گرجستان در تهران بسال ۱۲۱۰ هجری قمری تاج‌گذاری نمود و خود را شاه ایران نامید و درسال (۱۲۱۱) بدست چند تن ازگماشتگان خود کشته شد .

**۲- فتحعلی‌شاه** - (۱۲۱۲-۱۲۵۰) چون آغامحمدخان مقطوع‌النسل بود لذا برادرخود حسینقلی‌خان موسوم‌به فتحعلی‌خان ومعروف‌به باباخان را برای‌ولیعهدی خویش تعیین کرد فتحعلی‌خان‌که موقع کشته شدن آغامحمدخان حکومت فارس را داشت بتهران‌آمد وپس‌از مدتی بعنوان فتحعلی شاه تاجگذاری‌کرد از وقایع مهم زمان سلطنت فتحعلی‌شاه جنگ ایران و روس است‌که در مرحلهٔ اوّل منجر بامضای عهدنامهٔ گلستان‌شد (بسال۱۲۲۸ درقریهٔ‌گلستان ازقراء قره‌باغ منعقدشد) وبموجب‌آن‌گرجستان و دربند و باکو وشیروان و شکی وگنجه وقره‌باغ و قسمتی ازطالش ، بروس‌ها واگذار شد ودرمرحلهٔ دوم بعقدعهدنامهٔ‌ترکمانچای منجرّگردید(بسال۱۲۴۳ درقریهٔ‌ترکمانچای منعقد شد)که بدرجات شومتر از عهدنامهٔ گلستان و بموجب‌آن ایروان و نخجوان نیز ازدست ایران خارج و مرز ایران و روس رودخانهٔ ارس تعیین شد بالاخره فتحعلی شاه در سال ۱۲۵۰ درگذشت .

**۳- محمدشاه** - (۱۲۵۰-۱۲۶۴) محمد شاه بسال ۱۲۵۰ جلوس کرد و میرزا ابوالقاسم قائممقام را بصدارت برگزید ولی‌درنتیجهٔ سعایت اطرافیانش اورا خفه‌کرد و بجای وی یکنفرآخوند ایروانی راکه معلّم ایام‌کودکی وی‌بوده **بنام میرزا مسلم معروف بحاج میرزا آقاسی** بصدارت انتخاب‌کرد و بالاخره درسال (۱۲۶۴) درگذشت .

**۴- ناصرالدین‌شاه** - (۱۲۶۴-۱۳۱۳) یکماه و نیم بعداز فوت محمد شاه جلوس کرد، در زمان این پادشاه اصلاحاتی درغالب شئون‌کشور بوسیلهٔ **میرزاتقی‌خان امیرکبیر** بوجودآمد ولی متأسفانه درمحرم ۱۲۶۷ امیرکبیر از مشاغل ومناصب خود خلع شد و در۱۸ ربیع‌الاول همان سال بقتل رسید وپس‌از وی میرزاآقاخان نوری (اعتمادالدوله) و درسال ۱۲۸۸ میرزا حسن‌خان مشیرالدوله بصدارت رسیدند، این‌پادشاه سه‌بار باروپا مسافرت‌کرد درسالهای۱۲۹۰-۱۲۹۵-۱۳۰۶ وبالاخره درسال۱۳۱۳ هجری‌قمری‌موقعی

که تهیهٔ جشن پنجاه ساله سلطنت خود را می‌دید بدست میرزا رضاکرمانی بقتل رسید.

**۵- مظفرالدین‌شاه** - (۱۳۱۳-۱۳۲۴) این پادشاه درچهل وچهار سالگی بتخت نشست ومیرزا علی‌خان امین‌الدوله را بصدارت گماشت اوکه می‌خواست اصلاحاتی‌کند معزول و امین‌السلطان درسال ۱۳۱۶ وسپس عین‌الدوله و بعدها میرزا نصرالله‌خان‌نائینی مشیرالدوله بصدارت رسیدند این پادشاه نیز سه بار باروپا مسافرت کرد و در هرسفر مبالغی از دولت روس استقراض نمود ، مشیرالدوله فرمان استقرار مشروطیت را در جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ از شاه‌گرفت و بصحهٔ محمدعلی میرزا ولیعهد نیز رسانید ولی‌کمی بعد این پادشاه درگذشت .

**۶- محمدعلی‌شاه** - (۱۳۲۴-۱۳۲۷) این پادشاه نیز در ذی‌القعدهٔ سال ۱۳۲۴ بتخت‌سلطنت جلوس‌کرد ازبدو کار با آزادی وقانون‌اساسی و مشروطیت مخالفت ورزید و خواست شخص مقتدری صدارت را عهده‌دار شود بدین جهت میرزا علی‌اصغر خان امین‌السطان (اتابك اعظم) را بصدارت‌برگزید ولی‌امین‌السلطان بزودی دربیرون‌عمارت مجلس بقتل‌رسید . محمدعلی‌شاه عمارت مجلس‌را بتوپ بست وبریشه‌کن ساختن آزادی وآزادی‌خواهان پرداخت ولی در برابر مردم تاب مقاومت نیاورد ناچار بسفارت روس پناه برد وبا این حرکت دوران سلطنت وی خاتمه یافت .

**۷- احمدشاه** - (۱۳۲۷هجری قمری ۱۳۰۴ هجری‌شمسی) پس‌ازخلع‌محمدعلی شاه فرزند صغیر وی احمدمیرزا درسال ۱۳۲۷ هجری قمری بجای وی انتخاب‌گردید وعضدالملك وپس‌ازفوت وی ناصرالملك ابوالقسم‌خان قراگوزلو عهده‌دار نیابت‌سلطنت شدند تا احمدشاه بسن بلوغ رسید و بالاخره درسال ۱۳۰۴ هجری شمسی خلع وسلسلهٔ قاجاریه دراین تاریخ منقرض شد . (صناعت متبرقه)

بوده است . لکن علم را راه معاش نکرده و لباس معمولی اهل علم را نداشت ، همواره لباس تجارتی می‌پوشید وگاهی بعضی از اجناس مال‌التجاره برای او خریده میشد لکن خودش متصدی فروش آنها نشده وکسی دیگر را وکیل میکرد وبا منافع تجارتی آنها امرار معاش می‌نمود وبا این همه بیشتر ازمتلبّسین بلباس اهل‌علم محل وثوق بوده‌است و درسال هزار و سیصد و پنجاه و سیّم هجرت در نجف وفات یافت .

(ص ۲۵۳ ج۱۶عن)

**آل‌قتاده** یکی از دول صغیره میباشدکه بعنوان **بنی‌قتاده** تذکّر دادیم .

**آل‌قره‌مان** یکی‌ازدول‌صغیره میباشدکه درنفوذ وقدرت، تالی‌دولت‌آل‌عثمان سابق‌الذکر بود، درسال هفتصدتمام هجرت یك‌سال‌بعدازانقراض آل‌سلجوق روم‌سابق‌الذکر، درپایتخت‌ایشان قونیه ، ازطرف قره‌مان بن‌نورصوفی تشکیل یافته و هشت تن از ایشان اسامی وتاریخ جلوسشان بشرح ذیل‌است :

| | |
|---|---|
| ۱ـ قره‌مان بن نورصوفی | ۷۰۰ ه ق |
| ۲ـ محمود بیگ بن قره‌مان | |
| ۳ـ یخشی بیگ بن محمود | } در ظرف قرن هشتم |
| ۴ـ علاءالدین بن‌یخشی | |
| ۵ـ محمد بیگ بن علاءالدین | ۸۰۴ ه |
| ۶ـ ابراهیم بیگ بن محمد | ۸۱۹ » |
| ۷ـ اسحق بیگ بن‌ابراهیم | ۸۵۹ » |
| ۸ـ احمد بیگ بن‌ابراهیم | ۸۶۰ تا ۸۷۱ » |

درسال هشتصد و هفتاد و یکم هجرت آخرین ایشان احمد بیگ مقهور آل‌عثمان شد ، حکومت و سلطنت ایشان انقراض‌یافته وممالك ایشان ملحق به ممالك‌عثمانی گردید . مخفی نماندکه **نور صوفی** پدر قره‌مان ، نخست ارمنی بودکه اخیراً اسلام‌آورده واصول طریقت پیش گرفته است بشرحی‌که درکتب مربوطه نگارش داده‌اند .

(ص ۳۶۴۵ ج۵ س)

**آل‌قزوینی** خانوادهٔ بزرگ مشهوری‌است قزوینی‌الاصل‌که درعراق ونجف و طویریج و حلّه و نواحی‌آنها ساکن ، با علم وفضل و نبالت و جلالت وجود و سخاوت و عزّت و رفعت معروف ، در تهذیب اخلاق طاق وبا نشر علوم ادبیّهٔ عربیّه دربلاد عراق ، اهل علم را رهین منّت خودشان نموده‌اند . خانهٔ ایشان همواره مجمع ادبا و فضلا و ارباب‌کمال بود ، با مدح وتجلیل و انعام و اکرام ودیگر تفقدات کریمانهٔ خودشان بازار علم و ادب را رواج میدادند .

نخستین‌کسی از این خانواده‌که از موطن اصلی خود قزوین ایران بنجف‌اشرف مهاجرت‌کرده **سیداحمد بن سید محمد** است ، نسب شریفش با بیست وسه واسطه بجناب زید بن امام سجّاد ع موصول ، عالمی بوده فاضل جلیل‌القدر ، در نجف اقامت کرد ، دختر سید مرتضی طباطبائی راکه خواهر سید مهدی بحرالعلوم بوده تزویج نمود، پنج فرزند سید محمدعلی و سیدحسن و سیدحسین و سیدعلی و سید باقر نامی از وی بوجود آمدندکه همه‌شان از علمای اعلام بوده‌اند .

پس‌ازآنکه از تحصیلات علوم دینیّه فارغ و بمقام اجتهاد نایل‌گردید بزیارت حضرت رضا ع مشرّف شد و درمراجعت محض صلهٔ ارحام بقزوین رفت وهم بسال هزار و صد ونود ونهم درهمانجا وفات یافت و محض تبرّك با روح پرفتوحش درهمانجا دفن شد و جنازه را بمشاهد مقدسد نقل‌ندادند .

**پسرش‌سیدباقر** که خواهرزادهٔ بحرالعلوم‌است از اکابرعلمای شیعه، عابد و زاهد، از تلامذهٔ شیخ‌جعفر کاشف‌الغطا و خال مفضال خود وکرامات‌بسیاری بدو منسوب‌است . بجهت رؤیائی‌که حضرت امیرالمؤمنین ع را در خواب دیده بوده طاعون عمومی عراق را دوسال پیش از وقت خبر داده وهم متذکّر شد خودش نیزآخرین‌کسی خواهدبودکه مبتلای آن مرض خواهد شد . خانوادهٔ بحرالعلوم را دعای حفظ ازطاعون داد تاآنکه موقع حدوث طاعون با تمام قوت قلب درنجف نشسته ومشغول پرستاری بیماران ودفن وکفن ایشان باشند . همه روزه وقت صبح فیض‌یاب حرم مطهّرمرتضوی ع میشد، سلام

مخفّفی داده پس در ایـوان حجرهٔ متصل به درب شرقی صحن مقدس می‌نشست و برای کسب اطّلاع از مردگـان و تغسیل و تشییع جنـازه و دفن ایشان جمـاعتی را موظّف می‌نمود ، هردسته را پی کار موظفی خودگسیل می‌داشت وخودش بهمهٔ ایشان نمازمیّت می‌خواند، گاهی‌میشدکه برای بیست یا سی‌نفرمیّت یك‌نمازخوانده وآنهارا برمیداشتند و چندین جنازهٔ دیگر حاضر میکردند ودرآن اوان روزی درحدود هزارنفر میمردند، بدین روش بوده تاآنکه قریب بچهل هزار نفر مردند وخود سیدباقر نیز درمحرم سال هزار و دویست و چهل و شش یا هشت هجری عازم جنان‌گردید وچنانچه خودش خبر داده بود دیـگرکسی بعد از او مبتلا بطاعون نشد و از تألیفات او است :

۱- **حواشی کشف‌اللثام** ۲- **الوجیزة فی‌الطهارة والصلوة** وغیرها .

(اطلاعات متفرقه)

**آل‌قفطان** ازخانواده‌های قدیمی نجف‌اشرف میباشدکه باعلم وفضل‌معروف بودند وعلما وشعرای بسیاری ازایشان برآمده‌اند. کلمهٔ **قفطان،** عجمی ونوعی‌ازلباس‌است‌که جدّاین‌خانواده آن‌را میپوشیده وبهمین‌جهت اورا **ابوقفطان** می‌گفتند وخانواده‌اش نیز به **آل‌قفطان** شهرت یافتند و رجوع به **ابن‌قفطان شیخ ابراهیم** هم نمایند . (ص ۱۴۴ ج۵عن)

**آل‌قندیل** ازکلمات اعیان‌الشیعه برمی‌آیدکه خانواده‌ایست درجبل‌عامل .

(ص۲۶۰ ج۱۰ عن)

**آل‌کاشف‌الغطاء** تحت عنوان **کاشف‌الغطاء** ازباب اوّل (القاب) تذکّر دادیم .

**آل‌کبه** یکی ازخانواده‌های قدیمی بغداد بوده است لفظ کُبّه (بروزن غُصّه) موافق آنچه ازکلمات ابن‌حجر عسقلانی (متوفّی بسال ۸۵۲ه ق = **ضنب**) و ابوالفرج‌اصفهانی (متوفی‌بسال۳۵۶ه ق = **شنو**) وجاحظ(متوفی بسال ۲۵۵ه ق = **رنه**) استظهار شده از القاب قدیمه میباشد .

(ص۳۷ج۵عن)

**آل‌محیی‌الدین** عنوان دیـگرآخری **آل‌ابی‌جامع** سابق‌الذکر است .

**آل‌مدرار** **آل‌مرداس** هردو از دول صغیره بوده و بعنوان **بنی‌مدرار** و **بنی‌مرداس** تذکّر دادیم .

**آل‌مرعش** یا **مرعشیون** - سلسلهٔ جلیله و خانوادهٔ نبیله‌ایست منسوب به **سیدعلی‌مرعش** ازاحفاد حضرت‌امام سجّاد ع چنانچه تحت‌عنوان **مرعشی** تذکّر دادیم و رجوع بدانجا نمایند .

**آل‌مروه** یکی از شعب **آل‌ابی‌جامع** سابق‌الذکر است .

**آل‌مرین** یکی از دول مغرب زمین است‌که بعنوان **بنی‌مرین** تذکّر دادیم.

**آل‌مزید** از دول حلّه میباشدکه بعنوان **بنی‌مزید** تذکّر دادیم .

**آل‌مظفر** خانوادهٔ علمی مشهوری است در نجف‌که ادبا و شعرا و فضلای بسیاری از ایشان بظهور آمده و به **مظفر بن احمد بن محمد** بن علی بن حسین بن محمد بن احمد بن مظفّر بن شیخ عطاءالله منتسب هستند ، مظفّر مذکور از علمای امامیّه ، در اصل حجازی ، نشو و نمایش درنجف و اقامتش دربصره بوده و بعضی از اراضی و انهار آن سامان بنام وی منتسب میباشند .

(ص ۴۳۱ ج ۱ عن)

**آل‌مظفر** یکی از دول صغیرهٔ ایرانی میباشدکه درسال هفتصد و هیجدهم هجرت ازطرف‌امیرمبارزالدین محمدکه‌ازامرای‌سلطان‌ابوسعید آخرین حکمران آل‌جلایر سابق‌الذکر بوده در فارس و خراسان تأسیس یافته است ، پنج تن از ایشان بشرح ذیل حکومت و سلطنت کرده شیراز را پای‌تخت نموده عراق وکرمان وآذربایجان را هم بحیطهٔ تصرف آورده‌اند . اخیراً دراثر اختلاف‌کلمه مقهور آل‌تیمور سابق‌الذکر شدند ، ممالك ایشان نیز ضمیمهٔ ممالك تیموریان شد ودرهفتصد ونود وپنجم یا هشتصد ودوازدهم منقرض‌گردیده‌اند . حافظ‌شیرازی معروف هم درزمان ایشان بود، بعضی از مدایحی‌که دربارهٔ شاه شجاع فوق‌گفته درديوانش موجود است .

(ص ۴۳۱۵ ج ۶ س و۱۲۹ ج ۳ فع)

| | |
|---|---|
| ۱ـ امیر مبارزالدین بن مظفر | ۷۱۸ ﻫ |
| ۲ـ شاه شجاع بن مبارزالدین | ۷۶۰ » |
| ۳ـ سلطان زین‌العابدین بن‌شجاع | ۷۸۶ » |
| ۴ـ شاه یحیی بن مظفر بن مبارزالدین | ۷۹۰ » |
| ۵ـ شاه منصور بن مظفر بن مبارزالدین | ۷۹۰ » |

**آل‌موسی** یا **بنی‌موسی** - دراصطلاح فقها و علمای رجال ، عمار بن‌موسی ساباطی ودوبرادرش‌قیس وصباح وپسرش‌اسحق‌بن‌عمارمیباشندکه همه‌شان فطحی‌مذهب وازاصحاب حضرات ائمهٔ اطهار ع ویا بعضی‌از ایشان امامی‌است و شرح حال ایشان موکول بکتب مربوطه است .

**آل‌موسی** در اصطلاح تاریخی و ارباب سیَر کـه اغلب بعبارت **بنی‌موسی** مذکور دارند، عبارت از **محمد** و **احمد** و **حسن** پسران **موسی بن شاکر** بوده و **حیل بنی‌موسی** هم بدیشان منسوب و بدان شهرت دارند . ایشان در تحصیل علوم پیشینیان وکتب قدیمه همّتی بسزا بکار برده ، رنجها کشیده ومردمانی برای پیدا کردن آنها ببلاد روم اعزام داشته‌اند ، از نواحی دور و دراز مترجم‌ها آورده وعجائب فنون حکمت راکه عمدهٔ آنهـا موسیقی و نجوم و هندسه و حرکات و حیل میباشد یـاد گرفته‌اند ودر **فن حیل‌کتاب عجیبی**که بنوشتهٔ ابن‌خلّکان یك مجلّدبوده وازکتب نفیسه و ممتّعه میباشد تألیف داده‌اند .

**ازجملهٔ خدمات علمی ایشان**که ازخصائص‌آنان‌بوده وکسی در دورهٔ مقدسهٔ‌اسلامی بـدان موفق نشده مبرهن ساختن هشت هزار فـرسخ بـودن محیط کرهٔ ارض استکـه هرفرسخی سه میل و مجموعاً بیست وچهار هزار میل میباشد . چنانکه بالفرض اگرسر طنابی را بریك نقطهٔ معینی از زمین نصب‌کرده وبدور زمینش‌بچرخانیم تا سر دیـگرآن طناب از طرف دیـگر زمین باز بهمان نقطـهٔ معینه برسد طول آن طناب بهمان مقدار مذکور خواهـد شد . اگرچه ریاضیّین سلف این عمل را پیش از اسلام معمول داشته

بوده‌اند لکن در دورهٔ اسلامی کسی پیرامون آن نگشته وفقط بتقلید سلف هشت هزار بودن محیط زمین را مسلّم داشته و ثبت دفاتر مینمودند و فقط این سه برادر بودندکه آنرا از قوه بفعل آورده واز حضیض تقلید بذروهٔ تحقیق نقل دادند .

مأمون‌عباسی که رغبتی وافر بعلوم‌سلف داشته بعدازاستحضار بهمین مسئله‌تصمیم دادکه صحت و حقیقت آن را از روی برهان و بیّنه دریابد ، بنی‌موسی راکه حکم قطعی بصحت مساحت مزبور میدادند موظف باثبات برهانی آن نمود ، بنی‌موسی نیز جویای صحرای وسیع مسطحی‌که برای این مرام ضرور بوده شدند ، بالاخره بمعرفی جمعی، ارض سنجار را منظور نظر داشتند ، بنی‌موسی نیز بهمراهی جمعی ازاهل‌خبره که طرف وثوق مأمون بودند بهمان ارض سنجار رفتند و نخست مقدار ارتفاع قطب شمالی را درآن صحرا بواسطهٔ اسطرلاب وآلات مربوطه محرز داشتند پس میخی در همان موضع در زمین نصب کرده وسر طنابی را بدان بسته و بطور استقامت‌که اصلاً منحرف بچپ و راست نباشند رو بشمال رفتند، طناب را نیز با خودشان برده ودرهرجا که آن‌طناب تمام‌میشد طناب دیگری برسر آن طناب‌اوّلی بسته ودرمیخی دیگراستوار داشتند وبهمین روش رو بشمال میرفتند تا بموضعی رسیدندکه ارتفاع قطب شمالی یك درجه (سیصد و شصتم دورهٔ فلکی) بیشتر از مقدار اوّلی بود ، درهمانجا توقف‌کردند و مجموع بهم پیوستهٔ آن طنابها را مساحت نمودند و مطابق شصت و شش میل ودو ثلث میل‌اش دریافته ومعلومشان‌گردیدکه مقدارمذکورنسبت به‌محیط زمین‌مثل‌نسبت‌یك‌درجهٔ فلکی میباشد به محیط فلك‌که سیصد و شصتم است پس اگر مقدار مذکور را بسیصد و شصت‌که عدد درجات محیط است ضرب‌کنیم بیست وچهار هزارمیل‌میباشدکه هشت‌هزار فرسخ است کما لایخفی علی‌المحاسب .

باز از همان جای‌توقّف رو بجنوب بطرف نقطهٔ اوّلی‌که سر طناب ومحل‌نصب میخ اوّلی بوده برگشتند ، ارتفاع قطب را یك درجه کمتر از ارتفاع در نقطهٔ توقّف دریافتند و هردو عمل ذهاب از جنوب بشمال و عکس آن را مطابق هم‌دیگر دیدند و

صحت مرامشان محرز و محقق گردید . نزد مأمون برگشتند و مطابقت نتیجهٔ عملیات ایشان با عملیات‌پیشینیان‌که ثبت دفاتربوده روشن‌گردید . حسب‌الامرمأمونی یك‌مرتبه هم در ارض‌کوفه‌که مثل ارض سیجار وسیع وشایستهٔ این‌عمل‌بود همان رویه‌را تجدید کردند ونتیجه را مطابق عمل‌اوّلی دریافتند وصحت هشت‌هزارفرسخ (بیست‌وچهارهزار میل) بودن محیط زمین‌که مأمون درکتب سلف خوانده بود محقّق و مبرهن گردید .

(تنقیح‌المقال وص ۱۹۵ ج ۲ کا و۱۹۶ ج۱۵عن)

**آل‌مهلب** خانوادهٔ جلیلی است‌که بعنوان **بنی‌مهلب** تذکّر دادیم .

**آل‌میمون** یا **بنی‌میمون** - خانوادهٔ شخصی میمون نامی از تابعین است‌که پسرش عبدالرحمن بن میمون از اصحاب حضرت صادق‌ع بوده و هفتصد مسئله ازآن‌حضرت روایت نموده است . همام بن عبدالرحمن، اسمعیل‌بن‌همام و بعضی دیگر از افراد این خانواده هستند و عموماً موکول بکتب رجالیّه‌است .

(تنقیح وص۱۹۷ ج۱۵ عن)

**آل نعیم‌ازدی** خانوادهٔ بزرگی‌است درکوفه‌ازاصحاب ائمّهٔ‌اطهار ع . ازایشان عبدالرحمن‌بن نعیم ازدی ، محمد وعبدالسلام و شدید یا سدیر پسران عبدالرحمن، غنیمة دختر عبدالرحمن . بکر پسرمحمد مذکور، موسی و مثنی پسران عبدالسلام ، جعفر پسر مثنی و شرح حالشان موکول بکتب رجالیّه میباشد .

(تنقیح وص ۳۸ ج ۵ عن)

**آل نعیم‌صحاف** در اصطلاح رجالی اولاد نعیم صحاف است و عبارتند از حسین و عبدالرحمن و علی و محمد از محدّثین شیعه وموکول بکتب رجالیّه هستند .

(تنقیح وص ۱۹۸ ج ۱۵ عن)

**آل نما** یا **بنی‌نما** - طایفهٔ بزرگی است در حلّه‌که علما وفقها و محدّثین بسیاری از ایشان بظهور آمده و بعضی از ایشان را بعنوان **ابن نما** تذکّر دادیم .

**آل نوبخت** خانواده‌ایست معروف ، از موالیان حضرت علی وائمهٔ اطهار ع و بعضی از اجلاّی متکلّمین شیعه از ایشان بظهور آمده وصاحب کتاب یاقوت (که علاّمهٔ حلّی شرحش کرده) از آنجمله میباشد . جدّشان نوبخت نیز از عجم و زردشتی مذهب و منجّم ماهر بوده و اخیراً اسلام آورده‌است (بشرحی که تحت عنوان **نوبختی** مشروحاً نگاشته شده) وشرح حال اجمالی بعضی از افراد این خانواده را نیز بهمان عنوان تذکّر داده‌ایم . (ص ۱۹۹ ج ۱۵ عن)

**آل وطاس** دولتی است کوچك که بعنوان **بنی‌وطاس** اشاره شد .

**آل هاشم** خانوادهٔ جلیلهٔ هاشم بن‌عبدمناف وهم دوفقره دولتی است کوچك و هرسه فقره را بعنوان **بنی‌هاشم** اجمالاً تذکّر دادیم .

**آل هر** تحت عنوان **هرّ** اشارتی رفت .

**آل هیثم** خانواده‌ایست معروف در ری ، از اکابر شیعه و از ایشان است محمد بن هیثم ، احمد بن محمد بن هیثم ، حسن بن‌احمد بن محمد بن هیثم ، همین حسن دراواخر عمر درکوفه اقامت‌کرد، با نجاشی صاحب رجال (متوفی بسال ۴۵۰ھ ق = **تن**) ملاقات نموده و**کتابهادارد** وشرح حالشان موکول بکتب رجالیّه است .

**آل یاسین** خانوادهٔ جلیلهٔ نبیلهٔ حضرت رسالت مآبی ص است .

**آل یزداد** خانوادهٔ قدیمی است‌که با علم و ادب و جاه و جلالت معروف میباشد . ازمشاهیرایشان ابوصالح عبداللّه بن‌محمد یزداد است که در سال دویست و چهل و نهم هجرت وزیر مستعین باللّه دوازدهمین خلیفهٔ عباسی (۲۴۸_۲۵۲ھ ق = **رمح- رنب**) بوده است . (اطلاعات متفرقه)

**آل یسار** دراصطلاح رجالی ، فضیل بن یسار نهدی بصری ودوپسرش علا و قاسم و نواش محمد بن‌قاسم است‌که همه‌شان از اصحاب ائمهٔ اطهار ع واز محدّثین شیعه بوده و هریکی کتابی داشته و شرح حالشان موکول بکتب

رجالیّه است . خود فضیل از اصحاب اجماع ، جلالت وفضیلت‌او مسلّم، اخبار بسیاری بلامعارض درمدح وی وارد واز اصحاب حضرت باقر ع و حضرت صادق ع بوده‌است

**آل یقطین** خانوادهٔ قدیم معروفی است در بغدادکه به **یقطین** (بفتح اوّل) **بن موسی** بغدادی (که در اواخر بنی‌امیّه از اکابر دعاة دولت هاشمیّه بوده) منتسب میباشد . یقطین بهمین جهت، مورد تعقیب مروان آخرین‌خلیفهٔ اموی شده و متواری گردید ، زنش نیز با دو پسرش عبید و علی بمدینه فرارکردند تا درموقع ظهور دولت هاشمیّه (بنی‌عباس) زن با دوپسر ببغداد مراجعت کردند و خود یقطین نیزظاهرشد وبا وجود تشیّع ومعتقدبودن‌بامامت‌آل‌ابی‌طالب مشغول‌خدمتگذاری ابوالعباس سفّاح و ابوجعفر منصورگردید ولی اموال و اخماس و زکوات را مخفیانه بحضرت امام جعفرصادق ع میفرستاده است ، اینك نزد منصور ومهدی سعایت شد ولی خداوند عالم کید و شرّ ایشان را از وی دفع نمود وسه سال بعد از پسرش علی درسال صد وهشتاد وپنجم دربغداد وفات یافت .

بنام **علی** و **عبید** و **یعقوب** و **خزیمة** چهارپسرداشت‌که سه‌آخری‌ازاصحاب‌حضرت امام‌موسی بن جعفر ع بلکه یعقوب ازاصحاب حضرت رضا ع نیز بوده‌است وشرح‌حال ایشان را موکول بکتب رجالیّه میداریم .

**علی بن یقطین** بسال یکصد و بیست و چهارم هجرت درکوفه متولد ودر بغداد ساکن وهم درآنجا درسال صد و هشتادم یا بنا براصح هشتاد و دویم برحمت ایزدی نایل آمد و محمد بن هارون (که ولیعهد بوده) بجنازه‌اش نماز خواند . او نیز مانند پدرش از اکابر شیعه ، بامامت آل‌ابوطالب معتقد ، بسیار جلیل‌القدر وعظیم‌المنزلة ، ازثقات اصحاب حضرت امام موسی بن‌جعفر ع بوده و اخبار بسیاری ازآن‌حضرت روایت‌نموده بفیض حضور مبارك حضرت صادق ع نیز موفق و فقط یك حدیث ازآن بزرگوار روایت مینماید .

اخبار بسیاری مشعر برجلالت او و راضی بودن حضرت موسی بن جعفر ع از

وی وضامن بهشت بودن آن‌حضرت برای او وارد وبا وجود این ، رویّهٔ مذکور پدرش یقطین را معمول داشته و درظاهر مشغول خدمتگذاری هارون‌الرشید و بسیار معزّز و محترم بوده‌است .

در روضةالواعظین وکشف‌الغمّه و بعضی از دیگرکتب معتمده نقل کرده‌اندکه وقتی هارون ، محض اکرام و احترام علی بن یقطین ، چند فقره لباس فاخر با یك‌جبّهٔ خزی شاهانه بدو بخشید، او نیز همهٔ آنها را با بعضی ازاموال دیگرکه ازخمس وغیره بقرار سنوات سابقه تهیه کرده بوده انفاذ حضور مبارك حضرت امام موسی ع نمود ، آن‌حضرت نیز تمامی‌آنها را قبول وتنها جبّهٔ خزی‌را توسط حامل بخودعلی‌برگردانید و پیغامش دادکه آن را نگه داردکه بزودی محل حاجت و ضرورت خواهد شد . علی متردّد شد و سبب قضیه را ندانست ، لکن حسب‌الامر امام مفترض‌الطّاعهٔ خود آن‌جبّه را توی ظرف مخصوصی‌که برای عطریات تهیه‌اش میکنند عیناً حفظ نمود تا بعد از چند روزی بغلام خود متغیّر شده وازخدمات موظفیش منفصل‌گردانید ، آن‌غلام نیزکه قبلاً ازتشیّع مالك‌خود علی و ارسال‌استمراری‌اموال بحضرت موسی‌بن‌جعفر وبالخصوص از ارسال خز مذکور و دیگر اسرار علی اطّلاع‌کامل داشته نزد هارون سعایت کرده و اورا از تمامی مراتب مستحضرگردانید . غضب شدید هارون را مستولی شده و تصمیم گرفت‌که درصورت صدق قضیه علی را بقتل رساند ، اینك امر باحضار علی‌داد وبمجرّد حضور ، چگونگی خز را استفسار نمود گفت یا امیرالمؤمنین الان توی ظرف عطری سر بمهر میباشد ، اغلب هرصبح و شام آن را باز میکنم از راه تبرّك بدان جبّه نگاه کرده و بوسه‌اش میدهم و باز بمحل و حرز خود برمیگردانم اینك هارون امر باحضار فوریش داد ، علی نیز یکی ازخدّام خود را دستور دادکه بخانه‌اش برود ، کلید اوطاق معینی را ازکنیزك بگیرد ، در اوطاق و قفل صندوقی راکه درآنجا است بازکند وآن ظرف مخصوص راکه توی صندوق‌است حاضرنماید . آن‌خادم نیز موافق دستور، همان ظرف راکه سر بمهر هم بوده فوراً پیش هارون آورد ، بامر او بازش کرد پس همین‌که

هارون ، جبهٔ خزی را توی ظرف عطر تاشده و توأم با عطریاتش دید آن نایرهٔ غضب خاموش‌شد وعلی‌را با انعام مهمّ دیگری مفتخر وبعودت دادن خز امرکرد وگفت دیگر سعایت هیچ‌کس را دربارهٔ تو باور نخواهم داشت . آن‌غلام سعایت‌کننده را نیزمحکوم بهزار تازیانه‌نمود و او درحدود پانصد تازیانه‌اش‌که زدند مرده وبکیفر سعایت ونمیمهٔ خودرسید وصدق وسرّکلام‌حقائق‌انتظام‌حجّةالاکبرحضرت‌موسی‌بن‌جعفرع بظهورپیوست.

(کتب رجالیه و اطلاعات متفرقه)



## ختامه مسك

هزاران سپاس بی‌پایان‌که بتأییدات خداوندی این تألیف ناچیز نگارنده باسم سامی حضرت امام موسی بن جعفر علیه وعلی آبائه الطیبین و ابنائه الطاهرین افضل‌الصلوات و اکمل‌التحیات بپایان رسید .

**لااسئلکم علیه اجرا الاالاصلاح ما استطعتم**

# غلط‌نامهٔ مربوط به

## جلد اول

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۴۱ | ۱۷ | بتدریس | بتدریس جمعی |
| ۱۱۵ | ۱۹ | سواء | سماء |
| ۱۲۸ | ۵ | هم‌خود | هم‌خو |
| ۱۹۷ | ۱۱ | درعهد | ازعهد |
| ۱۹۸ | ۱۲ | ربودند | ربوده‌اند |
| ۲۰۳ | ۱۸ | امیرالمؤمنین | المؤمنین |
| ۲۲۲ | ۹ | التلافی | التلاقی |
| ۲۲۲ | ۱۰ | وَاِنْ لَمْ تغب | وَاِنْ لَمْ اَغِبْ |
| ۲۲۲ | ۱۰ | غیرـت | غبـت |
| ۲۲۳ | ۳ | قَدْرِ | قَدَرْ |
| ۲۲۳ | ۶ | میباشت | میباشد |
| ۲۲۹ | ۱۱ | مروج‌الذهب | مروج‌الذّهب |
| ۲۲۹ | ۱۲ | میکردند | کردند |
| ۲۳۰ | ۵ | لایتجزیّ | لایتجزی |
| ۲۳۰ | ۵ | نمود | نموده |
| ۲۳۴ | ۱۷ | الکرامة،سیدجواد | الکرامةسیدجواد |
| ۲۳۵ | ۶ | (۷۵) | (۵۷) |
| ۲۶۹ | ۴ | جمیع | جمع |
| ۲۷۳ | ۱۲ | والقباق | والبقباق |
| ۲۷۴ | ۱۴ و ۱۵ | الانوار، مفتاح السرور، الافکار می‌مولدالنبحی | الانوار ومفتاح السرور والافکار فی‌مولدالنبی |
| ۲۷۴ | ۲۲ | مرسبه | مرسیه |
| ۲۷۵ | ۱۶ | نفخة | نفحة |
| ۲۷۸ | ۴ | حضرت | حضرات |
| ۲۷۸ | ۱۰ | محمدمیباشدبلاغی | محمدبلاغی |

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۲۷۹ | ۱۰ | درسال‌دویست‌و هشتاد وچند | درسال هزار و دویست و هشتاد وچند |
| ۲۷۹ | ۸ | وهابیه | بهائیت |
| ۲۸۳ | ۳ | بندرازی | بندار رازی |
| ۲۸۷ | ۶ | اسماع | سماع |
| ۲۹۸ | ۱۱ | حمعه | جمعه |
| ۲۹۸ | ۱۶ | احمدعلاءالدولة | احمد بعنوان علاءالدولة |
| ۳۰۳ | ۳ | نقی | نفی |
| ۳۱۳ | ۴ | مولاّستی | مولاستی |
| ۳۱۵ | ۱۵ | دیوانی | ودیوانی که |
| ۳۱۷ | ۱۵ | درباب | درباب کنی |
| ۳۲۰ | ۲۴ | تاج‌الظرفا | تاریخ‌الظرفاء |
| ۳۲۲ | ۱۳ | موی | موم |
| ۳۲۹ | ۱۵ | نفخات‌الانس | نفحات‌الانس |
| ۳۳۷ | ۱۰ | است | است) |
| ۳۳۸ | ۸ | متون | ازمتون |
| ۳۴۶ | ۹ | نفخ | نفح |
| ۳۵۲ | ۲۲ | دربحرین | که دربحرین |
| ۳۷۹ | ۲۱ | قاف | کاف |
| ۳۸۶ | ۲۰ | بِه | وبِه |
| ۳۸۸ | ۲ | نفخات‌الانس | نفحات‌الانس |
| ۳۹۰ | ۱ | نفخات‌الانس | نفحات‌الانس |
| ۴۰۱ | ۲۰ | الهائم | البهائم |

# غلط نامهٔ مربوط به

## جلد دوم

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۱۰ | ۱۵ | قلب | قلت |
| ۱۳ | ۱۶ | الا ایها | الا یا ایها |
| ۲۴ | ۷ | وافر | جمعی وافر |
| ۲۵ | ۲ | وَلی | ولآلی |
| ۲۵ | ۲۴ | میداشت | میدانست |
| ۲۶ | ۷ | میرفت | میرفتند |
| ۳۲ | ۱ | تلمذّ | تتلمذ |
| ۳۸ | ۱۷ | مقیاس | مقباس |
| ۴۰ | ۱۴ | بِکر | بَکر |
| ۴۴ | ۱۲ | خلافت | خلاف |
| ۴۴ | ۱۷ | آن | آب |
| ۴۵ | ۷ | منتخب | منتجب |
| ۵۱ | ۷ | بالرصد | فی الرصد |
| ۵۹ | ۱۲ | بود | بوده و |
| ۶۵ | ۸ | النفخة | النفحة |
| ۶۷ | ۲۳ | است محمد | است نه محمد |
| ۷۴ | ۳ | منتخب | منتجب |
| ۷۸ | ۱۳ | معجم الاباء | معجم الادباء |
| ۷۹ | ۱۰ | بسیار | بسیار و |
| ۷۹ | ۲۰ | ۷۸۵ | ۴۷۸۵ |
| ۸۲ | ۱۸ | معطعم | مطعم |
| ۹۷ | ۲۳ | بالذم | بالدم |
| ۱۰۲ | ۱۶ | تهلیله | تهلیلیه |
| ۱۱۲ | ۹ | که ازدیده | از دیده |
| ۱۲۱ | ۲۶ | میل | مثل |
| ۱۳۱ | ۱۰ | مفقر | مقفر |
| ۱۳۵ | ۱۰ | دررالاحکام | دررالحکام |
| ۱۳۷ | ۱۱ | توی ایران | سوی توران |
| ۱۵۶ | ۱۵ | بود | بوده |
| ۱۵۹ | ۴ | افاضل | افاضل علمای |
| ۱۵۹ | ۴ | هشتم | هشتم هجرت |
| ۱۶۱ | ۱۸ | نصبش | نسبش |
| ۱۶۴ | ۲۲ | معمول بیعضی | معمول به بعضی |
| ۱۷۹ | ۲۱ | ناصر الدین | ناصر الدین محتشم که |
| ۱۷۹ | ۲۶ | الاعتقادیة | الاعتقاد به |
| ۱۸۵ | ۱۱ | تحت خلافت | تحت تصرف |
| ۱۸۶ | ۱-۲-۳ | خواصّ | خوّاص |
| ۱۹۳ | ۵ | جوزخان | جوزجان |
| ۱۹۳ | ۶ | جوزجان | جوزخان |
| ۱۹۹ | ۲۱ | دینیه | وبینه |
| ۲۰۱ | ۷ | گرکوزه | کوکوزه |
| ۲۰۶ | ۱ | نصر | نضر |
| ۲۰۶ | ۲ | نجاری | بخاری |
| ۲۰۶ | ۱۱ | ساعات | صناعات |
| ۲۰۸ | ۵ | منتخب | منتجب |
| ۲۱۱ | ۵ | شمس | شمسی |
| ۲۳۲ | ۱۳ | داونقی | دوانقی |
| ۲۳۵ | ۴ | جدید | جدید نیز حاشیه برحاشیهٔ جدید |
| ۲۳۶ | ۱۶ | حرف | حروف |
| ۲۳۹ | ۲۳ | دوکاب | دولاب |
| ۲۴۵ | ۳ | نظیر | نظر |
| ۲۴۵ | ۱۵ | ضیاء الدین | ضیاء الدین موصلی |

# بقیهٔ غلط‌نامهٔ مربوط به

## جلد دوم

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۲۵۵ | ۳ | هشّام | هشام |
| ۲۵۹ | ۴ | عدود | عبدود |
| ۲۶۶ | ۷ | اکفاؤها | اکفاؤها |
| ۲۶۷ | ۱۲ | طریقه | طریفه |
| ۲۶۷ | ۱۸ | نوراز آفتاب | نور آفتاب |
| ۲۷۵ | ۱۰ | وزاری | وزارت |
| ۲۷۸ | ۲۰ | مفتاح و | مفتاح |
| ۲۸۱ | ۱۹ | هشّام | هشام |
| ۲۸۱ | ۲۴ | هشام | هشام |
| ۲۸۲ | ۸ | ۱۳۹۲ | ۱۲۹۲ |
| ۲۸۳ | ۴ | ماندام | مانده‌ام |
| ۲۸۳ | ۴ | کشیم | کیشم |
| ۲۸۸ | ۲۰ | حیاة‌الله | حسبی حیاة‌الله |
| ۲۸۹ | ۳ | شنبه | دوشنبه |
| ۲۹۳ | ۷ | کند | کنند |
| ۲۹۵ | ۵ | منتخب | منتجب |
| ۲۹۸ | ۱۸ | بمعنی | که بمعنی |
| ۳۰۱ | ۱۳ | تلمّذ | تتلمذ |
| ۳۰۱ | ۲۴ | فاضل | فاضل نحوی |
| ۳۰۳ | ۹ | حریر | حریز |
| ۳۰۴ | ۴ | منسوب | منصوب |
| ۳۰۸ | ۲۶ | المتحرین | المتحیرین |
| ۳۰۹ | ۱۰ | تلمّذ | تتلمذ |
| ۳۲۳ | ۵ | تشیع | تشییع |
| ۳۲۶ | ۲۱ | مادرشان | مادرشان رقاش |
| ۳۳۰ | ۱۹ | تلمّذ | تتلمذ |

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۳۳۳ | ۴ | فقه وشافعی | فقه‌شافعی |
| ۳۴۰ | ۱۸ | اوست | دوست |
| ۳۴۲ | ۱۸ | درجمله | دوجمله |
| ۳۴۲ | ۲۳ | گردید | کردند |
| ۳۴۵ | ۱ | اصول | اصول از |
| ۳۴۵ | ۱۶ | موقع | موضع |
| ۳۵۴ | ۲۳ | صدبند | صدپند |
| ۳۶۵ | ۴ | منتعم | متنعم |
| ۳۶۷ | ۱۰ | ادبیه و | ادبیه |
| ۳۷۲ | ۶ | رازی | زراری |
| ۳۷۳ | ۲ | زرقانی | زرقان |
| ۳۷۷ | ۲۴ | کند | کنید |
| ۳۸۰ | ۲۲ | الادویة | الاودیة |
| ۳۸۳ | ۲۴ | لفج | لفظ |
| ۳۹۵ | ۱ | خط ونسخ | خط نسخ |
| ۴۱۳ | ۹ | نفخات | نفحات |
| ۴۱۵ | ۱۳ | نفخة ناقة | نفحة نافة |
| ۴۱۵ | ۱۷ | بلبکان | بلبلکان |
| ۴۱۶ | ۱۶ | منسوب | منصوب |
| ۴۲۷ | ۲۲ | طایفه | طایفه وقبیله |
| ۴۲۷ | ۲۲ | آخری | معنی آخری |
| ۴۳۶ | ۵ | فی‌الافادة | فی افادة |
| ۴۵۰ | ۱۶ | اختلاف | اختلافات |
| ۴۵۲ | ۷ | نصر | نضر |
| ۴۵۳ | ۸ | برطب | درطب |

# غلطنامه مربوط به

## جلد سوم

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۱۳ | ۲۰ | یافته | یافته) |
| ۱۹ | ۱۴ | گرداند | گردانید |
| ۲۱ | ۷ | وصلی | موصلی |
| ۲۳ | ۱۱ | بسیاد | بسیار |
| ۲۵ | ۱۰ | نفی | نسفی |
| ۲۶ | ۲۳ | کامگار | کامکار |
| ۳۵ | ۱ | حقهٔ | حقه |
| ۳۸ | ۹ | سنگ | همسنگ |
| ۵۲ | ۲۲ | تشبهه | تَشَبَّهَهُ |
| ۶۷ | ۷ | رصوی | رضوی |
| ۷۱ | ۴ | اساتید | اسانید |
| ۷۱ | ۲۴ | نهری‌است‌است | نهری است |
| ۷۱ | ۲۵ | نهری‌است‌است | نهری است |
| ۷۲ | ۳ | این‌حاشیه | این‌حاشیه در |
| ۷۴ | ۲۳ | آمرٌ | آمرٌ هُوَ |
| ۷۹ | ۱۲ | تلمّذ | تتلمذ |
| ۸۰ | ۱۱ | میش‌نمارا | میش‌نماراکه |
| ۸۸ | ۳ | واضح | واضع |
| ۱۰۲ | ۲۳ | تلمّذ | تتلمذ |
| ۱۰۳ | ۲۱ | مصرح‌بخوداو | مصرح‌به‌خوداو |
| ۱۰۵ | ۱۳ | گاهی | ماهی |
| ۱۰۷ | ۱۳ | قفاعت | قناعت |
| ۱۰۹ | ۱۵ | مصرح‌بارباب | مصرح‌به‌ارباب |
| ۱۱۳ | ۱۸ | خیرالاخبار | خیرالاخیار |
| ۱۲۲ | ۱۲ | العوال | العوالی |

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۱۲۲ | ۱۶ | العوال | العوالی |
| ۱۲۵ | ۱۵ | مصرح‌بکلمات | مصرح‌به‌کلمات |
| ۱۳۴ | ۴ | فعلی‌ساکن‌قم | ساکن‌فعلی‌قم |
| ۱۳۴ | ۵ | جزاءالله | جزاه‌الله |
| ۱۴۰ | ۹ | تلمّذ | تتلمذ - |
| ۱۴۳ | ۲۳ | تن | تن) |
| ۱۵۶ | ۱ | تلمّذ | تتلمذ |
| ۱۶۷ | ۱۷ | تلمّذ | تتلمذ |
| ۱۷۰ | ۱۸ | رودخانه | رودخانه) |
| ۱۷۵ | ۴ | شاه‌نشقبند | شاه‌نقشبند |
| ۱۷۵ | ۴ | بهاءالدین | بهاءالدین‌نقشبند |
| ۱۷۶ | ۷ | (الاصلیقةخل) | (الاصیلةخل) |
| ۱۷۷ | ۴ | المستجات | المستجاب |
| ۱۷۷ | ۱۲ | این‌کثرت - و تضنیفات | این‌کثرت- تصنیفات |
| ۱۷۸ | ۶ | العقول | القول |
| ۱۷۹ | ۴ | جامع | جامع علوم |
| ۱۸۰ | ۹ | نسبت | نسبت‌دارد |
| ۱۸۰ | ۱۳ | نمی‌نمود | نمی‌نمود بلکه |
| ۱۸۴ | ۲۵ | تلمّذ | تتلمذ |
| ۲۰۴ | ۲۴ | حارت | حار |
| ۲۱۴ | ۹ | افاضل‌ادبیه - وغیرعلمی | افاضل‌طبقات - مختلفهٔ‌علمی |
| ۲۱۴ | ۱۲ | متکلمین | متکلمین و |
| ۲۱۷ | ۱۵ | اوزانکه | ارزانکه |
| ۲۳۵ | ۱۰ | بودند | بود |

# بقیهٔ غلطنامهٔ مربوط به

## جلد سوم

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۲۳۷ | ۱ | اشیلی | اشبیلی |
| ۲۴۵ | ۵ | خواست | خاست |
| ۲۵۲ | ۵ | غیّرنا | عیّرنا |
| ۲۶۵ | ۹ | سلاوة | سلافة |
| ۲۷۲ | ۸ | هموار و | همواره |
| ۲۸۲ | ۲۷ | ازاین | ازاین‌سه |
| ۲۸۳ | ۱۲ | مناسك | منسك |
| ۲۹۲ | ۱۵ | ابوالمفصّل | ابوالمفضّل |
| ۳۱۲ | ۹ | جنت | جنب |
| ۳۱۲ | ۱۲ | السار | الساری |
| ۳۱۵ | ۲۰ | بلاخاف | بلاخلاف |
| ۳۳۲ | ۱ | یند | پند |
| ۳۳۲ | ۱۵ | ازسلطان | ازطرف سلطان |
| ۳۳۵ | ۱ | کاکوردی | کاکوری |
| ۳۴۸ | ۲۴ | قوت | فوت |
| ۳۵۳ | ۱۶ | متحمل | محتمل |
| ۳۵۸ | ۱۸ | آرَخّهُ | آرَّخَهُ |
| ۳۶۶ | ۲۳ | النشأتتین | النشأتین |
| ۳۶۹ | ۹ | صاحب‌الروضة | صاحب‌روضة |
| ۳۷۲ | ۲۰ | علم | مات‌علم |
| ۳۷۲ | ۲۱ | الاغا | الاقا |
| ۳۷۸ | ۵ | تاعصروی | تاعصروی‌احدی |
| ۳۸۵ | ۴ | بفهم | قریب‌بفهم |
| ۳۹۳ | ۲ | تلمذّ | تتلمذ |
| ۳۹۷ | ۵ | جود | جواد |
| ۴۰۰ | ۷ | درامل‌الآمل | درامل‌الآمل‌گوید |
| ۴۰۰ | ۱۰ | متداول، احتمال | متداول‌هفت‌احتمال |
| ۴۰۸ | ۱۵ | دوکتاب و | دوکتاب‌عباب و |
| ۴۱۶ | ۱۰ | سرعت و انشا | سرعت‌انشاء |
| ۴۱۸ | ۲۰ | واین | واین لقب |
| ۴۳۵ | ۱۱ | تلمذّ | تتلمذ |
| ۴۳۶ | ۹ | مصرح‌بعلمای | مصرح‌به‌علمای |
| ۴۵۱ | ۱ | مرویرا | مرورا |
| ۴۶۲ | ۲۱ | برّنِده | برنده |
| ۴۶۴ | ۴ | تنفهم | تفهم |
| ۴۶۵ | ۷ | تلمذّ | تتلمذ |
| ۴۷۵ | ۱ | عاوی | علوی |
| ۴۷۸ | ۶ | مصرح‌با بن | مصرح‌به‌ابن |
| ۴۸۱ | ۶ | منتخب‌الدین | منتجب‌الدین |
| ۴۸۱ | ۱۱ | دونام | درنام |

# غلط نامهٔ مربوط به

## جلد چهارم

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۹ | ۲۳ | منتخب الدین | منتجب الدین |
| ۱۱ | ۴ | منتخب الدین | منتجب الدین |
| ۳۵ | ۱۲ | منتخب الدین | منتجب الدین |
| ۱۶ | ۷ | معمول بفرقه | معمول به فرقه |
| ۱۸ | ۱۱ | داده | دارد |
| ۳۳ | ۵ | مصرح بیعضی | مصرح به بعضی |
| ۳۳ | ۷ | طبرسی نوری | طبرسی، نوری |
| ۳۴ | ۱۹ | مصرح بکلمات | مصرح به کلمات |
| ۴۳ | ۱۷ | مصرح بعلما | مصرح به علما |
| ۴۴ | ۱ | مصرح بعلما | مصرح به علما |
| ۵۸ | ۱۰ | مصبایح | مصابیح |
| ۶۵ | ۱۶ | قسمتی | قسمی |
| ۶۶ | ۲ | وجود | وجوه |
| ۸۵ | ۱۸ | کللك | کلك |
| ۹۴ | ۱۴ | التلخیض | التلخیص |
| ۱۰۰ | ۱۶ | مصر | مضر |
| ۱۰۸ | ۲۴ | عتبی | عُتَیبّی |
| ۱۱۱ | ۲ | پانصد | یکصد |
| ۱۱۲ | ۱۴ | شقی | وشقی |
| ۱۱۶ | ۱۱ | مرعشی است | مرعشی |
| ۱۱۸ | ۱۸ | که‌درباب | (که درباب |
| ۱۲۱ | ۱۶ | عمر | عمرو |
| ۱۲۲ | ۱ | منسوب | منصوب |
| ۱۲۲ | ۱۰ | قسائد | قصائد |
| ۱۳۶ | ۱۰ | اسکلت | اسکات |
| ۱۳۷ | ۶ | ملا | ملأ |
| ۱۳۷ | ۹ | استطبعه | استطیعه |

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۱۴۵ | ۵ | هذا | هذه |
| ۱۴۵ | ۵ | الرواء | الرواة |
| ۱۴۸ | ۵ | حیدری نامه‌را | حیدری نامه‌را بنام |
| ۱۶۴ | ۱۰ | بود | بوده |
| ۱۶۴ | ۱۳ | کتنم | کُنْتُمْ |
| ۱۶۵ | ۲ | وَالتَّنَزُّه | وَالتَّنَزُّه |
| ۱۶۵ | ۲ | بِمُجَامِلَتْهُ | بِمُجَامَلَتِهِ |
| ۱۸۰ | ۱۹ | جمفر | جعفر |
| ۱۸۸ | ۱۰ | منسویات | منسوبات |
| ۱۸۹ | ۴ | صبیه | صبیة |
| ۱۹۱ | ۵ | تلمذّ | تتلمذ |
| ۱۹۲ | ۹ | قریه | قریة |
| ۲۲۲ | ۱ | دیوان | دیون |
| ۲۲۶ | ۴-۱۷ | توفیقی | توقیفی |
| ۲۳۴ | ۲ | دوعقیده | دوعقیده‌حق |
| ۲۴۰ | ۲۰ | انثی | اثنی |
| ۲۴۲ | ۱۴ | جلّت | حلّت |
| ۲۴۲ | ۱۴ | صدعه | صدغه |
| ۲۴۶ | ۳ | الصلوة | السلوة |
| ۲۶۴ | ۲۹ | المدینة | المدینة الفاضلة |
| ۲۷۴ | ۱۴ | فاروقی[۱] | زایداست |
| ۲۹۴ | ۲۱ | تقریر | تقدیر |
| ۳۰۲ | ۲ | نصره | نصرة |
| ۳۱۴ | ۱۱ | تمامی | تمامی مردم |
| ۳۱۶ | ۲۰ | میستاید | میشاید |
| ۳۲۱ | ۶ | سنّیه | سنیّه |

# بقیهٔ غلط نامهٔ مربوط به

## جلد چهارم

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۳۲۳ | ۷ | کند | کنند |
| ۳۲۳ | ۲۳ | فردسی | فردوسی |
| ۳۲۴ | ۵ | ابو الاخضل | ابو الاخطل |
| ۳۲۵ | ۲۴ | خبیر | خیبر |
| ۳۲۶ | ۱۷ | دوازده | دوازده‌هزار |
| ۳۳۳ | ۱۸ | نیابم | نیایم |
| ۳۳۳ | ۲۲ | بکند | نکند |
| ۳۳۶ | ۱۸ | باسطرلاب | بالاسطرلاب |
| ۳۴۲ | ۱۲ | از | ازتلامذهٔ |
| ۳۴۵ | ۲۱ | هفت | هفت‌امامی |
| ۳۴۵ | ۲۲ | مقیاس | مقباس |
| ۳۴۸ | ۶-۷ | مصرح ببعضی | مصرح به بعضی |
| ۳۴۸ | ۸ | تلمّذ | تتلمذ |
| ۳۵۵ | ۱۸ | فوش | فوق |
| ۳۷۲ | ۱۵ | زکوة | زکوه |

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۳۷۹ | ۲۰ | خود | خود وملامحمد |
| ۳۸۰ | ۲ | داد | داد وعاقبت |
| ۳۸۰ | ۲۲ | موسوم‌گردید | موسوم |
| ۳۸۹ | ۲۲ | جه | چه |
| ۳۹۶ | ۱۳ | المحتوم‌هجر | المحتوم‌صدق |
| ۳۹۸ | ۲ | هزار تن | چهارهزار تن |
| ۴۲۳ | ۱۲ | اساتید | اساتید |
| ۴۲۴ | ۹ | صمبری | صمیری |
| ۴۴۰ | ۲۳ | اشعار بعضی | اشعار و بعضی |
| ۴۵۴ | ۱۰ | مبرزا | میرزا |
| ۴۶۸ | ۱۱ | التعریب | التغریب |
| | | فی التغریب | فی التعریب |
| ۴۸۷ | ۲ | وطن | وظن |
| ۴۸۸ | ۲۶ | خمزة | حمزة |
| ۵۰۱ | ۱۳ | غیراز کتاب | غیراز کتاب وقف |

# غلطنامهٔ مربوط به جلد پنجم

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۱۱ | ۱۸ | جلد اول | جداول |
| ۲۱ | ۱۷ | وهریك | ودرهریك |
| ۲۴ | ۷ | تراجم | تراجم‌مذکور |
| ۲۹ | ۱۳ | مقابل | مقاتل |
| ۳۲ | ۱۱ | تهران | هرات |
| ۴۱ | ۱۶ | العارفین | العابدین |
| ۵۰ | ۴ | شیه | شیه) |
| ۵۶ | ۱۴ | گرفتن | گرفتن‌اینکه |
| ۶۰ | ۴ | العرفاء | الظّرفاء |
| ۶۵ | ۱۲ | همانا | همانامراد |
| ۶۹ | ۲ | الذرع | الدرع |
| ۷۳ | ۱۵ | بغداد | بغداد و |
| ۹۰ | ۱۱ | احمدبن‌رفعت | احمدرفعت |
| ۹۰ | ۹ | السّطانیة | السّلطانیّة |
| ۹۰ | ۹ | فی‌ایضاح | وایضاح |
| ۹۳ | ۸ | اضانت | اضائت |
| ۹۷ | ۱۴ | نیزدر | نیزکتابی‌در |
| ۱۰۱ | ۲۴ | توحیدالوکیل | توحیدالحق-الوکیل |
| ۱۲۴ | ۲ | یا | با |
| ۱۵۷ | ۲۰ | شروح | شروع |
| ۱۶۰ | ۲۱ | مقیاس | مقباس |
| ۱۶۴ | ۱۲ | نعذو | نغدو |
| ۱۷۹ | ۳ | تفقوا باك | تقفو اباك |
| ۲۰۵ | ۴ | با | یا |
| ۲۰۸ | ۱۷ | سرّی | سرّی |
| ۲۱۹ | ۶ | جنون | جنون و |
| ۲۲۱ | ۴ | بجنانه | بجبانه |
| ۲۲۷ | ۲ | متحر | متحیر |
| ۲۳۱ | ۲۳ | لغوی | معنی لغوی |
| ۲۳۴ | ۱۸ | عملت | علمت |
| ۲۴۱ | ۱۶ | الجرء | الجزء |
| ۲۴۲ | ۳ | بساك | بسال |
| ۲۴۲ | ۸ | ملائکه | ملایکه |
| ۲۵۰ | ۱۴ | میباشد | میباشد و نیز |
| ۲۵۰ | ۲۰ | فقط | که فقط |
| ۲۵۸ | ۱۳ | تضوه | نضوة |
| ۲۵۹ | ۲ | وجملة | جملة |
| ۲۶۶ | ۱۰ | الطالبن | الطالبین |
| ۲۶۸ | ۳ | الهجة | الحجة |
| ۲۷۴ | ۱ | دیگر | دیگر و |
| ۲۷۴ | ۳ | جزاء | جزاه |
| ۲۸۹ | ۱ | ظفدتولید | ظفد)تولیت |
| ۲۸۹ | ۲۳ | امراك | امرای |
| ۲۹۷ | ۶ | شافغیه | شافعیه |
| ۲۹۹ | ۱۶ | ایشان، | ایشان بوده و |
| ۳۰۵ | ۱۲ | دربیست | دربیست‌سالگی |
| ۳۱۴ | ۳ | کتابی | کبابی |
| ۳۱۵ | ۲۱ | بعوض | بعوض تعداد |
| ۳۱۶ | ۲۱ | ۱۱۱۷ | ۱۱۷۱ |
| ۳۱۷ | ۴ | اسکندر | سکندر |
| ۳۱۷ | ۴ | نرنجن | نرنحن |
| ۳۳۶ | ۲ | محبوس | محبس |
| ۳۳۷ | ۱ | ۵ | ۱۵ |
| ۳۳۷ | ۳ | بختری | بحتری |
| ۳۴۴ | ۱۵ | الحرمن | الحرمین |
| ۳۴۴ | ۱۵ | گزارشات | گزارشات‌مسافرت |
| ۳۵۰ | ۴ | مصیری | مصری |
| ۳۶۳ | ۱۸ | جمعة | جمعه |
| ۳۶۵ | ۱ | هشتد | هشتاد |
| ۳۹۰ | ۲۱ | مصتنصر | مستنصر |

# غلط نامه مربوط به

## جلد ششم

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۲۰ | ۳ | هروقتی که | هروقتی کهخواستی |
| ۶۸ | ۱۰ | تقلید | تقلید جمعی |
| ۸۷ | ۸ | ابواهامه | ابوامامه |
| ۹۰ | ۱۰ | العلم نقطة | (العلم نقطة) |
| ۱۰۳ | ۱۵ | کنندگان | کنندشان |
| ۱۱۲ | ۱۰ | سؤام | سؤال |
| ۱۲۳ | ۱۹ | بییست | قریب به بیست |
| ۱۳۲ | ۹ | وافی | واهی |
| ۱۳۴ | ۱۰ | اینکه | اینکه بسبب |
| ۱۴۳ | ۱۷ | کبری | کبری را |
| ۱۴۷ | ۳ | لگن را | لگن را نیزکه |
| ۱۵۹ | ۲۲ | الادویة | الاودیة |
| ۱۸۲ | ۸ | فیش | فیض |
| ۱۸۲ | ۲۵ | گلشن | گلش |
| ۱۸۲ | ۲۶ | لعلش | لعلیش |
| ۱۹۰ | ۳ | جنابت | جنایت |
| ۱۹۳ | ۳ | اثبات | اثبات ولایت |
| ۲۰۰ | ۲۳ | نفیسی | نفسی |
| ۲۰۱ | ۲ | مدح و | مدح |
| ۲۰۳ | ۲۰ | خسرواست | خسرونیست |
| ۲۰۴ | ۱۲ | بیان | بیان |
| ۲۲۱ | ۲۴ | فیمنعی | فیمنعنی |
| ۲۲۵ | ۱۴ | تربیت | ترتیب |
| ۲۳۲ | ۱۱ | فقه | فقد |
| ۲۳۳ | ۵ | سیدحسن | سیدحسین |
| ۲۳۳ | ۱۶ | هشتم | ششم |
| ۲۳۹ | ۱۴ | نوالی ۰ــ۲ | نوائی ــ۲۰ |
| ۲۴۱ | ۱۲ | شصتم | ششم |
| ۲۴۲ | ۱۲ | مخصوس | مخصوص |
| ۲۴۳ | ۶ | مشیت | که مشیت |
| ۲۵۸ | ۱۰ | شرعیه | شعریه |
| ۲۷۷ | ۱۵ | بودند | بودن |
| ۲۷۸ | ۲۰ | العبد | البعد |
| ۲۸۳ | ۳ | نمیباشد | میباشد |
| ۲۸۶ | ۸ | النحریف | التحریف |
| ۲۸۹ | ۵ | روضه | روضة |
| ۲۹۲ | ۴ | العلی | لعلی |
| ۳۱۸ | ۸ | المکد | الکمد |
| ۳۳۷ | ۱۷ | میهن | مهین |
| ۳۴۶ | ۵ | بم | یم |
| ۳۶۰ | ۱۴ | آمد | نائل آمد |
| ۳۷۵ | ۲۴ | عجبان، | عجبان و |
| ۳۷۵ | ۲۵ | فوق و | فوق |
| ۳۷۵ | ۲۷ | یا منتسب | با منتسب |
| ۳۷۹ | ۸ | تا غفور | یا غفور |
| ۳۸۱ | ۱۳ | علی بندار | علی بن بندار |
| ۳۸۷ | ۱۶ | بود | بوده |
| ۳۹۲ | ۲۱ | علمیه | عملیه |

# غلط نامهٔ مربوط به

## جلد هفتم

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۱۱ | ۲۲ | کثیر الوقوع | کثیر الفروع |
| ۱۳ | ۱ | انا لوطبقا | انا لوطیقا |
| ۲۲ | ۲ | راکعاً | راکباً |
| ۲۵ | ۱۳ | صادی | صادی که |
| ۳۷ | ۱۵ | غزاب | غراب |
| ۳۷ | ۱۵ | حدث یاصره | حدّث باصره |
| ۳۷ | ۲۳ | ابو نصیر | ابو بصیر |
| ۳۹ | ۳ | النجو | النحو |
| ۶۲ | ۱۴ | است | است که |
| ۶۹ | ۱۴ | دهلی | ذهلی |
| ۸۰ | ۲۲ | یکصدو پنجاه ویکم | یکصدو پنجاهم یا یکصد و پنجاه ویکم |
| ۹۰ | ۱۳ | هزلی | هذلی |
| ۹۰ | ۲۰ | اختلاط | اختلاف |
| ۹۲ | ۲۰ | الجاهلین | الجاهلیین |
| ۹۳ | ۵ | مینمودند | منعقدمینمودند |
| ۹۵ | ۵ | نرم | نرم‌شد |
| ۹۶ | ۲۳ | بامتهمین | یامتهمین |
| ۱۰۲ | ۹ | درعلمای | علمای |
| ۱۰۳ | ۱۰ | میرسید | میرسد |
| ۱۰۳ | ۱۶ | ابوداود | دواد |
| ۱۰۳ | ۲۱ | سیل | سال |
| ۱۰۷ | ۲۳ | الطیالة | الطیالسة |
| ۱۰۸ | ۸ | وسیارمشهور | ومشهور |
| ۱۱۵ | ۲۱ | عن الفروعات | عن القرون |
| ۱۳۱ | ۱۰ | معلدد | معدود |
| ۱۳۵ | ۴ | بود، | بوده |
| ۱۳۵ | ۷ | بخیب | یخیب |
| ۱۳۷ | ۱۸ | که بشهادت | بشهادت |
| ۱۵۴ | ۲۲ | مرویرا | مرورا |
| ۱۵۹ | ۲۲ | آورید | آوری |
| ۱۶۵ | ۲۱ | است | قنبری است |
| ۱۶۸ | ۱۱ | میباشد | بود |
| ۱۷۰ | ۹ | درحدود | درحدودحروف |
| ۲۰۸ | ۱۸ | باشد | باشد و از کلمات ابوعلی است: |
| ۲۲۱ | ۱۰ | فخرنا | فخرها |
| ۲۲۱ | ۱۵ | باحروف | باحرف |
| ۲۳۴ | ۵ | القوص | القوس |
| ۲۳۵ | ۱۷ | ابو القف | ابن القف |
| ۲۳۶ | ۱۷ | الممالك | المماليك |
| ۲۳۶ | ۲۲ | کتاب | کتاب که |
| ۲۴۴ | ۱۰ | نبود | نبوده |
| ۲۴۶ | ۱ | غبور | عبور |
| ۲۴۷ | ۱۸ | ابو لبانة | ابو لبابة |
| ۲۵۶ | ۱۰ | ووفات | وسال‌وفات |
| ۲۶۸ | ۳ | وسف | یوسف |
| ۲۷۲ | ۷ | محسنات و | محسنات |
| ۲۷۳ | ۱۴ | محکم | محکوم |
| ۲۸۰ | ۱۶ | حکیمهٔ | حکمیه |
| ۲۹۱ | ۳ | نمود | می‌نمود |
| ۲۹۲ | ۱۰ | ۸۶۶ | ۷۶۶ |
| ۲۹۷ | ۵ | معطّلش | مطّلعش |
| ۳۰۳ | ۱۳ | مصرح ببعضی | مصرح به بعضی |
| ۳۰۳ | ۱۵ | نمود | نموده |
| ۳۰۳ | ۱۵ | یکصدو پنجاهم | یکصدپنجاه‌وچندم |

# بقیهٔ غلطنامهٔ مربوط به

## جلد هفتم

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۳۰۴ | ۲۴ | ذالذی | ذااللذی |
| ۳۰۷ | ۱۱ | مالك | خالد |
| ۳۳۱ | ۱۸ | ابراهیم | ابراهیم بن |
| ۳۳۳ | ۲۳ | ذی | زی |
| ۳۳۴ | ۱۰ | مجمع | درمجمع |
| ۳۴۱ | ۱۵ | ابی‌داود | ابی‌دواد |
| ۳۶۸ | ۲۰ | بشار | ازبشار |
| ۳۷۴ | ۲۴ | نورالدین‌سلطان | نورالدین‌بن‌سلطان |
| ۳۷۶ | ۱ | ابن‌مسروق | این‌مسروق |
| ۳۸۷ | ۱۹ | ابن‌ابی‌داود | ابن‌ابی‌دواد |
| ۳۸۹ | ۸ | عزیز | عزیر |
| ۳۹۷ | ۱۳ | لنب | لقب |
| ۴۰۰ | ۷ | حسیین | حسین |
| ۴۰۶ | ۹ | دخترش | دختر |
| ۴۰۶ | ۱۴ | یاذو | یاذا |
| ۴۱۱ | ۲۳ | روش | روی |
| ۴۱۹ | ۱۷ | دسترش | دسترس |
| ۴۲۰ | ۲۰ | ابو | ابن‌ابو |
| ۴۳۳ | ۱۶ | کثرت | کثرت‌تبحر |
| ۴۳۸ | ۹ | ازحضرت | حضرت |
| ۴۵۶ | ۱۸ | وکذابی | کذابی |
| ۴۶۱ | ۱۸ | التانیت | التانیث |
| ۴۶۱ | ۲۴ | یؤنت | یؤنث |
| ۴۶۲ | ۳۰ | خانی | خالی |
| ۴۷۲ | ۷ | ابوالهیثم | ابوالهیتم |
| ۴۸۴ | ۱۱ | پدرش | بدنش |
| ۴۸۵ | ۱۳ | اماد | امام |
| ۴۸۸ | ۱ | (نزد | )نزد |

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۴۸۸ | ۲۸ | پرگشته‌اند | برگشته‌اند |
| ۴۹۱ | ۱۷ | یسقم | یستقم |
| ۴۹۳ | ۸ | قیس‌اشبیلی | قیسی‌اشبیلی |
| ۴۹۷ | ۹ | اذامر | اذاما |
| ۵۰۴ | ۴ | مجاح | مجاج |
| ۵۰۵ | ۱۰-۱۱ | واسیر او | اسیراً و |
| ۵۰۷ | ۶ | مذهب | مذاهب |
| ۵۰۹ | ۲۰ | بتعددی | بتعدد |
| ۵۱۴ | ۹ | ۴۲۲ | ۴۴۲ |
| ۵۳۳ | ۲۴ | صوفیه | عرفیه |
| ۵۳۴ | ۸ | شوراند | شورانده |
| ۵۳۴ | ۱۶ | التهافت | التهافت‌یاتهافت الفلاسفة |
| ۵۴۰ | ۱۲ | زادالبخاری | زاده‌البخاری |
| ۵۴۱ | ۵ | برد | مبیرد |
| ۵۴۵ | ۵ | مهلوف | ملهوف |
| ۵۵۰ | ۲۰ | فرةالعین | قرةالعین |
| ۵۵۱ | ۴ | الروع | النزوع |
| ۵۵۶ | ۳۳ | لبالینا | لیالینا |
| ۵۵۹ | ۲۲ | وازاندلس | ازاندلس |
| ۵۶۵ | ۱۴ | النفحد | النفحة |
| ۵۶۶ | ۲۱ | ارشارد | ارشاد |
| ۵۶۷ | ۹ | ریاض | ریاض‌چیزی |
| ۵۷۰ | ۹ | الادویة | الاودیة |
| ۵۷۶ | ۱۴ | تالی | قالی |
| ۵۸۰ | ۱۹ | سوی | سودی |
| ۵۸۳ | ۱۰ | شانروزی | شبانروزی |
| ۵۸۸ | ۲۱ | ایدء | ابدء |

# غلطنامهٔ مربوط به

## جلد هشتم

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۴۵ | ۱۶ | علی | علي |
| ۵۳ | ۱۰ | رطیبه | رطیبة |
| ۷۰ | ۹-۱۰ | الطالبن | الطالبین |
| ۷۸ | ۱۶ | القبص | القبس |
| ۸۱ | ۲۰ | حمرادین | حمراوین |
| ۸۲ | ۱ | للبسطین | للسبطین |
| ۹۹ | ۲۱ | اسماع | اسماء |
| ۱۱۶ | ۱۸ | عیوم | عیون |
| ۱۲۷ | ۴ | داوری | داودی |
| ۱۳۱ | ۵ | انحراف | انحراف او |
| ۱۳۹ | ۱۱ | والصحائف | الصحائف |
| ۱۵۹ | ۲۲ | الخلیفة | الخلیقة |
| ۱۶۳ | ۱۵ | المعلومة | المعلولة |
| ۱۶۵ | ۱۳ | العربی | ابن العربی |
| ۱۷۵ | ۷ | شیخ محمد | شیخ محمد سماوی |
| ۱۸۸ | ۸ | ۵۵۶ | ۵۶۶ |
| ۱۸۸ | ۱۱ | سعه | ثعه |
| ۱۹۰ | ۸ | سماع | سماح |
| ۱۹۲ | ۵ | تصرف | تصوف |
| ۱۹۲ | ۱۲ | بک | بل |
| ۱۹۳ | ۲۰ | یتاج | یتاج |
| ۱۹۶ | ۱۵ | ابومجاهد | ابن مجاهد |
| ۱۹۶ | ۱۸ | ابوعمرو | ابی عمرو |
| ۱۹۸ | ۱۶ | هی الصلوة | هی الصلات |
| ۲۰۹ | ۷ | راغب | راغب فی |
| ۲۱۹ | ۴ | نهائی | نهانی |
| ۲۳۲ | ۳ | لمعادیه | اعادته |
| ۲۳۳ | ۱۷ | منجی ندیم | منجم ندیم |

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۲۳۵ | ۲ | خودمؤلف | احاطهٔ مؤلف خود |
| ۲۵۳ | ۵ | ابونصر | ابن نصر |
| ۲۶۶ | ۱۹ | الوامع | الوامق |
| ۲۸۶ | ۷ | قتل | قتیل |
| ۲۹۵ | ۱۳ | بن خطاب | بنت خطاب |
| ۲۹۹ | ۱۲ | معایبه | معاویه |
| ۳۰۱ | ۱۱ | برآن | برای آن |
| ۳۲۲ | ۲ | تعجوا | تعجبوا |
| ۳۲۳ | ۶ | ابی معیط بن ابان | ابی معیط ابان |
| ۳۲۳ | ۸ | عفان | عفان که |
| ۳۲۸ | ۸ | ماعلوا | ماعملوا |
| ۳۳۵ | ۹ | مخاطی | مخاطب |
| ۳۴۱ | ۱۰ | یغفور | یعفور |
| ۳۴۷ | ۸ | هبه | بعنوان هبه |
| ۳۵۶ | ۱۶ | برخوده | برخورده |
| ۳۷۹ | ۱۳ | ۲۳۸ | ۳۳۸ |
| ۳۹۴ | ۳ | بنی زباری | بنی زباره |
| ۴۰۱ | ۵ | شیری | شیری که |
| ۴۴۱ | ۳ | بود، | بوده |
| ۴۴۳ | ۲۱ | بهاءالدین | بهاءالدوله |
| ۴۴۴ | ۱۹ | بن بویه | بویه |
| ۴۴۷ | ۲۳ | انقراض | کیفیت انقراض |
| ۴۴۸ | ۱ | صفوی میباشد | صفوی |
| ۴۵۵ | ۳ | رهم | وهم |
| ۴۶۷ | ۱ | یا عثمانیه | یا دولت عثمانیه |
| ۴۷۰ | ۱۹ | الاستقلال | استقلال |
| ۴۸۲ | ۳ | سیجار | سنجار |

تجدید چاپ این کتاب مستطاب در مرداد ماه سال ۱۳۴۹
هجری شمسی پایان یافت .

مشخصات این کتاب بشمارهٔ ۱۰۷ ‌/ ۴۹/۵/۲۶ در دفاتر مخصوص
ادارهٔ کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی ثبت شده است